

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۲۶۷

کتاب اصول العقاید و جامع الفوائد

مؤلف میر لوحی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۰۲

۱۷۱۰۲

اصول العقاید و جامع الفوائد - نسخه نادر

تألیف میر لوحی - معاصر مجلسی

کتابت مورخ ۱۲۳۸ ق.

۲۰۸۲۶۷

اصول العقاید
و جامع الفوائد
میر لوحی
مجلس شورای اسلامی
کتابت مورخ ۱۲۳۸ ق.

اصول العقاید و جامع الفوائد
بب
اصول العقاید
بب
اصول العقاید

اصول العقاید و جامع الفوائد
بب
اصول العقاید و جامع الفوائد
بب
اصول العقاید و جامع الفوائد



۱۰۰	۲۲۰	۲۲
۱۰۰	۳۳۴	۳۳
۲۰۰	۲۰۰	۲۰

اصول العقاید
و جامع الفوائد
میر لوحی
مجلس شورای اسلامی
کتابت مورخ ۱۲۳۸ ق.



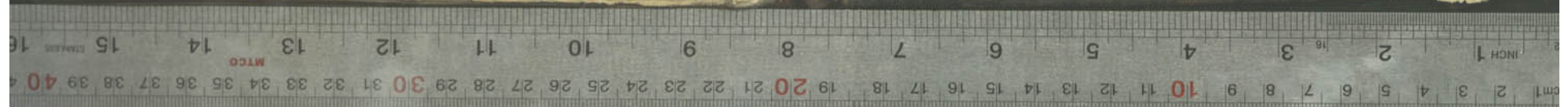
بسم الله الرحمن الرحيم

حادی که از تافته ان را بجهت خاتمه سادات ابد و شکر کی که در کلام و تافته اصل ایمان را
سناسات که در جنب بجز آن نقیض گویند که کجاست و نظریه وجودی که در
دلاوری که آنکال حقایق است سبک سبک عقول و اوها از کفر که صریح بر آن که در آن نور
و نور سبک و راست نظریه این معرفت زلال را برین حکما که در وقت و در پیش نهائی
ایمان تافته که هر لحظه کفرین فتور را باید و انکار جواهر فرد را در
تدریج تافته طول را چون عرض خواندیم و در پیش بقای روی
ایمان تافته خط و مختار تا کجاست برست با نبیا محمد و طغی که به ایمان و خروج حالت
سراسر که اشارت هدايت است حجت را چشم بر عین حکم و معلم که در روز اطفال
بر پیش بر عقل زبان و در پیش ایچ خوانان مکتب کون و نادان از روی که اگر کله صورت
و منظور وجودی اینه افلاک کنان نیز نور وجودی که درین نور هم که از دنیا
بر اهل بیت طهارت و تقیته مصوبه ان حضرت که هادیان را درین پیش سوال ان اهل
اهل بیت است یعنی شمس فلک است و هر چه خلافت است الله انقلب

صلوات

صلوات الله وسلامه علیه عبادت ثقلین فی حواصل و بی معرفت و نوح طاعات در روز عبادت انزل است
شومانی که در کتب از علت معلوم بر او صلوات
در جنب شامت که برایش هندوی شب و روزی روزی که بن خادمان هر دو در زمان مبارکی
که در روز و در جنب ناولی روی کافش نگاه داشته برادر بر صف شرکان نشانده هفت و سیاه
مانده **باب** چنان که در تافته عبادت الله الی حدیقه الباری محمد هادی بن ابی الموحی الموسوی الحسینی السبزواری
درین و حتی غیر از این یقینا از این جنیه الهام نموند و بقدیم راه الحاح می نمودند
در باب اصول دین مسطور مدعیان ایمان را از وادی محض صغوی بمنزل بقین رساند و ملتزم
ایشان بسبب بعضی از عواقب در جنب لخبه بود تا در شبی ان در نظر خورشید سواد در یک دیدن روز قدرتی
نمود مشرفی ایند از شمس جل جلاله و الله فی الارضین یعنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و علی
آلاده و روش کردید که در کوشش از زبان مجربان حضرت مضمون با نغمه مشیون ان الله من فیض المؤمن
ساجده نفس الله له الف حاجه و احوال دنیا و الف حاجه من جوارح الاغرة شیدا و چون از آن خواب
بداست بشکوه روح و ایچ جمال ان حضرت در قالب مثالی صحیح صادر چو آفرید
و فرمان لازم بخود واجب و لازم شناخت و عنان همت را بجانب جمع این کتابت و رف
شناخت و انجهت که مبادا در امثال و بر دست غریب معصیان باعث زیادتی تفسیر میشود
سفینه و معاینه مباحثه را با انکه بکفیل است و از تفسیر لالی مدق نشست و ذابره بود
را حاشی جلاوت و ساری عوالی تفسیر من و یکا جنبانید و در کمال جهل و مستی که دانید
بر کتاب را با اصول العقاید و معانی القوائد شامل بر سه باب و مفاخره **باب اول** در بیان معرفت الله سبحانه
بر سه فصل **فصل اول** در اثبات واجب وجود **فصل دوم** در بیان صفات نبوت **فصل سیم** در بیان
صفات سلیمان **فصل چهارم** در بیان نبوت **باب سیم** در بیان امامت شمس بر او در فصل **فصل اول**
در بیان دلایل بر امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ذکر شمه از نبیا اهل ان حضرت و در بیان

حلال است



امامت زکریا و عمر و عثمان **فصل** در بیان دلایل امامت حضرت امام حسن صلوات الله علیه **فصل** در بیان
 در بیان دلایل بر امامت حضرت امام حسین صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت حضرت
 امام زین العابدین صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه
فصل در بیان دلایل بر امامت حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر
 امامت حضرت امام موسی صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت حضرت امام رضا صلوات
 الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت امام محمد باقر صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت
 حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت حضرت امام حسن عسکری
 صلوات الله علیه **فصل** در بیان دلایل بر امامت حضرت امام احمد صلوات الله علیه **فصل** در بیان
 در بیان دلایل بر امامت در بیان معرفت الله مشتمل بر سه **فصل** در اثبات واجب الوجود بدانکه
 بر هر کسی واجب است که خدا را بداند و بداند که خداوندی هست که همه چیز در وجود محتاج باوست
 و بقدر کند که ممکنات در وجود محتاج باویند و این را بعنوان تقلید نکو یا زوجه ثانی که در مسایل اصول
 دین تقلید جایز نیست همچنانکه در مسایل فروع جایز است مثلاً اگر کسی گوید و اعتقاد کند که حضرت
 حق تعالی هست و اگر از او پرسند که از کجا میگوید در جواب گوید که فلان مردی چندین بار میگوید و این نیست
 بلکه میباید که این اعتقاد او از دلیل حاصل باشد و دلیل بر آنکه حضرت حق تعالی موجود است
 بسیار است و واضح تر از آنکه آنست که موجودی خود هست باسند بهیچ آکران موجود واجب
 الوجود است پس مطلوب ثابت و اگر ممکن الوجود است ممکن الوجود آنست که در وجود خود
 محتاج بعقل و سببی باشد پس آکران علت و سبب واجب الوجود است پس مطلوب ثابت و اگر
 ممکن است پس آنهم علقی نخواهد و چون در دو تلسا هر دو محال است پس ثابت شد که واجب
 الوجود هست که سلسله ممکنات منتهی باو میشود و هر که رجوع بعقل خود کند محض خدا که بناو
 بناو در دین در دو کوشش انبیا باشد پس معلوم است که اسمان و زمین بی موجب نمیتواند بود و ممکن

است که باین معنی از تعالی معرفت نفس فقده عرف و به این باشد که کسی خود را شناخت خدای خود را
 شناخت یعنی کسی که دانست که او مثل سایر ممکنات محتاج است بعقل لای فرید کاری میخواهد پس البته
 خداوندی هست که او را سایر ممکنات را فرید و چون در ذکر باقی ذله سخن بطول میکشد و با وجود
 این در حق هر دو را که در میان از فهم آن عاجز اند بهین اقتضای میکند **فصل** در بیان صفات شریفه
 هست است **اول** آنکه خدای تعالی در مختار است بدانکه تمام ملایکین از طوایف شیعیه
 شرف و مقام پیور و مقام نصاری قابل اند که حضرت حق تعالی در مختار است و جمعی از حکما را اعتقاد است
 که حق تعالی عال و واجب است و معنی که در مختار است که اگر خواهد کاری را میکند و اگر نخواهد نمیکند
 و معنی عال و واجب آنست که در کردن و نکردن اختیاری ندارد و مثل آتش که در آنکه چیزها را گرم میکند
 و چیزها را سرد میکند اختیاری ندارد اگر کسی قابل شود که حضرت حق تعالی واجب است کافر است
 و دلیل بر آنکه حضرت الله تعالی عال مختار است بسیار است یکی آنکه قدرت صفت حالت و پیور
 اخصف نقص و حضرت حق تعالی از جمیع نقایص غیر است و دیگر آنکه در قرآن حضرت حق تعالی است
 که از الله علی کل شیء قیوم یعنی حضرت الله تعالی همه چیز را نگاه میدارد و است و دیگر آنکه اجماع
 ملایکین برین معتقد است و مشخص است که تمام بیغیران و اوصیای بیغیران باین اعتقاد بوده اند و چندین
 اجماعی حجت قاطع است و دلیل بر آنکه تمام بیغیران باین اعتقاد بوده اند بعد از تواتر آیه مذکور است
 اگر کسی گوید که در این مقام فکر کرده و اجماع بیغیران است آنچه تا که مقام اثبات واجب است و پیور
 ان الله علی کل شیء قیوم از کلام خدا و قیوم است بر اثبات نبی و صدق نبی جواب میگویم که جواب بر این است
 که گفته تمام مذکور است و این کتاب ذکر کرده و اجماع قصوری ندارد و اگر خدایت درین جمع نیست
 همو عیش و رجوع کن و دیگر بدانکه حضرت حق تعالی را که قادر و میگویند برین معنی ندارد که دانست و صفت
 ندارد پس هر که زید را که قادر و میگویند دانست و صفت قدرت باو قائم بلکه خدا را که قادر و میگویند
 از بیغیران است که نظر بر آن ذات فعل و قول جایز است و اگر خواهد میکند و اگر نخواهد نمیکند و برین

معلوم شد که قدرت حضرت حق تعالی بر ذات اوست دیگر آنکه هر چه بخیر خدای تعالی است نبوده است
ببینید باشد باجماع ملین و صحت صحیح صحیح کان الله ولیکم معه نشی یعنی بود خدا و هیچ چیز با او نبود
سزا که حضرت الله تعالی فاعل و جوب بود چون جایز بودی که حق تعالی باشد و هیچ چیز با او نباشد دیگر
آنکه هر چه هست غیر حضرت الله تعالی فانی نیست بشود بدلیل کلی شئی مثال لا وجهه یعنی هر چه
هست فانی میشود الا ذات واجب تعالی که باقیست و فانی نمیشود پس اگر حضرت حق تعالی فاعل بود
بود چون جایز بودی که فعل و فانی شود و از آنچه گفته معلوم میشود که عالم حادث است نه قدریم هر چه
که حکما میگویند و اگر کسی در آنچه ذکر کردیم حرفی داشته باشد چنانست که برضحت مبتلاست
و زنیار که از آن طور کسی برین خود نیزس و ممکن است که یعنی دیگر از معانی عرف نفسه فقد عرف ربه
اگر باشد که کسی که خود را شناخت که قادر است و در فعلی و در آنچه گفته که مقدر است اختیار
دارد و در دانست که قدر است صفات کمال است میداند که حضرت حق تعالی البته قادر است زیرا
که اگر نباشد لازم آید که صفت نقص داشته باشد تعالی الله عز و ذل علو اکبر **و غیره در صفا اثبتی**
است که خدای تعالی عالم است و دلیل بر این بسیار است یکی آنکه علم صفت کمال است و نقیض
انجمل است و حضرت حق تعالی از نقص مبر است دلیل دیگر اجماع برینکه حضرت حق تعالی عالم است
و مذکور شد که اجماعی که قبلم حاصل باشد در آن از دخول معصوم حجت طاع است دلیل دیگر
قول حضرت الله تعالی میفرماید که ان الله سبحانه علیم یعنی بدوئی که حضرت حق تعالی همه چیز عالم
است و در این مسئله حکما اهل اسلام خلاف کرده اند چه جمعی از ایشان فاعل شدن که حضرت الله
تعالی عالم بود و چه بعنوان تفصیل ندارد و صاحب بر اعتقاد مخالف حق است و ممکن است
که یعنی دیگر از معانی عرف نفسه فقد عرف ربه این باشد که هرگاه کسی بداند که خود را شری میگرداند
و موصوف بعلم میشود پس مشخص است که حق تعالی بطریق اولی عالم است و نداند که هرگاه بگویند که زید
مثلا عالم است و عیش نیست که ذاتیست که صفت علم با او عالم است و علم او غیر است تا واقف

که
بودند

که بگویند که حضرت حق تعالی عالم است عیش جن نیست بلکه علم او عین است همچنانکه در باب اول
دانستی یعنی ذات است که باعتبار اینکه فعل و ترک فعل هر دو از وی صحیح است و قادر است و با عینا
اینکه چیزها را میداند عالم است **ببین از صفا اثبتی** است که خدای تعالی محاسن است یعنی زینت است
و در این برینکه حضرت حق تعالی محاسن بسیار است و لذت آنکه جان صفت کمال است و هر چه صفت کمال
از برای حضرت حق تعالی ثابت است دلیل دیگر اجماع و دلیل دیگر این که قرآن که حضرت حق تعالی را نفا
بیان فرماید مثل الله لا اله الا هو الحی القیوم و مثال آن بدانکه هرگاه بگویند که زید مثلا محاسن است
این عینه دارد که ذاتیست که صفت جرات بر اینها و ثابت و جرات و غیر است و در حق تعالی این معنی
ندارد بلکه ذات است که باعتبار اینکه فعل و ترک فعل از وی صحیح است قادر است و با عینا اینکه
چیزها را میداند عالم است و با عینا اینکه صفت است که او قادر و عالم بود و حق است **همان طریقه که خدای**
تعالی بر دیگر کار است یعنی میخواهد بعضی از چیزها را و میخواهد بعضی از چیزها را بداند که خواستن حضرت حق
تعالی و معنی دارد یکی آنکه میخواهد که چیزی باشد یعنی شیشش فاعل بودن چیزی دیگر و محال است که
این قسم چیزی نباشد بدلیل تخلف معلول از علت ثانیه مثال آنکه خواست حضرت الله تعالی که امر آن باشد
و از کم عدم بوجود آید پس البته موجود شد همچنانکه معلوم است و معنی دیگر آنخواستن حضرت الله تعالی
اینست که اگر واقع شود از چیز از عالم آن راضی است مثل اعمال خیر از نماز و روزه و غیر آن چنین چیزی ممکن است
که واقع شود و ممکن است که واقع نشود و در این بخندوی نیست و هم چنین خواستن حضرت الله تعالی و معنی
دارد یکی آنکه میخواهد که چیزی موجود شود چنان چیزی محالست که واقع شود و اگر واقع شود غیر حق تعالی
لازم می آید و حضرت حق تعالی عاجز نیست و معنی دیگر آنخواستن حضرت حق تعالی آنست
که اگر واقع شود از عالم آن راضی نیست مثل انواع معاصی از شرب و خمر و زنا و لواط و غیر آن چنانچه
ممکن است که واقع نشود و ممکن است که واقع شود و در این بخندوی نیست و دلیل برینکه حضرت الله
تعالی بر دیگر کار است بسیار است یکی آنکه خواستن کارهای خیر و کار بد بودن از چیزهای بصفت نقض

است و نفس حضرت حق تعالی جایز نیست دلیل دیگر آنکه اجماع ملابین برین عقده است سیوم آنکه ابا
قرآن دلالت برین دارد و مثل کل یوم هو فی شان یعنی هر روز حضرت حق تعالی در کار است یعنی یک روز نمی
و یک روز معدوم میکند ایات روزانات میکند و یک روز صحو میکند و مشخص است که حضرت حق تعالی
چیز را از چیزها در وقت خاصی خلق کرده پس نظریه مان چیز که در کار بودن خدا و مرید بودن خدا ظاهر
میشود اما کار بودن از جهت آنکه قبل از آن وقت خاص وفات دیگر هست و مفروض آنست که حضرت حق تعالی
آنچه چیز را در آن وقت خاص فرماید پس معلوم شد که پیش از آن مخلوق شود و اما مرید بودن خود
ظاهر است چه معلوم است که در همان وقتشان چیز را خواست که مخلوق شود پس مخلوق شدن و بدانکه هرگاه
گویند که زید مثلا مرید کار است بر معنی دارد که ذاتیت که صفت خواستن را خواستن غیر است و حق
تعالی را که مرید کار میکند این چنین است که یک ذات است باعتبار اول و اعلیٰ و دیگر کند مثلا و اجتنابا
آنکه در است بر فعل کارهای خیر میکند و بزرگ کارهای شر و نیکند و در امر با و کار میکند و در بیجا صفت
زاید نیست **بجز از صفات** آنکه حضرت حق تعالی در این است یعنی در اینند چیزها است و چیزهایی را که ما
بالت خواست در آن میکنند و در می باید هم و امیداند و آنچه ممکن باشد که ما از این بینیم و بشویم بعد از آن است
پس حضرت حق تعالی صبیح و بصیر است و دلیل برینکه حضرت حق تعالی صبیح و بصیر است بسیار است بگو
آنکه صبیح بودن و بصیر بودن از صفات کمال است و نبودن آن نقص است و حضرت حق تعالی از نقص است
دیگر اجماع ملابین و دیگر ایات بسیار از قرآن مجید که دلالت بر آن دارد مثل آن معکال صبح و آری یعنی
من باشا ام و خطاب درین باب و بیرون یعنی هر روز علیها السلام است میشود و می بینم و بدانکه هرگاه گویند
که زید مثلا میشود و می بیند یعنی ذاتیت که این صفت یعنی شبیدن و دیدن با و قائم است و
که می گویند که حضرت حق تعالی میشود و می بیند بر معنی دارد که حضرت تعالی تمام شنیدنها و تمام دیدها
و امیداند و فی الحقیقه راجع بصفت علم میشود و غیر فراتی که واحد است چیزی نیست بلکه یک ذات
است که بیان اعتبار او در عالم و باعتبار دیگر کار و باعتباری صبیح و بصیر می گویند و دیگر بدانکه

چنانکه

همچنانکه حضرت الله تعالی تمام صهارا میداند و تمام دیدنها را میداند تمام ذرات یعنی تمام چیزهای را که
می خشد و جزو از ازش برین روشی غیر از مغمدا میداند و همچنین تمام شهورات یعنی چیزهایی را که می بیند
همه آنها را میداند و تمام ملامسات یعنی چیزهایی را که باک اس میفرمندان زری و روشی همه آنها را میداند
و وجه عدم ذکر آنها آنست که چون آنها از دیگرانند باجسام و در صاحب اینها توهم حسیت میشود و چیزی است
میاد آنکه توهم حسیت کند ذکر آنها در میان علمای شایع نیست و الا حضرت الله تعالی هر چیزی عالم است
و از آنکه بکشی علم و دیگر ایات و دلایلی درین باب هست **ششم از صفات** آنست که حضرت حق
تعالی سرمدیست یعنی قدیم و ازلی و باقی ابدیست و قدیم ازلی آنست همیشه بوده و هرگز نبوده که نبوده
و وجودش را اول نیست و دلیل برین طلب آنست که اگر حضرت الله تعالی را اول وجودی باشد که از
اینکه حادث باشد و حادث محتاج است بعامل و حضرت الله تعالی واجب الوجود بالذات است پس قائم
است و باقی ابدی آنست که همیشه خواهد بود و هرگز نخواهد بود که نباشد و دلیل برین آنست که هرگاه
ثابت شد که حضرت حق تعالی واجب الوجود بالذات است پس عدم بر وجهی نیست جدا کردیم بر وجهی
باشد واجب الوجود بالذات نخواهد بود پس ثابت شد که حضرت الله تعالی باقی ابدیست **هفتم از**
صفات آنست که حضرت الله تعالی متکلم است یعنی سخن گویند است و دلیل برین بسیار است بگو
آنکه متکلم بودن کمال است و عدمش نقص است و بر حضرت الله تعالی نقص جایز نیست دلیل دیگر اجماع
ملابین برینکه حضرت حق تعالی متکلم است و بیشتر دانستی که جنین اجماعی است دلیل دیگر آنکه حضرت
حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که کم الله مویی تکلیما یعنی سخن گفت حضرت الله تعالی مویی علیه السلام سخن
گفته و غیر این ایات بسیار هست که دلالت میکنند برین که حضرت الله تعالی متکلم است و دلیل
دیگر اخبار بسیار و احادیث بیشتر که دلالت میکنند برین که حضرت حق تعالی متکلم است و هیچ کس در باب
خلاف ندارد که حضرت حق تعالی متکلم است خلافی که شده در این است که تکلم حق تعالی چه جداست
و آنچه ذهب حق است برین است که هرگاه حضرت الله تعالی میخواهد که تکلم نماید خلق میکند اصوات و حروف

را در هر دو اما چیزی دیگر و او را می شنوند بان کسی یا با جماعتی که میخواهد و آنچه اشاعره و فایانند از کلام لفظی منع
کلام لفظی و سه بطلان آن را این چیز گفته اند و در شرحی که نوشتند بر کتاب مخرج السنه شد این که هر کس خواهد مخرج
باز کتاب کند **هشتم از صفات علی** است که حضرت الله تعالی صاف است و دلیل برین طلب نیز است
بلی آنکه کذب نفی است و نقص بر حضرت حق تعالی جایز نیست پس حضرت حق تعالی صاف است و دلیل
دیگر آنکه کسی که متوجه کذب شود با جاهل است باینکه کذب بیخ است باحتاج است بان و از وی ضرورت
و احتیاج متوجه آن میشود و چون جمیل و احتیاج از حضرت حق تعالی مساویست پس ثابت است که حضرت
الله تعالی صاف است و دلیل دیگر اجماع برینکه حضرت الله تعالی صاف است و دلیل آنکه حضرت الله تعالی
دور از تجرد میفرماید که من صادق من الله فیما یقول یعنی کسیست که از حضرت الله تعالی است که بگوید
دلیل دیگر احادیث بسیار که دلالت میکند بر صدف حضرت الله تعالی **نهم از صفات علی**
یعنی صفتی چند که حضرت الله تعالی بان موصوف نیست و منزه و متبر است از آن و آن هفت است
اول از صفات علی است که حضرت الله تعالی شریک ندارد و دلیل برین طلب نیز است باینکه اگر از
آنکه نیست که اگر شریک داشته باشد محال لازم می آید و هر چیزی که بسبب آن محال لازم آید آن چیز محال
است پس شریک داشتن حضرت الله تعالی محال است و تقریر این دلیل بر اینوجه است که اگر حضرت حق تعالی
یک نباشد او را شریک باشد و واجب است که هر چه بود پس میگویم که ممکن است که یکی از آن دو واجب بود
اراده کند که جسمی مثلاً در زمانی ساکن باشد و آن دیگری را راه کند که همان جسم در همان زمان متحرک
باشد در حال از چند صورت بیرون نخواهد بود صورت اول آنکه مرادش واقع شود صورت دوم آنکه
مراد یکی واقع شود پس صورت سیم اینکه مراد هیچ کدام واقع نشود بنا بر صورت اول لازم می آید که یک
جسم در یک حال متحرک باشد و هر ساکن و این محال است و بنا بر صورت دوم لازم می آید نیز هیچ با هیچ در
همین عینان دیگری لازم می آید محال است که واجب الوجود عما جز نیست بر صورت سیم لازم می آید
ارتفاع نقیضین و این محال است و همچنین لازم می آید در هر دو این محال است پس لازم است که واجب

الوجود بیکانه باشد و مثل شریک نداشته باشد و این چهار در کتاب تعیینی که نوشتند تحقیق این مقام بر وجه
این نموده اند و ضمن تفسیر حدیث فوج که از احادیث سیم است کتاب است و دلیل دیگر اجماع برینکه حضرت
حق تعالی بیکانه است و دلیل دیگر آیات کثیره که در قرآن مجید واقع است که همان دلالت میکند بر بیکانگی
حضرت الله تعالی مثل لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا و غیر آن که ذکر کرده موجب طول است و دلیل دیگر
احادیث کثیره که دلالت دارد بر بیکانگی حضرت حق تعالی **دوم از صفات علی** است که حضرت الله تعالی
مركب نیست یعنی اجزای ندارد و ملکی یعنی بغیر عقلی از اجزای خارجی و دلیل برین طلب است که اگر حضرت
حق تعالی مرکب باشد لازم می آید که محتاج باشد چه مرکب در وجود خود محتاج اجزاست و چون محتاج
نقص است و هر نقصه از حضرت حق تعالی مساویست پس حضرت الله تعالی مرکب نباشد و دلیل دیگر آنکه اگر
حضرت الله تعالی مرکب باشد لازم می آید که حادث باشد چه هر مرکب متاخر است از اجزای هر چه متاخر باشد حادث
است و این محال است که واجب الوجود حادث باشد پس حضرت حق تعالی مرکب نیست و دلیل دیگر اجماع برینکه حضرت
الله تعالی مرکب نیست و دلیل دیگر آیات بسیار که از آن نفی ترکیب ظاهر میشود و دلیل دیگر احادیث کثیره
که دلالت میکند بر نفی ترکیب **سیم از صفات علی** است که حضرت حق تعالی جسم و جوهر و عرض نیست
و جسم جوهر نیست که قابل قسمت باشد در طول و عرض و عمق و جوهر موجود نیست ممکن که در وجود
نداشد یا چیزی که حلول کند در عرض موجود نیست که در وجود محتاج باش محال که حلول کند
در آن مثل سبب و سبب دایمی و مانند آن و دلیل برین طلب است که اینها محتاج اند و ممکن و حضرت الله
الله تعالی از احتیاج و امکان نیز از مغایرت و بدانکه جمعی کثیر باغوی سلطان قابل شده اند بحلول و طایفه
با محاد از این جهت طریقه علمای شیعه شده که در ضمن ذکر صفات سلبی نفی حلول و اتحاد میکند بنا بر این وجه
نیز درین مقام ذکر آن معنی است بدانکه حلول برین معنی دارد که چیزی در چیزی در آید مثل سخی که در چشم
در آید یا آب کل که در گل در آید و این بر حضرت حق تعالی محال است که اگر حلول بر حضرت حق تعالی اجاز
باشد لازم می آید که حضرت حق تعالی در مکان و در جهت باشد و این بر حضرت حق تعالی محال است چه

نسبت و سبب این جمع مکانها مساویست و بیش از مکان بوده و مکان را او مکان کرد و انشاء عبارت از آنست
 که در چیز بیک چیز نشود و بدین معنی عقلها مساویست بطلان این بر این اختصاص این مسئله ندارد و چه طافعا
 انشاء باطل است چه معلوم است نزد هر عاقل گویی تواند بود که انسان و حجر یک شود باین روش که انسان
 حجر باشد و حجر انسان و هر جنین در سایر جاها **جمعا از صفات سلبی** است که حضرت الله تعالی بدین
 نیست و دلیل اینکه حضرت حق تعالی بدین نیست بسیار است یکی آنکه اگر حضرت حق تعالی
 بدین باشد لازم می آید که در جهتی و مکان باشد چه هر چیزی را که کسی بدیند و واجب است که در جهتی و مکان
 باشد و چون ثابت شد که حضرت حق تعالی مکانی نیست پس معلوم شد که بدین نیست دلیل
 دیگر آنکه اگر حق تعالی بدین باشد لازم می آید که رنگی از رنگها داشته باشد چه هر چیزی که دیده میشود
 رنگی از رنگها از برای او ثابت است و رنگ عرض است و عرض حادث است و حق تعالی محال حوادث نیست
 و دلیل دیگر آنکه حق تعالی بدین باشد لازم می آید که مقداری داشته باشد و این محال است چه لازم
 می آید که حق تعالی محال حوادث باشد و این محالست هر چند که بعد ازین معلوم کرد انشاء الله تعالی دلیل
 دیگر آنکه در قرآن واقع است که حق تعالی در وصف خود میفرماید که لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
 یعنی او را نمیتوان دید حضرت الله تعالی را چشمها و حضرت حق تعالی چشمها را میداند و دلیل دیگر احادیث
 بسیار که هر دلالت میکند بر نفی ذات و هم چنین لذت و ابر حضرت حق تعالی را نیست چه اینها
 مخصوص اند باحسام و ذرات کرب و مزاج بنیادند **بخلاف صفات سلبی** است که حضرت حق تعالی محال حوادث
 نیست باین معنی که صفت حقیقیه که فایده باشد با او ندارد بلکه صفات و عین ذات است هم چنانکه
 دانستی و اگر حضرت حق تعالی صفت حقیقیه که حادث باشد داشته باشد از صفت نفس است
 یا کمال پس اگر آن صفت حادثه صفت نفس باشد لازم می آید که حضرت الله تعالی ناقص باشد و این محال است
 و اگر آن صفت حادثه صفت کمال باشد پس بیش از آن صفت کمال لازم می آید که حضرت الله تعالی ناقص
 باشد و این نیز محال است پس ثابت شد که حضرت حق تعالی محال حوادث نیست **ششم از صفات سلبی**

است که حضرت حق تعالی محتاج نیست و دلیل برین طلب نیست که اگر حضرت حق تعالی محتاج باشد لازم
 می آید که ناقص باشد و ناقص خدای را نمیشاید و دلیل دیگر اجماع برین و دلیل دیگر اخبار بسیار که هر آنکه
 دارد **هفتم از صفات سلبی** است که حضرت حق تعالی فعلیست نمیکند و افعال او هر بسندیده است
 و هر چه میکند از برای غرض و فایده است و دلیل بر این است که فعلیست کردن قبیح است و قبیح حضرت
 حق تعالی جایز نیست **طریق این است** که بعضی از سنین با وجود آنکه بقیاس فایده اند و مسا با شرعی
 بخیر نیست بر حضرت الله تعالی میکنند و قیاس است که هر گاه شارع مشاکو بگوید که الخمر حرام است مسکر شراب
 حرام است از جهت آنکه مسکر است و در چیز دیگر غیر از شراب مسکر باشد و فعلیست قبیح است آنکه گفته
 باشد بجهت آن فایده میشوند و میکنند که آن چیز هم حرام است از جهت آنکه علت حرمت شراب است که
 مست کند است پس هر چیزی که مست کند باشد حرام است پس هر گاه کسی بخیر کند که حق تعالی
 فعلیست نمیکند ممکن است با او گفتن که شاید علت حرمت شراب که مسکر بود مست در الخمر حرام است
 مسکر از روی عبث واقع شده باشد پس چون ازین علت حکم بجهت آن چیز دیگر توان نمود چون معلوم
 شد که افعال حضرت الله تعالی متعلق بعضی فایده است پس آن فایده با فایده است که راجع باو میشود
 یا راجع به بندگانش و نمیتواند که آن فایده راجع باو باشد چه او هیچ وجهی از وجود احتیاج ندارد پس با تصریح
 آن فایده راجع بعد است و نمی تواند بود که آن فایده از جهت ضرورت بندگانش باشد چه در این صورت ظلم
 لازم می آید بر تعالی الله عز و جل پس ثابت شد که آن فایده از جهت منفعت خلق است و اگر کسی بعد از
 تبیین شود خود با خود کرده خواهد بود همچنین که ایه کریمه و ما ظلمهم الله و لکن كانوا انفسهم یظلمون
 دلالت بر آن دارد یعنی حضرت الله تعالی ظلم به بندگانش نمیکند و لیکن نفسهای ایشان را ایشان ستم میکنند
 و از آنجهت معلوم میشود که بندگانش در افعال و اقوالی که منافی طوایب و عقاب است مجبور نیستند بخیر
 ستیان که اشاعه از ایشان و قبلی از مغز که از ایشان فایده شد اند بخیر و میکنند که ذکر فایده از اجابت است
 یعنی کافر را خدا جبر بر کفر کرده و مؤمن خدا جبر بر ایمان کرده و بر ایشان لازم می آید که عذاب کردن کافر ظلم باشد

و ثواب دادن و چون عطا بفرستنی باشد بلکه برایشان لازم می آید که کافر ثواب دادن واجب باشد
جه اولیجبر برین باشد و عذاب کردن مؤمن را لازم باشد چه او ایچیز برایمان حمل کرده اند و مستحق
است که کسی را که جبهه کنند که کار بدی را کند در خویشی و شخصی را که بعنف بر کار خوبی باز دارند مرد بدین
دور نیست که سببان جور اعمال شیعه خلفای ثلاثه را بداند و بنیت پرستیدن و دیگر فایده ایشان
مطلع شده اند و دانسته اند نیز که آنکار در بهای ایشان را کرده اند و نمیکند چه در شهرت بهتر است
که همه کس از میدان اذیت تعصب فاعل اعدا و اجداد نسبت داده اند که شاید این گفتگوها تقصیر خلفای
ثلاثه را در نظر مردم پیشورو کند و مفاصل شدن اندازند که فعل فایده و محال و نسبت دادن بهتر از آنست
که بیخلاف نسبت دهند و حال آنکه در همه عقل شاهد است که بیگانگان در افعال خود مجبور نیستند و
هر عاقل میدانند بر آنکه حرکت شخصی که برض رعش مبتلا باشد یا شخصی صحیح و سالم باشد و دست خود
را حرکت دهد یا یک نوع نیست و کسی که از ایامی بزیزاند و شخصی که از زبان بزیزاید و در ایامی از آن بر لب می
نیت با هر که شخصی دست از عقل بردارد اما مثل لاین با وها از عیب نیست و الله بهر که پیش از اصرار
مستقیم **باب پنجم در بیان اشیاء** بدانکه کتب در اصطلاح عبارات را نشان نیست که بواسطه بشری مردم را بر
اوامر و نواهی الهی مطلع گردانند و درین باب بیان میشود که ناچار است مردمان را از بیخبری و آن بیخبری
محمد و عبد الله است صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب که ناچار است مردمان را از بیخبری است که در دنیا
بسبب اختلاف راه و احوال و میل طبیعت ایشان از چیزهای باطل و فساد محتاج اند به اجری که بسبب او
تراز احتمالات در میان ایشان بشود و ایشان را از بیداریها منع کند و بخوبیها امر کند از جانب حضرت الله
تعالی پس لازم شد که بیخبری باشد که مردمان بسبب طاعت و باصلاح اینند و دلیل دیگر آنکه تعیین
سبب از جانب حضرت حق تعالی لطف است نظیر بندگان و هر چه لطف باشد بر حضرت حق تعالی
لازم است که بکند پس بیخبری می باید که مردمان بسبب طاعت و از معاصی دور شوند و بطاعت
توسل گردند و دلیل دیگر اجماع ملتین برینکه بیخبری میاید هر چند که در خصوص بیخبری با هر خلاف

گرداند

گرداند و سبب دیگر آنکه بیخبری با معاین که مطلع را با و شاه است و همچنین زینب و سائر اولاد انبیا ظاهر میشود که بعضی
دیگر از حیوانات را با و شاه است و حکایت مور سلیمان خود نفس فرست بدید که حضرت الله تعالی از برای
بعضی از حیوانات رئیس و پادشاه و سائر اولاد فرستد که انسان که اشرف از آنها است پادشاه و سائر اولاد و البته است
و چون از پادشاهی که البته صلاح دنیا و آخرت مردمان در دنیا است و سبب میاید که معصوم باشد پس در حق
نمیرسد که از برای خود شیعه را اختیار کنند به بنیت بلکه بر حضرت حق تعالی لازم است که بنی لقبین که در آنست
آنکه عصمت را بر دست خفی و بیخبری حضرت حق تعالی کسی بران مطلع نیست و دلیل دیگر آنکه بیخبری حضرت حق تعالی
است صلی الله علیه و آله نیز بسیار است یکی آنکه از حضرت دعوی نبوت کرده و در ضمن دعوی آنها بعضی
فرموده و هر کس چنین کند آنکس بیخبر است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز فرمود است و اینکه آن حضرت دعوی
نبوت و اظهار عجز فرموده و سائر اولاد است و هیچ کس را در این شک نیست و سبب عیبی از باب باطل مثل بود
و تضاری که آنکار این کنند مثل اینست که کسی که آنکار کند و جود بکند و بدینه و سائر اولاد را و عجز عبادت
از امر نیست که وقتی که صادر میشود از کسی جرم حاصل شود آنیکس را که از بیخبری قدرت بشری است
مثل شو کردن ماه شب چهارده باشد و آنکست و آهورا بخیر در آوردن و سبب از او که او را باندن و سبب
ببخیر در آوردن و اب در میان آنکستان روان ساختن نبوی که هر کس سبب شوند و بیکان خود بدهند
و طبع کنند و مشکها را بکنند و مرغ نهم بخنده نم خورد و در دنیا کردن و بعضی در آوردن و درخت خشک را
بسبب مضمضه بیای و همچنین سبز کردن و مرده را زندان کردن و خبر از غیب دادن چه در وقتی که شخصی
دعوی نبوت کند مثل آنکه از صا در شود معلوم میشود که حضرت حق تعالی از برای اظهار صدق و اطمینان
این امور را از دست او ظاهر میکرد و آن محال است که حضرت حق تعالی از دست دروغ گو اینها را ظاهر سازد
چه در آن صورت لازم می آید که حضرت حق تعالی بندگان خود را که راه کرده باشد تعالی الله عز و جل و
از آنکه گفتیم معلوم میشود که حسن و قبح اشیاء عقلیست نه شرعی بر و شایسته و بعضی از فقهاء بر آن رفتند
اند دلیل دیگر بر نبوت حضرت حق تعالی است که در وقتی که شخصی دعوی نبوت میکرد که کار فرشته نیکو است

می بودند حضرت الله تعالی قرآن را بان فرستاد و محض آن حضرت کرد ایند چند راه که یکی از آن فصاحت است
و فرمود حضرت الله تعالی که اگر شاک دارند در نبوت پیغمبر مثل قرآن ده سوره بیان دهد در قریش و فصاحت
عاجز شدن از آوردن ده سوره مثل قرآن تا در آخر این آیه نازل شد که و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاعرفوا
سوره ای که در شاک بود در آنچه ما فرستادیم او بر بند خود محمد صلی الله علیه و آله پس بیاید بابت
سوره از مثل قرآن با از مثل آن حضرت و ایشان بخبر شد که بایک سوره مثل قرآن بیایند با ایمان بیان بیاچند
کنند همه عاجز شدند از آوردن بک سوره مثل قرآن که بحسب الفاظ مثل آن باشد و چون کمال غصبت داشتند
ایمان نیاوردند و بنا بر جنات گذاشتند با وجود آنکه میدانستند که در شاک می که حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابو طالب باشد البته ظفر و حضرت در آن طرف است همگی ایشان گشته شدن و بر طرف شدن اموال او بر
شدن او و او را بر خود بگذارند بک سوره مثل قرآن نیارند و حال آنکه قله هوا لله بک سوره است از قرآن بود
در آنجا نهایت عجز ایشان و در آخر همین ای حضرت الله تعالی میفرماید که هرگز مثل این نخواهد آورد و بعد از آن
همچنان شد که فرموده بود و هیچ کس مثل آن نیاورد و مشخص است که هرگز بعد از اینهم مثل آن آورده نخواهد
شد و همین آیه از راه خبر دادن از غیب معجز نیست جدا اگر کسی گوید که شاید مثل آن آورده باشند
و خبر بیان رسیده باشد در جواب میگویم که با این همه دشمنی که آن حضرت صلی الله علیه و آله داشت و
دارد از یهود و نصاری و طوائف دیگر از کفار و این همه در اعی بر نقل حالت است که این واقع شده باشد
و همان رسیده باشد و اقلامی بایست که بکس از مخالفین ما در این اظهار انکاری بکنند حال آنکه حکما بگویند
که چندان مطلب در نقل آن نیست ضبط کنند که فلان عابد در فلان کوه نماز میکرد و فلان پادشاه
با وزیرش همچنین گفت یا مردی بود و زنی هم چنین گفتند و هم چنین کردند و هر عاقل میدانند که اینها
بود هر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ظاهر شود و حق و ظاهر کند و خلقی که در آنجا بجهت
و اصل سازد و با طوائف یهود و نصاری خصومت کند و اکثر ایشان آنحضرت در مقام عداوت
باشند اگر چه قسلس متابعت کنند و مثل قرآن کسی آورده باشد هیچکس از علمای یهود و نصاری و هیچ

عاشق

عالم از علوم ایشان از زبان ایشان نقل کنند پس از آنچه گفتیم معلوم میشود که همه عاجز شدند از آوردن قرآن را
پیغمبر البته میباید که معصوم باشد چنانکه پیشتر اشاره بان شد و دلیل اینکه پیغمبر میباید که معصوم باشد
بسیار است یکی از آن دلایلیست که اگر پیغمبر معصوم نباشد و حقوق بر افعال و اقوال او نخواهد بود و بعضی
از نظرها بر طرف میشود دیگر بدانکه چنانکه واجب است که پیغمبر معصوم باشد لازم است که از خصایص آن
نفرت طابع میشود مثل اشک و جدام و برص و امثال آن نیز فیه باشد و اینکه سستیان میگویند در باب حضرت
ابوب علی السلام که در دیدن مبارکش افتاد اصلی ندارد دیگر بدانکه واجب است که پیغمبر لایق و افضل
باشد از سایر امت خود که اگر چنین نباشد لازم می آید بیخ مرجوح و این عقلا باطل است و در بیان گفتگو با
اتحادی و مقصود اصلی از نوشتن این کتاب بحث امامت است درین باب همین چند کلمه اقتضای میرود و الله بهد
من و یشاء العاصمات قید **باب بیستم** در بیان امامت مشتمل بر دو واژه فصل **فصل اول** در بیان دلایل
بر امامت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و ذکر شمه از فضایل آنحضرت و بطا و امامت
بنی کرم و عمر و عثمان و این فصل مشتمل است بر دو واژه **مطلب اول** در معنی امام و بیان احتیاج حجت
و علیه الصلوة و السلام و ذکر نام و لقب و کنیت و نسب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه **مطلب دوم**
در بیان آنکه نصب امام بر حضرت حق تعالی لازم است **مطلب سوم** در بیان آنکه امامی باید که افضل از رعیت باشد
مطلب چهارم در بیان طریق تعیین امام **مطلب پنجم** در ذکر بعضی از دلایل عقولیه و شرعی از بر آمدن نقلیه
در بیان امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه صلوات الله المملکت الغالب **مطلب ششم**
در بیان بعضی از اوصاف آنحضرت صلوات الله علیه که دلالت میکند بر حقیقت نبوت و نصب امامت و خلافت و بیاید
بعضی از احادیث موضوعه سستیان **مطلب هفتم** در بیان بعضی از مطاعن که اهل سنت و جماعت خود نقل کرده
ندیدند و باب بنی کرم و عمر و عثمان که منافات دارد با مرتبه امامت **مطلب هشتم** در بیان بعضی از مطاعن مخصوصه
باین کس و اینها که محتمل اتفاق شبهه و متنی است و مخالفان دارد مرتبه امامت و خلافت **مطلب نهم** در بیان
بعضی از مطاعن که مخصوص است بعباس بن خطاب که متفق علیه فریقین است و منافات امامت و خلافت است

مطلب دوم در بیان بعضی از طایفه که اختصاص دارد به عثمان بن عفان که جمیع علیه فریقین است و مخالفت دارد
با خلافت و نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و اله **مطلب بازدم** در ذکر بعضی از ارباب و اصحاب که مشتمل
و مخدشین اهل سنت روایت کرده اند در حق بعضی از اصحاب و عدت معاویه و باقی غیره **مطلب بازدم**
در ذکر بعضی از معجزات که از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلو الله علیه واقع شده از جنین که در
تا وقت رحلت و بیان برخی از احکام و قضا با ای حضرت سلام الله علیه به خود لازم ساخت که اگر اوقات درین
کتاب از کتابهای سنیان نقل کند تا در دلیل بودن تمام نباشد و بعضی از اوقات که از کتابهای شیعه
نقل کند چیزی را بردارد که سنیان را قبول دارند و گاهی از روی غرض که چیزی نقل کند که مشبه
در نقل آن مخصوص باشند بخواهد بر آورد کند که سنیان را لجاجه و بغیر قبول نباشد **مطلب اول**
در معنی امام و بیان احتیاج بوجود علیه الصلو و السلام و ذکر نام و لقب حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه بدانکه امام در لغت بمعنی پیشوا و سرور و مقدم آمده است و ازین جهت که پیشما از امام بزرگوار
و در اصطلاح فرقه اثنی عشریه امام تقصیری میگویند که از جانب حضرت الله تعالی بخلافت و نیابت رسول
خدا صلی الله علیه و اله مقرر شده باشد و لفظ وصی و خلیف و نایب همیوم معنی است لغویست که آدم صغیرا
علیه السلام که پیغمبر بود در قرآن مجید خلیف خوانده و در اینجا که میفرماید و از قلنا لعلنا لعلنا انما جعلنا
بعضی را که با محمد رفتی با گما که حضرت خداوند به گفته ایم بدانکه که بدستی که من گردانیدم در زمین خلیفه از جانب
خود که مراد از آن حضرت دم است علیه السلام و هم چنین حضرت داود علیه السلام را که حضرت حق تعالی
در قرآن مجید خلیفه خوانده اینجا که فرموده که انما جعلناک خلیفه فی الارض بدستی که ما که حضرت خداوند
گردانیده برای او و خلیفه خود در زمین و هم چنین حضرت ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علیه السلام را که حضرت
حق تعالی در قرآن مجید امام خوانده اینجا که میفرماید انما جعلناک اماما بدستی که ما که حضرت خداوند
گردانیدیم برای ابراهیم از برای مردمان امام و احتمالا دارد که امام و خلیفه عمارت از شخصی باشد که از جانب
حضرت الله تعالی خلق را مودودین بخواند و مردمان را دعوت بخواند و ریاست عامه از برای او ثابت باشد

در بیان بعضی از طایفه که اختصاص دارد به عثمان بن عفان که جمیع علیه فریقین است و مخالفت دارد با خلافت و نیابت حضرت رسول صلی الله علیه و اله

خواه واسطه ای دیگر باشد که آن شخصی را نبی گویند یا واسطه ای دیگر باشد که او را وصی گویند و ممکن است که قائلان
درینکه حضرت الله تعالی در قرآن مجید بعضی از انبیاء را خلیفه و بعضی از ایشان را امام خوانده اشعار این باشد که در قرآن
بدانند که طایفه انبیاء و جماعت و صیوا ارباب مرتب است و باب نام دارند و تفاوت در میان ایشان نیست
مگر کاهی در واسطه و اینکه ایشان را یعنی انبیاء را لازم نیست که نایب بشری باشند و وصی را لازم است تا مشخص
شود که هر پایه که در وجود انبیاء است در بودن وصی است و معلوم کرد که چنانکه میباید که حق تعالی بخواهد
تعیین کند لازم است که حضرت الله تعالی امامان را تعیین فرماید چنانکه بعد ازین مذکور گردانده اند که
و اما بیان احتیاج بوجود امام در وقتی که رسول در میان نباشد است که چون لطف و رحمت حضرت حق
تعالی باعث نباشد که خلق را و انکار در و از برای ایشان سالاری و پیشوای مقرر فرماید تا خلق را بطاعت
بخواند و از معاصی دور گرداند پس هر گاه آن سالار که حضرت رسول است از میان زمین و در همان چیز که باعث فرستادن
رسول بود در میان خلق باعث آن میشود که بعد از آن حضرت نایب از برای آن حضرت باشد اما همان فایده که در حق
حضرت بخلاق میرسید تا نایب بخلاق برسد و بسبب وجود آن نایب دست شیاطین جنی و انسی از خراب گردید
درین حضرت رسول مقطع با کونان بعضی از خراب کننده کان درین بحصار شریعت مظهر رسد بجاری
ان نایب رسد و ذکر کرد و هم چنین که رسول معصوم باشد بطریق که بیشتر مذکور شد و لعاب است
که امام معصوم باشد چه فایده وجود امام رسول و نبی است تا هم چنانکه مردمان در حال حیات
رسول سروری داشتند که معصوم بود بعد از آنحضرت سالاری داشته باشند که معصوم باشد و هر چه
گوید و کند محمل و شوق و اعتماد باشد و کسی را قوی از اقوال و لشکر در خاطر نباشد چه اگر آن
امام مردی باشد مثل ابی بکر و عمر و عثمان که با اعتقاد شیعه و سنی بت برستیده باشد اگر گوید که
رسول خدا هم چنین فرمود یا گوید مردمان که هم چنین میباید که مردم عاقل را و شوقی که البته
راست است میگوید چنانچه طریقه عقلا فکند رسد که مردی که نادی و وزیت می برستید اگر امر و زور و دغی
احادیث بتو می رسد یا جامی تفسیر این شده که هیچ زمانی خالی از پیشوایی و مقتدایی نیست از جمله چیزها

اندرون فقال ان بلکه از متواترات دوست و دشمن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود که
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمرد و نشناخته باشد امام زمان خود را مرد
است انکس یعنی در شمار کفار است و در حکم ان کس انیت که کافرین اند اما جمعی زستیان که خالی
از قوت انصاف بود این حدیث را از برای خود معینها گفته اند و انشاء الله بعد ازین مذکور خواهد کرد و در دیگر
دیگر احادیثی که درین باب واقع است ذکر کردیم که در کتاب بسیار بسط میگردانیم و از جهت ترک انکار همین در کلمه
اقتضای میشود و حضرت حق تعالی در قرآن مجید میفرماید انما ابالله و رسوله و النور الالهی انما ابالله
بجدا و رسول خدا و ایمان بیاورد بنوری که ما فرستاده ایم ان نور را که نور اول است این نور تقسیم کرده اند بقرآن و کتاب
جمعی که در مقبرین نور ان تقسیم بر امام کرده اند همچنانکه در حدیث نیز واقع است که قرآن و اهتد بطن است و در بعضی
راوه بطل است و دیگر احادیث درین باب هست و در موضع دیگر حضرت الله تعالی در کلام مجید میفرماید که
ما سنلو اهل الذکر ان کنتم تعلمون یعنی به بر سید اهل ذکر اگر شماند اندید و در بعضی از تفاسیر واقع شده
که اهل ذکر جماعتی اند که معانی قرآنی و اولیای سجدی مطاع باشند و بعضی دیگر از مقبرین متنی مثل اشبعه
تا بل اند که مراد از ذکر درین باب حضرت رسول است صلی الله علیه و اله پس معنی هر چند میشود که بر سید اهل
بیت حضرت رسالت بجهت انند اینند و درین باب در کتاب مستطاب کافی و غیر آن چندین حدیث واقع
شده و بعضی از اهل سنت حدیث نقل را این روش معنی گفته اند که هر کس بمرد و نشناست امام زمان خود را
یعنی قرآن را و گفته اند که هرگاه قرآن در میان باشد احتیاجی بچهره امام نیست بدانکه ازین حرف جواب بیا
میتوان گفت **جواب اول** آنکه مخالفت را در با ظاهر حدیث و بی سبب میباید حمل حدیث بر خلاف ظاهر کرد
جواب دوم آنکه با احادیث بسیار و آیات بسیار و قول اکثر مقبرین منافات دارد **جواب سیم** آنکه
هرگاه قرآن تنها کافی بود پس چرا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رفت بی کرم و عمر و بعضی
دیگر نزول کفر و در قرآن حضرت نموده بسقیفه بنی ساعده رفتند و در باب خلافت و امامت گفتگو می نمودند
ظاهر نیست که ستیان را نباشد از اینکه امامان ایشا جماعتی باشند که هرگاه محمد مصطفی صلی الله علیه

والله اعلم

والله اعلم و در این باره و در این ان ترکه بجهت تشدید
و حضور در نماز جبار از مقدسه الحضر کند
جواب چهارم آنکه بجز در قرآن مردمان راه بطریق حق
نباشد که عارف باشد تمام قرآن جمیع
مراد های الهی عملی ان می توان کرد و بعضی از قرآن ناسخ است
بجسب ظاهر امام مخالفت را در وجه مغزله از سنخ که با اختیار نابلند
از آیات قرآن است که لا یکنون بلکه صاحب هر مذمه این مذمه های
و غیر ان از قرآن مجید است که لا یکنون و از سنخ
است که امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بجهت او سه
شریف حضرت رسالت صلی الله علیه و اله که سترقی امتی من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه واحد
منها ناجیه و الیای قرآن فی التارک جمع علیه و سنی است درین باب شاهدیست عدل یعنی زود باشد
که امت من بعد از من متفرق شوند هفتاد و سه فرقه که یک فرقه از ان هفتاد و سه فرقه از اهل نجات باشند
و باقی از اهل جهنم جمعی از علمای ما و بسیاری از علمای سنی بان رفته اند اینست که امت انحضرت بعد
از ان حضرت از هفتاد و سه فرقه بیشتر شدند و حدیث انحضرت و اسلم کرده اند باینکه مراد انحضرت صلوات الله علیه
از هفتاد و سه فرقه اتهام فرقیست پس بالقصود امامی و پیشوای میباید که مردمان در آیات قرآن بان رجوع کنند
تا ما بعثت و باعث رفیع اختلاف شود اگر کسی گوید که چرا با وجود امام از اختلاف در میان مردم بهم رسد دلیل گر
وجود امام باعث رفیع اختلاف می بود میبایست در میان مردمان خلاقی نباشد جواب آنست که اگر منافقین
و شیاطین انی میگردانند که حق تعالی بصاحب حق بکبر و اختلاف میگردانند و این ظاهر است که اگر
همه مردمان متابعت حضرت رسول میکردند و دست و پا بر دام جبل المنین میبوی حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام میزدند خلاص مطلقا در میان نبود و مدعیای ما آنست که با وجود امام اگر مردم خواهند میگردانند
که نزله اختلاف کند اما بی وجود امام محالست عاده که مردم ترس اختلاف و کینه بد تفاوت بسیار درین هم میگردانند
هست یکی از بعضی از آیات چیزی میفهمد و آیات دیگر را که بحسب ظاهر مخالفان میفهمند و میگردانند
دیگری بر عکس بلکه در میان اهل یک مذهب در بعضی از نصابها اختلافها میشود و وجه اینها همانست که امام در

والله اعلم

که دفع شبهات شاقی را بکنند و مقتضای اطاعت باشد و ایشان بدانند که هر چه میگویند بنزله قول رسول خدا
و بتکرار قول خداست و حضرت حق تعالی در مورد القیامه میفرماید بحسب الاکثان ان بئس السدی یعنی ای کافران
میکنند در میان که ایشان را گذاشته اند و بر روی صاحب خنثیاری که هر چه خواهند بکنند و معلوم است که
استفهام در این موضع بعضی نفی است یعنی وانکه داشته اند در زمان را و صاحب و در سالاد و امیر صاحب اختیار
و از حضرت امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت فرمود که اگر باقی
نماند بر روی زمین الا دو کس یکی از آن دو کس امام خواهد بود و آن دیگری رعیت و مثل آن حضرت شریف است
اختصاص این کتفا میکنیم معلوم شد که تا تکلیف همی بر جا است احتیاج مردم با امام و پیشوا نیست
و که مردم را بفریب میباید بعد از آن بیعت النبیه ایشان را امامی میباید که بسبب و رفع اختلاف و تمایز
بشود و در مسائلی با رجوع کنند هم چنانکه پیش ازین اشاره بان شد اما نام و لقب و کتبت آنحضرت
امم آنحضرت علی است و علی نام است که حضرت الله تعالی از حضرت را باین نام خوانده چنانکه جمیع کتب

علمای ایشان در کتاب مناقب خود نقل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که در شب معراج چون قاب قوسین رسیدم بر خطاب آمد که افراسیاب

السلام و قدامی اجنه و احب من یحبهم یعنی اعلی اشقیقت له اسمی فان العالی العظم و هو علی بن ابی طالب
و انت محمد بنی محمد علی ازین سلام برسان و بگو با او که من او را دوست میدارم و دوست میدارم هر که علی را
دوست میدارد ای محمد از دوستی که مرا هست با علی مشتق ساخته از ای و اسمی پس من علی عظیم را و علی
است و من محمود و من محمدی و ازین حدیث نهایت شرف و فضیلت بلکه افضلیت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب صلوات الله و سلامه علیه ظاهر و هوید و باهر و بیست و در اینجا بگفتیم از فضیلت آنحضرت

منکر و ساینست هم چنانکه ملا سعد الدین زکاکر علمای ایشانست در کتاب شرح مقاصد غفران بر وارد
و این بابی که از بزرگان علمای ایشانست در چندین موضع در شرح نهج البلاغه تصدیق این منماید و مثلا
علی فرمود که از قول معصومین علمای ایشانست در کتاب شرح تجرید این آمده که هیچکس را در این حرف نیست

که علی بن

که علی بن ابی طالب بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اعلم و ازهد و اشجع و اشرف مردمان است
لیکن چون قدمای علمای ما را می رفته اند ما را نیز لازم است که در عقوبت ایشان برویم و شاید خلفای ثلاثه را نیز حضرت
الله قدری و منزلی باشد که علی بن ابی طالب را نباشد اما جواب آنحضرت اولی آنست که میگوید که قدمای علمای ما را هم
رفته اند و ما را نیز لازم است که در عقوبت ایشان برویم است که این روش طریق جماعتی است از کفار که حضرت
حق تعالی در قرآن مجید در مذمت ایشان میفرماید که ایشان میگویند تا او سدا ابا ناعلی انما انا علی الامر و مقتدی
یعنی ما یا فتنه بدوران خود را بر طریق و ما را اکثر ایشان افتد که کاتبیم و از بر این وافی صلبه صریح ظاهر میشود
که متابعت سلف کردن در جلیلی از نوم است و جواب آنحضرت دوم آنست که میگوید که شاید خلفای ثلاثه را نزد
حضرت الله تعالی قدری و منزلی باشد که علی بن ابی طالب را نباشد ظاهر آنست که هر کس که از اول آن عقول
نیجیه دارد و میدانند این را که هرگاه شخصی در عصری بهم رسد افضلیت او ظاهر شود و ترک متابعت آن طور کسی کرد
درست نبرد این جمعی زود که ایشان را این منزلت نباشد و گفته اند که شاید اینجماعت نیز نباشند از آن شخصی که افضلیت
معلوم است کمال سفاقت است و درین باب گفتگو بسیار است و این چند کلمه اقتصار

شد و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که ملائکه حضرت امیر صلوات الله علیه را با اسم علی میخوانند
بعد ازین در حکایت روز احد مذکور خواهد شد نام دیگر آنحضرت جید است چنانچه در روایح خیر آنحضرت

خود را این نام خوانند در وقتی که در حبیب خیری در برابر آنحضرت آمده اسم از آن سر و پیر رسید که چه نام داری آنحضرت
فرمود که انا الذی ستمتی ای جید در بعضی منم آن کسی که نام کرده است مرا مادری من جید روایت آنحضرت
در آن روز خود را باین نام خواند عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و نام دیگر آنحضرت سدا
و اسد الله الغالب و اسد لاله و انا القاب آنحضرت یکی امیر المؤمنین است و خوارزمی که از کابر علمای
سنیست نقل کرده اند که در روز غدیر خم جبرئیل علیه السلام از جانب حضرت الله تعالی آمده آنحضرت
را باین لقب مخصوص کرد اینند

المحمی که در برده آن که سدا علی بن ابی طالب
المؤمنین یعنی سلام کنیدی مردمان را علی بن ابی طالب با امیر المؤمنین کسی که اول باین لقب بر حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام کرد و عمر خطاب بود و گفت هیچ شیخ با علی صحبت مولاش و مولا کل مومن و مؤمنه
 و در بعضی از روایات بحای لفظاً با علی بارت با ابا الحسن واقع شده و در معنی تفاوتی نیست یعنی
 از برای تو یعنی خوششان تو خوشحال تو با علی کردیدی مولا من و مولا می مومنی و مؤمنه و بسیار
 از علمای شیعیان تصریح کرده اند و هیچکس از ایشان تکلیف بر نموده و فاطمه شعبه باین فاطمه از همین روایات
 امانت و خلافت آنحضرت ثابت است و بطالان بیکر و عمر عثمان چه هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 آنحضرت را امیر المؤمنین گوید و مردمان را امر کند که سلام کنند با آنحضرت با امیر المؤمنین گفتن و عمر آنرا گوید که
 شنیدی پس میگویم که هر عاقل میداند که تا امیر جماعتی باشد سرداری و سالاری و پیشوایی بیکری نرسد و معلوم
 است که هر کس با وجود آن امیر دعوی ریاست و سالاری و نیابت و سرداری کند عصبان مرتبه خواهد
 بود و انشاء الله تعالی بعد ازین در همین باب زیادتی تفصیل خواهد شد و بدانکه چنانکه از بعضی از احادیث
 معلوم میشود آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان ائمه صلوات الله علیهم اخصاص دارد و باین
 لقب و جایز نیست که کسی بیکر از ائمه امیر المؤمنین بگوید و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه در کتاب
 آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که شخصی از آنحضرت پرسید که آیا بر حضرت قائم اله
 محمد صلی الله علیه و آله سلام میتوان کردن یا نه از المؤمنین یعنی یا آنحضرت میتوان گفت سلام عليك يا
 امیر المؤمنین حضرت صادق صلوات الله علیه در جواب فرمود که لا تا که اسمی اله به امیر المؤمنین لم یسم به
 احد قبله و لا یقیه بعد الا کافر یعنی جایز نیست که کسی بخیر آن محمد صلی الله علیه و آله را امیر المؤمنین بخواند
 آن اسمیست که نام گرفت است حضرت الله تعالی امیر المؤمنین را بان نام کرده نشده است باین نام هیچکس قبل از
 حضرت امیر علیه السلام نام نهاده نمیشود باین نام بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مگر کافر است
 سنو ال کرده شد آنحضرت یعنی حضرت امام جعفر صلوات الله علیه که در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 بیرونش سلام باید کرد آنحضرت فرمود که بگوید سلام عليك يا یقینه تلاوت فرمود که بقیته الله غیر
 که ان کتم مؤمنین و در کبری لقب آنحضرت بسیار است و این صاحب کتاب کشف الغمّه و مؤلف کتاب

صورتنامه

نصیر المؤمنین و غیر ایشان در مؤلفات خود نقل کرده اند بحسب سبب تکرار و المسابین است و هم چنین مولا المؤمنین
 و میر القدر و المشکرین و قاتل الناکثین و قاتل القاسطین و الماروقین و شبیه هر یک و المرتضی و نفس الرسول
 واضح الرسول و زوج النبوت و سبغ الله المسلول و امیر البر و قاتل الفجره و قسیم الجنة و التار و صاحب اللواء
 و سید العرب و خاضع النعل و کفائف الكرب و صدیق الاکبر و قاتل الاعظم و باب مدینه العلم و اولی
 و وصی الرسول و ولی الله و خاضع دین الرسول و منجز عهد الرسول و کرامه غیر از او کاسر اصنام الکنجه و ذوق القیام
 و هانم الاخراب و قاصم الاصاب و داعی و شاهد و ذوق الفزین و قاتل الفجر الحجابین و قاتل الاعداء و منجز الایام
 و اخطب الخطباء و قدوة اهل الکساء و امام الائمة الاقویا و صیبت لبدعة و بحی السنته و اللایغ بالالسنه و الحسن
 المحسن و خلیفه الایمن و لیس الثری و غیث الوری و مفتاح التری الشیخ مرید و شیخ
 و اهدی من صام و صلی و مؤدی کل له رسول الله مولى و المعصم بالعهود الوفیصلان و اکرم
 مرادى و اشرف من اختدی و افضل من راح و اغتدی الهاشمی المکر المدنی الاطیعی القابل القابل الرضی القوی الحری
 للوزعی لادعی الوفی الذی صدق رسول الله الذی صدق بنجانه فی الزکوع الکرکاب الازهر الصام
 صاحب برهه و غدیر حرم و ساق کوز و وصل القبلین و اعلم من فی الحسین و القاریب الشفین و القاطعین الشحین
 و ابرعهم و شقیق الشیخ المحقق الرضی القبل و الذی یعلم جبریل و غیره من القاب که ذکره موجب طول این
 کتاب است و این حقیر در کتب و القاب آنحضرت نوشته ام بعضی دیگر از آن را بر آورده ام اگر کسی خواهد
 بان رجوع کند اما کتابی آنحضرت بکی ابوالحسن ابوالحسن است که خواند و نقل کرده که حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام فرمود که تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات بود حسن و حسین مرا
 ابوالحسن میخواندند و حضرت رسول را هر خود میدادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود
 مریدان میگفتند کتبهای آنحضرت بکی ابوالحسن است که هم خواندی در کتاب خود برادران نموده
 که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب علیه السلام خطبته فرمود که سلام عليك
 يا ابا الریحانین عليك بریحان یعنی فیل نیادم و کاک یعنی سلام بر تو باد ای پدر و بریحان

باد بدو بخانه من بر غریب نهدم خواهد شد و دو کفن و مراد آنحضرت از آن دوری که یک ذات مقدس خود شریف
صلی الله علیه و آله و یکی دیگر حضرت فاطمه صلوات الله علیها هم چنین که دلالت میکند بر آن آنحضرت علیه
السلام منقول است که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یکی از آن دوری که حضرت
رسول فرموده نهدم شد و چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها هم چنین که از دنیا بیرون رفت آنحضرت سلام
الله علیه فرمود که این دوری بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرخص کرده بود دیگر از کتیبه های آن
حضرت یکی ابو زبیر است و خواندنی که از کابر علمای اهل سنت است نقل کرده در بعضی از کتابهای خود
که روزی حضرت رسالت بنامه صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه علیها السلام آمد و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را بخانه آنحضرت متوجه حضرت فاطمه شد که برسد که بساعتی که است خواندنی میگوید
که حضرت فاطمه فرمود که میان من و او دلگیری بود و از خانه بیرون رفت حضرت رسالت کن بطلب آنحضرت
فرستاد بر کردید و خبر آورد که در مسجد خوابیده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسجد آمد دید که
حضرت امیر علیه السلام بهلوی بر زمین نهاده و ردای مظهرش از دوش مبارکش در دوش او کرده و بر آنحضرت
نشسته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود کرد از آن حضرت دور میکرد و میفرمود
قربا ابانزاب قربا ابانزاب یعنی بر خیزی بد رخا که بر خیزی بد رخا که از جهت آنکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در انشای کمال شفقت بر کنیت را آنحضرت گذاشته بود و آنحضرت هیچ کنیت را ازین دوست
نرمید داشت دیگر آن کای آنحضرت بود محمد است و وجهش آنست که بک نام از آنحضرت محمد نام داشت
و کنیت دیگر آنحضرت بوالثعبین است آنکه پدر در وسط حضرت رسالت است که حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین اند صلوات الله علیهم و اگر کسی زیاده ازین از کای آنحضرت خواهد حواله او بر ساله است
که پیش ازین اشاره بان شد اما نسب آنحضرت علیه السلام پدر آنحضرت ابو طالب بر عبدالمطلب است
و اسم ابو طالب عسرا و بعضی عبد مناف گفته اند و اسم عبدالمطلب شیر است و کنیت او ابوالمحارق و چون
بسیز و کنز ابو طالب بود بر بود که کنیت او ابو طالب شد و بعد از آن که طالب ده ساله شد حضرت خرقا

ابو طالب

ده ساله شد حضرت الله تعالی با ابو طالب جعفر را گرفت و رفتی که جعفر ده ساله
باب طالب
شد حضرت طالب شفقت فرمود و مادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه بنت اسد
هاشم بر عید مناف است و فولد آنحضرت در اندرون خانه کعبه واقع شده بطرفی که شیب و سنی میان کرده اند
و هیچکس را از بیخبران و اوصیاء بیخبران حضرت الله تعالی باین شرف مشرف نشاخته و این شرف مخصوص حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است و صاحب کتاب بشاره المصطفی نقل کرده که بزید بن عقیب روایت میکند
و میگوید که با عباس بن عبدالمطلب که عمر حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله بودم در مسجد الحرام و چون
از پیش بابا شسته بودند در برابر خانه کعبه که فاطمه بنت اسد را آمد و بطواف خانه مشغول شد و در آن وقت
از وضع حجاب و اظهار شد و مجال بیرون رفتن نیافت پس روی نیاز زد که حضرت خرقا تعالی آورده گفت ای صاحب
خانه و ای معبود بیکانه ایمان بتو دارم و بتو رسولان تو معرفی و در شرایع دینیه متابعت میدم خود حضرت
ابراهیم پیغمبر میگویم بخیر این خانه و بخیر بنا کنند این خانه که حضرت ابراهیم است علیه السلام و محرم است بر فرزندان
که در شکم است که این ولادت را بر من آسان کن و وجد اینکه حضرت فاطمه بنت اسد حضرت الله تعالی حضرت
فرزندی که در شکم داشت مثل حاجت میشود این بود که همچنین که هیچ کس از زوات نقل کرده اند که او
که در خانه بود و ازین از شکم مبارکش بر می آمد که حضرت امیر صلوات الله علیه در اندرون شکم مادر ولادت
فرمان میشود و حضرت فاطمه در فرقه اول برتر رسید و بعد از آن دانست که آنحضرت را در پیش حضرت الله
تعالی قدری تمام است از پیغمبت از حضرت عزت مجرب و ولد خودش سنوالم طلب خود میکرد و بهر تقدیر برین
تعجب میکرد که هنگام دعای فاطمه بنت اسد تمام شد فی الحال دیدم که در دیوار خانه کعبه شکافته شد
و فاطمه اندرون خانه کعبه رفت و در بواجا خود باز کردید بهر شبهه که ازین زان شکافته شدن در آن دیوار
نبود بعد از آنکه خبر این امر غریب و این صورت عجیب حصار را داده کردند که نقل در خانه کعبه را بکشایند
هر چند سعی کردند نتوانستند دانستند که این واقعه صلی نیست پس دست کوتاه کردند و روز چهارم
دیدیم که باز دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد از خانه کعبه قدم به بیرون گذاشت در حالی که علی بن ابی

طالب علیه السلام را بروی دست داشت و مباحات میکرد و در آن حال میگفت که من از هیچ زنان سابق افضل
از شما هستم که حضرت علیه السلام را در خانه خود در آورده و از میوه ها و طعام های بهشت روی میگرد و میفرمود که بخور
که این فرزندان سعادت من چنانکه در باده ها نماند و غیبی ندانی بگوش من رسید که این مولود را علی نام کن که قدر و عالی است
و من نام او را از نام خود اشتقاق کرده ام و خواهم علم خود را با او کرامت نمودم و او در هر دو خانه بندها خواهد
شکست و از آن خواهد گفت و قول کند حضرت بنابر روایتی در شب شنبه بیست و سیوم ماه رجب بوده بعد از آن
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیست و هشت سال گذشته بود و سی سال شده بود که حضرت
خانقاه بعد از حضرت در آمده بود و جمعی از علمای مائتیه در جمعه ریزه ماه رجب گفته اند بعد از آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله سی سال شده بود و این قول صحیح است و صاحب کتاب بشاره المصطفی از بزرگان
تعب روایت میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار
خوشحال و فرحناک گردید و همه را حضرت را نیز فراتر خود میکند است و کم و آن حضرت صلی الله علیه و آله را
را می جنبانید و شربت در گوی مبارک حضرت میسخت و او را میسخت و در پیش و بر سینه مبارک خود میسخت
و همیشه در مقام تربیت حضرت میسوزد و مکرر میفرمود که این بزرگوار و روضه و ناصیه و پیش و بناه و روضه که بر مویضه
بمنت صلوات الله علیها و آلهما مطالب درویم در میان آنکه نصب امام بر حضرت خو تعالی لازم است
بدانکه بیشتر مذکور شد که امام بشر است که بواسطه بشری که ان بیخبر است خلق را بر او امر می نماید و فواید الهی مطلع سازد
و مردم را ترغیب بر طاعات و تهذیب از معاصی نماید و او را ریاست عانه باشد از جانب خدا و بجز خدا و این اعتقاد
ماطابق بقدر استانت است که تعیین امام از برای خلق لطیف است حضرت خو تعالی برین کاران چه معلوم است
بالقرینه که هر گاه مردم را سلاسی باشد که آن سال از جانب حضرت الله تعالی منصوص باشد بطاعت نزدیکتر
و از معاصی و غیر خواهند بود و اگر از جانب بعضی از اهل بدعت و ضلالت باشند تعیینی در درین امر سبب
ان سال از و در ان تغییر طرف میشود و همچنین فواید دیگر که در وجود نبی بود و وجود او خواهد بود برین حضرت
خو تعالی لازم است که تعیین سال از برای ویشوا کند که همچنانکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مردم را پیشوائی بود معصوم بعد از آنحضرت بشان مقتدای باشد که بر افعال و اقوال و ایشانرا اعتمادی باشد
هم جو اعتمادی که بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بودند و سال اول پیش حضرت رسالت دست ظالم اهل
نقد بر از منظر ظالمون دور گردانند و مشکلاقی را که مردم را پیش بردن آنها نماید و اهل سنت بنی طلب است
اعتراض کرده اند اعتراض اول است که میگویند که لطف امام را وقتی مستام میداریم که هیچ مفسدند نداشته باشد و این
در محل منع است چه هر گاه بن کاران واجبات را بجا آرند و از کاهان باز ایستند و در جمعه امام تعیین امام لازم خواهد بود
و در همچنین صورت ثواب ایشان بیشتر خواهد بود و با خلاصی ز دیگر خواهند بود و با وجود امام شایر که اقدام بعبادت
و زرد معصیت از من امام باشد بدانکه ازین حرف چند جواب میتوان گفت اول آنکه این فرض کرده اند که هر گاه بن کاران
واجبات را بجا آرند و از کاهان باز ایستند و در جمعه امام تعیین امام لازم خواهد بود و محض فرض عقل است و عاقل
منفع است که خطای کثیر که در عالم اند محتاج بزاجری نباشند و همدانشان در مقام اطاعت خدا و رسول باشند
و آنکه شخصی ایشانرا برین حق ثابت دارد و اگر مسلم داریم که چنین زمان میتواند بود که واقع شود عادت و زمان
رسول صلی الله علیه و آله جنین نبود در مرض موت آنحضرت بنی و غیر آنحضرت را در گردن و اطاعت قول
آنحضرت نمودند و همچنین که بعد ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و بعد از آن حضرت خلفان که در میان آنحضرا
بهم رسید مشهور عالم است در زمان آنحضرت مردم محتاج اند به مقتدای که منصوص باشد از جانب خدا که در خلق
در میان بسبب و بشود و ان مقتدا در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذات مقدس نبوت است و بعد
از آن حضرت حضرت امیر المؤمنین علی ازین علی طالب علیه السلام و حدیث متواتر است فرقی امتی من تعالی است
که قبل ازین مذکور شد دلیل است برینکه امامی میباشد که از جانب خدا و رسول منصوص باشد و همچنین
که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله هجت بود قول و نیز حجی باشد چه مضمون این حدیث شریف بروش
که سابقا امتی تجزیه یافت نیست که میفرماید که زود باشد که امت من بعد از من به افتاد و صد فرقه متفرق
شوند باک فرقه از ایشان از اهل بدعت باشند و باقی از اهل زبان و در کات و معلوم است که اگر امامی شاید
که از جانب خدا منصوص باشد در این همه مذهبهای مختلف کسی نخواهد بود که ادعی بقول و اعتماد کند و دیگر

مطالع این کتاب از کتاب
امام بزرگوار است

که ازین مذهب و مذهب مذکور است از جهت آنکه در صورتی که امام از جانب خدا و رسول تصور
نباشد و معصوم نباشد بر حرف و لعنه ادبی نخواهد بود و هرگاه امامی برسد که مردم او را برای خود تعیین کرده
باشند و جایز الخطا باشد ممکن است در تزیین مذهب خود غلطی کرده باشد مثل باقی ادیان مذاهب باطل است
چون لازم است که این کس راه مذهب حق برد و ناجا راست ز قول امامی معصوم که از قول او مشخص شود که در میان این مذهب
بسیار که امام حق است تا در روز قیامت خدا بر او خلق حق است باشد و اینکه گفته اند که در تعیین صورتی که باطل باشد
بیشتر خواهد بود و با خلاصه نیز بکنه خواهد بود غلط است از جهت آنکه ثواب و عبادتی که بغیر تکلیف حاصل باشد که
این عبادت زیاده از آنست که مظلوم مکلف باشد چه ظاهر است که در وقتیکه امام باشد عبادت مردم بغیر
میشود و در وقتیکه امام نباشد اگر هر مسایل شرعی ظنی نباشد که در صورتی خواهد بود و اینکه گفته اند که با وجود امام
شاید که اقدام عبادت و ترک معاصی ازین امام باشد حرفیست بسیار باطل جمل از قول و لسان ایشان معلوم کرد و در وقت
که هیچ مفید نباشد تعیین امام خوب است پس از ایشان میسریم که این احتمالی که فرار داده اید از مفاسد است
باید اگر گویند از مفاسد است پس بگویم که بنا برین امر معروف و نهی منکر چه معنی خواهد داشت مشخص است که هرگاه
جماعت باشند که ترک عبادت کنند و اقدام بر معاصی نمایند هر کس نماید باشد بر جزو اینطور کسان انجماعت ازین
اگر کسی ترک معاصی بینماید پس چه میشود که آن شخص در معصوم باشد و مخصوص باشد از جانب خدا و اگر
گویند مفید نیست پس بر ایشان لازم می آید که این حرف را فایده نیست و جناب جمال المحققین خوارج بغیر
طوبی بر ذلله مضمیمه بجواب این اعتراض اشاره فرموده بقولش که و المفاسد معلومه الا نشاء یعنی معلوم است که هیچ مفید
و هر عاقل میداند که با وجود امام مردم را بطاعت و سبب بیشتر است از راهی و معاصی دور ترند از اعتدال و در وقتیکه
ستیان میگردند که بر فرضی که نصب امام لطف باشد قبول ندارند که بر حق تعالی واجب باشد که امام را تعیین
مطلقا بلکه واجبست که در عوض آن لطفی دیگر نباشد شاید که حضرت حق تعالی در حق بندگان خود لطف
دیگر بفرماید که بسبب زهر زمان از وجود امام مستغنی شوند و در بیک زمان حضرت الله تعالی جمیع بندگان
خود را معصوم کند و هرگاه هر خلاف معصوم شوند احتیاجی با امام نخواهد داشت و این لطف بجای آن

تخلی بود

خواهد بود جواب آنکه این حرف هم مثل حرف اولی محض تصور عقل است و در خارج وجودی ندارد و هرگز نمیداند که
اصل عالم معصوم باشند و بر فرض تسلیم در عصر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بعد از زمان آنحضرت
ناجای همیشه در عالم کفار و ظلمه مستول بوده اند بیشتر رجع مسکون اگر اوقات در دست مخالفین بوده و در
اینست که بگفتند ستیان چون دیدند که برده درین بت برستی ای کرم و عثمان از این فرمودند و اینست که بر اینستیان
بسته اند و بعضی از انبیاء را بشرب خمر نسبت داده اند و بعضی از ایشان را زنا و بعضی دیگر ایشان را خدا بدو علف گفته اند
میگویند که شاید در وقتیکه امام عالم معصوم باشد از اهل شهر و دهها زنان ایشان و مردی که در صحراها
بسیار است ظاهر اینست که اگر از روی ندانند انصافی متوجه این گفتگوها میشوند بجهت آنکه محض نصب باعث این
گفتگوها میشود بلکه میتوان گفت که هرگاه جایز باشد که شایع عالم معصوم باشد احتیاجی نیست تا آنکه بعد از امام
خواهد بود و تحقیق طوبی علیه التمجید جواب این اعتراض را این روش قلمی فرموده اند که انصاف المظلم فی معلوم العقلاء
یعنی درینکه لطف منحصر است درین که امام را خدا بیعت تعیین کند و عوض از برای این لطف نیست عقاب هم عالم الله
و هر عاقل میداند که البت امامی میباید مخصوص از جانب حضرت الله تعالی بر خلق اعتراض شیوم آنکه ستیان میگویند
که اگر ستان و انیم که نصب امام لطف است و حق لطف است که امام ظاهر باشد در دراز از انطاعت و نفی از معاصی
کند و اجرای حدود الهی منتهی بوده باشد و حالا با اعتقاد شده که شیعه میدهند میگویند که امام هست و غایب است
چه فایده در وجود آن امام خواهد بود جواب اینست که البته بر حضرت حق تعالی لازم است از تعیین امام
و فرستادن امام کرده است و اینکه ظاهر نیست از دست شقیان و جماعتی است که درین زمانها بهم رسیدند
بلکه غایب بودن آنحضرت بطفیل از یک عمر و عثمان است چه اگر ایشان مانع بمرتب خود میشدند و آن در حق
بخاندان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله نمیکردند و باعث جرات دیگران نمیشدند همش امام در میان بود
و غایب نمیکردید دیگر آنکه در وجود امام بسیار است و در زمانی که غایب باشد بعضی از آن فایدههاست
اگر بعضی بسبب ممانعتی موقوف مانده باشد و هر چند وجود امام غایب که نفع باشد نفعش از وجود ستیان
ساخته بیشتر خواهد بود و مانع از تعیین رحمة الله علیه از اعتراض شیوم با این روش جواب فرموده اند که وجود لطف

و تصرف لطف اشعور و عدم منا یعنی وجود امام لطف و تصرف امام لطف دیگر است و عدم تصرف شخص از جانب امام است
و بتصرف است و آنحضرت میر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرموده لا تخافوا ولا تحزنوا و الله مع الصابرين اما ما ظاهرا
مشهور است او ضایع و انوار انوار بظلال حج و بینا یعنی خالی نمیند که هرگز نبیند شخصی که فایم باشد از جانب خدا سخت
بودن یعنی روی و غیر هرگز از جنبی از جنبها خالی نمیند اما لازم نیست که البته ظاهر و پدید باشد بلکه آن امام که هرگز
روی زمین از وجود او با مناشخ خالی نیست با ظاهر و مشهور است و در میان خلق معروفست با زبان و غیره است
بعد از آن آنحضرت سلام الله علیه و جعفر فرمود که هرگز روی زمین از جنبی خالی نمیند از جهت آنکه باطل نشود جنبها
حق تعالی و ابواب بیتوات و علامات و اصحاب و اولیا آنچه گفته معلوم شد که امام میباید که از جانب حضرت الله
تعالی تعیین شده باشد با امامت و خلافت و آن امام میباید که معصوم باشد و دلیل برینکه امام میباید که معصوم
باشد است که اگر امام معصوم نباشد و ثواب بر او نماند بود و هرگاه جایز باشد که امام معصیت کند نیز گوید
و کند محل اعتماد نخواهد بود و شیخ که قبیل ازین شاره بان شد دلیل دیگر برینکه امام میباید که معصوم باشد است
که هرگاه جایز باشد که از امام معصیت سزید جایز خواهد بود که امام کمتر از بعضی از رعیت باشد و از رعیت جمعی
بهر سزید که باز خواهد بود و موافق اعتقاد خصم ممکن است که آن کسی که از رعیت است معصوم باشد و بنا برین شیخ
مروج لازم میاید و این عقاید و نقایح باطل است تا عقاید خود ظاهر است و اما نقل هم چنانکه انشاء الله عنقریب
بان شود دلیل دیگر برینکه امام میباید که معصوم باشد که اگر معصوم نباشد از معصیت صادر نشود لازم میاید
که جماعت از عوام که در کمال سقوط و رجا باشند چه هر که اندک شعوری دارد و پدید آید بر او که شخصی که هرگز نبیند
است ازین حیثیت بهتر است از کسی که سالها عمرش صرف بت بر سزیدن شده است از آن حیثیت و دلیل دیگر برینکه
امام میباید که معصوم باشد است که بر کافر مردمان واجب است که طاعت او کنند و سزا فرمان برداری و نماند
نماید و حضرت الله تعالی درین باب میفرماید که اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم بعد طاعت کنید خدا را و اطاعت
نمائید رسول خدا را و پیروی نمائید صاحبان امر را که امامان و خلفای پیغمبرند و هرگاه امام مرتکب معصیت شود
بموجب نهی از منکر واجب است که بر او انکار کرد و انکار کردن شخصی منافات با طاعت کردن آن شخص دارد و غیره از آنکه

در این کتاب

بر او ایست قوت میشود با نهی از منکر دلیل دیگر برینکه امام میباید که معصوم باشد است که امام حافظ و نگاهدار
شرع است و اگر العباد بالله جاز باشد نسبت خطا و معصیت با و دادن مردم این میخوانند بود که او چیز را از شیخ
رسول صلی الله علیه و آله که کن هم چنانکه عمر در امام خلافتش کرد در باب متعه زنان و حج منع و انشاء الله درین کتاب
تفصیل آن واقع مذکور میشود و این بر شریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله بتقریر و هرگاه و ثواب و ثواب و برخواست
بر حافظ شرع عموما بود دلیل برینکه امام میباید که معصوم باشد است که احبنا سجد مردمان را از امام است
که شخصی مردمان باشد که موافق حکم خدا تعالی کار کند و اگر کسی کردن کسی که از اطاعت قبول خدا انکار و اطاعت
خدا خیر نماید و او را مظلوم از ظالم بگرداند و اگر با شخصی شتابا باشد و حق با خصم باشد و بگوید که اگر کسی بر بعضی
از خویشان او سختی باشد یا بر خورش مضایقه در بسیاری از امری کند و هرگاه فرض کنیم که امام معصوم نباشد این خواهد بود
میشود چه ممکن است که آن شخص شیخ دیگران بر خلاف حکم خدا کار کند این نیز ای که امامش فرض کرده ام امام دیگر میباید
و هم چنین و چون تسلسل محال است لازم میباید که امام معصوم باشد و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از کاتبان
علمای اهل سنت و جماعت است در تحت تفسیر این واقعه هدایه تاملوا اهل الذکر ان کثیرا لا تعلمون
گفته که مراد از اهل الذکر آنانند که مقاصد حضرت الله تعالی را دانند و هر چه از الهی ان اتفاق دارد در ایشان
و بشایبه مخالفت باشد و ظاهر است که این واقع میسر است که آن شخص سینه و از که در وقت فضا ان باشد و
باشد و مبتلا بر ارض نفا ان نباشد و از جمله و سایر امراض خالی باشد و بیعت عصمت موصوف باشد
جمعی ندانند که حضرت الله تعالی سر کند کافه خاله تو و آنکه از کسی چیزی پرسید که خود در مسایل بسیار شیهه
داشت باشد و تمام عوام و خواص مکلف باشند که از جنبین روی چیزی پرسند هرگاه ندانند و بنا برین لازم میباید
که اگر کرده باشد حضرت الله تعالی مردمان را که پرسیدند از جماعتی که و شتابا باشند و ظاهر است که کثیر نیست بلکه اکثر
است که از علمای بان و ایشان که بمنزله حضرت رسول الله اند صلی الله علیه و آله سوال کنید و در جاهای که در مابند
به روی قول ایشان نمائید تا راه نجات بدست شما بیاید و از بعضی محققین در تحت تفسیر این کرمی لا یست
الا المظلمون که در سوره الواقعة واقع است باین روش نقل شده که دانستن مقاصد الهی از کلمات بیتا قرآنی

با همه من اشوا الشياطين وخریف الغالین ویدانکه از حدیثی که مذکور شد که متفق علی فخر حقیر است و امتوا زات شبه
و سنی است و جمعی که از کابر علمای اهل سنت و جماعت است در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده و متفق
میشود که امامت زین العابدین صلوات الله علیه معلوم است که جاهل در مسئله فرقی زین العابدین از برای و افضلیت ثابت
نمیشود که در آن روز من جاهلیت باشد و این نزد استن و شناختن منافق با اسلام و ندادن وجهی دیگر از علمای
اهل سنت گفته اند که هر که امامت و بیکری بل نیست کافر است با وجود آنکه امامت از زین العابدین فرغ میداند ^{و ایشان}
لازم میاید که هر که امامت زین العابدین فرغ باشد بر هر کسی که مخالفت میکند در آن مسئله کافر باشد و صاحب کتاب
نقول که یکی از کابر علمای سنت در کتاب خود تصریح باین نموده بلکه ما ملاحظ میکنیم که جماعتی از ایشان
تکفیر میکنند کسی را که امامت از بیکری بل نباشد و کسی که انکار امامت از بیکری کند فتوی بقتلش میدهند و نیست
ایرین که حضرت عناد و تقصیب چه مقام علمای اسلام قابل آنکه منکر مسئله از زین العابدین فرغی کافر و واجب القتل نیست
و بعضی از سننمان مثل فاضل بیاضی در کتاب منهاج و بعضی از شارحین کلام او پوراند که امامت از زین العابدین
اصول و نیست تا اگر ایشان چون شارح کتاب موافق مسئله امامت از فرغ دین میدارند
و میکنند ما را الحجت از آن واجب نیست و تحقیق آن ضروری نیست و تقلید دین امر کفایت و نص خدا و رسول
را درین دخل نیست و با وجود این میگویند که در جهاد با کفار و امر معروف و نهی از منکر و اذکار و مظلوم از ظلم
گرفتن و حمایت بیضه اسلام نمودن و حفظ اشع کردن و هر چه مثل این باشد که سلطنت ظاهر برادران خود
است امام بجای نبی است چون برادران نبی پس بدانکه اعتقاد شیعه امامیه در امامت نیست که امام قائم
مقام نبی است و هر چه در پیغمبر صلی الله علیه و آله شرط است در او نیز شرط است و فرقی در میان همین است
که امام تابع است و رسول منبع و امام لازم است که تابع نبی که حضرت رسول است باشد و این لازم نیست
و هم چنین که میباید که پیغمبر از جانب خدا منصوب باشد میباید که امام نیز از جانب خدا منصوب باشد
و از اول شرع تا آخر جمیع گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان میباید که منزه باشد هم چنانکه در پیغمبر شرط
است و سننمان میگویند که این شرط اگر در امام باشد خوب است و اگر نباشد قصوری ندارد بلکه امامت

میشود

نبیین شایق ثابت میشود و اگر امامی را جمعی تعیین کنند که ان امام شراب خوار باشد قصوری ندارد و از آن مسئله
گرفته اند که حکم شراب خوردن امام غیر حکم شراب خوردن دیگر است هم چنانکه صاحب کتاب شرح و تفسیر که از علمای اهل سنت
است در همان کتاب میگوید که لا ینحل الامام خذ الشراب لانه نائب عن الله تعالی یعنی حد زود نمیشود امام خذ شراب یعنی
که حضرت الله تعالی برای شراب خواران مقر فرموده که هر که شراب خورد با او واحد زود امام اگر شراب بخورد و ط
حد نمیباید از جهت آنکه نائب است از جانب حضرت الله تعالی و ظاهر است ازین کلام این در بصیرت در امام خطیفه
رسول خدا جاری نماند که در شراب خورای باشد و جمعی از سننمان میگویند که اگر آن جمعی که امام را تعیین میکنند و کفر
باشند هر چه است و همین آن دو کس اتفاق کنند که این امام است بر او فرمان واجب میشود و که آن فری را که ایشان
اختیار کرده اند امام خود دانند بلکه اگر یک کس هر باشد بر است چنانچه اسفرائینی که از کابر علمای شافعیست کتاب
جنایات از کتاب بیابیع گفته است که و ین عقول الامانه ببعده اهل الحیا و العرفه من العلماء و الزواری و وجود انصار
من الذین یتبینه حضورهم الموصوفین بصفه القهر و الامانه القدریه و بعضیها کما مانه القادوف یعنی منعقد میشود امامت
ببعضی اهل عقل و عقد یعنی جماعتی که است و کساد کار مردم در دست ایشان باشد و از اهل زرق و فقر باشند
از علما و از زوسا و از مردم روشن اس از انما و که حاضر بودن ایشان بینه باشد و موصوف بصفه که امان باشند
هم چنانکه در روز امامت بیکر واقع شد و اگر در حضور جمعی مینه نشود در حضور بعضی از ایشان که هر یک باشد حجه
اطلاق و بعضی واحد صحیح است هم چنانکه در امامت عمر خطاب رو داد که کراهی و تعیین از بیکر واقع شد و بسیار کسی
از سننمان تصریح نموده اند در کتابهای خود که از امامان ایشان ظلم و نامشروع واقع شد و مثل شارح کتاب عقاب
نفسی که میگوید که آنکه لا ینحل الامام بالفسق و الجور لانه نائب عن الله تعالی و لا یحل بعد الخلفاء و السلفه
کما لا ینقادون لهم و یقیهون الجمع و الاحیاء باذنه هم یعنی بدینکه عزل نمیشود امام بسبب فسق و نامشروعی که از او واقع
یعنی هر گاه مثلاً امام خون ناحق کشد یا شراب خورد یا چیزی دیگر از معاصی مرتکب شود و از عزل کردن جایز نیست
از جهت آنکه فسق ظلم و جور و نامشروع ظاهر شد از امامان و امیران که بعد از امامان بوده اند و با وجود این جماعت
بیشینیان که در زمان ایشان بودند اطاعت ایشان مینمودند و فرمان برداری ایشان میکردند و در جمعی و عیدها

با ایشان نماز بگردد و در آن فسقها و ظواهر امانت ایشان بنده نشینند از جهت آنکه هیچکس از ایشان معزول
نساختن برای عاقل برقرار بنام دین و عقیده و ملاحظه نمودن اعتقاد و عقول شیعه و السلام علی من
اتبع الهدی مطلب سستی درین آنکه امام میباشد که افضل از رعیت باشد بدانکه اتفاق شیعیان بر آنست
که امام میباشد که اکل و افضل از رعیت باشد و جمیع صفات حسنه و اخلاقه و فضیله در علم و عبادت و زهد و سخاوت
و عفت و شجاعتی و صورت ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب هم چنانکه درین شرط است که افضل از رعیت باشد
و واجب است که در میان رعیت شخصی که مساوی امام باشد با افضل از امام باشد بهم نرسد و در صورت اول لازم
تیباید ترجیح بالا ترجیح و این عقلا جایز نیست و در صورت دوم لازم میباشد ترجیح مرجع و این عقلا و نقل باطل است
اما از جهت عقل با نظر به هر کس که اندک عقلی او باشد نزد علم ضروری است که هرگاه افضل باشد تقدیم
مفضول جایز نیست و اما از جهت نقل قول حضرت الله تعالی و نقل از محمد در چند موضع اول قول و سبحانه و تعالی
قال هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون بعد بگو با محمد که ای مسأولین این جماعتی که عالمانند و انبیا که عاقلینند
دیگر قول حضرت حق تعالی که میفرماید ان یحیی الی الخ الحی ان یتبع امری لهدی الا ان یتدی فما لکم بکم شیء کمون
یعنی ای کسانی که هدایت میکنند دیگران را و عاقلین است سزاوار است که در زمان تابع او شوند و مسایل خود را از
تختیق کنند یا کسی که در تب هدایت کردن و در وجه علم از برای او ثابت نیست و چیزی نمیداند مگر آنکه کسی او را قائل
گردد و محیی دلالت نماید پس شمار احمد میشود ای صاحبان عقول چه کون حکم می کنید و مثل این آیات بسیار است
که دلالت برین مدعا میکند و جای دیگر حضرت حق تعالی و تعالی و تعالی جماعتی که چیزی نمیدانند و اهل جهالت
ان میفرماید که لا یعقلون شیئا و لا یفقهون یعنی نمیفهمند چیزی و راه نمیبانند و آیات درین باب نیز بسیار است
و احادیث کثیره نیز واقع است که اعلم افضل است و مساوی در میان جاهل و عالمان نیست از جهت احتضار
باین دو سه کلمه اقتصاد و بیکیم و از اهل سنت و جماعت میگویند که هرگاه افضل باشد جایز است که اما
مخالفت و مساوی و ریاست و این مفضول دهند و فصولی ندارد که با وجود افضل دیگر بر او سرور کنند و میگویند
که این حسب عقل جایز است و موافق نقل هم هست که حضرت رسالت عمر و عاص را بر ابوبکر و عثمان فرمود

و الله اعلم

و الله اعلم و ابوبکر و عمر و دیگران سالار گردانید پس اگر تقدیم مفضول جایز نبود میبایست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را بر ابوبکر و عمر و دیگران بعد از آنحضرت حکما برین گردانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ابوبکر با تقدیم الله و ابوبکر
عمر را از ابوبکر و عمر اول است که تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست باید بود و بعضی از آیات که قبلا برین
شد با ما است و اما جواب از حرف دوم آنست که از کجا مستثنی شد که ابوبکر و عمر از عمر و عاص و اسامه بن زید فاضل
تراند شاید که حضرت رسول ابوبکر و عمر را که تابع عمر و عاص و اسامه بن زید گردانیدند باشد از جهت نص برین مطلب
هم باشد که ایشان از عمر و عاص و اسامه کمتر اند و بر فرض تسلیم که ابوبکر و عمر افضل باشند از عمر و عاص و اسامه بن زید
چه میشود که عمر و عاص و اسامه در امر جنات را بر ابوبکر و عمر و اسامه بنا برین آنحضرت ایشان را بر ابوبکر و عمر و اسامه
باشد و اما جواب از حرف سیم آنست که فعل غیر معصوم سندن نیست و اینکه بعضی از مردم را غرض خاصی باشد
بعید نیست و اینکه ابوبکر و عمر بعد از خود خلفه گردیدند و در میان گفت که طلب تلافی باشد که روز اول
عمر در خلافت با او کرده بود و منقول است که وقتی که این خبر شایع شد که ابوبکر چندین خلفه تعیین نمود خطبه ^{عظیمه}
بمختراب خطاب نمود گفت و لیست اس و اوله الیوم یعنی تو را در روز و منقول است که عمر در روز اول
متولی امر در زمان ساخت و هر عاقل که درین امر ملاحظه کند میداند که هرگاه شخصی باشد که از جهت علم
و فضل و زهد و ورع و سخاوت و شجاعت و صلح و عبادت از همه کس بیشتر باشد و در حسب و نسب از همه کس
بتر باشد و او را گردانند و بخلاف جماعت قابل بودن که در مسایل حلال و حرام خود بخود معترف باشند
زمان ایشان را در مسایل شرعی ملزم سازند محض کورولی و غایت تعصب و بی بصیرت و هر عاقل میداند که اگر
شخصی همسران که در خانه کجا بر او متولد شود و از اول عمر تا با عمر معصوم باشد و از جمیع کاهان و رسول خدا
صلی الله علیه و آله که او را و اجنبانند باشد دست از او برداشتن و بخلاف شخصی قابل شدن که در نهان میاید
بست بر سینه باشد و اگر او را در عرش است طاف باشد از طریق عقل دور و از جاود حق یعنی بفرایح و منال
مجهول است و چون اهل سنت و جماعت دست از امام معصوم برداشته اند و راضی شده اند باینکه هرگاه جناب
راضی شوند با امامت شخصی شخصی باشد و مشخص است که جنین امامی تفاوتی با غیر امام که در راه همین است که اول

انعام میگویند و غیر او از انعام انعام نمیگویند و هم چنین که از عوام مردم در کمال استعداد و صاحب قیوس و از
غیر معصوم و اهل نجات بقیته بهم نرسند و از نجات که ایشان از ایشان نیست که از اهل شهادت اهل شاکت و ارباب
بدعت کن اعمتاد بر عقول ناقصه و او همام فاسد بخورد نموده جمعی از ایشان بعضی سنیان قایل شدند که حضرت حق
جسم است و بعضی از آن ملاعین میگویند که سر و اعضا دارد و از نسیب نایب بر حرف است و از نسیب نایب بصفت
و بعضی از هر زده گویان میگویند که شبهای جمعه بایین می آید زمین و بخوری سوار و دیگر خرفات که هر عین نرفته
و احادیث است و بعضی از ایشان قایل بحال شده اند و جمعی قایل بشکاف و وظایف بر حودت وجود و جمعی در مسئله
عدل گفته اند که اگر خدا تعالی بنیان را بچشم فرستد و او بچشم و این بچشم را بهشت فرستد جایز است و ارباب
نمیباشد و این بر حضرت حق تعالی از نیست که وعده کرده بان وفا کند و مخالفت بر حرف در کمال ظهور است و در
مسائل شرعی چون بیروی امام معصوم نمیکنند و بعضی قول خود اعتقاد می نمایند در هر ای از ابواب فقه نیز قائل بل
شده اند و بعضی از ایشان قایل شده اند که شراب خورما وضو می توان ساخت بشرطی که نجس شدن باشد و حال آنکه ارباب
مخالفت تصریح فرمودند که حق تعالی میفرماید که و انزلنا من السماء ليطهرکم به و انزلنا من السماء ماء طهورا و شافعی از علماء
ایشان قایل شده که بوسه هر منبیه با لاس است اگر در حال حیات ظاهر باشد و این چنین میگوید که آنها هم با لاس است
و بوسه سگ مرده هم با لاس است و از منبیه چیزی که نجس است بوسه خورش است و در وین علی ظاهر است
که در و اصول از ائمه سنیان و هر دو فروع از امامان ایشان است قایل است که هر با لاس است حتی بوسه خوک
مرده و قول شافعی و ابوحنیفه و در مخالف قول حضرت حق تعالی است که حضرت حق تعالی میفرماید که حرمت علیکم
المیتة یعنی حرام گردیده است بر شما میتند و حرمت عین لازم دارد حرمت جمیع انتفاعات را و هر گاه این ثابت شد
بس خریدن و فروختن میت هم حرام خواهد بود و شافعی میگوید جایز است خریدن و فروختن بوسه میت بعد از آنکه
گردن و ابوحنیفه میگوید میتش از باغی جایز است و هم بعد از باغی و ابوحنیفه میگوید که اگر کسی وضو از شراب خورما
بباز و وضویش صحیح است و بوسه سگ و نماز میتوان بر شید و بجای الله اکبر معذرت را میتوان گفت بهر زبان
که باشد و معنی است بدو عرض حمد و سوره جایز است و در کوع و بیخو مطابق شرع نیست و بعد از آنکه میت را غسل

نماز

نماز اگر کسی باری از خود جدا کند نمازش صحیح است و مشهور است که یک از سلاطین سابقان است که ملاخط کند که در دنیا
این میزند همگام خست و گرام باطل و علماء از فرموده بود که حاضر شوند و با یکدیگر بحث کنند و چون با او شاه مردی در
عامی و بر اصطلاحات اهل علم اطلاع نداشت ایشان گفت که بنوعی حرف زنید که من بفهمم عالمی از علماءی شیعیه که میان
ایشان بود با شاه گفت که من پرورش ارباب زهد که بحث بر سر است نمازی بکنم تا با شاه و احال معلوم شود پس این عالم
شراب خورما طلبید و وضو از آن ساخت و بوسه سگ را سر عورت نمود و گفت خدا زرت است و در سبزه بر کعبه
با یکدیگر برادر و بچین رفت و در منبره سر حرکت داد و گفت و تویم بهین عنوان بجای و در و بعضی سلاطین از ارباب
ان خود جدا کرده گفت نماز کردم و مستیمان خنوف زهدی تکرار کردند که این بر ابوحنیفه نقل است ان عالم شیعیه که از
کتابهای خود که فضیلتی بر اطلیید و یکک از آن مسایل را ایشان نمود و ایشان از اسلام ساخت و این باعث آن شد که آن شاه
از زهد ابوحنیفه بیزار شد و مثل این واقعه چندین مرتبه در خلافت سلاطین و اهل واقع شدن و هر مرتبه از شخصی از علماء
و شیعیان این نقل مرتبه است که کسی را انکاران نرسید بهر حال باز ابوحنیفه قایل شده که اگر کسی کند شخصی را بگردد
و اراده کند که صاحب کند خیر خود را و نرسد که آن کند را از او بگیرد و همچنین اگر کسی که با شخصی را بدزد و در وقت
کند و صاحب مطلع شود او را نرسد که گویا بر خود بگریزد و شافعی میگوید که شطرنج بازی حلال است اگر ارجح
تر طیب و مانع باشد و دوسه دست بیشتر نباشد و این مخالف نص صحیح قرآن است که حضرت حق تعالی میفرماید
انما الخمر و المیسر و الاغصاب و الاذلام حرم من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و از شافعی میگوید که اگر کسی دست
ببیز خود بمالد و وضویش باطل میشود و اگر نوج سگ و خوک را دست بگذارد و وضویش باطل نمیشود و ابوحنیفه میگوید
اگر کسی بقصد وضو ساختن دست در جاهی آرد که تمام آب نجاس میبشود و اگر قصد وضو ساختن نداشت
باشد دست با نجاس رساند نجس نمیشود و مالک میگوید که ما باری علی الارض حلاله یعنی هر حرکت میبکند
بر روی زمین حلال است و از مالک و طحاوی را حلال میدانند بشرطی که نجس نباشد و شافعی درین قولش مالک
است و ابوحنیفه میگوید که اگر کسی با زنی زنا کند و از آن حامله شود و در خیزی زانیل از او جایز است که آن دختر که از زنا
حاصل کرده بعد از تکلیح خود در آورد و از ابوحنیفه میگوید که اگر مردی از اهل مغرب در شخصی را از اهل مشرق دروغ

بعقد نکاح خود را و او در حال آن که آن دختر در مشرف باشد و این مرد مغرب از مغرب بیرون نرود و آن دختر
 از مشرف بیرون نیاید تا پنجاه سال بر آن بگذرد و مطلقا این زن و شوهر هر یک که زنده نبینند و بعد از پنجاه سال از این مغرب
 بجانب مشرف رود و همچنین بدینسان دختر این پدر بشود که از آن دختر زنند بسیار بهم رسیدند و فرزندان زیادگان
 نیز دادند اینها فرزندان و فرزندان و اذکان این مرد و همه در نسب باو ملحق میشوند و از میراث میبرند و از ایشان میراث
 میبرد و اگر شخصی سفر کند و در کس شهادت دهند که این مرد فوت شده و زن و شوهر کند و فرزندان بهم رسانند و
 بعد از آن ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند و شوهر اول بیاید این فرزندان هم از شوهر اول اند و از شوهر دوم نیز در
 نیز از ایشان میراث میبرد و بعد آنکه مرگ فرزند استیانت در مسایل فقهی صحیح نیست در این مذکور شد قطعا این است
 از جهت اخصاب هم این گفتا کردیم و اینها هم نسبت است که امامی ندارند که معصوم و قابل پیروی باشد و از هر های
 فاسد خود رفتند و الله بیدار من بشاء الی صراط مستقیم مطلب چهارم در طریق تعیین امام چون قبل از
 معلوم کردید که زمان از وجود امامی خالی نمیتواند بود و بدلیل ثابت شد که امام میباید مثل پیغمبر باشد در معصوم
 بودن و در سایر صفات کامل از علم و حکم و شجاعت و عبادت و باقی اوصاف تشریف و خصال است و در این
 و اگر هم چنین که لازم است که حضرت الله تعالی بفرستد از برای خلق تعیین نماید لازم است که او سبحانه و تعالی امام
 را از برای مردمان تعیین فرماید پس بداند که تعیین امام از برای مردمان بچند روش میشود یکی آنکه حق تعالی در کلام مجید
 ذکر آن فرموده باشد دیگر آنکه معصومی از تعیین فرموده باشد چنانچه ظاهر است که هر گاه معصوم گوید که از خلیفه منست
 حضرت الله تعالی با او گفت که او بخانی برساند یا معجز از دست خودش ظاهر شود و اینها هر که مذکور شد از نص خدا و نص
 معصوم و وضع معجزه از برای حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ثابت است
 هم چنین که انشاء الله بعضی از آن درین کتاب مذکور خواهد شد پس هر گاه امامی بفرماید که نص خدا و نص رسول خدا در
 حق او واقع شده باشد و در ضمن دعوی امامت از معجزه ظاهر شدن باشد آن امام قابل امامت خلق نیست از جهت آنکه
 انجلیبیه های که در امام شرط است یکی اینست که میباید معصوم باشد و عصمت از دست که بغیر از حضرت علام
 الغیوب کسی بر آن مطلع نیست پس لازم است که حضرت حق تعالی نص کند امام را و امامی که از جانب خلق منصوب

باید از آنکه در وقت

باشد همین

باشد همین نشانی است بر عدم امامت و دلیل دیگر بر آنکه میباید که امام از جانب خدا و رسول منصوب باشد آنست که چون معصوم
 جابر الخطاست بدین معنی است که انجلیبیه که پیش خود برآید کنند و از برای خود امام تعیین کنند و شخصی از روی لغت و اختیاری
 که بدترین خلق خدا باشد روی زمین بر جگر نه جایز باشد و نه عقل سلیم که امامی داشته باشد و بخلیفه قابل باشد که نزد
 او جاز باشد که این امام از فرعون و شداد و نوز و فیدر باشد و جمیع کفار عالیه و نوح داشته باشد و دلیل دیگر بر آنست
 که امام از جانب خدا منصوب باشد آنست که حضرت الله تعالی امور جزئی را استیفا میجوید باشد اما حق که از جمیع امور
 خیر و برکت است از همه معلوم و مبکمل از و حواله از مردم میکند معلوم و ظاهر است که هر که قابل انظار چیزی باشد از کلا
 نقص با نهایت سفاقت است و دلیل دیگر که امامت از امور عظیمه جلیله است آنست که بعد از او فقه خرم حضرت
 تعالی این را فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امر و تکامل کرد و ایند از برای شما در تمام امری که در سبب این امر بود تمام
 تمام شود و اینها در حق خدا مشخص است که امر است بسیار عظیمه و انشاء الله تعالی بعد از این بر این باقی است که در کلام صحیح
 و در بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام اطلاق امامت از جانب امامت مفضله که در وقت خلافت است که بعضی
 از استیانت از جهت آنکه او بزرگتر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر شدند و بیقیفه بنی ساعد رفتند و میگویند که
 چون شریعت حضرت رسالت بدو ان امام و خلیفه ناقم است و امر است بر امامی و سالاری از پیش منم و در این روایتی
 بزرگتر مشغول تشیع جنازه حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند و بیقیفه بنی ساعد رفتند که اول تمام امامت و خلا
 را صورت دهند پس هر که استیانت قایل شوند باین جواب ایشان باید گفت که این چون میتواند بود امری که اینهمه
 اهتقام نشان آن فرموده باشد که اصحاب باید که ترک نماز و کفن و دفن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کنند
 و اول متوجه افشوند حضرت الله تعالی از او گذارد و رسولش صلی الله علیه و آله نگوید و انحضرت بر مردمان نرساند
 پس ازینکه در و باره بیکر و عمر عثمان نص واقع نشد ما را علم قطعی بهم میرسد بر بطاوان ایشان قطع نظر از دلایل دیگر
 کرده و در بعضی از احادیث واقع است که شخصی نزد حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه آمد از آنحضرت
 پرسید که یا بن رسول الله اگر امامت پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصی را اختیار کند با امامت زبانی آنکه مرد ایشان
 منتظم باشد و هیچ وجه و در حواله مردم را نباید قصوری دارد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول فرزند

بزرگتر از آنکه در وقت خلافت است که امامی از روی لغت و اختیاری

برگردد و خلاف جهت این خود حضرت صاحب صلوات الله علیه باشد و رسالت که از حضرت طفل بود و نشان
فرمود که جواب بگو حضرت صاحب صلوات الله و سلام علیه متوجه شخصی شد او پرسید که شخصی که
امت اختیار میکند از برای خود میباید که از اهل فضل و صلاح باشد بانه از کفایت این میباید که از اهل فضل
و صلاح باشد از حضرت پرسید که آیا ممکن است که مردمان شخصی را اختیار کنند همان آنکه شخصی از اهل فضل و صلاح
است و در واقع شخصی از اهل فساد باشد آنکه گفت ممکن است حضرت صاحب علیه السلام فرمود
که این چه است که امت را نپذیرد که شخصی را اختیار کنند امامت بس شخصی ساکت شد و سنان در بعضی
امام میگویند که اگر امام از جانب خدا و رسول منصوص باشد خوب است و اگر نه بد نیست که جمعی اتفاق
کند و اول امامت اختیار کنند و دلیل برین طلب باین روش گفتند که در باب دیگر از قرآن خدا دلیل نیست
بر امامت و همچنین از قول رسول خدا نصیر بر امامت و واقع نشدن و پیش از هر امری نبود که و تقصیر کرده باشد بر امت
او عز خطاب با چند نفر که بعضی از روایت نقل کرده اند که چهار نفر بیکدیگر بودند و بعضی گفتند بیشتر در سقیفه
بنی ساعده با اویخت کردند و صحابه رسول خدا با وجود بیعت و صلواتی که در دین داشتند گفتند با اینقت
و همه قبول کردند و بعد از آن اتفاق متابعت نمودند و بعد از قتل عمر بن الخطاب بن عوف بن عوف بن عوف
اتفاق بر عثمان نمودند و کسی بر او تکواری نکرد ازینها معلوم میشود که در امامت برین است جواب از پرسش
است که قول و فعل غیر معصوم حجت نیست و غیر از معصوم غلط بر هر کس رواست پس چگونه جایز باشد
بقول عمر خطاب و صحابه بنی که بر دیگر اعمتاد کردن و امامت بیکدیگر قابل شدن با بقول عبدالرحمن بن عوف
اعتماد نمودن و امامت عثمان قابل شدن و هرگاه غلط بر غیر معصوم رواست از آنجا که شخصی مردمان شد که عمر
خطاب با آن چند نفر خود میگویند و این که امامت و خدا و رسول خدا با امامت و رضایت و از آنجا معلوم ایشان
کردید که عبدالرحمن بن عوف راست میگوید و امام عثمان است و در واقع اگر کسی از غیر منوال کند که از کجا قابل شدن
با امامت بیکدیگر معلوم است که جواب معقول نخواهد داشت و هم چنین عبدالرحمن بن عوف بگوید که قبلی از مردم
بیکال را بعضی از مردمان اعتماد بر قول ایشان کنند یا جمعی از مردم اعتماد بر قول یک کس کنند معلوم عاقل بشود

که آن

که آن مردم درین اعتماد غلط کرده اند پس چون جایز باشد که با بد متابعت ایشان بود و هرگاه چند نفر اتفاقاً نمایند بر امامت
شخصی و باید که هر که از خلائق امام و مطلق باشد و دلیل از قول خدا و قول رسول خدا قابل شدن طریقی عقل نیست
و این قسم اتفاقاً جمیع اجماع میکنند در اتفاق که علی را برین مطالب و حسنین و سلمان و مقداد و ابوذر داخل
نباشند چه اعتماد دارد و از جمله خبرها و که دلالت صحیح دارد برینکه سنان از روی نصیب نماید باشد که امامت
اینکه جمعی از قرآن کورین یکی نیست که خود قابل اند که دلیل ایشان بر امامت بیک اجماع است با وجود آنکه طریقی نیست
با دیگر بر سر مسئله اجماع با هم خلاف ندارند از همه متفقند که امامت بیک اجماع است و در بسیاری از کتبهای اصول
ایشان مثل منهاج بیضای و مختصر ابن حاجب و شرح ان واقع است خلافهای سنان و در باب اجماع که با اجماع
که واقع شود در امری از امور دین با ممکن نیست و آنهایی که گفتند که اجماع ممکن است که واقع شود در امری از امور دین
با هم خلاف کرده اند که با واقع شدن است در مسئله از سبیل با ممکن است که واقع نشد و آنهایی که قابل اند که واقع
شد خلاف کرده اند که با علم این میتوان بهم رسانید بانه بعضی از ایشان که قابل اند که علم آن بهم میتوان رسید و بعضی
کرده اند که با اثبات آن نقل میشود و آنهایی که قابل اند که اثبات آن نقل میشود و خلاف کرده اند که با اجماع و طلب
از مطالب شرعی حجت میتوان شد بانه و آنها از ایشان قابل اند که اجماع حجت است خلاف کرده اند که با امامت با اجماع
منقول متواتر باشد بانه از خلاف کرده اند که با اجماع است و حجت بودن اجماع که آنهایی که اجماع کرده اند از اجماع
شدن ایشان هیچ کس از ایشان مخالفت آن نکند بانه و هم چنین خلاف کرده اند که با اجماع تنها حجت است با وجود آن
سندی هم میباید که اجماع آن سند حجت باشد و از خلاف کرده اند که آن سندی که میباید که اجماع باشد کافیه است
بانه و در سند بودن قیاس حرف میرود و علمای شیعه قابل نیستند آن بعنوان اطلاق و مستحکم که از برای
بر اجماع نقل کرده اند اینست که میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در صورت خود را بیکدیگر
و خصت بیشتر از می داد و میگویند که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیکدیگر از امر دینی خصت
بیشتر از می دهد و در امر دینی که عبارت از خلافت است پس راضی خواهد بود و اینها عین امر امامت و خلافت حضرت
رسول و اصلی الله علیه و آله قیاس بیشتر از می کرده اند بلکه ظاهر قول ایشان موهم اینست که بیشتر از از اجماع بر امام

و خلیفه دهند و همیشه از وی با استقامت برین میگویند و امامت و خلافت را با استقامت در او برینا و جواب ایشان
درین باب است که آنجا صحیح است و سبب آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بود که او رخصت نماز داده و نماز
آنکه جمعی کثیر از اوقات نقل کرده اند که این حرف را عایشه گفته بود و در وقتی که آنحضرت صلوات الله علیه برینا
بود و وضعی بر آنحضرت غالب شده بود و مردم بطریق عادت در مسجد جمعیت کرده بودند از برای نماز جماعت
و آنحضرت مسجد را بنور قدوم منور کردند و بلال بدر خانه آنحضرت آمد و خبر رسانید که مردم از برای نماز جمعیت
گوشه آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله تشریف بیارده عایشه چون ملاحظه ضعف آنحضرت نمود
بیان گفت که با او بگریه که با مردم نماز جماعت کند و بلال را حکان این شد که این حکم حضرت رسول است مردم
را خبر کرد و مردم خواستند که نماز کنند و صدای بانگ اذان برآمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطلع شد
که جنین بیغما میزدند و رسانیدند که با کمال ضعفی که داشت متوجه مسجد شد و چون آنحضرت متنبه بودند
که بی معاون راه رود بگریست مبارک را بر دوش علی ابی طالب صلوات الله علیه و دست دیگر بر دوش
عش عباس نهاده تا بچسبند و او را دور کرده خود بنفس نفیس متوجه امامت نماز شد تا با غایت فتنه
وضا و تشویر و بی فرضی که خبر بر آن رسانیدند صحیح باشد و بی غیر صلی الله علیه و آله این بود که رخصت نماز
داده باشد و قیاس میتوان کرد بر فرض محتمل قیاس که در اصل تعلق باشد و فرع با اصل ساری باشد و این
علت ظاهر نیست بلکه فرق در میان اصل و فرع ظاهر است چرا که مذهب سنیان نماز در هر فاسق فاجر
حاضر است تا عاجز نیست که تعیین کنند که فاسق و فاجر باشد بل هر چه ایشان اگر تعیین خلیفه
که کنند آخر ظاهر شود که این بر بد بگردد و فقا کار و شراب الخمر است مثلا میگویند بعد از نصب عزل جایز نیست
دیگر آنکه بر فرضی که قیاس حق باشد و در سبیل فرعی شرعی خواهد بود نه مطلقا و بیشتر دانستی که مسئله امامت
از سبیل اصول است هر چگونه قیاس در آن دو دو حال اینکه اگر قیاس خواستد و امامت این که خواستد
بس جو آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت صلوات الله علیه با و حسنین علیه السلام و سایر
بنی هاشم و جمعی کثیر از اصحاب کبار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل سلمان و ابو ذر و مقداد

نقاد و صدیقه ایان و داخل بودند و بعد بر عبادت که از اصحاب حضرت رسول بود و سارا قیله خروج بود و لعل
نبرد پس معلوم شد که اعتقاد وی بر یقین نیست و عمل کردین آن باطل است و اعتم کوفی که از بزرگان علمای سنی است
در بعضی از مقالات خود نوشته که آنحضرت صلوات الله علیه در حیات بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و بنی هاشم بیعت نکردند و شیعہ اثنی عشری در جواب میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگز با این بیعت
بیعت نکرد و بر فرض تسلیم شما که است بنیان خود با بلید که آنحضرت بعد از مدتی بیعت کرد پس ازین سؤال میگویند
و میگویند که در آن مدتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نکرد بود با این که حضرت امیر باطل بود و این
اگر که آنحضرت با باطل بود کفر ثابت میشود سبب آنکه هر که حضرت امیر باطل اندکافر است و مخالف است
با دلایل بسیار وارد از آنجا حدیث شریف الخ مع علی و علی مع الخ بد و حیثما ادا که از احادیث متواتره شیعہ
و سنی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مدح حضرت شاه ولایت علیه السلام فرموده یعنی حق با
علی ابی طالب است و علی ابی طالب با حق است و میگردد بهر جا که علی ابی طالب میبرد یعنی خنجر زنی
برای طالب و علی ابی طالب از خنجر جدا نمیشود و دیگر دلایل درین باب هست از جهت خوف اطاب بهمان قدر
اکتفا میکنیم و اگر گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اندرین بیعت نکرده بود با این که در آن بیعت نکرد
حق آنحضرت امیر علیه السلام بوده پس میگویم که امامی که در دعوی امامت کافر است و بناحق بر سبای پیغمبر
علیه و آله نشسته است حکمش اینست که هر که با او بیعت نکند حق با او باشد پس خلفای آله تمام باطل اند
از جهت آنکه باطل بفضل نیست و اعتم کوفی در ناخوش میگوید که این که مجلس ساخت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
را طلبید و چون آنحضرت حاضر شد تحقیق فرمود که سبب طلبیدن من چه بود عرض خطاب گفت که را طلبیدن آنکه
با این بیعت کنی آنحضرت دلسلی که در روزی قبضه بنی ساعده از برای امامت این بیعت قبول نموده بودند که مافراست رسول
داریم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که ای ایمنه فریض دلیل بر امامت خود ساخته فرمود که من
بهمان دلیل اثبات امامت و خلافت خود میکنم گفت یا علی تا تو نیز مثل دیگران بیعت نکنی ای دیگر دست از حق
برخواهی برداشت و ابو عبید بن جراح گفت درینکه تو مستحق امر امامت و خلافت هیچ کس را شکی نیست تا ما موافق

صلحت وقت بسیار عمل نمود و نوعی کرد که حضرت بنور سال حضرتان جهت نصیحت فرمود که هر از حق را از دست ^{میکنند}
دراست میباید میل میکنند و عطای که حضرتان تقاضا بدان حضرت رسول فرموده بنیاید که بر ما میدارید و ^{میکند}
آنکه شما میدارید که قرآن در خانه مانا زل شده و بعد آن علم ما بهم و صالح و بنا و اخوت خلق را بهمانز هر که میداریم
و ما این امر را بر او هم و ما را با یکی بیعت کردن جایز نیست و دیگر از این است که ما با بیعت کنند بیشتر ^{در آن}
میان گفت با علی اگر تو این حرف را در روز اول میزنی هیچکس با تو خلاف نمیکند و تا چون در جمع قوم حاضر شدی مردم
و آگاهان شده که تو از این امر نگذاری ^{بفرمود} که ای کجا میزنی که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که فرزند
نموده متوجه مخالفت شوم بعد از نقل این حکایت از عثم که فرمود که ای کجا میزنی که حضرت امیر علیه السلام در آن مجلس
بیعت نکرد و بعضی از سنبلان از عایشه نقل کرده اند که حضرت امیر بعد از شش ماه بیعت کرد و بعضی از ایشان ^{فرمودند}
که بعد از دو ماه و نیم از فوت حضرت فاطمه بیعت کرد و تا چون حضرت امیر علیه السلام دید که امت حضرتان
صلی الله علیه و آله مثل امت موسی نقض عهد نمودند و سفارش میفرمودند و فرمودند و اگر سال بر ستمندان ^{سخنی}
شدند و از سعادت با بری و متابعت حق منحرف شدند بطریق که متفق علیه فریبناست در کتب حاضر خود
ساکن شده بهر جیب آن الله مع الصابرين طریقهای شکیبایی پیش آورده و ترک صحبت اصحاب نموده شب و روز در خانه
خود عبادت حضرت الله تعالی مشغول گردیده و اجتماع میدین مکرر کس خطاب حضرت بمفرتان و ^{مهریز}
جوانی برای ایشان بمفرتان در واضح بهر روز آمدن نمیشد تا آخر خطاب با جماعتی مصلحت دیدید بدید که با
ششیر هاید خانه حضرت برود و انحضرت را تکلیف بیعت کنند اگر انحضرت راضی شود فیها و الا انشیران
خانه بنشیند و اهل خانه را بسوزانند پس عمر خطاب و عبد الرحمن بن عوف و قنفذ که یکی از خویشان او بود
و بسیاری از منافقان با ششیرهای حامل کرده و بعضی از ایشان همه و انشیر و انشیر و متوجه خانه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام شدند و او از بلند کردند و هر یک از این جماعت بطریق حضرت امیر را مطیعند که از انشیر
بیرنگ ای و با این بیعت کن و در میان ایشان عمر خطاب با او بلند میگفت که انشیر الباب و الا حرفناه علیکم
بعضی در آنجا شایید و اگر انشیر زویه خانه را بر ششیر امیر و هیچکس از سنبلان آنکارا بر نگردد اند بهر حال چون همه

دید که این قسم حرقی گفت و در گوشه نشاندن خشمش زیاد کشید با کمال غیبتها در یک جنبش مجوش آمده فرمود تا همه
زایش او روند و در دهان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخینند و نقل کرده اند که در آن وقت در آن خانه
امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم و فضیلت ایشان
و جمعی از ایشان بودند بر سر عترت که انشیران همه میازند و از جمله علمای بنوی که با این واقعه اشاره کرده که ^{بفرمود}
که در بعضی از مصیفات خود میگوید که ای پسر در مرض موت میگفت با این گفت زکات بیت فاطمه یعنی کاش من ^{بفرمود}
خانه طرز او معامله سوختن خانه فاطمه بفرموده من واقع نمیشد و انشاء الله تعالی این واقعه در احوال او میگذرد
خواهد شد بهر حال انشیر شعله کشید و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن وقت در آن خانه با تمام بدترین کار خود
مشغول بود و هنوز واقعه ماتم از سر مبارک برداشته بود و هنوز جامه مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
زاد برداشت برین حال که مطلع شد سوز حسرت بر انحضرت غالب شد و اولی مال اهل در و بسند بر آن
سرد و جیبی خراب و خراطی آنکارا فریاد بر آورد که ای ابناء رسول الله و اغویان و امصیبا و در بعضی از روایات واقع شده
که حضرت فاطمه گریان گریان که انشیران این خانه ایست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برود
این خانه می آمد سلام میکرد و راهل این خانه و از آن میخواست و داخل میشد این بیجا بیست که از نما و افغان ^{بفرمود}
ع خطاب ازین حرف خشمش زیاد شد حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بنوی در میان روایان در دفتر بعد از آن
که در این گفت کرده بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها آنچه کرده غش کرد و بر سر که در شکم انحضرت بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله او را محسن نام کرده بود ساقتاشد و در بعضی از روایات واقع شده که در خانه حضرت
امیر علیه السلام را چون باشی زرد و در قدیرش سوخت حضرت فاطمه در پشت در آن گفته که ها فرمود عمر
غضب شد که ای بران در روز ان دروا شکست و انشیر شکم مبارک حضرت فاطمه آمد و انحضرت افتاده غش کرد
و او طفل از انحضرت ساقتاشد و چون عمر داخل خانه شد قنفذ ملعون که همراه او بود بر سر نماز اندر دست
مطهر سینه زن عالمیان زینبوی که کف مبارکش درم کرد تا وقت وفات و درش مبارکشان معصوم و مجروح بود
و بعضی از علمای نقل کرده اند که این عمل را فرمود کرد و خالد ولید شیشیری که داشت با خلاف بر انحضرت ^{بفرمود}

از علما اسقاط جنین را از فعل خالد دانستند و جمعی از علمای امامیه نقل کرده اند که این عمل را هر عمر خطاب کرده
و به نقد را که عمر از آنده و شمشیر زده باشد که با از انطفیل این ظلم بجز کوشه مصطفی صلی الله علیه و آله واقع شده
بلکه این را دیده اند که عمر خطاب بعد از ظهور و رسیدن باعث جرات مردم شد که بر خاندان حضرت رسالت ظلمها
رفت و آنچه باید و معصومین علیهم السلام واقع شده تمام بواسطه اوست و اگر کسی نیک ناسل کند میدانند که اینجند
سهمها که بشیعیان رسیده و میرسد و خواهد رسید و است سلاطین چون و عان و ارباب ستم تمام از ثمرات افعال
نصیه عمر خطاب است و وجع عین حضرت صاحب الامر فی الحقیقه اوست الفقه چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دید که کار با اینجه رسیده از نادرین مد و خطاب کرد و خطاب کرد ای پسر خدا که حقیقت از آن جهت است که در دنیا
بر روی میری که حق تعالی گشته شدن ترا بر وجه دیگر مقرر فرموده و رسدنت مستقرت بنوع دیگر خواهد بود و گفته
مشغولی را قدرت آن نیست که این نوع کارها کند خالد ولید ملعون از پستی و در چشم شده شمشیری که در دست
حواله الخضر نموده و بجهانم پیش آمد و غم قتل خالد و عمر خطاب نمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ایشان از آن منع شده بموجب صحبتی که خدا و رسول او را مقرر فرموده بودند خویشان خود یعنی بنی هاشم را مثل داد
و نیکین فرموده و ایشان بسبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و با ابوبکر و عمر و سایر منافقین گفتند که
رو داد و بعد از اسکات ایشان ابوبکر گفت یا علی بیامت بخانه خود بفرمای که بعد از این هیچ کس را با تو حرفی
نخواهد بود و چون خبر از زود شدن حضرت فاطمه در میان خلق منتشر شد مردم مدینه ابوبکر و عمر را بزبان گفتند
و عفت و نغزین میکردند و ایشان از خوف بنگه مبادا کار بریشان شوریده شود بر در خانه حضرت فاطمه
آمدند و خوانند که از الخضر معذرت نخواهند الخضر ایشان را رخصت نفرمود تا اینکه حضرت امیر را واسطه کردند
و آن خانده را ده نشاندند و خواستند که عذرت نمایند که حضرت فاطمه از آن روز حج و مقدسه با از تعجب برده
خطاب ایشان نموده فرمود که من شما را بخدا قسم میدهم که ابا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدند این
میفرمود که فاطمه بضعتی منی از اهل انقاد از آن و مرا از آن فقدا الله یعنی فاطمه باره ایست از هر کس که
ایدا کند فاطمه را بسبب تحقیق که مرا ایدا کرده و هر کس را ایدا کند بسبب تحقیق که خدا را ایدا کرده است ایشان را در جواب

حضرت فاطمه

حضرت فاطمه گفتند بلای خدا که این بدت را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم حضرت فاطمه صلوات الله علیها
درست مبارک برده عابد داشت و گفت که اللهم انعمنا فاننا انما اشکوا البیت والی رسول لا والله لا ارضعنا کما ارضعنا
فی رسول الله فایضه بما صنعنا فیکون هو الحاکم فیکما یعنی ای پروردگار من بدتر شوی که ابوبکر و عمر از آن کرده بدین شکایت
ایشان از رسول تو میگویم بعد از آن الخضر متوجه ابوبکر و عمر شدند فرمود که والله لا ارضعنا الا بحرب یعنی بخدا قسم که در ارض
نمیشم از شما هر که با اساقهات کند با رسول خدا خبر کند الخضر را یا بخبر کرده اید شما با من پس الخضر حکم کند در میان شما
پس ای عاقلان ملاحظه کن که جماعتی که با علی رضی ان قسم سلوک نمایند و با فاطمه را با این چنین استحقاق امامت
و خلافت دارند و مشخص است که حضرت فاطمه را هر که بداید ادا و از اهل بیحان نیست و کسی که با حضرت فاطمه دوست
باشد و حضرت فاطمه را او دشمنی میکند پس اینکه الخضر صلوات الله علیها از ایشان آزرده بود و تا در حال حیات بود
هر که از ایشان ارضی نشد و در مرض موت و وصیت فرمود که این که عمر بنی ناز و حاضر نشوند و دیگر کلاب و مزیدات معلوم
بشود که ایشان نیز با الخضر دشمن بودند و لعلب خطبای خوارزم که از بزرگان علمای سنیست نقل کرده از این
خبر می که او گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که الخضر فرمود من بغضنا اهل البیت بغض الله
بهم و یار و لا یفعلهم ایمان و ان ادرك التجال من به و ان مات بغض الله من غیر حق بنویس یعنی هر که ما اهل بیت را دشمن
داند و در وفیاست و را مبعوث میکرد و اند حضرت الله تعالی به تو که یعنی چشم او را میبرد خواهد شد و در چشم او ریویان
خواهد بود و انظور کسی اگر رجالت را او را کشد و او را ببیند ایمان بدجال خواهد داد و در او کربش از ظهور رجالت غیر
حضرت الله تعالی و از آنده میکند تا او در آنوقت متابعت رجالت کند پس ای عاقلان ملاحظه کن که ابا جابر است
که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جافش بر الخضر شود و منصب امامت و خلافت بکسی نقل کرد
که از شیعیان و میروان دجال باشد دیگر آنکه حضرت فاطمه صلوات الله علیها از آن روز الفی است و حضرت الله تعالی
دورتر مرد را از اسفارش بد و ستمی و زود و بیخبر صلی الله علیه و آله سفارش دوباره الخضر فرموده و دیگر در جواب
او و رعایت و محبت و وصیت فرموده و مبالغه بسیار بجای آورده و اطاعت او را سبب خشودنی خدا گفته
و خشم و غضب الخضر را باعث غضب خدا فرموده پس چون تواند بود که شخصی که با حضرت فاطمه این قسم دشمنی

کند لایق نصب امامت و خلافت باشد به تقدیر از آنچه گفته بودیم بیست که اجماعی که در باب امامت و بیکریتها
دعوی میکند باطل است و هرگاه حضرت سید را جماعی بنا شد چگونه اجماعی خواهد بود چنانکه اشارت آن شد
و حال اینکه با آنحضرت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین هم منفق بودند در مخالفت امامت و بیکریت از اصحاب
که در مخالفت این یکدیگرند که یکی از ایشان حضرت سلمان علیه السلام بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در
حق او فرموده که سلمان مثل اهل البیت یعنی سلمان از اهل البیت است و یکی از ایشان ابوذر غفاری است که حضرت
رسول ممدوح او فرمود و سنیان خود قابل اند که سعد بن عباده که سر کرده قبیل خزیج بود از آنجا برود بیعت کرد و معلوم
است که هرگاه سعد بیعت نکرده باشد طایفه او هم بیعت نمیکند و آنچه گفته بعضی از ایشان نصیح کرده اند اما عدول
درین باب خوارند اند که بعد از آنکه سعد را کشتند طایفه او بیعت کردند و غافل شدند از اینکه بنا برین لازم بود
که این کبر بعد از نبوت سعد خلیفه شده بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنجا بیعت است که جمعی
از سنیان که قابل شده اند ظالمهای خلفای ثلاثه مثل ابن اعثم که از کتاب او قبل ازین نقل شد که حضرت امیر
علیه السلام فرمود از زوفاغذ المحی نیز سببند و میفرمود که مرتبند که خدای تعالی نیکان نیت شفاعت فرمود و غیر
ایشان را ملامت و مثل این چیزها که هرگز نکند برین که حضرت امیر مومنین علیه السلام از ایشان نکند
و نصی میفرماید که ایشان در مخالفت غاصب اند مع ذلک از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت میکنند که
آنحضرت فرموده که اصحابی کالیفور با هم افتدیم اهدیم بعضی اصحاب من هم چون ستارگانند بهر که از ایشان که
افتد اکید راه میباید و با خود فکر میکنند که خوبی حضرت امیر و صدق آنحضرت و اوصاف حمید آنحضرت خود را بیعت
ثابت هرگاه حضرت امیر خصومت کند با جماعتی که ایشان در باب امامت مناعت نموده باشند با حضرت امیر
ایشان با جماعت بر اطلاق خواهند بود قطع نظر ازین کرده میگویم که هرگاه حضرت امیر علیه السلام اجماعی خصوصاً
و مناعت نماید آنحضرت در بیعت خصوصاً محتق است بانه اگر آنحضرت را معنی میدانند پس با حدیث عام میکنند
او بیکریت و عثمان را مسلمان میدانند جای آنکه ایشان را امام دانند و اگر ایشان بر حق میدانند پس چگونه حضرت
امیر را امام جماعی میدانند از جهت آنکه هرگاه شخصی با امامان بر حق خصومت کند و بر سر امامت و مخالفت شایسته

منصف

نصب امامت نخواهد بود و حال آنکه فرضی که آنحضرت فرموده باشد که اصحابی کالیفور با هم افتدیم اهدیم بعضی اصحاب من هم چون ستارگانند بهر که از ایشان که
آنحضرت نسبت به ایشان ممکن است که در آنحضرت صلوات الله علیه و آله از امامت باشد بلکه در آنحضرت از ائمه ائمتنا
در قول باشد و در آنحضرت از اصحاب جماعتی از اصحاب باشند که بصفت بمان موصوف باشند و ایشان را علی باشد با آنکه
ناحقان عبارتند که در بیکریت که حدیث است این باشد که اصحاب من که مومن باشند هم چون ستارگانند بهر که از ایشان
که افتد اکید یعنی لعنه او کنید در مسایل دینی از ایشان اجازت است چنانکه آنحضرت فرموده است باشد پس آنحضرت علیه
که هر که از اصحاب آنحضرت باشد اگر کافر شده باشد و اگر در ایمان باقی باشد اقدای او باعث نجات و هدایت باشد دیگر آنکه
در بیکریت خلاف در میان اصحاب بهر سبب هیچ کس را شکی نیست خصوصاً اینچنانکه در باب امامت شد و در آنجا
میکندند که او بیکر امام است و بعضی میکنند علی را جبار خواهند بود که در بیکرمان و در نهیب باشد و جماعتی بعد از آنکه
خاصل الله علیه و آله امامی داشته باشند جمعی دیگر بعد از آنحضرت امامی دیگر قطع نظر ازین کرده پس شما که سببند
جراشعه را بر اطلاق میدانند ایشان هم اقتدا بیخیز از اصحاب کرده اند و ایشان راه یافتند و دیگر آنکه اگر بر عبارت
حدیث باشد و آنحضرت داشته باشد لازم می آید که در بیکرمان جایز باشد که چند هزار امام باشد که هر بلا فصل بعد
از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام باشند و بطریق جمله آثار نقل کرده اند اینست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت فرمود صد بیست هزار کس از اصحاب آنحضرت بودند تا بر این یکم خواهد بود که هر یک از ایشان تابع بود
شود و بیع صلح بعد از پیغمبر جمعی امام باشند که عدد ایشان شصت هزار کس باشد با غیر ایشان از اهل عالم
هر چند نفر جماعتی که از اصحاب آنحضرت شوند آخر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امامان بسیار میسرند که عدد
ایشان صد بیست هزار باشد و حال آنکه خود یعنی سنیان از حضرت رسول حدیث بسیار نقل کرده اند چنانکه
انشاء الله بعد ازین بیخیز از آن مذکور شود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خلیفهای من بعد ازین
دوازده اند پس از آنچه گفته ام ظاهر شد که آن عبارتند که آنحضرت رسول نسبت داده اند بعضی ازین را بآنحضرت
بسته اند با این معنی را در کما کتبه و ان جمله اکابر عدلی سنی که اعتراف نموده که حضرت امیر علیه السلام را این یکدیگر
خصومت میکرد و یکی بر قبیل است که در دو ساله که در امامت نوشته و خواسته که ایشان امامت و بیکریت میکنند

ختم الله على قلوبهم فقال كرهه حضرت امير المؤمنين عليه السلام از بيعت کردن با ابي بكر با خود و بعد از آن تکليف
ایشان بچسبیدن ایشان رفت و حضرت را تکليف کردند که با ابي بكر بيعت کند و آنحضرت را رضی شد و حج ایشان
آورده و از برای ایشان بیان خویش و علم و فضل و سایر صفات کان خود نمود و ایشان را از خدای مبرسانند و میفرمود که
اینهمه را از خاندان رسول بخاندان دیگر نقل میکند و حق را بصاحب حق واگذارید که عالم بکبار خداوند
رسول صلی الله علیه و آله و در انام ایلی شریعت و قوانین ملت حضرت رسالت ما بود و ما در حال حیات و در
ایام وفات رسول خدا اولایم و ظلم و تعدی بر اهل حق و ما مدارید و حق ما را غصب میکند و مثل این بخندان
از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از آنحضرت نقل میکند که هر صریحت بر سلطان خلفا و مع ذلک با امامت
این کفر و عفر قابل است و بعضی از سنیان خواستند که غدیری را برای خود پیدا کنند گفتند که حضرت امیر علیه
السلام از بیعت کرده و نزد هر صاحب عقل معلوم است که امری که حق باشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فوق الحاکم است قبول میکند و امری که حق نباشد آنحضرت هرگز نپذیرد و هر که حضرت امیر علیه
السلام امری را حق دانند اهل ان سرچرا خصوصت کند و ایشان را از خدای مبرسانند و ایشان را اغاصب حق گوید
بنزای این کهنیم ظاهر شد که امر امامت از برای ابي بكر واقع نشده مگر از جهت آنکه جمعی از یزیدیان از روی حسد و
انزله بغض و بعضی بسبب حب و پناه دانسته گمان حق نموده اند و از بعضی از روایات معلوم میشود که ابي بكر
و عسر بسبب حب جاه اطهار از حق نموند و انشاء الله بعضی ازان درین کتاب در ضمن معجزات حضرت صفا
الزمان صلوات الله علیه مذکور خواهد شد و از بعضی از علمای اهل بیت منقول است که چون واقف عزیز
شم روی نمود چهل نفر از اصحاب مجلس ساختند و از فرط حسدی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پدید
بودند با یکدیگر بیعت نمودند و شرط کردند که هر که حضرت رسالت روح مطهره شما از جسد ما بگردد مفارقت
نماید و ایشان زنده باشند در رخای بنای امامت حضرت امیر علیه السلام هر سعی که باید بکنند و نوعی نمایند
که این امر از آنحضرت بگردد و در میان خود بگویند پس لاری و خلافت تعیین کنند و این مضمون عهد نامه نوشتند
و بعد از آن چون بی عوف که از کابر منافقین است سهرزنده تا بعد از آنکه حضرت رسالت از عالم فانی و ابا و اخیال

فرمود ایشان بعد خود و قاتل نمودند و بعضی از اجلاف عرب را با خود بار ساختند و نام خلافت بر ابي بكر گذاشتند
و نوشته با اصراف فرستادند و این معنی را جماع معتبر نام کردند و کسی را بر کردند که در آن کفر و سالی حضرت امیر علیه
همچنین که چهل و دو برابر در ایشان بعد از ابراهیم کرد و در انشاء الله تعالی و اگر کسی بتبع نفع ابدی که کلام حضرت امیر علیه
علیه السلام است بکند و بتبع احادیث مؤلف و مخالف نماید معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
همیشه از ایشان ناواضحی بود و همیشه آنحضرت ایشان در مقام شکایت بود و سبب آنکه ظلم ابي منقلب بتقلید
مطلب بخورد و در بعضی از روایات نقلیه در این نقلیه در باب امامت و خلافت امیر المؤمنین علی ابراهیم طالب علیه
صلوات الله الملک العاقب بدانکه حدیث متواتری که شبعه و سنی نقل کرده اند که سرفرازی منی من بعد علی ثلاثه
و سبعین عقره و سده منها تا جبره و ابانقی و انصار که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده یعنی زود باشد که انت
من بعد از من به فتاد و سه فرقه متفرق شوند که یک فرقه از ان هفتاد و سه فرقه از اهل بیعت باشند و باقی از اهل
جهنم هستند آنکه پیشتر مذکور شد و دلالت دارد بر اینکه بعد از آنحضرت امت فرقه بسیار شده اند و در بین شکی نیست
که هر قدر از عم انت که حق با ایشانست بسرچرا آنکه شخصی در دین می باشد و در طفولیت و احوال و بطریق نموده اند
و سبب بدی همی پدید آید باشد اعتماد بر صحت مذهب خود پیدا بلی نمیتواند کرد و چون بعد از حضرت رسول خلاق
اولی که بهر سبب بر سر امامت بود پس باید که نظر کند و ملاحظه نماید و به بدیند که شیعه بر سر امامت امیر المؤمنین جبر
علیه السلام چه میگویند و دلیل ایشان چیست و شیخ را باب خلافت ابي بكر میگویند و صرف کما مست نا از روی
اختیار عقل و کتابند دلیل مذهب حق را فهمید و تعجب را بر کنار کرد و در پیافیه کفار راه مذهب را به بنیاد
و نگردد که بدینان ما بطریق بوده اند و ایشان را اینچیز کرده اند و دلیل داشته اند و ما بر روی ایشان بکنیم و اگر چه در شیخ
مذکور شد از برای عاقل کافست در امامت امیر المؤمنین علیه السلام و سلطان امامت ابي بكر و عمر و عثمان اما
از برای زیادت آنحضرت میگویم که شبعه اثنی عشر بر صحت اعتقاد خود که بلا عقل و نقلی بسیار روانند و ما در
ذکر و وارزه و دلیل از روایات نقلیه بکنیم و بعد از ان بعضی از روایات نقلیه را بر آورده بکنیم و حواله باقی نقلیه
و نقلیه در اینجا همای که بعضی از علمای اهل بیت کرده اند بنیامه تا باعث زیادت طول نکرد و در بیان و ستم عاقلان اعمده

خواندن و شنیدن بیرون تر است و دلیل آنکه از دلایلی عقلیه که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه
السلام بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امام و خلیفه است است که امام واجب است
که معصوم باشد پس دلیل که بیشتر مذکور شد و دیگر دلایل که ذکر آن موجب طول این مختصر است و علامه
حلی علیه السلام که از کابر علمای ما است کتابی تالیف نمود و در آن کتاب تقریر فرموده که در هر دلیل باید
بر همین مطلب که امام واجب است که معصوم باشد و بعد از آن که هزار دلیل بیشتر نوشته ایم اما آن بزرگ دین
نیامد و رسید و از کتاب نام تمام مانده و آن کتاب موسوم است بکتاب الفین که کسی زیاد از آن که در کتب
مذکور شد در باب وجوب عصمت امام طلبد باید که آن کتاب رجوع کند و بغیر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
هیچ کس از آن چند نفر معصوم نبود اتفاق شیعیه و سنی پس باید که آن حضرت امام باشد و در او باشد که درین کتاب مطلع
شوی بر اثر استنباط بر عصیان ابی بکر و عمر و عثمان شاه الله تعالی دلیل و دلیل که امام واجب است که معصوم
باشد از جانب خدا و رسول خدا یعنی واجب است که در باب امامت امام خدا و رسول خدا نص فرموده باشد
بر دلایلی که قبل ازین گذشت و اتفاق شیعیه و سنی از خدا و رسول خدا و با غیر علی ابن ابی طالب علیه السلام
نقض در امامت واقع نشود چه در باب امامت ابی بکر استنباط بگویند که اصحاب اتفاق کردند و جانشین دادند
و در باب امامت عمر میگویند که ابی بکر از تعیین نمود و جانشین است که امامی که در باب اسلام اوصاف و وجه
جای امامت تعیین کردن او مشخصی در امامت جفا بدهد میکند و در باب امامت عثمان بعضی استنباط میکنند
که عثمان از تعیین بر عهده با او بیعت کردند و دیگران متابعت نمودند و بعضی از استنباط میکنند که فی الحقیقه بنو
عمر واقع شد و در باب امامت عثمان رسول است دلیل سنی بر آنکه امام واجب است که افضل از حضرت باشد
و هر شاه که در دم محتاج باشند هم دادند که اگر درین محتاج با امام خواهد بود مثل دیگران و اتفاق
شیعه و سنی بلکه بشهادت طویف بنی آدم امیر المؤمنین علیه السلام افضل از هر کسی بود پس باید که علی ابن ابی
طالب و صلوات الله علیه که اگر چنین نباشد لازم می آید ترجیح صحیح و بر عقل و نقل باطل است هم چنانکه
بیش ازین اشاره بان شد و بسیاری از استنباط بان تا بل نماند که افضل باشد امامت بمفضول نرسد مثل شیخ

مقر

اشعری که مقتدای اصحاب سنت است و او شکر و سلی که از کابر علمای حنفیه است دلیل چهارم آنکه واجب است که امام را
کفر و منافقت باشد و دلیل پنجم آنکه باید که جنین باشد بسیار است و جمله اوله یکی است که حضرت الله تعالی در قرآن
مجید میفرماید در جواب ابراهیم پیغمبر علیه السلام که از انان عهدت لظالمین کاه باش که در ذممه عهدت بر ظالمین است
مراد ازین عهدت امامت و وصایت است هم جنین که از تقاسیم ظاهر میشود و بعضی از استنباط میکنند که درین عهدت باز
مدعیان ما ثابت است چه بیشتر فرشتی که در برین امور پیغمبر با امام تفاوتی نیست و اتفاق شیعیه و سنی ابی بکر و عمر و عثمان
مقتدای مدیدیت بر سبندند و شرعاً خدا ظالم است و فرضی که توبه کرده باشند هر گاه بعد از اتفاق از برای کسی توبه
همیشه مشتاق و صدف دارد پس هرگز نتواند بود که امامت از برای ایشان باشد و اگر درین باب زیاد ازین کسی طلب کند
باید که رجوع نماید شرح کتاب نفع المسترشدين که این حقیر نوشته و درین دوست و دشمن متفقند که حضرت امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیه السلام هرگز بقدم الحج البصری در آن زمان خدا نبوده پس امامت مخصوص او باشد نه حق دیگران
بر آنکه هیچ پیغمبری از پیغمبران وصی نداشتند که مدتها مشرک بوده باشد و پیشانی در پیشیت گذاشته باشد پس
عمر از زمان صلوات الله علیه اولی و الثانی است که جنین وصی نداشته باشد بلکه مناب حال آنحضرت است
که هم جنین که آن حضرت از جمیع انبیاء و مرسلین فاضل تر است وصی نیز فاضل تر باشد از جمیع اوصیا و خلفاهم جنین
واقع است بلکه هم جنین که خواهی داشت بنص خدا و رسول خدا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع پیغمبران
فاضل تر است دلیل پنجم آنکه امامت و است عاقله است هم جنین که گذشت و سنی این دو است بنویسند
شد کسی مگر آنکه بصفت زهد و علم و شجاعت و حسن ظاهر و باطن راسته باشد بر وجه کمال و هیچ کس
بغیر علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نبود که با این اوصاف بر وجه کمال متصف باشد همچنین
عزیز در کتاب شرح کرده است الله تعالی دلیل ششم آنکه هیچ پیغمبری از دنیا رفت مگر آنکه یکی از زینت و افزای
ارضیقه و سیاقشین او بوده هم چنانکه اگر کسی تتبع کند معلوم میشود که حضرت صفیه الله شدت را وصی خود کرد
و از شدت تا با درین و از درین تا حضرت نوح علیه السلام برین منوال بود و نوح بجز خود سام را وصی کرد و ایند
و از سام هر بری بجز خود و اخیله و اب خود میکرد و ایند تا نوح نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام رسید

سزاوار امامت است سینه بمر آنکه بعد از آن میگوید و علی بن ابی طالب در میان شما
پس ما معتقدیم که ای بکر با عترت من خود غالب است که علی بن ابی طالب امام و صاحب اختیار
پس این چند وجه که گفتیم مستحق بشود بطول آن بیکر و عمر و عثمان هر سه از جهت آنکه هرگاه امامت بیکر اطلاق شد
پس سید را که عثمان بعد از خلیفه که امام خواهد بود و هرگاه امامت شاه و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
ثابت است طرفه آنست که با عترت زینب آن بل نیستند باینکه هرگاه افضل باشد امامت با او میرسد و با وجود افضل
مقبول و جایز نیست پیش از آن و با امام خود مخالفت میکنند چه کلام این که هیچ است درین تدا که چون علی بن
ابی طالب هست امامت با او میرسد بلکه چون خودش همه را از انجاعت مخاطبین نیست امامت با او میرسد و ایشان
معنی سنان با وجود این میگویند که مقصود ندارد که در زمان که علی بن ابی طالب باشد افضل تمام بود امامت شخصی
امام کنند و خلیفه رسول دانند که راه مسایل و اجوبه خود نیز بلکه از این که در عترت ادا نتر باشد دلیل بر آنکه
سنان میگویند که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وصیت در باب امامت و خلافت کسی نکرد پس میگویند که هرگاه
چنین باشد پس لازم است که هر کس از خلفای آنحضرت هم مثل آنحضرت کند پس چون این که در وقت مردن وصیت کرده
که عمر خطاب بعد از خلیفه باشد مخالفت با حضرت رسول کرده و شخصی که مخالفت کند با حضرت رسالت صلی الله
علیه و اله سزاوار منصب امامت و خلافت نیست دیگر آنکه عمر وصیت بعثمان نکرد بلکه حواله کرد و خلافت عثمان
و عثمان نه وصیتی کرد و نه حواله پس میگویند که اگر این که خوب کرده در تعیین خلیفه بعد از خود پس چرا آن تعیین
دیگر نکردند دیگر آنکه تعیین خلیفه خوب کرده اند پس چرا این که کرده و بعد از آنکه ایشان ثابت است پس در آن
امامت و خلافت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام ثبات دلیل باز هم آنکه هرگاه امامت
بجعبر صلی الله علیه و اله محتاج باشند با امام معصوم و وجود و سبب صلاح حال مردمان باشد و مردمان بسبب
او از ملامت و در ویطاعات نزدیک گردند جن جن که مکر و دانستی و حضرت حق تعالی و انبیا که جنین ایامی
نصب کند و نصب کردن امام لطف باشد و دانستی که هر چه لطف باشد بر حضرت حق تعالی واجب و لازم
است که نسبت به بندگان بجای آورد پس بر حضرت حق تعالی لازم است که امام معصومی تعیین کند و چون خلافی

بر مردمان

نست در میان شما که غیر آنحضرت در زمان آنحضرت از مدعیان مرتب خلافت و امامت کسی معصوم نبود پس تعیین
شد این که خلیفه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه باشد و دلیل
روایت هم آنکه در وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از دنیا رفت و در میان اصحاب هم رسید بر سر امامت
همه اجواب انصار گفتند که ما سزاوارتریم با امامت زینب از جهت قرابتی که ما را هست بحضرت
رسول و کسی از انصار در بین باب جواب نداد و اگر عرض کنیم که بعضی از خلفای ثلاثه فریض باشند هم چنین که سنان میگویند
هم بسیار از فریض بودند که با ایشان در نسبت با حضرت رسول صلی الله علیه و اله مساوی بودند پس تقدیم
بیکر بر دیگران صورت نداشته باشد شخصی باید که کمال اختصاص و نهایت قرب بحضرت رسول صلی الله علیه و اله
داشته باشد و چون کمال نسبت و نهایت قرب حضرت امیر المومنین علیه السلام بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله
ثابت است پس باید که حضرت امیر علیه السلام امام باشد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله میفرماید
که خداوند تعالی اختیار کرده از فریض بر اهل بیت را و از وصیت به تعبیر فریض را و از فریض ها ششم را پس از این
میرسد که حضرت حق تعالی بنی هاشم را باقی جمیع داده پس باید که امامت و خلافت از برای شاه ولایت باشد
پس از برای بکران و السلام علی من اتبع الهدی اما کلام نقلی بر امامت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام میرسد
است که در شمار دوری اید و آن دو قسم است بات و احادیث اما ابان است که حضرت تعالی در فران مجید میفرماید
در هیچ علی بن ابی طالب بسیار جای ابان نازل ساخت و حضرت الله تعالی در بسیار جای از فران اهل بیت جمعی
صلی الله علیه و اله را مدح فرموده در بعضی از جاها مخصوص علی بن ابی طالب و در بعضی از مواضع تمام اهل بیت
را و کما فی حضرت تمام صلوات الله علیه و اله را که باز جمع میشود امامت علی بن ابی طالب علیه السلام هم چنین که از احادیث
استفاد میشود حضرت الله تعالی در کلام مبارک که بسم الله الرحمن الرحیم اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه
و اله را مدح میکند و این که در فران مجید در صد و چهارده موضع واقع است و اگر چه در هر یک از اینها
ندارد اما سوره نمل در دو موضع دارد بکر و اول و یک در میان در آنجا که میفرماید الله من سلیمان و الله جل جلاله
الرحیم و اینها که ایامی غیر تعیین و حدیث بنظر رسید که حضرت الله تعالی ابان در شان اهل بیت رسول خود

صلی الله علیه و آله فرستاده است که در سوره فاتحه الکتاب حضرت الله تعالی در مقام ابان مدح اهل بیت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده و در سوره البقره هفتاد و یک مرتبه ایشان تبارک و تعالی را یاد کرده و در سوره العنکبوت
و در سوره نساء بیست و یک مرتبه و در سوره مائده ده مرتبه و در سوره انفصاف هشت مرتبه و در سوره عرفان یازده مرتبه و در سوره
انفال سه مرتبه و در سوره برات یازده مرتبه و در سوره یونس هشت مرتبه و در سوره هود هشت مرتبه و در سوره یوسف بیست و یک مرتبه
هشت مرتبه و در سوره ابراهیم علیه السلام شش مرتبه و در سوره حجر شش مرتبه و در سوره نمل یازده مرتبه و در سوره نوح شش مرتبه
بهاره مرتبه و در سوره کهف یازده مرتبه و در سوره مریم سی و دو مرتبه و در سوره طه بیست و یک مرتبه و در سوره انعام
زده مرتبه و در سوره حج بیست و یک مرتبه و در سوره مؤمنون بیست و یک مرتبه و در سوره نور شش مرتبه و در سوره فاطر
و در سوره شعرا هجده مرتبه و در سوره نمل هفت مرتبه و در سوره قصص نه مرتبه و در سوره عنکبوت ده مرتبه و در سوره روم
هجده مرتبه و در سوره انفصاف هجده مرتبه و در سوره سجد هفت مرتبه و در سوره احزاب هجده مرتبه و در سوره سبأ بیست و یک مرتبه
و در سوره مائده شش مرتبه و در سوره نس مرتبه و در سوره انعام هفت مرتبه و در سوره قصص هجده مرتبه و در سوره احزاب هجده مرتبه
و در سوره نوره هجده مرتبه و در سوره مؤمنان هجده مرتبه و در سوره ممتحن هشت مرتبه و در سوره نجران
شانزده مرتبه و در سوره دخان هشت مرتبه و در سوره جاثیه سه مرتبه و در سوره احقاف سه مرتبه و در سوره محمد
صلی الله علیه و آله هفت مرتبه بخصوصه واقع شده و در بعضی از احادیث واقع شده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میفرماید که درین سوره آیه در حق ما اهل البیت نازل شده و آیه در وقت بنی امیه و بنی عباس هشت
آیه است و بنا برین حدیث بیست و یک مرتبه درین سوره نوزده مرتبه در مدح اهل البیت است و بیست و یک مرتبه در مدح
س و هشت مرتبه و در سوره انفصاف هفت مرتبه و در سوره حجرات هفت مرتبه و در سوره قمر سه مرتبه و در سوره طه
دو مرتبه و در سوره الطور پنج مرتبه و در سوره و النجم هفت مرتبه و در سوره فوره و آیه و در سوره النجم نوزده مرتبه
و در سوره الواقعة شانزده مرتبه و در سوره حدید نه مرتبه و در سوره مجادله سه مرتبه و در سوره حشر چهار مرتبه
و در سوره مختفیه دو مرتبه و در سوره صف پنج مرتبه و در سوره جمعه سه مرتبه و در سوره المعارج هفت مرتبه و در سوره
نوح یک مرتبه و در سوره فلان هشت مرتبه و در سوره با آنها المنزل دو مرتبه و در سوره با آنها المذکر چهار مرتبه

تدریس الهی

و در سوره القدر سه مرتبه و در سوره هلک نوزده مرتبه و بنا بر حدیث تمام آن سوره و در سوره المراثت ده مرتبه و در سوره
عم هفت مرتبه و در سوره و النازعات دو مرتبه و در سوره عبس سیزده مرتبه و در سوره ادر الثمن کورت نوزده مرتبه و در سوره اذ
السماء انفصاف چهار مرتبه و در سوره المطففين یازده مرتبه و در سوره الانشقاق آیه و در سوره و الشمس از اول تا آخر
و در سوره و الليل از اول تا آخر و در سوره و الضحی دو مرتبه و در سوره و النبأ از اول تا آخر
و در سوره انا انزلناه از اول تا آخر و در سوره که برین از اول تا آخر و در سوره انا انزلناه از اول تا آخر و در سوره و العاديات
بیست و یک مرتبه و در سوره الفجر چهار مرتبه و در سوره تکوین و آیه و در سوره و العصر از اول تا آخر و در سوره المؤمنون آیه
و در سوره وین یک مرتبه و در سوره انا اعطينا از اول تا آخر و از چند حدیث معلوم میشود فضیلت اهل البیت
تماماً و الله احد و این حقیر تمام این آیات را یک کتاب کرده ام و در تحت تفسیر هم این آیات ذکر احادیث که بظن من
نموده ام و بعد استکمال بر مدعا را بیان کرده ام و آن کتاب را مستحکم گردانیدم که با کتب ایمان اگر کسی خواهد که برین حق
ان آیات مطلع رجوع آن کتاب نماید اما درین کتاب ذکر قبلی از آیات میشود که بعضی بی حد کتاب نکشد و هر
این کتاب را ذکر در این قرآن خالی نباشد آیه اوله قال الله تعالی فی سوره المائدة انما ویکم الله ورسوله و الذین
امنوا الذین یعطون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون بغير غیرین نیست که کار بر شما اولی بخرافه
بشما خداست و رسول خدا و ایشان که ایمان آورند و نماز بجای آورند و در اثنای نماز در حال رکوع زکوة بخند
میرسانند و با اعتقاد جمیع مفسرین ملت اسلام این است و فی حدیث در شان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه نازل شده که در اثنای رکوع آنکس از خود لب لبال بکشید و بسیار کسی از مفسرین
و علمای شیعی در کتبهای خود اعتراف باین نموده اند مثل حضرت شیخ که از کتب علمای فضیلت نوزده مرتبه
و بیست و یک مرتبه که او نیز از بزرگان علمای ایشانت و نقلی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و غیرهم از مفسرین سنی
و در مسند احمد چند مسطور است و در جمیع بین الصحاح السنده و مناقب بن مغازی و صحیح نسائی و دیگر
کتابها از کتب حدیث اهل سنت و جماعت مسطور است و غیر اینها مذکور شد بسیار کسی از مخالفین نقل
کرده اند و در کتابهای خود ضبط نموده اند که در وی رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجدین بیان

شاه مشغول بود که شخصی به نیات درویشان و مردی بصورت مسکینان در میان صفهای نماز وارد و از مردم
میکرد و میگردد، چون هیچ کس از اهل مسجد با احتیاط نکرد روی دل بجانب حضرت صلی الله علیه و آله که گفت آن شخص را
که از مسجد بفرستند و در بیرون است بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده بود و این عبارت
بمع سبحان الله حضرت رسیده انگشت مبارک خود را بجانب ایشان در پیش حرکت داد آن در پیش را معلوم شد
که عرض آنحضرت چیست پیش رفتن انگشت را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون آورد و آنحضرت را در کوع گذاشته
متوجه بیرون مسجد گردید و شکر حضرت حق تعالی بقدم امیر ساینده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از انصاف
شاه ولایت واقف گشته دست دعا بجانب آسمان بر داشت و مناجات فرمود که الحی موسی بن عمران علیه السلام
انقاس کرد که هر دو برادرش را خلیفه و وصی او گردانی که دینش معاونت و تقوی و مردم را از غیب و غیبت
اوضاع و وقوعهای روز استجاب کردی برادر او را به نیات و خلافت و تعیین فرمودی و درین موسی را برکت
و محفوظ گردانیدی و مردم را بسبب او بدین موسی را به نمودی من نیز بجزیرت نام و اسناد عاودم که علی بن ابیطالب
را که برادر و نعت خلیفه و جانشین من گردانی و او را شریک من گردانی که وزیر و صاحب اختیار من باشد
هنوز مناجات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل امین علیه السلام نزول فرمود
بار این آنحضرت را اشارت داد و اگر کسی دیده دلش بر بند غضب و عناد مبتلا نباشد میداند که بر این شیخ
درینیکه نگاه دارند و حمایت کنند و در شهرها و اولی تصرف در امور شماست کس اند و بس اول خدا که از فرزند عالم
و عالم صلاح و فساد امور شماست و در تعیین رسول خدا صلی الله علیه و آله که بی غیرت و متین صلوات
و سلام شماست سبوح ایشانی که ایمان آوردند و صاحب بر صفت و علامت اند که ایمان بخدا و رسول
دارند و نماز میکنند و در حال رکوع صدقه با نل دهند و شک نیست که حضرت صلی الله علیه و آله در این دنیا
انگیز ایشان امیر مؤمنان علیه صلوات الله الملك المتان فرموده او را باینکه کلمه که خورد در او رسول خود را
بان وصف فرموده حضرت امیر علیه السلام را بان وصف فرموده که ولی شما خداست و رسول خدا و
علی رضی نامردمان بدانند که هم چنین که حق تعالی صاحب اختیار مردمانست در امور دین و دنیا

ایشان

ایشان و چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اولی با تصرف است آنحضرت نیز همان صفت موصوف است
و صاحب اختیار مردمانست و اولی با تصرف است در امور ایشان و حکم و اولی ایشان است و ولایت لاطاعه
و تخلف کردن از فرموده او مثل تخلف کردن از فرموده خدا و رسول است و ثبوت آنکه تعظیم آنحضرت فرموده و آنحضرت
بصیغه جمع اشارت فرموده و نه گفته که ولی شما خدا و رسول خدا و آنکس است بلکه فرموده که ولی شما خدا و رسول خدا
و ایشانی اند که ایمان دارند و نماز میکنند و زکوة میدهند و حال رکوع هم چنانکه در تفسیر نیز شایع است که در مقام
تعظیم یک کس را بتوسی خطاب میکنند که با جماعتی خطاب کرده میشود و خبر از یک کس بتوسی میدهند که با جماعتی
خبر دهد و صاحب کشف در مسجد آنکس را اشارت با آنحضرت بصیغه جمع شد و حضرت صلی الله علیه و آله در مقام
الذم الذم فرموده و تفسیرش میگوید که سبب زدودن بصیغه جمع است که مردمان رعیت نمابند و از آنحضرت
صادر شد و در تصدیق نمودن بفقرا راغب شوند و از خود درین باب بتفصیل رضی شوند تا مثل ثواب و تعظیم
که آنحضرت عباد گردیدند ایشان نیز برسد و بعضی از علمای ما نیز گفته اند که وجه بصیغه جمع آنست که
حضرت حق تعالی میدادست که انعام الله معصومین علمای السلام مثل این واقع خواهد کرد بدین حسن علی بن
و خطاب آنحضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین و تمامی ایشان از وقت نماز و حال رکوع نصیحت خواهند فرمود
روی خواهد نمود و از هر یک از ایشان سالی سؤال خواهد کرد و ایشان در حال رکوع نصیحت خواهند فرمود
پس بنابراین بصیغه جمع برادر فرموده تا اشارت باشد بفعال جمیع ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مردمان
بدانند که ولی ایشان خداست و رسول خدا و بعد از خدا و رسول خدا ائمه اثنا عشر علیهم السلام و مؤید حق
اول است آنحضرت صلی الله علیه و آله در سوره توبه در حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که الذم
انوا و هاسوا و جاهدوا فی سبیل الله باوالم و انفسهم اعظم در حدیثی است که مفسران اهل سنت نیز تفسیر
نموده اند که آنچنانچه را در امیر المؤمنین است علیه السلام با وجود آنکه آنحضرت بصیغه جمع واقع شدن و مضمون
این بر آنست که ایشانی که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و جهاد کرده اند در راه خدا با الهای خود و نفسی
خود در وجه و منزه ایشان نزد حق تعالی بستانند و برزگن است پس معلوم شد که سنت الهی در باره آنحضرت

ایشان

جاری شد که چون حضرت مبرز بوضع موصوف کرد اند بجهت تعظیم و احترام بصیغه جمع ابرادان فرمایند و فرمود
که از کابر علمای اهل سنت است و سنیان او را احمد اسلام میگویند در کتاب ستر العالمین گفته که آن اکثری
که حضرت مبرز المؤمنین علیه السلام بسا بل داد انکشته حضرت سلیمان علیه السلام بود که بدست جماعت
انجینان که در عهد من انحضرت تقرب داشتند افتاده بود و ایشان از ابرم خفته و هدیه بخندت حضرت عزرا
علیه و آله آورده بودند و انحضرت از ایشاه ولایت عنایت فرمود بود چون وقت نماز پیشین در آمد و صفتها
نماز مردمان راسته شد و مردمان متوجه نماز شدند حضرت تعالی جبرئیل بن علیه السلام را بصورت عزرا
بجسد فرستاد تا امر مردمان سوال نماید و چون از همیکس بهره نیافت حضرت مبرز المؤمنین علیه السلام را در بعضی
خود سرفراز گردانید و سا بل جبرئیل و انکشته خاتم سلیمان پیغمبر علیه السلام بود بعد از آنکه از نماز فارغ شده
این آیه نازل شد و جماعتی از سنیان متعصب خواسته اند که در باب این آیه فکری کنند و شاید جوابی بگویند بفرم
خود در جواب پیدا کرده اند که بیا زین واهی تراست و هر چند که حرف ایشان از وجه اعتبار صاف است اما
درین کتاب ذکر آن مینمایم که با و اکی از شیعیان کوتاه عقل بعضی از ایشانند و از جواب عاجزند اعتراض اول
است که میگویند که وقتی مطلب شما ثابت میشود که اولی را معنی دیگر نباشد بغیر اولی بصرف اولی معنی صحیح
و ناصر و دیگر معنیها آمده شاید که در اینجا بمعنی صحیح باشد جوابش است که مومنان همه محبت و دوستدار یکدیگرند
ناصر و یاری کنند و یکدیگر اند پس حصر کردن اولی را باینکه اولیها است که در نماز در حال رکوع نیت میکند
و معنی است و الا لزوم می آید که انجمله در وسطی و دوست مؤمنان باشد که در وقت نماز در حالت رکوع نیت
کند و معنیهای دیگر که از برای اولی باشد که مناسب جنبین مقامی باشد راجع میشود با ولی بصرف اعتراض دیگر
اینکه میگویند که اگر اولی معنی اولی باشد موافقت باینکه پیش ازین واقع است و بعد ازین آیه است
ندارد و در آیه که پیش ازین واقع است لفظ صحیح مذکور است و در آیه که بعد ازین آیه است ولی معنی صحیح است
و باید که کلام صحیح واقع شود اجزاء آن کلام موافق و ملازم هم باشد جوابش است که موافق بودن آن کلام لازم است
که موافق آن نباشد و مابیان نموده ایم که لفظ اولی را در این آیه بمعنی صحیح حمل نمیتوان کرد دیگر آنکه موافقت و ملا

در بیان آیه

در بیان آیه اولی که لازم باشد در وقت خود خواهد بود که آن آیه است بکلمه نازل شده باشد تا آنکه باید که اولی در هر سه موضع
یک معنی باشد و این ترتیبی که قرآن دارد از جمیع است که عثمان کرده پس اگر فرض کنیم که این اعتراض اولی باشد خلیفه
شما که عثمان است و راست است که جمیع آیه قرآن را ناملازم ترتیب داده دیگر آنکه در میان آیه موافقت و ملازم
لازم است که جدا آید که در عقب یکدیگر باشد هر دو یک حکم باشد هر گاه در یک آیه حضرت حق فعالی میان فرماید
حکایتی بیکدیگر را و در آیه دیگر حکایتی بیکدیگر را یکی از لازم است و حال آنکه ملازم است در میان این آیه ظاهر است
هم چنین که باقی اعمال و منبشود اعتراض سنیان است که میگویند که حضرت مبرز المؤمنین علیه السلام در حال نماز
در رغبت خضوع و نهایت خشوع بود و بخوبی مستغرق عبادت الهی میشد و بحیال و بحال الهی میکرد که
بیکان کرده بعضی از جنکها با او مبارزهش بند شده بود و در اثنای نماز از آیه مبارکش گشاید و او خبر از نشد
چگونه جاری باشد که شخصی که حال و این باشد در اثنای نماز از حال سا با خبر داده شود و بفرماید که با چیزی نداده اند
و با و صدق کند جوابش است که حکایت نیز از سنیان است و ایشان بر افسانه را بر او پیش پندارند
که در وقت نماز جنات تیری بر ساق مبارک حضرت می آید و خواستند که آن نیز را بکشند و انحضرت از آن خبر
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد و انحضرت فرمود که در حال نماز یکشید صبر کنید تا حضرت مبرز
نماز شد و همینکه انحضرت تکبیر الاحرام را گفت و مشغول فرات شد آن نیز از آیه مبارک انحضرت کشیدند
انحضرت نقد متوجه خدا بود که خبر نشد و خون بسا را از موضع آن نیز برین آمد و انحضرت ازین متوجه خدا بود
تا وقتی که از نماز فارغ شد و دید که انموضع بران خون شده برسد از بعضی که این خون است گفتند آن تیری کشد و با
شما بود کشیدیم و اینها خونیت است که از اجزای شما آمده انحضرت قسم داد کرده فرمود آن خداوندی که جان علی بن
ابیطالب در قبضه قدرت است که خبر نشد و در لیلین طلب که بر افسانه را سنیان بسته اند است که جمعی
کثیر از علمای انکار این نموده اند و شیخ مفید علیه الرحمه در کتابی که بارشاد مستحکم در اید و نقل حدیث مناقب اهل البیت
عوان نموده بیان فرموده که هر که در وقت عمر حضرت مبرز خنجره ادا و احیای کرد که یک ضربتی از این علم ملعون
خورد و از آن کتاب معلوم میشود که در جنات احد نسبت حضرت مبرز علیه السلام میدهند و نمیگویند

که در وجود عاری و در وقت خلاف آنحضرت ز تمام انفراد است و سبب آن اینقدر نهاده اند که مردی که اندک اجزای
و شجاعتی و قدرت داشته باشد اگر ایشان را چنین چیزی بیش از یک ماه هست که چون برتری را خود از اجزای خود بیکند
کشد آنرا از اجزای خود محتاج بجزای و غیره بپوشد و اگر دیگری آنرا از اجزای خود بیکند بسیار واقع
نمیشود که رود هم نمیکند و نوعی نمیکند که کسی را خیال بر شود که او را از این زخم عاجز شد بجای آنکه تاب نیاید
بجز بعضی دارد که علی بن ابیطالب علیه السلام با کمال شجاعت و توانای و قوت و قدرت و صبر و شکیبای از کشتن
بتری عاجز باشد پس اینهم معلوم میشود که این انسان از سببهای سستی است و بر فرض که مسلم دانم که این واقعه
و شخصیت زخم خورده باشد و تاب نیآورده باشد که از برای مبارکیش از این برون آورند و در انشای نماز بیرون آورده باشند
از انفعالات آنحضرت بسبب آنکه زخمی آید که ملتفت بغير خدا شدن باشد جالفتها بسیار کردن و چیزی بسبب آنکه بشود
از توجه حضرت حق تعالی واقع میشود اعتراض چهارم است که میگویند دست را در وقت نماز حرکت دادن و آنکه
بیرون آوردن و ایشان بسبب آنکه نمودن فعل کثیر است و فعل کثیر نماز باطل میکند چنانچه است که از این که شخصی
بسبب وسایل بنهد که از او از اشارة حجت پیش این و آنکشته را بیرون آورد و برود فعل کثیری از آن شخص
در نماز است واقع نشده دیگر آنکه ما این نقل را از فضیله و محدثین شما کرده ایم و ایشان در کتابهای تفسیر
و حدیث خود ذکر کرده اند که آنحضرت در وقت نماز آنکشته خود را بسبب آنکه نمودن دیگر آنکه همین که در وقت
حجت است فعل و هر حجت است پس این با فعل کثرت است با چنین فعل کثیری مبطل نماز نیست چنانچه
جاء بغير از قول این روایت نیست و در کتابهای معتبره این روایت مضبوط است اعتراض پنجم است
که میگویند که در اول این آیه کلمه نماز واقع است و این کلمه را در وقت نماز آوردند که نزعی باشد و در وقت نماز
در وقت نزل این آیه نزعی و نزدی در میان مردم نبود که بسبب آوردن لفظ نماز نزعی نزع شود
چون است که این اعتراض فی الحقیقه بر حضرت حق تعالی است که در وقت حیات پیغمبر صلی الله علیه
و آله نزدی و نزعی در امر امام نبود چه هنوز زمامی نبود که مردم بر این نزع کنند دیگر آنکه حضرت خاتم
چون میدادند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردمان در امر امامت خلاف خواهند کرد و ظلمت

ناله نماز

ناله از این اعتراض دنیا کار درین راهم خواهند زد و کل این را فرموده که مردم بدانند که امر امامت در میان ایشان
از پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت است و علی بن ابیطالب علیه السلام و از برای مردمان راه امامت را واضح کرده
اعتراض ششم است که میگویند که معنی این است که علی بن ابیطالب با فعل امام و خلیفه است و حال آنکه آن
بعد از پیغمبر است و تا پیغمبر باشد احتیاج بخلیفه نیست چنانچه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم چنین
که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین است در ایام حیات آنحضرت نیز ولایت در امور ایشان
داشت و با وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله مردمان محتاج بان حضرت بودند و حدیث متواتری که شیعه و سنی
نقل کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده در حق علی بن ابیطالب علیه السلام که با علی است
یعنی ای علی بن ابیطالب منی داده این معنی میکند با حدیث بسیار که شیعه و سنی در نقل آن متفقند اعتراض هفتم
است که میگویند الذین انما وصیهم جمع است و علی بن ابیطالب یک کس است چنانچه او را در قول آن کس
است که بیشتر مذکور شد در ضمن تفسیر آیه اعتراض هشتم است که میگویند که هرگاه از این بیرون در امامت علی بن
ابیطالب جانشین شود که این کسر و عثره تمام اسم باشند چنانچه است که بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین است و هرگاه
میدانند این را که هرگاه حضرت الله تعالی بفرماید که ولی شما خداست و رسول خدا و علی بن ابیطالب در آوردن
سکر در میان رسول خدا و علی بن ابیطالب باطل است اعتراض نهم است که میگویند که شاید مردم را کعبه
کلامی باشد در خود و معنی اینهم چنین باشد که آنان که نماز میکنند و زکوة میدهند و نماز ایشان رکوع دارد
و اینها باید یعنی نماز ایشان مثل نماز بیوه میباشد که رکوع است اعتراض دهم است که میگویند رکوع در وقت
یعنی خضوع و خشوع هم آمده است شاید معنی این باشد که ایشان که نماز ایشان با خضوع و خشوع است
ولی مؤمنان اند و اولی تصرف اند در امور دین نه انهایی که نماز ایشان خالی از خضوع و خشوع باشد چنانچه
هر دو اعتراض است که بیان کرده شد از قول فضیله و محدثین شما که این آیه در بیابان علی بن ابیطالب نماز ایشان
در وقتی که آنحضرت در حال رکوع نماز تصدق نموده پس رکوع را بجز دیگر حمل نمودن و جمیع آن را در این آیه
فاسد نیست مگر اینهاست تعصب و فرط کوری و بصیرت و علاقه نشان بری که از اکابر معتبرین اهل سنت

جماعت است در تقصیرش بعد از سبب نزول این آیات حکایت تصدق نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
انگشتر را میگردید که المناقشه و هذه الامر قویلا بلاطایل یعنی ناقشه درین امر نمودن طول در آن بی بدایت
و ازین ظاهر میشود که بعضی از سببان هم قابل اند که این بعضی از متعصبان ایشان میکنند تا بدانند در این وقت میراث از
قراین این شریف مباهله است که حضرت الله تعالی در سوره آل عمران میفرماید که فرج حاجت فیه الاثر و تقریر
و افعه برسبیل اجمال جنانست که جماعتی از سرداران و علمای نصاری بخوان آمدند بخندست حضرت رسالت
علیه و الله سبحانه میفرمودند در باب حضرت عیسی علیه السلام و آن حضرت میگفتند که تو باقی مردمان هم قابل
که حضرت عیسی علیه السلام بدی نداشت و مردم علیها السلام با آنکه شوهری کن حضرت عیسی علیه السلام
از وجود آمد پس باید که حضرت عیسی سر خدا باشد و حضرت حق تعالی در بیان آنکه از ساخت
که آن مثل عیسی عند الله کمال آدم خلقه من قراب یعنی پاره تنی که مثل عیسی نزد حضرت الله تعالی مثل آدم است
یعنی هم جنین که حضرت آدم و علیه السلام بی بدی و مادی خلق کرده حضرت عیسی را بی بدی از فریده و هرگاه این
باشد که حضرت الله تعالی شخصی را خلق کند بی بدی و درین حکایت باز نباشد که شخصی را بی بدی از فریده از خدا
بخوان بعد از نزول این آیه باز بر حرف خود بودند و واضح نمیشدند و نزول این آیه عقیده ناسد نمیکردند حضرت الله
تعالی بر این انازل ساخت فرج حاجت ما من بعد ما جاءکم العلم فقل تعالوا نذبح ابناءنا و ابناکم و نذبح
و نذبحکم و انفسنا و انفسکم ثم ینهل فیجعل لعن الله علی الکاذبین یعنی پس هر کجاست بیاد بر فرود باب حضرت
عیسی بعد از آن چیزی که آمده است ترا از علم کن که با او که بیاید و با ما اتفاق کنید و اینکه تطهیر فرزندان ما
و فرزندان شما و فرزندان ما و فرزندان شما و انفسهای ما و انفسهای شما پس بگردانیم لعنت و عودی را از
رحمت الهی بر هر که از ما و شما دوری گفته باشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان از نزول این آیه خبر
قرار شد که روزی بکر مباهله نمایند که جمیع شدت بدکلیات صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین و همه
زهر و علی بن ابیطالب علیه السلام را طلب نموده از خانه بیرون آمدن صاحب کشف و فاضل و بیاضی فقل
گردیدند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام در دروغ گفت و دست مبارک حضرت

الامم

امام حسن را گرفته و ظاهر در عقب سر آنحضرت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عقب سر حضرت با همه
حضرت رسول ایشان در جمعی بسیار و سفیدی که بر او و شش مبارک داشت در آورده فرمود که هرگاه من عاظم نشانی
بگویم پس ایصف که سر کرده نصاری بخوان بود و کتبش این احادیث بود گفت و الله که این روش مباهله بیخبران است که در
نصاری بر این جماعت مباهله نمیکند که روی چندین نفر من می آید که اگر آنحضرت حق تعالی درخواست کنند که
کوچی از جای خود از آن کن البته می کند زنده که تمام با او مباهله میکنند و از جان خود نیز سپید و در هلاک خود می
میکند و بنابرین ترس مباهله نمودند و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلح کردند و تفصیل این حکایت مناسب
حال این مقام نیست و بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بخدا سوگند که اگر ایشان را رضی مباهله
میشدند بعد از مباهله حضرت الله تعالی از اول کتاب یک کس را بر روی زمین نمیکند داشت و از ایشان از زنده و کشته شد
و در آن نصاری و ازین آیه وانی هدا بد و در روش است که این امر است و الحقیقت آنحضرت سلام الله علیه بنصب خلافت گردیدند
پس آنکه حضرت الله تعالی امر کرده بفرمود صلی الله علیه و آله را که مباهله کردن فرزندان و زنان و نفس خود را طلب نماید
و معلوم است که امر آنحضرت الله تعالی از انفسنا یعنی صلی الله علیه و آله نبود از جهت آنکه فرمود که بخوانید نفسهای
خود را و بقیه حاصل است که خوانند غیر خواننده است پس هر کسی است که مساوی بفرماید در جمیع صفات
بغیر از نبوت و اینند آنحضرت است در سایر صفات همین و خصال بسندیده و آنحضرت از زنان حضرت فاطمه را آورد
و از پس آن حسین را و کسی که بمنزله نفس مقدس بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود بنابرین آنحضرت را
طلبید و چون بدی است که مساوی افضل افضل است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل است
از باقی جهان و ظاهر است که هر کس شخصی باشد که بمنزله نفس رسول باشد و حق که آنحضرت صلوات الله علیه از
دینا و حلت فرماید آن شخصی بنصب خلافت سزاوار است و با وجود غیر او کسی مستحق این امر نیست و اینک بیشتر
بآید که حضرت امیر علیه السلام فاضل از جمیع انبیا و مرسلین است با آنچه گفتیم معلوم میشود هرگاه آنحضرت
نفس رسول باشد هم جنین که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاضل از جمیع بندگان است حضرت
نیز فاضل از جمیع ایشان است و در دیگر آنکه ظاهر است که غرض از مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه نمودن بر آنها

امیرالمؤمنین

وظهر وحقیت و اثبات قویا لایست و اینها از جمیع کعبی که عزیز و محترم در کلام الهی باشند و مناسب تمام میان ایشان
 و بی غیر صلی الله علیه و آله باشد واقع میشود و ازین سبب بود که حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و آله را
 میباید خود داخل کرد و ایشان را شریک کرد و اینها با خود در مناجات با خدا و طلب دعا و کسی دیگر از خویشان و اصحاب
 نطلبید و شریک هیچ کس از اجتماعت راضی نشد پس معلوم شد که اصحاب مباحله نزدیکتر بن خالق بودند پس حق تعالی
 در دسترین خلق نزد خدا و هیچ کس را بر ایشان تقدم و امیری نمیرسد و خلافت مخصوص است ایشان و اگر کسی
 از غیر کتیم شکی داشته باشد از فرط عناد و تعصب خواهد بود یا از بسیاری حماقت و سفاهت و زنجشکی و در تقصیر
 میگوید با آنکه از تعصبین علمای اهل سنت و جماعت است بعد از ذکر این آیه که فی ذلک لایین کلامی منه
 علی فضل اصحاب لکشا یعنی درین قول خدا دل نیست بر فضیلت آن عباد ازین دلیل ظاهر و قوی نزدیک است
 بعد از این مرتب اگر کسی در این خلاف ایشان شکی کند و طریقه انکار به میباید نکار عقل و نقل نمود خواهد بود و حضرت
 تعالی از اینجمله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نفس نبی خوانده که دوست و دشمن بدانند مرتبه آن حضرت را
 و فضیلت آن حضرت بر عالمیان ظاهر کرده و ذلک شبهه بر این عقیده هیچ کس نشیند جماعتی از خوب نشان از
 بی انکار و غیر عثمان افتاده و ایشانرا تقدیم بر اینطور سروری میدهند و بعضی از سببان استعدا که اندر گفته اند
 که نشاوی علی بن ابی طالب علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم نیست پس از یکا مشخص میشود
 که علی بن ابی طالب افضل از جمیع پیغمبران است در جواب میگویم که نشاوی که با حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله دارد و غیرت نیست و در سایر صفات حمید با آنحضرت مساویست و کسی را که حضرت رسول صلی الله علیه
 الله تعالی نفس رسول گوید مشخص است که آنکس از پیغمبران دیگر افضل است و حال آنکه تنق و شیعیه حدیث بسیار
 نقل کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از آن احادیث معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 افضل است از جمیع انبیاء و انشاء الله بعضی از آن احادیث بعد از نقل ابان مذکور خواهد شد و این حججه که از متعصبان
 اهل سنت و جماعت است در بعضی از متوفات خود گفته که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل شوری
 حجتا و در وقتی که اهل شوری میخواستند که در باب امامت حوف زنند و ملاحظه کنند و ببینند که کدام یک

از مردمان

از مردمان مایل ما است علی بن ابی طالب با عثمان چون عمر خطاب وصیت کرده بود که پنج شش کس جمعیت کند و در باب
 امامت را ای ایشان بر هر چه قرار گیرد چنان کند و حجتا و در آن سخنش بارین روش بود که آن حضرت با صحاب ختم خطاب
 نموده فرمود که شما را اینجا آفیدم که در میان شما کسی هست که نزدیکتر باشد بر رسول خدا ازین و بی غیر خدا در روز قیامت
 بنظران او را در خرد وزن او را وزن خود و نفس او را نفس خود گفت باشد که گفتند که اللهم لا یعنی یا خدا با کرامت میسر هم
 هیچکدام از ما چنین نیست و ازین حرفی که این سخن نقل کرده و اعتراضی که بجهتین این روایت نموده ظاهر میشود که معاویه
 میباید معامله ایست که علی بن ابی طالب علیه السلام بان استدلال بر امامت و خلافت خود میفرماید بنماید که در میان
 چیست که با وجود این نقلها که خود در کتبها خود میکنند با زانیان یکی عمر و عثمان افتاده اند ظاهر نیست که بسیار
 تعصب با عثمان نباشد که در آنست با روی حق میگذرانند با از ابان ختم الله قلوبهم انبهارا نقل میکنند که از آنرا
 بدانند که حتی در کدام طریق است من بعد الله فهو المهدون یعنی بعد از الله فاله من هاد آیه مستوح آیه میباید که ظاهر است
 که حضرت الله تعالی در سوره اشراپ میفرماید که انما یرید الله لیلذهب عنکم الرجس اهل البیت و بطریق ظاهر که با آنجا
 مغزین شیعیه و سنی در شان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام
 حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و چون بیشتر دانشی در این باب غلبه که واجب است که امام معصوم
 باشد از جمیع کاهان صغیر و کبیر و از اولاد که ظاهر و باطن و از هر چه موجب نفس و عیب تواند بود لازم است
 باشد تا مستحق بریند خلافت تواند بود حضرت حق تعالی درین آیه تصریح فرموده که اهل بیت بی غیر صلی الله علیه
 از جمیع نقابش ترا و معاند هم چنانکه شرح کرد و بسیاری از علمای سنی نقل کرده اند از ابن ابی عمیر که گفته
 که شش ماه در مدینه بودم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هیچ صحیحی نبود که آن حضرت از خانه
 بیرون آید مگر آنکه بدر خانه علی بن ابی طالب علیه السلام می آمد و دست مبارک خود را بر رخا نمیگردانید
 و میگفت که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن آنحضرت صلوات الله علیه و آله میفرمود که الصلوة حکم
 یعنی وقت نماز است یا نماز کنید که حضرت حق تعالی بر شما رحمت کند و بعد از آن بر این تلامذت میفرمود که انما
 یرید الله لیلذهب عنکم الرجس اهل البیت و بطریق ظاهر که با آنجا

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیان امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که من بعد الله فاله من هاد آیه مستوح آیه میباید که ظاهر است

بمن چرا که نکرده و سال آنکه معلوم میشود که از قول اول بر کشی که این به در شان زمان آنحضرت نازل باشد و بر حقیقت
در جواب اینها بنا شد یعنی که این است که این هم در شان زمان آنحضرت نازل باشد و هم در شان حضرت امیر و فاطمه
علم السلام و دلیل برینکه این به در شان زمان نیست و مخصوص آل عباس است زیرا که کسی از کابر علمای
بل نشده باین بلکه مجموع بعضی آن گفته اند که این به در شان آل عباس است دیگر آنکه حدیثی که از ام سلمه روایت
شده و آنست که در کتاب آنکه بگویم معنی آنست که در کتاب ام سلمه از تحت مدح این آیه برین است که در کتاب
بجز این اول و دیگر آنکه هرگاه این آیه در باب زمان آنحضرت هم نازل باشد پس موافق این آیه باید که زمان حضرت رسول هم
معصوم باشد هم چنانکه حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسن و معصوم بودند پس میگویم که شعبه و سنی نقل
کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود در حالتی که خطاب میکرد بعلی بن ابیطالب که
یا علی حریف حریف و حریف حریف یعنی یا علی جنک کردن یا تو جنک کردن با من است و جنک کردن با من چنانکه
بنا شد است پس بیاید که عایشه جنکی که با علی بن ابیطالب کرده باشد خوب باشد و جنک کردن با علی بن ابیطالب
و لشکر برداشتن و بیعت و قتل امیر المومنین بیرون آمدن با مرتب معصوم بودن منافات نداشته باشد و بطالان این
واضح است پس مشخص کردید که آنجناب برین بازا اهل در تفسیر کبرش با بل بان شد محض عناد و تعصب باعث
آن شده و اصلی نام او و شرفی که گفته که آیه تظہیر برضی من مخاطب ازواج بی غیر است و بیاید که درین آیه هم خطاب
بر زمان آنحضرت باشد حقیقت در نهایت سقوط و از آنجمله گفتیم ظاهر شد و بر حقیقت که از کابر علمای اهل بیت
صالحات است در کتاب صواعق گفت که اگر تفسیر این اهل سنت بر آن آیه در شان علی و فاطمه و حسن
نازل شده است آنجهت آنکه ضمیر عجم و بطینه که ضمیر علی است و صاحب کتاب مختلف الاحیاء و حدیث از ام سلمه
نقل کرده که گفت که رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین و حضرت فاطمه و حسن و علی هم السلام را در دعای
خود داخل نمود و من گفتیم سنت من اهل بیت آنحضرت فرمود که آنک علی خیر بعد از آن گفت که پس بیخبر که ایان
میشود و ازین حدیثها که این آیه نازل شده مگر در شان آل عباس و بعضی دیگر از شیخان حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند
و گمان کرده اند که با آنحضرت معارضه میکنند و آنحضرت آنست که میگویند که ام سلمه حضرت رسول صلی الله علیه

و گفته

و آنکه سنت من اهل بیت آنحضرت رسول در جواب فرمود که بل انشاء الله جواب این حرف است که این حدیث صحیح است
و مع ذلک معارضه حدیث بسیار است که با این معنی باشد و قطع نظر از آن کرده هرگاه حضرت رسول فرمود که من بودم
با انشاء الله یعنی در آنکه بل اگر خدا خواهد و ازین جرم و بیعتی در اهل بیت بودند و بهم نمیرسد دیگر آنکه ام سلمه
که است من اهل بیت و بر این آیه از آن میدهد که از سخوی و از جرم نبوده که از اهل بیت باشد و میگفتند که شاید
بلطف خود داخل ایشان حساب کند و دانستی که آنحضرت و از ایشان حساب نفرمودم چنین که از چندین حدیث
شد دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ایشان را داخل عباي خود کرده که هرگاه اهل بیت صحیح است و اینکه دعا
در حق ایشان واقع شده و هرگاه دعا در حق ایشان واقع شود و مشخص است که عطا در حق ایشان است پس ثابت شد که از
در مدح اهل بیت است و دیگر احادیث بسیار هست که از آن مشخص میشود که حضرت رسول اهل بیت هم فرموده زمان
خود از او نمیکرد مثل حدیثی که تفسیر علی فریقین است که آنحضرت در مرض موت و غلبه میفرمود که از آنرا و دیگر
التقاین کتاب الله و اهل بیتمی و در بعضی از این حدیثهاست که حضرت اهل بیت که انشاء الله بعد ازین مشروح شود
دیگر آنکه در اشعار و غیر آنست و از اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله غیر از آن آنحضرت است و ازین برین
دیگر است که در امامت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام میتوان نمود و آنست که درین شکی نیست که
امیر المومنین علیه السلام از اهل بیت است و خدا بیخاک از هاب رجس از ایشان نموده و این معلوم است که حضرت
علیه السلام دعوی امامت نموده هم چنانکه بیشتر مذکور شد که خصوصاً با این که وعظ نمود و احقیقت خود را بیان فرمود
پس باید که آنحضرت درین دعوی صادق باشد جدا که العباد بالله کسی آنحضرت را درین دعوی کاذب دانند لازم می آید
که آنحضرت را زهاب رجس نشده باشد چه ظاهر است که دروغ رجس است و هرگاه آنحضرت در دعوی امامت صادق
باشد پس امام رجس او خواهد بود و ازین بطالان امامت دیگر و عمر و عثمان ثابت میشود و درین مقام نیز از آنکه از کابر
علمای سنیان است سه اعتراض کرده و اگر چه اعتراضات او در نهایت سقوط است و قابل جواب نیست اما
آنجهت رفع شبهت ذکر آنها میکنیم و جواب از آنها میگویم اعتراض اول آنکه لازم نیست که اراده اطعمه هرگاه نقل کرد
بجزی آنچه نافع شود هم چنین که ظاهر است که حق تعالی میخواهد که در میان نماز کنند و گاه هست که بعضی ترک

نماز میکند پس چه بشود که حضرت حق تعالی خواهد که ذهاب رجس از اهل بیت واقع شود و مع ذلک ذهاب رجس
نشود و جبر اهل بیت که در قیامت میان آنکه اراده الهی متعلق بکین بفعال غیر بافعال خود و هرگاه اراده الهی متعلق بکین بفعال
غیر بر آن فعل از افعال باشد که منطوق است و عقاب باشد در اینجا بر حضرت حق تعالی لازم است که اختیار بر غیر دهد
تا تکلیف معقول باشد و در انصورت که میگویند که خدای را در نماز نیت کرده است مثلا و میخواهد که نماز کند یا نیت
است که اگر نیت نماز کند خدای تعالی از فعل او راضی است همچنین که بیشتر در صفات شوقی در همین کتاب مذکور شد
در ضمن معنی مرید که خدا بنوعالی را که مرید بگویند بدو معنی است تا هرگاه اراده الهی متعلق بکین بفعال خود البته آن فعل
واقع بشود که اگر فرض کنیم که حضرت ^{حق تعالی} اراده کند که کاری کند و میخواهند واقع نشود لازم می آید که عاجز باشد تعالی الله
تعالی قول الظالمون علوا کثیرا اعتراض قیوم آنکه لازم نیست که ذهاب رجس از ایشان شده باشد ایشان معصوم باشند
چه ذهاب رجس ممکن است که در ضمن عدالت متحقق شود جبر اهل بیت که الف لامی که در کلام از رجس است بالف لام
جنس است بالف لام استغراق و بهر تقدیر لازم می آید که اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله معصوم باشند
چه هرگاه جنس و ماهیت رجس با جمیع افراد از ایشان منسوب باشد لازم می آید عصمت ایشان با وجود اینکه اگر فرض
کنیم که کسی بی اهل کرده بگوید که فرض تسلیم با نظر آن ای که در عثمان ثابت میشود چه دعوی امامت حضرت را علیه
تسلیم و خصومت نمودن آنحضرت با ایشان ثابت است و کسی که در دعوی امری دروغ گوید از عدالت بیرون میرود و معلوم نیست
که فخر از او رجس باشد اعتراض میشود بلکه بسبب لفظ آنها که کلمه حضرت معنی آیه همین میشود که حضرت حق تعالی
ذهاب رجس از هیچکس ننموده الا از اهل بیت و این باطل است جایز لازم می آید که حضرت الله تعالی ذهاب رجس
از هیچکس از انبیا نکرده باشد جبر اهل بیت است که این اعتراض نیست بر خدا و کسی که اعتراض بر خدا کند کافر است و آیا
اینکه اگر این حرف درست باشد منافقین جنسیت که در اعتراض قیوم گفتی که ذهاب رجس در ضمن عدالت میشود
و از حرفی نظر ظاهر میشود که باید که هیچ کس از انبیا عادل نباشد و الا انکه این حاصل صانیت و نظیر غیر این است
ایشان تا معنی همین شود که غیر انبیا سابق و اصحاب ایشان نظیر باقی مریدان کرده معصوم بودن منحصراست
در اهل بیت بی غیر صلی الله علیه و آله و انبیا آنکه ممکن است که رجس شامل بعضی از ایشان و اهل آنها که حجب تضرع و زاری

بمجرد آنست

بی غیران باشد همچنانکه نسبت بحضرت آدم و دیگران از انبیا واقع که بسبب استغفار و بی گناه بودن تضرع میکردند و از حضرت
عفو خوردن استغفار استند و بنا برین حصر حقیق خواهد شد و معنی این چنین خواهد شد که حضرت حق تعالی هرگز کسی و هرگاه آنکه
کبر و کاهان صغیر و هر چه موجب عیب باشد و هرگز از انبیا و پیغمبر نباشد که مذکور شد تمام آنرا از اهل بیت بی غیر صلی الله
علیه و آله در داشته و ایشانرا از جمیع اینها منزه و مقرر است و این در خصوص ایشان که در این کتاب السلام علی من اتبع الهدی
آیه چهارم زمان الله تبارک و تعالی فی سوره المائدة ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما لیق و انما
والله بصیر من الناس و این آیه از جمله آیه است که امامت و خلافت علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله بر وجه تمام
ثابت میشود و این آیه در باب خلافت حضرت امیر علیه السلام در واقع روز غدیر نازل شده و نوار واقع روز غدیر
رسیده که زبانه آن واقع ننموده شد و از جمله علمای شیعی که تضرع باین طلب کرده اند این شیخ عواد الذین بر کثیر شایع است
است که از اکابر معتبرین و محدثین اهل سنت و جماعت است و در شرح کتاب محمد بن جریر شافعی نقل کرده که او را کتب
مشتمل بر دو مجلد که در حدیث غدیر خم در آن جمع کرده و ابضا نقل نموده که ابوالمعالی جوینی شافعی که مشهور است
با نام الحرمین تحقیق میکرده و میگفته که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم که در پشت آن نوشته بود که تمام حجت نیست
و هشتم از طریق من کنت سواد فاعل سواد و غزالی که از اکابر علمای اهل سنت و جماعت است نقل اجماع طایفه شیعی
بر حکایت غدیر نموده و بر علی عطا هم دان میگوید که من حدیث روز غدیر از زوید و نجاه طریف روایت دارم
و شیخ محمد جرزی شافعی که از اکابر محدثین ایشان است در رساله خود ذکر نور حدیث غدیر نموده و تمام علمای شیعه
اتفاق دیدند و درین سخنها بعضی از استیسان چون دیده اند که با وجود اقرار روز غدیر بر امامت خلفای ثلاثه از آنکه
بهم میرسانند آنکار و نواران نموده اند و گفتند که این از اخبار اسناد است و ندانستند که بعد از نیمه نقل که اکابر علمای
ایشان کرده اند آنکار بر صورتی است که هر چند آنکار برین باشد و با کتب دیگر ممکن است که کسی آنکار کند سایر متواتران
و بهر تقدیر آنچه در باب این آیه و اقیه مایه ذکرش مناسب بنه مقام است آنست که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
از وظایف حجج الوداع فارغ شده اراده رفتن بدین در خاطر مبارکش بهم رسید جبرئیل بین علیه السلام آمد از ایشان
بیغام الهی آنحضرت رسانید که حق تعالی میفرماید که علی بن ابیطالب را جانشین و خلیفه خود گردانید و هر دو بیعت

بر فوج مکه بن لازم سازد و بیامان ایشان برسان و بگو که علی بن ابیطالب بنده من و وصی بیغمتر و خلیف بیغمتر
و هر که اطاعت کند علی بن ابیطالب را اطاعت کرده است مرا و هر که مخالفت کند مخالفت کرده است مرا و کسی که انکار کرد
کافر است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روز با حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام خلوت ساخته
و اسرار الهی از جواهر خزان بیوت و با آنحضرت در میان گذاشت و چون عایشه فهمید که حضرت رسالت با حضرت امیرالمومنین
از آنحضرت مخفی بود که سبب این خلوت کردن چه بود و در آن باب میافغان تمام نمود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
دو اخفای آن ائمه را عظیم فرمود و در آن فرمود که اگر این صوف را با کسی در میان کنای خلیفه من نبوده خواه بود
و از جمله کافران خواه شد و بعد از این آنحضرت مجلی ازین واقعه را با عایشه در میان آورد و فهمید که عایشه ازین خبر باور داشت
فما سال سفارش و عهد حضرت را بر طاق دسیان گذاشت و میافغان آنحضرت را آنکه در آنکاشت حضرت در خنجر خطا
ازین واقعه خبر آورد که در این خبر یافتند و بواسطه ایشان عبدالمجید بن عوف و ابوعبید جرح ازین
مطلع شدند و رفتند و رفت تمام منافقین ازین خبر یافتند و در دفع حضرت رسول با یکدیگر کفرها کردند و آنرا هم
ایشان برقتل آنحضرت صلی الله علیه و آله قتل گرفت و فقر کردند که در تها بر زنیست کنند و بر الای عقبه که بر سر راه واقع
بود و در وقت که حضرت رسول سواره بان موضع برسد بیکسرتانها را بسلطانند تا شتر آنحضرت را در کرده آنحضرت را
بند دارند و انشاء الله تعالی این واقعه درین کتاب مشروح خواهد کردید و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و آله از جانب حضرت الله تعالی مطلع گردید که عایشه انشای این سز نموده او را طلبید و با او گفت که انقضای سز
و الله یحیی ایتة بعلک یعنی سز را شش کردی و خدا بیعالی جزای عمل را بتو میرساند بعد از آن آنحضرت در وقت سجایه
مدینه سزت مینمود که خوردن زودتر میندیده برساند و بر این امر او را بخاطر بردان برساند و است از این مقام الهی
دار کرد ایندی میان فرماید که حضرت الله تعالی علی بن ابیطالب علیه السلام را نصب مامت و خلافت زان فرمود
تا بموضی رسید و انشای او که انرا کراع الغیم میکنند در آنجا جبرئیل با آنحضرت نازل شده این را بر آنحضرت
خواند که لعنک تا وقت بعضی مایه سحی ایت و ضایق بصدقه یعنی شاید که تو زان کنده باشی بعضی زان جبرئیل
که وحی کرده شده است بتو و تنگ شود بسبب آن سینه تو درین ایام حضرت الله تعالی فهمانید آنحضرت که زان

مکه سفارش

مکه سفارش را که مانع از ابیطالب با تو کرده ام و تا خیر در آن باب نمنا و سینه مبارک خود را تنگ مکن زان ایش بکند
اعدا و بعد از آنکه در راهی که رفتند بموضع غدیر خم رسیدند با جبرئیل از جانب حضرت حق تعالی آمد بر آنرا انشای
که یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا الیک من ربک ان لا اله الا الله و انی رسول الله قد انزلت
انضاد و تدوین و رسیده و اگر این امر را بخوانی رسان من تبلیغ رسالت نکرد خواهی بود و اگر نرا از هر همان یعنی منافقان که هر چه مانع
خوف هست را در خورشاد و در غده بخاطر میاد که رسان که حضرت الله تعالی منرا محافظت از شریکان میکند هر یک از آنرا
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در همان موضع در عین کرامت توقف فرمود و آنکه آنخل جای نزول اهل غافل بود
فرمود و امر فرمود که جماعتی که پیش رفتند برگردند و چو روانه شد که ایشان از آن خبر کردند که امر حضرت رسول است که برگردید
و آنحضرت را بمقام انقدر توقف فرمود که آنها را که در عقب بودند رسیدند و جماعتی که پیش رفتند برگردند که در آن
آنحضرت از آن بشارت چیزی ساختند بهمان منبر آنحضرت صلوات الله علیه بر الای ان بر آن خطبه در تقابیت حضرت
و غایت بافتند و امر فرمود بعد از حمد و ثنای الهی و موعظه است مشروح نمودی سفارش ایشان در حق حضرت امیرالمومنین
علیه السلام فرمود که ای کرم و مردمان بدانید که این آخرین مقابله است مرا با شما و حضرت حق تعالی نصب کرده و میان شما
اختیاری در امر من و در بنای شما و امامی از جهت شما تعیین فرموده که اطاعت و فرض است بر کافران از شما و انصار و صحاب
و غایب و عرب و عجم و جن و انس و هر که بر حد انیت خدا و رسالت مر مایل است و غیر ایشان از خلیفان بدانند که هر که آنحضرت
دارد که حضرت حق تعالی بکنان است و حکمش بر همه جاریست و اطاعت و بر همه واجب است و کسی که مخالفت کند با کافر است
میباشد بدانند که بعد از خدا حکم من بر همه جاریست و اطاعت من بر همه واجب است و مخالف من کافر است و بعد از این
و خلافت را علی بن ابیطالب است و بعد از علی از قرابت مراست که از اولاد علی بن ابیطالب اند تا بر وقت مامت و کسی که ازین
سزاوار امامت نیست و سلال نیست هیچ کس را امیر نبودن بر مردمان غیر از علی و آنچه مذکور شد از بعضی از خطبه
آنحضرت است بعد از آن تمام خلیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک حضرت امیرالمومنین علیه السلام را
گرفته بر الای آن منبر برین معنی که مردم آن صفها هم برینند و با او ایستادند فرمود که ای گروه مسلمانان است و انرا که انرا
و در بعضی از نسخ حدیث با بر روش واقع است که است و انرا بالالمومنین من انفسهم و در معنی فراق نیست بعضی از انست

من اولی مؤمنان از نفسهای ایشان هر که بگذرد بلی با رسول الله یعنی جنین است ای رسول خدا تو اولای ما از نفسهای ما
ما بعد از آن گفت آنحضرت که مکت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من مولا و راهنمای او بوده ام و اولی با انصاف بوده ام
در بر و دینیای و بعد از من علی بن ابی طالب مولا ای و راهنمای راست و اولی با انصاف است در امور دین و دنیا ای
و بعد ازین تا کلمات و نشانه بدات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک بد عابد داشته فرمود اللهم
والان من اولاده و عاود من عاواده و انصر من نصره و اشد من اشدله و ادرا الحق معه کما ادوا بعقابی برود کار من دوستی کن
با آنکسی که با علی بن ابی طالب دوستی کند و دشمنی کن با آنکسی که با علی بن ابی طالب دشمنی کند و با کسی که با کسی که
علی بن ابی طالب را بخوار و زبون دارد و کسی را که او را اسوار و زبون دارد و حق و راستی را بگردان با علی بن ابی طالب به طریقی
که بگرد و بپرازد که برود یعنی علی بن ابی طالب را از حق و حق را از علی بن ابی طالب جدا کن و بعد از آن متوجه خلق
گفتند که موافق نقل جعی از علما عدد ایشان از صد و بیست هزار کن میخواند و فرمود که سئوال علی علیه السلام از امیر المؤمنین
یعنی سلام کنید بعلی بن ابی طالب باین روش که السلام علیک یا اباالمؤمنین و این لقب را حضرت رسالت در آن روز
بر امیر المؤمنین گذاشت بر مردم شریع کردند سلام کردن و تمهیت گفتن و اول کسی که در آن روز پیش آمد سلام کرد و گفت
عمر خطاب بود که پیش آمد و گفت که السلام علیک یا امیرالمؤمنین سلام شد ای اباالمؤمنین و این روش حضرت
امیر علیه السلام را تمهیت گفت که سبحان الله یا اباالحسن صحیح مولا ای مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی بهر زبانی
خوشحال تو ای اباالحسن کردیدی مولا ای من و مولا ای هر مؤمنی و هر مؤمنه و حسان بن ثابت که مداح حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود از آنحضرت رخصت خواست که قصیده در آن بگوید و آنحضرت در آن روز و آنروز
حسان قصیده غزا در باب مامت و خلافت حضرت امیر علیه السلام واقع و روز غدیر گفت و بر آنحضرت خواند
و آنحضرت در آنحضرت و نوازش فرمود و باقی شعرای عرب درین باب قصیده ها گفتند و از جمله کسانی که در همان روز
قصیده گفت بکسر و عاصی بود که در آنکار و از برای دینای خدا از حق گرفته بیدار و بجا بود و بر چندین
از ایات قصیده عمر و عاصی است که گفته نظم یا محمد عرقا الصواب و فی ایاتهم نزل الکتاب فصیرتکم لیسعة
معاذهم بالقول القواب اذا ادت صوامع النفوس فلیس لها سوی نعم جواب یعنی شعر آنرا نیست که بسبب

القصید

القصید صلی الله علیه و آله شناختند شده راه صواب از راه خطا و بواسطه اهدایت بیغیر حق از باطل معاذ کردید و در خانه های
رسول صلی الله علیه و آله قرآن نازل شد و معنی شعر در آن نیست که شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام مثل بیعت
غدیر خم جای فرود آمدن از قوم کرده های ایشان است یعنی همچون کجای شمشیر اگر در نه های شمشیر است جای بیعت و این کجای
مردم است یعنی بیعت آنحضرت بر کرده های مردمان لازم است و معنی شعر سبب امر نیست که هر که شمشیر علی بن ابی طالب
نفسهای مردم را بخواند بغیر آنکه گفتن و اجابت کردن جوابی ندارد و از این جناس و ابود غفار می و خدیجه بنت ابیمنان منقول
که هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که باز جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد که هم در سوره مایده واقع است
که ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی هر که کامل کرد این دین من که خدایند شما ام
در شما را و تمام کرد این دین بر شما نعمت خود را و رضیتم از اینها که اسلام دین شما باشد و از اینجا معلوم میشود که در کعبه
از حضرت الله تعالی ابی ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تمام نیست اما چون این نعمت پیش
متفرق شدند و هر کدام بقبیله و شهر و منزل خود رفتند و بر خیز با طراف و جواب منتشر شد و دعوت بر نماند
که سر در قبیله خود بگردین و واقع مطلق شد از نفاق و حسد در سینه بر کینه اش با ششغال و انهماب در آید بر شری
سوار شده متوجه بند شد و بعد از آن که داخل مدینه شد مسجد آمد در در مسجد از سوی مشرق در اوجت و داخل شد
آمد و بر او حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت با سخن ما و ابو جلدانیت خدا خوندی از قبول کردم
بر سبب خود دعوت نمودی تصدیق نمودیم و بنماز و روز و سج و زکوة و خمس و سایر شریکات تکلیف کردی از تو
شنیدم حال ایشانم که در موضع غدیر خم دست بدیعت علی را گرفته و بر ما و سایر مردمان میرا خندیدند از جان نیست
و خوشی و قرابت با عشق این وصیت شده با خدا ترا امیر این بنوده حضرت رسول صلی الله علیه و آله قسم یاد نمود
که این کار بفرموده خدا ازین واقع شد پس آن شقی از آن مجلس خشمنا که بیرون آمد و رفتی ای که میگفت اهل کعبه
صیغ میگوید و تو نگفتی که علی را خلیفه خود کنی و در اسوا کن و اگر راست میگوید از آسمان سنی بر نیاید که در کتاب
نماد که علی بن ابی طالب بر من امیر باشد و هنوز سخن آن زمان تمام نشده بود و از سوی شتران کشیده بود که کسی
از آسمان بر سرش آمد که از طرف زمینش بدر رفت و هاجماد در هم غلطید بجهت واصل شد و مقارن اینها جبرئیل

سئل سال بعد از آنکه ایضا واقع لکن فریب بر دفع و بنا بر قولی که سوره تمام نازل شد
در سوال کننده بعد از آنکه واقع است از برای کافران نیست از برای ان عذاب دفع کننده و بعضی از ایشان
میگویند که این امر از برای خلافت حضرت امیر نبود بلکه از برای دوست داشتن آنحضرت و نصرت آنحضرت بود چنانچه
است که این جسد و خشمی که از صاوت بر نعمان ملعون واقع شد مشخص است که از برای امارت و خلافت حضرت
نذیر ای آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده باشد که دوست و آید علی بن ابی طالب را قطع نظر از آنکه در دنیا
محلی که غیر منزل باشد و چنان که گویای آنحضرت فرموده می آید و مردم را امر میکند که گردند و انتظار میکشد که جماعتی
که در عقب اند بر سندان و بنیز از آن نشان میسازند و آنحضرت بر ایامی که میبرد و میبرد میگردند که علی بن ابی طالب
را دوست دارند هر که اندک شعوری دارد میداند که این را که بر علی بن ابی طالب و اطراف او واقع میگردند و نیست از آنکه
خلافت و نیابت و حال آنکه آنست اولی که میفرماید صحیح است در روایات و غیر آنکه از بزرگان علمای اهل
جماعت است بعد از حکایت روز غدیر و صحیح کفر غیر کفر و رضا و تسلیم بعد از آنکه علی بن ابی طالب
از آنست و صحیح است و خلافت و خفقان بنیوی فی قعقه الزمان و اشتبا که از تمام الحول و فتح الاضراس بقام کالموت
فعدوا الی خلاف اول و بنده و در ظاهر و در باطن و باطن قلبها فبنس ما یشترون بعضی روز اول قول حکم
الهی نمودند و رضا دادند و گردن نهادند و تسلیم بر منحل نمودند و بعد از آن که هوای نفس و آرزوهای باطل و حب
جاه و ریاست که در میان ایشان از خلیفه دانند و محبت آنکه علمای خلافت در پس و پیش ایشان میفرستد باشد و ایسان
و استراحت ساری در وقت راه رفتن که دوست و باها را از هم میگردانند صورت شبکه نظر ایشان در آید و مردمان
بر در خانه ایشان جمع شوند و مرجع خلایق باشند چنانچه شایسته و شمه اهل دنیا است بر مصلحت آنها عهد و میثاق
روز غدیر از فراموش کردند و از او پیش ایشان نهادند و از خود و اینها فریاد کردند و بهای همه را بقبولید و بعد از آن
بود آنچه ایشان کردند و این عبارت غزالی را بر جوزی که از کابر علمای شیعی است در بعضی از تالیفات خود نقل کرده
و این عبارت غزالی بهترین صحیح است در آنکه ابی بکر و عمر و عثمان و علی و خلافت ایشان که بعضی از خیال این شد
که آنحضرت را شیعته خواهد بود و مخالف شده اند از آنکه اگر این قسم تصدیقات دلیل تشیع شود میباید که تمام سنا

شیعه باشند

شیعه باشند که چند نفری و متعصبان ایشان مثل عمرو و امسطی ملعون و امثال او و هم چنین مخالفانند از آنکه خدا تعالی
بعضی را نقل بر طایفه ایشان میزند و حقیر از زبان ایشان جاری میکند و از برای زیادت محبت و حال آنکه از قول ابی بکر
و غیره بسیار واقع شده که ولایت بر بطوان امامت و خلافت ایشان دارد نهایت طرفدار دارد این که یکی از سنیان
در رساله که تالیف کرده بر بنی طلب یعنی واقعه روز غدیر و امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام آنست که
این روش که هر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر خلافت حضرت امیر یعنی بکر جبر این احکام دیگر در پیش
تا کسی پوشیده نماند و هیچ کس از انکار نکند البته میباید که در سفر بکند و بر بالان نشان بر آید چنانچه کسی در دنیا
بکند که مکه و مدینه نبود و منبر طرف شده بود که میباید در احوال و محلی این امر تمام نماید که یکی که گویانند هم
الله تعالی هم چنانکه تصریح بدینست بفرصتی که در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود و در آنجا بود
که محمد رسول الله و در باب آدم فرموده که ان جا عمل فی الارض خلیفه و در باب داود میفرماید که او را انا جعلنا الی
الارض خلیفه و در باب نوح میفرماید که انجا عمل فی الارض خلیفه و در باب داود میفرماید که او را انا جعلنا الی
بجای و در آن صحیح نام آنحضرت را بر او و شیخ نبیل یعنی شیخ عبد الجلیل رازی در جواب فرموده که ان ناصبی اینست اول
اعراض رخداد کند و گوید در شب تا او یکی با وجود او و باران موسی میفرماید انبیا و در وقت وضع صحابه
دور کردن و بر او اولی بر بدن و در آن شب او را میفرماید و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
خلق که در آنجا بودند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
رسالت صلی الله علیه و آله را بگویم خری بر او و او را که گفتن چنانکه کسی در دنیا کاری کند و چه نماند در پس هر که بگویند
حضرت موسی در میان و میفرماید که اینان حضرت رسالت در گویم خری نقصان نداشته باشد و صی و اینان حضرت
امیر صلوات الله علیه در صحیح انقصان ندارد و آنچه گفته نامهای پیغمبران را در قرآن ظاهر کرده باینست که بنام علم هر صحیح
کردی تا شهادت آن ناصب از منصب خود برکنند و معالک الملک را معزول کرده و بفعال الله مایشاء و از فرشت
کرده و بنیاد آنکه معرفت نبی است و معرفت امام عقلی و عجب است که با خدای تعالی منازعت نمیکند که حق
میگویی قهوا الصلوة و صحیح نمیکوی که فریضه جنید است و سنت جنید و در حضرت جنید و امت محمد صلی الله علیه و آله

کتاب در بیان حاشیه

شکر و ان میداری و میگوید تو ان کثرت و فیکوئی از بیست دنیا یک دنیا داری و از ده من یک من نافه ما خلاف نباشد و بعضی
و ان تو مفر و مفرمانی و اجتهاد و با حواله می کنی تا هفتاد و سه مذهب بلکه هفتاد و چند مذهب ۲۷ رسایل گردین
نه عقبات جمال و بهام و راست تا بعنت محمد صلی الله علیه و آله بعثت نباشد سئل امامت خود عقابیت ان کرام
علی علیه السلام صحیح نباشد نقصان بخراهد بود نه کلان مؤلف میگوید که در بعضی جمله های شیخ جلیل القدر نظر است
و اما جواب ان ان اصحابی علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب گفتند ان که انچه در اول می گفت که هرگاه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بخلافت تعیین میکردی که در و دینه نمیکرد و در مسجدین من غیرت میباید
در میان صحرا کند و بر بالان شتران براید و مثل کسی که در دیده کاری کند و متوجه آن میشود جوابش است که اگر آنحضرت
دیده که با در و دینه میگرد و بر منبر بیفت در یک آن مسجدین مردم اندک این واقعه را دیدند و خلق اندک از آنحضرت ایستادند
می شنیدند بر خلاف آنکه آنحضرت در میان صحرا این کار را کرده با عباد و رعیت و مردم بسیاری که همراه بودند که عدد
ایشان موافق بعضی از روایات از صد بیست هزار تن تجاوز بود و مطلع شدند پس گردن این کار و در صحرا نفس بیشتر
از آنست که در شهر کرده شود دیگر آنکه اگر در شهر میگردی سبب آنکه مردم کمتر مطلع میشوند این خبر که شایع میشود
بر خلاف آنکه در صحرا که واقع شد چون مردم بسیار واقف شدند این خبر بر تنه نهایت شایع رسید دیگر آنکه در
صورتی که در شهر واقع میشود اکثر مردم که این خبر را میشنیدند و نزد ایشان علم قطعی بر حجت این واقعه حاصل نمیشد
بر خلاف آنکه در صحرا که واقع شد حضور صد و بیست هزار کس و بیشتر تا هر کس این خبر را بشنود بعنوان قول از آن
برای واقعه شود و سبب علم قطعی شود دیگر آنکه اگر این امر در شهر واقع میشد چون همیشه احکام الهی در شهر واقع میشد
مردم متعقل نمیشدند که اهتمام بشان این امر تا بجز مرتبه است بر خلاف این هرگاه این امر در صحرا واقع شود و وقت
ارتفاع افتاب و موارد نهایت گرمی باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان و قتل نقد و ترقع فرمایند
که مردمی که در عقب اند بر سندان و آنها که پیش رفته باشند کس بغیر سندان ایشان را بر گرداند و انقدر انتظار بکشد
که ایشان همه بر گردند و بعد از آن بر بالای بالان شتران رود و این همه آکیدات در شان آنحضرت بفرماید که هر
میدان که این امر بیست و نه نهایت اهتمام در شان حضرت میرصلوات الله علیه بر مردمان ظاهر میشود و اینجاست که این

کفر

کار کردن بکارهای دوزانه میماند ظاهر این را بسیار از بسیاری غضب و عناد با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیام
لقب از دستش بیرون رفت و بر سرش بخورد آن حرف میگوید و معلوم است که هرگاه کسی کار برادر و حضور و بیست نفر از
بیشتر کشند که بعضی از این جماعت ازین باشند و بعضی از حبشه و بعضی از شام و بعضی از مصر و بعضی از نخل ان
ازینند و طافان و میماند و چون از اهل ان بریزد و در چند نفر از قبیل و صحرائی و اینها متفرق شوند و عمارت باشد که هر کس
ازینها که بوی خود برسد بخورد و این اندک نقل میکنند که در کار و دوزانه نمیکند بل کارهای دوزانه است که منافقین کردند
بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ازین انی که مبادا کسی مطلع شود و کار برایشان بشود این که کفر زین
حضرت رسول نمیزند و بجز از او و محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر نشدند و شیع انظر جنازه و انهم بودند و
بنی ساعد و نهند تا کفن و دفن آنحضرت شایع در حصار دین بهم رسانند همچنانکه بهر ساینک و اینکه گفته که میباید
که حضرت با الله تعالی تصریح بنام علی بن ابی طالب بکند چنانکه تصریح بنام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بعضی تصریح
نموده جوابش است که حضرت با الله تعالی تصریح بنام علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و در بسیار جانی
قرآن مجید فرموده موافق بعضی از روایات خصوصاً درین آیه که موافق روایت ابن عباس از امیر برنوجانال شده
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان تفعل فاعلمت رسالتی لای اذیناعشان هرگاه
نام حضرت امیر علیه السلام صحیح بود بیرون کرد و اگر مسلم و او هم که اسم حضرت امیر علیه السلام در قرآن صحیح نباشد
بازن عا که امامت آنحضرت است از نص پیغمبر صلی الله علیه و آله و اینکه آنحضرت بفرماید که این آیه در شان علی بن ابی طالب
ثابت میشود اگر مردم از عناد و تعصب و هواهای باطل کنند و اگر دست از نهان برند و بد بودن اسم صحیح هم با حق است
که دست از باطل بردارند چنانکه در روایات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باعث بر نشد که مردمان همه ایمان آنحضرت
بیانند بلکه انجمنی که اظهار اعتقاد بقرآن میکنند بسیاری از چیزها که در قرآن است بسبب بی رویی هواهای
علی ان نمیکند هم چنین که متعده را که در قرآن است و احادیث بسیار و وصیحت و جواز ان و انفع است و عر خطاب
خود مغرب بود که متعده زنان در عهد و زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و با وجود این گفت که من بعد
حکم کردم شما مردمان بسبب گفتگوی او در قرآن کردند هم چنین که انشاء الله تعالی در ضمن مطالب عر خطاب مفضل

شرح کرد پس اگر در قرآن مجید اسم حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله را در آیات و روایات دیگر نکرده بود
هم چنین که احادیث بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت مامت و خلافت حضرت علیه السلام در دنیا
هزار جا کرده قرآن مجید اسم حضرت امیر علیه السلام در قرآن موجود بود از سببان زلزله آن بگردید که در همین گفتن
باینکه ایشان گفته و قبیل از جماعه اهل بیتین رفتند و هم چنین که سببان از احادیث بسیاری که همه
دلائل صریح و دربر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب قصیده که در آن در آنجا نجات نیباند و بعضی
انها را تاویل میکنند و در بعضی که دست و پا نمیتوانند در چشم میبوسند و میبوسند و میبوسند و میبوسند و میبوسند
موجود بود از چنین بگردید محل تعجب و جای گفت است که بگردید در قرآن حضرت الله تعالی بفرموده ای ازین
انها را لغو استبان ازین میخواهند که استدلال کنند بر امامت ای بگردید و بگردید که حضرت الله تعالی مدح ابراهیم
میفاید و هیچ اسم ای بگردید نیست با وجود آنکه این هیچ دلائل بر مدح ندارد از جهت آنکه هر که کسی در این
ببغیر باشد لازم نکرده که در خوبی باشد چه معلوم است که تمام منافقان که از اوقات با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بودند وقتی که ابودکال صراحت باشد در شان حضرت امیر علیه السلام بجا میگویند که بگردید اسم حضرت
امیر حضرت الله تعالی صریح ذکر کرده و انشاء الله تعالی حکایت غار غریب درین کتاب مذکور خواهد گردید بهر
حال بغیر آنچه مذکور شد از سببان احمد حنبل که از اینم فواصل است در کتاب مسند خود نقل کرده و نقلی
که از اکابر معتزین سببان است در تفسیرش و این مغایرتی است که از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت است
در کتاب مناقب خود و این جزوی است آنچه که از قول علمای ایشان در کتابش که از اصحاب المطالب فی مناقب آل
ای طالب نام کرده و این عقده که او نیز از بزرگان علمای ایشانست در کتابش که در صد و بیست و پنج طریق نقل کرده
که این به در بیان فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و در روز غدیر خم و همچنین ایة القیوم آگاست که در
و هم ایشان باین بر نقل کرده اند که چون ایة القیوم بلغ ما اتزلک من ربک انزلناها خزانة شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته باشد کرد با بجهتیکه مرد
سفیدی بیغیر از حضرت صلی الله علیه و آله دیدند بعد از آن فرمود حضرت که یا ایها الناس انزلناها اولی بکم من

انها که مردمان در جواب گفتند بل ای رسول الله ان حضرت صلوات الله علیه فرمود که من كنت نبيا
مولاة الله والقرآن الایة وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وایة القیوم معاً کفار و بعضی ایة
و حدیث چون بیشتر مذکور شد کفایه همان میگویند و چون ایة القیوم آگاست که در کتاب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی الجمال الذین و انما النعم و رضا الی ربی بر سالی و بجلایه اعلی مرتب
و بعد ازین باز فرمود که من كنت نبيا مولاة الله والقرآن الایة وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله و هر جا ظاهر میاید از این ایة که ان آیات مذکور و احادیث مسطور که خدا رسول خلد حق حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند ظاهر میشود که امامت و خلافت اعلی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در حدیث
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امامت و خلافت یکی پس از دیگری است از آیات قرآن که در آن
مدح حضرت امیر علیه السلام و امامت بخبر هر چند نماید و او ایل بر سره بر آه است و نمیشد از عقیده برین بر سر است که در
حضرت الله تعالی بفرموده و انزلناها خلد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ایة از او ایل بر سره و او
بر او ایل چهل ایة از او ایل اینست و بابی بگردید او را بجانب مکه معظمه فرستاد و عقرب فرمود که در موسم آن
ایا ترا اهل مکه بخواند و چون ای بگردید و انزلناها خلد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ایة از او ایل بر سره و او
فرمود که حضرت الله تعالی فرستاد بر سرانند و میفرماید که لا یزوی عنک الا انک و رجل مثل منی ایة که فرمود
متوجه این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که بر نافع غضبنا سوار شو و خود را بانی بگو برسان و ان با ترا از او گرفته خود بجانب مکه برو و انرا برکت از انجا
بخوان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده ان حضرت و انزلناها خلد ایة از او گرفته فرستاد و رسانید بر شان خواند
و ای بگردید که از سببان بر سیدنا حضرت فرمود که امر الهی صادر شد که من خود را از ایشان بخوانم یا کوی
که ان من باشد و چون علی بن ابیطالب ازین بود برین او را فرستاد و درین دلائل صریح دارد برینکه حضرت امیر
از حضرت است و منزلت حضرت است و در بیعت امر الهی و دیگر بر اینست که تا علی بن ابیطالب شایع احکام الهی کرد
اگر کسی گوید که هر که حضرت امیر المؤمنین است و از این بر این باشد بود پس چرا اول مرتبه ایشان را فرمود و در جواب میگویند

که اگر او حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین بود مردم نمیدانستند که آنحضرت ولایت ما و اینکه
اول بابی بگردد و بعد از آن او را علی علیه السلام مینویسند یا فایان دیگر که آن است که مردم بدانند که هرگاه یکی
قابل نباشد که بگوید بعضی از آیات قرآن بر جمعی از کلمات و نحو آنست چون فایانست این داد که در هیچ کتاب الهی و احادیث
حضرت رسالت بنی صلی الله علیه و آله در میان تمام خلایق احکام باشد و این با وجود آنکه در هر دو اینها
استدلال کرده و هر خلفای الله و میگویند هرگاه بخواهند که بگویند که این حضرت رسول صلی الله علیه و آله نباشد هر آینه
تابع آنحضرت نخواهد بود بدلیل قول خدا که من تعین الله منی و هرگاه او بود تابع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد
دوست آنحضرت نخواهد بود بدلیل قول خدا که من فی الله فاستوفی بینه که الله و هرگاه آنحضرت
نباشد بغض او خواهد بود و بعضی آنحضرت کفر است و هیچ روایت کرده اند که در آنست که در هر دو اینها
حضرت است خدا ویت بسیار بنزد لالت برین داد و هیچ روایت کرده اند که در هر دو اینها در هر دو اینها
علی بن ابیطالب علیه السلام بود و بعضی آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که با محمد بن غایت یاری و نهایت مددکاریست
که علی بن ابیطالب یا نبی است و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جبرئیل آتته منی و انا منه یعنی ای جبرئیل
بدانست که علی بن ابیطالب از من است و ضم از علی بن ابیطالب و امثال آنحضرت بسیار است که شیعه و سنی و فضل ان
متفق اند اینست هم فالله بشارت و تعالی فی سوره براه و اذان مراد الله بواجب الا کبر و رسیدن احد حبیب سلطون
که هو علی چنین آیتها از آیات من سوره براه و همین آنهاست صلی الله علیه و آله مع ابوبکر و ان بعد علی فرقه و منی
یعنی علی علیه السلام و قال التی صلی الله علیه و آله سلم ندمت ان لا یبلغها الا انا و اوسد منی یعنی ان مؤمنان علی بود
که ان حکام بر اهل مکه رسانید در وقتیکه که اگاه ساخت بان ایات که از سوره براه بود اهل مکه را در هنگامیکه
فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان ابیطالب بگوید علی علیه السلام را از عقب او فرستاد و او را بگردانید
و حضرت امیر خود ان با نژاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیغمبر بود که من از جانب حضرت الله تعالی ما مهر ما سکران با نژاد
برساند یا کسی برساند از جانب من که از من است و بعضی از سنیان گفته اند که در میان عرب مقربترند که هر که کسی با جبار
عهد می در میان آورده باشد بغیر از ان عهد کنند یا یکی از خویشان او قول دیگری را اعتماد کند و چون حضرت

رسول صلی الله علیه و آله در مکه با بنی اربع عهد کرده بود و در سقیه نفض کرده و میبایست که کسی برود پیش
ایشان تا ایشان را در نیاب خبر کند پس میبایست حضرت رسول برود یا یکی از خویشان او و این دلالت ندارد
بر اینست که ای بکر فایان بن امر بنو جوشان است که خدا در رسول خدا از ان منزه اند که فعل عیب کنند پس اینست
اول بابی بگردد و فرستادند و آخر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میباید که درین نفع عظیمی باشد مثل اخیار
مردمان که ای بکر فایان بن امر بنو جوشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنیاب حضرت رسول است
و دیگرانیکه اگر در میان عرب چنین برده باشد که ان سقی میگوید پس میگویم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدا
تراست بر سه ایشان که بر ایشان چنین صید بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اول علی بن ابیطالب را میفرستد
اینهمه قال الله تعالی فی سوره العصر الا التیر امنوا و عمل الصالحات و تواصوا بالصبر الحی و تواصوا بالصبر
و در اول سوره حضرت الله تعالی میفرماید که العصر ان الانسان فی خسر و کله و او در العصر زهره قسم است و حق
الله تعالی قسم یاد میفرماید بصبر یعنی بنیاد عصر یا عصر پیغمبری یا عصر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و ایا بن وقت
علی اختلاف النفا بزرگانان در زمان کاریت و بنیاب پیغمبرش نقل میکند که مراد از ان انسان همچنانکه
مغانل روایت میکند ابوجهب است و بعضی دیگر از مفسرین روایت کرده اند که مراد از ان انسان ابوجهل است
و چون ابوجهل با ابوجهب میگفت که محمد صلی الله علیه و آله در میان کاریت پس حضرت خنصالی قسم یاد کرد که جمیع ان
در زمان کاریت مخصوصا فایان بن امر بنو جوشان است که ایان او درده و هر چه ایشان علی بن ابیطالب
و حضرت سلمان رضی الله عنه و اینست حضرت الله تعالی در اول سوره فرموده که جمیع ادیمان در میان کاریت
امریت واضح و افضل است بدو و بعضی از مشاهیر گفته اند که او میبهرند بر در زمان کاریت از جمله آنکه
حال او میباید یا حال طاعت است یا حال غیر ان اگر حال طاعت است بسبب قصوری که در ان طاعت است از خدای
حضور قلب و دیگر چیزها صاحب طاعت فی تحقیق زبان داد و در کار طاعت و این شواهد خالی میگوید
نفعش روان بود و در حال معصیت بطریق اهل او می در زمان کاریت و در غیر ان سوره باز حضرت خنصالی
مدح علی بن ابیطالب میفرماید که و تواصوا بالصبر الحی و تواصوا بالصبر یعنی ایشان که وصیت میکنند در میان

عقل و دماغ و طاعت و عبادت و وصیت میکند ایشانرا بصبر و شکیافی در سختها و جدا رها و صیغها یا بصبر در طلب
و بصبر در معصیت یا بجمع و از این عتاس روایت شده که او میگفت در و نواصوا بالحق و نواصوا بالصبر که هر کس
این را طالب و جمع بودن اینجا مثل جمع بودن ایات دیگر از وی تعظیم است پس بگویم که هر که در میان اهل عالم
ایمان مخصوص علی ابراهیم طالب باشد و جمع بودن اینجا و اطاعت و وصیت بصبر از برای آنحضرت باشد
از برای خلافت و بیانشینی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اولی از دیگران خواهد بود ایشانم قال الله تبارک
و تعالی فی سوره بقره یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی اینجا همی که ایمان آورده اید بخدا بر رسیدار
و با شنیدن اصافان و جدا شدن لال با این شهره بر مدتها مدو و جلست یکی آنکه میگویم که حضرت الله تعالی
دوران یا امر کرده مردم را تا که با اصافان باشند و ما از نزد ایشان نمایند و هر کس که معصوم نباشد ادی هر که در حدیث او یا
علم یعنی نکره یا صادق است یا کاذب و اگر اینکس یا شخص بیرون و در حدیثی بزرگاری باشد که معصوم بودن او منکر
باشد علم فضعی دارد که امتثال امر خدا نموده است و در میان اهلان که مدعی امر امامت بودند بعد از حضرت رسول
غیر از این ابطال هیچکس معصوم نبود پس معلوم میشود که آنحضرت باینکه او را مدینه فرستند و با او باشند اولی و ثانیست
و آنچه معنی دارد که ما در حدیثی از ابراهیم علیه السلام روایت کردیم که هر که با او باشد پس ثابت شده
که حضرت امیر علیه السلام امام است بنفصله و جگه در حدیثی که روایت کرده اند بطریق خود که این آیه
در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بنا برین عرضی که میگویند و ما از ابراهیم علیه السلام روایت کردیم
حافظ ابو نعیم اصفاغان است که از این عتاس روایت میکند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
پس بگویم که هر که حضرت الله تعالی امر کند مردمان را که با علی بن ابیطالب باشند بر هر کس که از راست که بعد از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست و لا برود من جبل المنین من بعد او و نه از پس او و نه از پس او
و وصایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنحضرت تعلق نیش و ولایت علیه السلام دارد و اینهمه قال الله تبارک
و تعالی فی سوره البقره و ارجعوا مع الرکعین که مفسرین شیعیه و جمعی از مفسرین فاضله مخصوصا حافظ ابو نعیم
اصفاغان نقل کرده اند که این آیه در شان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله و امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده

دعوتی

و معنی این آیه اینست که هر کس که با او کوع کند با او کوع کنندگان بنا برین معنی ابراهیم میگوید که نمازی که کنید با حضرت رسول
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بکنید پس هر که حضرت خذفالی مردمان از نماز حواله بدیگران نکند
باشد ما داده که محمد و علی صلوات الله علیه با باشند پس چون نه جایان باشد که در جمیع امور بدین و دینیوی با
وجود ایشان مردمان از حواله بدیگران کند و از این عتاس روایت شده که گفت که مراد از او کوع مع الرکعین
رسول الله صلی الله علیه و آله و من فخر علی علیه السلام است چرا ایند و کس زده هر کس اول آنکس اند که میگوید
در کوع نموده اند ایرهم قال الله تبارک و تعالی فی سوره البقره یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
الذین یعنی یکی یا محمد که منکر رسول خدایم بنظر همه از شما اجری در تبلیغ رسالت مکرر و معنی ذوالقرنی بر این
خویشان مرا و احدی من قبل در مسند خود آورده و نقلی در تفسیرش گفته و در صحیحین مسطور است و بغیر این در
بسیاری از کتابهای استین مسطور است که این عتاس گفت بعد از نزول آیه اصحاب از حضرت رسالت صلی الله
پرسیدند که یا رسول الله من قرأ بکتاب الذین و جنت علینا موزونم یعنی بکنند یا خویشان که حضرت خذفالی
بر ما واجب گردانیده است و در سنی ایشان از آنحضرت در جواب فرمود که علی و فاطمه و ابانها یعنی اصحاب
خویشان من علی ابراهیم و فاطمه و امام حسن و امام حسین اند پس معنی همین میشود که حضرت الله تعالی
میفرماید که هر که با محمد مردمان که منکر رسول خدایم در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و آذاهای که کشیده
و عداوتها و کفر کفار و غیر ایشان با من کردند و جلاوی و وطنی که نمودم و جنگها که کردم و آذایا
و آذال و جهالت قوم آذاهای که کشیده و هیچ مردی از شما بنظر همه الا آنکه علی بن ابیطالب مرد دست
دارید و نسبت بفاطمه و حسنین طرفه محبت بر پانند پس میگویم که هر که حضرت الله تعالی دوستی علی
ابیطالب را واجب کرده باشد و محبت حضرت فاطمه را دوستی حسنین و افرض ساختن باشد و از امر دست
بغیر صلی الله علیه و آله گردانیده باشد یا دوستی مسیبا شده یا یکجماعی برون روی ایشان کنند و امام خود را غایب
دانند که اثن بر دادند و خواهند که آنحضرت را با فاطمه و حسنین و جمعی از بنی هاشم که پناه بایشان آورده باشند
بوزارتند و در پیشک حضرت فاطمه و نه و تا زبان و شمشیر با غلاف براندا مرا منقصره مظهره بر تقد

سعی است که اگر کسی تصب بر کار و کار و بطریق انصاف برپاید میداند از آنرا که این محض دشمنی است و ظاهر است
که هر که دوست کسی باشد و میباید و اگر اهل عناد در همین ایراد مایل کنند که حضرت الله تعالی میفرماید
که بودند و اکل اسباب ما هم البته هدایت میدادند که عناد با اهل بیت را بر کار و کار و تصب بدین از اینک
نصند چه معنی این مادی هدایت است که حضرت الله تعالی در باب روزه فرماید که هر که روزه گرفت
که نماز حضرت خداوندیم میخواند هر طایفه را با امام ایشان و حشر میکند هر طایفه را با امامی که داشته اند
پس باید با خود فکر کردن که در روزه گرفتند یا کسی را علی بن ابیطالب بشود بهتر است که حضرت حق تعالی در
قرآن مجید در بسیاری از مواضع امر به استقامت کرده و مردم ما را سفارش نموده بدو و شیعیان
و دیگر اوصاف حمید که با انحضرت است یا حشر کی این کبر و غرور عثمان شود که سستی خود را حدیث بسیار
از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند باشند که از هر انصاف مذمت ایشان بیرون آید و بعضی از آنها صریح درین
ایشان باشد چنانکه آنرا الله تعالی در همین کتاب تخریب مذکور شود و شیخ حسن بن علی طبری رحمه الله علیه
در کتاب خود ذکر نموده که حق تعالی میفرماید در قرآن مجید که مخالفان خود را عواصم الصلح و اتقوا الشیطان
شوف یا هتونی غیبا میفرماید در رسیدن از پس بیان فرزندمان بد که از فرط غفلت فریاد میزنند نماز را و ژاله
ان نموده پوزی کردند از زوهای نفس را از کناهان پس زود با شد که بدینند بخاری بد کار می عذاب بیزایا
و بعضی گفته اند که مراد حضرت حق تعالی از ضایع کردن نماز عدلان این است که نماز بر جانح حضرت رسالت
و مراد از پوزی هوای نفس و شهوات استعدان و مجلو فتنست که انحضرت را و گذار شده و بطلب بر این است
رفتند و لیل یا روزها از قرآن سوره مبارکه هل این است که تمام شیعه فایده که این سوره در شان اهل
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نازل شده و اکثر اهل خلاف باین فایده این مثل صاحب کتاف
در تفسیرش و قاضی بیضاوی و تفسیرش و فخر رازی در تفسیرش و وفای در تفسیرش و بسیار کسی غیر ایشان
که این سوره در شان اهل بیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل شده و تمام ایشان در سبب نزول
این سوره چنین نقل کرده اند که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بهماء شدند حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه صلوات الله علیها و فضل کثیر ایشان رضی الله عنهما نذر کردند که هر که حضرت
الله تعالی ایشان را شفا کرامت کند بشکر آنرا در روزی در پی روزه بگیرد و بعضی نقل کرده اند که این نذر را
حسین کردند بهر نفسی بر بعد از آنکه حق تعالی ایشان را شفا بخشید ایشان خواستند که سینه خود و فاطمه را
و در خانه ایشان از خوردن هیچ چیز نبود و فطمت از این نذر داشتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از پیروی که
همایه او بود سه ضلع جو قرض کرد و حضرت فاطمه علیها السلام یک حقه از آنرا آورد کرده و از آن پنجاه صحن نان پخت
در روزی هر روز بوده اند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از نماز شام فارغ شدند بخانه آمدند حضرت فاطمه
صلوات الله علیها آن نان جو را حاضر کرده اراده افطار نمودند در آن حال میگویند در آمده سؤال نموده گفت
ای اهل بیت محمد تو میگویم از این مسلمانیان مرا اطعام کنید تا حضرت الله تعالی شما را اطعامهای بیست طعم
کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواست که نان خود را عطا نماید حضرت فاطمه و حسین علیهما السلام نیز
از سر حصتهای خود برخاستند و فضه خاد صدا ایشانم نا ایشان مواظفت نموده فریغ نا زبان میکنند داده
باب افطار نمودند و نیت روزه کردند و در روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام یک حقه دیگر از آن جو را آورد کرد
و باز پنجاه صحن نان پختند دیگر همی که خواستند که افطار کنند یعنی بر در آن خوانند آمدن طبلند و چهار روش
قرصها را دادند و باز افطار باب نموده روزه رفتند و در زیر سبب حضرت فاطمه باقی آن جو را آورد کرد
و پنجاه صحن نان پخت و بعد از نماز شام خواستند که افطار کنند امیری در خوانند سؤال نموده بدو و بطریق گفتند
باز آن قرصها را عطا نمودند و بعضی از نقل کرده اند که در هر شب جبرئیل علیه السلام می آمد و از ایشان
سؤال میکرد و بعضی گفته اند که ملک دیگر بود که از چهار اصناف هر شب بفرمود حضرت الله تعالی می آمد و از
سؤال مینمود بهر نفسی بر روز چهار رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله بجا نه حضرت فاطمه علیها السلام که آمد بدید که
فاطمه از نهایت کسرتی شکم مبارک بر لبش چسبید و چشمهای مبارک بر کورشته قوت حرف زدند
و حسرت بر او دید که اگر سبکی می لرزند و قوت و حرکت ندارند حضرت دست نیاز بدید که حضرت نیاز
بر داشته فرمود که ای پروردگار من اهل بیت رسول تو از کسب سبکی هدایت میشوند در این حال جبرئیل امین

با اول شدن کت با رسول الله صون از برای تو آورده ام که حضرت حق تعالی تو را با آن نیت نموده و سون مبارکه هرگز از تو
 بر خضرت خوانند و بعضی از آن ابیات است که تَوَفُّوْهُ بِاللَّيْلِ وَنَحْمُوْهُ بِمَنْعَانِ شَرِّهِ مُسْتَقْبِرًا وَيَقْبُرُ بِالطَّلْحِ
عَلَى حَيْثُ مَشِيْنَا وَيَتِمُّوْا وَاسْتَبْرُوْا یعنی وفا کردند بنده خود و نرسیدند از وفای خود که شتر از روز و هبیت از روز
 اشک راست و بهر کرم رسد و اطعام طعام نمودند بر دست خدا با وجود دست طعام بغیر با وجود آنکه غنا
 و ماایل با طعام بودند از طعام را عطا نمودند بیکسین و بدین و امیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
 حضرت الله تعالی را بر عیبت ه غنی شکر کرد و علی بن عبید بن جراح و دیگر از علمای شیعه نادانند که ابو جرح
 بعد از نقل این واقعه فرموده اند که جمیع علمای امت متفق اند که این بصره در بر قضیه نازلند و این عبارت
 علی بن عبید بن جراح است که هذه السنون تزلت في هذه القضية باجماع الامة ولا اعرف احدًا خالف فيها یعنی
 این بصره در بر قضیه نازلند است باجماع شیعه و سنی و پیشانی هم می کسی را که در این واقعه خلاف کرده باشند
 و این طایفه را عبد الرحمن که از بزرگان علمای ماست در کتاب طراف بعد از نقل این واقعه میفرماید که بعضی
 که از مفسرین اهل سنت است روایت کرده اند که محمد بن علی معاذی که او نیز از مشایخ علمای ایشان است که او در
 کتاب تلقین روایت کرده اند که بعد از آنکه اهل بیت علیهم السلام ایضا فرمودند و سون هل ان نازلت حضرت الله
 بجهت اطعام ایشان خوانند از طعامهای هبیتی فرستاد که ایشان هفت شب از روز از آن تناول می نمودند و بعد از آن
 آن خوان تا بدید شد و محتمل بر یوسف مشافعی که از اکابر علمای سنیت است در کتاب کفایة الطالبین
 باین روش نقلی نموده که در هر چهار روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
 که فرخنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و چون نظر حضرت رسالت بر ایشان افتاد و بر کمر سنی
 ایشان مطلع شد یکی از حسنین را بر سینه و دیگری را بر دوش گرفته بر خانه حضرت فاطمه علیها السلام
 آمد و چون چشم مبارک فاطمه علیها السلام بر پدر و بر بزرگوار خود افتاد بگریه در آمده فرمود که بهرین حکایت
 میگویم در بعنوان شکایت امروز چهار روز است که من و علی و فاطمه فرزندانم از طعام دنیا بخشیده ایم
 و تا حال از شما بپنهان داشته ایم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک برداشته

فرمود که

فرمود که اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم ابنت عمران یعنی بار خدا با فر فرست بر محمد مانند از هبیت جنتی بفرست
 ازین فرستادی از برای من و بر بنفتمان و بعد از آن حضرت فاطمه را فرمود که با فرزندان با ندرن خوانند و اخل شوند با ن
 فرموده قیام نمودند بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بان خانه
 آمدند نظری دیدند که مکمل الجواهر را بردار که بوی مشک از فرزان میدهد و باز زد و قطعه گوشت بچند بر روحان و ناهفت
 روز از آن طعام اهل بیت چاشت و شام بخوردند و ذره از آن که نماند در صبح روز هشتم به بود به که همسایه
 ایشان بود دید که در دست مبارک حضرت امام حسن علیه السلام استخوانی است که بوی مشک از آن میاید
 در تحقیق شد که کتاب ابن اسحاق از آنجا آورده که بوی ازین میاید که کسی بوی با این خوشی نشنیده حضرت امام حسن علیه السلام
 فرمود که این از عا لور غیبی برای ما آمدن به بود و تا خواست که آن استخوان از دست حضرت امام حسن علیه السلام بگیرد
 که آن استخوان تا بدید شد و بر سرکاست که آمدند از آن نشانی ندیدند و این خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید
 فرمود که اگر اطهار را ایضا بگویم نمیکنند تا کاسه ناز و زینت در منزل اهل بیت بماند و بداند که این ایر وافی هدای چند
 چیز مستغنا میشود یکی آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام و جلیق است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه معلوم است
 که هر کجا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا بود و آنحضرت یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که حضرت حق تعالی
 سوره در شان او فرستاد و با شان جناب او ای و ایضا است با مامت و خلافت از جماعتی که شان ایشان در بزم شریف است
 و مشهور است که در مجلسی که جماعتی از سنیان بوده اند شخصی از علمای ایشان تشیع می نمود و اندر شیعه و می گفت که
 را فضیلت چه غلوی دارند در دین و بر این چه مردمی با نفاق اندی بخورد آنکه علی و صحبه الله عنده انکشتی خود را بیکدیگر
 سیار می دهد و یکبار دوسه قرقره بر می آید و یکسند و او را بسبب این تمیزه قابل مامت میدانند و ذوالقورین می خوانند
 در مرتبه مثال خود را کلام خدا داده بگریه نصف مال خود داده و خدا داده همچنانکه منقول است که فقد خرد
 بکاهت بمشغلی داد و بکنار از برای خود که داشت هرگز نام از این تمیزه یکی از شیعیان که در آن مجلس حاضر بوده در جواب
 میگوید که این اعطای را بر خدا باید کرد که چرا در وقتیکه علی از ایشا صلی الله علیه و آله انکشتی خود را با ایل میدهد ای
 ایما و لیکر الله داده شان او میفرماید و هر که در قرقران جواب ایل میدهد سون هل ان رادشان او نازل مبارک و لیکر

کما انزلت علی مریم ابنت عمران
 یعنی بار خدا با فر فرست بر محمد مانند از هبیت جنتی بفرست
 ازین فرستادی از برای من و بر بنفتمان و بعد از آن حضرت فاطمه را فرمود که با فرزندان با ندرن خوانند و اخل شوند با ن
 فرموده قیام نمودند بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بان خانه
 آمدند نظری دیدند که مکمل الجواهر را بردار که بوی مشک از فرزان میدهد و باز زد و قطعه گوشت بچند بر روحان و ناهفت
 روز از آن طعام اهل بیت چاشت و شام بخوردند و ذره از آن که نماند در صبح روز هشتم به بود به که همسایه
 ایشان بود دید که در دست مبارک حضرت امام حسن علیه السلام استخوانی است که بوی مشک از آن میاید
 در تحقیق شد که کتاب ابن اسحاق از آنجا آورده که بوی ازین میاید که کسی بوی با این خوشی نشنیده حضرت امام حسن علیه السلام
 فرمود که این از عا لور غیبی برای ما آمدن به بود و تا خواست که آن استخوان از دست حضرت امام حسن علیه السلام بگیرد
 که آن استخوان تا بدید شد و بر سرکاست که آمدند از آن نشانی ندیدند و این خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید
 فرمود که اگر اطهار را ایضا بگویم نمیکنند تا کاسه ناز و زینت در منزل اهل بیت بماند و بداند که این ایر وافی هدای چند
 چیز مستغنا میشود یکی آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام و جلیق است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه معلوم است
 که هر کجا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا بود و آنحضرت یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که حضرت حق تعالی
 سوره در شان او فرستاد و با شان جناب او ای و ایضا است با مامت و خلافت از جماعتی که شان ایشان در بزم شریف است
 و مشهور است که در مجلسی که جماعتی از سنیان بوده اند شخصی از علمای ایشان تشیع می نمود و اندر شیعه و می گفت که
 را فضیلت چه غلوی دارند در دین و بر این چه مردمی با نفاق اندی بخورد آنکه علی و صحبه الله عنده انکشتی خود را بیکدیگر
 سیار می دهد و یکبار دوسه قرقره بر می آید و یکسند و او را بسبب این تمیزه قابل مامت میدانند و ذوالقورین می خوانند
 در مرتبه مثال خود را کلام خدا داده بگریه نصف مال خود داده و خدا داده همچنانکه منقول است که فقد خرد
 بکاهت بمشغلی داد و بکنار از برای خود که داشت هرگز نام از این تمیزه یکی از شیعیان که در آن مجلس حاضر بوده در جواب
 میگوید که این اعطای را بر خدا باید کرد که چرا در وقتیکه علی از ایشا صلی الله علیه و آله انکشتی خود را با ایل میدهد ای
 ایما و لیکر الله داده شان او میفرماید و هر که در قرقران جواب ایل میدهد سون هل ان رادشان او نازل مبارک و لیکر

عشمان و بیار نما و مال خود را بیکار نصف مال خود را میدهد با یا به در باب انازل یعنی از جیب دیگر هر دو آن شیء
که بعد از آنکه مسلوله در کفشان ایجا کرده باشد و از روی اخلاص بدهد و در آن دادن غیر از رضای حق تعالی و دیگر چیز
این شخص میشود که نمیکرد و از برای شهرت در میان مردم بوده و نزول این مشروط است باینکه اتماله که کسی تصدق میکند
از راه حال کسب کرده باشد و در آنان چیزها که ازین ایه مستفاد میشود اینست که اگر کسی رضایت خزا را کند و تصدق
میل و روح است و در تصدق نمودن هر چند که بسیار باشد نفسی نیست و مؤثر بر این است حدیثی که از حضرت رسالت ^{صلوات}
و العزایک شده که آنحضرت در وصی که حضرت امیر علیه السلام را میگرد فرمود که بذل مالک حتی یقال استریت
و ما اسرف یعنی علی بذل کن مال خود را در راه خدا تا بعد بیکه مردمان گویند که اسراف کرده و حال آنکه اسراف
نکرده و چون مال دنیا در معرض زوال است و با وجود این حضرت حق تعالی میفرماید که وما انفکم من شیء
بمختلفه یعنی آنچه نفقه میکند شما از چیزی پس خدا بی تعالی عوض میدهد انا اینست که انفائک کعقل ایشان
و بغیر ایشان کما ملئتموه در بارش مال مطلقا مضائقه نمیکرد اند و اینکه در بعضی احادیث واقعه که
اندر تصدق کند که محتاج نشوید بدینست که دست بالا بهتر از دست ^{پایین} است که ایشان را صبری نباشد و با آنست
مشقتی از کسب کی و احتیاج که با ایشان برسد زمام اختیار از دست ایشان ببرد و در مشغول سوال شوند
از غیر خدا اما انفائی که ایشان از قوت شکیانی باشد از برای ایشان ضرر نمیکند اگر تمام مال خود را در راه خدا بدهند
هر چه بخواهند بگرد و روز سه روز هیچ نخورند و آنچه بدست ایشان آید در راه خدا بدهند تصور ندارد و
ازین بالا زمینیا شد که اما حسن و اما احسن علیهم السلام با وجود آنکه در نهایت ضعف بودند و از بیماری برخوردار
بودند مسدود و معلولی و وزه برنده و آنچه از برای اطفا ایشان مهیما شده باشد تمام و ایسا بدهند و فی
لعمرا ان راتنا و انکنند آنچه در بعضی از آیات واقعه که حضرت حق تعالی میفرماید که و کیستونان ما ذلک
قل العفو یعنی سوال میکنند و یا محمد که از چه چیز نفقه کنند بگو با ایشان که از یاد بی که از برای شما باقی مانده بعد از
اهل و عیال نفقه کنند در راه خدا و در بعضی از احادیث که واقعه که حضرت صدق است که مرا اهل عیال
باشد مگر است کرد را بکسی گوید که اگر چه غنچه در معنی زیادتی آمده لیکن بعضی طبیب و افضل مال امره برینا برین معنی

ایه هم چنین خواهد شد که سوال میکنند برای محمد که از چه چیز تصدق کنند بگو با ایشان که افضل مال او ^{طلب}
خود را نفقه کنند در راه خدا و مؤثر بر این معنی است آنچه حضرت الله تعالی جای دیگر در قرآن مجید میفرماید
که لن نلوا لولایک شیءا یعنی در دنیا بید شما نیکی را مگر و ذب که نفقه کنید در راه خدا از آنچه
دوست میدارد بدهد و بعد از تسلیم آنکه ابر میخواند اول باشد یا بعد از آن فای نه دارد و در باب حدیث بعد از
آنکه امینون نمود همه حال اگر چه کسی از عیالی سستی ایشان را نکارد این نموده که این مورد در شان حضرت امیر
و فاطمه و حسن و علیها السلام نازل شده الا نادری از ایشان که با عیالی سستی ایشان را جواب داده الله اعلم
از اوقات در زمانهای صلوات بعضی از عیال است که در بعضی از جاهای میگویند که بعضی جا در این ایه برین وجه است و حال
آنکه کسی که شبانه روزی از فرزند خود چیزی ندهد و نفقه ایشان را تصدق کند غلام برایشان کرده خواهد بود
و حاشا که حضرت امیر چنین گفته باشد و جواب آن معاذ الله نیست که حضرت امیر علیه السلام ایشان نکند که شایسته
خود را بسایر دهد یا آنکه بی آنکه برایشان حکم که نفقه ایشا را بسایر بدهد بلکه آنحضرت در فرقی که از مسجد بخانه
می آمد پنجه چرخان حاضر بود و هر یکی از آن قرنها در بعضی از ایشان بود آنحضرت حصه خود را تصدق می نمود و با
منا بعد آنحضرت نموده و رضا و اختیار خود از حصه خود می کشید سیرم از جمله چیزهایی که ازین ایه مستفاد میشود
که اگر کسی نفس کند و تصدق کند جایز است مطلقا و بغیر آنکه گفته اند که در بعضی جاهاست فرض کردن و تصدق نمودن که
بر پس دادن داشته باشد و برینند و آن که از آنجا که محمد بن صفیر بن اهل سنت و جماعت است از غایت نصیحتی که در
در تفسیرش در سون هلالی در تفسیر ایه و یطعمون الطعام علی حبه میگویند و عیال و امیران تفسیر بین کرده که عیال
در انسان عبارت از کسوست که پدر ندارد باشد اما از غایت عیال ذکر آن نکرده که از آنجا بیکه اطفا خود
میکند و بدین که اکیان بوده اند و زاهد بخاری که از نزدیکان محمد بن صفیر بن اهل سنت و جماعت است تفسیرش
در سوره مبارکه هلالی میگوید قوله عز وجل و یطعمون الطعام علی حبه میگویند و عیال و امیران تفسیرش
حبت الطعام و قال علی حب الله و بعد از تفسیر ایه در سبب نزول میگوید آنچه خلاصه معنی او اینست که نزول
ایه یعنی علی بر ایصال است و بعضی از نزول اینست که و یطعمون الطعام علی حبه

ای طالب مسکین و یدیم و اسیر و در مدینه نبویه پس اینجایید در مدینه و بعد از فضل ابراهیم و در حجاز
گفته یکی آنکه قول بر بگردد اما چون این امر از علی بن ابی طالب در مدینه ظاهر شد جبرئیل یکبار دیگر آمد
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آفرید و جواب دیگر آنکه میگوید این آیه در کتبنازل شده و اصحاب نمیدانستند که این
آیه در شأن کدام شخص نازل شده تا وقتیکه از حضرت امیر انبیا اخبر و داد و اطعام نمود بجهان زمین کرد و در این وقت
اول مسکین و یتیم یدیم و سستی ما سیر و ادا کنند که از این رو در شان آنحضرت نازل شده است و بعد از آن میگوید که
سبب نذر ایشان بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آفرید علی بن ابی طالب و حسن و حسین را دید که سینه
و پنهان اند و برهنه باغرا کشنده اند که رکهای بدن ایشان از زین پوست ظاهر بود آنحضرت خطاب نمود بعلی بن ابی
طالب و فاطمه که نذر بکنند تا حضرت حق تعالی ایشان را عاقبت دهد حضرت امیر نذر کرد که هرگاه حضرت الله تعالی
ایشان را شفاء دهد سر روز و روز بدارد و حضرت فاطمه هم نذر فرمود و فضا خادما ایشان نیز مثل این نذر کرد
و خدای تعالی ایشان را شفاء داد و روز دیگر حضرت امیر و فاطمه و فضا هر سه روز و شد و از برای اظهار خود
سه قرص نان حاضر ساختند و خواستند که دست بان دراز کنند که شخصی از در خانه او از داد که با اهل
بیت النبوة و الرحمه مسکین من مساکین الطوفی اطعمکم الله فی الجنة علی موایدها یعنی ای اهل
بیت نبوت و رحمت من مسکینم از مساکین مسلمانان مرا اطعام کنید تا حضرت الله تعالی شمار را اطعام کند
در بهشت بر مواید بهشت حضرت امیر فرمود که خود را بمسکین داده و فاطمه نیز نان خود را بمسکین عطا نمود
و فضا نیز ایشان با ایشان مواظقت نموده اند سر افکار گذشت و نان خود را بمسکین داد و روز دیگر روز
رفتند و با ایشان کردند که در روز نکرده شده کرده بودند و در وقت افطار خواستند که دست بطعام
خود دراز کنند که سالی بر در خوانه او از داد که با اهل بیت النبوة یدیم من بیهای المسلمین الطوفی اطعمکم
فی الجنة علی موایدها یعنی ای اهل بیت النبوة من بیهای اهل مسلمانان مرا اطعام کنید تا حضرت حق تعالی
شمار را اطعام کند در بهشت بر مواید بهشت حضرت امیر مثل شب گذشته از سر افطار برخواست
و فاطمه نیز نان خود را صدق نمود و فضا نیز ایشان مناجات کرد و روز دیگر روز و شد و در وقت

افطار هم

افطار هم که خواستند که دست بطعام خود دراز کنند سالی بر در خوانه او از داد و گفت یا اهل بیت محمد ما انصفنا
نا سر و نانا و لا نطموننا اطعمکم الله فی الجنة و انا ای محمد علیه السلام یعنی اهل بیت محمد انصاف کردیم
نا ما اسیر و مسکین ما را و اطعام کنید مرا تا حضرت حق تعالی شما را اطعام کند در بهشت من اسیر محمد علیه السلام و
بار حضرت امیر و فاطمه و اطعام خود را صدق نمود و فضا نیز با ایشان مواظقت نمود و زاهد بخاری بعد از نقل این
بدو سه سطر میگوید که محمد بن علی تمندی که یکی از علمای ایشان است قول ایراد در حق علی بن ابی طالب نکار کرده
و بعد از آن میگوید که ما جلالتان این قول را یاد کردیم آیه و از دهنه قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة و قال
من یشرک بئنا انما نرضاه الله کانتا و علمای شیعه است که در مدینه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل
شده است و بسیار کسی از فقیران اهل سنت و جماعت اتفاق دادند در این باب یا شیعه اشعی عشره مثل ابو زید و
در تفسیر کیش و فخر رازی در تفسیرش و بنیابوری در تفسیرش و تعلیقه تفسیرش و تحت اللفظ ابیر شهر است که حضرت حق
بنویسند که از مردمان کوفه است که میفرمودند نفس خود را از جنه رضای خداوان شخصی که فرزند نفس خود را از جنه رضای
خدا علی بن ابی طالب است یا اتفاق و تفصیل این محفل را بنویسند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از آنکه دعوت خلق در کوفه
معتقه مشغول شد از مجال قوم و کفار قریش و بسیار و محنت ایشان را با حضرت رسید و انصاف عین در انصاف آنحضرت
میگردند و آنحضرت را بجهانت و شعر و محبت میدادند و گاهی میکشیدند و نازلست و از او دیدن نیز با آنحضرت میرسد
و از انهم تقدی نموده در مقام دفع و مثل آنحضرت در آمدند و مکرر یکبار کردند حضرت حق تعالی انشور در اینمورد تا اینکه
تقدی ایشان در حد کمال است با حضرت رسید حضرت الله تعالی جیب خود صلی الله علیه و آله و سلم را که از کوفه مستحب و
آنحضرت فرموده اهل مسلمانان را که نذیر بودند امر نمود که بنده ای از کوفه مستحب میدهند بنویسند بعضی از ایشان امتثال امر نمودند
بمدینه رفتند و آنحضرت خود در حال سبزه و سبزه از بهشت عازم شده که تشریف شریف بجایت مدینه از آن فرمایند
کفار قریش بر این امر مطلع شدند و خوف بر ایشان مسئولی شد و با یکدیگر گفتند که اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله بمدینه رود
مدینه را طاعت او کند و ثبوت بگرداند و در این بسیاری بما خواهد رسید و از بن و این ما از ایشان نخواهد گذاشت
در باب دفع آنحضرت نام مشورت نمودند بعضی از ایشان گفتند که چون او رود مسجد کحلری آباد برای نماز میدیاید صحیح گاهی

کین بر او کشود و او را غسل رسانید و بعضی که کفایت فلور در دفع آن حضرت داشتند که این کار را در روز فیه میگویند و بعضی میگویند
که اولی آنست که جمیع کتب و او را با اهل او غسل رسانیم و بعضی میگویند که کشتن او آنست اما خویشانش و اقربای او بجز
جونی بر خواهند خواست و در میان ما و ایشان جنک واقع میشود و چون قبیل او بسیار و عیشیه او بسیارند نظیر از
جانب ایشان واقع خواهد شد و هر کسی چیزی میگفت و در بعضی از روایات واقع است که حنظل را بر چاه که یکی از
اکابر آنها بود این که چاه طریز رسید از جانب شیطان که از آن بسیار بود که از هر طایفه از طوایف عرب دو دوسه و چندان
با عانت خود طلبید که مفا را دشمنی هر سید و از شما مدد میخواهیم و بعد از آنکه ایشان جمع شدند درین باب با ایشان سخن
در میان بایاد آورد و ایشان را ناخود یا با دیگر در باقیان مجموع ایشان میباید رفت و آنحضرت را بقتل میباید رسانید
تا اگر قبیل او خواهند که باز یافت خون او کنند بایاد که با هر طوایف عرب خصوصت کنند و از آنچنین ایشان مغلوب شوند تا
این را با اتمام ایشان پسندیدند جبرئیل امیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را ازین واقعه خبر داد که در اینده با آنحضرت
گفت که آنحضرت حق تعالی است که چون شب در اید علی بن ابیطالب علیه السلام را در منزلش خود بخوابان و از خواب برون رفته قوی
مدینه شود آنحضرت بر او سینه علی را بکشد و حکایت جبرئیل که گفتا در آنحضرت گفت حضرت امیر المؤمنین
گفت یا رسول الله هر که چنین کند اسبی بکشد شهاب نمنا نمیرسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آنحضرت را بکشد
علیه السلامی فرموده بود که شکر الهی بکشد پس آید و سالار آنحضرت رسول بر سلامت خود اختیار نمود و در بعضی از روایات
واقع شده که اول بجهت شکر کرد و سالار کرده شد این بود پس چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بوشید و در خوابگاه رسید که ایشان علی و آله الصلوات بجز فرموده
و جان مقدس خود را فدای نفس قطره حضرت رسالت کرد و ایند و تقای گفتا در آن شب جمیع خود بود و هر چه حضرت رسالت
جمع شدند و منتظران بودند که هب که صبح شود علی را آنحضرت را از ایشان گرفتار بقتل رسانند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بفرمان حضرت الله تعالی و بتعلیم جبرئیل علیه السلام مشق خال برداشته قدم مبارک از حجره برون گذارده و آنرا با
بر سر گذاشت و با شیب و از میان ایشان پوزنفت و هیچکس آنحضرت را ندید و با وجود آنکه از دو حام ایشان بجهت بود که آنحضرت
ایشان را بدست مبارک بشکافت و ایشان را زمین و آسمان را بپساخت و از میان ایشان میرفتا عدی را که آنحضرت را

نبرد و در بعضی روایات واقع است که هر کس از آن خاک غازی با او رسید و در جنگ بدر بعد از آن بقتل رسید همه حال همی
صبح شد گفتار فدا شدن کردند که حضرت امیر را بکشانند که حضرت رسالت بقتل رسانند و هجوم آوردند و پیش آمدند و
گفتا که شاه و لایق است که در خوابگاه آنحضرت را از او برسد تا که با علی محمد که در یکجا است آنحضرت فرمود که در حفظ آن حضرت
شربت و حنظل شدند و بعضی از ایشان که کفایت تصب و عناد داشتند قصد حضرت امیر کردند و با علی محمد که در آنجا
بود با وجود آنکه کار فرود حیات بر او غالب شد و گفت ما بقتل محمد آمدیم بود هر که او را حاضر نباشد بدین چو کار دادند
گفتا در سن آنحضرت امیر برداشته و بتفحص حضرت رسول شغول شدند و بقتل از حکایت طویله آوردند و از جمله آنکه سخن باطن آن
نکشد همه بر زمین بوضع انگشتر بکند و هر غافل که درین راه و سبب نزولش یافتند میداند که حضرت امیر علیه السلام را بقتل رسانند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از یکدعا با او رسیده و تبلیغ رسالت با اتمام کرده و جان خود را فدای آنحضرت نموده و ناخیز
با شده امامت و خلافت بدین کار غیر رسالت خصوصاً هر که آنها را معنی باشند که قصد قتل آنحضرت نموده باشند همچون کشتن
شالی بعد ازین مشروح کرد در ضمن حکایت اصحاب عقبه و آن طایفه را که از بزرگان علمای امامیه است در کتاب
طریف میفرماید که در آنکه سید علی علیه السلام فرمود که هر که با او بیاید بهیچا ما امن کن من همی شری و لا امام الا محمد
اگر شاه او صبا و بستی رسیدند اینک نمیکرد و جان خود را نشان آنحضرت نمیشود حضرت رسالت متفکر از هجرت
داز مکه مخفی بماند و مشرف غیرت و تبلیغ رسالت با اتمام نمیرسانند و با فرموده که خوابیدن حضرت امیر علیه السلام
بر فراش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آنجا خود را نشان کردند و خود را بدست شمشیر که از غریب تراست از اطاعتی که
حضرت امیر علیه السلام نمود از چنانکه حضرت امیر را بگفتند این بود بقتل بدر و نهایت اعتماد داشت بر عزت و فضل حضرت
حق تعالی که شایدا این امری کرده تغییر فرماید اما حضرت امیر خود داد و میان چند نفر از آنکه در کربلا شایسته
و عناد بودند که داشت و مصالحت با او و آنکه در اطاعت خدا و امانت رسول خدا مطلقاً تقصیر نکرد و در فراش آنحضرت
خوابید و دل بر همان خود گذاشت و تعالی که از آنکه بر غیر من اهل سن است در تفسیرش نقل کرده در تحت تعبیر اولی و ثانی
هدایت که چون حضرت رسالت بنا صلی الله علیه و آله را از مکه معظمه بدین مشرف هجرت فرماید حضرت امیر علیه السلام
دو مکه گذاشت که قضایای مردم را دانند اما آنها را کرده با آنحضرت پیوسته بودند و با آنحضرت برسانند و او را بر فراش خود

خوابنده براه افتاد در آنجا حضرت الله تعالی و حجتی که بر جبرئیل میکشید که در میان شما هر دو عقد اخوت و برادری بستیم
و عمر یکی را از شما در آن روز نمود یکی کرد اینده که در اینک شما اختیار میکنید که عمر برادر او در آن روز یا شما را و هر یک که او از
جبرئیل و میکشید که با عمر خود رضایت من حضرت حق تعالی و حجتی که در میان شما هر دو عقد اخوت و برادری بستیم
که من عقد برادری بستم در میان او و پسرش محمد و او بر فرزندش محمد و جان خود را فدای او نموده و عیادت
او در زندان خود اختیار کرده هر دو بر زمین دید و او را از شتر عدا محظوظ کند پس فرمود حضرت حق تعالی اجبرئیل و میکشید
بر مبرامند و جبرئیل را بالای سر حضرت امیر و میکشید در پایش پای نشود در فرار و نشود و نا و در آن حضرت و آنجا
میتوانند و جبرئیل با حضرت خطاب کرده گفت تخیر منی شاک یا بنی اهل بیت یا الله یکتا که یعنی به پای
ای طالب کیمت مثل تو میماند میگرد حضرت حق تعالی قبول بر او نمیکند خود حضرت حق تعالی این برادران را
کرد این پس ملاخرا که ایضا که هر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دنیا بود و با بی جانیشانی برای
حضرت باید نا چنین بزکوری باست که حضرت حق تعالی میباید کند با و بر او نمیکند خود با عترت ختم
انعامت و خلوفت بدیگری میسرود و نظام الدین نیشا بوی که از بزرگان اکابر علی ای اهل سنت است تفسیرش
میگوید در صورت همان در مسئله زکوة که خویشی میفرماید و یونان کون که زکوة عوام فدر معنی است ارفاق
و زکوة خواص را در کل مال است و زکوة آن جماعتی که خاص زین بخشیدن سر و جان است در راه جانان و از غل
این فضل که از فضلای اهل سنت و جماعت ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اخس خواص است
و عطا عیادت که هر که اخس خواص باشد و امامت و خاتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدیگری نمی رسد
و زکوة آن خول علی ای سنت و جماعت در دنیا با حیات و علوم ذکر کرده که در دنیا که ملک الموت و توحید و حق
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با وجود اختصاص حضرت بمقام خلت و امتیاز حضرت از سایر انبیای پیشین
بسیار نسبت فرمود هات خلیفای خلیفای یعنی با دیده دوستی و دوستی را که میراند دوست خود را و در
جواب شریف که هل لک خلیفای یعنی با دیده دوستی را که میراند دوست خود را و در جواب شریف که
با دوست خود را بعد از آن حضرت خلیفای الرحمن و رضی الله عنه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

تقریرش

افتاد و ششانی لغای آفری بود و خواهان حرکت خویش که مکرر میفرمود که والله لا یحب علی طالب یا الموت من الطویل
بشدت یعنی بخدا قسم که کسی را طالب دانستن حرکت پیشتر است از آنست که فضل شرف خوان را بر پستان مادر پیشتر
و مشهور است که حضرت در و فیکر از ابن علی معلوم ضریب خورد فرمود که فرضت و زیت الکعبه یعنی فرزند بر سر کعبه
یا خدمت خدای کبر سوگند و از آنچه غزالی بان قایل است معلوم میشود که حضرت امیر علیه السلام از ابراهیم سفیر علی بنی
و علیه السلام افضل است پس معلوم است از برای هر مخالف که امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
بدیگری نمی رسد نا چنین گویند و بدانند که بعضی از مخالفان از روی عناد و تعصب گفته اند که از آن در شان صحیف
روی نازل شد و وجهش این بود که چون صحیف فصد رفتن مدینه کرد و گفتا در پیش او را مانع شد تا در سال خود
گذشت و خود را بعد بر رسانید و این را در مدینه او نازل شد جواب ایشانست که اینجور مخالف نفا سیر بزرگان علی ای شما
و قطع نظر از آن کرد و این بر دلالت میکند بر مدعی کسی که جان خود را در راه خدا نثار کرده و با جزای صحیف نقل میکنی
اگر او اهل حق باشد و از سهال خود گذشته پس چه ربط است در میان این ابر و فضل صحیف و بعضی دیگر از سنیان
متعصب که با فخر اندک این حرف بسیار در سوات کشته اند از آن در شان زبیر و معاذ نازل شده که در وقت کفار مکه
عبدی که از مسلمانان بود که فرزند او کرده بودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از آنکه از خبر او شنیدند فرمود که کیمت
که از سر جان خود بگذرد و او را از داد بزرگ و زبیر و معاذ از زمین منقصه و کشته اند و انتظار میبردند تا جماعتی از مخالفان
که در حوالی او را بر میخواستند از مسی خرم و هوشند بدانند آن فرصت یافتند او را بزرگ آورده بودند چون بگفتند که
آیه در شان ایشان نازل شد جواب آنجور است که از بغل مخالفت داد و نا آنچه از اکابر علی ای شما نقل کردیم و شیوع نزل
ار بر آن در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز عزیز است که با سگونی از آنها اتفاق از ابر طرف کرد دیگر آنکه این امر
نازل شد است و زبیر و معاذ این کار در مدینه کردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه بود و زبیر و معاذ از آنجا آمدند
که این امر در لایزال صریح داد و بر اینک امامت و خلافت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام است
نه بقیه و خصوصاً آنچه بدگوشی شد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام که نقلی در نفس بر نزل کرد که فرمود منی اهل بیت یا ابن ابی طالب
کیمت مثل شما ای پسر ابی طالب و معلوم است که این عبارات از آن حضرت که در مثل زکون نیست پس هر که جبرئیل علیه السلام نازل شد که

که مثل علی ابن ابیطالب کسی نیست پس مشخص میشود که امامت و خلافت بدیگری نسبت ندارد تا آنحضرت باشد که اگر چه بنامند
و دیگری با وجود آنحضرت امام باشد لازمی است بر جمع مرجوح بر ارجح و تفصیل مفصول بر فاضل و این قبح است عقلاً
و سمعاً ایضا سید مسمو قال الله تبارک و تعالی فی صون البغیر الذین ینفیون امثالهم باللیل والنهار سراً و علاناً تبارک و تعالی
فانهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی ایشان که نفع و مکتد مالهای خود را در راه حضرت
حق تعالی در شب و روز از روی سحر و علانیه پس از برای ایشان اجر و مزد ایشان نزد پروردگاران ایشان و خوف بر ایشان
و اندوهی از برای ایشان نسبت و مراد از ایشان آنکه در برابر واقع است حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است که در آن
قول معتبرین شیعه و سنی معلوم میشود و احادیث بسیار نیز درین باب واقع است شیخ طبرسی علیه السلام که از اکار بخوان
شیعه است در تفسیر شیعه با این عباس میگوید که ابراهیم در مع حضرت امیرالمؤمنین است از آنکه در و حمله بود که آن
حضرت چهار درهم داشت یکی از آن در اهم و در شب و یکی در روز و یکی در سیر و یکی در بعلینه تصدقی کرده بود
از آنکه در شان آن حضرت نازل شد و بعد از آن میگوید که با بنضمون حدیث روایت شده از حضرت امام محمد باقر
و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام و بسیار کسی از استیسان در برابر امام موافق کرده اند و از جمله
اکار علی ای سنی کرد و این باب با شیعه اتفاق دارد یکی حافظ ابو نعیم اصفهانیست که در بعضی از مؤلفات خود مدایت کرده
از ابن عباس که روزی حضرت امیرالمؤمنین چهار درهم داشت یکی از آنرا در روز و یکی در شب و یکی در پنهان و یکی در
اشکار تصدق فرمود و این ابر در شان آنحضرت نازل گردید و نقلی که از آن بزرگان علمای اهل سنت و جماعت در
تفسیرش همین طریقی از ابن عباس روایت نموده پس میگویم که آن فضیلت از برای غیر حضرت امیرالمؤمنین ثابت نیست پس آنحضرت با امام
و جعفر صادق و ولایت اید چهارده سال الله تبارک و تعالی فی صون البغیر الذین ینفیون امثالهم باللیل والنهار سراً و علاناً
تبارک و تعالی فانهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی ای انکسایکه ایمان بخدا و رسول او داده اید هرگاه مناجات کنه و دانسته
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله با بد که پیش از مناجات بان حضرت تصدق کنید و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی گویند
که این معنی از برای شما بهتر است و این از برای کسان شما بالکنه تراست و سبب نزل این آیه بر روی کلامی شیعه نقل کرده اند
اینست که اغنیاء و صاحب مال بخداست حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و با آنحضرت بسیار حرف میزدند

و در پیش آنحضرت بسیاری نشدند و جادو و جادوگری میکردند و بنابرین خاطر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ملول میشد و کثرت نفرات و اغنیاء آنحضرت را لذت میداشت حضرت حق تعالی این آیه را فرستاد و بعد از آنکه آنرا از حضرت
عزت صا در شد نظر بسبب پیچیدی و اغنیاء بواسطه جلال اسماک و کتب صحبت آنحضرت نمودند و آن کثرت بر طرف شد
و در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستاوری داشت از ابد در هم فروخت و بعضی گفته اند که آنحضرت
ده درهم قرض کرد و بعضی گفته اند که آنحضرت یکدینار داشت از ابد در هم فروخت و ده مرتبه بار سواد خدا صلی الله علیه
مناجات کرد و هر بار یکدهم نصرتی فرمود و از جمله علمای سنی که آنرا نازل کرده اند یکی نقلی است که از اکار علی
ایشانست و دیگری نقلی است که از آن بزرگان علمای ایشانست و نقلی که در تفسیرش حدیثی روایت میکند از حضرت
امیرالمؤمنین علی است که آنحضرت فرمود که در کتاب خدا ایست که عمل نکرد به آن هیچکس پیش از من و عمل نخواهد
کرد به آن هیچکس بعد از من و آن آیه مناجات است که چون آن آیه نازل شد بر او یکدینار بود و آنرا در هم فروخت و هر وقت
که با رسول خدا ادا شد سؤالی میکردم در حق آنرا تصدقی میکردم تا آن در همه غلام شد و بعد از آن از من فرسخ شد
و بواسطه من امت از عمل کردن بر این خلاص شد و صاحب کتاب جمع بید الصالح السنه نیز تصدیق است و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده و همچنانکه آن آیه دلیل است بر اضیلت و امامت آنحضرت بخداست نیز دلیل است
بر این مطلب و وجه استدلال این آیه بر امامت آنحضرت آنست که آنحضرت سبقت گرفت بر جمیع صحابه در عمل کردن باین
آیه و بعد از آنکه عمل بر این نموده منوخ شد و این فضیلت مخصوص آنحضرت است پس آنحضرت را فی افضل است و با امامت
البیاضت و از این بر ظاهر میشود که آنچه سنیان میکنند در باب آن بجز کمال بسیار در راه خدا تصدق نمود باطل است
و هیچوقت آنحضرت میدهند ایشان که سر مرتبه مال خود را تصدق نمود و مرتبه تمام مال خود را و دیگر برضایت خود
افتراست تا از روی با کرده بواسطه آنکه هر کس یکدهم در راه خدا تصدق نکند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله را کرده
و با مثل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را کرده چگونگی مال بسیار در راه خدا تصدق میکند یا دو بار تمام مال خود را
و یکبار نصف مال خود را در راه خدا میدهد بلکه جمیع کسبش را در راه خدا تصدق نکند چون
میشود بود که مال بسیار در راه خدا تصدق کند در هر واقع شده است که هر که از شما خواهد که با حضرت رسول

وَأَحْسَنُ لَأَيُّهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ فَتْنٍ بَيْنَهُمْ فَتَنِي هَكَذَا وَاللَّهِ أَتَزَلَّتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَاصِلُ مَضْمُونِ
این روایت نیست که آیه و آنگاه بعد از آن با عرکه در قرآن مجید واقع است اسم حضرت رسول و حضرت امیر مضمون
صلوات الله علیهم بدان مذکور بود و انحضرت مجدداً شهادت می دادند که باین دو عثمان ابرنازل شد بر حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و ابابخیوات و اصحاب صلوات انرا بیرون کردند ایه هِيَ تَدْعُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يُبَارِكُ لَكَ وَيُؤْتِيكَ مِنَ الْعَرَاءِ
و اجعل لی لسان صیدی فی فی الاخرین بعضی از مخالفین در نفسا سیر خود گفتند که حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت
من غالی است لک نمود که ای پروردگار من بگردان از برای من لسان صدق در اخرین یعنی مِثْلَ مَا رَزَقْنَا نَهَا
جاری گردان و این مرد و دیگران از ازا که بر علی است در کتاب مناقب خود نقل کرده که چون ولایت ابراهیم
علی بن ابی طالب را عزم کردند حضرت ابراهیم علیه السلام ان حضرت از حضرت من غالی در خواست کرد که لقی
بگردان علی بن ابی طالب را از ذریه من و بگردان لسانی که در من ایز واقع است حضرت امیر است علیاً السلام
یعنی ظاهراً گردان از برای مجدداً صلوات من است کوفی از ذریه من در اخرین امتان که علی بن ابی طالب است
و بعضی از ایشان نقل کرده اند که حضرت ابراهیم علیه السلام از حضرت من غالی است سوال نمود که بگردان در اخر الزمان از ذریه
اودا می و خواننده لبوی ملک و که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل بیت انحضرت باشد و علی بن ابی طالب
ابراهیمی هدایت دلالت دارد بر احقیت حضرت بمصداً امامت و خلافت چه کسی که حضرت ابراهیم علیه السلام از
حضرت من غالی است سوال نموده باشد که اودا در اخر الزمان محمی ملت من گردان اولیت با امامت از دیگران
آیه وَنَزَّيْنَهُمْ فَاللَّهُ بُنَا لَكَ وَنَفَالِي فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ
لِمَا حَيِّبُكُمْ یعنی ای جماعت که ایمان بخدا دادید اجابت کنید دعوت خدا را و رسول خدا را هر که شما را بخواند
خدا و رسول یا هر که شما را بخواند حضرت رسول بان چیز بگردان شما و اصحاب جلیات گردانید و مردان از ان چیز
موانع بعضی از نقاب و علم در ندیده است که حیات دل سبب و نافع میشود و بنا بر بعضی از نقاب سیر مردان از ان غفایر
صحیح و اعمال سینه است که باعث حیات ابد است و بنا بر بعضی از نقاب سیر مردان در راه خداست که سینه
بقای دائم است و مواضع بعضی از نقاب سیر مردان از ان چیز که باعث حیات است و ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام

چنانکه

همچنانکه این مرد و دیگران از ازا که بر علی است و هم چنانکه اعتقاد شیعه امامیه است و در این کتاب
یک عبادت حضرت من غالی در حدیثی از ایزاده کرده که حضرت نیست و بیشتر دانستی که قرآن مجید بسیار است
و این آیه نیز محبتی که می بینی دلالت بر احقیت حضرت امیر علیه السلام دارد بر تمام امامت و خلافت چه ظاهراً
که شخصی که حیات مومنان منوط و موعظاً باشد ولایت او سزاوار است با امامت و خلافت از دیگران ابر و نوزدهم میم
فَأَلَّفَ اللَّهُ بُنَا لَكَ وَنَفَالِي فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ
حاصل مضمون آیه شریفه آنست که هر که بایک بگردان ایزاده مثل ان عوض میدهند و هر که یک بدی بگردان ایزاده
میشهند مگر بایک بدی و بعضی از علما گفته اند که نا انحضرت من غالی نسبت بر سید و در چیز از حسنات و نیکوینها
و نافع نشود از حسنات و نافع نیست و اندیشه اول ایجاد چه ظاهر است که معدوم کاری نمیتواند کاری کرد و دقت
که بعد از آنکه حضرت الله غالی کسی موجود کند اگر او را از نشیبت کند او با بل صد که درهای خیر نمیتواند دسترس تو رفت
از جمله آنکه تربیت موفوف بر انت چهارم نبوت انبیا و اوصیا که اگر ان نباشد مردم بعقول خود استغناء خواهند
جست و در وادی خدا ان سرگردان خواهند شد بحجج احوال کتب و این ظاهر است ششم تبیین حسنات از سنیات
و این نیز ظاهر است هفتم اخینا که اگر حضرت من غالی مردم را مجبور کند بطاعت ایشان در فعل خیر مردم بپسند
و فی الحقیقه فاعل دیگری خواهند بود هفتم تمت اخلاص چه اگر کسی در اعمال خیر اخلاص نداشت باشد ان فعل او
فعل خیر نخواهد بود و فایده بر ان منفرع نخواهد شد هم نوفوف چه از رویان بسیار ظاهر میشود که هر که را چیزی
میکند نوفوف حضرت من غالی است و هم نوفوف حسنه که اگر حضرت الله غالی قبول نکند ان بقیایر است و نوفوف
با معدوم ندارد و از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در بحث تفسیر آیه بر حدیثی واقع شده که انحضرت
فرمود که الْحَسَنَةُ حَسَنَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالسَّيِّئَةُ نَبْطُهَا مِنْ سِطْرِهَا أَيْتَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ عِنْدَ حَسَنَةِ كَرِيمَانَ
آیه و نافع است و معنی ما اهل البیت است و سینه گردان ایزاده است دشمنی ما است کسی که بایک بدی با دشمنی ما در
دو دنیا است حضرت الله غالی ان شخص را بر روی او می اندازد در اتر حجتم و جبر استندال از برای انست که هر که را حضرت
حق است و سنی علی بن ابی طالب و باقی اهل بیت را این چه دارد باشد دشمن ایشان را این قسم و عیدی فرموده

مراد بر نبوت و علی بن ابی طالب علیه السلام را بوضاحت و خلاصه و جدا استدلال از این مبارک بر امامت و خلاصه
شاه ولایت صلوات الله علیه است که حضرت خلیفای بعد از این بر میفرماید که بشوای خلیفای و امامت نظامان
و شرایت بعد از اوست هم چنانکه در قرآن مجید حضرت نوح علی بنیصر صلی الله علیه و آله را لَا تَتَّبِعُوا الْاَعْزَامَ یعنی سینه
شکر خدا آوردن هر شیء ظلم عظیم است و همچنین از شیعیان با ما خلافتی ندارد در اینکه او بگویم و عمر و عثمان
مدتی تصای مدیدیت برسیدند بل بعضی از ایشان در مدینه با ما خلافتی کرده اند و مشخص است که کسی
بیت بر سیده باشد ظاهر است پس امامت و خلافت خلفای نسله باطل است و این در علم اصول معتبر است که هرگاه بعد
استغفار از برای کسی ثابت شود همیشه مشغول بر اوصاف دارد پس اگر کسی گوید که او بگویم و عمر و عثمان بعد از آنکه پیش
ایمان آوردند فرض مسموع نیست خصوصاً هرگاه کسی نظر کند با ما بخوبی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مکرر شده که لَا تَتَّبِعُوا
الْاَعْزَامَ و اَلِیَّ عَلَی سَیِّدِهِ در ائمه بر صریح واقع است که کسی که بیت بر سیده باشد قابل منصب نبوت و ولایت بر امامت نیست
که اگر چنین نباشد لازم می آید که با حق بیخبر حدیث نباشد و مع ذلک هرگاه شخصی باشد که بشهادت حضرت رسالت از آنکه
همیشه دور باشد و تمام شیعیان هم در این باب اتفاق داشته باشند با وجود چنین کسی امامت و خلافت با نظور جماعتی نیست ندارد
و شیعیان سنی که از اکا بر علمای اهل سنت و جماعت است در غیریهاد که در این میان یکصدار حضرت امیر المومنین علیه السلام حدیثی که فرمود
مضمون آن اینست که حضرت علی را فرمود که بر سیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر چند تا آنکه سؤال نمودم
از حضرت که یا رسول الله من چیست فرمود اَلْاِسْلَامُ وَ الْقُرْآنُ وَ الْوَلَائُ اِنَّهُمَیْ اِلَیْکَ یُحْضَرُونَ یعنی اسلام و قرآن و بیکی است که
خدا که قرآن مجید است و سبب ولایت و جانشینی من هرگاه اولاد نبوشتمی شود در علم اصول مقرر شده که مفهوم شیعه
پس با تجدیدت که شیعیان حضرت رضوی علیه السلام و السلام روایت کرده هم ظاهر است که پیش از آنکه امامت و ولایت
علی بن ابی طالب برسد ان امامت و خلافت باطل بود پس از اینهم ظاهر است که خلافت خلفای نسله باطل است و اَلتَّوَلَّوْا
عَلِیَّ بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ فَاَللَّهِ بَارِکٌ وَ نِعْمَ خَلِیْفُ سُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ اِنَّا اَنْتَ مِنْدَرٌ وَ اِلَیْکَ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ
که تو یا محمد بِمَ کُتِبَ و از برای هر قومی هدایت گشته است یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از برای هر قومی هدایت گشته است
همچنانکه از نفا سیر شیعری و شیعیان ظاهر میشود و زود باشد که بعضی از او را بر کنیم و در بعضی از روایات واقع شده است که این

بسم الله الرحمن الرحیم

شرف بر این سوره است تا آنکه خدا اِنَّا اَنْتَ مِنْدَرٌ وَ اِلَیْکَ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ فَاَللَّهِ بَارِکٌ
و از عذاب ما ایشان بخوفت و بیغمائی و علی بن ابی طالب از برای هر قومی هدایت و راه نمائنده است و چون جماعتی
از ارباب باطل دیدند که این امر تمام صراحت داد و بر امامت حضرت اسم مبارک علی بن ابی طالب بر زمین کردند و
نداشتند این را که هرگاه حضرت الله تعالی خواهد که امامت انحضرت را ظاهر سازد این خوبت نفاصاتی بان
نمی رساند و غیر از آنکه آنرا بر مفسرین اهل سنت و جماعت در تفسیرش نقل میکند از ابن عباس که او گفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سینه با سبک خود نهاده فرمود که من مندر در و ائمه جانشین
ای طالب کرده گفت اِنَّ اَللَّهَ اَدٰی وَلِیْکَ بِاَعْلٰی یَهْدِیْکَ وَ اِلَیَّ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ
میسیا بند هدایت یافته شدگان و شعلی که او نیز از مشایخ اهل سنت است حدیث داد و تفسیرش همین طریق
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از بزرگان علمای این نظام است و صاحب
کتاب فرودس که او هم از اکا بر علمای اهل سنت و جماعت است هر یک از این عباس روایت کرده اند که او گفت فَاَللَّهِ
صَلٰی اَللَّهِ عَلِیْهِ وَ اَلِهِ وَ اَلْحَقُّ اِنَّ اَللَّهَ اَدٰی وَلِیْکَ بِاَعْلٰی یَهْدِیْکَ وَ اِلَیَّ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ
فرمود که من مندر و علیست هدایت و راه نمائنده و بواسطه تو با علی هدایت میسیا بند هدایت یافته شدگان
بدانکه بعضی از معاندین در این مقام خواسته اند که اعتراض کنند و آن اینست که میگویند که از آن ایراد اینجا حدیثی که
میشود که علی بن ابی طالب هدایت و جانشینی در حضرت امیر هدایت باشد و خلفای نسله هم هدایت باشند و
آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که اصحابی که اَللَّهِ عَلِیْهِ وَ اَلِهِ وَ اَلْحَقُّ اِنَّ اَللَّهَ اَدٰی وَلِیْکَ بِاَعْلٰی یَهْدِیْکَ وَ اِلَیَّ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ
بهر کدام از ایشان که افتادند و مناعت هر یک که بکنند راه میسیا سید جواب از شیعیان است که آن در حدیث بیشتر
تفصیح میشود که هدایت مختص است در علی بن ابی طالب بسبب آنکه تفصیح ظرف در هر دو شده است
و حدیث اصحابی که اَللَّهِ عَلِیْهِ وَ اَلِهِ وَ اَلْحَقُّ اِنَّ اَللَّهَ اَدٰی وَلِیْکَ بِاَعْلٰی یَهْدِیْکَ وَ اِلَیَّ نُوْمِدُ مَادَی بِیْنِ اَشْیَاحِ الْعَرَبِ اَبَی بَسِیْمَ
عیاض ما الصکری شرح کتاب شفا و از اکا بر علمای سنت طعن با تجدیدت زد که از جمله را بنان تجدیدت حارث
بن حسین است و در جموع و گفته که تجدیدت کسی نمیتواند شد و بعد از این چندین کس از علمای اهل سنت

نام میبرد که هر حکم بوضع و بطلان آن تجدید نموده اند و اگر فرض کنیم که آن تجدید بنا بر حضرت رسول نبی ص باشد و با
فایل او رعایت باشد و با آن تجدید نیز بیرون می آید که این بکر و عمر و عثمان نهادی باشند و مردم در اسباب نباشد که بر روی
ایشان کشند چنانچه ظاهراًست که بسیار عیال از اصحاب ازین بدو و شمرندند پس اگر آن تجدید بر عموم خود باشد
لازم می آید که اگر کسی اندکند با اهل انداد از اصحاب خود باشد و بطلان این واضح است و دیگر آنکه اگر آن تجدید بر عموم خود
باقی باشد لازم می آید که عثمان بن عفان کشته شده باشد از جهت آنکه جمیع اصحاب اتفاق کردند در قتل او و مردم بسیار ایشان
و عثمان را بشکل رسانیدند و شما اگر نسبتاً بید خود یا بر داری بنشینید بلکه مسکین که عثمان امام مظلوم بود و فضل او دان
میدانید بهر نفسی بر پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند و بعضی وان بعضی از اصحاب که هر که ایشان اندکند
راه یافتند میباید که بصفت جلد و صله و نهی و وجع از اسبند باشد و منحصراًست که ناگویی از ایشان باشد و پیغمبر
دو حق او فرموده باشد که انا مدینه النبی و علی بابها شهر علم و علی ترے طالب در آن شهر است امامت
چنانچه غیر است که معنی کانه و ابز انداند و ناان کسی باشد که خود بر زمین مکز فرماید که سلوئی عمادون انکم شیخ
پرسید از من هر چه غیر عرض است که علم شما احاطه ان نمیتواند که در خلافت بجای آید غیر است که خود بر زمین بگوید که تمام
دانان از و غیره از آن در حق زمان در خفا ابریت و هشتم فالله شاکه و عثمانی فی سوره الاحزاب و اول الاحرام
بعضهم ادلی بعضهم فی کتاب الله من المؤمنین و المؤمنات و انما امرین و این امر شریفه نص صریح است بر امامت و خلافت حضرت
شاه ولایت علیه السلام از جهت آنکه معنی را بکر مبارک نوعی که مضربین گفته اند امامت که خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله
از مؤمنین و مهاجرین ایشان ادلی اند از بعضی دیگر و کتاب خدا و اتفاق طوایف امامت بر انواع است که بعد از آن
رسالت صلی الله علیه و آله باعتبار امام است یا ابی بکر یا علی بن ابیطالب علیه السلام و از آن ظاهر شد که شخصی
اولیست در کتاب خدا که هم خویش باشد با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هم مؤمن باشد و هم از مهاجرین باشد
و عباس اگر خویش و مؤمن بود اما از مهاجرین نبود و اگر فرض کنیم که ابی بکر ایمان آورده باشد و مهاجرت کرده باشد
از اولی الاحرام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نبوده پس ضمیمه باشد اما من حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
و حال آنکه در حدیثین حدیث صریح باین شده که مراد حضرت عثمان بن عفان است که اولیست بفرمان علی بن ابیطالب

ایستند قال الله تبارک و تعالی فی سوره الوافعه الشايعون المشايعون اوليا للذين آمنوا في جنات النعيم
یعنی انصاف آنکه سائیدان شما عیناً که پیشی گرفته اند با ایمان و طاعت در جمیع کالات و فضایل با انبیا و بعد از ایشان
او صیبا که بیشتر از اهل عالم اند با شما قرآن حضرت حق تعالی در بعضی های مثل با انواع نعمت فخر دانی که از آنکا
علمای اهل سنت و جماعت در تفسیر قول حضرت حق تعالی که میفرماید که وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم
ایمانه کفره و یسبحه از مفتین سنی یا او اتفاق کرده گفته اند که در حدیث واقع است که سیمان الایم نلت
مؤمن آل فرعون و حبیب التجار و علی بن ابیطالب و قوا اضلکم یعنی سائیدان آنها ایستند که ستم مومن آل فرعون
که او را جز قیل میگویند و حبیب تجار در امت علیه و امیر المؤمنین علیه السلام که در این امت و حاضر و افضل
ایشانست و حافظ ابو نعیم صنفی که او هم از آنکا بر علمای اهل سنت است روایت کرده از ابن عباس از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود سابق هذین الایم علی بن ابیطالب علیه السلام بنوعی سبقت گیرند
این امت علی بن ابیطالب علیه السلام است و این معانی شافعی که ازین از مشایخ و علمای ایضا نقل است
روایت کرده از مجاهد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که سبقت موسی بن جعفر بن موسی بن جعفر
و سبقت یحیی بن یحیی علیه السلام و سبقت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی سبقت موسی بن جعفر و سبقت یحیی بن یحیی
نون بود که پیشی گرفتند از دیگران در هفتاد حضرت موسی و سابقین و امامت علیه السلام ششمون و دو سابقین
در این امت علی بن ابیطالب علیه السلام بود که او پیشی گرفت بر هر کس در بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
میگویند که فضیلت سابقیت او برای همه کس ثابت است بغیر از علی بن ابیطالب علیه السلام پس او افضل باشد و سخن ائمه
ز غیر او و هر گاه شخصی باشد که حضرت حق تعالی شهادت دهد که او بنده مقرب است نیابت حضرت بر او
بدیگری نسبت ندارد در هفتاد عقل بنقل آری سی ام قال الله تبارک و تعالی فی سوره الحدید والذین آمنوا
یا الله و رسوله اولیاکم الصدیقین یعنی ای ایمان بخدا و پیغمبر او آورده اند ایشانند انصاف
صدیقانند محمد حبیب روایت کرده با سناد خود از ابن ابی لیلی که چون ابراهیم را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که صدیقان سنته کنند حبیب تجار و مؤمن آل فرعون و علی بن ابیطالب و بعد از آن حضرت فرمود که علی بن ابیطالب

ک

افضل ایشانست و صاحب کتاب فرموده و این معنای سانی نیز میسر میسر بود و از این نیز ظاهر میشود که بعد از حضرت
رسالت حضرت امیرالمؤمنین با امامت و خلافت اولی و الباقی است ایده سومی که قال الله تبارک و تعالی فی قول
الفتح و الذین آمنه اشکوا علی الکفار و تعالی و یذنبون کما یذنبون فضلا من الله و رضوانا بهما هیله
فی و جوهمهم من انزل السجود یعنی ایشانست که با حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله سخن گفته اند که در این کتاب
در جیمه است در میان مؤمنان می توانی ایشان را در کعبه کنندگان و سجود کنندگان و اینان در اینها طلب میکنند
فضیلت و رضا از حضرت خنی غالی سبهای ایشان در دو بهای ایشان است از آنکه در سجود و ظاهر است که رضا
که در این آیه واقع است در بعضی از اصحاب ایشان بود که در حضرت امیر بوده بلکه صد هزار باران بهم تزیین
و انشاء الله تعالی فی تبصیر ان بعد از این در ضمن نقل احادیث خواهد شد بهر حال غلظت و شدت انحصار
نسبت بکفایت و فرقی الشریع بر مؤمنان و بسیاری کعبه و سجود انحضرت و طلب فضل و رضا بخدا
از حضرت خنی غالی و ظاهر بودن اثر عبادت از جبین در انحضرت به ترتیب است که هیچکس را در این شکی
نیست و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که از بسیاری عبادت سجد و ذوالنقنات میکند
یعنی بسیار سجود و صاحب بدنهای بسیار که اعضا سجود حضرت از بسیاری عبادت بدیده کرده بود
عبادت من در جنب عبادت جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشاید پس میگویم که هرگاه بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شخصی باشد که در تمام عمر خود عبادت حضرت خنی غالی کرده بود عیبی که در باب سجد
باشد که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با آنها عبادتی که کرده و فرموده باشد که عبادت من در جنب عبادت
او نماید و مشخص ظاهر است که امامت و خلافت حضرت رسالت بجای نمی رسد که بیشتر اوقات عمر خود را
صرف بر سجدت کرده باشد آری سجدت غیره قال الله تبارک و تعالی فی قول الفتح ایضا کذب الخرج شط
فأذن فاستغلت علی استوی علی سوره عجیب الزرع لیعظهم الکفار و وعدا لله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
مغفره و اجرا عظیمه در این آیه حضرت الله تعالی مثل میزند حال سلام را بجای نزع یعنی حال سلام
همچون زینت کبریا آورد طرف خود و شاخ خود را و در احوال ضعیف باشد پس ترا میگوید که این

الکتاب

این شاخ که در اول حال ضعیف بود و سطره کردید پس ایستاد بر ساق خود تا بحدی که در حجب می آرد نارغان را و بر سر کمان
اسلام در احوال در نهایت ضعف بود تا در وقت سبب نصرت الهی و تاشدات نامنتهای نوی کردید و اینها را
حضرت الله تعالی در باب سلام کرده تا بیفتد و خشم آورد بسبب اهل اسلام که از او عدل کرده است حضرت الله تعالی
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند از مردمان مغفرت کنه امان و اجر عظیم علی بن ابی طالب را که از انکاب بر علی است
در کتاب نفع الحقی و کشف الصدقین این در هر دو موضع از ان کتاب است که ان بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده در هر
موضوعی از جزوی از ان در دو موضع اول میگوید که استوی علی بن ابی طالب و از حسن جری که از مخالفین اهل بیت است در این کتاب
که او است استوی اسلام بسبب علی بن ابی طالب یعنی نام کرده پس اسلام بسبب شریف علی بن ابی طالب علیه السلام و معلوم است
که غضب که بسبب او درین عهد صلی الله علیه و آله قائم کرد اولیست با امامت و خلوت انجمه که ستم صلی الله علیه و آله را در
شما بگذارد و جان خود را با سلامت پرورند و انحضرت را در میان دشمنان بگذارد و در دو موضع دیگر میگوید که علی بن ابی طالب
یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و این ظاهر است چه کتاب در روایتی که دیدند که انحضرت چه قسم شایسته در زمین
و شایسته که از برای انحضرت در آخرت چه نعمتها آماده است بختم آمدن و نصرت و حسد و کینه و عداوت را از یاد بگذرد
و در دو موضع سیم میگوید و وعدا لله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیمه و بعد از ان روایت میکند از ان
عباس که او گفت که پرسیدند طایفه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که ان اید در شان که نالند انحضرت در جواب فرموده
که چون روز قیامت شوند سینه خواهد بود ابوابی از نور سفید و ندا خواهد کرد تا انکشتن که باید که برخیزد سینه مؤمنان و با ان
جامعیکه ایمان آورده اند بعد از نبوت شدن حضرت محمد تا انحضرت بر دیده اند پس بر خواهد خواست علی بن ابی طالب علیه السلام
نبرده اند میشود علی که از نور سفید است بدست انحضرت و در دیوان لواجم سائین از ان جمله این و انصار خواهند خواست
که هیچکس دیگر ایشان مخلوط نباشد تا وقتیکه بنشیند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر میز از نور آبی و عرض کرده میشود یکبار
از ایشان بر حضرت امیر مؤمنان بر عطا کرده میشود اجرا و نور او تا وقتیکه کسی از ایشان بنشیند و هر بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
عرض میشود بر کعبه میشود ایشان که بخشش که شناسانید صفت خود و منازک خود در بهشت بدر سینه که برده که دشمنان میگوید
که از برای شما نزد من مغفرت و اجر عظیم است یعنی بهشت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر میزند در حالیکه مهاجر و انصار در زیر

یا در مشرف نقل شده است یکی آنست که روایت میکنند با بویه علیه السلام در کتاب اصلی از جعفر بن محمد زید بن کبریا
از آباء ای عظام علیهم السلام که چون بیمار شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله انان بهما در یکدیگر در حین زدی
جمع شدند بر آنحضرت اهل بیت و اصحاب آنحضرت و گشتند یا رسول الله اگر حادث شود بوجاهه نبوت از برای ما بعد
تو کویست قائم مقام تو در میان ما ان حضرت ایشانرا جواب داد و ساکت شد پس چون روز دوم شد ایشان آمدند
و آماده سؤال نمودند آنحضرت بطریق روزگن نشسته با ایشان جواب بگفت پس چون روز سوم شد باز بخدمت آنحضرت
آمدند و بطلبید سؤال نمودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و جواب فرمود که هرگاه فراد شود فردی اید ^{سناها} سناها ادا
در خوان مردی از اصحاب من بنظر کنید که او کس است و خلیفه من است بر شما بعد از من و قائم است در میان شما با من هیچکس
در میان ایشان نماند مگر اینکه طمع داشت که او باشد ان کسیکه حضرت رسول فرمود بود پس چون روز چهارم شد مرغان
از ایشان در خانه های خود نشستند و انتظار فرود آمدن سناها میکنند تا گاه سناها واقع شد از آسمان که نودان سنا
غالب شده بود و شقیه بنا تا و فینکها نازلند در حجره علی بن ابی طالب علیه السلام پس جمع شدند توهم و گشتند در منزل آنرا
و غوی و ما یطیق فی نزع عجم الا بالقری یعنی محض که گمراه شد بجهت صلی الله علیه و آله و از راه بدر رفت و نکفت مغرب را در باب
عم خود مگر از روی هوا و خواش بود پس فرساده حضرت الله تعالی درین باب و الخیر اذا قری ما مثل ما جکر و ما غوی و ما یطیق
عین القویان هو الا و حی و حی الا ان القویان اگر کسی گوید که سناها های سما من در نهایت بزرگیت چون میتواند بود در حجره حضرت
امیر المومنین علیه السلام داخل شود با برام خوانه آنحضرت نازل شود جواب بگویم که محبت کنان بعضی روایات معلوم میشود آنست
که جبرئیل علیه السلام حلقه شش بر سر ایشان که سر سارکش از هرش و بای مبارکتر از طبعه هفت زمین کف شسته با وجود انکافی حضرت
رسول نازل میشد در حجره آنحضرت پس هرگاه حضرت الله تعالی جبرئیل را فاعل آنحضرت و انمی کو چگون نمودن میتوان سناها را
بتر چنین کردن و حال آنکه ممکن است که ان سناها در دیگر باشد کوی که حضرت من تعالی از برای همی کرده باشد پس در چهارم
قال الله تبارک و تعالی فی سورۃ العنکبوت احسب اناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یؤمنون یعنی انا بندها شده مرد ما
که دست از ایشان داشتند و میخواستند اینک بگویند ما ایشان آورده ایم و از خود نمیشوند بفیته و انما ان کرده نمیشوند از حضرت
امیر المومنین صلی الله علیه و آله روایت شده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه ان اینرا نازلند که ان احسب اناس ان یترکوا ان یقولوا

اعمال

امنا و هم لا یؤمنون کتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که یا رسول الله کدام است بن خسته که در این حضرت الله تعالی میفرماید
که مردمان با آن از عایش و امحان کرده میبندند آن حضرت فرمود که بان و انک تخافون فاعید المصوم یعنی بنویس با علی از خود بنویسند
اهل عالم و بدیهه سبیکه تو خصوصت کرده شدن خواهی شد یعنی با تو مردم خصوصت خواهند کرد پس بنویس با علی از برای خصوصت
و در همین ایشان و بعد از ان چنان شد که آنحضرت فرموده بود طایفه با حضرت امیر علیه السلام خصوصت کردند و بیعت
شدند بر او شکستند و از بی خلفای ثلثه افتادند و آنحضرت را و انک باشند و بعد از ان جانب مجبور معلوم و اگر شکستند و با
حضرت سینه او صیبتن مقابله بخار کردند و از جمله شعرهای حضرت امیر المومنین علیه السلام است که آنرا بنویسند
آنرا بنویس یعنی قبل معاویه و علی یعنی مراد انک است در هر پس و انک است یعنی اهل دهر مراد انک است پس دیگر و انک است تا بنویسند
که کشف معاویه و علی یعنی اهل عالم در پیش مرثیه من می کردند که معاویه را با من نام بردند و او داد بر این من و باز دادند
و مشخص است که مراد آنحضرت از انک است ان اولیبت که مردم آنحضرت را و انک است و از بیلی بکر عمر و عثمان افتادند
و در انجا عیالی آنحضرت خصوصت کردند و خارچی شدند و در موضع نهران با امیر مومنان علیه السلام از در فثال و جده
در آمدند و غمخ و از غم و بنش ابوی ضریح کرده اند با یک از مردمان بجز و تلفظ بکلمه اسلام را سخن نمیشوند بلکه ایشان را از ان
بکنند بنکایب شیعه و از انجمله است منابت و پیری حضرت امیر المومنین علیه السلام و سید سلاله از برای رسالت و خلافت
ان شاه با دگاه ولایت علیه السلام است که حضرت الله تعالی ایمان مومنانرا امحان و از انما این میفرماید بد و سنی و پیری
علی ابی طالب و معلومت که ناچیز کنی باشد امامت و خلافت بدیگری نمی رسد آیه بی بی محمد ص ^{قال الله تبارک و تعالی} قال الله تبارک و تعالی
فی سورۃ النحل و ان نظا هرا علیه قال الله هو مولیه و خیر ل و صالح المومنین همانا صل نصیر در سبب تو دین آید
گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با بعضی از زنان خود از بی در میان آورد و ایشان را امر کرد که این
داد و ابکی فضل میکنند و از انرا اشکار کردند و سناها را آنحضرت را بیجا میبیاوردند حضرت من تعالی فرماد که اگر تو بکنی
و در ان راه و جدا نکوشید شما را بهتر است و بعد از ان فرمود که و ان نظا هرا با خور و بعضی از اعمال تغییر در سبب
نزد لایبیر فضل کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با عایشه و حفظه گفت که ای بکر و عمر بعد از من بفر
و علی بن ابی طالب و زنا حق مولی آنرا خلافت خواهند کرد و در انجا امر کرد که ان را از او بکنی مگویند ایشان رفتند و بعد از ان

خود ای بگو و خبر کن ند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق شما حق گفت و سر رسول خدا را افشا کردند حضرت علی
ایمان را فرستاد که وان نظاهرنا یا آخر مضمون این آیه است که اگر شما نظاهر رسول خدا و در مقام عداوت در حق
با انحضرت و انشا می ترا انحضرت می نماید پس بدین سینه که حضرت الله تعالی و جبرئیل و صالح مومنین دوست و یار
و مددگار حضرت رسولند و مراد از صالح المومنین حضرت امیر المومنین است و صاحب کتاب کشف الغمّه نقل میکند
اذ عزّ الذین عبدوا الذی عبادت حشیش و از حافظ ابو بکر مراد است که مراد از صالح مومنین علی بن ابیطالب و از مجاهد روایت کرده
و همچنین سنی نه تغییرش از این عبارت است می کند که مراد از صالح مومنین علی بن ابیطالب و از مجاهد روایت کرده
که مراد از صالح مومنین علی بن ابیطالب و علی بن ابیطالب و غیره می گوید که مراد از صالح مومنین نیز انحضرت و سید طبری
علیه السلام در تغییرش نقل میکند که از شیعه و سنی روایت شده که در روایت این آیه نازک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المومنین علیه السلام را که در فرموده که اگر مردمان صالح المومنین نبودند و چه استند لا از این آیه تغییر و انشا
حضرت امیر صلوات الله علیه است که هر که حضرت الله تعالی خطاب کند بمنافقان و غیره باید که او در دشمنی حضرت رسالت
م باشد می شود پس بدین سینه که خدا و جبرئیل و علی بن ابیطالب یار و مددگار او و بنده بسیارند که علی بن ابیطالب علیه السلام
شخصی است که بهر باشد از این مردمان که حضرت الله تعالی در این مقام یاد او کند و دشمنان بنده صلی الله علیه و آله را
پیشانی حال کرده اند و ایشان بفرمانند که دشمنی شما با حضرت رسول نصیحتی ندارد از حجه انکه من جبرئیل و علی بن
ابیطالب با اویم و در پیش هر عاقل ظاهر است که ناچین که باشد امامت و خلافت بدیگری نمی رسد و بدیگری که
و اینکه فرمود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه است ظاهر شد که انحضرت صلوات الله علیه مردمانست همچنانکه در پیش که بگوید
که قرآن شجاع قومست خمبند میشود که او اجمع قومست و هر که افضل و اصل باشد امامت بغیر او نمی رسد
انکه حضرت الله تعالی بعد از آن میفرماید که وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ یعنی بِذَلِكَ فَهَمَّ بِذَلِكَ خَيْرٌ یعنی بعد از آنکه خدا و جبرئیل و امیر المومنین
با حضرت رسول و مددگار انحضرت اند ما را یک بیت و پناه انبیا و رسل و انجمنان و محافظت میفرمایند و حضرت الله
تعالی امیر المومنین علیه السلام را بصلوات تقدیم داده و بر ظاهر است که شخصی که در نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
برود انکه در حقان تقدیم داشته باشد با مرتبه و اولیای بعد از آن حضرت او فی الواقع است از دیگران و انحضرت

امام بحق جعل فرمود که صدق صلوات الله علیها روایت شده که انحضرت فرمود که حضرت رسالت
دو مرتبه شناسا بند حضرت امیر المومنین علیه السلام را با اصحاب خود و ان این بود که حضرت رسول یکبار ایشان
گفت که ای امیدایند که گیت ولی شما بعد از من یعنی ای امیدایند که امام و جانشین من از برای شما بعد از من
ایشان در جواب گفتند که خدا و رسول خدا علم اند انحضرت فرمود که بدین سینه که حضرت حق تعالی میفرماید
فَاتَّقِ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَحَبِيبُكُمْ و صاحب کتاب کشف الغمّه نقل میکند
الله تعالی از صالح المومنین علی بن ابیطالب را علیه السلام و حضرت صادق و صلوات الله علیه فرمود که
دو مرتبه حضرت رسالت شناسا بند علی بن ابیطالب را با اصحاب خود و زغدی رخ بود و در وقتیکه فرمود
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ و بحکم از او فرمود زغدی بر پیشانی دین کتاب در وقتیکه آیه تبلیغ تلاوت کرد و بد
و درین باب احادیث بسیار است و نقل همان موجب طنباب و انکار بهین فله انحصار می کنیم ابر سنی ششم
فَاَللَّهُ نَبَاؤُهُ وَتَعَالَى فِي سُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ اَنْتُمْ نَعْلَمُ اِنَّمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقَّ كَمَا هُوَ الْحَقُّ اَلَيْسَ كَلِمًا وَاُولُو
الْاَلْبَابِ یعنی یا انکی که آنچه فرستاده شده است انجمنان نواز زد و پروردگار تو همه از امیدایند یعنی علی بن
ابیطالب علیه السلام همچو کسیت که با این است دل او و منکر حق است صریحا مثل گفتار قرآن با طنباب همچون
منافقان جز این نیست که بند که فرمیشوند از فران صاحبان عقل و جبر استند لا از این آیه بر امامان حضرت
انت که حضرت الله تعالی در این آیه بیان فرموده که حضرت امیر المومنین علیه السلام عالم است بعالم خرافی
و شکی نیست که نا عالم خرافاتی است و خلافت بغیر او نمی رسد و منتحل است نزد هر عاقل که ناچین که نباشد
امامت و خلافت بجاهلی نمی رسد که حضرت اب دکل الله را نداند و صاحب کتاب آیات الباهره نقل میکند
از این مرد و دیگر روایت کرده از این عبارت که مراد از ان اِنَّمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ عَلِيَّ بن ابیطالب است علیه السلام
ایده می رهنما فَاَللَّهُ نَبَاؤُهُ وَتَعَالَى فِي سُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ اَنْتُمْ نَعْلَمُ اِنَّمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ عَلِيَّ بن ابیطالب است علیه السلام
اَلَا وَاَنْتُمْ نَعْلَمُ اِنَّمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ عَلِيَّ بن ابیطالب است علیه السلام و انچه این چهار آیه است اما چون آیات قرآنی در مدح اهل
البيت بسیار است اگر که هر چند آیه در مقام ذکر آیه ای بود که در باب استدلال بر امامت حضرت امیر

راضین و یا آنقدر آنکه عیبها را مبین یعنی با علی بن ابی طالب حضرت الله تعالی در ایامه مدح ایشان کرده و بیان
فرموده که ایشان بهترین خلایق بودند و شیعیان نواند در درو زقیامت نو و شیعیان نوا خواهد آمد و رضی
از انعامات الهی و خواهد آمد دشمنان نوباعلی در درو زقیامت آزرده و پریشان حال و بغیر این حجج و کثیر از
علمای سنی همین روش نقل کرده اند و صاحب کتاب کشف الغم از ابن مردویه که از اکابر علمای سنت
این روایت را هم همین طریق روایت نموده پس میگویند که هرگاه حضرت حق تعالی شهادت بد دهد در قرآن مجید
که علی بن ابی طالب و شیعیان آن حضرت بهترین خلایق بودند و مشخص است که شیعیان آن حضرت بسبب آنکه
پروای آن حضرت نموده اند صاحب بنزه شده اند معلوم و ظاهر است که مرتبه امامت و خلافت بعد از آن حضرت
در سالت متعلق بجهنم بزرگوار دارد و اگر کسی با دین باب شک در خاطر باشد و از کلام کوردی و بی بی نبی
ایرجی حاصل بگرداند الله تعالی فی سون الحاقه و یغیبها اذن و ایضا یعنی نکاح میداد این پند را گوش نگارند
حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای سنت در کتاب حلیة المستحبین الاولیاء از حضرت امیرالمومنین
دعایت کرده که آن حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرابسته بی کینه خود دم کرده فرمود که پروردگار
من مرا امر کرده که من خوردن نزدیک نوسازم و درونگر دادم از خود نوازش و نوازشم و نوازشم از من و نوازشم
اذن و ایضا دعایت باب نازل گردید و ابوالمحسن احمد و ابو الفاسم که هر دو از بزرگان علمای اهل سنت و عباد
بهین روش ایجاب و از آن حضرت امیرعلیه السلام روایت کرده اند و در حدیث دیگر از آن حضرت رسالت بناه
روایت شده که آن حضرت فرمود که من از آن حضرت حق تعالی در خواستم که گوش نوا با اهل گوش بند کینه بگرداند
و خوا از حقی که او نیز از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب مناقب خود روایت کرده از ابی محمد بن حاکم که روایت
خطاب بعلی بن ابی طالب نموده فرمود که یا علی بنی خدای امر کرد مرا که بفرمود یازد یازد یا بشم و از خود در نکردم و بغیر این
نوا و نوازشنوی و یاد گیری و این امر هر چه در این باب نازل شده و صاحب کتاب کشف الغم از بزرگان آن حضرت روایت
ایجاب و این روایت دوش نقل کرده و شبلی که از اکابر مفسرین اهل سنت و جماعت در تفسیرش روایت کرده از رسول
که آن حضرت خطاب بحضرت امیرعلیه السلام نموده فرمود که یا علی آن حضرت الله تعالی در خواست کردم که بگرداند

کوشش بکنند

کوشش بکنند گوش نوا و نوا نغلب کند و سزاوار است حضرت الله تعالی را که نوا نغلب کند و نوا نغلب کند و نوا نغلب کند
بیکری پس این نوا نازل شد و واحدی در کتاب مناقب خود نقل کرده از ابن عباس که چون این نوا نازل شد حضرت روایت
فرمود که از آن حضرت حق تعالی در خواستم که بگرداند آن گوش را گوش علی و حضرت امیرعلیه السلام فرمود که بعد از آن
هیچ چیز نشنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر اینکه آنرا حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم و بعد از آن
از این امر بر امامت علی بن ابی طالب است که هرگاه حضرت الله تعالی در باب حضرت امیرعلیه السلام فرماید که گوش
آن حضرت است که بند میگرد و مدح آن حضرت فرماید آن حضرت از غیر خود افضل است و هرگاه افضل باشد امامت
بمفضول غیر رسد و همین هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در میان اصحاب آن حضرت را ببیند که خود دم
کند و او را مخصوص بدعا سازد و میان فرمایند که حضرت الله تعالی مرا امر کرده که بنویسم و نوا نغلب کند و نوا نغلب کند
کنی خلافت و امامت آن حضرت اولیست و صاحب کتاب در تفسیرش و نوا نغلب کند و نوا نغلب کند و نوا نغلب کند
این در شان حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب است که در یک روز حضرت الله تعالی او را صیغه نکرده و از آن حضرت
مقرر آورده اینست که اشعار کند یا اینکه گوش بند کرد در میان خلق که است و سر زشت کند مردم ما و از این که بند میگرد
و گوش میکند و اینکه بداند که گوش بند کرد و فرمان برداری حضرت حق تعالی کند نزد الله تعالی بعالی برتر
و انسانی که بند میگرد و سخنان حق را گوش میکند هر چند که بسیار باشد و وجود ایشان با عدم یکسانست
و هر طفیل وجودی است پس بگو ای این دو کس که از اکابر علمای اهل سنت و جماعت آن حضرت امیرالمومنین علی بن
مخصوص باشد یا اینکه دعای حضرت رسول در حق او مستجاب شده و اوست که منظور نظر اهل بیت پس آن حضرت حق و
اولی باشد با امامان آن حضرت و این ظاهر است که کسی که گوش نوا نغلب کند و نوا نغلب کند و نوا نغلب کند
که الهی بود آن گوش شنوندگان گوش علی بن ابی طالب و آن حضرت خود میفرموده باشد که آنچه از آن حضرت رسول شنیدم هر گاه
فراموش نشد اهل از دیگران خواهد بود پس چنین کسی باشد امامت و خلافت بجا میآید پس هر گاه از آن خصم یکی
از ایشان مگر بر من بر آید گوید یکی دیگر زیاده از هفتاد بار گوایا علی هلال عمر کوبد و اگر خصم بیاضاف از روی
حق یعنی متوجه بچگونگی بشود البته حقیقت امامت حضرت شاه فلاکت بر او ظاهر میشود و آنچه در گوایا علی هلال عمر کوبد

وَنَقُلُ فِي سُورَةِ الْاٰمِرَانِ الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ الْاَنْتَا مَرِيَانَ الْاَنْتَا تَرْتَلُوْنَ جَمْعًا لَكُمْ فَاخْتَوَهُمْ قَرَادَهُمْ اِيْمَانًا وَاَوْفَا لَوْ اَخْتَبْتُمْ
وَيَعْمُ الْوَكِيْلُ يعني ايشان كه كشته در زمان ايشان كه بپيغوه كركش كركفا و جمعيت كرده اند از براي شما و متوجه قتل شما
كردیده اند پس ايشان را از اين خبر نرسانيدند و محويف نمودند پس زياد كرد اين خبر و رسيدن با ايشان ايمان ايشان را
و كهنند ايشان كه حَسْبُنَا اللهُ نَعْمَ الْوَكِيْلُ يعني هر است ما را حضرت حن ثعالي و نيكو و كيسايت حضرت الله تعال
از براي ما و مراد از ايشان علي بن ابي طالب است كه از نفا سيرا اهل البيت و غيرها ظاهر مي شود و جمعي از
علمای مخالفين در سبب نزول اين آيه كفته اند كه چون اوسفيان ملعون از جنل احد بر كركرد همچو كه متوجه مي شود بگويد
كه چون مسلمانان را بر بينيد ايشان را نفرسايند و بگويند كه فرزند سميت كرده بسيار عظيم و لشكر بسيار جمع كرده اند
و بر سر شما ايستاده اند چون بلكر سلام رسيدند و اين خبر را با ايشان دادند ايشان گفتند كه خدا اينها را
كافيت و او نيكو و كيسايت و اين مرد و ديگر كه از اكاره علمای اهل سنت است و او واقع كه او نيز از بزرگان اين
طائفت است نقل كرده اند كه چون اوسفيان از وضع احد بكترل دور شد خبر حضرت رسول صلى الله عليه وآله
كه او از بركت پيمان شده و قصد مي برد حضرت رسالت صلى الله عليه وآله حضرت اميرالمومنين عليه السلام را فرستاد
كه ملاحظه نمايد كه ايشان بر شتران سوارند انت كذا ايشان حريمه و اسباب نزا بگنجل ميكند يا بر عكس نيكار
ميكند شاه ولایت دستكاه چون با ايشان رسيد ديگر ايشان بر شتران سوارند و انت كه ايشان فرستاده
دادند اما پيش از آنكه حضرت اميرالمؤمنين را ايشان برسد جمعي از حضرت رسيدند و آن مرد را خبر كردند و كهنند و اعطيه
بگيا ميروى كه گفتا و فرزند خدا شده اند و لشكري در اين شهر جمع كرده اند كه محاسن و عجم از تعداد انعام است و عهد
مبادان و ديوان اند و مشكل شما بركه در اين شهر خضر از جانب شما واقع كرد و مدتهاي اينجا آن بود كه شايد
سبب اين خرف حضرت اميرالمؤمنين و چون اين خبر علمای اهل سنت رسيد ايشان غايب و شكسته دل شون از حرف اينها
مستظنا در خاطر مباركن و غديقه بهم نرسيدند فرمود كه حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ و بعد از آن ايشان را امامت
حضرت اميرالمؤمنين صلى الله عليه وآله است كه حضرت حن ثعالي در اين آيه مي فرمايد كه فَاخْتَوَهُمْ قَرَادَهُمْ اِيْمَانًا و مسانيد ايشان
و از حرف اينجا عذر بهيچ وجه علم در خاطر ايشان بهم نرسيد بلكه در ايمان ايشان افزوده شد و معلوم است كه ناگهي

مهر ايشان

در كمال اخلاص و در نهايت شجاعت باشد از اين فهم جزوهای موخشان و زياده نمیشود پس او افضل باشد
از ديگران و نا افضل باشد امامت غير افضل نميرسد آيه جمل و سيقوم فالله شبارك و نغالي في سورة القدر
ارز الله و ملايكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا على نبي و صلوا على نبي و صلوا على نبي يعني بدستيكه
حضرت الله تعالي و ملايكه او صلوات مي فرستند بر پيغمبر صلى الله عليه وآله اي اينجا عيتكه ايمان بخدا
داريد صلوات بفرستيد بر محمد صلى الله عليه وآله و سلام كيد بر انحضرت سلام كردن در صحيح مسلم كه
از كتابهاي معتبر حديث ستين است كه مراد است كه چون آيه نازل شد بر رسيدن از انحضرت كه با حق
طريق سلام كردن بر شما دانسته ام فاعده صلوات فرستادن بر شما چگونه است انحضرت در جواب فرمود
كه بگويد كه اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد يعني اي پروردگار
من صلوات بفرست بر محمد همچنانكه صلوات فرستادي بر حضرت ابراهيم پيغمبر عليه السلام و آل انحضرت بدستيكه
و محمد كرده شده و بزكوازي وجه است كه لا اذن ابراهيم كه بر امامت شاه ولایت عليه السلام است كه از
انحضرت كه ستين است در صحفان شده اند ظاهر ميشود كه مراد حضرت حن ثعالي از آيه است كه انما اعطيتك
ايمان داريد بخدا صلوات بفرستيد بر محمد و آل محمد چه ظاهر است كه حديث مفسر فرست و مراد حضرت
حن ثعالي در قرآن مجيد از احاديث مستفاد ميشود پس ميگويم كه مراد حضرت الله تعالي مرده باشد و مومنان
بلکه بهنام مكلفان كه صلوات بفرستيد بر حضرت رسالت صلى الله عليه وآله و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام
و همچنين باقي آنحضرت مشخص ظاهر است كه انحضرت با امامت و خلافت بعد از حضرت رسالت اهل حق
اليني است از ديگران و از اين آيه است لا اله الا انت و لا اله الا انت و مراد حضرت الله عليه السلام است
و در بعضي از كتابها كه مباحث بعضي از ستين را با شيعه نوشته اند بظن رسيد كه در مجلسي كه از پادشاهان
كه اراده داشته كه بفهمند كه ايمان با ستين است يا با شيعيان و جمعي از علمای طائفتين را طلبيد بود و با
هم گفتگو ميكرده اند در و فتيكه سخن با اينجا ميرسد و علمای شني در مجلس كه حاضر بوده اند دست و پاها
ميزده اند و كا فرما جراتها ميكرده اند ان پادشاه اگر چه مرد عايق بوده و از اصطلاحات ارباب علم

چندان در قوفی نداشته اما حقیقت سخنان حق بر او ظاهر میشود و خطاب بعلی ای شی کرده میگوید که من مسئله
از شما میپرسم اگر کسی در حال نماز در چنین نیت صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد آیا نماز او باطل میشود یا نه
ایشان در جواب میگویند که باطل نمیشود بعد از آن پادشاه میگوید که اگر کسی در حال تشهد بیوض صلوات
برای بکر و عمر و عثمان بفرستد آیا نماز او باطل میشود یا نه میگویند باطل میشود بعد از آن میگوید که اگر کسی
در حال تشهد بیوض صلوات الله بادی از موضع معناد خود بیرون کند آیا نماز او باطل میشود یا نه میگویند نماز
او باطل میشود یا نه میگویند باطل میشود بعد از آن پادشاه میگوید که عاقل خوبت کی دامام دادند
که صلوات فرستادن بر او در نماز جایز باشد به جماعتی را خلیفه رسول خدا اند که نام ایشان را در نماز پند
اجماع بادی از موضع معناد نفاذی نداشته باشند و باین حرف یعنی در ابروهای سنی قطع میکند و در بعضی
از کتابهای معتبر بنظر رسیده که سلطان فاضل سعید غیاث الدین الحائری سلطان محمد جدای بنیدن روزی
در مجلس موعظه حاضر بوده که واعظ فضیلت صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد را بیان میکرد که سلطان از
واعظ میپرسد که سبب چیست که بر بعضیوان دیگر که صلوات میفرستند آن ایشان را با ایشان ذکر نمیکند
و بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که صلوات میفرستند آن حضرت را با آنحضرت شریک میکنند آنحضرت
از جواب عاجز میشود سلطان میفرماید که مراد تو چه میخواهد که میگوید اگر پسند از ارباب علم باشد اعضا در آن
بکنم و الا در پسند کردن وجه دیگر نامتکم یکی اذان در وجهی که چون شریعت و سنت میفرماند سایر وجه
معنی زوال و نسخ بود اما معنی آن لازم نبود و در روز پنجم چون تغییر نسخ راه ندارد و ایام قیامت باقیست
همیشه در بیان فرمایند و هر که تابع این بین است بر اولاد است که احکام آنرا از اولاد محمد حضرت رسول صلی الله
استفلام نماید پس بر مردم لازم شده که در اربابان نعمت که از ایشان استناده میکنند و ایشان صلوات بفرستند
و چه در روزی که چون آنروز در آن بنام خداوند حضرت حق تعالی بیژنیت و اولاد و عثمان آنحضرت انداخت تا کسی ایشان را
نام نبرد و ذکر نکند و نام آل آنحضرت را با آنحضرت بر زبانهای ساجد تا این مذکور باشد مردمان را که آن حضرت
صاحب مال و اولاد است بعضی از اهل علم که حاضر بودند بعد از اتمام این سخنان سلطان از امداد و آیین گفتند

در روزی که

و بعد از آن که گفت که سبب صلوات فرستادن بر انبیا است که ایشان را در میان خلق آنرا بجا بیاورد و واسطه
در میان خدا و خلق و در سائیدن شریعت و چون آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز برین صفت موقوف
بنا بر این لازم شد باشد که ایشان را صلوات باد باید کرد و آنحضرت از جانب حضرت الله تعالی از بیعت باشد که مردمان بدانند
که چنانکه حضرت رسول صحت خداست بر ایشان و ذوق طیبیت آنحضرت نیز بجهت خدایند بر ایشان و در صحیح
بخاری که این نیز از کتب معتبره اهل سنت است روایت شده از کعب بن عجره که او گفت که سوال کردم از رسول خدا صلی الله علیه
و کتبم که با رسول الله چگونه است طریق صلوات فرستادن بر شما بعد از سبب که خدای تعالی تعلیم کرده است بما سلام کردن بر شما
آنحضرت فرمود که بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و کما صلیت علی اهل بیت محمد و آل اهل بیت محمد
که هر که حضرت الله تعالی در رسول صلی الله علیه و آله مردمان را امر کرده است که صلوات بفرستند بر آل آنحضرت و در این شکی
نباشد که حضرت امیر علیه السلام افضل آل آنحضرت است بر آنحضرت است با آنحضرت اولی و الباقی خواهد بود
و این معنی بسیار ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در روزی که آنحضرت حضرت امیر
ده طریقه پیشتر داد داخل عیای خود کرد فرمود که اللهم انعم و انا نعمت ما جعل صلواتک و مغفرتک و رحمتک و رحمتک
علی و علیکم یعنی ای پروردگار من ایشان از منند و من از ایشانم پس بگردان صلوات و امر من و رحمت در حق خود را در آن
و بر ایشان در حدیث دیگر واقع است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود لا صلوات علیک صلی الله علیه و آله و آله و صلوات
البقره قال هؤلاء هم صلوات علی محمد و آل محمد و کون ذل قوله اللهم صل علی محمد و آل محمد بدانکه تبارک و تعالی این است و این
در لغت و معنی مطروح است یعنی صلوات فرستید بر من صلوات بیخورد نیاید برسد و در بار رسول الله صلوات
به آخر کما است آنحضرت فرمود که این که بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد بدانکه بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی برین
من رحمت کن بر محمد و آل محمد و بعضی از علما گفته اند که معنی اللهم صل علی محمد و آل محمد اینست که ای پروردگار من
کن محمد و آل محمد را در دنیا و اعلای و دنیا و اهل دار دعوت و تبلیغ شریعت در امتون زیادتی ثواب و قبول شفاعت و انعام
فضل ایشان بر اولین و آخرین برتشف هر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من بر نهانی صلوات فرستید
و هر که بر صلوات بفرستد آنرا با من ذکر کند مشغول است که ناال با اهل بیت آنحضرت باشد اما در اختلاف بکن

نفرسد بلکه میگویند که هر که صلوات فرستاد بر آن حضرت و بر آل آن حضرت صلوات الله عليهم در نماز و غیره
باشد و اگر کسی عمدتاً آن کند نماز او نسیب بر او می افتد و اگر کسی عمدتاً آن را فرستد و در نماز او نسیب
و واضح میگردد و این مجزوم است اگر چه در کتاب صواعق در باب دوم این شعر را از
شافعی نقل کرده که او گفت: يا اهل بيت رسول الله جئكم بقرض من الله في القرآن أتدعون كما أتتكم من عظيم القدر أتدعون
من لا يصل عليكم ولا صلوة لله یعنی پیش از آنکه اینست که ای اهل بیت رسول خدا و منی مقرر است از جانب خدا
یعنی حضرت الله تعالی دوستی شما را واجب کرده اینست شعر قرآن و از آنجمله فرستاده در مردمان را بان امر کرده
و معنی بیت دوم اینست که خطاب با اهل بیت نموده میگوید که در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر که بر شما
در نماز صلوات نفرستد نماز او نماز نیست پس از حضرت کبریا که هر که در نماز صلوات
بر آل محمد صلوات الله عليهم و الله نفرستد نماز او نماز نیست ای احباب راست که ناحیه بزرگواران باشند امامت
بدلیگران برسد و بدانکه این تشریف که حضرت حق تعالی در حق حضرت رسالت کرده که صلوات بر آن حضرت
و بر آل او فرستند از تعظیمی که در حق آدم صغیر علیه السلام فرمود که ملائکه را بفرستند او امر کرده عظیم است چنان
سجد بکنند و این در هر نماز واجبست و خلاقی در میان علمای ما نیست در اینکه در هر نماز واجبست صلوات
بر محمد و آل محمد فرستادن و شیخ طوسی علیه السلام فرموده از آنکه نماز شمرده و افتاد علمای امامت است که هر که
کسی بعد از نماز صلوات کند در نماز او باطل است و در این باب با اینصداقی آن صلوات الله عليهم حدیث نیز واقع
است در غیر نماز خلاف کرده اند و باب وجوب صلوات بعضی اعتقاد اینست که در هر مجلس یکبار در واجبست صلوات
فرستادن و بعضی را از آن نیست که در مقام عمر یک مرتبه واجبست و در هابین با وجود علی و آل او است که هر که نام
آن حضرت مذکور شود صلوات فرستادن واجبست و بعضی دیگر از علمای ما تابع او شده اند و دلیل بر اینست که هر که
که هر که چنین بنامد لازم می آید که فرقی میان نام ما و نام آن حضرت نباشد و حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرمود
که لا تجعلوا دعا الرسول که محمداً یخصکم بعضاً یعنی مگر این خواندن حضرت رسول را همچون خواندن بعضی از شما
مخفیها و ایندلیل آنکه مدعا ای ایشان نمیکند و در کتاب من لا یصلون لاهل بیتهم حدیثی مذکور است که در این باب میگوید

لله عز وجل

که آن حضرت همینکه مذکور شود باید که صلوات فرستند دان از امر است که آن حضرت با هم با بلف یا بیکت مذکور شود بلکه
اگر آن حضرت بضمیر مذکور شود هم باید که صلوات فرستند و اگر کسی عمل او امری که در احوال دین واقع شدن بر او مستحب است
باید نیست هر چند که بهر باب از او بخواهد عمل کرد در احوط است بلکه اینست که جمعی از شیعیان جایز میدانند که هر که
از مسلمانان صلوات فرستند حتی مردم و پیشه و ذمه مع ذلک ایشان بیست است و اینست که صلوات بر حضرت رسالت
میفرستند بگویند اللهم صل على محمد و آل محمد یا میگویند اللهم صل على محمد و آل محمد و نام آل آن حضرت را بر زبان جاری
نمیدانند و معلومست که این نیست مگر از راه بخصیب در باطل و عداوت با اهل بیت حضرت رسالت صلی الله
و صاحب کتاف و شرع بخاری گفته اند که در این فضاییان میکنند که صلوات بر هر یک از احاد مسلمانان توان فرستاد
اما چون راضیان این راه و امامان خود را بی خود نموده اند ما از آن منع میکنیم و شیخ حسن بن علی بن عبد العالی
در کتاب عن المغال میگوید که بستن میگویند که شیخ فرمود است اما چون شاعر راضیانست ما از آن میکنیم
و بجای آن شبنم فرمود میکنیم و بعضی دیگر از شیعیان میگویند که ما ظاهر صلوات میان رسول الله صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت
برغم راضیان میکنیم و هم از شیعیان نقل شده که ایشان میگویند که آنکس که بر او دست راست کرده است است اما چون راضیان
درد دست راست میکنند ما برغم ایشان در دست چپ میکنیم و بعضی دیگر از شیعیان میگویند که وضو ساختن از وضو
آب افضل است اما چون راضیان استعمال بسیار میکنند ما برغم ایشان از آب جاری وضو میزنیم و بعضی دیگر از ایشان
میگویند که ما ظاهر صلوات میان رسول صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت برغم راضیان میکنیم اینجهل و جهل
قال الله تبارک و تعالی فی سورة النساء أبغضون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی آبا حسد میرندند
مردمان بر آن چیزیکه عطا کرده است حضرت حق تعالی ایشان را از فضل خود و مردمان از آن مردمان در این امر افضل
بشمارند صلی الله علیه و آله میگویند که از نفا سیر معلوم میشود و این مجزوم است که از اهل سنت و جماعت در کتاب و معنی
روایت کرده از ابوالحسن مغازی که او نیز از بزرگان علمای شیعیانست که او روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آن حضرت فرمود که در حق این بزرگواران است اللهم صل علی ائمه یعنی در این امر بر ائمه حضرت باوری تعالی از آن ما میباید بخیر فرستد و از آن
حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیثی روایت شده که آن حضرت فرمود صلی الناس الخیر و من علی ما آتاهم الله من الإیمان

تزد بکست که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود و لوله نسیب نار و اگر چه ایشان برسد یعنی شایسته
در خشنده است که تزد بکست که پاشش روشنی دهد نو تکلی بور یعنی نوبت نواز است صفای بیکت با نوبت
و در خشنده روغن با هم جمع شده و این باعث زیادتی ضیا گردید بهدی الله لئولم من یبشاه راه می نماید
حضرت الله تعالی بنور خود هرگز می خواهد و بضرب الله الامثال للقتاس حضرت حق تعالی عزیزند مثلها از آن
مردمان والله یکل شیء علیهم و حضرت حق تعالی به چیزی داناست و بعضی از معتبرین گفته اند که مراد از نور ایمان است
و مراد از مشک سینه مؤمن است و مراد از جاجه دل نومی است و شبیه کرده ایم از اجزای آن نور خنده در فک و
تبدیل را بکوی در خشنده و کل اجزاء را بجزه منبأ که کفیف انکلی فی آنکه بر زبان مومن کند و علامه را متور میکند
و چون بر زبان مومن جاری شود و بصدق قلبی با اثر لسان یاد کردد نور علی نور می شود و بعضی از معتبرین میگویند
که نور فزانت و دل مومن رجاسه و زبان او مشک و قرآن مصباح و شجره و محلی است هنوز از خواندن نور
دلیل او و روشن است و بعد از آنکه از آن نایب کند نور علی نور معبود و علی بر ابراهیم علیه السلام که از بزرگان عالم
ستیمه است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که مراد از مشک کوش حضرت فاطمه است صلوات الله
علیها و مصباح حسنین اند علیها السلام و فاطمه علیها السلام در میان زنان عالمیان کونیا کوی است
در خشنده اثر خنده شدن از شجره منبأ و که حضرت ابراهیم که نبودی بود و نورضرائف همچنانکه حضرت حق تعالی
جای دیگر در قرآن مجید فرموده که ماکان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا که علوم محتاجه که در جنبه اول حضرت پسر
بود نور آن مجاز و عام می رسید و چون امای از ذریت حضرت بوجود آمد نور علی نور ظاهر کردید حضرت حق
تعالی راه می نماید بسبب ان امامان هرگز می خواهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت
فرمود که مصباح نور علم است در سینه پی کینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زجاجه عیبه حضرت
علی ابرایی طالب علیه السلام که علم خود را در سینه و کینه حضرت بود بیک گذاشت نزدیک که هائی
از علمای آل محمد صلوات الله علیهم تکلم نماید بان پیش از آنکه از وی پرسند و نور علی نور امامی است
بر اثر امامی از آل محمد صلوات الله علیهم که نایب فایم حضرت حق تعالی هدایت میکند بان نور راه می نماید

۸۸

هرگز می خواهد از اهل سخفان هدایت و بعضی از معتبرین اهل سنت و جماعت از حسن بصری که از اکا برایشان
و نزد سنیان از اولیا و اطباء است روایت کرده اند که او گفت که مراد از مشک کوش فاطمه است و مصباح حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین و زجاجه که کوی مسافره است در خشنده حضرت فاطمه زهرا است
که در میان زنان عالمه منبأ است و شجره منبأ که حضرت ابراهیم است علیه السلام که در شرفیست و نور خنده
یعنی نه یهودیست و نه نصرانی و یکا ذریتها یضی علیست که از او بدیدگان رسیده و نور علی نور
امامی بعد از امامیست که کاذبیت او را در فایمت خواهند بود و حضرت حق تعالی هدایت میکند بوی
ایشان هرگز می خواهد وجه استدلال ازین ابراهیم است حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت که هرگاه نایب
شد که حضرت حق تعالی این قسم مرتبه از برای اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ثابت فرموده باشد
مشخص و ظاهر است که نایبان باشند امامت و خلافت بغیر ایشان نمی رسد و هر عامل که می نماید که هرگاه
ایشان جمعی باشند که حضرت الله تعالی هرگاه نایب نماید نایبان راه نمایند باید که ایشان پیشوای خلائق
باشند بغیر ایشان هیچ عمل و فعلی در عالم نایب و نایب در سوره النحل و ما ادلسنا من قبلک الا الذکا
نوحی الیهم فا استلوا اهل الذکر ان ینکم لا تعلمون در سبب نزول این آیه می آید که چنین نقل کرده اند که گفتا
قریش می گفتند که اگر حضرت حق تعالی پیغمبری بفرستد از برای مردمان البتة ملکی خواهد فرستاد پس از آنکه
محمد صلی الله علیه و آله از طایفه ملک نیست باید که پیغمبر نباشد بنا برین حضرت حق تعالی این آیه را فرستاد
و معنی این آیه آنست که ما که حضرت خداوندیم پس از تو یا محمد بفرستادیم بر پیغمبری مگر مردمان را و سنت ما
همیشه چنین بوده که پیغمبر از آن فرج بشر با میان میفرستاده ایم بعد ازین فرموده که پسر سید از اهل ذکر
اگر شما ندانید بعضی از معتبرین گفته اند که مراد از اهل ذکر علمای یهود و نصاری اند و اما آنچه از کتب
اهل سنت برانداخت که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسین و حمزه است صلوات الله علیهم اجمعین
و جمعی از معتبرین سنی روایت کرده اند از سفیان ثوری که او نیز از دشمنان اهل الیقین بوده که او یعنی
سفیان روایت کرده از سدای از حارث از ابن عباس که او گفت که مراد از اهل ذکر حضرت رسالت صلی الله

حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند و حافظ محمد بن موسی شیرازی که از اکابر علمای اهل سنت
و جماعت است در تفسیر خود که از تفاسیر اهل سنت استخراج نموده نقل کرده که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین است صلوات الله علیهم اجمعین اند و حافظ محمد در بسیاری از احادیث حرینی اهل بیت
علیهم السلام واقع است و مراد از ذکر در این ابی حضرت رسالت و مراد از اهل ذکر اهل بیت انحضرت صلوات
علیهم اجمعین اند و حافظ محمد بن موسی شیرازی مذکور در بعضی از مؤلفات خود بعد از آن که ذکر میکند که مراد از
اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است صلوات الله علیهم میگوید که ایشان اهل ذکر و عدم عقل
و بیانند و ایشانند اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل نزول ملائکه بخدا سوکنند که مومن در تمام
نکردند مومن مگر از جنس کرامت و عزت امیرالمومنین علیه السلام و جبراست لایزال این بر امامت شاه و فلا
علیه السلام است که حضرت الله تعالی فرموده بسیار مکلفین که هر که چیزی برانداند از اهل ذکر سوال نمایند
و از ایشان تعلیم بگیرند و این معنی بسیار ظاهر است که هر که اهل ذکر باشند امامت و خلافت بدیگران نمیرسد
ایده چهل هشتم قال الله تبارک و تعالی فی سوره الرعد سألوا علی بن ابی طالب عن بعضی شیء و رشی که مقرر
کنند اند اینست که سلام خدای تعالی بر ایماست پیغمبر علیه السلام و آل او و بعضی دیگر از فضیلتین گفته اند که
حضرت ایماست دو نام داشت یکی ایماست و یکی ایماست یعنی هر که طور او را بگیرد و طور مسلمان میگوید
و از جمله قرآن نامع و این عامر که از قرآن سبعة اند و همچنین یعقوب که از قرآن ثمانین است و در باب نافع و ابوعاص
اشفاق علمای شیعه و سنی است که فرات ایشان مشهور است و یعقوب را اگر چه بعضی از علمای اهل بیت
بینداند اما فاضل میضوی که از بزرگان علمای سنیست فرات او را از مشهور و مشهوره هر نفی قرآن ثمانین است
الیاسین و آل یسین خوانند این واقعاتی علمای شیعه است که بی نام از نامهای حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله یسین است و مراد از آل یسین اهل بیت حضرت رسالتند و بنا برین معنی چنان میشود که سلام خدای
باد بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که مراد از آل یسین آل محمد است صلوات الله
علیهم اجمعین از جنس آنکه بی نام از نامهای انحضرت است و این سخن که از اکابر علمای سنیست در کتاب صواعق نقل

که در قرآن

کرده اند و تفسیری که او نیز از بزرگان علمای اهل سنت که او گفته که اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با آن حضرت
در پنج چیز مساویند ایشان با آن حضرت در آن خصال خمس برابرند اول در سلام که حضرت حق تعالی فرموده که
السَّلَامُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ فَرَمُوهُ که سلام علی آل یسین و بیفته در جملات بر و در ایشان در نه نه نماز که اللهم صل علی
محمد و آل محمد سیوم در بهارات و غرافت و پاکیزگی که انحضرت و مخاطب کردن اینها بکار طایفه یعنی اطا هر دو در
شان ایشان فرموده که و یطهرکم خفیهما اجمارم در تخریج صدقه که هر چنانکه ذکر کنی را بر انحضرت عمل ساخت
بر اهل بیت انحضرت نیز مجرم گرد این بیخه در محبت که در شان آن حضرت فرموده قال یعقوب بن یحیی که الله و مراد
اینست که دوست دارید مراد و دوست دارد شما را حضرت الله تعالی و در شان اهل بیت انحضرت تا ذکر کرد
قل لا استغفرکم علیکم اجمعاً الا المودة فی القربی و محلی از تفسیر اینها فیل این گذشت تا با اینجا مضمون کلام این است
وجه استدلال اینها بر امامت حضرت امیر است که هر که حضرت حق تعالی سلام فرستد با اهل بیت حضرت است
و با غرض دشمن اهل انحضرت در پنج چیز مساوی با آن حضرت باشند و این نیز معلوم باشد که حضرت امیرالمومنین علیه
السلام و افضل اهل بیت انحضرت است معلوم ظاهر است که تا چنین سروری باشد امامت و خلافت بدیگران
نمیرسد ایده چهل و نهم قال الله تبارک و تعالی فی سوره التمریم ما لکم جاء بالصدیق و صدق به یعنی و آنکه
که اهل بیت است از جانب حضرت خدای تعالی بصدق و راجع و آن کسی که بصدیق کرده است یا وفیل از هر کس این
مغزانی مشافق از عجا مدهد این کرده که مراد حضرت حق تعالی از و التزم جاء بالصدیق حضرت رسالت است
و مراد از صدق بر امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از بزرگان علمای اهل بیت
همین روایت و نقل کرده از عجا مدهد وجه استدلال اینها بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر که
حضرت حق تعالی در حق حضرت امیر فرماید که انحضرت بصدیق رسول کرده علم فطی ما را هم میرسد که حضرت امیر
حضرت رسالت و بصدیق این سخن که عثمان را اگر کسی مسلم داد و فصد بصدیقست که در حق ایشان افعال آن
میرود که آن بصدیق مجرب ظاهر باشد و در باطن منکر حضرت رسالت باشند و معلوم است که تا چنان کسی باشد
امامت و خلافت بچنین جماعتی نمیرسد و حال آنکه بصدیق حضرت امیر علیه السلام بر جمیع بصدقیات بوده

بنادت و تعالی سون البصر الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك علیکم صلوات
من ربکم واولئک هم المفلحون عنه این بر دفعه بیست و یکم گفته اند که ایشان را که هرگاه مصیبت ایشان
برسد میگویند انا لله وانا اليه راجعون ما از حضرت خداوندیم و صاحب و پادشاه ما اوست و ما بسوی تو رجوع
کنیم که اینم ایشان جماعتی اند که بر ایشان صلوات از جانب پروردگار ایشان و ایشان را جماعتی که راه یافتند که
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آن حضرت فرمود که چون خبر شد جعفر طیار را حضرت
امیر و سید الخضرین فرمود انا لله وانا اليه راجعون و پیش از آن هیچکس در مصیبت باین کلمه ننموده بود حضرت
حق تعالی این ابردار را با حضرت فرستاد و این را استند کرد و ایند که هر مصیبت بر سیدین که آن کلمه در حال مصیبت بگوید
بر او تسلیات و رحمت الهی برسد و در تفسیر نقاشی و تفسیر کبریا و این در وان و تفسیر تعلیمی و عنوان از تفسیر اهل سنت
مستوفد است که در وقت خبر شهادت سید الشهداء عنه بر محمد المطلب علیه السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رسید حضرت فرمود که انا لله وانا اليه راجعون حضرت الله تعالی این ابردار را به حضرت فرستاد و بعد از آنکه
ازین ابر بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بچند روز است و واضح ترین وجهی در وجه است و بعد از آنکه
هرگاه حضرت الله تعالی صلوات در وقت خود را بر حضرت فرستد و آن حضرت را مخصوص کرد اندر تزلزل بر عملها
که تا آن حضرت باشد امامت و خلافت بجای نمی رسد که معلوم نیست که آیا هر چند خدا بآب ایشان با عذاب الهی از حضرت
ایشان تا نبی است اگر مستم داریم که حصول عذاب از برای ایشان از انبیا ایم و در وقت آنکه حضرت حق تعالی در آخر ایام
میفرماید کمال اهدار حضرت امیر علیه السلام و ظاهر است که هرگاه آن حضرت معذور باشد بصفی از صفات کماله آن
صفت کمال منحصر باشد در حضرت نفعی بر حضرت واجب است که اگر چنین نباشد لازم می آید ترجیح مرجع این
عقلا و نقلا باطل است آری بچاه و یکم قال الله تبارک و تعالی فی سورة مريم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کما یتجد
لهم الرحمن و ذابنی بدین سبب که ایشان را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و مراد از ایشان علی بن ابیطالب است
هیچیک از انغایب ظاهر می شود زود باشد که بگوید آن حضرت الله تعالی از برای حضرت امیر دوسه سنی در دهها روز
و از جمله علمای شیخ رازی و نیشابوری و بغوی هر یک در تفسیر خود نقل کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر علیه السلام

نزلت

نازل شده و گفته اند که در در این ایاحت است در دههای مؤمنان و مثل ایشان جماعتی که علمای سنی باین قایل شده اند
و این جماعت که از اعاظم علمای سنی است در بعضی از موقفات خود بعد از نقل روایت فرموده که کثرت بصیحت رسیدن
این روایت که عیاشی بر کرم حضرت رسالت بود با حضرت شکی نبود که کفار در پیش که مادامی بیند همیوس میکنند و اگر با آن
دیگر در زمین باشند قطع حرف زدند میکنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ازین در غضب شدیدتر که در آنجا
متغیر شود مزاج شد و از بسیاری خشم عرش بر پیشانی فرودان حضرت امیر رسید و فرمود که بان خداوندی
که جان من بدست خداست که داخل بنشیند در دل هیچکس ایمان الابد و سنی شما از جهت خدا بر سر اول و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود که در وقت حق تعالی در این
ایه فرموده مراد از آن محبت امیر المؤمنین است علیه السلام و این با و بر علیه السلام در بعضی از موقفات خود نقل کرده از حضرت
انام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود که لا یمنی منی احب من ولاد فی منی یعنی ای کس که علی بن ابی
طالب دادوستد میدادم نزد من دوست تراست از آنکه فرزندان حضرت جعفر و جبر استلال از برای بر اخصیبت حضرت امیر
بمنصب امامت و خلافت است که حضرت حق تعالی در این آیه وعده فرموده که زود باشد که در وقت حق تعالی این ابردار
در دههای مردمان افکنم و مشخص است که در این آیه زیادتی شرفان حضرت میرسد و تا اشرف باشد امامت
بغیر از بنی سید و وجه دیگر آنکه هرگاه شخصی باشد که شهادت خدا بر شایمان از برای اذتاب باشد در راه است
و خلافت اولی از کسی است که ممکن باشد که در واقع ایمان بخدا نداشته باشد آیه بچاه و در وقت آنکه
بنادت و تعالی فی سورة محمد صلی الله علیه و آله و آله فی قوله یعنی هر کس که بدینسان نبی را از انبیا
در کرد این سخن از طور صواب بطریق تفسیر و کنایه و در نهان واقع است که بعد از تزلزل این آیه هیچکس از
مناظران و اهل انکار نبود مگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را مشتاقند و در جملات حضرت امیر
بر احوال ایشان مطلع گردانید و نفا حیل حلال آیت و کردار فرموده با آن حضرت در میان آمدند و حضرت
وصیت بصبر و شکیبایی فرمود و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای اهل سنت و جماعت است و اکثر
معتبرین ایشان از ابو سعید خدری و غیر ایشان روایت نموده اند که مراد از الذین آمنوا یعنی

شما نشسته باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرمود که با اختیار و ندی شکر که مرا بر اوستی محلق و مستاده که نور از برای خود
که گشته بودم چه نور از برای من همچون هر اقی از برای موسی الا اینکه بنمیری بعد از من نخواهد بود و تو برادر و وارث
و وزیر منی و نور و طهارت من و نور و درخت من در بهشت و نور یار و رفیق منی در بهشت بعد از آن این ایه در انجیل
فرمود که اخوانا علی سرورنا یابین و بعد از آن بر زبان معجز بیان دانند الشیخا یون فی الله یبظر بعصم الی بعض یعنی اهل
بهشت برادران خواهند بود بر بندهای طاعت و جوار و در برابر یکدیگر نشسته و دوستی با یکدیگر میکنند در راه خدا و نظر
میکنند بعضی ایشان بعضی از آنجا از آنجا حبل و ایت کریم صریح ظاهر میشود که حضرت امیر علیه السلام بعد از حضرت رسول
امام و خلیف است در دین و مسکن نیست که کسی که نسبت به حضرت رسالت مثل مردن علیه السلام باشد نسبت به موسی او باشد
خلافت و امامت بدیگران بزرگوار یا پیغمبرم قال الله یشاک و تعالی فی سور النبیه عتقنا لکون غیر النبیه
الظیم بدانکه کلام عم در اصل سخن ما بوده چون در اقلاب عم کردند و مبعوم را در مبعوم اقدام کرده بعد از حضرت الف
عم شد و معنی این ایه مباد که آنست که حضرت خویشاوندی میفرماید که از چه چیز نور امیر رسد یا محمد از نبی عظیم سؤالا
میکنند بنا بر بعضی از نقاب امیر مراد از نبی عظیم است نبوت حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله
میگردند از آنحضرت از پیغمبر و موافق بعضی از نقاب امیر مراد از نبی عظیم است که سؤالی میکند که در آن
حضرت در باب قیامت و بنا بر بعضی از نقاب امیر مراد از نبی عظیم علی ارباب است صلوات الله و تسلیت علیه و علی
ارواحهم بر هاشم علیه السلام که از بزرگان علمای امامت است در تفسیرش فرماید که از حضرت امام رضا علیه السلام
که آنحضرت فرمود در النبیه عظیم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام که فضیلت او در هیچ کتابی است
مذکور است و بعضی منکر آن شده اند و در آن اختلاف نمودند که اما آنحضرت بعد از پیغمبر امام و خلیف است باز و بعضی
عقل نمودند در باب آنحضرت و مجتهدی او قایل باشد و مطابق شرط کرده اند و چون اشهر و خواهی شدند و مومنان در حق
آنحضرت مشو مسطور میانه در شده و قایل شده اند که آنحضرت نبی زین علی علیه السلام است امام و خلیف است بیفاصله کلام
است سبکون زود باشد که انسانی که در حق حضرت امیر علیه السلام گفت نمودند بدانند که آنحضرت در آن اختلاف
میگردند یعنی امامت آنحضرت حق است چه در روز قیامت حق بر هر کس ظاهر میشود و از اسباب قصیده عمره عاقر بعضی

از آن فرزند

از آن قبل از آن مذکور شد یکی اینست که گفته هو النبیه العظیمه و قال نوح و باب الله و انقطع الخطاب یعنی علی بن
ابیطالب نبی عظیم است و بمنزله کشتی نوح است یعنی همچین که هر کس در طوفان داخل کشتی نوح شد از طوفان ایمن
شد همچین که کسی مفلک بولایت حضرت امیر المؤمنین است از امواج بحر غضب الهی در امانت و حضرت امیر علیه
باب الله است یعنی همچین که کسی میخواهد داخل خانه شود میباید که از در آن خانه داخل آن خانه شود که کسی خواهد
که داخل در رحمت الهی شود از راه و صفی علی بن ابیطالب میبندد و خطاب منقطع شد معنی اینست که از وصف آنحضرت
براست و زیاده بر این در کافیه است که این ندر منفع نشود از زیاده ازینهم نفسی بنیاید و محافظا بوجهی است
که از شما امیر علمای اهل سنت و جماعت است از سبب و نایب کرده و او از علی کرد روزی از روزها در موضع صفین
از لشکر معاویه مردی از صف جدا شد مسلح و مسلح و مصحفی حامل کرده بود و با او از بنان ایمن میخواستند که عتق
بنا نون غیر النبیه العظیم علمیه و کویا که من اراده کردم که بجناب شخص منوچه شوم چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر اراده من و ائمت شد بمرکت با علف مکانک یعنی بعلیه در جات خود نوض کن یعنی آنحضرت خود منوچه میدان
شقی شد و چون نزدیک او شد فرمود که انقرض النبیه العظیمه الذی هم فی حقها یقون یعنی با میدانی که آن نبی عظیمی که
در آن اختلاف کرده اند یکت انزدهت بنیدام آن حضرت فرمود که قال الله انا النبیه العظیمه الذی فی اختلافکم و علی و لا
تتنازعتم و مرجعکم بعد ما قبلکم و سببکم فاصکم بعد ما یس فی حق نوح و یوم غد یقل علیکم و یوم الیمه یقلون ما
تعلمتم علی یس فیهم و روی رأسه و یدک که قال نوح: اوالله الا ان یصین دارنا و ادانکم ما لا یحقی ان یرکب و حی
توفوا و توفوا و ما لنا و ما لکم عزیزه عزیزه عزیزه یعنی بخدا قسم که من آن نبی عظیمی که در من اختلاف کردید
چود و لا بمن نزاع نمودید و از دست من برکشید بعد از آنکه قول کرده بودید و بدین معنی بر هیلت شد بد بعد از آنکه
سبب شمشیر من از کف جات با نه بودید یعنی بعد از آنکه از کف اصلی و طرفی است بر وسیع سبب شمشیر من سلام در آن بودید
از جهت دشمنی من خود را در هلاک در آوریدید و در روز غدیر خم خود را از منسبند که من امام و خلیفم بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و در روز قیامت هر چه از دست آنحضرت کردید و بجزای خود خواهید رسید بعد از آن حضرت
امیر علیه السلام این دو بیت را که مسطور شد خواند و ضمن آن اینست که ایا دار حضرت الله تعالی و غیره

مگر این را که موضع صفین خوانده شود و ما را بشناسد و ما را بشناسد و ما را بشناسد
و هم حافظ ابو نعیم ملکی روایت نموده از سیدی که از ذابیت بخود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت در وقت تلاوت
این آیه فرمود که إِنَّ وَلَا يُرِيدُ عَلِيٌّ مَعَنَا نَكُونَ عَنَّا فِي جُودِهِمْ فَلَا يَتَّبِعُنِي فِي شَرِّهِ وَلَا تَعْرِبُ وَلَا تَزَلْ لِحُجْرَتِي وَلَا تَمُكَّرْ لِي بِكَرْبِي وَلَا تَسْتَلْ
عَنْ كَلَابِزِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ الْوَيْلِ يَقُولَانِ لِلْيَتِيمِ مَنْ ذَلِكُمْ وَمَا ذَمُّكَ وَمَنْ يَنْتَبِئِ وَيَمْنُ إِذَا مَلَكَ بَعِي بدین سبب که از مردم
سؤال میکنند در هر جای ایشان از ولایت علی بر علیه السلام که باقی غیما الله هم که در مشرف و زنده مغرب و زنده
و زنده خشکی آنها اینکه بگویند که از سوال میکنند از ولایت علی بر علیه السلام طالب علیه السلام بعد از وفات و میگویند بگفتند
نوکیست و درین نوحیت و سبغی نوکیست و اما نوکیست و با حافظ ابو نعیم روایت نموده ازین معنی که او گفته
که حضرت خنی خالی در باب سه کس در زمان مجید توضیح نموده که ایشان خلیفه بعد از اول آدم صلی الله علیه و آله بیان فرموده در آن
که خلیفه بود و در آنجا که فرمود که إِنِّي لَأَرْضُ خَلِيفَتِهِ بَعْدَ سَيِّدِهِ بدانند که او است امام در زمین خلیفه
و مراد حضرت آدم است عَلِيٌّ السَّلَامُ وَ يُرِيدُ أَوْ جَمْعُهُ عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ السَّلَامُ که در حق و نفس فرموده که او خلیفه است
که فرموده که إِنَّا جَعَلْنَا آلَ مُحَمَّدٍ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ بدین سبب که ما که حضرت خداوندیم کرد اینهم نمودن آنها را در زمین خلیفه سید
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق و نفس فرموده در آنجا که در کلام مجید میفرماید لِيُخَلِّفَهُمُ فِي الْأَرْضِ مِمَّا أَشْخَلَهُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُكَلِّمَهُمْ لَقَدْ رِئَاءُ نَفْسٍ وَ لِيُكَلِّمَهُمْ مِنْ عِدِّهِمْ وَ لِيُكَلِّمَهُمْ مِنْ عِدِّهِمْ وَ لِيُكَلِّمَهُمْ مِنْ عِدِّهِمْ
بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی هر آنکه میگرداند حضرت الله صلی الله علیه و آله ایشان را خلیفه در زمین همچنانکه خلیفه کرد
کسانی را که بدین زمین بودند و هر آنکه میگرداند و ثبوت میدهد از برای ایشان دین ایشان مانده چنان دینی را که از برای
ایشان پسندید است یعنی دین اسلام را و هر آنکه حضرت الله صلی الله علیه و آله بعد میدهد ایشان را بعد از رسول از معانی دین
و دشمنان دین امینی که مرا که خلیفه اندم از روی اطمینان خاطر پرسند در زمان خلافت و هیچ چیز را با من
شریک نکردند و هر که گفت از ثبوت من کرد بعد از این و این حق عظیم را که ولایت علی بن ابی طالب است نشان سند پس
ایشان کا فریفتند و در وصایا شد خدا و رسول را و جبر است که لا ینزل علی ابدا و در وصایا شد علی بن ابی طالب علیه السلام
آنست که هر گاه با ایشان دوست و دشمن تمام خلافت را استسوال کند در هر روزی صاف و در هر روزی ایشان از دوستی علی

باز در

ابطال معلوم و ظاهر است که نا محضرت باشد امامت و خلافت بدین گران نمیرسد و زود اولی الابصار و روشن
از فی نفس ناطقه الهی راست که هر گاه با اتفاق موافق و اعتراض مخالف حضرت خنی خالی در قرآن مجید حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه خواند باشد نا ان حضرت باشد امامت و خلافت بابی بکر و عمر و عثمان میزند
چند روایت ابی بکر اتفاق شیعیه و سنی است که رضی از جناب خدا و رسول در امامت او نیست و عمر و ابی بکر
تعیین کرده و عثمان را هم رضی از خدا و رسول نیست و عمر هم در حق و رضی نکرده و دیگر وجهی میتوان گفت اما از حق
اطناب گفتا همین معنی بود و بدانند که در بعضی از روایات در باب آیه است که مراد این خلیفه حضرت صالح است
علیه السلام در زمان آن حضرت است که مراد ما از معانی دین خودی نخواهد بود و عبادت خدا و پیروی رسول
خدا را مومنان با اطمینان خاطر میتوانستند نمود و بنا بر این هم امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت میشود چه هر کس
که قابل است که حضرت صاحب الامر خلیفه است قابل است که امیرالمؤمنین علیه السلام امام اول است این بیجا و شتم
فَاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي سُوْرَةِ الْأَعْرَافِ وَ عَمْرٍ خَلِيفَتَا أَمْرَهُ تَقْدَرُونَ بِالْحَيْجَةِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ بَعْضُ أَهْلِهَا كَمَا أَخْبَرَهُ الْأَمْرُ
ایشان را که می هستند که این صفت دارند که هدایت میکنند مردمان را بحق و بحق عدالت میکنند در احکام دینی
و ان که می گویند که حضرت رسالت و انتم معصومین اند علیه السلام چه کسی را نبی از شما بر نهد و ان مردودیه که از
بزرگان علماء سنیست مرتاب کرده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود که سَتَفْتَرُونَ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى
نَائِبِي وَ سَتَسْبِغُونَ فِي الْأَشْيَاءِ وَ سَتَبْعُونَ فِي الْقَارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْحَيْجَةِ وَ هُمُ الَّذِينَ تَالُوا لِلَّهِ تَعَالَى وَ عَمْرٍ خَلِيفَتَا أَمْرَهُ
يَهْدُونَ بِالْحَيْجَةِ وَ بَعْدَ ذَلِكَ بَعْضُ أَهْلِهَا كَمَا أَخْبَرَهُ الْأَمْرُ و همت انا و شیعیانی یعنی زود باشد که این امت متصرف شوند بجهنم و سفر فریفتند
دو فرخه از ایشان در آتش جهنم باشند و بگفته از ایشان در هبشت و ان بگفته جماعتی اند که حضرت الله صلی الله علیه و آله
در حق ایشان این آیه را فرستاد و ایشان من و مشیقمان من اند پس میگویند که از این روایت ظاهر میشود که حضرت
امیر علیه السلام در پیش حضرت الله صلی الله علیه و آله بر شریک است که هر کس بر وی محضرت کند ازا هل هبشت است و مشخص است
که چنین کسی استحقاق مرتب امامت و خلافت دارد و دیگران و فرخه از میگویند که مراد از امامت در این آیه است
محمد است صلی الله علیه و آله و از ان عبادت روایت شد که شخصی از او سئوال کرد که مراد از امامت در این آیه کیست

در جواب گفت مراد از آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه امر و انصاف و کائنات بر جهان روایت شدن
که گفت حاضر بودم در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در وقتیکه این ابرو را فلان میگردیدم که بفرمود که بپوشید
از آنست من فوجی هستند از امر و زاری و زبک عیسی علیه السلام از اسمان نزول کند که درین سخن شایسته اندم خواهند
و هرگز دنیا از وجود ایشان خالی نخواهد ماند پس میگویم که مشک نیست که مراد آنحضرت از آنحضرت طایفه ایست
که بر پیشانی امیر المؤمنین علیه السلام باشند چه هر کس مناعت آنحضرت میکند مناعت حق کرده بدلیل الحق فتح علیه
و علی الحق و جماعتی که زلفه مناعت آنحضرت کنند ظاهر است که دست از زلفه مناعت برداشته اند هر چند که گویند
که ما بر حقیقت و انصاف است که کسب مناعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد که با آنحضرت دوستی باشد
و مستحبان با حضرت امیر اگر چه دعوی دوستی میکنند اما فی الحقیقه در آن دعوا کاذبند چه آنحضرت از راه کشته شدن
غمان در خیل میدانند و عثمان را امام مظلوم میدانند و بنیوانند بود که کسی شخصی که در خیل در خون امام مظلوم خود
داند با آن شخص در واقع دوست باشد و مؤید این مطلب قول ابن خالکانست که از اکابر علمای اینانست که در بعضی از
مصنفات خود میگوید که علی بن حجهم قرشی نامی را در دشمنی علی بن ابیطالب عهد و پیمان داشت چه در سنی
علی رضی الله عنه با ایشان جمع نمیشود ای پناه و هفت هزار لایق و تعالی فی سوره الانتقال هو الای
آیتک بنصیر و المؤمنین یعنی اوست بخداوند که نماید کرد زبا محمد بنصیر خود و مؤمنان حافظ ابونعیم
که از شاهان علمای اهل سنت و جماعت نقل کرده از او هرگز که از روزگاری او یان ایشانست که او گفت
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که دیدم که بر عرش نوشته بود لا اله الا الله و حلال لا شریک
له محمد عبده و رسول آیتک یعنی طالب یعنی نیست معبودی بحق غیر حضرت الله تعالی در حالیکه
یکانه است او و شریکی نیست از برای او محمد صلی الله علیه و آله بن و رسول نیست نفی و ثابت و ثابت نموده ام
من که حضرت خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بعد از ابیطالب علیه السلام پس میگویم که هرگاه شخصی باشد که حضرت
حق تعالی در حق او فرموده که نفی و بن پیغمبر صلی الله علیه و آله با او من و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده
که نام او با من ساهی خدا و نام من در عرش مجید کتب بود با اللبیده او را از حضرت حق تعالی قدر عظیم است

و در جواب

دعا او باشد امامت و خلافت دیگری نبیند ای پناه و هفت هزار لایق و تعالی فی سوره التخریف و التاضیرین و هرگز
مگر آنرا اذی فوماک منه یصدون معنی این است که بعضی از معتزین گفتند اینست که چون زده شد بعدی این بر
علیه السلام مثل قوم نوازان فرغ کردند و او را زهای خویش را برداشتند احد جنبل در مسند خود ازین طریق
نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در وقتش این نام است حضرت عیسی علیه السلام
که بعضی در محبت آن غلو کردند و هلاک شدند یعنی بخدای او قایل شدند و بعضی دیگر بسبب دشمنی و باغ هلاک خود شدند
مناظران این را شنیدند با یکدیگر گفتند که مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله عیسی بن مرثیه است که در زمان نبی محبت را منعی نیست
که عطا بد دیگری نشود و این برادران باب نازل شد و در بعضی دیگر از کتب اهل سنت و جماعت مسطور است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بزوارش اینست پس علی علیه السلام
که بگوید او را دشمنی باشد تا به سالک رسیدند و نصاری در دو سنی او افراط نمودند تا بحدیکه مرثیه را از برای
او فرار دادند که حضرت عیسی علیه السلام صاحب آن مرثیه نبود یعنی بخدای او قایل شدند و از حضرت امیر المؤمنین
روایت شد که آنحضرت فرمود که کمال فی کمال محبت بر حق بی الیس فی و بعضی بحمله شناسایی علی آن بعضی
هلاک میشوند بسبب من و کسکی آنکه در محبت من افراط نماید و مرثیه که مرثیه است از برای ایشان کند و این اشیا
بجای آنکه بخدای آنحضرت قایل شدند و یکی دیگر آنکه دشمنی من او را بران دادند که نسبت بر ایشان گویند و چیزی از
بدی که در من نباشد گویند و این اشاره است بخروج آنحضرت و اما سزاگند و مستحبان که سفیدم خلفای ایشان
بر آنحضرت را ضعیف شدند و این عبد بن عبدالمطلب و محمد بن عبد الواحد آمدی در جزو سیوم از کتاب
جواهر الکلام و این معانی شافعی است که در این روایت و با آنکه اختلاف عبادتی نقل کرده اند
وجه استدلالات این است که بر امامت ائمه از کما خلافت است که هرگاه بعد از حضرت رسالت شخصی
باشد که رسول خدا او را تشبیه عیسی بن مرثیه کند مشکلی نیست در این که انطور سروری بمنصب امامت از غیر
اولی و اولیا است و این معنی بسیار ظاهر است که هرگاه شخصی باشد که بسبب معجزات و خوارق عادات
و کثرت فضایل و بعضی از عطا در مرثیه اصحرت بهر سزاگند و بخدای او قایل شوند در امامت و خلافت اهل

روایت نموده اند از رسول خدا صلی الله علیه و اله که آنحضرت فرمود که اگر مردمان میدانستند که در چه وقت
علی بر لیل طالب را امیر المومنین نام کرده اند هیچ کس منکر فضل و کمال او نمیشد نام نهادند او را امیر
در حال اینکه آدم صبی علیه السلام در میان دو جسد بود یعنی پیش از آنکه حضرت آدم را حق تعالی خلق کند
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را امیر المومنین میکشند و بعد از آن حضرت صلوات الله علیه این ایراد
ناروت فرمود که وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ فَإِنَّ أَبَاكُمْ فِرْعَوْنُ وَمَنْ يُشَابِهُهُ
أَنَا رَبُّكُمْ وَمَنْ يَسْتَكْبِرْ تَبِعَنِي أَيْمَانُكُمْ و در بعضی از نسخهای عبارات امام که لفظ امیر که واقع است یعنی شرف
الله تعالی بنام خلایق در آن وقت خطاب کرده فرمود که من خدای شما ام و محمد صلی الله علیه و اله سفیر شما است
و علی بن ابی طالب امام شماست و بنا بر نسخه دیگر علی بن ابی طالب امیر شماست پس میگویم که پیش
از آنکه حضرت ادر علی السلام خلق شود هرگاه شاه ولایت پناه را امیر مومنان گویند مشخص ظاهر است
که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله با ما در مومنان اختصاص دارد و آنحضرت باشد اما در
مومنان دیگران نیز رسد وَأَسْكَنَهُ عَلَى رَأْسِ عرشٍ لِّمَنْ يُرِيدُ و بدانکه احمد حنبل در مستدرک خود نقل کرده از عجمه که
اذا اکابر مفضلین اهل سنت است که او گفته که تَوَلَّى فِي عَجَلٍ سَبْعِينَ ابر یعنی نازل شده است در مدح علی بن
طالب علیه السلام هفتاد آیه و در مناقب حوازمی نیز نزدیک باین مکرر است و آن ایام نیست که هیچ چه
نوانسته اند که در آن دست و پای نزنند و بعضی ازان بر نهی مؤمنان است که در جناح حضرت نازل شد
که کسی ادبشان نخواستند که انکاد کند و بعضی ازان در کتابهای صحیح ایشان واقع است که سنیان از عجمه
خبط مذهب خود دست ازان بویستوانند داشت و آنچه بعضی از اعلامی ما رضوان الله علیهم اجمعین ضبط
کرده اند اینست که در زمان حضرت امیر المومنین علیه السلام سیصد و شصت آیه نازل است و بعضی دیگر
سیصد و هشتاد آیه ذکر کرده اند که در زمان آن حضرت نازل شده و آنچه بنظر این کثیرین از آیات قرآن
دستبرد که تمام آن دلالت دارد بر اولویت حضرت بر سایر امامت و خلوت فرار و پنجاه و هشت آیه در
کر تمام آن موافق احادیث معتبره در مدح آنحضرت واقع است و ازان استدلالات بر امامت و خلوت حضرت

امیر المومنین

امیر المومنین علیه السلام نموده ام در کتاب کثر الایمان همچنانکه قبل ازین بان اشاره شد و سنن ابی دکر که در کتب
محمد کند زیاده ازین هم نواند تحقیق نمود و از حضرت امام بنی ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله
منقولست که فرمود که یازده نکت در بیان حالات و کمالات و فضایل اهل بیت است و نکت دیگر در
مطالعن مخالفین ایشانست و نکت دیگر ظاهر شرع احکام شرعی و باطنی در اسرار و معارف و باطنیست
و از ابن عباس مرویست که او گفت که لَقَدْ عَاقَبَ اللَّهُ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا ذَكَرْنَا إِلَّا الْخَيْرَ
یعنی بخشنید که جنتعالی در قرآن مجید از روی خشم با اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله خطاب نموده و یاد نکرد است
علی بن ابی طالب علیه السلام و در قرآن مکرر بخیر و هم از ابن عباس مرویست که گفت که ما نزل فی حق امیر المومنین
مَا نَزَّلَ فِي عَمَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی نازل شد است در شان هیچ احدی در قرآن مجید از آیات آن نکر در شان
حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده و هم از او منقولست که گفت مَا نَزَّلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِي
أَمَرَ بِالْإِيمَانِ وَرَأْسُهَا وَأَمِيرُهَا یعنی نازل نشا حضرت الله تعالی در قرآن مجید هیچ آیه را که در آن عبادت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باشد مگر آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام سر کرده ایشان و امیر انجماعت و باز از ابن عباس
روایت شد که او گفت ما فی القرآن آیه الْأَوْعَىٰ رَأْسُهَا وَفَائِدُهَا وَشَرَفُهَا وَأَمِيرُهَا یعنی هیچ آیه را
آیات قرآن نیست مگر آنکه علی بن ابی طالب داور و بقر است یعنی عهد دوز و در آن آیه آنحضرت و فایده
انست یعنی کشتن آنست و سبب نزول آنست و شریف و امیر آنست اما چون در مذکور باقی آن آیات سخن بچند
اطناب میکند حواله کسی که باقی آیات را طلبد بنسخه ایست که قبل ازین مذکور شد پس الحاکم که شروع میکنیم
در نقل بعضی از احادیث که منقول علیه شیعیه و سنیست که دلالت میکند بر امامت و خلوت آنحضرت صلوات الله
عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ كَرِّفِي قَوْلِي سُبْحَانَكَ وَارْزُقْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَاعَةَ حَبِيبِكَ وَأَوْلَادِهِ الْمُتَّصِمِينَ صَكَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ بدان ای جوای راه دین و ای طلبکار طریق یقین که احادیثی که در این باب از طریق مؤلف
و مخالف مذکور است و در کتابهای معتبره مطور زیاده از آنست که درین طور مختصری نواند ثبت شد
ما از جهت اختصار درین کتاب اکتفا بد چند حدیث میکنیم حدیث أَوَّلُ عَمَلٍ حَسَنٍ در مستدرک خود در آن

نموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که گفت أَنَا وَعَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ نُورٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ يَوْمَ بَدَعِ عَشْرَ آيَاتِ عِلْمٍ قَلْبًا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورُ جُزْءَيْنِ جُزْءًا أَنَا وَجُزْءًا عَلِيٌّ
یعنی بودم من و علی بن ابی طالب یل نور نزد حضرت حق تعالی پیش از آنکه مخلوق شود آدم صغی چهارده
هزار سال پس چون حضرت الله تعالی آدم را خلق نمود آن نور را دو قسم کرد پس یل قسم از آن قسم و یل
قسم از آن قسم علی بن ابی طالب و از این حدیث اولویت حضرت امیرالمؤمنین بمصعب امامت در کمال ظهور
میباشد که نزد مردم صاحب بصیرت روشن است حدیث دوم در روایت نموده این معاذلی شافعی که از آن
علمای سنیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که گفت أَنَا وَعَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ نُورٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ يَوْمَ بَدَعِ عَشْرَ آيَاتِ عِلْمٍ قَلْبًا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورُ فِي صَلْبِهِ قَلَمَ تَزَلُ فِي نُورِهِ آيَةُ
حَقِّ أَفْرَاقِي فِي صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي النَّوْءِ وَفِي عِلْمِ الْخَلْقِ یعنی بودم من و علی بن ابی طالب یل نور نزد حضرت
الله تعالی پیش از آنکه خلق شود آدم صغی علیه السلام چهارده هزار سال پس چون خلق کرد حضرت الله تعالی آدم را
آن نور از کتب او در آورده در صلب آدم پس همیشه بودم یل نور و در جمیع اصواب طاهرات و احام طاهرات
یل نور بودم تا و فیکه جدا شدیم در صلب عبدالمطلب پس در من ظاهر شد و در علی بن ابی طالب خلقت و این
حدیث نیز لایزال صحیح بر مدعا که امامت علی بن ابی طالب است علیه السلام را در وجه اتبعین بسیار روشن است
که شخصی که نوری وجود او با نور حضرت رسول یکی باشد از برای امامت معتقین است و همچنین که در عالم انوار میان
ایشان همیشه اتصال بوده در عالم اجساد نیز میساید که چنین باشد و در میان فاصله نباشد حدیث سیوم
این معاذلی شافعی روایت میکند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که گفت
أَنَا وَعَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ نُورٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ يَوْمَ بَدَعِ عَشْرَ آيَاتِ عِلْمٍ قَلْبًا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى
آدَمَ وَكَبَّتْ ذَلِكَ النُّورُ فِي صَلْبِهِ قَلَمَ تَزَلُ فِي نُورِهِ آيَةُ حَقِّ أَفْرَاقِي فِي صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَفِي عِلْمِ الْخَلْقِ وَفِي عِلْمِ الْخَلْقِ
جُزْءًا فِي صَلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَجُزْءًا فِي صَلْبِ أَبِي طَالِبٍ فَأَخْرَجْنِي نَيْسًا وَأَخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا یعنی بودم من و
بن ابی طالب یل نور در پیش حضرت حق تعالی پیش از آنکه خلق شود آدم صغی چهارده هزار سال پس چون حضرت

نعمانی خلق کرد آدم را و در آورده آن نور را در صلب آدم پس همیشه بود یل نور و در جمیع اصواب طهاریات و احام طهاریات
یل نور بودم تا و فیکه جدا شدیم در صلب عبدالمطلب و فیکه که حضرت الله تعالی آن نور را بدو جزو یل نور
از آن در صلب عبد الله مقرر شد و جزو دیگر از آن در صلب ابی طالب پس هر روز آورد حضرت حق تعالی مرا بی پروا
آورد علی بن ابی طالب را و صی و انجیدت نیز مثل حدیث سابق در اثبات مدعی که امامت حضرت امیرالمؤمنین علی
بن ابی طالب نهایت صراحت دارد حدیث چهارم منقول است از رسول خدا صلی الله علیه و آله بطریق صحیح که جمیع کثیر
اشیعه و سنی نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که گفت أَنَا وَعَلِيٌّ نُورٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ عَشْرَ آيَاتِ عِلْمٍ
عَشْرَ آيَاتِ عِلْمٍ قَامَ تَزَلُ نَحْوُ عَشْرِينَ وَصَلْنَا إِلَى أَحْضَرَةِ الْعِظَةِ فِي عَمَلَيْنِ الْفِي سَنَةِ نَمَّ خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا
بَيْنَ نُورِنَا فَخَمَّ صَنَائِعَ اللَّهِ وَآخِذًا كَلِمَةً صَنَائِعَ لَنَا یعنی بودم من و علی بن ابی طالب نوری در پیش حضرت حق
تعالی پیش از آنکه خلق کند دنیا فرزند حضرت الله تعالی عمرش خود را چهارده هزار سال پس همیشه ما حاضرین بودیم
محص نوری در پیش او فیکه که اصل شدیم حضرت عظیم در هشتمین هزار سال بعد از آن خلق کرد حضرت الله خالق
خلایق را از نور ما پس ما مخلوقی خدایم و هر چه خلق شدن غیر ما بسبب وجود ما خلق شدن و ظاهر است که کسکه
خلایق بطفیل وجود او مخلوق شوند یا لاری و سرداری مردمان از دیگران اول است حدیث پنجم ابن عباس
روایت میکند که او گفت كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ بِنْتِ طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَآلِهِ فَأَقْبَلَ وَقَالَ الْيَتِيمُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مِنْ خَلْقٍ قَبْلَ آدَمَ يَأْتِيَنَ الْفِي عِلْمٍ قَلْبًا يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَكَانَ الْإِنْسَانُ قَبْلَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَامَ نَعِيمُ اللَّهِ خَلْفَهُ وَقَالِيًا نُورًا وَاحِدًا أَقْبَلَ خَلْقَ آدَمَ
يَضِيحُ الْمُنَى قَدَّمَ نَصْفَيْنِ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَجَعَلْنَا عَيْنَ بَيْنِ الْعَرَبَيْنِ ثُمَّ خَلَقَ
الْمَلَائِكَةَ وَصَنَعْنَا فَتَحِيحًا الْمَلَائِكَةَ وَمَلَلْنَا وَمَلَلْنَا الْمَلَائِكَةَ وَكُنَّا نَاكِبُونَ أَفْكَالَ نَبِيِّ سَبَّحَ اللَّهُ وَكَرَّرَ
قَائِلًا ذَلِكَ مِنْ نَعْلَمِي فَقَالَ عَلِيٌّ بِنْتِ نَسْتَهْ بُوَدِمَ نَزِدَ حَضْرَتِ اللَّهِ تَعَالَى رَسَالَتِ صَلَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمِيرًا
علی علیه السلام آمد پس آنحضرت فرمود که مر جبا کسیکه پیش از پدر من حضرت آدم علیه السلام مخلوق شدن چهارده
هزار سال پیش که نیم ما که رسول الله ایما شده پس پیش از پدر خود آنحضرت فرمود که یل نور در پیشی که حضرت حق تعالی

خلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ایق قد زکرتکم ما از منکم به لکن یظنوا بعد الفکین و احکام
اکبر من الاخر کتاب الله جنل سماء و الارض و عیون اهل بیتی الا انما ان یقر فی حق برادر علی
یعنی بدر سینه من گذاشته ام در میان شما ان جنو را که از همتک بان شویید و چنان بران زیند هر که از شما
شد بعد از من وان دو جنو بر زبلاست که یکی از ان بزرگتر از دیگریست یکی کتاب خدا که جعل است مدد و کند
کشید شده از اسمان تا زمین و یکی دیگر عزت من که اهل بیت منند آگاه باشند و بدانند که بدر سینه از جنو
هر که از بیکر جدا نخواهند شد تا انکه وارد شوند برین در کنا و حوض کوثر و از این حدیث نیز امامت شاه ولایت
و ائمه است هر ظاهر است که هر که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در نماز امر کند بناست و پیروی فرزان
و اهل بیت و بغیر ما بد که فرزان و اهل بیت من هر که از هم جدا نمیشوند و کار و خلافت این لایحیت که مناسبت ایشان کند
و ایشان را بر خود مقدم دانند حدیث هشتم ثعلبی که اذا کاره مفسرین و محدثین اهل سنت است در توضیح قول
حضرت جن نماز که میفرماید و اعصموا عجل الله بجمعها با ساینده منعده نفل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که از حضرت فرمود یا ایها الناس انکم لکن فیکم التقلید خلیفین ان اخدمتم یوما انما بعد جان یوم الفیما بعد
اکبر من الاخر کتاب الله جنل سماء و الارض و عیون اهل بیتی الا انما ان یقر فی حق برادر علی
علی الحوض یعنی بکرم هر معان بدر سینه من گذاشته ام در میان شما دو جنو بزرگ و خلیفه بلکه او برین
هر دو بکنید و مناسبت ان هر دو نماید بعد از من هر که گواه نمیشود تا بروز قیامت و یکی از ان دو بزرگتر از دیگریست
و یکی از ان دو جنو کتاب خداست که در میان انست کشید شد میان اسمان و زمین و دیگری اهل بیت منند
که هر که بر ویان هر دو کند از جهه صلوات بجاه هدایت میرسد وان دو جنو از هم جدا نمیشوند و با هم اند تا
که در کنا و حوض کوثر بر میسید و از این حدیث نیز ممتا که اخصیت حضرت امیر علیه السلام است بمصب امامت
ظواهر است حدیث نهم در کتاب جمیع الصحیحین که از کتب معتبره حدیث اهل سنت و جماعت است روایت شده
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که انتم و فرمود که انما انما یقر فی حق برادر علی
فیکم التقلید و انما کتاب الله فی الیوم و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکر که الله فی اهل بیت

خلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ایق قد زکرتکم ما از منکم به لکن یظنوا بعد الفکین و احکام
اکبر من الاخر کتاب الله جنل سماء و الارض و عیون اهل بیتی الا انما ان یقر فی حق برادر علی
یعنی بدر سینه من گذاشته ام در میان شما ان جنو را که از همتک بان شویید و چنان بران زیند هر که از شما
شد بعد از من وان دو جنو بر زبلاست که یکی از ان بزرگتر از دیگریست یکی کتاب خدا که جعل است مدد و کند
کشید شده از اسمان تا زمین و یکی دیگر عزت من که اهل بیت منند آگاه باشند و بدانند که بدر سینه از جنو
هر که از بیکر جدا نخواهند شد تا انکه وارد شوند برین در کنا و حوض کوثر و از این حدیث نیز امامت شاه ولایت
و ائمه است هر ظاهر است که هر که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در نماز امر کند بناست و پیروی فرزان
و اهل بیت و بغیر ما بد که فرزان و اهل بیت من هر که از هم جدا نمیشوند و کار و خلافت این لایحیت که مناسبت ایشان کند
و ایشان را بر خود مقدم دانند حدیث هشتم ثعلبی که اذا کاره مفسرین و محدثین اهل سنت است در توضیح قول
حضرت جن نماز که میفرماید و اعصموا عجل الله بجمعها با ساینده منعده نفل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که از حضرت فرمود یا ایها الناس انکم لکن فیکم التقلید خلیفین ان اخدمتم یوما انما بعد جان یوم الفیما بعد
اکبر من الاخر کتاب الله جنل سماء و الارض و عیون اهل بیتی الا انما ان یقر فی حق برادر علی
علی الحوض یعنی بکرم هر معان بدر سینه من گذاشته ام در میان شما دو جنو بزرگ و خلیفه بلکه او برین
هر دو بکنید و مناسبت ان هر دو نماید بعد از من هر که گواه نمیشود تا بروز قیامت و یکی از ان دو بزرگتر از دیگریست
و یکی از ان دو جنو کتاب خداست که در میان انست کشید شد میان اسمان و زمین و دیگری اهل بیت منند
که هر که بر ویان هر دو کند از جهه صلوات بجاه هدایت میرسد وان دو جنو از هم جدا نمیشوند و با هم اند تا
که در کنا و حوض کوثر بر میسید و از این حدیث نیز ممتا که اخصیت حضرت امیر علیه السلام است بمصب امامت
ظواهر است حدیث نهم در کتاب جمیع الصحیحین که از کتب معتبره حدیث اهل سنت و جماعت است روایت شده
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که انتم و فرمود که انما انما یقر فی حق برادر علی
فیکم التقلید و انما کتاب الله فی الیوم و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکر که الله فی اهل بیت

بنی نیستن من مکرر از میان و نزدیک شدن است که فرستاده خداوند من بجای من ایام پس من او را احباب کم یعنی
بان شدن که از او دنیا بدار از من رحمت تمام و من میگذارم در میان شما و چون بزرگواران کتاب خدا قرآن
مجید است که در دست هدایت و نور باید که متمسک بان شوید و بان هدایت یابید و یکی دیگر از آن دو چیز اهل بیت
و عشرت منند بیاد می آورم شما را خدای که در اهل بیت من نیکی کند و انجوت هم مثل احادیث سابقه دلیل است بر آنست
حضرت شاه فلاطیه علیه السلام و خلافت حدیث در هر دو رسالت است حلیل مطول است که حضرت رسالت صلی الله
عیده و از فرمود النجوم اسان لا تغفل القهار فاذا ذهبت ذهبوا و اهل بقی امان لا یغفل الا من اذ ذهاب اهل بقی
اهل الاخری یعنی شاکان امان انداز از برای اهل آسمان بر هر که ستارگان از آسمان بروند اهل آسمان نیز خواهند
رفت و اهل بیت من امانند از برای اهل زمین بر هر که اهل بیت من در روی زمین نباشند اهل زمین بر طرف خواهد کرد
و جدا استند لای از حدیث شریف بر امامت و خلافت حضرت امیرالمومنین علیه السلام است که هر که با فرموده رسول خدا
صلی الله علیه و آله وجود اهل بیت ان حضرت موجب امان و وسبب بقای بنی نوع انسان باشد و از بنی
ظالم باشد که حضرت امیرالمومنین علیه السلام از جمیع بیت افضل است پس بطریق اولی حضرت شایسته مرتبه امامت است
حدیث یازدهم از حدیث مطول در روایت میکند ازجا بر این عبد الله انضاری که او گفت که روزی در مقام
تذکره رسول خدا بودم که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر او را حضرت آمد پس حضرت خطاب ب حضرت امیر کرده فرموده که یا
علی نزدیگری و چون حضرت نزدیک شد فرمود که یا علی خلیفت انا و انت من نبی و اجدی انا اصلنا و انت من
و الحسن و الحسین اعضاءنا من خلقنا فیضین منها ادخلک الله الجنة یعنی علی از بنی شایسته من و نوابی که
که بیخ الله در جنت منم و شاخ بلند ان ثوی و حسن و حسین شاخهایند که از ان شاخ بهم رسیدند و هر که چند
بشاخ انان در جنت ذم و بان متصل شود داخل میگرداند حضرت الله تعالی او را در عشت و عشرت هائل
ظاهر است که شخصی که با حضرت رسول از بیل شجره باشد بجای نشینی حضرت از دیگران سزاوارتر است حدیث
احمد بن موفی که از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت است در کتاب مناقب خود نقل کرده و شایسته او نیز از شایسته
علمای ایشانست در تفسیرش آورده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب جلیله المتعین لا و لیا و روایت کرده

در تفسیرش

و در کتاب جمع بین الصحیحین مذکور است و بسیار کسی غیر ایشان ادعای سستی نقل نموده اند که در اول سنی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت حق تعالی این آیه را فرستاد که انذار و غیر آيات الا فریقین یعنی خبر دود
بشریان از عذاب ما خویشان تو دیگر خود را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده الهی الامام عبد المطلب
که در آنوقت چهل نفر بودند طلبین ضیافت حضرت در آنروز اندکی گوشت بخت بود فدوی نان و اندکی ماست
که از برای پلکسین باشد و اکثران چهل نفر مردی بودند که اشتهای بسیار داشتند و آنچه بعضی از علما نقل کرده
انست که یکی در میان ایشان مردی در وقت بخت و رانها میخورد و در کتاب اهل سنت مضبوط است که اکثر ایشان هرگز
شتر نخوردند یا کوسا را کوسندی و با بیل مشک دوزخ میخوردند و بسبب اینکه حضرت خانی خانبان اشتهای بسیار
داده بودند که حلیل مطول است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آنوقت ضیافت حضرت خوردند
و هر سیوه شدند و آن طعام همان بحال اول بود که کویا هیچکس اذن نداشتند بعد از آنها دین معجزه عظیمه حضرت
بیفایم الهی با ایشان رسانید و ایشان را دعوت نمودند بهادرت ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و بعد های الهی بن
ایشان را اسمائک فرموده از عید های الهی بنرسانید و بعد از آن فرمود که امر فرزند شما که اطاعت من کند
و اقرار بوحدایت خدا و رسالت من نماید ان شخص برادرمین و وزیر و وصی من و وارث و خلیفه و جانشین من خواهد
بود بعد از من و انجاعت که حاضر بودند هیچکس دعوت حضرت را اجابت نمود و الا حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و بعضی از روایات واقع است که انصورت سر مرتبه واقع شد و هر مرتبه کسی که بر میخواست و تقی
دعوت ان حضرت می نمود حضرت امیر علیه السلام میگویم که هر که مرا برادری بیوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن
ابطال لب فرموده باشد که تو برادرمین و وزیر و وصی و وارث من و خلیفه و جانشین منی همان اول صدایان را که بعد از
ان حضرت امامت و خلافت تعلق شد لا اله الا الله حدیث سیزدهم این مردی که از اعاظم علمای اهل سنت
روایت کرده از ابی ذر غفاری روایت کرده که حضرت امیر علیه السلام را گفت که روزی بختی رسول خدا صلی الله علیه و آله و کلام من حسنا
اصحاب ان لایانک فان کان امرک ما معنی ان کان نایب ما کما من ذمیر فقال هذا عیدکم انکم مکرمکم و انما
یعنی این رسالت است و در سترین اصحاب ثوبی بود که اگر امری واقع شود با او با نیت و اگر عارضه و مصیبتی بود

در

نماید از او روی نیکم و منابع او باشیم یعنی هرگاه شما در میان بنیاشید رجوع مایک باشد آنحضرت فرمود که این علی از
من دو ستر است از هر اصحاب و اگر ای روی نماید با او باشید که او بر از هر کس از خدان من نموده و فیل اند
هر کس مطیع و متغافل من شدن و بیخندیت نهایت صراحت بر امامت و خلافت آنحضرت دارد و هر کس انابت
نامی کنی انیمتی بر او واضح میشود که هرگاه آنحضرت رسالت مسئول کند که دو سترین مردمان تو شدی که
که اگر خداوند روی نماید ما با او باشیم و آنحضرت بفرماید که این علی نزد من دو ستر است از هر اصحاب
امامت و خلافت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدیگری نمی رسد و اینکه آنحضرت در آخر فرمود که
اسلام او فیل از کس بود علی است واضح بر آنکه آنحضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اسلام حضرت امیر در طفولیت
بود و فی الحقیقه تصدیق آنحضرت تصدیق بود بلکه سابق در تصدیق فی الحقیقه ابی بکر بود و جنت در نهایت مؤمن
و قطع نظر از آن جوابی که بدین نزد کور شد از آنحضرت شریف رد قول او بر من می آید چه حضرت رسالت صلی الله
با بود و میگوید که این علی را بعد از من متابعت کنید که اسلام او سابق است بر اسلام هر کس پس معنی دارد که چیزی
که خدا در رسول قبول کند کسی رد آن کند و ازینم ظاهر بود که مراد ستیان در دست و پا زدنهای پچا غنیون من نیست
بلکه از فرط عناد و نهایت غضب میخواهد که کسی را بپوشند و الله بیکر نور و کون الخافیه حرایت
چنان در همه اصل جنتل در کتاب مستند خود روایت میکند از سلمان فارسی رضی الله عنه که پرسید از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که با رسول الله من و صبیات از رسول خدا گیت وصی و خلیفه نظر حضرت فرمود که ای سلمان
وصی برادر من موسی که بود سلمان گفت بوشع بن نون پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بدینم
که وصی من و واد من که درین مراضا کند و جودهای و فغانا بد علی بن ابیطالب علیه السلام حدیث
با ترم خود از وی روایت میکند در کتاب مناقب خود از سلمان علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله خطاب بمن نموده فرمود که اندری من کان وصی موسی یعنی ابی طالبی که گام شخص وصی وصی
بود من در جواب گفتم که بوشع بن نون وصی موسی بود آنحضرت فرمود که فان وصی فی اهل و خیر من
اخیرة بعدی علی بن ابیطالب یعنی پس بدین سبب که وصی من در اهل بیت من و بهترین کسی که من او را

یکدام در

سیدم از بعد از خود علی بن ابیطالب است حدیث ششم علی بن عیسی از ابی عبد الله که گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله که از بزرگان علمای امامت است و حمد الله علیه روایت کرده از ابی سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله
که پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر پیغمبری وصی بوده است و آنحضرت مراد را نشانت جواب گفت
و بعد از آنکه مراد بد گفت با سلمان من از دو کس گفتم نیت با رسول الله فرمود که میدانی که وصی موسی که بود گفتم یا بوشع
بن نون بود و فرمود که چرا او را وصی گردانید گفتم از جهت آنکه او عالمترین قوم او بود و در آن روز آنحضرت فرمود که بدین سبب
وصی من و محل شریف و موضع داز من و بهترین جماعتی که میمانند بعد از من که بوعده من وفا کند و درین مراضا که علی بن
ابطالب است علیه السلام و ازین هر سه حدیث او توین حضرت امیر علیه السلام بر شرف خلافت و نیابت ظاهر و بیدار روشن
و هو بد است حدیث هفدهم در بخشی که اگر علماء اهل سنت و جماعت نقل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرمود که فاطمه زهرا علیها السلام قلبی و ابناها من فوادی و علیها نور بصری و اولادها امتی و ابی طالب
منه و زینب و فاطمه من اهل بیت من و من خلفت عندهم هدی یعنی حضرت فاطمه روح و باعث زندگی دلم من آن
هم در دین و دین دل است و شوهر او در دشتی چشم مراست و اما ما آن که از نسل انبیا هم خواهند رسید ایشان خدایند
در خلق و حبیب کسبت شده اند میان خدا و خلق هر که خنک و لایب از ایشان زد و در راه متابعت ایشان در امر و
بانگ و کسی که از ایشان دوری کرد و عافان اعیان نمود مالک و ناخیز شدن و اینصی فرموده عاقل ظاهر است که تا نوزدهم
رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد بر وی دیگری کردن و دیگری بر او خلیفه دانستن از فرط کوری و بی بصیرت حدیث هجدهم
آنحضرت حدیث مستند خود آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی از دو زهاد دست امام حسن علیه السلام
پرسیدند دست حضرت امام حسین علیه السلام را بدستی دیگر که فرمود و میفرمود که من احببتی و احببت هدی و ابانها
و اما همگان می فی در پی تویم القیة یعنی هر که دست داد و مرا دوست داد این هر دو را بعد از ایشان از اولاد
ایشانرا آنکس با من خواهد بود در هر چیز من و در هر مقام وجه است که لایق ازین حدیث شریف بر امامت و خلافت
شاه و لایق علیه السلام است که هرگاه نبهادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در دست حضرت امیر با عت و وصول
بدرجات عالیات بهشت باشد شخص است که آنحضرت با امامت و خلافت اولی و البت است از غیر خود و اینصی

ظاهراست که هرگاه حضرت رسالت دوستی خود و جمعی را سبب بخت کوی بسیار بلکه اجتماع و از حضرت بنی ثعلبی
عظیم باشد و ناچنان همی باشند بر روی غیر ایشان مناسب نیست بخصوص در صورتی که غیر ایشان همی باشند که در بعضی
دوستی که با ایشان بسیار بود با ایشان بدها کنند و آنش برده خواهد ایشان زنده و بجز مینهای که بعضی از آن بفران
مذکور شد نیست ایشان کنند حدیث نوزدهم حدیث متواتر است که ششده وستی در فضل ان متفق اند و هیچکس از علما
عامه از انکار نکرده بلی بعضی از مشعشعین سنیان مثل ملا علی قوشچی گفته اند که این از اخبار احاد است و این حضرت
بعد از نقل جمعه و اصل سنت اعتباری ندارد چه ظاهر است که اگر این حرف را می شنیدیم است کسی که ساری و تواتر
انکار کند بهر حال خاصه و عامه نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرموده در حالیکه خطاب بعمل ای ایها
علی ایها محمد که انت می بینی تندرته هرگز من مومن الا ان لا یجی بعبدی یعنی نوبیا علی نیست من هیچکس را که هرگز من علیه السلام
بود نیست مومن علی السلام و در سند آن کتب صحیح مسلم و صحیح بخاری و حدیث کتاب دیگران گفته های اصل
و جماعت مذکور است که در فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایجاب شود که هیچکس از حضرت امیر علیه السلام
گذاشت حضرت محمدت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که من بخواسم که شما میاید و درین در وقت شما ناشم
انحضرت خطاب حضرت امیر فرموده اما تو نمی توانی تکلم می بینی هرگز من مومن الا ان لا یجی بعبدی یعنی ای ایها محمد
یا علی که باشی از برای من هیچکس مومن بود از برای مومن و در بسیار از مواضع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل این
کلام در حق حضرت امیر علیه السلام فرموده که بعد ازین شاید شرب مذکور شود انشاء الله تعالی و در انجمن حضرت رسالت
چندین فضیلت از فضل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ایراد نموده که هر یک بر نهائی و دلیلست جدا بر امامت آن حضرت
یکی بر بر بودی دیگر آنکه حضرت امیر علیه السلام تا بل مرتبه نبوت میبود اگر پیغمبری بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بود پس امامت بطریق اولی از برای حضرت امیر و ثابت است دیگر تفاوت در حال میان همدیگر هرگز نه جای نشینی حضرت
موسی علیه السلام را در حال حیات داشت و بعضی از سنیان در این مقام گفته اند که پس باید که بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین
خليفة نباشد از جهت آنکه هرگز بعد از موسی خلیفه نبود بسبب آنکه در حیات موسی هرگز وفات کرد و جواب اول آنست که
اینکه هرگز بعد از حضرت موسی خلیفه نبود و جملش آنست که بعد از حضرت موسی هرگز در حیات نبوت و شخص است

دلیل آنست

که اگر هر دو بعد از حضرت موسی میبود خلاف از برای او ثابت میبود از جهت آنکه شخصی اگر حضرت بنی ثعلبی ثعلبی منصبی بود
ان منصب از برای او ثابت است تا از خارج دلیل هم رسد که منصب او را نهائی نیست و حال آنکه در عاده الله بن
جاری نشد که شخصی را که حق تعالی خلیفه پیغمبری کند بعد از مدتی او را عزل کند و در ما بعد از آنکه امامت علی بن ابی
طالب است دلیل قاطعه خلاف آنحضرت میکند و حیا آنحضرت بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باعث اینست
که حکم خلاف از برای آنحضرت بعد از حضرت رسول ثابت است و حال آنکه الا ان لا یجی بعبدی درین باب نهائیست
دارد و همچنین که باقی الثقات ظاهر میشود حدیث بیست و نهم از حدیث در سند خود آورده که ابی بکر و عمر خطبه کردند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را حضرت در جواب ایشان فرمود که فاطمه کوچک است و بعد از آن علی بن ابی طالب
او را خواستگاری نمود حضرت رسالت قبول نموده فاطمه را با حضرت تزویج نمود و بعضی دیگر از علما ی عامه مثل
طایفه امامیه نقل کرده اند که در وقت که ابی بکر و عمر فاطمه علیها السلام را خواستگاری نمودند حضرت رسول در آنجا
ایشان فرمود که ای انظر امر الله چه یعنی در باب تزویج فاطمه انتظار امر الهی میکنم که هر چه خداوند من مراد فرماید
درین باب چنان کند و در وقت حضرت فاطمه صلوات الله علیها در وقت تزویجش علی بن ابی طالب خلاف کرده اند
بعضی روایت کرده اند که در اوقات آنحضرت پانزده ساله بود و همی نقل کرده اند که در سال داشت و فوج اخصا
از جمله آنکه آنحضرت در آنکه معظمه یا پدر نیز گوار خود هشتاد سال بود و در سال دویم از هجرت بود که حضرت پیغمبر
او را ابی طالب داد و در اینک این امر در هر مایه واقع شدن خلاف کرده اند و بعضی از روایان واقع است
که در ماه رجب بود و از جمیع بخاری ظاهر میشود که در ماه صفر بود پیغمبر در وقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت رسول فاطمه را طلب کرد رسول خدا فرمود که مرچیا و اما آنرا و بعد از آن حضرت امیر گفت که چیزی از فعال
دینا داری آنحضرت فرمود که زهری و سبزی دادم حضرت رسول فرمود که نورا اسب در کار است زده و این زهری
حضرت امیر زده و بیها صد و هشتاد درهم فروخت بیثمان و آنچه علما امامیه نقل کرده اند آنست که آنحضرت
زده و بیها زده و در این از آنحضرت از بیها صد و هشتاد درهم خرید و حضرت امیران مبلغ را از برای حضرت رسول الله
دید که آن زهری در پیش حضرت رسالت است از حقیقت سال که سؤال نمود حضرت رسول فرمود که شخصی که زده را

از خود خبری نرسد بود و این زده تقدیر است که حضرت من غالی در داد الضرب و درین خود سکر کرده بهر حال حضرت رسول
مثنی از آن زرد اسیلا داد کروی خوش بخور باقی را با مصلحت داد که در میان حاج حضرت فاطمه صفت کند در این
جبرئیل امین نازل شده که امر الهیست که فاطمه را ازین بعلی بن ابیطالب دهی و قوی است که بیشتر جبرئیل امین
و حضرت رسالت اصحاب را جمع کرد و خطبه در کمال فصاحت و نهایت بلاغت ادا فرمود و بعد از آن گفت که حضرت
الله تعالی مرا فرموده که فاطمه را بعلی دهی و من او را بفرستادم بهر چهار صد شغال فقره بلاغ را خواستی
حضرت امیر فرمود که راضی شدم و روایت دیگر است که حضرت امیر را امر کرد که خطبه بخواند و بعد از وقوع عقد
نکاح حضرت رسالت در حق ایشان دعا گفته فرمود جمع الله شملکم و استعد جدم کما و بارک ملککم و اخرج منکم
کثیرا طیبنا بنی جمع کند حضرت الله تعالی پریشانی شما را و مبارک گرداند بهره شما را و برکت کند بر شما
و بیرون آورد از شما مثل بارک و بسیار با کثرت بعد از آن امر کرد تا خوان خرم حاضر کردند و اصحاب خوردند
و از یکدیگر می پرورند و آن سنت شد و بعد از آنکه از نماز خفتن فارغ شد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
با ائمه صلوات الله علیهم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرستاد و خود از عقب ایشان روانه شد بچانه ایشان در آمد
و زمان نشسته از کون ایشان ای خورد و روان آید دعا خواند فرمود که هر دو از آن اب وضو بایزند
و نداری از آن را بخورند و بعضی از آن آید با ایشان باشند و ادا بهر وقت آمدن کرد در آن حال حضرت فاطمه
بگریه در آمد حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله فاطمه را نشانی داد و فرمود که انما الله الذی یغیب البصائر
ستیفا فالله یتا و ستیفا فی الاخر و اینه فی الاخر من الصالحین و در بعضی از روایات انجید است و انتم
هست و ان اینست قیل لا یفار عن علی احد من الناس یعنی هم مجبورم باین خداوندی که جان من بیه قدرند
که فورا ایضا فاطمه زهرا داد ام سبید در دنیا و سبید در آخرت و بدر سبید او در آخرت از صالحانست و معنی آن
شده که در جنتی از نسخ واقع است اینست که هیچکس را از مردمان بیاسر شوهر شو نمیدوان کرد و این روایت است
فضیلت حضرت امیر علیه السلام ظاهر است و معلوم است که تا چنین کسی باشد امامت و خلافت بد دیگری غیر است
و از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق روایت شده که حضرت فرمود که حضرت فاطمه را نزد حضرت الله

نور

نه نام است فاطمه و صدقیه و مبارکه و طاهره و زکیه و راحیه و مرتبه و محمد و زهرا از انجید او را
فاطمه گفته اند که همچنانکه فرزندان از شیر بازمیکند انحضرت داد و اذلا نشیو بدی با ذکرش از بعد از آنان
حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المومنین علیه السلام نمیبود او را خواستگاری نمیکرد او را گفت نمیبود
نار و زقیامت از زمان آدم صفتی ظاهر که آخرین فرزندان آدم باشد و از انجید ظاهر میشود که حضرت امیر
از بسیاری از پیغمبران فاضل است همچنانکه قبل ازین ظاهر کردید که از کل انبیاء و مرسلین افضل است از جهت آنکه
پیغمبری کرده اندا که همه عینی از ایشان بوده اند که در میان اجداد حضرت فاطمه اند و انحضرت صلوات الله علیها
بر ایشان از پیغمبران است تا بسیاری از پیغمبران بوده اند که در سلسله ابا و اجدادان حضرت نبوده اند پس بعد
انجید ظاهر میشود که حضرت فاطمه از جمیع پیغمبرانی که در سلسله ابا و اجداد او نبوده اند فاضل است
همچنان از ایشان که حضرت فاطمه نبوده اند و حضرت امیر علیه السلام خود که حضرت فاطمه بود پس انحضرت علیه
از بسیاری از انبیاء بهتر باشد و یکبار از بسیاری از پیغمبران فاضلتر باشد ظاهر است که با امامت منزه او از
حدیث بیست و یکم در سند احمد حنبل و در کتاب جمیع بایر الصحیحین و در کتاب جمیع بایر الصحیح التمه که از ده
کتابهای معتبر است و جماعت مطهر است که رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب بعلی بن ابیطالب فرمود
که یحیی الایمؤمنین و لا یخطف الایمؤمنین یعنی دوست میدارد در دنیا علی مگر کسی که ایمان نبخشد داشته باشد و دشمن
نمیدارد در آخرت مگر شخصی که منافق باشد پس میگویم که هر که دوستی حضرت امیر علیه السلام است ایمان باشد و دشمنی
انحضرت علامت نفاق معلوم است که آن حضرت از یاد فیضیه هست و نا او باشد امامت غیر او نیز سرد و در
کتاب مستطاب کلینی مطول است که جایز بن عبد الله انصاری در آخر عمر عصائی بدست کشید در کجای بدین
میگفت و میگفت علی بن ابی طالب فقد کفر معاشره الا تضاراد و اولاد کفر علی بن ابی طالب
قربانی فلیکفر فی شان علی بن ابی طالب علیه السلام بهر از جمیع آدمیان عالم است و بعد از حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله حضرت امیر از همه فاضلتر است هر که انکار کند شخصی که کار نبوده ایکنه انصار
او را و فرزندان خود را بخوابد بد و سنی علی بن ابی طالب پس هر که از فرزندان شما انکار کند و سنی انحضرت را

نگاه کند و مجال ما در شایع هرگز از فرزندان شما اذ و سنی حضرت امیر و برودگان باشد بدینکه که مادر او ادا و اذ
وجه حلال بهم زسانند و مشهور است که ابو دلف بجهت که از امای نامدا و است و نهایت بجهت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام داشت روزی در مجلسه میگوید که هر که دره و سنی علی را بی طالب بکمال نباشد ولد زناست پس
با مصاحبان خود گفت که من در دو سنی علی را بی طالب اندر نیستم و آنچه با او دلف رسانیدند گفت
الله اکبر راست میگوید که من مادر او را که خریدم پیش از آنکه با او دخول نمودم حدیث بیست و دو در مسلم و
در ترمذی که هر یک از اکابر علمای سنیند روایت کرده اند از زین بن جیح که گفت که شنیدم از حضرت امیر المؤمنین
که فرمود فَلَا تَحْبَبُوا لِقَاءَ النَّبِيِّ وَبَرَاءَةَ النَّبِيِّ لِقَاءَ النَّبِيِّ الْأَيُّ إِلَى آتٍ لَا يَحْبَبُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَنْفَعُنِي إِلَّا مَنْ
یعنی قسم بان خداوندی که شکاف دانه را و آنرا آدمی را که عهد کرده بقی این نبی حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله بان
که دوست نمیدارد مرا مگر کسی که مؤمن باشد و عداوت نمیکند با من مگر کسی که منافق باشد و از این حدیث مثل
حدیث سابق سند لال بر امامت حضرت می توان کرد حدیث بیست و سی و دو در این حدیث از امام علی علیه السلام
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و الله که فرمود لَا يَحْبِبُ عَلِيًّا مَنْ آفَنِي وَلَا يَبْغِضُنِي مَنْ بَغَى عَلِيًّا
علی بن ابیطالب را منافی و دشمن نمیدارد و حضرت را کسی که موافقت و انشاء الله در همین کتاب بیان تفاد و جمعی
اصحاب در بحث عقبه خواهد شد حدیث بیست و چهارم در حدیث خود ذکر کرده و خود را می در منافق
آورده و بسیار کسی غیر این دو نفر از علمای سنی نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و الله فرمود که آن منکر
من: يَعْلَى عَلِيٍّ عَلِيٌّ نَائِبُ الْقُرْآنِ كَمَا نَأَى عَلِيٌّ الْقُرْآنَ فَخَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْأَقْلَامُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
فَالْأَقْلَامُ كَيْفَ خَاصِمُ الْقُرْآنِ كَمَا خَاصِمُ الْقُرْآنِ فَخَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْأَقْلَامُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
فَالْأَقْلَامُ كَيْفَ خَاصِمُ الْقُرْآنِ كَمَا خَاصِمُ الْقُرْآنِ فَخَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْأَقْلَامُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
فانظر علی بن ابی طالب یعنی رسول خدا صلی الله علیه و الله با اصحاب خود خطاب نموده فرمود که بیهوشی از شما کسی هست
که با مخالفان جهاد و فتنه خواهد کرد برنا و ایل قرآن همچنانکه من با خودم بر قرآن قرآن پس ای که پرسیدند
از حضرت که آن کس منم یا رسول الله حضرت در جواب فرمود که در هر خطاب گفت با رسول الله ان شخص من خواهد بود
حضرت فرمود که نه و لیکن ان شخص جهاد خواهد کرد با مخالفان برنا و ایل قرآن ان شخص است که منم را بدین میگوید و حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام در حجره حضرت فاطمه صلوات الله علیها نقلین حضرت رسول صلی الله علیه و الله را با حق
مینکرد و شکایت کرد از تجدید تیرافضایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولیبتا حضرت بنی بر اثما
و خلافت ظاهر است و معلومست که نا افضل باشد امامت بمفضل غیر صلوات الله علیه و الله و سنی حضرت خردی
با سند خود روایت میکند از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه که جمعی از قریش در حجره
جمع شدند و هر یکی از ایشان حرف میزد تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و الله را غضبناک ساختند چنانچه
انرا غضب در پیشه مبارک حضرت ظاهر شده فرمود که لَنْ يَبْقَى بَعْدِي مَشْرَقٌ فِي رَأْسِ نَبِيٍّ وَلَا مَغْرِبٌ فِي رَأْسِ نَبِيٍّ وَلَا يَبْقَى
مَعِيَ مَعْنَى اللَّهِ لِلَّهِ الْأَيْمَانُ بِحَبْرٍ وَفَا بَكْرٌ عَلَى الَّذِينَ قَبِلُوا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ أَبُو بَكْرٍ فَالْأَقْلَامُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
وَلَكِنَّهُ خَاصِمُ الْقُرْآنِ فِي الْحَجْرِ وَدَرَجَةُ زَيْنُ الْعَبِيدِ عِبَارَةٌ خَاصِمَةُ الْقُرْآنِ فِي الْحَجْرِ این واقع است که
آنکه در حجره امیر المؤمنین علیه السلام با از این حدیثی که در تواتر این گفتگوهای بدینگونه و اگر مجموع نشود هر آینه بر می آید
حضرت در حدیثی که در این حدیث از ایشان منکر امتحان کرده است حضرت الله تعالی او را ایمان یعنی شکی
و شبهه در باب خدا و رسول او در روز قیامت ندارد و کرد نهی شما را اینها در در خدا و چون حضرت رسول
کلام معجز نظام را با پنجاه سینه بر سید که آن کس بی گنا است حضرت فرمود که در دیگری بر سید که در
عمر با است حضرت فرمود که نه و لیکن ان شخص خاصم تعالی است در حجره یا این دو من فرمود که آنکس که در
حجره خصم تعالی میکند و انشا فایند نقلین حضرت رسالت صلی الله علیه و الله بان شدن بود حضرت شاه
ولایت در حجره حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر پیشان مشغول بود و هنوز حضرت امیر علیه السلام مشغول ان امر
بود که این خبر با و رسید و از تجدید نیز مدعا ثابت است همچنانکه از حدیث سابق معلومست حدیث بیست و ششم
حدیث طبر است که مشفق علیه شبعه و سنتیست و جمعی کثیر از علمای شیعه نقل کرده اند و بنی بر اثر رسیدن
و بعضی از علمای عامه این تجدید را سب و بیخ طریقی و مستند روایت نموده اند و احمد حنبلی در کتاب مستند
خود روایت کرده و خود را می در منافق خود آورده و در کتاب جامع بین الصحیحین الشافعی نقل کرده است
و روایت شد از ابن عباس مالت و غیر او که شخصی می بچند بعد از برای حضرت رسالت صلی الله علیه و الله او را دانست

دوی بنا زد رکاه حضرت بی نیاز کرده فرمود که اللهم انفقني أحب خلائك إليك يا كل شيء هذا الطير يعني ای
پروردگارا من بیای بجا بی تو کنی را کرده و سبزه خندان و مردمان باشد نزد تو که بخورد با من این مرغ
بروان هیت که آنحضرت این دعا فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده در خانه نزد و ان بر مالک کرد ای
انجیدیت است در بان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود بعقب در آمدن گفت ایست حضرت امیر علیه السلام
فرمود که علی بن ابی طالب است این در بروی آنحضرت نکشود گفت که حالاً بغير صلی الله علیه و آله بامری مشغول
و آنحضرت بولت و ان امری بجای خود فراد گرفت باز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حضرت خنجره سئلت
نموده که بکاره حضرت امیر علیه السلام آمد و در زد و ان بر روی آنحضرت نکشود گفت که کفتم حضرت رسالت مشغول
بامری و دیگر بکاره آنحضرت بر کرد بد و ان میکان خود آمدن و دیگر بکاره حضرت رسول از حضرت الله تعالی است
نمود و آنحضرت امیر آمدن و ان زنگشود و در بر شرم چهارم که حضرت رسالت دعا کرد و حضرت امیر آمدن در زد
و ان از آنحضرت عدل خواست حضرت امیر علیه السلام او از مبارزه طلب کرد اینست بوعی که حضرت رسالت شنید
و آنحضرت نیز نزد خود طالبید و فرمود که با علی چرا در آمدی و سال آنکه من مدینه است که انتظار تو می کنم آنحضرت
فرمود که یا رسول الله بفرمود چهارم است که می ام و ان در نمیکشاید بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ان
گفت که ترا چه برین داشت که چنین کردی ان گفت یا رسول الله چون شما دعا کردید من یا خود میگفتم که چه خوشتر است
که این دعا در حق یکی از انصار مستجاب شود و بنا برین در بروی حضرت امیرالمومنین بکنشودم حضرت رسالت
فرمود که ای انصار بخیر من علی بن ابی طالب را افضل من علی بن ابی طالب است یعنی ای انصار بفرز علی بن ابی طالب کیست
ای داد نصیب از علی و نا صلح از او کیست و چه استند لایزال آنحضرت بر امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام
آنست که هرگاه از آنحضرت بفرمود که آنحضرت نزد حضرت الله شاک و سبزه مردمانست مختص و معلوم
که امامت و خلافت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با آنحضرت نقلی داد و این معنی بسیار ظاهر است و اینو
بسیاری از شماری عرب و عجم فطیسه ها کرده اند از جمله شماری عرب یکی از ان صحابه است که در نصیحه خود میگوید
و فی الطایر المسموی ارقی دلاله لو استنظروا من غفله و سبایه یعنی در حدیث مرغ بران دلاله است

بر امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام اگر مخالفان یعنی سنیان از خواب غفلت بیدار شوند و اول
ستیات بجای یابند و خوارزمی که از مشایخ علمای اهل سنت است اینجودیت را بیان روش نقل کرده که چون
خدا صلی الله علیه و آله ان را مخاطب ساخته فرمود که ما صلوات علی ما صنعنا یا ان منی چه چیز نوزا برین داشت
که ای عمل کردی ان جواب داد که سمعت دعاء انک ما خبت ان یکون فی رحل من قومی بگوشتندم دعای نوا
و دوست داشتم که در حق یکی از خویفان من مستجاب شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای انظر
فان محبت قوم یعنی بدو سبب که کسی با اینمرد خویش خود را دوست میدارد و در امر و روایت خوارزمی ملاحظه
که تجار علی و اکل معه یعنی بی بیامد علی بن ابی طالب علیه السلام خود را در مرغ با حضرت رسول حدیث است
خاصه و عامه روایت کرده اند از ان روایت که او گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرموده اذ کان
یوم الیمامة و نصیب الضراط علی شبر یحتمل که تجار علی بن ابی طالب علیه السلام با حضرت رسول حدیث است
روایت فیما ت شود و نصیب کرده شود بل صراط بر کنار رحمت مینشوند که مشن بر بل صراط همی که مگر که با ان
باشد از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و هر که از غفلت اندک هر روز داشته باشد میداند ان را که امام و پیشوا بود
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نیز که او است که هر که از بل صراط گذرد با نام دوستی خواهد بود و ظاهر
اینست که اگر مخالفین بظن انصاف از آنحضرت نکاه کنند حق برایشان ظاهر شود حدیث اینست
روایت کرده اند از امام که او روایت کرد از ابن عباس که او گفت که شنیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام لا یحل الجنة الا من استأجر علی بن ابی طالب یعنی حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام در روز قیامت بر کنار رحمت خواهد بود و همی که داخل بهشت مینشود همی که
که در حضرت از حضرت امیر علیه السلام باشد و در و ابان و افغ است که احادیث همدانی که یکی از اصحاب حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بود با آنحضرت گفت که مرا از دو چیز ترس بسیار است یکی از وقت جان دادن و یکی از
بل صراط گذشتن آنحضرت فرمود که خاطر جمعا در کسی از مؤمنان و کافرین میورد مگر آنکه مرا می بیند و مرا
می شناسد و من او را می شناسم بصف او و اسم او را بخبر او گوه است و فرای حادث دندون بل صراط

بن ملاقات خواهی کرد اندک مگر در دوستان خود از اهل صراط مستقیم و باطن جنتم در آن روز خطاب میکنم
که ای آنش این را بکن که از دوستان مراست و از ابیکو که از دشمنان مراست و من دوستان خود را از
آب حوض کوثر در آن روز از نشانی خلاص میکنم ان ابی که خیال کنی که از برف سرد بزوا و از غسل شیرین تراست
و در بعضی از روایات واقع است که آنحضرت در جواب حارث همدان ایضاً فرموده و آن این است نظم
یا حارث همدان من یبک یوثق من مؤمن او من اذین یوثق لا یغفر فی طرفه او غیر فای یثقیه و اینه و ما اصابه
وانت عند الصراط معوضی فلا تخف عثره ولا ذلله اول الناس و حین یوفى للمرضی ذمیر لا یفر فی القبر
استفیک من یلاد علی ظاه تخاله فی الحلال العسل وجه استدلال را بحديث شریف بر امامت انشاء
مسند خلفان است که هر که از اهل بیعت باشد بر حضرت علی ابن ابی طالب داخل بیعت نشود پس
صالح است که تا چنین کسی باشد امامت و خلافت بدیگران نمیرسد و بسیار ظاهر است که هر که با حضرت
الله صلی الله علیه و آله صاحب ایمان نباشد که دین او باشد که هر که بگوید که این حضرت حاضر
و حضور آنحضرت ملک موت و اقبض روح کسی نباشد و علم آنحضرت را بشیر باشد که هر که باشد از اهل عالم
ان حضرت او را با اسم و صفت شناسد و دانند که او چه کرده است و در روز قیامت حکم با آن جنم کند که
از همه دور شود که این از دوستان مراست و این را بیکه که از دشمنان مراست امامت و خلافت
بجامع میسر است که در غیر نباشند و حدیث بیست و نهم در جمع بین الصحاح السلامه که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود سیر الله قلباً اللهم ادر الحق مع حقیت در بعضی روایات که خدا اینصطی علی
ابی طالب علیه السلام و بعد از آن فرمود که ای پروردگارا من بگردان حق را با علی ابن ابی طالب بهر طریقی که هست
ابی طالب بگردد یعنی حق را با علی ابن ابی طالب و علی ابن ابی طالب را با حق پس ساز حدیث سواء علی بن
موسی بن مردود از جمود اهل سنت از چندین طریق روایت نموده از عامی که او گفت که از رسول خدا ام
شنیدم که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق ان یغیر فاحظه بر علی الخوض یعنی حق با علی ابن ابی طالب علیه السلام
و علی ابن ابی طالب با حق است و از جمله میباشند هر گنا و گنای که هر دو از او شوند در کار حوض کوثر و مردان این

تفاوت

یا فرستاد با هر کسی که از آن جمله فرستاد وجه استدلال ازین رو حدیث بر امامت حضرت امیر علیه السلام است
که هر که بمقتضای دو حدیث شریف ظاهر شود که عیث حق آنحضرت همچنانکه از بسیاری از احادیث معلوم میکند
ان جناب با امامت و ولایت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اولیست و بعضی از علمای سنی در این مقام
اعتراض کرده اند و گفته اند که ازین احادیث امامت خلفای ثلاثه ثابت میشود از جمله آنکه ازین احادیث ظاهر بود
که حق با علی ابن ابی طالب است و از آنحضرت جدا نمیشود و حضرت امیر با خلفای ثلاثه بود و منافعت ایشان میشود
پس ظاهر شد که خلفای ثلاثه بر حق این است که اتفاق علمای اهل سنت و جماعت بر این واقع است که آن
مدتی مدید بعد از وفات حضرت صالح با ابی بکر بیعت نکردند و در مرداران مدینه با هم خلافت کردند
پس میگویم که مردان مدینه که آن حضرت با ابی بکر بیعت نکردند مشخص است که حق با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بود و هر که ابی بکر دعوی امامت کند و حضرت امیر علیه السلام با او بیعت نکند و ددان بیعت نکنند حق با آن
حضرت باشد معلوم میشود که ابی بکر در دعوی امامت کاذب بوده و هر که در دعوی امامت کاذب بایند
از این اسلام و ایمان بیرونست و اعتقاد ما مطابق امامت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر که با
ابی بکر بیعت نکرد و شما که سنیاید میگویند که بعد از مدینه کرد او مسلم داریم که چنین باشد و آخر حضرت
کرده باشد از روی نفی خواهد بود چرا که حضرت حال ابی بکر را از بیعت نکردن با او در مدینه مدینه بر مردمان
ظاهر ساخت اگر شما بر قول شما بیعت کرده باشد فایده با حوالی بکر و شما ندارد حدیث سی و یکم منقول علی
فریبین است که حضرت رسالت بنا صلی الله علیه و آله فرموده در حالی که خطاب بعمار یا سر علیه السلام کرده بود
که سیکون فی بعضی مناه و اخیلاوت حقین فی السیف بیهم حتی یقتل بعضهم بعضاً و یمن بعضهم
من بعض با عمار یفعلک اللیثه البلیغیه و انت اذ ذالک مع الحق و الحق معک ان علیاً ان یذک لک فی وادی
زن یخرجک من هدی یا عمار من ففعلک سبفا اغان به علیاً علی عذیب قلن الله یومر الیتمیز و شایعین
من دیر و من ففعلک سبفا اغان به علیاً قلن الله یومر الیتمیز و شایعین من ناز قان اذ انت ذلک علیاً
بعداً لکم من یمن علیاً علیاً التله فان سلك الناس کلهم و اذ یا قاسمک و اذ فی قلبی و حیل الناس

یا عماراً و ابن علیاً لا یزال علی اعمامی یا عماراً و ابن علیاً علیهما السلام من طاعتی و طاعتی من طاعتی الله یعنی
باستد که در امت من بعد از من فساد عظیم و اختلاف بهم رسد تا آنکه کاد بشمیر کند و یکدیگر را بکشند و بعضی
از ایشان از بعضی نیز ای جویند ایتمار ترا میکشند که هر که از اهل نبی باشد و نودان حال با حق خدای بود
و حق با او خواهد بود ایتمار بد و رسیند که علی بر علی طالب نور اوانسانی نمیکند بجز یکد و بطرف شکر رضای خدا
در ان نباشد و ان حضرت ترا برین میکند از راه راست یا عمار هر که حامل کند شمشیر را بقصد آنکه علی بن
ابی طالب را مدد نماید حق تعالی دو عقده از تو بهیشت جایلا و میکند که هر که شمشیر حامل کند بدین آنکه یاز
کند دشمن علی بن ابی طالب را محال میکند حضرت حق تعالی او را در روز قیامت دو عقده از آتش جهنم بر هر که
دیگری ایتمار از تو را یعنی فتنی را که بقصد از مردم با حضرت امیر علیه السلام در جهاد و خصوصت باشد و طرفش منور
انحضرت را گرفته باشند پس زمانه که تو با این شخص باش که در طرف راست و میجو است آن حضرت هرگز
باین علی بن ابی طالب را پس اگر تمام مردمان بر او می روند و علی بن ابی طالب بر او دیگر برود نو یا عمار آن راهی بود
که علی بن ابی طالب بان راه میرود و و انکار مردمان را با تمام یا عمار بد و رسیند که علی بن ابی طالب هید بود و است بود
یا عمار دیده رسیند که اطاعت علی بن ابی طالب کردن از اطاعت مراست و اطاعت من کردن اطاعت کردن خدا
و از این حدیث شریف از دو ماده موضع استند لا بر امامت و خلافت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
مینوان کرد اول آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که ایتمار نور میکشند که هر که از اهل نبی باشند و
ایتمار عینک عمار را بفصل رسانند مردم معویر بودند که در موضع صفین در حال آنکه امیر المومنین خصوص
داشتند عمار را شهید ساختند و معلومست که شقاوت آن جماعت و اینکه از اهل نبی بودند پس ایشان
بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام جنک میکردند و در این باب دلائل بسیار است از جمله دلائل حدیثی است که
پیش ازین در بعضی از مطالب سابقه در ضمن تفسیر این نظریه مذکور شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
یا علی حزنک حزن و حزن حزن الله یعنی یا علی جنک کردن با تو جنک کردن با مراست و جنک کردن با من جنک
کردن با خداست و در آنکه انحضرت فرمود که نودان حال با حق خواهی بود و شکی نیست که عمار در موضع صفین

در طاعتی

در سالک مشایخ آن حضرت امیر علیه السلام منظم بود سیم آنکه فرمود که و حق با او خواهد بود چهارم آنکه فرمود
علی بن ابی طالب نودان لایک نمیکند بجزی که بد باشد بجز آنکه فرمود که ان حضرت را برون نمیکند از راه
ششم و حدیث که فرمود باری کشتن آن حضرت را معتم و عیدی که کرده ناصیه بنی امیه حضرت را هشتم شفا در شی کرده
عماد اگر در انطور و حق با علی بر علی طالب باش فهم آنکه فرمود که هر گاه تمام اهل عالم در طرفی باشند و علی بن ابی طالب
در طرف دیگر بود طرف علی بن ابی طالب مایل شود هم امری که نموده که از جمیع مردمان در ان روز مصفا رفتن یا از آن
آنکه فرمود که علی بر علی طالب هید بر راه راست بوده و از ادم آنکه فرمود که اطاعت کردن علی بر علی طالب از اطاعت
مراست و اطاعت کردن من از اطاعت کردن خداست و شکی نیست در اینکه نا صاحب هر یک ازین شرفها با
امامت و خلافت بیجا عینی نمیرسد که چنین نباشد خصوصاً هر گاه آن جماعت صاحب صفات ذمه بر خصال
نا پسندیدن نیز باشند و در صورتیکه شخصی باشد که جمیع این شرفها در او جمع باشد بطرف اولی و امامت بخیر
سنت ندارد حدیث سی و دویم احمد حنبلی در مسند خود آورده و در صحیح مسلم و در بسیاری از کتابها
معبر شیعیه و سنی مضبوطست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که انامدینه العظیم و علی بن ابی طالب
یعنی من شیع علم و علی بن ابی طالب در آن شهر است و منخص است که هر که داخل شهری شود از دران شهر داخل
میشود پس اگر کسی خواهد که رسول بجزرت رسالت صلی الله علیه و آله او را ضییب شود بر او لازم است که در راه
مناجبت و بیروی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در آید تا او را اصول بمقصود روزی شود و نزد هر صاحب
بصیرت و شرافت که از حدیث شریف فضیلت و افادیت حضرت ظاهر میشود و معلوم وظاهر است که نا
کسی باشد جناحت دیگری کردن معقول نیست خصوصاً هر گاه حضرت رسالت در بعضی دیگر از احادیث
امر فرموده باشد که هر که مرا خواهد میانید که از راه مناجبت علی بن ابی طالب بجاست من اید همچنانکه از جابری
انضادی و ابی شلک که او نقل کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ان جناب فرمود انامدینه العظیم
یا ایها من اراد العیام فلیات البیت یعنی من شهر علم و علی بن ابی طالب در آن شهر است هر که علم میخواهد
میاید که از در در آن بید و در بعضی از کتابها که مر است که ان حضرت صلی الله علیه و آله فرمود در حالیکه خطاب بجناب

همی در مسلمانان گشته شدند باقیه ایشان کوثران کردیدند و این عبارت صحیح بخاریست که فرجع هو ایضا
منه و ما یعنی پس برگردید عمر مثل این کردید که کوثران کردید بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که والله لا عظیمین الرکبة خدا را بجز نبی الله و رسوله و محمد را الله و رسوله کرار اختیار فرار یعنی بخدا
که میدهم البته این را بابت دافعه است که کسی که خدا و رسول دادوستد دارد و خدا و رسول خدا او را
دوست دارند و او گواهی فرار باشد یعنی سبترین تا کبرترین باشد و چون اصحاب این کلام بنا
نظام و از آن حضرت شنیدند هر یک با دزدی آنکه این شرف شریف شوند تمام شب در فکر بودند و صبح که
شد زود در راهی دیگر بخدمت آنحضرت آمدند و منافقان در آن روز خا طوم بودند که مراد آنحضرت
غیر علی بن ابی طالب است علیه السلام از جمله آنکه چشمهای مبارک حضرت امیر درده میگرد که بان سبب
جنت نمینوانست کرد اما چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمد فرمود که این علی بن
ابی طالب یعنی کجاست علی بن ابی طالب بعضی از حاضران در جواب گفتند که در مدینه عظیم و در دوشنبه
صعب دارد آنحضرت فرمود که او را بیاید حضرت امیر علیه السلام حاضر گردانیدند حضرت رسالت صلی
سرمبارک آنحضرت را در کنار گرفت و اب دهن مبارک خود را در خیمه او انداختند فی الحال ما مملکة منک
بنوعی آن در ذرا بل شد که کویا هرگز آن حضرت در چشم ندانند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
حضرت این خود را بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام داده فرمود که برو که حضرت الله تعالی این فلعه را از برای
نوموضع میگرداند حضرت امیر علیه السلام فرمود که یا رسول الله با ایشان مغاند که تا مسلمان شوند حضرت
رسول فرمود که در مغاند بغیر کن اول ایشان را با سلام دعوت کن و خبر داری که ایشان از حق و حق که از جانب الله
بر ایشان لازم است و بخدا سوگند که اگر باین شخص یا حضرت الله تعالی بسبب هدایت خود از برای
بهر است از شتران سرخ موی که در راه حق تعالی صدق کنی بعد از این قسم سفا و شها حضرت مصطفی
رذه خود را بر آنحضرت پوشانید و ذوالفقار را بر آنحضرت بست و زینت بدستش داد پس حضرت امیر علیه
در راه نهاد و چون نزدیک حصار رسید علم داد زمین استوار گردانید و در میان آنست که آنحضرت آن

علم را بنوعی بر زمین آن موضع که سنگ خاره بود زد که زیاد از نطقی از آن در آن سنگ فرو رفت پس یکی از آنها
بهود که در اونوقت بر بالای حصار فلعه بود سوال نمود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من است یعنی
کسی آنحضرت در جواب فرمود که انا علی بن ابی طالب یعنی من علی بن ابی طالبم ان بودی او از او درده و خطاب کرد
با همل فلعه و گفت عظیم و ما ازل علی موسی یعنی مغلوب شدید بشوید موسی فهم مردمی که در فلعه بودند گفتات
بسخ او بگردند و اقل کسی که اهتک جنک کرد بر او در مرتب خیر بود که او را حادث خیری میگذشت آن
با فوجی از سپاه از فلعه بیرون آمد و شروع بجنک کرد و دو کس از آنها می که با حضرت امیر علیه السلام
شهادت رسانید پس بعد از آنکه در آن بیک ضربت ذوالفقار او را در ابواب رسانید اما چون در آن روز
بجنت و اصل شد آن در فضا دشمنان با جمعی کثیر از مشاهیر مبارزان بود از فلعه بیرون آمد و همچنین که جمعی از آنها
قتل کرده اند مرچب داد در روز جنگ با ده هزار سوار چار و پاره می شدند و ضو لست که مرچب در آن روز در ده
پوشیده و در شمشیر جا بل کرده که از یکی از آن در وقت بر او اشک می پاشید با شمشیر دیگر چهارم کرد و مغز از او بیرون
بر سر کن اشک بود و بر بالای آن خودی از سنگ بر سرش کرده بود در بعضی از روایات واقع است که چهل کس
زخمی بود و در آن سجید بود و چهل کس دیگر زخمی بود که سجید بود نیزه در دست داشت که سنان آن بوزن
بود باین هیات منحصر جنک شد و چون آن جماعه که با حضرت امیر بودند انشد که این مرچبست همچینک
از ایشان داعیه جنک او نکرد و حضرت امیر بفرمان آمد در حالیکه مرچب در جوی که در شهرت خود میخواست تمام کرد
بود پس رسید از آن حضرت که چه نام داری آن حضرت شروع کرد و برخی که بعضی از آنست که انا الله یمنی
حیدر که بعضی منم آن کسی که نام در دست ما در مواجده از جمله نامهای شیرو یکی جید است و وجه اینکه
آن حضرت از میان نامهای خود ددان روزی نام داد که فرمود این بود که مرچب ذوالفقار مادر او در شب
گذشته خواب دید که شهری را حمله کرد و از معتبران غیره تحقیق نمود بعضی از ایشان گفت بودند که هلاک
در دست شخصی است که نام او نام شیر باشد زیرا که از خیمه که حمله کن آنحضرت میخواست بان شوق بفرماند که
ان کسی که هلاک شود در دست اوست منم صلى الله عليه وآله در خطاب امالی نقل کرده که هید که مرچب ذوالفقار

ان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بروی هوا راه میبرد و دو پای مبارکش بر روی زمین و آب خند و لبش
نخعی با حضرت زیاده شد چیریل گفت یا رسول الله ملائکه که راه برهای خود را سوار کرده اند و قدم حضرت
امیر بر روی زمین است و فوالت است که هنوز حضرت رسول از صف جدا نشدند و در شخصی از لشکر سوار
بخدمت آن حضرت آمد گفت یا رسول الله هر زطره چیزی از دست و بازوی علی ابن ابی طالب مشاهده
میکردم آن حضرت فرمود که چه چیز گفت در قلعه خیبر را که جعل پهلوان افشانی میکنند با یکدیگر و آن را
باز میکنند وی بنده از جای گفتن است و این گفتا نکرده این قسم دو برابر دست گرفتار از کفار خنجر
می آید و مبارزان بر آن در سوار میشوند و ایشان را با آن در بلخایت خند میبرد و ایشان داخل قلعه نمیشوند
و باز بر میگردند و طایفه دیگر را به همین طریق داخل قلعه میکنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خبر
از دستش دادی پس ایشانم نکا می کن آن شخص گردید و نگاه کرد که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بروی هوا
راه میبرد و دوش از سرش در فضا مضطرب و سیران بعد من سر بر ایشان آمدن معروض است که یا رسول الله
تجرب از ایشان بچش تراست دیدم علی ابن ابی طالب را که با این باکران بر روی هوا راه میبرد حضرت رسالت صلی
صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی بر لب طالب بری لای بر ملائکه است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
شده که آن حضرت فرمود که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام در انشای گفتن از قلعه آن در داخل حرکت داد غمهای
آن حصن عمریه بلرزد که حقیقه دشمنی این خطب که سالاران جماعت بود از خلف بقتاد و در این مجموع
در هم سایر فروع چون بیان دیدن امری غریب و صورتی عجیب فریاد با مان بر آوردند و در و شاه مردان با حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله از آن امان داد و اکثر ایشان بدین اسلام در آمدند و بسیاری از علمای شیخ
نقل کرده اند که در روزی رسول خدا حضور حضرت رسالت از روی شجرت نکا بحضرت امیرالمومنین علیه السلام میکرد
و نجیب و نعت میفرمود آن حضرت گفت یا روح الامین سبب تبتم چیست گفت یا رسول الله و فی حضرت الله تعالی امر
امر کرد که هفت شهر قوم لوط را بجا بآسمان بوم بود که او از خروسان و سکان ایشان را مالک آسمان اول
نشدند و بعد از آن در آسمان بگونیم آن خدمت و اجای آوردیم و در روزی که علی ابن ابی طالب بشیر را بدست خنجر زدند
تجرب نمود از روزی از آن حضرت چیریل نازل شده گفت یا رسول الله نظر بر ای علی ابن ابی طالب کن آن حضرت نگاه

دید که حضرت امیر

ان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بروی هوا راه میبرد و دو پای مبارکش بر روی زمین و آب خند و لبش
نخعی با حضرت زیاده شد چیریل گفت یا رسول الله ملائکه که راه برهای خود را سوار کرده اند و قدم حضرت
امیر بر روی زمین است و فوالت است که هنوز حضرت رسول از صف جدا نشدند و در شخصی از لشکر سوار
بخدمت آن حضرت آمد گفت یا رسول الله هر زطره چیزی از دست و بازوی علی ابن ابی طالب مشاهده
میکردم آن حضرت فرمود که چه چیز گفت در قلعه خیبر را که جعل پهلوان افشانی میکنند با یکدیگر و آن را
باز میکنند وی بنده از جای گفتن است و این گفتا نکرده این قسم دو برابر دست گرفتار از کفار خنجر
می آید و مبارزان بر آن در سوار میشوند و ایشان را با آن در بلخایت خند میبرد و ایشان داخل قلعه نمیشوند
و باز بر میگردند و طایفه دیگر را به همین طریق داخل قلعه میکنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خبر
از دستش دادی پس ایشانم نکا می کن آن شخص گردید و نگاه کرد که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بروی هوا
راه میبرد و دوش از سرش در فضا مضطرب و سیران بعد من سر بر ایشان آمدن معروض است که یا رسول الله
تجرب از ایشان بچش تراست دیدم علی ابن ابی طالب را که با این باکران بر روی هوا راه میبرد حضرت رسالت صلی
صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی بر لب طالب بری لای بر ملائکه است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
شده که آن حضرت فرمود که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام در انشای گفتن از قلعه آن در داخل حرکت داد غمهای
آن حصن عمریه بلرزد که حقیقه دشمنی این خطب که سالاران جماعت بود از خلف بقتاد و در این مجموع
در هم سایر فروع چون بیان دیدن امری غریب و صورتی عجیب فریاد با مان بر آوردند و در و شاه مردان با حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله از آن امان داد و اکثر ایشان بدین اسلام در آمدند و بسیاری از علمای شیخ
نقل کرده اند که در روزی رسول خدا حضور حضرت رسالت از روی شجرت نکا بحضرت امیرالمومنین علیه السلام میکرد
و نجیب و نعت میفرمود آن حضرت گفت یا روح الامین سبب تبتم چیست گفت یا رسول الله و فی حضرت الله تعالی امر
امر کرد که هفت شهر قوم لوط را بجا بآسمان بوم بود که او از خروسان و سکان ایشان را مالک آسمان اول
نشدند و بعد از آن در آسمان بگونیم آن خدمت و اجای آوردیم و در روزی که علی ابن ابی طالب بشیر را بدست خنجر زدند
تجرب نمود از روزی از آن حضرت چیریل نازل شده گفت یا رسول الله نظر بر ای علی ابن ابی طالب کن آن حضرت نگاه

که بر مرز جبری زندندان رسید بن کشته علی ابن ابیطالب را نکاه هلاک کرد زیرا که از آن جمعی که حامل کلاه
زینت است برسد من خود را سینه شیخ اوزا نکاه داشتم انقدر قبحی که از آن نکاه داشتن کنیدم ازین رو
آن شهرها نکشیدم و روایت است که جبرئیل فرمود که ندانی من رسید که شریف علی ابن ابیطالب را نکاه
داد که اگر نکاه نداری ایشان شمشیر با کفان طبقه هفتم زمین خواهد رسید بدانکه آنچه شرح شد بعضی از
روز خبر است و در بعضی از آنچه مذکور شد بعضی از روایات بنوع دیگر واقع شده و اگر مجموع آن در این مقام مذکور کرد
موجب طول کلام است بنا بر این بهین ندر الکفا میکنم وجه استدلال این روایت بر امامت و ولایت شاه
ولایت علیه السلام بحدین طریق ممکن است طریقی اول آنکه آنچه از حضرت فرموده که والله لا یعطینکم الا فی غدا
الی ارجی از انظار میشود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خدا و رسول او داد و دست میدارد خدا
و رسول او داد و دست میدارد و پرتا هر است که هرگاه حضرت رسول او داد از دنیا برود و مرد جان بعد از آن
حضرت محتاج با ما می باشد تا نشد نا شخصی باشد که بجز رسول خدا و محبت خدا و انبیا و ائمه باشد و او
خدا و رسول داد و دست داد امامت و خلافت بجا نمی آید نداشت ندارد که در این شهر بنا شدند بلکه ظاهر
باشد که خدا و رسول ایشان داد و دست نمیدارند و ایشان خدا و رسول را دوست ندارند همچنان که سیدان
معلوم شود انشاء الله و در بعضی از روایات واقع شده که چون در جبرئیل و محبوبیت میان خدا و خیر
مرضا علیه السلام بضا عد یافت حضرت الله تعالی امر کرد جبرئیل امین را که بماند بگو و با ایشان بیفمان که
ای ایت علیا فاجتنبی عینی یعنی که حضرت خداوند علی ابن ابی راد و دست میدارم پس در دست
شما الحوا به و سنی من یعنی سبب اینکه من او را دوست میدارم شما نیز او را دوست دارید یا علی
دوست دادید بدوستی من بر نفسا هم با او را دوست دادید بسبب دوستی که شما با من دارید و بعضی بسیار
واضح است که ناکمی باشد که حضرت الله تعالی دوستی او را بر کافران ملایک واجب کرده باشد امامت و
بقیة با وجود او نیست ندارد و حال آنکه حضرت الله تعالی دوستی امیر المؤمنین علیه السلام را در فرکان محمد امان
خوانده باشد و تغییر از آنکاران حضرت بکفر فرموده باشد همچنانکه میفرماید ومن یکفر بنا ایمان فضل

حیاط عمل یعنی هر که نیک کند دوستی علی ابن ابیطالب را همچنانکه از بسیار دعا زکب عبیره معلوم میگردد مقام
افعال و اعمال او پدید و باطل است و از پنجم است که جماعتی از دوستی اخذت و پیروی و مشایخت است و در
منحرف شده اند و نقص عهد و میثاق و روز غدیر بر نموده اند بعینت خدا و ملائکه و جمیع کشتگان کوشا شده اند
همچنانکه ابرو افی هدایه اولیایک بلغتهم الله و یلعنهم الا لعنهم ان دلالت داد و همچنانکه از روایات مشهور
ظاهر میشود است که مراد از آن نژاد کشتگان عهد روز غدیرند و بنا بر این معنی همچنان میشود که آن جماعتی که
ژاد بیعت روز غدیر کرده اند لعنت میکند حضرت الله تعالی ایشان را و لعنت میکند ایشان را لعنت کشتگان
و از آنچه گفتیم بر وجه اتم امامت و وصایت حضرت امیر صلوات الله علیه ثابت میشود و از برای هر عاقل
ظاهر میشود که نا چنین بزرگوار باشد خلاف حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بدینکه آن بنی برسد و در بعضی
از کتب معتبره منظر رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله اشارت بحضرت امیر علیه السلام فرمود که اللهم من احب
یرثنا من یکن له منکم او من الغنصه فیکون له من الغنصه یعنی هر که دوست دارد علی را
ما هم او را دوست دارد هر که دشمن دارد علی را دشمن ما او دشمن شو و نژاد هر صاحب بصیرت ظاهر است که نا چنین
بزرگوار باشد که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از حضرت الله تعالی بدعا در خواهد کرد و سنان او را دوست
دارد و دشمن او را دشمن در خلافت اخذت و در کتب معتبره نداشت ندارد و در صحیح مسلم مذکور است و ابن مغازی شایسته
در کتاب خود نقل کرده و اخطب خطب در بعضی از مواضع خود آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله خطاب
بحضرت امیر علیه السلام فرموده که انک ولی من فی الدنیا و الاخری یعنی تو ای ولی و صاحب دنیا و آخرت
در دنیا و آخرت و صحیح بود ذکر این شایسته که از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت است در کتاب و روایت
خود روایت نموده از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله که آن حضرت در مسجد کوفه فرمود که لی عینی و لیتک
اغفر لی ذنوبک یعنی ای پروردگار من عینی علی ابن ابیطالب که ولی نیست با من و محمد را که سقیر نیست و هر که
از انصاف اندک بپسندد ایشان را شده میدانند که با وجود چنین سروری امامت و خلافت بغیر نبی ندارد
و بدینا بوری که از آن کافران اهل سنت و جماعت است و واهی که او بر ایشان را علمای ایشان نقل کرده اند

اول آنکه آن حضرت فرمود که أنا الذي تمنى محمد بن عبد الله که خبر از غیب بود همچنانکه اشاره بان شد در وقت گذردن دراز قلعه
سبتم بر روی هوا راه رفتن که هر یک از آن معجزات جدا و السلام علی من اتبع الهدی حدیث سی و نهم حدیث
بجای خندفت که خاصه و عامه در ایست کرده اند و از منوات است که در وقتیکه شاه ولایت صلوات
عمر بن عبدود و عاصم را بیکضرت بجهت واصل ساخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لنضربن
عليه يوم النحر في فضل من عباد الله القليلين یعنی ملتزمه که این بایضرت که علی ابن ابیطالب علیه السلام روز
خندفت بکا فرمود و فاضل است از عبادت جمیع اعیان عالم و جمیع جنیان عالم وجه است لا اله الا الله محمد بن
بر امامت شاه ولایت علیه السلام است که موافق نفس منوات زبان زدن شمشیر آن حضرت و عمر بن عبدود
ثوابش زیادتی داد در عبادت جمیع اهل عالم از جن و انس معلومست و در هر عالم که هر کس شخصی باشد که
با عمل موافق از جمله اعمال خیر و افضل از عبادت ثقلین باشد البته با امامت و خلافت اوئی و انبیا
از دیگران حدیث سی و ششم احمد حنبلی در کتاب مستدرک خود ذکر کرده و در صحاح سنن مذکور است
و صاحب کتاب فضول المهمه که از بزرگان علمای سنی است در کتاب مزبور روایت کرده و حواری که از
اعظم علمای ایشانست و بسیار کسی غیر ایشان جمیعاً با سائید معتقد به روایت نموده اند که در روز و نه خلد
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی که ماند علی ابن ابیطالب بود و چهار کس دیگر در بعضی دیگر از روایات
واقع است که در آن روز غیر از حضرت امیر المومنین علیه السلام هیچ کس با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نماند و تمام لشکر حضرت گریخته و آن حضرت را تنها در میان اعدا گذاشته بفرستد بر در آن روز
حضرت امیر به طرف حمله میکرد و کفار را بر خاک هلاک می انداختند چنانکه نازل شده گفت یا رسول الله
تمام ملائکه در غیب اند از یاری که امیر المومنین با تو میکند پس حضرت فرمود که ان علياً معي و ان الله
یعنی بدر سینه که علی بر لب طالب از من است و من از علی بر ابیطالب پس جبرئیل گفت و انا معكما یا
رسول الله یعنی و من از تو و علی بر ابیطالب او رسول خدا و در کتب مذکور نیستند دیگر همچنین روایت
شد که حضرت رسالت در جواب جبرئیل فرمود که ان علياً معي و انا من علي و هو مني که موعود می

و لا یزید فی شیء

لا یزید علی الا انا و علی یعنی بدر سینه که علی بر لب طالب از من است و من از علی بر ابیطالب و علی بر ابیطالب
ولی هر کیست که بعد از من باشد را نمکند از جانب من هیچ کس مگر من با علی بر ابیطالب یعنی او امیر
میباشد که من بجای رسالت با علی ابیطالب یا آنکه دینی که بر من است لادم است که من خود از ادا کنم با علی
از جانب من ادا کند بهی حال در کتب مطبوعه روایت شدن که در آن روز وقت چاشت که جمل فایم شده نا
بوشت عصر از میان زمین و آسمان شخصی با او بلند بوی که هر دو لشکر میشدند میگفت که لا تنزل الی
لا سیف الا ذوالفقار یعنی جوان و مبارزی و شیعی و دلیری نیست مگر علی ابن ابیطالب و شمشیری
مهر که ذوالفقار و شیعی از علما را اهلنا دچنانست که آن کوین غیر جبرئیل علیه السلام بود و ذیل ایشان
حدیثی است که عکرم روایت میکند از حضرت امیر المومنین علیه السلام که آن حضرت فرمود که در روز احد
چون جمعی از کفار را بهر جهت فرستادم به طرف نگاه کردم رسول خدا را ندیدم کجا که دم که بسبب اعمال نا
شایسته بعضی از اصحاب حضرت را با آسمان برده اند پس غلام فرستادم و داشتمم و غمرا نموده که مقابله
ناگشته شوم و در کفار حمله میکردم و ایشان را بر او انداخته میساختم دیدم که رسول خدا در میان کشتگان در
کوی افتاده بیوش است از آنجا پر رفت آوردم چون نظر حضرت بر من افتاد فرمود که از یاران
خبر داری گفتم که از دین بیگانه شدن گریخته و فراد در میان دشمنان گذاشته اند درین سخن بود مگر جمیع
از سواد آن روزی با حضرت که ایشان حضرت خطاب نموده فرمود که یا علی شمشیرت را از من در
کن من بر ایشان حمله کردم و چند تن از ایشان را بقتل رسانیدم و باقی بگریخت رنشد و بگشتم و بگشتم و بگشتم
آن حضرت فرمود که انا لجمع مدح و ثناء و انتم لکم اسماء و بطنان بنامی و بقول لا تقبل الا علی لا سیف
الا ذوالفقار یعنی با من بشوی مدح و ثناء خود را از آسمان بدر سینه که کسی گفتم او رضوانست ندا
میکند و میگوید لا تقبل الا ذوالفقار بعد از آن حضرت امیر علیه السلام فرمود که پس از خوشحالی آن مرد
گشتم و برین نعمت حضرت خوشحالی را شکر گفتم و جمعی دیگر از علی اذم است که آن کوین جبرئیل بود و رسول
ایشان حدیثی است که زید بن وهب روایت میکند از ابن مسعود که از او پرسیدم احوال آن مرد را گفت در آن روز

بارسول خدا هیچکس نمائند الا علی ابی طالب وبعدهما زمان که حضرت امیر حضرت رسول تنها در میان کفار
مانند بودند عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف و ابو جحانه و کردیدند گفتن ای بجز عمر کجا بود گفت ایشان از جمله
که بیگانه بودند پس بدیدم که عثمان کجا بود گفت او بعد از سه روز برگردید و چون پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد انحضرت باو خطاب نموده فرمود که خوش رفتن عرضی کردی که من فوجا بودی گفتن من نیز که پیغمبرم و انجرا بر
توفیق کردم از سهل بن حنیف شنیده ام زید بن عصب میگوید که من گفتم که ما ندانیم حضرت امیر علی السلام
و در میان اینها از کفار و تهاوی تعجب است گفت ملائکه نیز درین باب در تعجب بودند ای امیندانی که جبرئیل علیه
در وقت عروج بجانب آسمان این نما میگرد که لا تقبل الا علی لا تقبل الا ذوالفقار و پس بدیدم ازا او که چون در
ظاهر شد که آن نما آنگشتن جبرئیل بود گفت چون در میان اینها داشیدند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
انحضرت چنین عجب داد و معجز است که آن نما را هم رضوان کرده باشد و هم جبرئیل و از انچه ملائکه و کور شد بچند وسیله
استدلالات بر امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام و او یونان حضرت بمبصب خلافت می توان نمود یکی آنکه
بیت حضرت رسالت انحضرت از علی ابی طالب و علی ابی طالب از انحضرت دیگر آنکه بنهادن حضرت
حضرت امیر المومنین علیه السلام و بی حرکت که بعد از حضرت رسالت باشد و از جمله آنکه بعد از حضرت رسالت
یکی حضرت خضر پیغمبر و یکی ابی اسحق است پس ابی بکر و عمر و عثمان در چرخها بنام علی ابی طالب علی ایشان بنا
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین که حضرت رسول در حق ایشان فرمود که الحسن و الحسین سیدین است
امیران خیرة یعنی حسن و حسین سید جوانان اهل بیست اند بعد از حضرت رسول بودند دیگر آنکه از اول بودی که
الا انما اولی الامر منکم الذکر و اولی الامر منکم الذکر و اولی الامر منکم الذکر و اولی الامر منکم الذکر و اولی الامر منکم الذکر
علیه و آله و دیگر آنکه رضوان با جبرئیل ماهر در ان حضرت را بر او حق الا علی لا تقبل الا ذوالفقار و من میگرد
و ان حضرت مدوح ملائکه است و اشعری در کمال و وضوح است که ناکمی باشد که یکی ازین صفات در وی باشد
امامت بیحاشی غیر رسد که در تفسیر بنا شده است و حاشی آنکه هرگاه شخصی جامع همه این صفات جمیع و خصال
باشد حدیث بود و بعضی علامه حلی علیه السلام که از بزرگان علمای امامت است در کتاب نهج المحج و کشف القصد

نقل کرد

نقل کرده علی ما نقل عنه از جمهور اهل سنت که ایشان بچندین سند روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که اِنَّهُ اَتَى اللَّهَ اَلْبَسَطِلَ عَلَيْهِ سِدْرٌ لَهُ فِيهِ مَاءٌ قُوتٌ لِّلصَّالِحِیْنَ یعنی بدیدم که فرستاد حضرت الله تعالی بجهت
علی بن ابی طالب سطلی که بر آن دستمال بود و در آن سطل اب بود پس حضرت امیر علیه السلام از آن وضو ساخت و بیحاشی بگراز
علمای سنی روایت کرده اند از ان روایت که او گشت که صبحی ای کرم و عمر حاضر شدند بدرخانه رسول خدا صلی الله علیه و آله
انحضرت با ایشان گفت که هر بدیدم بدیدم که علی ابی طالب که من نیز از عجب شما علمایم که انچه امشب بر او واقع شده از او پیشتر
ان من میگوید که من نیز همراه ایشان رفتم و علی ابی طالب را خبر کردند و او از خانه بیرون آمد فرمود که خیر است با امری
حادث شده ایشان گفتند خیر است و درین سخن بودند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میامد و فرمود که با علی
انچه امشب بر تو واقع شد از برای ایشان نقل کن انحضرت در جواب گفت که یا رسول الله مرا از نقل ان شرم میاید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله لا یستخفی عن احد شیء یعنی بدیدم که حضرت الله تعالی شرم نمیکند از انچه بعضی
شرم و گن در انچه رخشان منی پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که مرا انشیاج بغسل شد و ابی حاضر بود حسن و علی
بطلب اب فرستادم و حسین و اطرف و ایشان در بر کردند و من در کبیر و آذودم که مساجد بنا از زمینم که ناکاه دید
که سفینه حجره شکافه شد و سطلی با این بود و دستمالی بر روی ان سطل بود و شمال بر دوشم دیدم که سطل بر از این
از ان غسل کردم و بان شمال برین را خفتل سنا خم بعد از ان سطل و در شمال بجانب آسمان رفت و من خود را
بنام رسانیدم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان اب کوز بود و ان شخص که اب را آذود جبرئیل بود و ان دستمال
انرا سترش برفت بود گیس مثل ثوبا علی و حال آنکه جبرئیل خادم نوبه و وجه استدلال ازین در حدیث شریف بر او
که امامت و خلافت و اولویت وصایت حضرت امیر المومنین علیه السلام است که هرگاه بافتان دوست و با عزت
دشمن حضرت منی تعالی اب وضو و ابغسل از برای حضرت امیر المومنین علیه السلام بفرستد از بهشت و جبرئیل
خادم ان حضرت گوید ان معلومست که ما انشود با شما امامت و خلافت بیحاشی که در تفسیر بنا شده است یعنی نداد
و در بسیاری از آنکه عبیره و مضبوط است که در ذی جبرئیل علیه السلام نازل شد و از بهشت طشتی و امشابه با او
بارسول خدا گفت که من تعالی امر فرموده که شما این آفتاب دست علی بن ابی طالب را بشوید و چون حضرت

گشت و معنی این حدیث شریف است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابن ابی طالب خلیفه خداست
مراست و محبت خدا و محبت مراست و باب خدا و باب مراست یعنی هر کس که مرا در داخل خانه که میشود برو
لازم است که آن در آن خانه داخل شود همچنان که هر که خواهد که داخل در فرمان بفرماید خدا و من شود بر او لازم
که اذنه مناجعت علی ابن ابیطالب متوسل بآن شود و بر کزین خدا و بر کزین مراست و حیدب خدا و حیدب
مراست و خلیل خدا و خلیل مراست و علی ابی طالب سیف الله و سیف مراست و او برادر من
و مصاحب من و وزیر من و وصی من است دوست علی ابن ابیطالب دوست مراست و دشمن او دشمن
مراست و بازان حضرت از برای زیادتی ناکند و یعنی فرمود که دوست او دوست مراست و دشمن
او دشمن مراست و زوجه او دختر مراست و فرزندان او فرزندان مستند با فرزندان مراست
و کون او کون منند یعنی جمعی که مشایخ او کشف و پوری او نمایند انجاعت مشایخ منند و خدا
علی ابن ابی طالب قول مراست و از سبب و بهر اوصیا است و بهر این است مراست و جدا استدلال
ازین روایت بر امامت حضرت شاه و ولایت علی بن ابیطالب است که در حدیث حضرت رسالت صلی الله
در بیست و نه حدیث موضع مدح او کرده که هر کس که یکی از آنها باشد تا او باشد امامت و خلافت بدو
چهار نسبت داد حدیث چهل و یکم شیخ فیقه ابو الحسن محمد بن محمد که از مشایخ بزرگان علمای شیعه است
روایت کرده از طرف علمای سابقین که او گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که لایله
ایری بنی السیماة فاللی الخلیل امیر الرسول علی ازل الیه من ربه قلت و المؤمنون قال صدقت یا محمد
من خلقک فی امیة قلت خیر ما قال علی ابن ابی طالب قلت نعمة یا رب یعنی در شبی که مرا با سمان
یعنی در شب معراج خداوند جلیل جل جلاله فرمود که امیر رسول علی ازل الیه من ربه یعنی ایمان دارند
انبیا با آنچه مازل شده است بجا بایشان از پروردگار ایشان و اخرا و ضمیر ما عبا لفظ رسول است حضرت
رسالت بناه صلی الله علیه و آله فرمود که من گفتم بحق تعالی که المؤمنون یعنی مومنان هم ایمان دارند با آنچه
انجابت حق تعالی را ایشان آمدن حضرت حق تعالی فرمود که راست گفتمی یا محمد کدام شخص از میان امتی خود

فی حدیث

خلیفه کردی و در میان ایشان گذاشتی من در جواب گفتم که بهترین امت خود را در میان ایشان و خلیفه خود
کرد ایندم حضرت حق تعالی فرمود که علی ابن ابی طالب را در میان امت خود گذاشتی من در جواب گفتم که علی
ای پروردگار من و چه استدلال از حدیث بردم تا که احیث حضرت شاه و ولایت است بمنصب امامت و خلافت
است که حضرت الله تعالی رسول خود میگوید که کدام شخص را در میان امت خود خلیفه کردی و حضرت رسالت صلی
در جواب میگوید که بهترین امت را پس معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بهترین نام امت است و نام
بهتر از نام طایفه باشد امامت غیر بنی سید بنوای عقل و نقل همچنانکه مکرر مذکور شد و آنچه مستیان میگوید
که امام را رعیت هم نصب میشود مثل کرد و لازم نیست که حضرت حق تعالی امام را تعیین کند قطع نظر از آنجا
که قبل ازین در موضعی گذشت از حدیث هم از برای ایشان جوانی پیدا میشود کرد و آن اینست که در بسیاری از
روایات واضح است که و اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را معراج بردند در انحال دامن میآورد آن حضرت با برین
که در منزل آنحضرت بود در خوردن آن بر آن اتفاق باب از آن روان شد و در و اینکه آن حضرت بر کردید هنوز از آن
میرفت و اینهمه را آنها که روی نمودند در شب معراج از سیر آنها و کلمه را حق تعالی و گفتن کردن با بعضی از ادواح
انبیا هر چه حدیث قلیل روی نمود و حضرت حق تعالی همچنانکه از حدیث ظاهر شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
خطاب کرده که کدام شخص را از میان ایشان گذاشتی و اگر ایشان خلیفه ساختی پس هر که خداوند تو را
در بندگی اندک از زمان خلافت و از اولاد و پیشوای خالی نخواهد بود پس چون تواند بود که با وجود این مهربانی امر
تعیین امام را بدیگران و آنرا در موجب فائز بسیار شود و هر که خدا و رسول خدا هر دو عالم باشند که بهترین است
علی ابن ابیطالب است معلومست بعمل بدی که مناسب رحمت الهی است و حضرت رسول لازم است که انشود
تعیین نماید و بداند که بخیر است طول بسیار دارد و از جهت خوف اطاعت بد و سبک از او اهل انجید است انکشاف
و در بقیة انجید است دلیل بر امامت شاه و ولایت صلوات الله علیه بسیار است حدیث چهل و دوم شیخ مذکور از
طریق اهل سنت و جماعت روایت کرده از علی بن ابی طالب بن زین العابدین از پدر بزرگوارش حسین بن علی ابن ابی طالب
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله از الله تبارک و تعالی

وَنَفَرًا فِي الْجَنَانِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ بَدْرٍ يُحْيِي بَيْنَ يَدَيْهِمْ نَفْسًا مِنَ الشَّيْطَانِ لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا وَاعْتَرَفَ
 بِرَأْيِهِ وَيُؤَلِّيهِمْ وَيُؤَلِّيهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مَشْرِقًا مَجْدًا قَدْ خَلَّيْنَاهُ الْجَنَّةَ وَمُغِيضَهُ النَّارَ بِعَيْنِي هَكَذَا
 قِيَامَتِ شُدَّ شَيْئًا حَضْرَتِ اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام بر فردوس که آن کوهی است که
 بلند شده است و مشرف شده است بر بهشت و بالای آن کوه واقع است عرض حضرت حق تعالی و از
 پایین آن کن جاری میشود نهرهای بهشت و صغری می شود عواضع بهشت و حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام می نشیند در آن فردوس که جاریست در پیشان نهرهای بهشت و آن از نسیم است یعنی از آن آید
 که جاریست بر بالای غرفتها و قصرهای بهشت در آن روز هیچکس از پل صراط نمگذرد مگر آنکه با او باشد پل
 و نوشته بد و سنی علی بن ابيطالب و اهل بیت آنحضرت علیهم السلام و آنحضرت در آن روز مشرف خواهد
 بود بر بهشت پس اخل میکردند حضرت امیرعلیه السلام دوستان خود را در بهشت و داخل خواهد
 ساخت در آن روز دشمنان خود را بجهنم و آنحضرت هم مثل احادیث سابقه دلالت صریح دارد بر او و
 حضرت امیرصلوات الله علیه بمصیبا امامت و خلافت حضرت پیغام روایت شده از طریق عامه بسبب متصل
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که فَالرَّسُولُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَتِ الْجَنَّةُ قَرْيَةً
عَلَى بَابِهَا مَكُونًا بِالرَّهْبِ لِأَنَّ اللَّهَ يُحْتَمَدُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَى أَبِي طَالِبٍ وَاللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ أُمَّةٌ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْغُضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ یعنی حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله فرمود که داخل بهشت
 شد پس بدیدم که نوشند است بود بهشت بطور که نیست معبود بجز حق تعالی محمد صلوات الله علیه و آله
 علی ابن ابی طالب علیه السلام ولی خداست و فاطمه صلوات الله علیها نیز خداست و حضرت امام حسن علیهم
 السلام و علیهم السلام بر کتب مخرایند بر دشمنان ایشان لعنت خداست و هر که آنکس بصره از عقل داشت میداند
 که با جماعتی باشند که نام ایشان با اسم خدا و رسول خدا بر در بهشت مکتوب باشد امامت و خلافت غیر از
 حدیث بیجا و دیگر از طریق عامه روایت شده از رسول خدا صلوات الله علیه و الله که آنحضرت فرمود که خَيْرُ
هَلِكِ الْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ مَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَقَبِلَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ

الطه

بهرین و فاضل ترین ائمت بعد از من امیرالمؤمنین علی بن ابيطالب و فاطمه حسن و حسین است پس هرگاه قابل شود
 این پس بروست لعنت خدا و از آنحضرت نیز او روایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با امامت و خلافت
 حدیث بیجا و دیگر از طریق عامه منقولست که فَالرَّسُولُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ بِالْحَقِّ خَيْرُ الْبَشَرِ
فَقَدْ كَفَرَ بَعْضُهُمْ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَسُولِ خُدا صلوات الله علیه و الله که با محمد علی بن ابيطالب به غیر از ائمه است
 هر که انکار کند این را این بیخلفی که کافر شده است پس نسبتان میگویم که اگر کسی از ائمه صلوات الله علیه را از جمیع ائمه
 نداند موافق حدیثی که خود نقل کرده این کافرند و اگر آنحضرت را فاضلتر از جمیع ائمه بدانند بر ظاهر است
 که تا فاضلتر باشد امامت و خلافت بدیگری نمی رسد حدیث بیجا و سابقه از طریق عامه منقولست بسبب متصل
 از حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله که آنحضرت فرمود در حالی که خطاب کرد علی بن ابی طالب که إِنِّي خَيْرُ الْبَشَرِ
لَأَنِّي كُنْتُ فِي الْأَكَاْفِرِيِّ بَعْدِي عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ جمیع ائمه این شک نمیکند درین مگر کافر و دلالت آنحضرت هم مثل احادیث
 سابقه بر امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واضح است حدیث بیجا و چهارم از طریق اهل سنت
 و جماعت منقولست از ابن عباس که او گفت که رسول خدا صلوات الله علیه فرمود که عَلِيٌّ كَعَلِيٍّ یعنی که علی
 علی بن ابی طالب است و بیخلفی پس و بیخلفی پس و بیخلفی پس و بیخلفی پس و بیخلفی پس یعنی علی بن ابی طالب اولی
 من همچون پوست مویست و علی بن ابی طالب از برای من همچون کوشک مویست و علی بن ابی طالب از برای من
 همچون استخوان مویست و علی بن ابی طالب از برای من همچون خون مویست در دهکای من و فضا می کند علی بن
 ابی طالب فزض مرا و بجای می آورد و عده های مرا که من با مردمان کرده ام و علی بن ابی طالب در دوا دینا هر که
 مرا وفات در درسد عوض مویست و آنحضرت نیز نهایت صراحت داد بر او روایت حضرت شاه ولایت علیه السلام
 بمصیبا امامت و خلافت چه ظاهر است که هر که حضرت رسول صلوات الله علیه در دوا دینا برود کسی را از غیر منبر امامت
 که عوض آنحضرت باشد و دیگر و جهامینوار گفت از جهت اخضا و بعد من گفت حدیث بیجا و پنجم از طریق
 عامه روایت شده از سعید سب که او گفت که رسول خدا صلوات الله علیه و الله فرمود که اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَوْمِي
الْمَقَامَ وَذُرِّيَّتِي مِنْ أَهْلِ الْأَخْبَارِ وَجَعَلْتُمْ لَهَا الْبِرَّ قَدْ جَعَلْتُمْ ذُرِّيَّتِي مِنْ أَهْلِ الْقَبْرِ وَذُرِّيَّتِي مِنَ

اعلی الارض علی ابیطالب یعنی ای پروردگار من بگردان از برای من وزیری از اهل آسمان و وزیری از اهل زمین
پس وحی کرد حضرت خضر علی بن ابیطالب را حضرت که بدین سبب که گردانیدم از زمین ام و وزیر بود از اهل آسمان و وزیر بود از اهل
علی بن ابیطالب پس موافق بحديث ظاهر میشود که حضور امیرالمؤمنین علیه السلام با امامت سزاوارست ^{عنه} زرتجا
ایشان را انبیر نبینت حدیث پنجاه و هشتم از طریق عامه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
که اِنَّ اللهَ خَلَقَ مِنْ نُورٍ وَجِهرَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ مَلَائِكَةً لَيْسَ بِمَحْضٍ وَفِيهِ سَوْنٌ وَكَيْفُ سَوْنٍ ذَلِكَ لِجِبْرِئِيلَ وَرَجُلٍ عَلِيمٍ
السَّلَامُ یعنی بدین سبب که حضرت خضر علی بن ابیطالب را خلق کرده است از نور روی علی ابیطالب جامعی از برای او که در آن شیخ
خداوندش را میگرداند و میدویند ثوابان را از برای او و سنان علی ابیطالب و دوستان فرزندان
آنحضرت صلوات الله علیهم وجه استدلال از حدیث بر او و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمصعب
امامت و خلافت آنست که هرگاه دوستان علی بن ابیطالب و دوستان فرزندان آنحضرت را و حضرت
خضر علی انبیر باشد مشخص است که آنحضرت نزد حضرت الله تعالی قدری عظیم و منزلت عظیم داد و تا چنین
بزرگواری باشد امامت و خلافت بیجا یعنی نسبت ندارد که در غیر او نباشد بلکه صاحب بدیهای بسیار
م باشد همچنانکه بعد از این درین کتاب بعضی از آن مذکور شود انشاء الله تعالی حدیث پنجاه و هشتم از طریق
اهل سنت و جماعت روایت شده است درین خروج که صاحب دایره الضار وجود که او گفت که شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که لَا يَفْقَهُ مَا كَيْفَ بَعْدِي إِلَّا كَافِرٌ
وَلَا يَفْقَهُ عَمَلِي إِلَّا كَافِرٌ و آن اهل التمهات بقول آن امیرالمؤمنین یعنی نفهم نمیکند بر وجهی که
بعد از من مکرکافی و مخالفت نمیکند از نوع مخالفت نمیکند با نوعی که بعد از من مکرکافی و بدین سبب که
اهل آسمانها نام کرده اند از امیرالمؤمنین وجه استدلال از حدیث بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
آنست که شهادت حضرت او در رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام میاید که مقدم باشد بر جمیع خدایان
و هر که در حجیت نظر کند میل اندازد از این آیه ای که تقدم بر آنحضرت کرده اند و مخالفت با آنحضرت نوله
از این آیه ای که بیان اسلام بیرون اند همچنانکه صریح عبارت حدیث دلالت بر آن میکند حدیث پنجاه و هشتم

از طریق عامه

از طریق عامه منقولست از زید بن ثابت که از روایت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که اِنَّ اللهَ خَلَقَ
التَّحْلِيفَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ اَخْصَلُ لِكُلِّ مَوْءُودٍ كِتَابِ اللهِ لَا تَمْرُجُ لَكَ فِي كِتَابِ اللهِ عَمْرٌ دَرَسِيكَ
من میگفتم در میان شما دو خلیفه را یکی از آن دو کتاب خداست و دیگری علی بن ابیطالب است و آنحضرت از برای
شما عهد است از کتاب خدا آنحضرت آنکه او زود میکند از برای شما و سهل میکند از برای شما شما مکه را در آن کتاب
خداست و در این شکی نیست که تا عالم یکتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله باشد امامت و خلافت بیجا
نمیرسد که در بعضی از اوقات در مسایل دینی زنان بر ایشان غالب شوند و ایشان از الزام دهند صاحب دیگر نظرها
باشند مَنْ رَأَى بَعْضَ اَزْوَاجِ بَنِي اَبِي طَالِبٍ يَتَكَبَّرُ عَلَيْهِمْ فَانْصَرَفْ یعنی هر که از بعضی از زنان ابیطالب دید که بر او تکبر
مفعل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت فرمود که رسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله معنی این آیه را که
حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که الَّذِينَ فِي حُجَّتِهِمْ لِيُنَادُوا بِرَحْمَتِهِمْ وَ حُرَادٍ سَابِلِطٍ هَٰرُونَ بوده که کسی است
ایشان که خونگالی در روز قیامت با ایشان خطاب میکند که بِئْسَ اَزْوَاجٌ رَحِمْتُمْ وَ كَيْسَ اَنْدَامٌ جَاعِلِيكَ اِيَّانَا فِي حُجَّتِهِمْ
خواهند انداخت همچنانکه بفرموده جواب معلوم میشود بفرموده حضرت امیر علیه السلام که فرمود که حضرت رسالت صلی الله
فرمود که يَا عَلِيُّ اِنَّا جَمَعْنَا لَكَ اُمَّةً اَلَيْسَ بِمَعْرِفَةٍ وَ اَحَدِيكَ اَنَا وَ اَنْتَ تَوَسَّعْتَ عَنِ عَيْنِ الْقُرْآنِ كَيْفَ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى
بِأَخِيكَ يَا عَلِيُّ تَوَسَّعْتَ عَنِ عَيْنِ الْقُرْآنِ كَيْفَ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى و آنست که حضرت حق تعالی در روز قیامت
هر دو مان را بر روی یک زمین من و تو در آن روز بر جایت داشت عزیز الهی خواهم بود پس میگوید بدو در آن روز حضرت
الله تعالی که با محمد و با علی بر زمین بود و دید از این آیه ای که اَسْمَاءُ دُشَمْنِي كُودَةٌ اند و مخالف نموده اند و تکذیب شما کرده
در حجه و هر مخالف میل اندازد از آنکه هر که حضرت امیرالمؤمنین با حضرت رسالت در روز قیامت شریک باشد در آن
اهل عصیان بجهت مناسب نیست که در داد دنیا از این حضرت در تبلیغ او امر و نواهی الهی معصم باشد و ظاهر
که تا آنحضرت باشد خلافت بدیگری نسبت ندارد حدیث ششم از طریق اهل سنت و جماعت روایت شده
از ابن عباس که او گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که مَعَا شَيْءٌ اَلَيْسَ عَلِيٌّ
اِنَّ اللهَ تَعَالَى بَا اَمْرٍ دَخَلَ مِنْ تَحْتِ اَمْرِ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِ اَمْرِ النَّارِ اَلَا كَيْفَ قَامَ اَلَيْسَ سَعِيدُ الْخَيْرِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ

از طریق عامه

اهدىنا الى هذا الباب حتى نعرفه قال هو علي بن ابي طالب سيد الوصيين و امير المؤمنين و اخوار سوانه
 يعني ايكون مردمان بدانند که پدر سينکه خدا بر او رحمت که هر که داخل آن در شود ايم ميشود از انش
 جهنم و از فرج ابر که فرج روز قيامت است پس برخواست بجانب آنحضرت ابو سعيد خدری پس گفت
 يا رسول الله ما اهدايت کن باين دري که گفته نالبتنا سيم از حضرت رسالت صلوات الله عليه و اله فرمود که
 ان علي بن ابي طالب است علي السلام که بهتر و سيد اوصياست و امير و پيشواي مردمانست و برادر
 رسول پروردگار است و اين حديث طولی دارد و در باقی اين حديث نيز دلایل بر امامت آنحضرت بسيار است
 خصوصاً در اخرا حديث که حضرت رسالت صلوات الله عليه و اله مي فرمايد که عدد اوصيا بعد از من دو اذنه
 و بعد از ان مي فرمايد که اقطر علي بن ابي طالب و اخيرهم الفاطم صلوات الله عليه يعني اول خلفه امي
 علي بن ابي طالب است و اخرايشان حضرت فاطمه است صلوات الله عليهم و بدانکه احاديثي که از ان است
 بر امامت شاه و ايرت عليه السلام توان نمود بسيار است و در باب در معنا فبا آنحضرت بشمار از جمله
 اخصا و اکتفا بهين چند که در بوضع افضا و ميکنم و انشاء الله بخصه ديکوزان بعد از ان بفرستند که
 ميگردد وليکن بجز در مجموع ان نسبت بفضايل آنحضرت از فطره نسبت بره اي محظوظ است همچنانکه بن
 ان در ضمن تفسير فلوا كان الحجر مزلتا ايكلام ديني ملگير شد و موافق مضمون ان احاديث كثيره
 و افع است و اخطب خطبای خوارزم که از بزرگان علماء و سنيت نقل کرده از جمهو اهل سنت و جماعت که ان
 روايت نموده اند از رسوا صلوات الله عليه و اله که آنحضرت فرمود که لو كان الرضا في افانم و البحر ميلاد و البحر
 و الا ان كتاب ما اخصوا فضائل علي بن ابي طالب يعني اگر در جهان عالمه فامر شود و در باهاي عالم
 همه مرکب گردد و تمام جنان عالم حساب کنند شوند و تمام اديبان عالم کاتب شوند نمي توانست شمرد
 فضائل علي بن ابي طالب را عليه السلام پس چگونگي خواندن بود که کسی را در خاطر حضور کند که يکس از جمله نقل
 فضائل آنحضرت نواند آمد نهايت طر فکي دارد که سنيان با وجود اينکه خود انطور چيزها از براي آنحضرت
 نقل ميکنند باز با امامت ابي که در عظم ان سکت فابلند و الله بهمدي نشاء انما صراط مستقيم و مطلق

بدرستی

در بيان بعضي از اوصاف ان حضرت سلام الله عليه که دلالت ميکند بر حقيقت اشرف و درميه اعلي
 و خلاف و بيان بعضي از احاديث موضوعه سنيان بدانکه همچنانکه در کورس فضائل آنحضرت
 عليه الصلوات و التکرام و حضور و نسبت امامان جمله اخصا و ما در بن محضر اکتفا بر کرد و اذنه
 فضيلت ميکنيم فضيلت اول علم است و اينکه حضرت امير المؤمنين عليه السلام صاحب علم بسيار
 بوده و مرثيه اعليت از براي اشرف و ثاب بوده در فطلب بد و وجه ثاب ميشود بکي اخبار مؤان
 ويکي با احاديث متکاثره انما وجه اول شيعه فابلند و جمهور اهل سنت اعتراف دارند که اهل
 هر علم خود را منصف با آنحضرت ميدانند و ابن ابی الحداد که از اکابر علمای سنيت است در اول شرح
 نهج البلاغه ميگويد چيزي که حاصل مضمونش است که جميع علوم منتهي بآن حضرت ميشود از جمله آنکه
 مغزله که اهل توحيد و عدل و ادب و نظر و استدلال اند شاگرد و اصل بن خطيبند و او شاگرد اوها شام
 و ابو هاشم شاگرد شاهرزاده محمد حنفي است و او از پدر بزرگوارش حضرت امير المؤمنين عليه السلام ياد گرفته
 و اما اسامه و نسبت علم خود را باي حسن اشعري ميدهند و او شاگرد ابو علي حاکم است و او يکي از اولاد است
 مغزله است و دانستی که علم مغزله منتهي بآنحضرت امير المؤمنين است صلوات الله عليه و طواف شيعه خود
 مشخص است که علم خود را نسبت بان حضرت ميدهند چه هر طابقه از طوايف شيعه امام و پيشوا و فلول
 و در اهما خود حضرت امير المؤمنين ميدانند و اصحاب باو حقيقه مثل ابي بصير و محمد بن الحسن و غير ان
 علم از ابو حنيفه نقل کرده اند و ابو حنيفه و مالک علم خود را نسبت با امام جعفر عليه السلام ميدانند و آنحضرت
 منتهي بآنحضرت امير المؤمنين عليه السلام ميشود و انما حليل علم خود را نسبت ميدهند بناحق و او علم خود را نسبت
 ميدهد بآنحضرت امام جعفر همچنانکه دانستی در بهمان اصحاب صفير صلوات الله عليه و اله از ابن عباس فقير زي
 و او شاگرد حضرت امير است عليه السلام و مشهور است که حضرت از ابن عباس پرسيد که علم تو چگونه است با علم امير
 علي بن ابي طالب ابن عباس گفت همچنانست که بقطره در جنب درياي محيط و اما علم خود و عترتيد هر علم مغزله
 که از انشای آنحضرت واجب الاسود در يکي جامع است و او از آنحضرت بجزا و شيعه و فضيل داده

فضيلت اول علم حضرت

و بتدريج زياد شده و اما علم كلام خود اصل همه از كلام انحضرت و خطبای انست و راست نابا بجا بجا از ترجمه
كلام ائمه اهل البيت و اگر کسی منبع كند ميداندين و اگر علم انحضرت بمرتب است كه جماعت از ستان جمعی
كه نسبت شاگردى با ائمه معصومين عليهم السلام نداشته اند منسوب با ایشان ساخته اند كه شاگردان
غريب ایشان عالم و انما ايند و مردمان ایشان را از اهل فضل و كمال اند همچنانكه با بزرگ بطنى اى اكر در
گذرد زمان حضرت امام حسين ع كرى عليه السلام از مآد و مشول شده ميگويند كه از شاگردان حضرت امام جعفر
بوده و در حدیث انحضرت بيقان مشغول بوده و علامه حلی صرح الله عليه در شرحيه و بخير خود اجبه الله التمه
نوشته الزمان با برستينان لازم مجابيد كه با ايند و كه شما از اهل حال و صاحب كمال ميدانيد با يليله كفا
ان حضرت بوده و از ان حضرت كسب علم نموده همه شيعه و سنی با ايند كه هميشه جمیع اصحاب در مسایل
و علوم قرآن محتاج با انحضرت بودند و انحضرت هر كى كه از اصحاب احتياج نداشته و در علم نجوم بمرتب بود
كه اگر کسی بر احوال انحضرت در قصه راه با اطلاع داشته باشد ميداندين و اگر انحضرت دين باب مشرتاب
نداشته و در علم حساب از اجزای انحضرت ظاهر ميشود كه نهايت مرتبه كمال از برای ان حضرت ثابت بود بلكه
اگر کسی منبع احوال انحضرت كند ميدانند كه ان حضرت در علمى بوده كه مردم با احتياج نباشند حتى در باب فلك
و فضا علم زود و از ان حضرت ارباب خط نعلیهها دارند و مواضع و ضامح انحضرت را اگر کسی ملاحظه كند ميدانند
اين را كه بنام خالق محتاجند با ان حضرت در علم سياست منزل علم مكارم اخلاق و اگر بعضی از خطبههای
بر بيشند ميدانند اين را كه مردمان در علم حكمت كمال احتياج با ان حضرت دادند و باطن و ظواهر بعضی از كلمات انحضرت
مملو از علم طبابت و مستفون از علم فصاحت و بلاغت و طبعا و لبا كلام انحضرت را فوق كلام خالق و غيب كلام
خالق ميدانند و از حكمايت فضله رضی الله عنها كه كثيره انحضرت بوده معلوم ميشود كه انحضرت در علم كيميا در نهايت
كامل بوده و علم جفر اعظم و جفر جوامع را كه ائمه معصومين عليهم السلام ميدانستند و مشهور با ان حضرت ميشود
و در علم شعر و علم تاريخ مثل و مانند نداشته و در علم فلك و جيا طلك نظير با هم نرسيدن آنچه ذكر شد
بعضی از خطبهها اينست كه سوا از است كه انحضرت سلام الله عليه از علوم ميدانستند و آنچه احتضاد شيعه است

بزرگوار است

انحضرت

ان حضرت علم ما كان يكون را ميدانستند و اما وجه در صحيح مسلم كه از كتب حديث اهل سنت و جماعت
روايت شده كه ان حضرت سلام الله عليه ميفرمود كه سلون عن طرفي الماء فان عرت بهما من طرفي الارض
بعضی سوال كند از من از راههای آسمان پي بر سينه من و انانم بان از راههای زمين ديگر حديث است كه
هم از انحضرت عليه السلام منقولست كه انحضرت ميفرمود كه لو اشيئت لاؤقربن سبعين بعيرا من نصيرها
اين كتاب بعضی از خواهم انقدر تفسير ميكنم فافحه الكتاب و اكر ان را بنويسند و كجا بجا كنند با هفتاد شتر شود
و در بعضی از روايات ذكره و واقع است كه ان حضرت فرمود كه لو اشيئت لاؤقربن سبعين بعيرا من نصير
ليس الله الرحمن الرحيم بعضی از خواهم انقدر تفسير ميكنم كلمه ليس الله الرحمن الرحيم و اكر كجا بجا كنند با
هفتاد شتر شود و هم از انحضرت صلوات الله عليه روايت شده كه فرمود كه انچه در جميع كتابهای آسماني
و در قرآن مجيد هست و آنچه در تمام قرآن مجيد هست در فاه الكتاب هست و آنچه در فاه الكتاب هست
تمام در بسم الله الرحمن الرحيم هست و آنچه در بسم الله الرحمن الرحيم هست در بای بسم الله الرحمن الرحيم مندرج است
و من نطقه باي بسم الله ام و خوازي كه از بزرگان علمای اهل سنت است در كتاب منافع خود روايت
كردند بسمند خود از عبد الله بن عباس كه او گفت كه رسول خدا صلوات الله عليه و آله فرمود فتمت الحجة على عبدي
انجزاه فاعطى علي عليه السلام بيعة و التاس جزاء اذا حيا بعوضت كعبه شده است علم و حكمت بر
جزو بعضی حضرت الله تعالى حكمت و علم را با ان فتمت كعبه و داده شده است بعلي بن ابى طالب عليه السلام
نه چند عطا شده است بتمام خلقي با ان جزو از ان ده جزو هم حواذري در كتاب منافع خود روايت نموده
از سلمان فارسي رضی الله عنه كه او گفت كه از رسول خدا صلوات الله عليه و آله شنيدم كه انحضرت فرمود
كه اعلموا اني بعلي بن ابى طالب يعني عا لثمن امت من بعد از من علي بن ابى طالب است و هم در كتاب
مزبور روايت شده از رسول خدا صلوات الله عليه و آله كه فرمود كه انظروا مني علي بن ابى طالب يعني فخر بين
و عا لثمنين يا حاكمين امت من علي بن ابى طالب است و در حديث ديگر واقع شده كه حضرت رسالت ص
در شان ان حضرت فرمود كه انما علي و ان حديث سابق مضمون اين حديث ظاهر است و ابن طلحه ساجو

که از بزرگان علمای و سنت در کتاب مناقب خود نقل کرده از پیغمبر که از تراز مشاهیر علمای اهل سنت
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من آردان سنظر الی آدم فی عظیمه و الی نوح فی تقویه و الی
ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی هیبتیه و الی عیسی فی عبادتیه و الی نظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد
نظر کند بادم صفی علیه السلام در علم او باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب و کسی که خواهد نظر کند بسوره سوره علقه
در شوق او باید که نگاه کند بعلی بن ابی طالب هر که خواهد ابراهیم علیه السلام را در خلقتش و موسی علیه السلام
در هیبتش و عیسی علیه السلام را در عبادتش ببیند باید که نگاه کند بعلی بن ابی طالب و در بعضی از کتب حدیث
و مناقب اهل سنت و جماعت مثل کتاب خودوس باین روش روایت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که من آردان سنظر الی ابراهیم فی عبادتیه و الی اسحاق فی ذریه و الی جبرئیل فی عظیمه و الی آدم فی
هبتیه و الی نوح فی صبره و الی ابراهیم فی سخاوتیه و الی سلیمان فی ملکیه و الی موسی فی شجاعتیه و الی
عیسی فی سیاخیه و الی محمد فی شرفیه و منظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد که ببیند
اسرافیل را در دفعش و میکائیل را در درجه اش و جبرئیل را در عظمتش و آدم را در هبتش و نوح را در
و ابراهیم را در سخاوتش و سلیمان را در پادشاهتیش و موسی را در شجاعتش و عیسی را در سیاحتش و محمد
در شرفش و منظرش پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام و در این باب حدیث بسیار واقع است
و ذکر همه موجب طول کلام است بنابراین همین قدر گفتا میکنیم و هر عالم میداند که با وجود چنین اعلی
امامت و خلافت بغیر نسبت ندارد و ایضا در تائید وضوح است که مردم بعد از حضرت رسالت صلی
در مدینه متابعت حضرت داخل میشو اند شد مگر از پیروی حضرت شاه و ولایت علیه الصلوات و السلام
فصلت و ذلکه آنکه حضرت امیرالمؤمنین علی السلام از تمام اصحاب آئین بود و همچنین که از اولادان حضرت
منقولست آنست که روزها روزی میداشت و شهادت عبادت حضرت حق شفا بروز میوسانید
و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که از کثرت عبادت سبب العابدین و سبب الساجدین لقب
گرفتند و از بسیاری عبادت چون اعضای سجده آن حضرت پینه کرده بود و او را ذوالنفتات میگویند

فصلت از کتب معتبره
مقام نبوت از ائمه اطهار
مقام نبوت از ائمه اطهار

از هر چه

یعنی صاحب پندها هرگاه نگاه میکرد بصیغه که در آن عبادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشته
بودند و میکشید و میفرمود آنرا عباده علی یعنی کجاست از برای من عبادت حضرت امیرالمؤمنین
و از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست که فرمود که ای ستمها من فی وجههم من التجرود و درین
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازلست و در روایات کثیر واقع است که آنحضرت در شبها از روی هزار
رکعت نماز میکرد بغیر از فرض و نوافل بومیته و در بعضی دیگر از روایات واقع است که در شبها از روی دو هزار رکعت
نماز میکرد و جمع میان آن باین روش ممکن است که مراد از رکعت دوا حاد نبوی که واقع شده که آن حضرت هزار رکعت
میکرده نماز باشد چه اطلاق رکعت بمعنی نماز جامع است همچنانکه حضرت حق تعالی مفرماید که و اگر کفو مع التجرود
یعنی نماز کند با نماز کند آن و منقولست از معویه که در روایتیکه با حضرت امیرالمؤمنین در موضع صفین علیه
مشغول بود در جمع لیله الطیر شخصی از مردم معویه باو گفت که در شب علی بن ابی طالب هزار رکعت گفت معویه پرسید
که چون گفت حضرت از جهت آنکه هزار مرتبه بگفته دانستم که هزار رکعت را گفته معویه گفت و ای پسر این کبیرت
نماز است چه او در شبها از روی دو هزار رکعت نماز کند ملاحظه کن ایضا اول عبادت آن حضرت سائر الله علیه
شیوع داشته که معویه که با آنحضرت در کمال دشمنی بود اظهار آن مینمود و از این روایت شنیده که گفت که در
حرب دیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را اسمان نگاه میکرد از آن حضرت پرسیدم که چه ملاحظه میکنی یا امیرالمؤمنین
فرمود که میخواهم ببینم که ظهر شده است که نماز کم یا نه گفتیم درین شب و غنی با وجود این همه اعدا فرمود که ما را با ایشان صفای
سبب نماز است چرا خود از عبادت الهی هزار رکعت غافل شویم و در مقام اخلاص و عبادت نشین فرمود که اللهم ما عبدک
خوفا من نازک ولا شوقا الی جناتک ولا یکن راياتک اهل الی عبادیه فبک نلت نحای پروردگار من عبادت
بکنم نور از جهنم پس از غلایش نور بسبب شوق و خواست که بگشست نور آدم لیکر دانستم نور مستحیبا
پس عبادت کردم نور او در این باب روایات بسیار است اما از همه حقیقتا که در همین قدر افضا و سببیکم فضیلت
حکم است و حال آنحضرت بمنزله بود که بعد از آنکه این ملجم ملعون القوم حرکتی کرد آن حضرت فرمود که آن من این زخم
در گزتم او را با ضربت پیش من زیند و پیش از آنکه آن سفیان عمل کند او را بچهره حضرت میرانست که از زبان علمای واقع خواهد

فصلت از کتب معتبره
مقام نبوت از ائمه اطهار
مقام نبوت از ائمه اطهار

از عطا های که بدین گران میگرد اودا محروم نگردد و منقولست که عبدالله زیر درخت کمال سجده های بسیار آن
کرد و بدین خود را که از جناب کردن با امیر المؤمنین بشماران شده بود مخیرین بر جناب کردن حضرت از در گذر نشسته
و در آن در چون مردان را گرفتند با وجود آنکه کمال عبادت اودا با خود میداشت و بقیه داشت که از آن شیخی
از اذ بسیار بدتر و شیعیه او خواهد رسید نسبت با وحکم کرد و از عایشه اینهمه از راه و بجز منبها که با حضرت
رسیدند برتر که بر سر سوار شد و لشکر کشی کرد و بر سر حضرت جنگ آمد در ویشکه دست او ایافت اذ در گذر شد
و لشکر معاویه در موضع صفین در کنار فوات فرود آمدند و اب و از لشکر امیر المؤمنین منع کردند و چون لشکر حضرت
امیر ایشان را از آید دور کردند و ایشان غالب شدند و نیز از حضرت لشکر خود را از آن عمل منع فرمودند و آنها را
که از حضرت از سعید بن عاص دیده برادر که نیند و حکم فرمود و میفرمود که باید رفت حیل فانی آری الحکم
که لینکم علیه حلیم یعنی پیور و کار من زیاد کن حکم بر این بدستی که من می بینم حکم را که هیچ حکم نکره از آن بشماران میشود
و این همه اندازها و امانت که آن حضرت سلام الله علیه از هر خطاب دیگر کسی با کسی نگردد همرا حکم کرد و کلانید با وجود
میوانست که از او انتقام بکشد و دیگر از راه و بجز منبها که بجزه از اشیاء اصحاب دید حکم و در نید فضیلت چهار
دهد است و شیعیه و سنی فایز که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را هدایت اهل زمان خود بود در هر دو پیش
بود که در جامه را بجهاد و هم میفرید و در بعضی از تشخ واضع است که بجهاد در هم و هر یک از آن دو جامه که
خوشتر است فرود بقیه غلام خود میداد و منقولست که در روزی حضرت به شورا بفرموده بود که باید رفت ایولای من شما از
پوشید که موعظه میکنند و بر من برید و مرد و عالم ظاهر بنشد اولی از اینها بلکه به شورا اشتها پوشید از حضرت
فرمود که به شورا پوشش که نور من از من بکنی و جو اتان را میل با لباس به شورا است و اگر کاهی سنین یاد امن
جامه بلب بود آن را بکار در طع میگرد و میبکند که این زیادتی بکار بگوئی بل و او اوقات صرف در سخن موضع قطع
نیکو که از اشته و فینه که سر استین با دامن جامه ابد و زند میوان صرف کا ضرر در نکر و خوار و می در کتاب
مناقب خود ذکر کرده که بخصه رفت به پیش حضرت و دید که آن حضرت از اذ کونا می بای مبارک کرده بود و میفرمود
که بهترین جامه آنست که عورت را پوشد و سرها و کومار را دفع کند و در ویشکه رختی پارچه میل تا تا ممکن بود وصله

منقولست که در روزی حضرت به شورا بفرموده بود که باید رفت ایولای من شما از پوشید که موعظه میکنند و بر من برید و مرد و عالم ظاهر بنشد اولی از اینها بلکه به شورا اشتها پوشید از حضرت فرمود که به شورا پوشش که نور من از من بکنی و جو اتان را میل با لباس به شورا است و اگر کاهی سنین یاد امن جامه بلب بود آن را بکار در طع میگرد و میبکند که این زیادتی بکار بگوئی بل و او اوقات صرف در سخن موضع قطع نیکو که از اشته و فینه که سر استین با دامن جامه ابد و زند میوان صرف کا ضرر در نکر و خوار و می در کتاب مناقب خود ذکر کرده که بخصه رفت به پیش حضرت و دید که آن حضرت از اذ کونا می بای مبارک کرده بود و میفرمود که بهترین جامه آنست که عورت را پوشد و سرها و کومار را دفع کند و در ویشکه رختی پارچه میل تا تا ممکن بود وصله

در آن روز از آن

میوز و اکثر اوقات رختهای بر وصله می پوشید و از احادیث مشهوره آن حضرت است که دفعتم منی حتی استخسرت
بن و اقیها یعنی انقدر وصله قدم بر وصله زده خود یعنی بر جامه خود که از وصله رنده یعنی از دستم نشسته
و اکثر اوقات بجامه های کوتاه و درشت میساخت و نظایر مبارک کن اذلیف فرما بود و جامه خود را کاهی بیوست
و وصله میگرد که هی بلیت میدوخت و بند زد و الفشار را اذلیف فرما کرد. بود و از خوردن نه با بجزهای که بقا و بی
فناخت میگرد و مشهورست که روزی سوید بن عقیل بن محمد منان حضرت رفت زید که کاسه از دوغ شعله سوزان
بود که تفسیر بدو معان هم در همان بهم رسیده بود و قرصی از نان جو در پیشش بود و دید که اردان را از بخیر بود و پوسنها
بر روی آن ظاهر بود با وجود این بسیار هم حشک بود چنانکه آن حضرت بزحمت از آن میشکست حضرت سوید انکیلیت
کرد که من دروزه ام آن حضرت فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که اگر کسی طعامی میل کرد
و دروزه اود از خوردن طعام منع کند بر حضرت حق تعالی لازم میشود که آن بنده را از طعامها و شرتهای شیخی ببرد
و پاشا نماید سوید میگوید که من بکنم حضرت فرضه گفت که از خدا بیشتر می که آرد آن ان حضرت را با کوزه بنیک و بخاله
و سبوس را اذ آن بنیکوی در جواب من گفت که بده و ماد فرضه ای او با دم کرده است که در با بخاله بنهر در
بعضی از احادیث واقع شده که آن حضرت سلام الله علیه هرگز سر و زنی از آن جو سبوس داده تا بخورد
اگر در روز و در بعضی از روایات واقع است که آن حضرت هر کومان کنم تناول کرده و ملا علی سجی که از بزرگان
معتضیان سنیست نقل کرده از عبدالله واقع که گفت روزی بخد مت آن حضرت دفع دیدم که در وقت افطار
کبیر سر می حاضر کردند و در آن کبیر آرد جو بود و آن حضرت بان افطار فرمود گفت با امیر المؤمنین کبیر را اجرا کبیر
فرمود از برای آنکه حسین در سخن یا شریفه اخوان نکند و در دهان فب خوار ز می نذک و راست که عدی بن ثابت گفت که در
خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که شخصی از برای آن حضرت بالوده آورد آن حضرت اذان میل نکرد و فرمود که چیزی را
که رسول خدا صلی الله علیه و آله تناول فرموده باشد دوست میدارم که بخورم و اذان حضرت روایت شده که میفرمود
ترکت الله بنا لیلینا و کتبه عتائنا و حیدر شرکائنا یعنی ترک کردم منیاری همچنانکه نیان نداد و وحی بسیار
در تحصیل آن میباشد و شریکانش حیدر اند و بدین اخطاب کرده میفرمود که باید نیای عریقی میتری قد طافک ثلاثا

شده

امیرها گشته بود از کفار در عدد برابر بود با بقیه تمام مسلمانان و مقام ملائکه گشته بودند در آن روز جزیر
بحضرت رسالت گفت که یا رسول الله ملائکه تجتیب میکنند از مومنان که علی بن ابی طالب با او میگردان
فرمود که ما یَتَّبِعُهُمْ فَمَنْ ذَلِكُمْ هُوَ قَبِيحٌ وَآثَامَةٌ یعنی چه چیز او را منع میکند از یاری کردن من بفضیلتش امیر
ما یجوزت این حال اینکه علی را بطلاب است و من از ویم و مثل احدیت پیش ازین دلگوشد و در جنگ
خندنی مثل عمرو عبیدود عامری کافی را که او را با ده هزار سوار جزا بر او میدادند بشمار رسانید و تمام مسلمانان
از خدمت او باز میماند و باعث قوت اسلام و مسلمانان شد و منقولست که در سفر سستی روزی بخدمت
حدیقه بن ایما نامد و گفت یا ابا عبد الله هرگاه از برای علی بن ابی طالب فضیلتی نقل میکند اهل بصره میکنند که شما
در باب دو سنی از شرط میکنند هیچ حدیثی درینا طریقت که من ان نقل کنم که نشو اندام کار کرد تا از بان ایشان
گوناگون حدیثی گفت که بان حدیثی شام که جان من بیدار شد و است که اگر عمل تمام است محمد و ائمه علیهم السلام
تراز و گذارند و جنگ علی بن ابی طالب را که در روز خندق با عمر عبیدود کرد و در سر دیگر البته علی انضوت زیادتی
بر هر خواهد کرد و بیعت گفت که این را از ما که میشنود حدیثی گفت چون نشنوند حال آنکه من و ابوبکر و عمر
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بودیم که عمر عبیدود در میان میدان مبارزه مطبوع و تمام لشکر پیروز
هم سرها را پیش انداخته بودند و هیچکس از او جدا نماند و علی بن ابی طالب هم برابر او رفت و او را بدو رخ فرستاد
و الله که عمل او زیاد است از عمل اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و انوار زیادت و در جنگ خیبر مثل مرجع مبارز
که او را نیز با ده هزار سوار برابر میدادند بشمار رسانید و مسلمانان و بان تقویت فرمود و باعث استیلا و قوت
اسلام شد و چنان در بر او آمد که کوافیه از او ایات چهل نوحوا سینه شفق میشدند و ان را میکشودند و پیش
میگردند و موافق بعضی از او ایات هفتاد کس و در جنگ حنین که لشکر مسلمانان بسیار بودند و شکیلی
عظیم با ایشان رسید که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغیر از آنکه ازین هاشم کسی نبودند حضرت امیر المؤمنین
علی السلام همی کثیر از کفار را بشمار آورد که یکی از ایشان ابوجزول بود که از سرداران ایشان بود و در حال شجاع
و نیاوری بود و حمل کس دیگر از ایشان مبارزان لشکر کفار را بجهنم فرستاد بغیر ان جماعتی که در راهت شجاعت

تاریخ

مثل ایشان بودند و جهاد میکرد تا و نیش که فتح دوی نمود و از ابوبکر انبادی که از مشاهیر علمای سنی
منقولست که در کتاب خود ذکر کرده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی کثیر از مردم نزد او حاضر بودند که
علی بن ابی طالب علیه السلام بپایان آمد یکی از ان جماعت از روی خوش آمد بجهت گفت که علی بن ابی طالب بسیار
نمود مغرور است عمل او را منع کرد و گفت کسی از صفها در ایلی نیست داده است و الله که اگر نشین او بود
عمود اسلام است حکام دنیا است او حکام غیر این امت است و او را بسبب در و است و صاحب شرف
و برز که در دست چون ان شخصیکلمات و از هر شین که گفت پس چرا او را مقدم ندانیدند گفت بجهت
یکی اینکه او سنتش کند است و دیگر آنکه او بی عبدالمطلب را دوست میداشت و جوایز و عرف را از اینها بود
امامت او ظاهر است از جمله آنکه در نبوت و امامت سن و سال معین نیست که او سن دادا خلیف است پس چرا حضرت
الله صلی الله علیه و آله را بر کوه غزوه داد و بیحی و ادب و طوالت منصب نبوت از ان فرمود و حضرت امیر المؤمنین
درویش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از او دنیا رحلت فرمود موافق مشهور و صحیح است از عمر مبارک کن
بود و منقولست که بهر ابی بکر انقا فرود رفت گفت که چرا مردم را خشنید با ما منای بگردست علی بن ابی طالب
بود استند گشتند از جمله آنکه سن ابی بکر پیش از سن عثمان یعنی علی بن ابی طالب بود بهر ابی بکر گفت که پس باید
امامت و این داد از جمله آنکه من از ابی بکر بزرگترم و اقا حرف دو و عمر که گفتند که از جهات آنکه علی بن ابی طالب
عبدالمطلب را دوست میداشت او را بخود مقدم نکردیم میگویم که هرگاه خدا شهادت بمصوم بودن حضرت
امیر دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حق همیشه با علی بن ابی طالب است و از او جدا نمیدانند همچون که پیشتر
در ضمن آیه و حدیث پس چه معنی داد که مصوم را ختی کرده باشد از منصبی که خدا با او داده باشد مانع شوند
بهر تقدیر در میان شیعه و سنی مذکور است که شکیلی که میباید ان رسید در جنگ حنین بد بود و تمام
فایده این که ان نبوی چشم ابی بکر بود و بعضی از سنیان نسبت بدیگری میدادند و لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دندان در دنیا بر فوادی هفتاد کس بودند و دنیا بر روی او داده قرار کس و فوادی آنست که عدد سپاه ان حضرت در ان
دو دوازده هزار بود چون ابی بکر با جماعت چشم بر چشم میباید مسلمانان و لشکر حضرت ممالک صلی الله علیه و آله

تاریخ

در آن روز با آن کثرت و شوکت دید گفت لن نطلب اليوم بقلبه یعنی ما امروز از جهت کسی که مغلوب نخواهیم
 و چشمی بی بکریست چشمم زخم عجمی است نسبت به مسلمانان و لشکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بتکافی رسیدند
 و بهیاسیت که اندک اندک اذان موضع بکنند و گناه در آن محل سر برده و مسلمانان گرفتار شدند و هر چند که کثرت
 در آن روز چهار هزار کس بودند جمعیت مسلمانان را منفرین ساختند که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بنیوازند کس نماند و حضرت حق تعالی ازین واقعه در قرآن مجید خبر میدهد که و یوم حنین این عجمی که کثرت
قلن نحن غنمکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت و و لیسیم مدینین یعنی در روز حنین و حنین اسم
 داد است که در میان مکه و طایف واقع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینجا با لشکر ثقیف و هوازی
 مغایرت کرد و در شمار بسیاری لشکر شما پس ناید نکره کثرت شما تنها هیچ ناید و نند شد شیئا
 زمین آن وادی با وجود آن فراخی که داشت پس پشت بدشمن کردید و گرفتید و همچنانکه کثرت در لشکر
 امیرالمومنین علیه السلام نبیات قدم و زبید و جنگ کرد تا فخر روی نمود و بعضی از خصما گفته که کاند
ابوبکر از آن عاظم قلی علی السلام عاظم یعنی ابی بکر چشم بد رسانید مسلمانان و علی بن ابیطالب
 ایشانرا عاظم و مدد فرمود و از جمله عمالی است که اشعار بکرت صریح بیان نموده که بشو می چشم بد
 شکست مسلمانان رسید یکی ملا فو شیامت که با کمال قضی که داد میگوید که قل ساد الی فی حنین
الان تعجب ابوبکر من کثرکم و قال لن نطلب الیوم من قلوبنا و ما یجمعهم یعنی و تحقیق کرد ای
 شد پیغمبر صلی الله علیه و آله با هزار کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر از بسیاری مسلمانان و گفت
 که ما مغلوب میشویم امروز بسبب که لشکر پس گرفتید لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله با القمام و این
 الحدیثی در شرح بعضی از این مثل این ذکر کرده و در جنگ بنو نضیر حضرت امیر علیه السلام در حالتی که
 رسول خدا را آنها گذاشته بودند آنها بر قلب چهار صد و هشتاد و هزار کس از کفار زد و چهار صد و
 نا ایشان را بیهوش فرستاد و همیشه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مسلمانان بمدد حضرت
 مستظهر بودند و همیشه ضرب شمشیر ایدار داد و در کافران و کفار روی آورد و با عدی استخام امر دین کرده

در آن روز

و بعد از آن حضرت نیز بعضی از اوقات که مصلحت امر دین مسلمانان را در جنگ میدید با او در کتاب مجاهده
 بگذاشت و تفرقه در اوقات لشکر مخالفان می انداخت یعنی در جنگ جمل با مردم عایشه و مشاکله کرد
 جنگ صفین با معاویه و ساجان او از در جدال و قتال و داند و در جنگ نهروان با خاریجان جهاد
 فضیلت هشتم مستجاب بودن دعای آن حضرت است چه در حضور یا هله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت
 امیر علیه السلام میفرمود که هر دو آن بگو و از برای اهل کوفه دعا کرد که ابایشان زیاده شود بر شمشیر نیاید
 که بخندد انکم و از بسیاری آب شکوه کرد ند دعا کرد تا ابایشان که شد و از حضرت آب در امان شد
 و در کوشش از این برهانک شهادت طلبید در باب خود و از برای غرضهای فاسد دنیا کتمان شهادت
 کردن حضرت ادر تغییر کرد که اگر شهادت بخاطرش بود و کتمان کرده بر چینی گرفتار شود که نهان نتواند کرد
 این مبرور شد و شخصی از بنی امیه را از حضرت از روی بچهره وی ادب حرف زد آن حضرت فرمود که انما
و این نظیست که وقتی که میخواهند که سک داد و دکتند با و خطاب کرده این را میگویند فی الحال انشخص بصورت
 سک شد و زین و فرزند انشخص بصورت عجز خدمت آن حضرت آمدند و التماس عجز نمودند آن حضرت دعا کرد با
 آن شخص بصورت اول شد و شبین ارطاه را نفرین کرد که دیوانه شود و در همان روز برض جنون مبتلا شد و در
 دعا کرد که افساب بر کرد بعد از آنکه افساب فر فرزند بود از جانب مغرب طلوع کرد دنیا بر فو سر نیزه و امثال اینها
 افند بر آن حضرت واقع شده که از بسیاری ذکوان عینوان کرد همی چند کله انفا میکنیم فضیلت نام خبره اذنان
 بضرشت از غیب و این از حد صبر در پشت و مادر این کتاب برسم اغویج الکفا بزرگی لیلی از آن میکنیم اول
 انکره و کشف القبه مذکور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دفعی که بصحرا می کرد سید زار از آن
 و چون از سمیان پرسیدند فرمود که این زمین کربلا است و جمعی درین زمین کشته خواهند شد که بحساب
 بهشت روند و محل خیمه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و برایشان کرپیت و از کبر آن حضرت
 رطفا نیز مایه های کرپیتند بر سر گذاشت از اینجا و میسک تا و بل قول آن حضرت دعا میداند تا و شکره و اضا
 شاه شهیدان حضرت ابی عبد الله حسین علی بن ابیطالب علیه السلام روی نمود و در آن وقت مردمان

فضیلت هشتم مستجاب بودن دعای آن حضرت است چه در حضور یا هله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت

فضیلت هشتم مستجاب بودن دعای آن حضرت است چه در حضور یا هله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت

بشاید خود را در دیکو آنکه این طایفه شای در کتاب خود روایت کرده که چون خواج غزنی فرزند کردند که با حضرت پسر
جناب کشند و آن حضرت منقحه نهران کردید سواری رسید میان حضرت گفت که با امیر المومنین خواج
از نفر عبور نمودند و روی به حضرت گذاشتند آن حضرت فرمود که خود بدی که ایشان از نفر کشند گفت باقی فرمود
که بان خداوندی سوگند که محمد صلی الله علیه و آله این بختی فرستاده که ایشان عبور کردند و بفرستند کسری
نخواهند رسید که شام ایشان بدست مردم مریض خواهد رسید و هیچکس از ایشان جان ندهد نخواهند بزرگ
گمرازه کس و از اصحاب من در آن مکان هیچکس گشته نخواهد شد مگر آنرا زده کس و از خرفان بود که آن حضرت
فرموده بود و از لشکر خواج فر نفر زنده بماند و از لشکر آن روز نفری نماند که شهادت رسیدند و دیگر
خبر دادن عمارت بغداد است و بدت پادشاهی بنی عباس را حواله ایشان و اهلای مدین لشکر مغول را ^{استیضا}
خلقای بنی عباس از آن بخت بود در روزی که هلاک کوفتان بغداد را محاصره کرد اهل حله آنروز و بشارت نوح بار
دادند و آنچه آن حضرت فرموده بود بهمان گونه و خط امان گرفتند و همچنین که همیشه مذکور شد امثال ابو طالب
بسیار است اما از جمله اخصار همین دوسرگله اخصار میگردیم فضیلت هم نسب شریف اخصر است که کسی در
شرافت نسب بان حضرت مینوالد هر ساینه چنانکه میفرمود که مَنْ اَهْلُ بَيْتٍ لَا يَفِيَسُ بِنَا اَحَدٌ يَعْنِي اَهْلَ
حضرت رسالت که هیچکس را با در هیچ چیز نیاس نبینوان کرد و جاحظ که از نصیبان شایسته اهل سنت است در این
قول صدیقین آن حضرت کرده و میگوید چون نیاس بوزان کرد با ایشان کسی را و اهل آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از ایشان
و مراد از اطیبان که در حدیث واقع است یکی علی بن ابیطالب است و یکی حضرت فاطمه که زوجه است و سبطان که در
حدیث واقع است حسن و حسین آنکه که فرخندان آن حضرتند و شهیدانی که در حدیث و ادعاست یکی حمزه
همه آن حضرت و یکی جعفر طیار و برادران حضرت است و سید ابوری عبد المطلب است و ساقی الحجاج عباس
آن حضرت و مراد از ما جرک است که با ایشان یا بهواد او ایشان از آنکه مدینه فرزند باشند و مراد از انصار
کوهی آنکه یادی و مد کاوی ایشان نموده اند و صدیق است که ایشان را صدیق گویند و فاروقی آن شخصیت
که فرقی در میان ایشان و دشمنان ایشان کرده باشد و حواری و دوستان ایشان است و ذوالشهادتین آن کسیست

فصل در ذکر اوصاف حضرت

لله نور

آنها است از برای ایشان داده است و هیچ چیز از برای خوبی و در دنیا نیست مگر آنکه در ایشان یا از ایشان یا از برای ایشان
در رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در میان شما دو چیز بزرگ میگردم یکی کتاب خداست که بخت است کشنده ^{کشنده}
از آسمان بر زمین که هر که بچاک در آن زدن دست نکند و میبشود و یکی دیگر عترت و ذریه من است و خداوند من ترا
داده که این دو ناله جدا نمیشوند تا در کناره حوض کوثر بن دستند و اگر ایشان چون دیگران میبودند عمر خطاب
درد و تیشکه داده دامادی او داشت نمیگفت که اذ رسول خدا شیندم که میفرمود کُلَّ سَبَبٍ وَ تَسْبَبٍ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ الْاِحْسَابِي وَ تَسْبِي عِنِّي هَر سِي وَ تَسْبِي كِهْت بر طرف میگردد و در وظایف الاحسب است من و اگر
ما نخواهیم که از ما ما که بریم و اوصاف پسندیدن علی بن ابیطالب را بیان کنیم طوما درینک بر میبشود
عمرها با خرمیرسد و هنوز از هزار یکی از آن بیان نشده خواهد بود چه منشا و مولدش کریم است و اصل و قبش
صمیم است و علم و عمل بسیار است و از پیش پشیر است با زبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب و رسول خدا
جیب نا ایجاز چه کلام جاحظ است پس ملاحظه کن ایما فل که کسی که دشمن بدخنی او چنین باشد با او دشمن در حق
او چه میگویند و از جابرن عبد الله انصاری روایت شد که او گفت که بعهدت رسول خدا صلی الله علیه و آله درین دیدم
که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در پرورش میادند داشت و میگفت بِعَمِّ الْحَامِلِ حَامِلِكُمْ وَ بِنِعْمَةِ
الْعَدْلَانِ اَتَمْنَا یعنی خوش و گنجی است با بردارنده شما و خوب با دوست در بار او که شما نید و از آن سمر بن ذی
رؤیای است شده که او روایت نموده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وقتیکه آن حضرت حسنین علیهما السلام را بر او
مبارک داشت میفرمود که هَذَانِ اِثْنَانِ وَ اِنَّمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمُ الْقَلَمُ اَوْ اِلْحِيْمُ مَا فَانَا جَمْعًا اَلَا عِنِّي اِنْ هَر دِي اِنْ
منند و پسران دختز منند ای پروردگار من بدرستی که تو میدانی که من این مردود دوست میدارم پس نوزیر هر دو ما
دوستان آن حضرت این کلمه را بر او در هر بی فرمود و از آن جاحظ بر او عازب روایت شده که گفت که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که در وقتیکه حضرت امام حسن علی السلام را بردوش میادند داشت که فرمود اَللّهُمَّ اِنَّمَا اَنَا سَيِّدٌ عِنِّي اِي وَ
من دوست میدارم این را فرمود و او دوست داد و از این احادیث ظاهری بود بخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نسبت با ایشان
و از حدیث الحسن بن الحسن سَيِّدًا اَسْبَابًا اِقْبَالِ الْحَبِيْرِ وَ اَبُو الْعَبْدِ مِنْهَا اَكْبَرُ یعنی این است که پیش ازین با زوجه مذکور شد ظاهر بود که حضرت این

و کار

صلوات الله عليه ان حسنين عليه السلام هبناست بر معلوم ميشود كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله كمال محبت را نصرت
 داشته و ظاهر است كه اين فضيلت عظيم و همچنين كه از بعضى احاديث ظاهر ميشود و در بعضى حضرت عبيد السلام با محبت
 خلفاى ثلاثه جمع ميشود مثل حديثي كه مشهور است كه شصت و پنج نفر از اهل بيت حضرت امير عليه السلام گفت انا احبناك و انت احبنا
فقال اما الان فانك اتوا ايننا انما انت تبصر يعنى من دوست ميدارم و تو محبت دادم با عثمان پس
 ان حضرت در جواب فرمود كه اما خالو اقربوى بلى چشمه ادى چشم ديكرت كوراست و نا لبنا با كور ميشود يا اينها
 فضيلت با تو هم فضيلت محبت ان حضرت خوارزمي كه اذكار و عملى اهل سنت و جماعت در كتاب مناقب خود نقل
 كرده از عبد الله بن عمر بن الخطاب كه او گفت از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم كه ان حضرت فرمود كه من احبنا عيشنا ابد
الله فيه صلواته و صيامه و قيامه و استجاب دعائه الا من احبنا عيشنا عطاء الله بكل عريف نذير مدينه في
الجنة الا من احبنا عيشنا ابد الحساب و الكبرياء و الصراط الا من مات على حقي اهل الجنة فانا كبرياء و الجنة
مع الاتيان الا من تقبل ال محمد طاهر يوم القيمة مكتوب بين عينيته اين من رحمه الله يعنى كسي كه دوست دارد
 على ابن ابى طالب عليه السلام را قبول ميكند حضرت الله تعالى نماز او دروزه او و برخواستن او و در شب از ابراهيم ابدت
 و سجايه ميكند ان دعوى او را ببلند كه هر كس دوست دارد على ابن ابى طالب را دوست ميكند حضرت الله تعالى ان دعا
 بعد هر كس كه در دين او است شهري در بهشت ببلند كه هر كس دوست دارد آل محمد صلى الله عليه و آله امين ميشود
 از حساب روز قيامت و از برهان صلوات خدا ببلند كه هر كس ببرد بر دوى آل محمد پس من ضامن او بم بهشت با سپهران ببلند
 كه هر كس دشمن داد آل محمد صلى الله عليه و آله محابله در روز قيامت و در ميان دشمنش نوشند خواهد بود كه اين من
 رحمه الله يعنى ان شخص تا ابد است از رحمت خدا و حوازمي كه از مشاهير عملى نقل است در كتاب مناقب خود روايت
 نموده از ابوبن عبد الله انصارى كه او گفت كه شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرمود كه جرير بن عبد الله القزويني
جاءت حقى شالى امد و روقى منى اذ دخت مورد بهشت آورد كه بخت سعيد بران نوشند شده بود كه اين امر
محدثه على ابن ابى طالب عليه السلام على خليفه فليعلم ذلك حق يعنى بدبينه من واجب كود اينده ام دوستى و
على ابن ابى طالب و ابراهيم خود پس برسان ايشان را اين بيعنام از من و در مناقب ملاك و دستور است كه ام

تفسير اين حديث است كه هر كس دوست دارد
 على ابن ابى طالب را دوست ميكند حضرت
 الله تعالى ان دعا بعد هر كس كه در دين او است

حضرت رسول صلى الله عليه و آله

روايت كرده كه در وقتى كه از اذن على ابن ابى طالب عليه السلام بفرمانى رفت بود بدينه كه رسول خدا صلى الله عليه و آله
 دست مبارك خود را بجانب ايمان برداشت و گفت لكم لا ائمتني حتى تروني عليا يعنى اي پروردگار من و يا
 ميمرنا ما انكر نبياى من على ابن ابى طالب را و هم خوارزمي روايت از رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرمود در حالى كه
 حضرت امير عليه السلام را مخاطب ساخته بود كه يا على كو سندن از بندگان خدا عبادت كند بشدرا بچرخ سپهر عرش
 در ميان قوم خود بعبادت و رسالت مشغول بوده و ان بنده مثل كره اخلاط را داشته باشد و در راه حضرت نما
 هر از ايفاء و مستحقين برساند و افتد عمر بيايد كه هزار حج كرده باشد بعد از ان هر طاعت و عبادت ان بنده در
 ميان صفات مومني مظلوم كشته شود و نژاد دوست نداشته باشد بوى بهشت عيشام او نخواهد رسيد و در
 كشف القبه روايت شده از ابى بكر كه از او پرسيدند كه دو سونين مردمان نزد حضرت كه بود كه على ابن ابى طالب عليه السلام
 پس پرسيدند كه اذنان دو سونين نژاد ان حضرت كه بود كه گفت فاصل صلوات الله عليها و در اين باب احاديث بسيار است
 از جهت افضان همين اخضار ميكند فضيلت و در زدهم آنكه ان حضرت صلوات الله عليه صاحب موص
 و او اوصاف است و اذن داخل شدن بهشت ان سرور مريد همد و اهل جنتم را ايجتم ميفرستند در دران باب
 احاديث بسيار است و بعضى از ان قبل از ان ملاك ميشود و هر كه اندك شعوي داشته باشد نظر كند اين فضيلتها
 ميدانند اين را كه تا صاحب اين قسم فضايل باشد امامت و خلافت بد بلكان غير رسد همچنان كه ظاهر است و مشهور
 از ابو حنيفه كه يكى از ائمه اربعه نوا صباست كه در وقتى كه بعضى از علماء اعدا اذنان القاس نمودند كه حضرت امير عليه السلام
 بچو كند و بملتها با و عدل دادند و او قبول كرده شعري چند گفت كه بعضى از ان اينست قل حبيبتى و حبيبتى
و حبيبتى حقا امام الا اذير و الحجة و معنى بيت اول اينست كه على ابن ابى طالب بچو كنى و سپر است از انش جنت
 يعنى همچنان كه سپر باعث حفظ صاحبش ميشود و در دوى على ابن ابى طالب باعث محافظت دوست على ابن ابى طالب
 بشود از انش جنت و حضرت امير انو منين لزم قمت كند جنت و بهشت است يعنى ان حضرت اهل جنت و ايجتم و ايجتم
 و اهل بهشت را بهشت مفرستد و معنى بيت دو بهر اينست كه حضرت امير عليه السلام و جنان ان حضرت رسول است
 و امام تمام اديان عالم و تمام جنان عالم است بعد از انكه اين ابيات را از ابو حنيفه شنيدند كه كشته باز كرم ان

تفسير اين حديث است كه هر كس دوست دارد
 على ابن ابى طالب را دوست ميكند حضرت
 الله تعالى ان دعا بعد هر كس كه در دين او است

که علی بن ابی طالب را همچو کنی نو او را همچو کرده بلکه مدح کرده و در جواب گفت که آن فضیلتی که از برای علی ثابت است
 این قسم مدعی از برای او کردن همچو اوست پس ملاحظه کن ایضا نقل که هرگاه دشمنان در حق کسی این گویند
 با وجود این شهر و امامت بابی بگو و عمر میرسد حفظنا الله مِنْ غَوَاةِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ
 الها دین و چون سنیان یافته اند این را که هرگاه حضرت امیرالمومنین علیه السلام باشد با امامت این که
 و عمر و عثمان قابل شدن یا آنکه در حق ایشان مدعی نباشد باعث وسوای عظیم است بعضی از ایات و ادو
 تعریف بعضی از ایشان بسند اند و بعضی از احادیث و ادو مدح ایشان نبسته اند که شاید بسبب آن بوده باشد
 ایشان و خود را در فوق کنند و چون ممکن است که بعضی از آنها را از برای بعضی از مردم بپذیرد که نقل کنند باعث
 شاک ایشان شوند بنا برین مادراین کتاب ذکر بعضی از آنها کرده است نزد سنیان میگویم و جواب از آن
 میگویم تا کسی داد و حقیقت مدعی و بطالان طریقه ایشان شکی ندارند پس بدانکه بعضی از منتصبین اهل سنت
 و جماعت است در مقام افترا باین روش بسند اند و بر ممالی خود با بی نظری استلال نموده اند که حضرت خیر
 در نظر جمیع مسفرها بلکه و سبب جنها أَلَا تَقِي لَوْ بِي مَالَهُ تَرْكِبًا وَمَا لِي حَلِيلِي عِنْدَهُ مِنْ بَيْتِهِمْ نَجْوَى وَتَحْتِ اللَّفْظِ
 این آیه است که زود باشد که حضرت خنغانی دو در کوفه از ایشان جهت آن کسی را که عطا میکند مال خود را پساکی و نیک
 نامی نه از جهت ربا و مسود و همچو در آنجا و نفعی نبود و همچو کن را بر او متنی نبود که مکاران کرده شود ولیکن این نفقه
 از جهت رضای حضرت الله تعالی کرد بعضی از سنیان که خواسته اند که این آیه را در مدح ابی بکر ببردند و چنین
 گفته اند که اکثر اهل سنت و جمهور اهل ملت بر آنکه این آیه در شان ابی بکر نازل شده و آنکه در این آیه واقع است
 معنی که است بدلیل قولی تعالی که میفرماید که إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِآلِ أَبِي بَكْرٍ یعنی برای من شما و حضرت الله تعالی آن
 کسی است که نقوی او بیشتر باشد پس معلوم شد که ابی بکر افضل است چه ما نمیخواهیم با فضل مکر اکرم و او مراد اکرم
 میشود بود که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد از جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترغیب و ترغیب بود پس
 که ابی بکر امام باشد بدانکه ازین حرف چندین جواب میتوان گفت جواب اول آنکه اکثر اهل سنت و جماعت قایل اند
 که هرگاه از آنجی در این ابی طالب است و شایع طوالم گفته که از آن چیزی که مؤید نیست که مراد با نفعی در این

در بعضی از کتب معتبره از جمله کتب معتبره در بیان فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام و در بیان آنکه او افضل از ابی بکر است و در بیان آنکه او افضل از امیرالمومنین است و در بیان آنکه او افضل از سایر اهل بیت است و در بیان آنکه او افضل از سایر انبیا است و در بیان آنکه او افضل از سایر اولاد است و در بیان آنکه او افضل از سایر اولاد است

به علی بن ابی طالب است قول حق تعالی است در سوره هل ان میفرماید وَطَعْنُوا صَلَواتِ عَلِيٍّ مِنْكُمْ وَبَيْنَهُمْ
وَأَسْبَغُوا إِيمَانَهُمْ كَمَا رَوَّحَهُ اللَّهُ لَا يُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا تَنْكُورًا و بنفیرین قبل ازین اشاره شد جواب دوم
 آنکه بخاری که از آنجا بر عاصی سنت در صحیح خود نقل کرده است از عایشه که او گفت ما آنرا از علی بن ابی طالب
إِلَّا أَنَّهُ نَزَلَ فِي عَدْرِي یعنی نازل شده است در شان ما هیچ ایه از ایات قرآن مگر آنکه در آن دفع نهد از من
 شده جواب سیم آنکه اگر این حرف صحیح باشد و ابی بکر اکرم و افضل باشد پس میباید که افضل از هر کسی باشد
 پس سوال میگویم از سنی که میگویند که ابی بکر افضل است از همه کس حتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا گویند
 بی کفرش ثابت میشود و آنرا گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله افضل است در جواب میگویند که ما قبل ازین
 در ایه مباهله مواخف قول شما که سنیان ثابت کردیم که علی بن ابی طالب علیه السلام بمنزله نفس و سوست است و حضرت
 بنابر حضرت رسالت و معلومست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله افضل باشد از ابی بکر شخصی که
 مثل شخصی باشد افضل خواهد بود از ابی بکر پس ثابت شد که علی بن ابی طالب افضل است و هرگاه آن حضرت افضل باشد
 پس همین وجه که خود قایلیدان حضرت خلیفه باشد و غیر آن حضرت کسی که دعوی این امر کند با وجود آن حضرت ازین
 ایمان و اسلام بیرون خواهد بود جواب چهارم آنکه شما که سنیانید میگویند که نمیتواند بود که مراد از آنجی علی بن ابی طالب
 باشد چه سقر صلی الله علیه و آله در حق و نعت زینت داشت میگویند که آن حضرت در حق ابی بکر نعت هدایت بدین
 یا شده اگر ندانسته اند از هر چه ابی بکر بدی کردین ندانسته باشد و اگر آن حضرت در حق او نعت هدایت دین داشته
 در حق امیرالمومنین علیه السلام نیز نعت زینت داشته باشد و میتوان گفت که از اینجی ظاهر میشود که ابی بکر را
 دو داد حضرت حق شالی نفقه نکره همچنانکه گذشت که هرگاه شخصی اندک چیزی نفقه نکند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله
 را از کوفه با کمال احتیاجی که بسبب جمل خود که بعلانات آن حضرت داشته باشد چگونه میتواند بود که مال بسیار و در
 حضرت حق تعالی نفقه کند پس اینجی سببیدن مال ابی بکر غلط است و از افتراهای سنیان است و با از جمله این علی کوفه
 و در هیچ صورتی مستحق مدح الهی نمیشود جواب پنجم آنکه شایع طوالم از واحدی نقل کرده و او بسند خود روایت از
 عکرمه و ابن عباس و جمعه و سپار کسی غیر ایشان اندر ایات سنیان روایت نموده اند که این آیه در شان ابی بکر نازل
 شده

و در سبب نزول این حدیث که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی فقیرها نه داشت و شاخ درخت خرما
 از خانه بودی که همسایه او بود و نصیبت توانگری داشت مایل بخانه آن مرد فقیر شده بود و آن یهودی بر بالای
 آن درخت خرما بری آمد و خرما میچید و گاهی از آن نخل خرما میچید تا آن مرد فقیری ایشاد و طفلان او بر
 میداشتند و آن یهودی با ایشان دروغ میگرد و گاه بود که از ایشان بی میگرد و آن طفلان معصوم محتاج را
 محروم میکرد آن مرد فقیر بعد از حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله آمد و ازین سخن نمود آن حضرت آن یهودی را طلبید
 فرمود که آن درخت را بمن بخش تا من ضامن شوم که در بهشت نخلی بهیتر از آن نبوده و آن شوق گفت که من
 نخل بسیار دارم اما هیچیک از آنها را ازین نخل در دست نمی دارم و آن را یکی بمن بخش این بگفت
 و رفت پس چون آن لعین از مجلس این حضرت بیرون رفت شخصی از حضرت گفت که بار رسول الله اکرم
 این نخل را مالک شوم و لیسما بدم آن نخلی که در بهشت از برای او ضامن میشد بدین خواهد داد آن حضرت
 فرمود که بل پس آن شخص بدین خانه آن یهودی رفت و او را هر فن طلبید که در این نخل چنان نخل هست من
 آنها را بوسیدم بشرط آنکه توان این نخل را بمن بدی و آن بدیجت را ضامن بشد و آن شخص زیاد میکرد تا
 بعد از ابرام بسیار چهل نخل بان یهودی داد و آن نخل را در عوض گرفت و می بران کوه کرفت که میباید
 آنکا دند و بعد از آن بعد از حضرت رسول آمد و گفت بار رسول الله آن نخل مال من بشد و من از این نخل
 آن حضرت آن مرد فقیر را طلبید و آن نخل را با عطا کرد و فرمود که خاطر جمع داد که حالا آن درخت از دست این حضرت
 الله تعالی سون و البلس را که مشفل است بر این آیه فرستاد و بعضی از معتبرین عامه نقل کرده اند که اسم آن مرد
 که نخل را خرید بود صلاح انصاری بود و مراد از امامان آن خطی و لطف اوست و مراد از امامان نخل و استغنی
 آن مرد یهودیست که سمره بن حبیب نام داشت و همین مراد از لایحه جلیها الا الا لستحی ان شفیقت پس بگویم
 نسبت به آنکه ازین آیه استدلالات بردن و متعاقب میباید کردن و حال آنکه جمیع کلمات معتبرین شما خلاصان حکم کرده اند
 جوابی است که اگر این آیه در شان لایحه نازل شده بود در دو تفسیر بی ساعده که در میان ما جزوا انصاری و
 شد و جمعی نکاد امامت ای بگویم و درند میباید است که این آیه را بخوانند و بگویند که حضرت الله تعالی مراد قرآن بلخ

نموده

فرموده و ممتک حدیث الاثمه من شریک نشود که دلالت بر شین نذارد چه معنی آن حدیث اینست که امامان
 بعد از من از قریشند و اگر کسی مسلم داد که ای بگو از قریش بوده ظاهر است که دلالتی بر نفسین ندارد چه معنی آنست
 اینست که او درین حدیث نیست جواب هشتم آنکه سنیان خود نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 و عمر لعن کورم چنین که بعد ازین انشا الله تعالی در میان لیبایشان ملوک شود و بر ظاهر است که کبیرا که سنیان
 لعن کرد حضرت الله تعالی او را ملحق نمیکند و دیگر جوابها از حرف ایشان میتوان گفت اما چون عاقل را اشاره کا
 بهمین اقتضای میکند و اما احادیثی که سنیان در مطلب خود آورده اند یکی اینست که میکونید که سنیان صلی الله
 در حق ای بگو و عمر فرمود افندوا ای الذین بعدی ای بگو و عمر یعنی افند کنید بان دو کس که بعد از من افند
 ای بگو و عمر بدانکه از حدیث چند جواب میتوان گفت اول آنکه ازین عبارت چنین ظاهر میشود که افندایان بگو
 و عمر باید کرد و بد بگری افنداجا بز نیست و حال آنکه خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده
 که آن حضرت فرمود که اصحابی کا الخیر باهم افندیم افندیم یعنی اصحاب من مثل سنانا که شد هر کدام ازینا
 که افند کنید و باغ هر یک از ایشان که بشود راه میباید پس بگویم که اگر کسی باغ حضرت ابوعبید السلام بشود
 این حدیث میباید که راه یا فتر باشد پس چرا عایشه هر روزی آن حضرت میگفتند و نزلت این حدیث است و عمر نموده اند
 ایشان را بز باطل میدانند معلوم میشود که بموجب ختم الله علی قلوبهم و انصاری هم دیده دل ایشان از ادراک
 حق نابیناست جواب دوم آنکه از حدیث معلوم میشود که هر روزی ای بگو و عمر را بد کرد پس میگویم که مخالفانهای که ای بگو
 و عمر ام کرد تا بسیار است و بنا برین لازم می آید که مردم ما مو شوند که عمل چیزی چند کنند که نفیض هم باشند
 و لایق بحال سنیان صلی الله علیه و آله نیست که چنین امری کند و امت را بجهنم چیزی ما مو سازد و همچنین
 در میان ائمه معصومین علیهم السلام مطلقا خلافت نبود اگر ای بگو و عمر خوب میباید البتة مخالفت در میان ایشان
 نبود و مخالفانهای که ای بگو و عمر ام نموده اند که سنیان خود را بلند بسیار است از انجیل اینست که بگو درفش
 مردن عمر خطاب را تعیین کرد که بعد از او خلیفه باشد و عمر خطاب خلافت را بشوید اما انجیل در حدیثی که
 ولید را حد فرمود بنقل مالک بن نویره ای بگو انکار عمر کرد و گفت که خالد سیف الله است و ای بگو و ای بگو

از آن احادیثی که در حدیث سنیان
 است و در حدیث خود آورده اند

نموده

بر خود نکند است و عمر خطا با بر اسم را بر خود گذاشت و ابی بکر نماز تراویح را بجماعت نکرده و عمر خطا با بر جماعت کرد
و ابی بکر از جمع منع نکرد و عمر خطا بکرده و ابی بکر شعله کردن زنان را منع نکرد خمر از آن منع نمود و ابی بکر
فدالت را با طاهر داد و در آن باب کاغذ از برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها نوشت و عمر خطا میان کاغذها
پاره کرد و امثال اینچنینها و سلاخها در میان ابی بکر و عمر سپارده بود که افتد بر کار کردن موجب بزرگ افتد کرده
بدیگر نیست جواب سستیوم آنکه اگر آنجا بدت باشد پس خرد لالت صریح دارد و بر اما من ابی بکر و عمر پس میباشد
که مرده مان در وقتیکه در سفیفه جو ساعدت آنکار بر ابی بکر میگردید ابی بکر آنجا بدت را نقل کرد و محتاج بحدیث
الاقیمه بکر شود جواب چهارم آنکه در روایان آنجا بدت نفس بسیار است چه یکی از روایان حدیث عبدالله
بن رجبل است و او مردی بود از اجلاف سنام و در موضع صفین با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و اگر
معوینه جنگ میکرد و دیگر آنکه یکی از روایان این حدیث دشمن عمر خطا است که علاوت او با حضرت رسول
و با حضرت امیر صلوات الله علیه بها و در شی و با عاتق و ابی بکر و عمر خطا هر است و ابی بکر علیه السلام
میخواند اخبار الرضا نقل کرده که لفظ ابی بکر عمر را در حدیث بعضی مرفوع روایت کرده اند باین روش که اشرفنا
بالقرآن من بعد ابی بکر و عمر و بنا بر این اجماع است که آنکه بکسر ذال و فتح نون خوانده میشود و معنی همین میشود
که افتد آئیندای ابی بکر و عمر با جماعتیکه بعد از منند من مناسبت الله ظاهرین نماید دانید که آن حضرت ابی بکر
در بن عمارت مخاطب ساختن باشد و چشم خطا هر است چه حضرت صلوات الله علیه میدانست که بعد از او
از ایشان خلیل عظیم با مردن میرسد و باعث فتنه و اختلاف در میان امت میشوند چنانکه شد بهم حال
بهرنگار بعد از آن میفرماید که بعضی دیگر از ابی بکر حدیث لفظ ابی بکر و عمر را نصب خوانده اند باین روش که افتد
بالقرآن من بعد ابی بکر و عمر یعنی افتد آئیندایان جماعتیکه بعد از من اندای ابی بکر و عمر حدیث دیگر که ستیان
و قیل خود ساختن این است که میگویند که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که ابی بکر و عمر سید کقول اهل
و معنی این عبارت اینست که ابی بکر و عمر سید است بهر که خدا مردان بهشت اند جواب از این حدیث را از قول بعضی
استادان شیوان یافت و آن اینست که صاحب کتاب اغاثه الله هفتان که یکی از بزرگان علمای سنیست میگوید

بکر

لله و انما لله

که باران ما یعنی علمای اهل سنت و جماعت حدیث دیگر روایت کرده اند که آن حدیثین را باطل میکنند و آن اینست
که روایت کرده اند از سفیر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود اهل الجنة لا يدخلون الجنة جوداً امر
مکملین و گفته که باران ما نقل اجماع فریقین بر صحت و ضمیمه این حدیث کرده اند و معنی این حدیث آنست
که رسول خدا فرموده که اهل بهشت داخل بهشت میشوند در حالی که امر و بی موی باشند و مکمل باشند
یعنی هم سر به پیشم کشیده باشند یا شبیه باشند بکسی که سر به پیشم کشیده باشند و هرگاه چیزی باشد
و حضرت خنیغالی هرگز را که بهشت بفرسند او را جوان کند و داخل بهشت کند پس که خدا مردی در بهشت
نخواهد بود تا ابی بکر و عمر سید او باشند تا با بنیام مضمون بعضی از کلام صاحب اغاثه الله هفتانست و بعضی
دیگر آنکه بسیاری از پیغمبران در سن کحولت از دنیا رفته اند و این عین بیجا نیست و نهایت بپیشین
که ابی بکر و عمر را فاضلتر از پیغمبران حساب کنند اما جماعتیکه از شرط بیجائی و نهایت بی آذری ایشان را
بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقلیم نمایند از ایشان امثال اینو ناحت بعید نیست و در بعضی
دیگر اذ حدیث واقع شده که اهل بهشت در حضرت خنیغالی موعی میکند که کویا چهارده ساله اند و در
اذا حدیث اندک این زیاد مذکور است و خنیغالی در قرآن مجید میفرماید که انا انشأنا من انشاء تجملنا
ابکارا یعنی ما که حضرت خداوندیم انشاء میکنیم و از نومی از فرینم ایشان انشاء کردیم پس میگردانیم ایشان را
ابکار و در حدیث دیگر واقع شده که اهل الجنة شبان کلهم و آله لا یلذ خلاها یعنی اهل بهشت تمام
جوانانند و پیران داخل بهشت نمیشوند و صاحب کتاب کامله سانی گفته که چون ستیان دیده اند که اهل
مام اشفاق دادند و باین حدیث الحسن و الحسنین سید اشباب اهل الجنة من الاولین و الاخرین و اولهم و اخرهم
منهم اصحیح است آنجا حدیث را وضع کرده اند و معنی حدیث مذکور اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما سید جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پیر
بزرگوار ایشان از ایشان بزرگ است حدیث دیگر آنست که ستیان میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که لو انک متخذاً خلیلاً لا تقدرن ایا بکر سلیم یعنی اگر من میگویم دوستی هرگز نمیکند ابی بکر

بکر

دوست جواب آنست که قطع نظر ازین کرده که اینجندست موضوع است میگویم که از عیدت ظاهر میشود که حضرت
 رسالتی بگرداد و دست خود نکوشد و نمیزد که کلمه لا اله الا الله بران میکند و هرگاه حضرت رسول کجی رود
 ندارد معلوم است که آن شخص یا خدا و رسول خدا و من است چه ظاهر است که حضرت رسول دوستان خدا
 و بختان خدا را دوست میدارد پس از اینجندستیان نقل میکنند معلوم میشود که ای بگرداد و دست خدا و
 بوده و خدا و رسول او را دوست میداشته اند و هیچ عاقل دین شکی ندارد که با وجود علی بن ابی طالب
 که بِحَبِيبِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَبِحَبِيبَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حق او واقع شده باشد همچنانکه پیش ازین مذکور شد امامت
 و خلافت بابی بگردادست ندارد و حضرت خوفاً عالی و در فرانس مجید میفرماید که وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ که مؤمنین و مؤمنات یکدیگر را دوست میدارند پس چون از حد
 ستیان روایت کرده اند که ظاهر است خیم که لازم میاید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ای بگرداد و دست
 نداشته باشد معلوم میگردد که ای بگردادست نداشته دیگر حدیثی است که ستیان اسناد بجهت امیرالمؤمنین
 علیه السلام داده اند که آن حضرت سلام الله علیه فرمود که مَنْ قَضَى عَلِيًّا بِنِكَاحٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ
 یعنی هر که مرا فضیلت دهد برای بگرداد یعنی هر که مرا فاضلتر از ای بگرداد من او را حدیثی میزند که افزوده
 باشد جواب آنست که حدیثی که خود نقل کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عَلِيٌّ خَيْرٌ لِّكَ مِنْ رَبِّكَ
 کفر یعنی علی بن ابی طالب بهتر از من است هرگز نکاد کند بخیض که کافر شده است و احادیث دیگر که در مضمون
 مثل اینست برخلاف اینجندست است و حدیث عَلِيٌّ خَيْرٌ لِّكَ مِنْ رَبِّكَ و امثال آن موافق فرمایشت چه در فرانس مجید
 نسبتاً و واقع است که دلالت بر افضلیت و اعلییت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد پس معلوم میشود که
 اینجندست و ابر حضرت امیرالمؤمنین اند چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث بسیار منقولست که از حضرت
 در آن تعلیم فرموده که احادیث مختلف را عرض کنید بر فرانس هر چه از آن موافق فرانس باشد اعتبار کنید و بجز از آن
 مطلق فرانس باشد رد کنید جواب دیگر آنست که ستیان در کتابهای خود هر چه بر او واجب است شمرده اند
 و هیچیک از ستیان قابل نیست که شخصیکه علی بن ابی طالب را بهتر از ای بگردادند او را حدیثی بدزد پس ازین

درین باب

عمر

ظاهر میشود که اینجندست نزد ستیان هم اعتباری ندارد و حال آنکه اکثر ستیان که ما در فضایل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین
 تأیید کرده اند و اکثر ایشان با فضیلت آنحضرت قابل شده اند و میتوان گفت که اگر فرض کنیم که این حدیث و این
 باشد و آن حضرت فرموده باشد وجه حدیث آن حضرت این خواهد بود که کسیکه آن حضرت را فاضلتر از ای بگرداد
 و عمر و آنکه میداند که از برای ای بگرداد و عمر بنضیعی قابل باشد و آن حضرت را فاضلتر از ای بگردادست که آن شخص فضیلتی
 برای ای بگردادست میکند مستحق حدیث میشود حدیث دیگر آنست که میگویند ستیان که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 فرمود که لَوْ أَنَّ الْعَذَابَ مَا بَعَثْنَا إِلَّا لِعَمْرٍ أَوْ لِحَبَابِ بْنِ الْعَرَبِ یعنی اگر عذاب نازل میشد و حضرت الله شالی بخل عذاب
 همگس از آن بختان بنیافت الا عمر بن خطاب جواب آنست که پیشتر ثابت کردیم که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فاضلتر
 خلافت است و ازین عبارت موضوع چنین معلوم میشود که اگر عذاب نازل میشد استغفر الله العظیم حضرت امیر
 فرمود که هر که باین اعتقاد باشد که فرانس دیگر آنست که از عیدت معلوم میشود که اگر عذاب نازل میشد باین
 و عثمان می رسید و مشخص است که کسیکه عذاب الهی او برسد ملعونست و ملعونست اما من بنیوان بود پس
 خود نقل کرده اند که ای بگردادست ملعونست و هرگاه ایشان ملعون باشند حال عمر خطاب هم ظاهر میشود
 که سلفه ملعون ملعونست دیگر آنست که ستیان نقل کرده اند که عمر می گفت إِنَّ اللَّهَ كَفَى صِدْقًا لِي فِي حَبِيبِ
بِنِي كَأَنَّ شَرَّ مَوْتِي بود هر رسته ای بگردادست فاضلتر از ای بگردادست پس چگونه نوالد بود که اگر عذاب
 نازل شود هیچکس از آن در امان نیاشد مگر عمر حدیث دیگر ستیان میگویند که سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
إِنَّ الشَّيْطَانَ يَغِيْرُ بَيْنَ عَمْرٍ وَبَيْنَ عَمْرٍ شیطان میگرداند از سایه عمر محل تجلیست که این بی دینان میگویند که اگر
 شیطان و سوسه کرد و اولاد که از آن فرانس شده اند اخصیان نام میکنند و میگویند که بعضی از اینها و اولاد
 فریب شیطان که همان کبر و کرمند و نسبت به سرخبری از شیطان معصیتی و کما فی قابل شده اند و عمر که آنهاست
 همچنانکه خود نقل کرده حدیث بر خور صلی الله علیه و آله فرمود که إِنَّ حَبِيبِي خَيْرٌ مِنْ شَيْطَانِ از سایه عمر میگردد علی
 میگویند که اگر این حدیث باشد و حضرت رسالت فرموده باشد مراد این باشد که عمر خطاب بر همه شیعیست که شیطان
 از سایه او میگردد و حدیث دیگر ستیان در این مورد و اولاد از سعد و قاص که آن شیخی گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

عمر

عمر

عمر

شنید که فرمود در حالیکه خطاب به می کرد که ^{چند} وَالَّذِي تَقْوِي بَيْنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِطَبَقًا سَأَلَاكَ تَجَا غَيْرَ
 یعنی با خدا و کسی که در حق او است یعنی شیطان ملاقات نکند و استهلا شود و راهی که او را در
 روزه و در راهی که نورانی بنهد راه دیگر اختیار میکند پس می گویم که اگر مراد شما اینست که هر خطا به چه ^{حرف}
 لازم می آید که مدت مدیدی که بی حس سینه خوب باشد و اگر نما اینست که شیطان او را در راهی که می
 نراند راه دیگر دهد و بر او دیگر میل می کند ممکن است که ازین جهت باشد که شیطان خاطر خود را از جانب هر چه
 جمع کرده باشد که عمر او در هر طرفی که بنشیند داند که در گناه کردن خلق بیشتر از او می کند و لهذا شیطان راه
 روزه نامردم دیگر را هم بغیر بند و گواهی را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نبسته باشند باین معنی که
 احتمال ندارد که با تله سابق جمع تواند شد و می تواند بود که وجه خاص شیطان از هر این باشد که چون
 از هر کج خود و بغیر سب او ترک حق کرده اند این را کرده و اغوای مردم دست عمر عظیم از دست او است
 همچنانکه مشهور است که روزی از روزها شیطان ملعون بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد
 و از کوزه خود بییمان شد و در وجه بییمان شدن شیطان بطریق کفر گفتند ازین بود که گفت از زمان جنیته
 الگو رفت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می رسید و از آن حضرت سایل می شد که روزی ^{بود}
 که بشرف ملازمت آن حضرت شرف نمود و از آن حضرت استفاده مسایل بدی نکند تا که بهر روز و چندین
 حضرت فایز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می رسید که درین مدت کجا بودی آن زن جنیته گفت
 یا رسول الله مخصوص از خویشان من در جزایر فلان در باجوار و جزایر فلان هست و مرا خبر شد و فرم بان
 موضع و از جهت در پیش من بخدمت شما می رسیدم آن حضرت فرمود که اگر او در جزایر جزیری دیدی که شبیاد
 و از هم غریب تر این بود که در جزایر شیطان را دیدم که بر روی سنگ سفیدی نماز می کرد و در نجیب شده و
 صبر کردم تا آن زمان تا رخ شد پس پیش فرم و گفتم که ای شیطان تو اگر اعتقاد بخدا دادی پس چرا اینها را با من فریب ^{می}
 در هر گناه می کنی و اگر اعتقاد بخدا نداری پس چرا اعتقاد میکنی شیطان در جواب من گفت که من هر چه خدا را
 به ادن و بیشتر از تو می دانم گفتم حضرت الله شان و عدل کرده که تو را بجهنم برد شیطان گفت و علی کرده است

کتب معتبره شیطان

کرم الهی

که مرا بجهنم برد اما فرموده که من همیشه در جهنم باشم من صبر میکنم تا حضرت حق تعالی در روز قیامت مرا داخل
 کند همینکه آنچه گفته و افغ شود من چیزی میدانم که بسبب آن از جهنم بیرون آیم گفتم ان که است گفت اینکه
 خدا واقعه میدهم محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گفتند آنجا دانستی که ایشانرا پیش خدا
 اینقدر و قریب هست که مثل تو فاجری هر گاه خدا را با ایشان فهم دهد حضرت حق تعالی او را محاسن زد کند
 در و فینکه در اسمها بود در اسمهای ایشان از دیدم که با نامهای حق تعالی در سانس عرض نوشته بود
 دانستم که ایشانرا نزد حضرت حق تعالی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ازین خبر محزون
 شد که شیطان که اینها باعث خصیان خلق شود در روز قیامت نجات یابد که در این اثنا جبرئیل
 علیه السلام نازل شد و فرمود که حضرت حق تعالی سلامت میرساند و میفرماید که ما در روز قیامت این
 نامها را از خاطر شیطان محو خواهیم کرد و این خبر بشیطان رسید و خوفی در خاطرش بهم رسید بهم
 شیطان بخدمت رسالت صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله از کوزه خود بییمان آیم اگر فرمودی که یا حضرت
 الله تعالی مرا بیا نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که توبه ترا من نهی می کند بشرط آنکه در
 و در پیش قبر او در سجده کنی و زیارت تو را و شرف شوی شیطان غرور کرده بود و در پیشش را در
 علیه السلام سجده کنی بوضو اگر آدم را سجده نکرده و باین قصد از خدمت حضرت مرتضی شده بیرون
 آمد که بنا که هر خطا بر رسید و شخصی آید که پیش از آن ندیده بود از او پرسید که تو کیستی شیطان
 انظار حال خود کرد گفت یا ای محمد چه دروغ است شیطان نفل خود را تا با خدا کرد و هر چه خطا بر قصد
 شیطان مطاع شد گفت وای بر تو ای شیطان با مر خدا آدم را سجده بان حسن و جمال و فضل و کمال نکردی
 و امروز رضی میشوی که من رسول او که بر خاله آدم سجده کنی عجیب است از غیرت و حیثیت تو در شیطان
 اذان امر با غوای عمر خطاب بییمان شدن نوشته اند او داده کرد و بعضی از شعر در این باب گفته اند
 اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا اَحْمَرُ عَوْنِيكَ شَيْطَانًا مِّنْ رَّبِّكَ
 گواه کرد اما غوای شیطان را آفته بودی و گواه گوی حدیث دیگر اینست که ستیان در وقت میکنند

شیطان

از عمر و عاص که گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله که در دستم میداری فرمود که کتاب است
 گفته ام از مردان که در دستم میداری فرمود که بدو را یعنی ابی بکر را چه ایازین اولاد است که در او ای بر می آید
 عمر و عاص است و او که فریب کرد در موضع صفین با معاویه لعین اتفاق کرده با حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام جنگ کرد و مجتهدی حدیثی اغیار نیست دیگر آنکه حدیثی مرغ بریان که پیشتر بدو کفر شد معارضه
 با این و اگر انجیدیت بود میبایست که در وقتیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حضرت حق تعالی در حق
 که ای بود در کاد من برسان از برای من در سنه ۱۰ ساله از امامان این مرغ بخورد عایش و ابی بکر
 حاضر شوند نه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین معارضه است با آنچه سنیان خود در این نوشته
 از عایشه که از او پرسیدند که در دستم خلیف بود در جواب گفت که حضرت فاطمه گفتند از مردان
 گفت شوهر او و دیگر آنکه از حدیثی که پیشتر مذکور شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اله خطاب بعلمی این ابی
 کرده فرمود که یا علی جنک کردن با تو جنک کردن با من جنک کردن با خداست ظاهر
 میشود که عایشه حکم کسی داد که با رسول خدا و با خدا جنک کند و معلومست که چنین کسی دشمن خدا و رسول است
 و سبب اظهار است که حضرت رسالت دشمن خدا و دشمن خود را دوست میدارد چه جای آنکه چنین کسی دوست
 مردمان باشد از آن حضرت و از آنجا که صحیح ظاهر میشود که این حدیث را هم بر حضرت رسالت در بیخ عایش
 و ابی بکر بسته اند و دیگر جوابها این میشود که گفت ما چون باعث طول کلام میشود همین گفتا میگویم حدیث
 دیگر است که سنیان میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که روحی نماند نکند مگر آنکه آن میگوید
 که البته روحی بهر نازل میشود یعنی هر که روحی از زمین در زمین آمدن با خود میگفت که البته روحی بهر خطاب میشود حدیث
 دیگر آنکه سنیان میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر حق تعالی بمن بفریغ عینا عمر را بفرستد
 جواب این هم دو حدیث است که دلیل بر این است که این هر دو حدیث و استیذان و بی دینان بر حضرت رسول بسته اند
 است که سنیان نقل کرده اند که عمر خطاب دو مرتبه از حدیث بن ایمان پرسید که رسول خدا منافقان را
 نشان داد بخدا و نام میدهم که من از منافقانم یا نه کسی که در اسلام خود شک داشته باشد چگونه جایز است

در کتاب
 در کتاب

که روحی با او آید و شرکاء مرتبه حضرت رسالت باشد جواب دیگر آنکه از حدیثی که پیشتر صحبت نمودیم یافت که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله خطاب بعلمی این ابی بکر را چه ایازین اولاد است که در او ای بر می آید
 بود مگر آنکه سنیان بعد از من نیست ظاهر میشود که اگر حضرت حق تعالی بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اله
 میفرستاد علم این ابی طالب سزاوار مرتبه سنیان بود و آن حضرت را سنیان میداد بر نا چنین گوی باشد تو قول می باوست
 تراست از شخصی که چندین سال است پرسیدم که سنیان فایده این بر چه معنی دارد که حضرت رسالت
 فرماید که هر که روحی از زمین آمدن میگوید که اگر روحی نماند نکند مگر آنکه سنیان
 از فرط غضب مضاهاستند آنکه از این بر حق خدا صلی الله علیه و آله بر نهند حدیث دیگر سنیان میگویند که رسول خدا
 فرمود در حق ابی بکر که فرستاد که در حق ابی بکر که فرستاد که در حق ابی بکر که فرستاد که در حق ابی بکر که فرستاد
 در دین من و مصاحب من و یاد دعا در است و خلیفه من است و امامت من جواب است که هر که با دلیل عقلیه و نقلیه
 ثابت شد امامت غیر او علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه معلوم میشود که عمر در دین سنیان بوده چه کسی در دین
 حضرت رسالت باشد بنا حق دعوی امامت نمیکند پس معنی دارد که چنین شخصی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شایسته
 در دین خود کند و اما صاحب غایب محمد بن جریر طبری شافعی نقل میکند در تاریخ خود که در وقتیکه رسول خدا صلی
 با حضرت حق تعالی مشوخته مدینه شد و امر شد که حضرت امیر علیه السلام در وقت خواب آن حضرت بنحو امیر
 که قبل ازین اشاره بیخه اذان شد ابی بکر بخند من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد گفت یا علی رسول خدا بجای رفت
 انحضرت فرمود که مشوخته غار ثور شد و ابی بکر از عقب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متوجه شد نامه فینک نزدین شد
 که بان حضرت برسد و چون شب نایک بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجان این یکی از گفتار است خواست
 که شد تر بود بند غلبن مبارکش را به شد و انکشت نزد پای مبارکش بر سنگ آمد و یکدکاف و خون بسیار رفت
 و ابی بکر خود را بان حضرت رسانید ان جناب از جنه اینکه میباید ابی بکر انضا را بر سر کند بهر امر او را حق شد
 و در بعضی از کتب معتبره مطبوعه است که آدلیم لیساق من رسول الله بعد الله بنی نایه آبی بکر یعنی از خون که بر کتف
 شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این برین بواسطه جنایت ابی بکر بود و ابوالفاسم بن صباغ در کتاب

در کتاب

سنان میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ شهری نبوده الا انکرا و اواد و وزیر بوده و مرا
دو وزیر از آسمان است و دو وزیر از اهل زمین امانت و وزیر که از اهل آسمان اند یکی جبرئیل است
و یکی میکائیل و امانت دو وزیر که اهل زمین اند یکی ابوبکر است و یکی عمر و این حدیث موضوع ازین است
از احادیث ظاهر میشود و از جمله است حدیثی که شیعه و معتزلیان در نقل آن و قبیل این مذکور شد
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که اِنَّ وَزِيرِي وَاحِدٌ وَخَيْرٌ مِنْ اَنْتُمْ ^{سید} وَبَعْضِي دِينِي
وَخَيْرٌ مِنْ اَنْتُمْ وَبَعْضِي دِينِي وَبَعْضِي دِينِي وَبَعْضِي دِينِي وَبَعْضِي دِينِي
خود و قضای دین میکند و بوعده من وفا میکند علی بن ابیطالب است و چون این حدیث جمیع علیه است
پس معلوم میشود که از آنستند بر حضرت رسول و دیگر آنکه ستیان خود نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
ابی بکر و عمر را لعن کرد و مثنی است که هرگاه آنحضرت ابی بکر و عمر را لعن کند ایشان را وزیر خود نمیکرد و آن است
بعد از آن حدیث مذکور خواهد کرد حدیث دیگر ستیان میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
كَخَيْرِ هَذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اَبُو بَكْرٍ خَيْرٌ مِنْ بَعْضِ بَنِي اِمْتِ ابِي بَكْرٍ وَعُمَرَا بَنِي اِمْتِ ابِي بَكْرٍ
که اگر این راست بود پس چرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یکبار اسامه بن زید را بر ایشان امیر کرد و یکبار
عمر و عاص و ادر از خواندن سوره براءت بر کفار مانع میشد و چگونه جایز باشد که ابی بکر و عمری که مدتها
مدید با عترت دوست و دشمن در پیش بیعت بودند که باشند بهترین این امت باشند یکی از ایشان علی
ابیطالب است علی السلام که خدا در آیه تظہیر عصمت او شهادت داده و چون جایز باشد که جماعتی که بر او
حلال و حرام مطلق نباشند بهتر از آن نباشند که یکی از ایشان علی بن ابیطالب است علی السلام که شهادت
السرورین مخصص مذکور شود و دانستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که علی بن ابیطالب
اعلم این امت است دیگر آنکه هرگاه بهترین این امت ابی بکر و عمر بودند پس چرا حضرت امیر المؤمنین علی را که موافق
انچه ستیان بآن قایل اند و نقل کرده اند با ایشان خصومت میکرد و میفرمود که از فضل تبرسید و عمر و غصب
مکنید و دیگر گفتگوها همچنین که قبل ازین از بزرگان علمای سنی نقل کردم پس از آنچه گفتیم بوضوح پیوست که این

امیر المؤمنین

صلوات علیکم یا رسول الله

احادیث و اشغال آن را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسته اند بعضی از ایشان از برای تعصب و عصبی از جنس
بزرگوار دنیا و مشهور است که ابویهریر روزی بر اسب سوار بود و عصبی در عصب او سوار بودند و او کوچکتر که
عایشه در افراف بود میگذشت و در اینجا عایشه بر غنچه نشسته بود که در بجه داشت که بجهت کوه کوه میداد
چون صدای شکر بیان بگوش او رسید سزا در بجه پرتن کردید که ابویهریر است که با سیف فلان شام بود
فریاد بر آورد و گفت که ابویهریر با بنجار رسید که از دخان نام المؤمنین باین روش بکنند ابویهریر او را در
در جواب گفت که بعیت باین مرتبه نرسیده ام هشتاد هزار حدیث بر سینه ام و در تعریف پدرم تا باین مرتبه
رسیده ام و غیر آن ملعون نیز میبودند که از جمله مطالب دنیا حدیث رسول صلی الله علیه و آله میبینند و بعضی سب
نضای بران حضرت نمیشدند و ازینجهت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برین رفت و فرمود که درود باشد که بر
حدیث برینند پس هرگاه حدیثی بر سینه شما بر آنچه موافق فرآن باشد مرا گفته ام ان داو آنچه مخالف آن باشد مرا نگویید
اندا و احادیثی که مذکور شد در تعریف حضرت امیر المؤمنین علی السلام تمام موافق قرآنست بچندین وجه و واضحترین آن
وجوه آنست که حضرت حق تعالی در آیه مباهله حضرت امیر المؤمنین علی السلام را نفرمود صلی الله علیه و آله خواند و
شخص است که شخصی که بنام حضرت رسول باشد هر چه از اوصاف حمید و خصال پسندیده باشد در او خواهد بود و عجب
با اکثر مخالفان کرده باشند مستحق فضایل و کمال آن نخواهد بود و چون اوقات اذان شریف است که صرف نقل است
بسته ستیان و جوابات شوم همین خبر حدیث موضوع ایشان و جواب آن که مذکور شد گفتا میگویم و حال آنکه هر حدیثی
از احادیث موضوعه ایشان جوایش از آنچه بدین مذکور شد و بعد از این مشروح خواهد شد انشاء الله معلوم کرد
مطلب هفتم در بیان بعضی از مضامین که اهل سنت و جماعت خود نقل کرده اند و باب ابی بکر و عمر و عثمان که منافات
داد با مرتبه امامت اولاد جمله مطاعن که ابی بکر و عمر و عثمان در آن شریکند اینست که ایشان تخلف از عین اسامه
نمودند و شیعه و سنی و این اتفاق دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزهت اسامه بن زید را سردار کرد و این
و جماعتی که بر امر کردند که اسامه برینند و از جمله ایناعت ابی بکر و عمر و عثمان بودند که مکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
تعمیم کرد بر سر این و گفتن ایشان و فرمود که خبر اسامه ^{سید} لَمَّا قَرَأَ الْقُرْآنَ مِنْ تَحْتِ هَذِهِ خَيْرٌ مِنْ تَحْتِ هَذِهِ یعنی هرگاه اسامه

مطالع امر رسول الله

شوری حواله نکرد و عمر کرد او نیز دلیل ابی بکر مخالف حضرت رسول است و مخالف حضرت منوچهر خاندان است
و هرگاه بطلان ابی بکر و عمر ثابت شد بطلان خلافت عثمان محقق می شود و مشهور است که در وفات
ابی بکر بناحق بجای حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشاندند تا ناهم نوشت با ساهم بن زید که من زید است بگریختیم
رسول الله الی اسامه یعنی این ناهم است از ابی بکر که خلیفه رسول خداست اسامه بن زید است
بروانکا در وقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را برخواستند و ابی بکر را برخواستند و از آنجا خلیفه رسول
شوری و بعضی سنیان خواسته اند که درین باب دست و پایی برتنند و حرکت مذبحی نکنند گفته اند
که اگر ابی بکر و عمر و عثمان برحق نبودند پس چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان خطاب می کرد
میفرمود که یا خلیفه رسول الله جواب است که این مدعا ثابت باید کرد که آنحضرت چنین فرموده بخبر آنکه
جمعی از متعصبان شما چنین چیزی با آنحضرت نسبت دهند ثابت نشود و حال آنکه علما شیما در کتابها
معبر خود نقل نموده اند که آنحضرت با ایشان منازعه کرد بر سر امامت و با ایشان خطاب نمود و فرمود که از
خدای بترسید و حق مرا بمن بگذارید همچنانکه پیش ازین مذکور کردید و جاست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
جماعی که خدا و رسول خدا ایشان را لعنت کرده باشند بطیغ کوبید بر فتنه شایم که آنحضرت چنین فرموده
باشد لا زهر نمی آید که آنحضرت ایشان را خلیفه اند چه در صورتی که قیغه باید کرد گفتن چنین چیزها
نصوری ندارد و باعث شرفی در غیر نمیشود و از جمله مصالحتی که ابی بکر و عمر در آن شریک اند اینست که محمد
بن مومن بشاری که از علمای اهل سنت است در تفسیری که بر فرغان نوشته که موافق آنچه دعوی میکنند
تفسیرها از دوازده تفسیر از نفس امارت استخراج نموده و روایت میکند از انس بن صالح که او گفت کرد
خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که حرف از شخصی میان آمده که بخار و روز و کوه
و تصدق و اعمال خیر بسیار از وی ظهور می آید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که او را اغیبت آ
ناگاه دیدم که از طرفی سپا شده بطرف دیگر متوجه شد اصحابی که بعد از رسول الله ان مردی که می گفتیم
اینست همین که چشم آنحضرت بر او افتاد با بی کرکنت که بگریه می برادر و این مرد را بکشت که او از لشکر شای

باید
باید

چرا این کردنت و بعد از آنکه با ز آمد و گشت با رسول الله او را دیدم که در حال قیام بود نماز را بخواند گفتم که او را
هرگز ننگم که مشغول نماز است پس آنحضرت بگریخت که گوشه نشین را بگریه و پروا او را بکشت که از وقت بسیار است
میرسد و هر شمشیر را گرفت و بعد از آنکه نماز را ترک کرد و گشت با رسول الله و ندا بداد که در سجود بود بخود
که بخدا قسم که او را نکند که در سجود نماز است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متوجه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام شد فرمود که یا علی برخیز اگر از بسیاری خواهی کشتن و اگر او را بکشتی در میان امت من مخالفت
نخواهد بود حضرت امیر علیه السلام چون فرمودند و دادند بدین برکت صورت سال دایمان کرد آنحضرت فرمود
که یا ابی الحسن بدینست که امتی مؤمن علیه السلام بعد از او بمشاد و بگریه نشاند که بگریه از ایشان از اهل
بجاست بود و هشاد فرمود و دیگر از اهل جهنم است علیه السلام بعد از آنحضرت هشاد و در فتنه شدند که
بگریه از ایشان از اهل بجاست بودند و هشاد و دیگر از اهل الشز و زود باشد که امت من عدالتی متفر
به هشاد و سه فرقه که بگریه از ایشان از اهل بجاست باشند و باقی از اهل جهنم پس حضرت امیرالمؤمنین
پرسید که یا رسول الله تا القریه الشاحیه یعنی رسول خدا که اسنادی که از اهل بجاست اند آنحضرت فرمود
که ألم تلتک علی الت عیلت و قاتلک انک یعنی آن کسانیکه ستمتک باشند و آنچه در اصحاب تو بر این در این
اشا جبرئیل نازل شد این آیه را آورد که تانی عظیمه لیضل عن سبیل الله یعنی امن در جهنم از هر چیز
ناگراه گرداند مردم و انبیا حضرت خنقال و ان شخص قلی کسی بود که ظاهر کردید از اهل بدعت و ضلاله
و از این عباس روایت شد که آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در موضع صفین بجهت و اصل
ساخت و آن شخص مشهور بود بنام النذیر و حق تعالی در زمان او نازل ساخت که فی الینیا خزی
یعنی او دست دادم بنا خردی صفتی کشید شدن و نذیر که تویم القیامه عذاب الحزین و میبشایم او را در وقت
قیامت عذاب سوزان از جهنم آنکه با حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام جنگ کرده و در بعضی از وایات خدا
که ان شقی در دست حضرت امیر علیه السلام در موضع نهران بشکل رسید بهر طرفی او سرش برود شد ظاهر کرد
که ابی بکر و عمر مخالفان رسول خدا نموده اند و بطرف دیگر که در آن کور شد مخالفان رسول خدا نیز کرده اند و گستا

نیست در بیک هر که می خواهد خدا و رسول خدا را در ذکر و مخلصای خواهن خود عمل کند منتهی خلافت نیست و بر وی که
 مذکور شد پیشتر خیال کنی معنی طهر است و بدانکه اگر چه ای بکر عمر و در دین بد شریکانند اما بد عراز بد ای بکر عظیم
 چون حاضر بود و شنید که عذر را بیکر را گوش کرد و بر سر بیکر حکو بمنزل انصحر نمود و مع ذلک حکم خدا و رسول خدا
 شنید و اگر کسی گوید که درین بد عثمان هم شریکانست و در نیست از جهش آنکه اگر چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 با او گفت که بر و ان شخص را بیکر اما بر ظاهر بود که حضرت رسالت نمیتوانست که او بشناسد و او در میان خلاف
 ناجی بر احوال ذوالقرب مضاع بود و اکثر اوقات او را میداد اما عذر بیکر از جانب عثمان توان گفت نیست که چون آنجا
 و جا نشین ای بکر عمر است میخواسته که در قلم امثال امیر خدا و رسول خدا مانع ایشان باشد دیگر از جمله مطاعی که
 سردان شریکان بیکر است که در آن حضرت فاطمه صلوات الله علیها که شد و این واقعه بر سر مشوا است که نا حال همگی
 دستیان درین باب بران لکن بهم رسانید و غلام اهل ملت اسلام فایلان که ای بکر و عثمان ندانند از انصحر شیخ
 کردند و این روایت طول بسیار دارد و اگر آنچه درین باب واقع شده همه مذکور کرد سخن بر خدا طنب خواهد کشید
 بنا برین مختصری ازان داد و درین موضع ایوا میگویم پس بدانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حال حیات خود فدای
 بقا طه علیه السلام بخشید و فدای نام دمی بود که مشتمل بود بر مزاج بسیار و هر سال مال ازان بهم میرسد و بعضی
 که اسم موضوع بود که مشتمل بود بر نرهای بسیار و هر سال مال بسیار ازان بهم میرسد و بعضی گفته اند که اسم صوفی
 که مشتمل بود بر نرهای بسیار و حضرت فاطمه اندا بصری خود در آورده بود تا وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 از داد دنیا دخت بلار عقیق کشید و ای بکر بغیر حق بجای انصحر نشست رای ای بکر و در عثمان و جمعی دیگر از
 سلطان بران فرار گرفت که باید فدای از حضرت فاطمه گرفت که فایده ها دارد بیکر آنکه هر سال این مال عظیم عاید
 ما شود و سبب زیادتی استغلام ما باشد و دیگر آنکه چون حضرت امیر و حسین و جمعی کثیر از بنی هاشم با ای بکر بیعت
 نکردند بخاطر ایشان رسید که اگر فدای از حضرت فاطمه گرفت شود شاید که زیادتی عسرت و پریشانی ایشان را یا بعضی
 از ایشان را واضع کند بر بیعت کردن با ای بکر و فایده دیگر آنکه چون مردم عالم در جای که مکان مالی است مسلمی
 دادند مسلمی از آنرا که ایشان فدای داد استغلام یا شدند مردم با ایشان امیرش خواهند کرد و ازان جمله ایشان را ^{مشاوره}

خواهد بود بعد از آنکه سید مقدسات ای بکر و عمر جمعی و امقره کردند که بروند و فدای او و کالی حضرت فاطمه را ^{بیکر}
 بیکر ندانسان رفتند و بفرموده علی نمودند و چون انصحر بجزرت فاطمه رسید با ای بکر گفت که چرا مال مرا از ^{بیکر}
 ای بکر گفت که این مال رسول خداست میباید که بفقر و مستحقین داده شود بنا برین مفرز نمودیم که اذنا انترام ^{کنند}
 حضرت فاطمه فرمود که این را حضرت رسول در حال حیات خود من بخشیده است و اگر مال آنحضرت
 هم باشد بعد از آنحضرت من میرسد ای بکر گفت که بنویخشید بود حضرت فاطمه فرمود که بلی ای بکر گفت که کوه
 بسیار حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ام سلمه
 رضی الله عنهما که از جمله زوجات مطهرات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و ام ایمن و فزیرا بیکر ای آورد
 و همایشان کواهی دادند که ما شما را ن میدهم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ایام حیات خود فدای
 بقا طه بخشید ای بکر و عمر گفت که ما شما را فدای کر علی بن اخطاب و ابی طالب میدهند مقبول نیست از جهش ^{آنکه}
 شوهرت و شهادت حسن و حسین نیز اهدا نداد و بجهش آنکه نرهای تواند و عمک است که ایشان
 از جهش نفع خود دروغ بگویند و شهادت اقسله و ام ایمن در محفل اعتماد نیست از جهش آنکه ایشان دست و ^{قبر}
 حرفش در محفل اعتماد نیست از جهش آنکه غلام است و هر که از سنیان دین امر نام کند و ذلک بقصب کند نظر
 انصاف دین کشکوها نگاه کند او را یقین حاصل میشود که ای بکر و عمر برین حکم برخلاف حق کاد کردند
 بچندین وجه اول آنکه هر که شخصی بر ملک که عرضش باشد یا آنکه کسی او دعوا کند و ثابت کند دعوی خود را ^{الله}
 او را از دست او گرفت و برخلاف حکم خدا و رسول خداست و در چنین صورتی کواه از مالک خواست
 نامشروع دیگر است وجه سیم آنکه هر که معلوم شود باشد که آن کسی که ملکی را در تصرف داد بعنوان خرید
 تصرف داد در گرفتن آن ملک از دست او عین نامشروع است و جمعی کثیر از علماء روایت کرده اند که در وقت که ^{خواست}
 این آیه را فرستاد که و ان ذاکم لربی حقه یعنی عطا کن صاحب فرات حاجی او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 بفرموده حضرت بنی ثعلی فدای آنحضرت فاطمه را داد ای بکر بر این مطلع بود و وجه چهارم آنکه هر که مدعی امری ^{مصور}
 باشد اذاع کواه خواستن برخلاف شریعت و چون معصوم بودن حضرت فاطمه موافق قول خدا و رسول خدا است ^{است}

ایچه از ما میان صدقه است و این افترا را بر سر زده حضرت فاطمه در جواب فرمود که بِأَنِّي أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَّ مُحَمَّدًا
وَأَنَّ آدَمَ بَعْنِي أَيُّهَا بَكْرِي بِرَأْسِهَا اما بنام میراث از پدر خود میبری و من میراث از پدر خود نمیبرم و این
حضرت فاطمه صلوات الله علیها و علی آله و سلم فاطمه که ابی بکر افترا بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله زده و
دیگر از جمله جوانهای حضرت فاطمه صلوات الله علیها این بوده که فرمود که حضرت حق تعالی در قرآن مجید
میفرماید که وَوَدَّ سُلَيْمٌ دَاوُدَ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
باشد که ما طایفه انبیا میراث نمیکنیم و با آن حضرت خطاب با بی بکر کرد بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
میگوید که وَوَدَّ سُلَيْمٌ دَاوُدَ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
وَوَدَّ سُلَيْمٌ دَاوُدَ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
از جانب خود بمن فرزند میبرد از من و ازال یعقوب و نام بچههای حضرت را که با بی بکر کرده اند و گویم
سخن بطول میکشد بهر حال بعد از آنکه ابی بکر را موافق ایت قرآن و دلایل بسیار معلوم ساختن ابی بکر از روی
ضروت کاغذی از برای حضرت نوشت که فداش بگویم با حضرت دارد و بعد از آنکه عرض کرد کاغذ را پاره کرد
ابی بکر با غوای عمر بن الخطاب در امان حضرت نداد و فداش را مصروف شد و صاحب کتاب زهره انکرام روایت
میکند از ابوالفضل اسم جعفر بن محمد قولی که او روایت نموده بسند متصل با عباس که او گفت که روزی نجاشی
ابی بکر رفت دیدم که عمر خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن هم در آنجا بودند و در میان راه حکم کردند که نگذارند
کسی داخل شود مگر آنکه اذن بخواند و ما صحبت مشغول بودیم که ناگاه بگری داخل شد که جامه و شمشیر
بود از بافته صنعا و ردای عدلی در بر او کنده و غلین حضری در پای او عصائی از جناب شوخط دود
گرفته سلام کرد و جواب دادیم ابو بکر خطاب بان برگزیده گفت الْبَشَرُ بَلْبٌ بَيْنَ اَنْ يَكُونَ بِرِجَالِ رِجَالِ بِرِجَالِ رِجَالِ
گفت من قصد حج کرده ام و مرا همسایه ایست بمن گفت که تو اراده حج کرده اگر آن شخص را که بر جای نمی نشسته است
به یعنی پیغام مرا بآید و با او گفتیم که چه پیغام داری گفت میخواهم که با او بگویم که من زنی ضعیفم و مرا بگری بود که مرا
داری میگرد و مری که می نمود الحاحا چند وقت شد که او خوف شد و من زهره بمن گفتا شده که در معاش من ^{نداشتم}

از آن بدین میاید شخصی از من زهره را از من گرفته و یکی از مردم خود را بر آن گذاشته تا حاصل آن را بگیرد و اذن از من
فرزند آن من نمیبرم ساقی بگر گفت که است سباده آن عذر او را فرود آمد گفت که شایسته رسول خدا شخصی را تعیین کن که آن
ظالم را جرأ خوا و قضیعت کند و نیز از برای خود برساند این عباس گفت که دیدم که آن هرگز در دل و گفت نفوذ با الله من
مَنْكَ اللَّهُ قَرْنًا أَكْثَرُ مِنْكَ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
ظالم میکند بر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله این گفت و از آنجا بیرون رفت ابو بکر گفت که او را باز کرد اند
یکی از اهل مجلس مطالب و بیرون رفت از و نشان از آن پهنید و یاد در بان گفت که این بیهیگرافت در بان گفت که
داخل این خانه نشند که بیرون آید و خلیفه مقرر کرده که من کسی را بی اذن او نگذارم که داخل شود آن شخص خبر آورد
که این بجز او در بان ندیدم که داخل این خانه شود یا ازین خواهر بیرون رود ابو بکر گفت که کشیدی عمر گفت که
اینها شایسته اینند که در این اثنا شخصی با او از بلند شعری چند بگری خواند و گویند و اندیدیم و مضمون بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
اشعار اینست که دای بر شما حضرت پیغمبر را ابلین میکشید این عباس روایت میکند که ابی بکر گفت که این حکایتها
از برای کسی نگی گفت همین باشد که در این اثنا شخصی آمد و گفت که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام نور
میخواهد بخواستم و بجز منتمش فرستم چون نظرش بر او افتاد تبسم کرد و فرمود که با عباس از آن شعرها چیزی
بخاطرت نشانم گفتم بلی ولیک چه صد از من گرفته اند که بکسی مثل نکند آن حضرت فرمود که من آن حکایت را از برای تو بگویم
گفتم با امیر المؤمنین ما شنیدیم فرمودیم و هیچکس از ما پیش تو نیامد آن حضرت فرمود که آن بجز حضرت پیغمبر علی السلام بود
نزد من آمد و آن قصه را این گفت و شروع کرد آن شعرها را خواندن زیاد و نقصان و من تا غنما
گفته نشد آن حکایت را هیچکس نکند و منم و بر آنست که بعد از آنکه ابی بکر نزلد از حضرت فاطمه صلوات الله علیها
گفت حضرت امیر المؤمنین و عباس از جهت تمام کردن حجت نزد ابی بکر شد و عباس دعوائی پیش آورد با حضرت
ابی بکر گفت ای عباس با او باین روشی عمر می میکنند بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ
چهل کس را از اولاد هاشم طلبید و ایشان را ضیافت نمود و بعد از آن فرمود که کیست از شما که امر رضاها منم کند و گفتند
من نمایم تا بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ بِعِزِّ مِيرَاثِ بَدِ سُلَيْمِ

من معادست حکیم تو ای رسول و ان حضرت سده مرتبه این حرف را نکو کرد و هیچ کس بغیر علی بن ابیطالب حضرت را این حرف
 نکرد و در هر مرتبه بخوانست و می گفت که اَنَا اَدَاؤُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ و در مرتبه سیم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
 ای علی بن ابیطالب اِنَّ فِيَّ مِثْرَةَ نَبِيِّ وَ مِثْرَةَ نَبِيِّ وَ مِثْرَةَ نَبِيِّ یعنی من پیشین با علی که تو را در دو وصی من و در دو من و در دو من
 خلیفه من بعد از من عباس کنشی ای بکر بزبان و آباد داری گفت علی با دارم عباس کن گفت پس تو بر وظایم کرده و وفایت صلاح
 و وصایت که حق است دانستند بغیر خود کوفته بگویم از زمان خود گفت نَحْوَهُ اعْنِي بِنَجْوَةٍ و در کینده اینها را از پیش من بگویم
 ساخته بودند و مرا فریب دادند عباس گفت که تو می گفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث نمیداد و هر چه از آن حضرت میراث
 صدق است و اکنون حکم کردی که آن حضرت را وارث هست ای بکر بخاطر من شد و در آیات معتبره ثابت شد که ای بکر در وقت
 مرگت می گفت که کاخ من فلیک و اذنا همه بگوشه بودم و با لشکر اسامه رفتم بودم و حاله دیدم که پیش سالکین تو من فرستاده
 بودم و حکایت خالد و ولدانشاه الله تعالی درین کتاب در مطلب این مذکور شد و این حرف ای بکر ظاهر میشود که در آن کتاب
 حق گرفته و با لشکر اسامه رفته و خالد را بر خلاف شرع بر سر مالک فرستاده و از هر یک ازین سده اعتراف کرده و محقق
 گویاقت امر امامت نداشته اما متعقد آنکه کسی که فاطمه را بر جانند و ایزد کند ملعونست همچنانکه از احادیث
 کثیره که مستیان همدروایت کرده اند ظاهر میشود یکی آن حدیثی است که شیعیه وصتی نقل کرده اند که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه باره است از من هر که او را اندکند مرا اندک کرده و هر که مرا ایضا کند خدا را ایضا کرده است
 و بکر حدیثی است که طائفتین روایت کرده اند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود که خدای تعالی
 خوشنود میشود بسبب خوشنودی فاطمه و غضب میکند بگضب فاطمه و بر ظاهر است که ملعون و کسیکه بگضب خدای
 کرداد باشد مستحق امر امامت نیست و دیگر احادیث بدین باب هست اما چون سخن بطول می آید مدعیه این گفتا
 می کنیم و اما اعتراف کرد ای بکر کرده که بالشکر اسامه رفته ملعون بود پس بحدیث عَنْ اللَّهِ من حکمت جمیل است
 همچنانکه گذشت ثابت میشود و اما فرستادن خالد و لیدر بر سر مالک گفتیم که انشاء الله در مطلب این مذکور
 میشود و اضبط خطبای خود از دم که از بزرگان علمای اهل سنت و جماعت است روایت کرده از ابن عباس را
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که انسر و فرمود اِنَّ اللَّهَ تَصَبَّ عَلَيَّا بَيْتَهُ وَ بَيْنَ خَلْفَتِهِ مِنْ عَرَفَةَ كَانَ

مؤمنان و من آنکس که آن کار را فرمود و من سزاواره یقین کان شریکاً و من سبطاً یؤیله لیه کان فایزاً یعنی بدین سبب که حضرت
 الله تعالی غضب کرده است علی را بسبب طالب علیه السلام داد در میان خود و در میان خلق خود پس هر که بشناسد
 علی بن ابیطالب دان کند مؤمن است یعنی هر کس که آن حضرت را واسطه داد در میان خدا و خلق مؤمن است مَنْ
 انکار مرتبه او کند کافر است و هر کس آن حضرت را مساوی داد با غیر مشرک است و هر کس که بیاید در وصی علی
 ابی طالب در مسکن است و از حدیث کثیره خلفای ثلاثه ظاهر میشود از جمله آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 میفرماید که هر که او را واسطه داد در میان خدا و خلق و انکار حق او کند کافر است و معلوم است که اگر ای بکر
 و عمر عثمان آن حضرت را واسطه میدادند در میان خدا و خلق بر آن حضرت نفاق و عیب نمیدادند و چون نفاق نمیدادند
 بر آن حضرت و انکار حق آن حضرت نمودند پس گواهی ایشان ثابت باشد و کافر مستحق امر امامت نیست و بکر اگر حضرت رسالت
 میفرماید که هر که علی بن ابیطالب را مساوی با غیر آن حضرت داد مشرک است و هر که در باب حکایت فاطمه نقل
 کند میداند این را که ای بکر و عمر عثمان آن حضرت را کم میزدند و حساب کرده اند از جمله آنکه گواهی آن حضرت را قبول کرده
 بر نهیهاست حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید که ایشان بطریق اولی باشند اما ای بکر و عمر وظاهر است و امانت
 بواسطه آنکه مدت دو و دوازده سال حکومت ناقص است از فعلت بر نداشت و از جمله آنکه حضرت امیر المؤمنین
 با ای بکر کرد بعد از آنکه در اضع کرد از فاطمه یکی این بود که با ولعت که از جمعی که با فاطمه مؤمنان باشند نسبت
 بقا طرد دهند حکم خواهی کرد ای بکر گفت که در باب ادا حق من جد خواهد کرد حضرت امیر فرمود که در بصورت از دین خدا و
 برگشته خواهی بود گفت چرا فرمود از جهت آنکه حق علی را ادا از هر عیب معاصی و فاجحه بانه کرد این و خوب داده است که او
 ظاهر و مظهر است و نوعیان نسبت با او جایز نیست و او را چون سایر زنان عالم که معصوم نباشند تصور کرده
 و قصد بی خلق میکند و تکلیف خدا و بنابرین در مسکن سومندان نخواهی بود و از زمین کناد و مشرکین خواهی بود و در
 جنت صحیح بخاری مذکور است که فاطمه علیه السلام از جمله آنکه ذکاء او کردند از ای بکر تجسید و در حال احضار
 وصیت فرمود که او را در شب دفن کنند تا ای بکر و عمر بر زمین از آن کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوسیله آن حضرت
 عمل نمود و آن حضرت را در شب دفن فرمود و چون ایشان نقشه میخواندند نشان نداد و هر چند حسنه نشان نداشتند چون



کوه معصوم باشد بقیه حاصل میشود که آن امر جانش که او خوب داده و هیچ احتمالی از هو و غیر آن در آن داده ندارد و مختصر
 هرگاه که او اهلان معصوم باشند و هرگاه مدعی غیر معصوم باشد اعتمادی بر قول او نیست از جهت آنکه در حال احتمال وقوع
 و غیر آن میرود پس بنا برین شارع معتقد کرده که از کوه بخواهند در صورتیکه مدعی معصوم باشد در حال احتمال سهو و در
 غیره و نزد حاکم بقیه حاصل میشود که دعوی او حق است و آنچه میگوید با جهالت و مظالم محتاج بکراهیت و سب و
 نطق کرده اند که در ذی ادره و صاحب رسالت بنا صلی الله علیه و آله دعوی میکرد بوعرابی بر سر سبی و آن عرابی آنکار
 خرمی و در آن حال کوهی جاد از برای پیوسته صلی الله علیه و آله از او پرسید که چون دانستی که حق با من است و حال آنکه خود دانستی
 حاضر بودی خرمی در جواب گفت که یا رسول الله ص احوال هست و در سخن و دیگر چیزها از تو قبول میکنم بهرچنین تواند
 بود که تو ادعوی سبی صاف ندانم آن حضرت خرمی را گفت دین لیب که در آن روز کیم که کسی از غایت تعجب گوید
 که شاید بکنی نماند باشد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنا بر داده جو ایش از حرف ظاهر میبود و همچنین که از حرفهای
 غیر جوابها ازین چنان میگردد و در قطع نظر از آنچه مذکور شد از جوابهای مسکن اگر کسی نظر بخشد بگوید میدانم این را که عملی که این غیر
 گوید که در آن روز کیم که نماند غلبی بنا بر نماند باشد با ذی اسلام و ایمان جمع مفسور از جمله آنکه موافق انبیا که این بر حضرت
 زده که آنحضرت فرمود که هر چه از ما ظاهر آید ایضا صدق است و غلطی نیست در او داد باز حضرت عمر و حسین را بهره
 ازین بود در واقع که فریب کسی که مال حضرت رسول را بضر زندان او نهد و حضرت عمر را که محتاج شود بر تن چشم و در وقت
 دسه و در بیت حضرت میل کند و حاصل نماند را جمع کند که فریب بان حضرت نماند باشد که او ای بر هر چه
 عادل است اهل بیت حضرت رسالت نماند میبایست اول نادری از صاحب نماند که با ایمان و آلا و در باقی را متصرف شوند
 و دیگر از جمله مصاحبه که هر سه در آن شریک اند اینست که خمس از اهل بیت طیبت منع کردند و در ایات معتبره نماند
 کرد و فریب که این کجاست نشد بمصلحت عمر خطا بجهت از برای وجه معاش عائله و خصمه مقرر بود و در جندان که در آنچه
 ادبای حسین علیه السلام و سایر اهل بیت مقرر بود قطع نمودند در حال عمر در فرغانه مجد میفرماید که و اعلموا اننا نختتم
بیت قانت لله خمس ولای تجوز ولای تقریب ایمان بر خلاف حکم خدا و رسول خدا عمل کرده و خدا و اهل بیت و
 و منسوبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را محروم کردند و بجای دیگر حقشالی در قرآن مجد میفرماید که و من کلم بما آوا

امده که در این روز

الله فاذنی کم م ان کم فریب یعنی و هر کس که حکم کنند با خبر خدا ی تعالی فرستاده است ایشان تک کافران و از جمله مط عن کم
 کرد و میان ابی بکر و عمر و عثمان اینست که فرار از زحف نمودند و هرگاه حضرت رسول با جمعی از کفار جنگ میکرد ایشان
 کاری که میکردند بدین سبب بود و با عت حین دیگر انهم میشد ولی و مگر حضرت رسالت داد دست تغافل
 و کجایش و جان خود را سلامت پرین بردند و حال آنکه حضرت حق تعالی در قرآن مجد خطاب بر مردمان کرده و فرمود
 که جا مید و ای الله حق بجهاد یعنی بجهاد کنید و بده خدا حق بجهاد کردن در جای دیگر میفرماید که و لکن ک ان وا خا هل الله
قر قیل لا یجوز ان یاد و کان عهد الله میشد یعنی بدر سبب که بودند این جماعت که عهد کرده بودند با حق تعالی
 پیش از آنکه در جنگ پیش ندهند و از دشمن بگریزند و دست عهدشکری تعالی پرسیدند یعنی از ان سوا ال عهد
 کرد و ای بگوهر عثمان در هر جنگی که میشد است خود کرده بودند و برخلاف عرض خدا میگردید و عهدی که با خدا کرده
 داشت بدشمن نکند شکستند و در جنگ احد و در جنگ خین و در جنگ خیر و در جنگ ذات الاسلا و در جنگ
بجهد و در جنگ اشکان بر ثی مهم راست که بجنگ انستیان انکار ان کرده بلکه بعضی از انستیان بجای انکار د افراد کرده اند
 که در سهفت سرور در حال که چنین از همگان در پیش بودند و بعضی از شعر در بیان حال ای بگوهر که نظم و ای بگوهر
فی حین فر اوه و فی احد قل فر سجوق و حی بیا یعنی بر این که ای بگوهر در جنگ خین کیف تجرب بست که اها در س چه کند
 در جنگ احد و در جنگ خیر و در جنگ خین و در جنگ احد چون مردم حضرت رسول شکست با فتد بسی بگفتن
 ای بگوهر عقل و کفاد خوش نشد بیطان نما میکرد که دردان رو نکر از تحت تنگ نادر بیل بفر سید که عجل صلی الله ع و الله
 کشته شد و امر بدی شیطان از جمله آن بود که عرب و نور مسلمانان بیشتر شود و باعث زیادتی شکست اینان شود
 بیشتر این صدای بگوهر ایشان رسید با او که در وقت حال بدر خواند عبد الله بن ابی سلو منا و دشمن و سرع نرای و انما
 کردند که او عهد که کشف است ایمان و زاد ابوسفیان کنند والله ما س کند از ابوسفیان که در وقت که اینان بمکه باز کردند
 کفار و اهل ایشان کاری نباشد و این حرکت ایشان از جمله آن بود که ایشان اغنا بجهد و رسول خدا نماند شکند که ا حضرت
 حق تعالی عجل او اصحاب بمیدانند خاطر ایشان جمع بود که ان حضرت صلوات الله ع بر کشته شد چ حضرت خون نما
 و عهد که مردم ایشان دا کتاب مب و کند و کند داد در سبب ایشان مفتوح سازد و بعضی از اعمال و ع آتش که در پ

حضرتان همراه ایشان نبود چون او بروی کوفه میبرد که بعد از مدتی در مدینه ماند
دارند اینست که هیچکس از صحابه کبار مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیره هر چه پیش از نبی هاشم با ایشان
بیعت نکردند بلکه اکثر ایشان با ابوبکر و عثمان میباشند که در آن زمان در مدینه بودند و اینان را
مذموم ساختند و سعد بن عباد و قیس بن سعد که از اکا بر انصار بودند با ایشان بیعت نکردند و دیگر از مطاعنی که
همه در آن شرکت دارند اینست که در روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند انفعال بجای آوردند و چون
از ابوبکر و عمر و عثمان توفیق کردند که داخل نماز جنازه مطهر ما حاضر شوند بلکه آن حضرت را که داشتند در وقت
سقیفه بنی ساعده که در باب امامت و خلافت فکری کنند و نام مسلمانان در آن امر مشغولند از برای خود کاری
بنازند و دیگر از مطاعنی که متوجه ایشان است اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت حق تعالی در نماز
که از آنها نمای ایشان بسجده میبایست و در برابر او کشته و گداشتند و خانه امیرالمومنین علیه السلام بود و هر یک
آنحضرت وفات کرد درهای بسته داشتند و کوفتند و هیچکس که در مقام شهادت و انقیاد باشد و اگر کسی
امر تا مثل آن درین باب در وطن متوجه ایشانست یکی در کوفت و یکی آنکه حق تعالی مقرر کرد که رسول صلی الله
دوهای خانههای ایشانرا مسدود کند و دیگر از مطاعنی که متوجه ابوبکر و عمر و عثمان است اینست که هر گاه
توفیق سال و چهل سال و پیشتر عبادت لایق و غری میگردند و در پیش ایشان سجده میکردند و موافق
در پیشینت است سفید کردند و پیشانیهای ایشان بنفشه مسجد بیت بهم رسانیدند و بدین ایشان از کوفت
خورد و شرب پرورش یافته بود و بعد از آن که آنها را اسلام کردند و نزل نقاشی کردند نه همراه حضرت و سائت بیعت
رشد و نه با جعفر طیار بجایش رفتند و در آثارهای اهل اسلام هرگز شریک نبودند و هیچ طریقه نقاشی نمی نمودند
همچنین که بعد از آنکه الله تعالی مشروع کرد دیگر از مطاعنی ایشان اینست که از آن و امام را تغییر دادند و در
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مدینه بیست سه سال پیغمبری مشغولان بودند و از آن کرد این نیز و بیعت
از رسول ان را حذق کردند و چهری دیگر در عوض آن داخل کردند و بدینها غیر این دودین پیغمبر کردند و در
عناز مقرر کردند که دست بسند بایستند و درین با آنها استنک بود و خود درین پیغمبر امتیاز کردند و قوت نماز

عنه و غیره

که از سینههای مؤمنان است و طرف کردند و حال آنکه هر چند سالت پیغمبر با بروی که سینه و سنی نفل کرده
که كُلُّ يَدٍ عَلَى صَلَاةٍ وَكُلُّ صَلَاةٍ وَآهْلِهَا فِي النَّارِ یعنی هر بدعی ضلالت و کراهیت و ضلالت و کراهی
و اهل آن در آن جهنم است و باقیضمون احادیث بسیار واقع شده و بدانکه آنچه در پیش از نبی هاشم با ایشان
که هر سه بشورند یکدیگر کرده اند و بعضی دیگر آنست که ابوبکر کرده و عمر و عثمان تابع او شدند و در آنچه گفته شد
با ما خلافت ندارند بلکه هنوز بدینها ایشان شایع است همچون كُلُّ يَدٍ عَلَى صَلَاةٍ وَكُلُّ صَلَاةٍ فِي النَّارِ در بیان حضرت
مطاعن مخصوصه با ابوبکر آنست که محل اتفاق شیعه و سنی است و مخالف مرتضی امامت و تنافس است اول آن
طعنهای که مخصوص با ابوبکر است یکی اینست که شیعه و سنی نقل کرده اند که هر گاه ابوبکر بر منبر میگفت که أَخِي بَنِي
بَنِي تَمِيمٍ مَنَعَكُمْ وَعَلِيٌّ مَنَعَكُمْ یعنی من مانع شما از خلافت هستم و مرا از خلافت عزل نمایند که بنی تميم من بمنزله شما و حال
آنکه علی بن ابی طالب در میان شماست پس میگوید که ابوبکر درین دعوی یا کاذب بوده یا صادق اگر دروغ میگفت
در دروغ لایق امامت و خلافت نیست و اگر راست میگفت نابینا میشود با عجزان خود و سنی که قابل امامت نیست بلکه
علی بن ابی طالب لایق آن امر است و مالا علی فوشی از نهایت حماقت و تعصب گفته که از جن ابی بکر از روی هضم
نفس است جواب است که در صورتیکه جماعی از مسلمانان او را کافر انداختند بسبب اینکه او دعوی امامت میکرد و با
ایشان امامت است نه هضم نفس و دیگر از مطاعنی مخصوص با ابوبکر اینست که در وقت مردن میکند که لَيْتَنِي سَأَلْتُ
رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لِي تَصَارُفِي معنی آنست که اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده بودم که آیا انصاف
در امامت در خلعت یا نظاره میشود که در باب امامت خود در شک بوده و از آنجا ظاهر میشود که در وقتیکه
برورد کرده که زبا با امامت چکار و او در جواب گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که أَلَا تَرَى مِنْ فُرْقَانٍ
یعنی امامان از فرشتگانند و درین راه مثل احادیث دیگر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که أَلَا تَرَى مِنْ فُرْقَانٍ
شبیخه بود دیگر از دودین کردن کاش من از انحضرت پرسیده بودم که آیا انصاف را در امامت داخل است یا نه و جواب
ندارد و دیگر از مطاعنی او اینست که شیعه و سنی نقل کرده اند که بر منبر میفرمود میگفت که أَلَيْسَ لِي سَيِّطَانٌ يُغْوِينِي
أَسْتَعِينُ قَاتِلِي و این عصبانیت قاتلین و این فَقُوْصِي یعنی بدرستی که مرا شیطان است که مرا فریب میدهد

اگر در کای از کارها راست بروم و بر طریقه مستقیم باشم پس مرا عانت نکند و اگر عصیان کنم و برخلاف
کاد کنیم مرا اذیت بگرداند و اگر کج روی کنم مرا ابراه راست بیاید و چون جایز باشد نزد هر عاقل که چنین
کسی لاین مرشد امامت باشد که خود قابل است که با او شیطانیت کرد و او میفرماید که راست میگوید ظاهر
که قابل مرشد امامت نیست و اگر دروغ میگوید نیز لازم میاید که سزاوار امامت نباشد و از جمله اطاعت
ابی بکر یکی است که این ابی الحدید که از بزرگان علمای سنیت است در شرح نهج البلاغه ذکر کرده و این قتیبه که
او نیز از مشاهیر این طایفه است در کتاب سبیه آورده که ابی بکر در وقت مردن می گفت که لینبی
تروکت نیت فاطمة لئلا اکتفه و لینبی فی ظله انی ساجد کنت حضرت بدی علی یا ابا حداد تجلیت
فانک ان هو الا می و کنت انا الودیر یعنی کاش بوده من که تزلزل کرده بودم خانه فاطمه را و کشتن
می کردم و کاتب در سقیفه بنی ساعد دست بردست یکی از آن دو کس زده بودم و او امیر بود و نفل
و مرادش از آن دو کس عمر خطاب بود و ابی عبید جراح است و ازین کلام ابی بکر که شیعه و سننی نفل
ان منفق انظما هر میشود که در وقت مردن ابی بکر پشیمان بوده از پسر منی که با حضرت فاطمه صلوات الله علیها
کرده همچنین که پشیمانی که بان شد و در ضمن این نیز بعضی از آن مذکور کرده و همچنین از قول ابی بکر
ظا هر میگرد که پشیمان بوده از امامت می کرده و دانسته و اعتراض کرده که بناحق بر جای میسر است
علیه و الله نشسته دیگر آنکه امامت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله راست و ادیکی از آن دو نفر که عمر خطاب
و ابی عبید جراح است میدانسته و شک نیست درینکه کسی که قابل این قدم چیزی باشد بر باطل است
با اعتقاد شیعه و سننی اما با اعتقاد شیعه خود ظاهر است از جهت آنکه هر که بعد از حضرت رسالت صلی الله
علیه غیر علی بن ابی طالب علیه السلام را امام دادند از اهل زیانست و اما با اعتقاد سننی از جهت آنکه موافق
دعم باطل ایشان هر کس بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و اله فیرای بگردا امام دادند بر باطل است
دیگر از جمله طغنه های ابی بکر که شیعه و سننی در نفل ان منفق اند یکی است که امر کرد بعد که آتش بردارد
و خواند حضرت فاطمه را هر که در آن خانه است بشویند و سبب این بیجایی و بی بردانی از خدا و رسولان
بود

هرگز نترسم

که منی کثیر از منی هاشم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حسن بن صلوات الله علیها و جمعی از کبار اصحاب
رسالت صلی الله علیه و اله چون سلمان و مقداد و ابوذر علیهم السلام با ابی بکر بیعت نکردند ابی بکر فرمود که با
ایشان در بیعت انبیا و انبیا که قبول نکنند ایشان را همچنانکه هشتاد و نه روز حضرت فاطمه و ائمه ع بیعت
از آن مسطور گردید و طبری که از جمله علمای سننی است در کتابی ذکر کرده که در آن روز عمر خطاب می گفت که والله لا یخیر
علیکم اذ تخرجن للبیعة یعنی بخدا قسم که این خواند را بر شما میبوسانم یا از برای بیعت کردن بیرون میاید و واقف
که از مشاهیر علمای سننی است و روایت کرده که در آن روز فاطمه و ائمه ع بیعت کردند و ازین اسلام و زید بن اسلام ع
حضیر بودند و از زید بن اسلام نقل کرده که او می گفت که من پیشه همه را در آن روز بود و در آن شب و مصنف کتاب
محاسن و صاحب کتاب انفا را ع روایت کرده اند از ابی عبید جراح که از مشاهیر علمای اهل سنت است که در آن روز
حضرت امیر و عباس در خانه حضرت فاطمه نشسته بودند که ابی بکر بیعت کرد که اقرض علی ما یبعث ان انیا فظا لها
یعنی بپردوی ایشان عرض کن بیعت مرا و کلیف کن ایشان را که با من بیعت کنند اگر با بنایند و نترسند بکش مردود
پس عرضش آورد و بردان خانه زد و فاطمه در آمد و گفت این الخطاب حیث تخرجن دارا و ولدی دارنیم
یعنی ای پسر خطاب آیا آمدن کیبوسی خانه ما را و فرزندان مرا و در جواب گفت بل ما بانیا حضرتن کلام ابی عبید جراح
که صاحبان دو کتاب از نقل کرده اند و ملا حضرت ابی اهل که این عملی که از ایشان سر زده با مسلمانی جمع میشود
که خانه را بسوزاند که خانه پیغمبر ایشانست و از آن سوخن فاطمه و هر صلوات الله علیها کنند با وجود آنکه ستیان خود
احادیث بسیار نقل کرده اند ع از حدیثی که ازین بیعت مذکور شد و شهرستانی که از
جملة علمای سننی است روایت کرده که در نظام معزنی که او نیز از مشاهیر علمای اهل سنت است و خود در کتاب تهذیب
الاسماء و ع در خبر شافعی در کتاب خود و صاحب تاریخ کبیر که حدیثی در سیدنا زید در بعضی از کتابهای و ناسخ
در بعضی از مؤلفات خود و بغوی در کتاب خود ذکر کرده اند و در صحیح بخاری و صحیح مسلم مسطور است و عاقلان هرگز
خطیب در کتاب خود و جمعی دیگر از علمای سننی هم از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که ع
یضعتی من اذا ما اخطا اذ انی یعنی فاطمه است هر که او را از آن کند مرا از آن کرده است و در بعضی ازین بابا

که نگویند از حدیث با زیادتی مذکور است و آن زیادتی اینست که در متن آنکه فقید از عنه و هر که مراد از آن کند
 پس تحقیق که حدیث را ایضا کرده است و قبل ازین این حدیث بسند دیگر هم از علمای شیعی نقل شد و هر جا نقل میماند
 این را که صحیح است یا حضرت فاطمه صلوات الله علیها این ششم بی ادبی کنند مستحق لعنت الهی و فرزند حضرت رسالت
 پناه ای این نه آنکه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت باشد و زود هر صاحب بصیرت
 از روز روشن تراست که صحیح است که قصد سوختن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حنبس صلوات الله علیها کنند
 بلعنت خدا و انبیا و ملائکه کشاند همچنانکه از دایره ساطع بیرون میاید پس چون فرزند بود که این قسم ملائکه بعد
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله امام و خلیفه باشند و بدانکه این امر بیج را اگر چه بعضی از علماء از دایره ساطع
 ابی بکر شمرده اند اما اگر کسی نیک ملاحظه کند میداند این را که این عمل شیع هم از معایب ابی بکر هم از مطامن عمر است
 بلکه هر دو را بر امر بدتر دخل دارد مگر آنکه از ناسل در اینجا مگر سبط هر یک بود بلکه میخوان گفت که عثمان هم ازین کما عظیم بود
 و افروختی کامل دارد و چون از خصمان سنی باشد این معنی را که با وجود این قسم عمل بیج که از ایشان سرزد با ما منافات
 ایشان قایل بود بر رسواست خواسته اند که بعضی از عقده ها شاید این رسوائی را عاقلان نکند که اندک آن حضرت فاطمه
صلوات الله علیها با خانه زنان حضرت رسالت و مدفن مطهر آنحضرت متصل بود و آنها هم از جوب دینی بود اگر آنرا بر آن
 همه میبوخت پس چون تواند بود که ابی بکر و عمر این مکر نکند جواب این حرفی بچند روش ممکن است اول آنکه اینان نیز بر این
 که این دست و پا زدنها از انوان اصلاح کرد و ما از شما همه علمای شما نقل کردیم که این امر واقع شده جواب دوم آنکه حضرت
 امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و نفس آنحضرت و غیره از آن سرشته
 همین که از این ممالک بگنجانند و احادیث کثیره که بعضی از آن هفت مخطوبه که در بد هر کس مایه بود و هرگز
 حضرت امیرالمؤمنین اگر مثل حضرت رسولت حضرت فاطمه و حسین علیهم السلام حاکمانند که استبعاد دارد که از صورت
 غیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایضا نکند و آن صحیحی که ابی بکر کرد که او را در پهلوی حضرت رسول دفن نکند و آن سفا
 که عرض خطاب نمود که او را در پهلوی حضرت رسالت دفن نکند چهره می آید از بدترین غیر صلی الله علیه و آله رسانیده اند آنکه
 شما از آن استبعاد میکنند جواب سیم آنکه آنچه میگویند که آن خانه هم از جوب دینی بود و اگر آنرا بماند حضرت فاطمه صلوات الله علیها

شاید غلط باشد

شاید غلط باشد و آن خانه از تخت باشد جواب چهارم آنکه اگر مسلم داریم که آن خانه از جوب دینی بود از آنجا
 شد که ابی بکر و عمر این کلمه شعور بود که همین چیزها را یافته اند جواب پنجم آنکه اگر فرض کنیم که ایشان جنین چهره ها را
 توانستند نمیدانند و این شعور با ایشان باشد ممکن است که چون در وقت غضب بودند و میل بدینا در خاطرهای ایشان
 آمده بود و در آن حال این فکر بود باشد که اگر آنرا زدن بخانه حضرت فاطمه باعث سوختن مریدان و حضرت
 خیر البشر است ممکن است که بطلب از طلبهای ایشان از آنرا زدن بخانه حضرت فاطمه باعث سوختن
 باشد و شاید بجز همین غیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برسانند و این بهانه انتقامی از حضرت رسالت نهم خود بکنند
 چرا که حضرت رسالت عظیم در بازا بسبب برسی ایشان ابداع بود و با اتفاق حضرت امیرالمؤمنین موجودهای ایشان را
 در مسجد الحرام و کعبه معجزه شکسته بود و همین انشاء الله تعالی در حل این کتاب در ذکر بعضی از معجزات حضرت صلوات الله علیها
 بد که خواهد شد معلوم خواهد کرد که ابی بکر و عمر هر که ایمان بخدا و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نداشتند پس
 از آنچه گوئیم شخصی در دست دبا زدن آن بعضی متعصب فایده باحوالی ابی بکر و عمر رساند و بعضی دیگر از شما
 میگویند که اشرف قریش و اعوان قریش با علی بودند و اکثر ایشان در آنوقت در اینجا نبودند چون متوجه بود که ایشان
 بیرون خانه زدن و ایشان بقتلید و جنگی رود نهاد و جواب آنست که از قول علمای شما نایب که در کتب است
 از ابی بکر و عمر صادر شده و اینکه ایشان در آنوقت خنک کردند و همش آن بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صلوات
 در آن دید که جنگ واقع نشود بنا بر سفاقی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت کرده بود و همچنین بعد ازین شرح
 شود انشاء الله تعالی و بعضی دیگر از سنیان گفتند که اگر از این امر واقع شدن پس چرا مهاجرو ارضاء رسالت نبودند و کتی متفرق
 ابی بکر و عمر پیش جواب آنست که بعد از حضرت رسول اگر مردمان سرزند شدند بعضی از ایشان بسبب نفاق و جمع از راه
 معادنی که با حضرت امیر صلوات الله علیها از خویشان ایشان در بعضی از غزاهای داد دست آن حضرت کشیده شده و
 بسبب حب دنیا چون میدانشند که در حرمت ابی بکر و عمر بنیاتی که میخواهند بهم میرسد و کوهی بسبب بگرد احضار خود
 توجیح میدادند بر خنک کردن و طایفه بسبب آنکه میدانند که انشاء الله تعالی که میل با حضرت دادند و مردم بسیار
 اعتماد دادند و بعضی آنها بودند که از حضرت امیر صلوات الله علیها بر سر نشین بودند که من بود خنک کردم ابی بکر و عمر بسبب آنکه منافعا

من اندک این بود بعضی از اصحاب واقع شده است که روزی حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه نشست بود و بعضی
و دخلت الخضر بن یوزن یکی از ایشان گفت که یا امیرالمومنین سبب چیست که با ای بکر و عمر و عثمان جنگ نکردید
ان حضرت فرمود که اگر عدو دشمنان من اینقدر عدل را بکنند که گویند که من با ایشان جنگ می کردم و ایشان
فرمود بگویند می جنگد که می کند شک و اوی می گویند که من شرم دارم ان گویند که من با ایشان جنگ می کردم و بعضی از فضیلت
واقع است که عدل ان گویند که من با ایشان جنگ می کردم و واقع نیست و اتفاق نیست که بعد از حضرت رسالت
صلوات الله علیه و اولاد کسب کردند از مردمان مسلمان و او زد و معاد بود و در بعضی از روایات واقع است
که در وفات بکر بودند از اصحاب که مرگ نداشتند که مجموع جمع کردند و بعد از مرگ شدن قلیل شدند و بزرگ شدند و در
اسلام بود آمدن و مشایخ حضرت امیر علیه السلام شدند و چون از آن قلیل در دست مردم ای بکر چو کشته شدند
همچنان که از بعضی از اخبار ظاهر می شود و باقی دعا و ندا بود که چشم و اصل شد و در چنین زمانی موفقیان داشتند
که هر چه بر او انضا و جوارح نکند و اتفاق نفوذ کرد ای بکر و عمر و امانت شریف سفاقت است و حال
آنکه از آن اصحاب که مرگ نداشتند که مرگ نداشتند که مرگ نداشتند که مرگ نداشتند که مرگ نداشتند که مرگ نداشتند
و همیشه آوردند و بردان خانه زدند و این در آنکه زمانی شد و از ابتدای اینواظره با الهامی آن یافتند
زمانی نبود که اگر فرض کنیم که می باشند از مسلمانان که خواهند مانع شوند و با یکدیگر اتفاق کرده در اطفا می نایند
سوی کشند و دیگر جوایم می توان گفت اما از خوف اطناب همین قدر گفتا میکنم و بعضی دیگر از سنیان میگویند که اگر ان
و بعضی باشد دلالت بر کمال عجز حضرت امیر میکند که او را با اهل او خواهد بود و از آنکه در دفع نیاشد و کج
انقدر دعا بخواند تا بل امت نیست جوایم اول است که حضرت فاد در دفع بود تا آنکه که ترو و لغین بقیه
کرد است حضرت ابراهیم بن عمر علیه السلام را و اثنی عشری که در فرمان مجید حضرت حق تعالی از آن خبر میداد
پس هر که با جماعتی از کفار از راه نعد حضرت ابراهیم را در اثنی عشری زندان حضرت بنامش باشد بر او عرض خط ان
بود خانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر ندیده حضرت با ما است ان حضرت خواهد رسید و اگر فرض کنیم که هر که دعا
شود باید امام بنامش باشد که سنیانند بر با ما است عثمان فایلی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت که جماعتی از جنات انحضرت و امام که

نورانی

قصد قتل او کرد و چون دیدند که او خیر باشد و در خانه نشسته بعضی از ایشان رخسار او را دیدند و او را نزد با آنها بالا
رفت و عجات او در آمدند و او را در اندرون خواند او بقتل رسانیدند و انشاء الله تفضیل ان و طاعت بعد از آن خواهش
عرضت اب خود ان حضرت را بقتل رسانید و همین که از ایشان نزد حضرت ابراهیم بن عمر حضرت را عرض کرد ان حضرت را در دعوت
حضرت امیرالمومنین علیه السلام اسبی بذات عقلم ان حضرت فرسید و همی که در بعضی از روایات عمل باعث زیادتی عذاب
و نکال خود کردید عرضت هم بدان این معصیت از برای خود شعله از آتش جهنم شد و بعضی دیگر از سنیان میگویند که اگر ان
واقع شده میبایست مثل واقعه کربلا و کشته شدن عثمان مشهور باشد و ایش آنست که حضرت ابن و انده اگر بگوید و الله که بر این
البترا کشته شدن عثمان بیشتر است و جمعی که از سنیان در کلامهای معترضه این امر را نقل کرده اند میگویند که بعضی از ان
اشاره کردیم و در میان علای شمه اثبات ان عمل شنیع ان عمل صحیح برید که نیست و اگر درین زمانها بعضی از ملامتای سنی
حضرت مدعی خود را درین برینند که این روایات را از برای عوام خود نقل کنند و ای بکر و عمر را در مواجعت ضری با ایشان
مانند و از جمیع طعنهای که متوجه ای بکر است که حکم کرده که مالک بن نوین را با ایشان و بقتل رسانند و احضار
و عمو ابدا ایشان را اسیر کنند و تفضیل انجیل بر بنو جریس که مالک بن نوین یکی از بزرگان قبایل عرب بود و بعد از آنکه
ای بکر بناحق بر بجای منبر صلی الله علیه و آله نشست از او تکلیف بیعت کرده مالک در دو جمعه داخل مسجد در دروین که
ای بکر بر منبر حضرت رسول خطبه خواند و خطاب با او کرده که ای ای بکر خدا را قبول خدا بگو و بگو خلیفه کرده انرا با جمعا
هر شب است و در همین او را ای بکر کلمات در شب واقع شد چون ای بکر عصبانیت شد که مالک را و او اداری بسیار
قدرت ان نکردند که متعجب از شوق و لیکن عداوت مالک داد و ضمیر خود محکوم ساختند و مالک از ان بگریزد و شد و
با بیله خود از مدینه بیرون رفت و در میان صحرائی رسول الله صلی الله علیه و آله را ای بکر و عمر در باب دفع او مشورتها با یکدیگر کردند
و فکر ایشان بجای منبر نبی شد بعد از مدتی که فرستاده بیبزم مالک بن نوین که از او مردم از بزرگان مال که بر سر باره و شتر
ای بکر آمد و از ایشان زد که مال طلبید ایشان گفتند که ما ذی حق مال خود را بسبب منبر نبی خود داده ام و بعضی از انرا که
نداده اند حضرت را تفسیر خود خواند و او را در میان فریضه انحرکت و ای بکر هر دو را بر کرد ایند که برود الله بگوید و بنا بر
ای بکر کرد و نشکست خود که انرا باید داد انرا که در دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر کسی که از جنات انحضرت و امام که

اسیران داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردند چون چشمش بر صیغ مقهور مرد مطهر حضرت رسالت
اشاد سوز حضرت برداشتن کرد و آذوی در دنیا و صفای در آمد و از روی خرم و ناز و فرح و بقراری گریه
گریان بعد از شرایط پادشاه گفت یا رسول الله ایمان بخدا و نوازد ما می و محبت تو و اهل بیت تو ادر دل خود
و اجتماعت با وجود آنکه دعوی پروری و امتی تو می کنند ما را مثل کما در دم و غریب و دیلم اسیر کرده اند امر و
ما برس و فرقه انقسام ما ازین ستمکاران بکش حصار مجلس چون این سخنان شنیدند آذوی و فرح و فرح بعضی از راه
مطالبه گفتند که دنیا را از شوهری ناچار است نظر کن هر که از شما که اختیار کن تا جانمان اوردی
ان باک و امر با عفت و ان انصوحی حوری سیرت گفت که شوهر من کسی می تواند بود که از ولادت من و آنچه در آن
حال بریزان من رفته و بر سر من کن شده خبر دهد همچو کوشش بجز او نکند که درین اثنا حضرت مظهر العجایب حضرت
الغریب یعنی علی بن ابیطالب صلوات الله علیه داخل مسجد و یکی از حضار گفت که گویای او را با حضرت عرض کرد
حضرت گفت آن حقیقتی در و فیکر ما در نواضع سحر نزدیک شد دعا می کرد و میگفت خداوند وضع این مولود را
بر مرسان کردان و اگر خواهی نکاشتن دار و اگر خواهی او را بگیر و چون تو محفل شدی در همان ساعت ترهان بگمالتند
ان لا اله الا الله و اشهد ان لا اله الا الله رسول الله کتوری و بعد از خود خطاب کرده گفتی که چرا ای سالک من را نمی بود
و حال آنکه غریب مرسل است و اولاد آدم بجای آنکه خود در هوا اورد و اولاد سیدی و بر نوازی و در نوازی مرصا
خواهد شد مادرت چون این کلمات آذو شنیدند فرمود که ای ستمکار بر پاره از من کش کردند و در آن زمین دفن
کردند و در و فیکر تو اسیر می کردی تو می نام می نمودی که آن پاره سخن ضبط کنی تا عاقبت آن را بیرون آوردی و بر
بازوی خود بستی و حال آنکه بانگ خوله ^{سخت} است از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدند بصدایتی نمود
که چنین است که فرمودی عثمان و جوی بگرار ما حیران می ساختند که از آن بیرون آمدند ما ملائکه کنیم خوله
ان را از باوی خود با زد و ایشان دیدند چنان بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود پس آنحضرت اودا
نخواست یکی از خویشان او فرستاد تا برادش کرد در سفر بود با زاید و بعد از آنکه بر او در خوله از آن سفر مرلحت
نمود خوله او را وکیل خود ساخته و حضرت امیر صلوات الله علیه و آله بحاله نکاح خود در آورد و همچنین گویان و

مظهر العجایب

جلالان ای بکر و عمر عثمان ثابت می شود امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم می شود و همچنین کتاب
دیگر از جمله قطعیهای ای بکر است که مثل ابوتحافه جاهلی او را مکتب ساخت دان برین وجه است که در و فیکر ای بکر
غصب حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و بناحق بر جای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشست ای بکر بداند
در طایف بود پس ای بکر با نوشت که این نام است از خلیفه رسول الله ای بکر بداند که مردمان بیچاره ذیادتی ستی که در آن
سراپناخترا حیا کردند و نیز مواظقت کن با مردمان پیا و با من بیعت کن و هر چند در و فیکر ای بکر از برای تو جرات است
ایوتخافد و جواب فرزند ناخلف تا خلیفه خود نوشت که نور اول نامه نوشته که من خلیفه رسول خدایم و بعد از آن که نوشته
که مردمان مرا اختیار کردند پس نوشته مردم با شیخ خلیفه خداوند خلیفه رسول خدا و اگر تو بیعت بزنگی دست
با ما می اختیار کرده اند من در آن نوشته ام پس باید که مرا خلیفه کنند نه ترا و تو بر خلاف قول خدا بریدی خود و
خلیفه شدی و فرخود می دانی که این امر حق غیرتست حق را بصاحب حق که علی بن ابیطالب است و اگر تو ای بکر است
و اگر بخاطر تو می رسد که فوایدش این امر را بسبب صحبت حضرت رسول بهم رسانیده اهل حضرت با این سزا اوردند و اگر از راه
شرافت نبی یافتند از نوشته من و السلام و بعد از آنکه ای بکر کتاب ابوتحافه را خواند ازین و از زده شد و
پس خود را با تن سوخت و سوخت نامه بر سر او در و فیکر از قطعیهای او که نامه که مشتمل باشد بر نام خوله نام رسول خدا
سوختن نام را اسلام جمع نمیشود و بگو ای جمله مطاع را اینست که در وقت مردن وصیت کرد که او را در پهلوی قبر مطهر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دفن کنند و عمر خطاب نیز در وقت مردن چنین وصیت کرد و این طعن متوجه عمر هم نیست
اعتبار این طعن مخصوصا بر بعضی است که ابتدای این خوف شرع کرده و بیاعت و واسطه حوائج شرعی شده بهر حال چون
ان حجه که فرشته حضرت رسالت و افعال است ملک حضرت بود پس بعد از آن حضرت مشغول بود در میشود و چون ای بکر
از و فیکر بود و وصیت کرد که او را در ملک حضرت رسول دفن کنند و ای بکر از مالک اند بگو و غافل است و غاصب
ظالم است و ظالم اهلیت امامت و خلافت ندارد یعنی از شیطان را بطایر رسیده که درین باب دست و پا می زنند
گفته اند در جواب که چون عایشه دختر ای بکر بود و ای بکر وصیت کرد که او را در حجره حضرت رسول دفن کنند عایشه ادعا
در وصیت خود کرد که جواب ازین حرف است که با عیاض شیبیه و حق در و فیکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا

زین نکاحی داشت چون حضرت علی رضی الله عنه را بخصوم حضرت داده بود که زن نکاحی انقدر که خواهر کند
و حکم خداست که هرگاه شخصی وفات کند و فرزند نداشته باشد اگر زن داشته باشد هشت بانی مال او را از وجهه
او بدهند و اگر زن پیشتر داشته باشد هشت بانی مال او را در میان زنان با تقوی تقسیم کنند پس چون آن حضرت
فرزند داشت لازم بود که آن حجرها که پیش از چهار کوزه چهار کوزه بود هشت سهم منقسم کنند و هفت سهم از آن را هر یک
آن حضرت بدهند و یک سهم از آن را نصیب کنند و هفت از زنان آن حضرت یک حصه از جمله آن نصیب که مجموع آن
نهم حصه هشت بانی آن حجرهاست بدهند و اندکی از آن حجر که حصه ایشان باشد باید بمقدار یک هشت بشود پس
چگونه جایز باشد که بمقدار قبری از آن را تصرف کنند و جواب دیگر آنکه محکم آن حجره را ضمیمه نکرده بود و حصه تمام
مشاع بود و میباید از فساد و ممانعت مشاع تصرف نمونند و در هر یک از آن حجرها که کافرین کنیم که حصه ایشان
قبری باشد چون اذن از بانی شرکا نکرده بودند از آن خلاف شیخ حضرت رسول بود که تصرف در آن نمودن طریقی نیست
که ای بگرد و وقتی که نکل را از حضرت فاطمه میگردد میگوید که این مال حضرت رسول است و من از آن حضرت شنیدم که میفرمود
که ما طایفه انبیا میباشیم هر چه از ما میماند صدق است و فقیه سنیین دارد و در و فقیه که وصیت
میکنند که اداد و مال حضرت رسول صلی الله علیه و آله درنگند بر ایشان میگویند که مال حضرت رسول منتقل بوزیر شد
بود و از جمله و در هر یک جایز بود و از جمله طایفه ای که یکی است که خطاب که خلیفه او بود بعضی از بانی بگویند که این بود
و مگر در ایام خلافت خود میگفت که کانت یعدا ارسیکر قلته و قال الله السلیین من شرفها من تمام الی مثلها
فانخلق همچنانکه در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که از کتب حدیث معتبره اهل سنت است مطبوع است و بغیر این
در بسیاری از کتابها مؤلف و مخالف میگردانند و معنی این عبارت است که عرض است میگفت که بعضی که مردم با
او بیعت کردند تا که او بسبب بود و محققند که حضرت الله تعالی بگوهر خود مردم را از شر این بیعت کردن پس هر که کرد
بعد از این بر بعضی مثل آن بیعت پس بگفته او را دیگر از جمله طایفه ای است که روزی با عمر و بعضی از مشایخ آن صحیح
سید است و دانشای که با ایشان گفتند که روزی در وقتیکه حضرت علی علیه السلام میگوید یعنی ایشان به هر عمل که نمایند
مردمانش را با طایفه پس بد که بنا بر همین طایفه است و بوله هر که را هم که در مواضع بنا بر میباید و بسیار باشد که اگر چه ای

بقره

پس این را بخورد کند که تا چون بفرستند هفتاد است متوجه آن شدن به راست از جهاد کردن پس به راست که حق علی
حسین علیان را ببردیم و این عبادت را بجای آن نگذایم که الصلوات تحیر من التوم یعنی نماز به راست از خواب هر خواب
این وی را پس ندید و منافقان دیگر بنصیدین کردند پس لفظ صحیح علی بن ابی طالب را حذف کردند و بعضی آن
الصلوات تحیر من التوم گذاشتند و این سنتی بگرمز در میان سنیان باقیست و بر شنبه درین باب بسیار است که دارد
که اگر کسی در بلاد مخالف صحیح علی بن ابی طالب را بگوید او را از اقامه میکند و اتفاقاً شب و شب است که حضرت الله تعالی در
و فیکه اذان را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخت صحیح علی بن ابی طالب بود و همین اتفاقاً طایفه سنی
که تا حضرت سالت صلی الله علیه و آله بود این کلمه را میفرمود و از جمله کسانی که نصیر میماند که یکی حیدر است که از
بزرگان علمای سنی است و شکی نیست در این که هر که نصیر در دین خدا و شریعت صلی الله علیه و آله بدهند
ملا میباشند و قابل امامت و از جمله طایفه ای است که در دوزخ در ایام خلافت خود گفت که مراد و وضو شدن
شستن باها خوشتر میاید از آنکه کسی با او میخورد و اگر کسی بعضی میخورد و وضو نکرده و اسب نماید نزد من
عمر این را بر این ندیدم که در آن بعد از مردمان در بعضی صحیح باهای خود را بشوید و بعضی شستن کردن را صحیح نماید
و این بدعت هم از دو در میان سنیان مانده و از جمله طایفه ای است که مسیح بر روی خطین را بخورد و این بدعت هم از خود
نیاست و هر عامل میدانند که اگر خلیفه رسول خدا میباید که حفظ دین آن حضرت کند و اگر کسی تغییر در امری از امور دین
کند بر خلیفه رسول خدا لازم است که در اذاله آن سوکند زیرا که خود دین رسول خدا را از شر او پاک کند و در رسول که فرمود
دو در مسائل بر بعضی از روایات بسیار شود و شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که آنحضرت فرمود که کل ذمیر صلاته و کل ضلالت و اهلها و التار یعنی هر بدعتی که از ایشان و هر ضلالتی و اهلها
ضلالت در دوزخ است و بعضی از اهل اعتقاد اینست که این بدعت از بدعتهای عم غیاب است و بهر تقدیر
او بگوید و عرفان نباشد از آنکه این بدعت به هادت خدا همچنانکه از آیات شران ظاهر میشود و بعضی حضرت مصطفی
همچنانکه گذشت معلومست و معلوم این مرتبه امامت نیست پس اگر این صاحب بدعت ای بگو است بنا بر قول اول خود
که امامت و همتان باطل است از جهت آنکه امامی که مسلمون را خلیفه خود اندان امام است و او نیست و دیگر از جمله طایفه ای است که

اینست نظم انکار شتاب التکلیف اجتناب تقصیر و کان تو ابان کفر بزوجه الیکوا بیجا یا جزای مرید شدن از نزد ایشان
 و مکانات کافر شدن او اینست که دختر بکره با او بدهند دیگر از جمله مطاعن او یکی آنست که نجاه سلی را تکلیف پیغمبر
 و او را حتی نشد بر حکم که او را در انتر انداخته بودند و ان خوش اعطاد در انای موخن کلامه لا اله الا الله محمد رسول الله
 میگفت ناجان بجان ازین شایسته بود و حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که انحضرت میفرمود که لا یعقبن
 یا التار الا ربنا التار یعنی حلیه نیست که عذاب کند کسی که را با تشکر خداوند انتر و انرا از مطاعن او اینست که
 ابو عثمان مالک را بیس لیل بیدار کرد و اینست که او است از صحابین با بکره و انرا که بود که او گفت که این
 در مرض موت در اخرهای حیاتم دیدم بیدارم حال آنکه انرا که ای پدر ترا در بد سال می بینم در جواب گفت که این
 بر من حقی است اگر از سر حق خود بخیزد و مراد آنکه انرا که است گفت که انرا که گفت علی بن ابیطالب گفت
 اگر خواهی زود او بروم و از او التفاس کنم که از اسرار او که گفت بر من در این عهد است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام
 و گفت که پدرم بیدارم حال آنکه او است و از آنچه با او کرده پنهان شده و مراد آنست که انرا که التفاس کنم که او اسرار
 کن فرمود که بیدارم بگو که انرا که او اسرار او که مردم را بطلبد و نزد ایشان اقرار کند که امر امامت حق او بوده
 دنیا حق او بود این امر میباید که پدرم و انحضرت فرموده بود بیدارم گفت که من این را بگویم مردم ناچار
 بر من است خواهند کرد که امامت حق او بوده و بناحق منصرف شده بوده و آه میکشید و میگفت که کاش مرا با
 که عذرا نه او کاری نبود و کاش نجاه سلی را با تشکر سوخته بودم و بعضی دیگر از بدهای خود را ذکر میکرد تا جان
 نمزدود و بعضی دیگر از کتب مطول است که محمدی بکره است گفت که پدرم در دعای نزع در حضور من و خواهر
 حاضر بودم عبد الرحمن و عمر بن الخطاب گفت که محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام انجا آمدند و مراد
 نزدیک میدهند و صحیفه در دست محمد است که محمد های مادران بنیاست و انرا بر من میگوید که جای تو عمر
 و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبید بن جراح در جهنم است هر کس از این کتب بخواند پسندیده
 هدیان میگوید اما شما ان حرف را در جانی نقل نکنید که باعث ثمانت بنی هاشم میشود پدر مرحوم خود
 و گفت انچه هدیان منگوم ز من از برای تو حکایت کردم که در و فیکه با حضرت رسول در دعا بودم ان حضرت گفت

که من در حبشه کشتی جعفر طیار را می بینم که در دیا جا ریت با او گفتم که یاد رسول الله من نیز میخواهم پیغم
 انحضرت دست خود را بر چشم من صالید و من نگاه کردم دیدم کشتی جعفر را که در رود ای صیبه بر روی امیر
 تو کشتی که این از سحر محمد است من بنو کنتم که مرا نیز چنین خاطر میرسد اما حال از من ظاهر شد که بسبب ان
 اعطاف اذ ناسد و ظلی که با هبل بدت او کردم معذب و معاف خواهیم بود عمر بخندید و گفتی هفتاد میگردد
 و برخواست و با عید اگر حق بر ادم از خوانه بیرون رفت بعد از آنکه ایشان در مشرف کشتی ای بدی بگو که
 لا اله الا الله گفت بخدا قسم که نمیتوانم گفت که هر اکنت در ذبح و نابوت تنگداری کنتم که انرا بون گفت تو نمی
 تا بوقتیکه در زیر طغیهای در ذبح و دانه کس در ان می بینم که یکی از ایشان منم و دیگری عثمان و معاذ جبل
 و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبید بن جراح و شش نفر دیگر و من صیگویند که از شدت حرارت ان نابوت در
 نایدن میشود محمد را بر بصر روایت میکنند که من گفتم که یا ابنت بنتی ای پدر هدیان میگویند در جواب گفتند
 و الله ما الهدی لعن الله ابنتی ما الهدی فوالله انی صدق عن الذکر بعد از اجاب ان قیس الفزری بنی
 بخدا قسم که هدیان منی گویم لعنت خدای بر پدر شما که حبشیه یعنی عمر خطاب باد که او مرا با زواشت از ذکر
 بعضی از مناقب شران یا مناقب بنی هاشم از انقران صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بنی امی بود پس بدین ترتیب
 من این بگفت و روی زمین گذاشت و ذاری میکرد و فریاد میزد و واه و یاه میگفت تا جان بداد و دست بگم
 الذين ظلموا ائمة یفکیون مطلبی که در بیان بعضی از مطاعن که مخصوص است بعرض خطاب علیه السلام
 که منفق میباید فرقی است و منافق امامت و خلافت است بد آنکه مطاعن عمر خطاب علیه السلام از انست که در
 حیرت برید مرید و مادر خطاب اشاره بعضی از مطاعن او که شیعه و سنی متفقین بدان میکنند تا همچو آنکه حال آنکه
 ظاهر شد و اما انیز بیانی در معلوم نبود اولاً انرا که او اینست که شیعه و سنی متفقین اند هر یک درین خلافت
 ندارد و در کتب حدیث سنی مثل صحاح سنن و غیره انرا که بسیار است که در وقتیکه
 رسالت صلی الله علیه و آله پیامد شد بر من موت و روزی در چهار کتبخیزت روی با شکر او میگردد صاحب بیعت
 انحضرت می آمدند و عمر خطاب هم ایشان میرفت حضرت رسالت بنا صلی الله علیه و آله فرمود که ای تو ای پدر

در این کتاب

و فرطاً بر آن کتب لکن کتاباً لا یقتضیها بعدی یعنی سبب یاد برای من در اوقات و کاغذی تا بنویسم از
برای شما نوشته که گواه نشود بعد از من یعنی اگر عمل بان کنید گواه نشود بجز از من و در بعضی دیگر
از نسخ حدیث باین روش واقع است که آنحضرت فرمود که ای یونس بن یزید و قیس بن ابراهیم اگر کتابی از من بماند
و بنویسند بعد از من یا بعد از برای من در اوقات و کاغذی تا بنویسم از برای شما نوشته که اگر وقتیکه بان
شویید و عمل بان کنید هرگز گواه نشود بعد از من همینکه عمر خطا با بخرن شنید دانست که حضرت رسول صلی الله
میخواهد که تا کبری چند در باب امامت علی بن ابیطالب علیه السلام بفرماید روی با صاحب کرده گفت دعوی آنرا که فایده
ببهر جهت نباشد ایکنایا لله یعنی و انذار این مرد را که هزاران میگوید ما کتاب خدا بر ماست و از آنچه مذکور شد بچندین
بعد عمر خطاب محل طریقت است یکی آنکه بگوید که بگویند و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر چه میگوید از جانب حضرت حواریان است پس هر گاه در قول حضرت رسول کند
ز در قول حواریان نیز کرده است و شکی نیست در سبب هر که در قول خدا کند که فریاد دیگران که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را هدایان گفتند قول خدا را هدایان گفتند است و این که هر چه است دیگران که نسبت هدایان بکسی بدهد
آهانک و خفت رسانیده است و مشخص است که کسیکه آهانک و خفت حضرت رسول برساند که فریاد دیگران که
در وقتیکه ابی بکر مجالس حضرت را بر سر میبرد او را ضربت کرده او را کاغذ طلبید و وصیت کرد که بعد از او عمر خطاب
خليفة باشد و معلوم است که هر گاه کاغذ طلبیدن ابی بکر را هدایان ندانند و کاغذ طلبیدن حضرت رسول را هدایان
گویند که فریاد از آنحضرت است که احتیاج بنا آمد و استنباط شد و بعضی از اشعار در بعضی از قصاید بنوع عمر خطاب را
باین شرح شنیده اند و این بعضی است از قصاید بعضی از ایشان اوصی فی فضلنا اللهم قد فصلت فی حقنا البشیر
و زاد و ابی بکر اصابت قلم بجهت و قد افضلت فی حق منی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را علی ازین اصحاب
عمر خطاب گمراه شد پس گفت که هدایان میگردید و سر و دینش بود و ندای بگریه که افتاد و هدایان می گفت یعنی
قول او را هدایان نگفتند و سال که عمر خطاب را سلیقه خود کرد و دیگران که در قول آن حضرت نگذاشتند و بنویسند
گردد و هر گاه انکار بنویسند در کتابت و شرفی از این جهت با این طریقت است که او گمراه و قول آن حضرت را

انقرضت یا بر بقیه باقی میماند و در قول آنحضرت میکند پس کار فرست همچنانکه گذشت و ظاهر است که حضرت آنست
صحت و مرضی تحت سندان بد بر خلق و اگر انکار بنویسند آنحضرت کند از جهت انکار بنویسند که فریاد دیگران که احکام شرعی
اکثر از احادیث ظاهر میشود چه قرآن مشتمل بر عام و محکم و منشاء و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ
و جامع است که کار هر شریک در علم و امر و فریاد بنهائی استنباط اکثر احکام شرعی نمیتواند کرد پس چه در استنباط
احکام شرعی از قرآن تواند کرد حال آنکه خود در دو فیه که از زمان ملزم میشود بر آلاء و نعمتیکه که بنام مردم آن
فیه نرسد و حق آنرا همچنانکه مذکور شد پس از آنچه گفته شد هر چه میشود که مطلب عمر خطاب این هر که گفته و رسول خدا صلی الله
علیه و آله را هدایان گفتند است داد این بود که میباید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را فدای خود کرد و بر احکام آن
و کاغذ را در بر و نقل کند نوعیکه دعوی خلافت ناسخ بنویسند کرد و اینکه گفتند که از قرآن بر نهائی استنباط اکثر احکام
شرعی نمیتوان نمود از بعضی از احادیث نیز مستفاد میشود و از آنچه بعد از آنست که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلی الله
فرمود در حالیکه اشاره بقرآن می نمود که آنرا کلام الله الناطق و هم الکلام الصامت یعنی من کلام الله ناطق ام و قرآن کلام الله
صامت است و در بعضی از کتب مطبوعه است که در وقتیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اوقات و کاغذ طلبید بعضی از اصحاب
خواستند که در اوقات و کاغذ بنویسند و در بعضی از اوقات و افشاده که کاغذ آوردند و عمر برآورد و در هدایان
تراجع پیدا شد و او اذما بلند کردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را عرض فرمود و روی مبارک از ایشان کرد و ایند گفتند
که از پیش من بر خیزد که نزاع تو در من خوب نیست و ایشان را اذان خانه بیرون کرد و غاضب میبودند در شرح دیوان گفتند
که اول فتنه کرد در اسلام واقع شدن بود که سپهر و مرضی است و هر که قلم او را کتب لکن کتاباً لا یقتضیها بعدی
بعدی یعنی بیاید تا بنویسم از برای شما نوشته که اگر عمل بان کنید هرگز گواه نشود بعد از من و هر چه ناسخ و منسوخ
ماند کردید تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طومار حق لا یستقی التراجع عندی یعنی بر خیزد از تو در من که در اوقات
نیست نزاع نمودن در پیش من و اعتراض دیگر که بر عرض او دست نیست که حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید
که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوتنا یعنی بلند نکنند از آنها صدای خود را خوف او از سپهر صلی الله علیه و آله و مشتمل
که کسی که در حضور آنحضرت آواز بلند کند و باعث این شود که صداهای مردم نزد آن حضرت بلند شود خلافت بخود است

جماعتی از برادران ما که مسلمان بودند و شرب می کردند و ایشان را وقت در رسیدن حال ایشان چون باشد حضرت الله
این ایراد فرستاد که جماعتی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند بر ایشان سب و بیعتی است اما قلمه زنی بود و بعد از آن
حکم الهی بر ستم شرب واقع شدن بود و خود غرض اینست که هر آنقدر در مسایل شرعی جاهل بود که این قسم چیزها
فی قصید پس چون در چیز جاهلی سالار و سرور و بیعت است و نماند بودن بهر نیکوین و بهر کرمی که در آنست که غلط کرده و جاهل
و خلاف حکم خدا بوده که دست از قدر او برداشته او را اطمینان و خواست که حکم کند که او را حد بزند لیکن درین
عاجز بود که ای احد شرب خمر چند است تا حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که حد شارب خمر هشتاد ناز یا زان است
از جمله آنکه هرگاه شخصی شرب خود عقل او را ذایل می نمود و هرگاه عقل او ذایل شد هرگز میگوید و انرا میگوید و در
حضرت صلوات الله علیه بیان علت هشتاد ناز یا زان بودن شرب خمر فرموده که چون کسی که انرا میگوید حد ^{هستاد}
ناز یا زان است و شارب خمر است که تفاوت در حال سستی و روغ میگوید و انرا میزند بنا برین حضرت الله تعالی در باب
شارب خمر هشتاد ناز یا زان مقرر فرموده و در هر چه و مرثیه یعنی معده درویش که حضرت ادر افهامی که قلم واحد میسازد
دان ایراد روحی جامعیت که قلم را از ایشان نیست و هر درویش که فرمود که حد شارب خمر هشتاد ناز یا زان است عرض خطاب
گفت ^{تو} لا علی ^{تو} لک ^{تو} حدی از جمله شارب خمر خطاب یکی اینست که هیچ شمع و معنه کردن تا زجر ارام کرد و حال آنکه در زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و اله هر چه بود و این عبارت عرض خطاب است که ^{معتنان} کاشنا علی ^{عصای} رسول الله ^{آنا} آنکه
عنه ما و اعافی ^{علیهما} یعنی دو مشعر که بود در زمان حضرت رسالت یعنی مشعر و مشعره زمان من نمی میگویم از مرد
و عقوبت میگویم بر مرد و یعنی هر کس که هیچ شمع کند یا معنه کند من او را عقوبت میگویم و هنوز این امر در میان مردمان
شایع است و همچو کسان ایشان هیچ شمع و معنه نمیکنند و اگر واقف شوند که کسی یکی ازین دو کار را کرده و در ان راه
و در باب هیچ شمع که شمع میکنند و ایشان شمع نمیکنند ازین جهت است که چون سستی در وضعی که میگویم میسازند
خلاف فدرم میکنند کمان میکنند که جماعتی که هیچ شمع میکنند طوائف فدرم است که میگویند که اگر ایشان ظاهر شود
کسی که هیچ شمع میکند نهایت از ایشان میکنند و در باب شمع زمان خود نیز است آنکه دادند که اگر بفرستند که شخصی که
کرده چیزی مانع او نمیشود اما اگر بفرستند که شخصی شمع کرده بیاید که هفتاد برسانت و نیست این مگر تقصیر باشد

در شرب خمر

دادند حق را پنهان کردن و از برای خاطر بر بجهت رفتن و مشهور است که در مجلسی مشعر باقی بر سر مسند مشعر میخوابید
سستی از او میرسید که شما چه دلیل دارید که مشعر جلال است ان مشعر در جواب میگوید که ما در حلال بودن مشعر و
بسیار است اما دلیل بی که زبان خاطر جمع تواند شد قول عرض خطاب است سستی میگوید که مردی که کافر مشعر حلال
در جواب میگوید که انجا که گفته معنی آن کانت فی ^{عمله} رسول الله ^{دو} مشعه که بودن دو مشعه در زمان رسول خدا و این صحیح است
در دیگر مشعر و مشعره زمان هر دو در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله بود با عتق عمر و جنزی که در زمان حضرت رسالت
م شروع باشد بعد از ان حضرت نام شروع نمیشود ان سستی همین جواب میدهم میشود در بعضی از کتابهای اهل سنت
و جماعت مذکور است که عرض خطاب گفت که ^{کانت} کن ^{قلی} محمد ^{رسول} الله ^و ^{آنا} ^{نمی} ^{عنه} ^و ^{آخر} ^{معه} ^و ^{انما} ^{غایب} ^{علیه} ^{سنت}
^{النساء} ^و ^{معتبر} ^{الشیخ} ^و ^{فی} ^{خبر} ^{العلی} ^{یعنی} ^{سخت} ^{که} ^{بود} ^{در} ^{زمان} ^{رسول} ^{خدا} ^{صلی} ^{الله} ^{علیه} ^و ^{له} ^و ^{من} ^{نمی} ^{میگویم} ^{انکه}
و حرام میگویم از او عقوبت میگویم بر ان یکی از ان سه چیز مشعه زنان است و دیگری مشعر و دیگری سستی ^{علی}
و بسیار از علمای بنی اعتراف باین دارند و در کتاب صحیح زمی مذکور است که از عبد الله بن خطاب پرسیدند که چه
میگویی در باب مشعر کردن زنان گفت البتة خالص است و ان شخص این را از او پرسید از اهل شام بود پس گفت با دیگران ^{نوا}
اذان منع کرده است گفت بدهم نمی کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و اله امر کرده است من که رسول خدا را سب ^{نمودن}
نزد نخواهم کردن و احمد بن حنبل در کتاب مستدرک نقل کرده است از عمران بن الحصین که او گفت که نازل شد مشعه
در کتاب خدا و ما علی میگویم بان و تا رسول خدا بود جمیع صحابه بان عمل میکردند و نشیدیم که در قرآن نامی از برای ان
حکم آمدن باشد یا حضرت رسالت از ان منع فرموده باشد تا انکه رسول خدا از نیارت و این حکم برقرار بود و شایع مفاصد
و صاحب بدایه فقه که حنفی منزه است نقل کرده است که مالک را مذهب است که مشعر حلال است و در کتاب عادت
و توابع مسطور است که ^{سخت} ^{شیر} ^{از} ^{اصحاب} ^{رسول} ^{صلی} ^{الله} ^{علیه} ^و ^{له} ^{در} ^{بر} ^{عرض} ^{خطاب} ^{کردند} ^و ^{فول} ^{او} ^{نمودند} ^و ^{فول} ^{او} ^{نمودند} ^و ^{فول} ^{او} ^{نمودند}
از کتابها ذکر بسیاری از ایشان شده و بعضی از انکه درین باب التفات بقول عمر الخطاب ^{یک} ^{کردن} ^{بن} ^{عباس} ^و ^{این} ^{مورد}
و جابر بن عبد الله اضاری و ابو سعید خدری و سلمه بن ^{اصحیح} ^و ^{معه} ^{بر} ^{شعبه} ^{بود} ^{تا} ^{که} ^{هر} ^{مردی} ^{میدانند} ^{که} ^{مشعه}
کردن جایز است و عمل بان میکردند و میگویند که چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله حلال کند بنویسند عرض خطاب حرام نمیشود

وجاء الله علامه که از بزرگان علمای سنی است در کتاب شرح الاخبار روایت کرده و شایسته که او نیز از مشایخ
علمای ایشان است و در تفسیرش روایت نموده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که تو لا
تقی عمر المنعة ما ذلی الا شیء و در بعضی از نسخ شفا بضا ضبط کرده اند و بعضی از کتب نکرده بود عمر انفع
کردن ذنا منکر و مکسب که شقی بود و بنا بر نسخه دیگر معنی همین میشود که اگر کسی نکرده بود عمر از منعه کردن ذنا
عینک درند مگر آنکه از مرتد مان و یا فخری که از علمای اهل سنت و جماعت است خواسته که در اصلاح این امر
بکوشد در کتاب خود گفته که در ذمی مأمون الرشید فرمود که منادی کند که منعه کردن حلال است یعنی این کتب
که در آن وقت فاضل بن ابی یونس مأمون در فتنه گفت منعه فقی است از ذنا تو فرموده که نماند که حلال
مأمون گفت از کجا بدانی که منعه کردن ذنا است یعنی این کتب که از عهد انکه حضرت الله تعالی در قرآن تفریق
میفرماید که اولیهم لیس فیهم حافضون الاعلیٰ انما مالکنا ایمانهم فایتم فیهم غیر ملامون من فیهم یعنی و آراء
ذاتک فاولیهم العبادون یعنی مؤمنان جماعتی اند که فرجهای خود در احاطت میکنند مگر از ذنای خود یا
کثیران خود پس بدینکه ایشان درین دو صورت ملامون اند و بدین جماعتی که غیر ذن و کثیر طلب کنند ایشان
بخا و زکوه اند از فرموده خدا و بعد از آن مأمون گفت که منعه کنی است مأمون گفت که منعه کنی ذن هم نیست
از جمله آنکه ذن میراث میرد از شوهر خود و منعه میراث میرد پس معلوم شد که منعه ذن نیست و هر گاه منعه
ذن باشد و نه کثیر پس معلوم شد که هر که نزدیک کند با منعه بخا و زکوه باشد از امر الهی و ذنا کرده باشد
و دلیل دیگر بر اینکه منعه ذنا است حدیثی است که زهری روایت کرده است از عبد الله بن حسن که پسران محمد بن
که ایشان روایت نموده اند از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که پیغمبر امر کرد که نماند از منعه
بعد از آنکه منعه حلال بود یا منعه منکر مأمون که این سخنان را شنیدند پیمان شد از آنجا که منعه بود و
که در جواب ازین حرفانست که کمال کرده هیچ کس از منعه ندارد از آنجا که منعه هم ذنست می گفتی
اگر ذن باشد لازم می آید که میراث میرد در جواب میگویم که این غلط است که هر که ذن شخصی باشد باید
که میراث میرد یعنی این که اگر ذن ناشنیده باشد میراث میرد یا آنکه از ذن بعد گرفته است و حال آنکه میراث میرد

باینکه اولیهم

باینکه ما اولیهم یعنی اولیهم در تمام زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حلال بود همچنانکه مذکور شد
و صاحب کشفات که از بزرگان مفسرین سنیست در تفسیرش در تفسیر این آیه میگوید که قرآن حلال بود پس اولیهم
تفسیر المنعة قلت لا لایات التکوید بکلیح المنعة من حمله الا ذواج اذ اخرج التکلیح یعنی هر که کسی نکرده بود منعه
یعنی در این آیه دلیل هست بر حرمت منعه در جواب میگویم که ذن از جمله آنکه منعه بعضی منعه از جمله ذن است هر گاه
صحیح باشد تکلیح و در باب حدیثی که از زهری نقل کرده میگویم که زهری را علمای رجالین زده اند که در روایت
که بود پس چنین حدیثی چه اعتبار باشد و مال آنکه این حدیث معارض بسیار دارد و همچنین حدیثی که فی الجمله از عبد الله
عمر خطاب نقل کرده و در صحیح مسلم و در صحیح بخاری از ابی بن عبد الله انصاری روایت شد که او گفت که ما منعه
دو زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان ابی بکر تا آنکه عمر خطاب بنی کرد و در کتاب جمع بین الصحیحین
روایت شد بخندین طریق که منعه در ایام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مباح بود و در زمان خلافت ابی بکر
در بعضی از زمان عمر و بعضی عمر حرام بود و پیمان شدن مأمون الرشید را که نقل کرد ظاهر نیست که اگر این
حکایت که باقی کرده است راست باشد یعنی بنام مأمون سخت کرده باشد و مأمون پیمان شده باشد از برای
مصلحت اطهار پیمانی مؤذنه باشد و دانسته باشد که ستیان کار بر او کرده برخلاف آن که کسی حرف زده بر منعه
و از پیش میبرد و اگر چه معنی دارد که مأمون الرشید که با آن فضل و کمال که از منعه است که انچه از احادیث مستند
مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خاطر دارد می رسد هرگز است از بعضی بر آنکه درین تمام مری که حق با او باشد و باطل
با بعضی ملزم شود و فرض تسلیم که بعضی مأمون را الزام داده باشد چه ضرر حال مآد اوله مدله شدن مأمون دیگر
از جمله مظالمی که پیش از عطفی را که خدا و رسول خدا داد با غنیمت قرار داده بود تفسیر او بود و بعضی را در
داد و با وجود آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تفاوت در میان مردم آنکه نیکو داشت هرگز است در میان مردمان
تفضیل داد و انصاف داد بر غیر انصاف و بر عیب و بر عیب و این نیست مگر صانع حضرت که انصاف بود و بعضی از
ستیان خواسته اند که عدلی از برای هر یک است در جواب آنکه این حدیثی که در آنستند از این که اگر خدا در
جهانست که قضی مناشد یا دانسته که انان حو نموده اند منعه کرده اند از جمله آنکه در آنستند که در آنستند که این است

که شبی از شبها در ماه رمضان مسجد آمد دید که مردم جمع کرده اند و نماز میکنند پرسید که این جماعت چه کار
میکنند گفتند نماز نافله میکنند گفت جماعت بگزارند و این بدعت در میان مردمان سنیان هنوز شایع است
در اسلامند ازین بر مذمومیت عمر خطاب است که هر که در دین خدا چیزی نیاید کند که خدا نافرموده باشد و رسول خدا
نفرموده باشد و نکرده باشد از اهل بدعت است و اهل بدعت از اهل جهنم اند چنانکه از بعضی از احادیث که
مذکور شد قبل ازین دانسته شد و از حدیثی که بعد ازین انشاء الله مذکور میگردد معلوم میشود و چون ابن نافع را
حضرت الله تعالی حکم نکرده که جماعت بکنند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جماعت کردن ان واقع شدن و
حکم کرده که جماعت بکنند بر عمر خطاب از اهل بدعت است و استحضار این حدیث نماید و حدیثی که از آنجا بر علماء سنی
و ادیان کرده از انبی هیرنج که از بزرگان و ادیان حدیث اهل سنی است و گفته که خلافت در صحیح این امر نیست
که عمر در شبی از شبهای ماه رمضان داخل مسجد شد و مردم را دید که بنماز مشغول اند امر کرد که نافرمانی جماعت
بگزارند و شبی دیگر مسجد آمد دید که چراغها روشن کرده اند و صفها بسته اند و نافرمانی جماعت میکند ازین پرسید
که چه میباشد گفتند مردم نافرمانی جماعت میکنند گفتند بفرموده و نیم البقیه یعنی این بدعت است و خوب بدعت
دیگر از مطاع است اینست که نماز ضعیف اجزاء کرد و هنوز برپا نشد در وقت چاشت بان بدعتی که عمر کرده مشغول میشوند
و حال آنکه حضرت حق تعالی کسی را امر بآن کرده و در رسول صلی الله علیه و آله کسی را بان امر فرموده بلکه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت فرمود که الصلوة یا اللیل فی شهر رمضان من الشاغل و جماعة بدعة و صلوة
الضحی بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلة الی النار یعنی نماز کردن در ماه مبارک رمضان از شبها
نماز بطریق جماعت بدعت است و نماز ضعیف بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی در راه
بیابان اندر جهنم است دیگر از مطاع عمر خطاب یکی اینست که مقصد کرد که کتبی از بیابان بصره تودر نهند و برنج و اجناس
خوردنی در ایشان بپاشند تا اعراب شیوان خود را بگریه دهند و این مطلب عظیم بر صاحبان کتبها همچنانکه
ظاهر است و بموجب این میشود که مسلمانان باید که رای را ندانند و بدهند و همچنین موجب کفران اجناس میشود و دیگر از
او اینکه مردی در وقت خلافت نزد او آمدن گفت که من جنب شده ام و آب نبود و نمیدانم که مرا چه باید کرد عمر

مطهر ازین

فرمان اب بنی نماز کن هر که شخصی جماعت در مرتبه باشد که نماز این را که هرگاه با شخصی جنب باشد و آب نماند
و تیمم بر او واجب است چون قابلیت امر با من داد و اگر این مسئله را دانند و نگویند بر معلوم میشود که منافی است
و دانسته میخواهد که در تخریب در سید المرسلین صلی الله علیه و آله سوگند و در حضورت نیز که بنی خلافت است
و حدیثی که از بزرگان علمای سنیست در کتاب جمع بین الصحیحین این روایت را در مسند عمار بن یاسر ذکر کرده است
که مضمونش اینست که در ایام خلافت عمر مردی نزد او آمد و با او گفت که من جنب شدم و آب نداشتم بر من چیزی
لازم است عمر در جواب گفت که هر که جنب شوی و آب نباشد نماز کن غایب یا سر حاضر بود گفت ای عمر خطرت هست که
در قتل سفر جنب شدی و آب نداشتی و بنا برین نماز نکرده ای من نیز جنب شدم و آب نداشتم و میدانستم
که هرگاه کسی جنب شود و آب نداشته باشد میباید که تیمم بکند اما چون طریق تیمم را نمیدانم تمام بدن خود را
بجاک مالیدم و نماز کردم و چون بخندم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدم و حکایت خود را شرح دادم
انحضرت تیمم کرده فرمود که با عمار در تیمم همین بر است که دستها را بر زمین زنی برد و گفته است بنی خود
مسح کنی و بعد از آن دستهای خود را مسح کنی چون عمار این حکایت را نقل کرد عمر گفت ای شیطان این را از کجاست
که میخواهی بخندید داد بجای دیگر نقل بکنم عمر گفت که تو لیکن ما تو لیکن یعنی ترا اگر گناشم با بنی جمعی و من میخواهم
و میخواهی من دیگر از مطاع عمر یکی اینست که در کتاب جمع بین الصحیحین بخند بر طریقی از مسند عبد الله عباس
روایت شد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خلافت ابی بکر در مدینه دو سال از خلافت عمر طاری
باین دوش بود که او را بعلی سر طلاق میکنند یک طلاق حساب میدادند از آن عمر گفت که بسیار کار بر مردان
بطول میکند بعد ازین سطلان در طلاق باشد و نا حال این بدعت در میان مردمان سنی شایع است و بخرد این که
شخصی بزنی خود گوید که آنت طاریک ثلاث طلاق یا سه مرتبه باو بگو یا آنت طاریک او آن زن را سه طلاق میداند
دیگر از مطاع عمر یکی اینست که در ایام خلافت او در وزن نزد او آمدند و بر سر طفلی نزاع میکردند این زن میگفت
که این طفل از من است و آن زن میگفت که از من است و عمر هر چند فکر کرد فکورش بیجای نشد و بناچار آن زن
بخند مس حضرت امیرالمومنین علی را که از آن زن پرسید که این طفل را که از آن زن است از آن زن پرسید که

ان ذبک اعتراف بدو و خود نکرد پس حضرت ناطقه فرمود که آره بسیار پرسید که یا امیرالمومنین آره و از برای چه
میخواهی حضرت فرمود که اگر ایشان دانستند که این طفل را بدو پاره میکنند و هر نفسی ازین طفل با یکی میدهم یکی از ان
دو زن کفست خوبست و زنی دیگر کفست یا امیرالمومنین الله الله اگر البته چنین میکنی مرا از حضرت خود کنشتم و با وجود
حضرت امیرالمومنین علیه السلام کفست الله اکبر فرزند ازین زنیست که اگر از ان اولین میبود برو تو تم میگردید
زن از این اعتراف کرد یا امیرالمومنین فرزند از ان اوست و هر دو حضرت را دعا کردند و روانه شدند و چون این خبر
خطاب رسید کفست که **لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ مُحَمَّدٌ** آنچه علمای سنی با نقل این هفتاد و دو موضع است که عمر خطاب کفست که
لَمَّا كَفَرَ كَفَتْ دیگر از مطالعان یکی اینست که مقرر کرده اند که در سفر روزه بگیرند و نماز را تمام نکنند و **وَالْحَبِيبَةُ** این
دو وطن است از قطبها و او را زناغای جمل میدانند این را که حضرت الله تعالی در قرآن مجید در باب روزه درشت
میفرماید که **وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** هر آنکه اصل مضمون این آیه شریفانست که اگر شما چهاران
باشید و یاد سفر باشد روزه واد او فائز دیگر بگیرند یا میدانست و از وی عهد تغییر در احکام الهی میکردند **فَقَدْ**
چنین شخصی مستحق است از لعنت نبوت و پور مغرب و ملعونست چه و صدق دافع است که شخصی که کفست کند اگر نداند که
ببخلاف حکم خداست آن حکمی که میکند ملعونست و اگر نداند که آن حکمی که میکند بخلاف حکم خداست یا نه درین صورت
اگر حکمش بخلاف حق باشد و اگر موافق حق باشد که ملعونست و هر کجا کسی در حکمی که میکند داند که آن حکم موافق حکم
خداست و بران وجه حکم کند خوبست و در باب نماز در سفر احادیث بسیار دافع است که حضرت رسانید **صَلِّ صَلَاةَ اللَّهِ عَلَيْهِ**
حکم میکرد که در سفر شروع نماز را قصر کنند و هنوز مردان عمر بخلاف حکم خدا در رسول خدا که در روزه پیری عمر را بر
مناسبت خدا و رسول خدا ترجیح میدهند و در سفر روزه میکنند و نماز را تمام میکنند دیگر از جمله ضعیفان **عَلِيٌّ**
که عباس و انجمن حضرت امیرالمومنین فرستاد که با وجود خود ام کلثوم را برین وجه عباس بخندست
حضرت امین حرف عمر را عرض کرد و حضرت عباس کفست که چگونه جایز باشد که دختر خود را با و دم عباس نزد عمر
کفست که حضرت امیر را حق بشود که در سفر بنویسد عمر که این سخن شنید کفست والله که اگر دختر من نه بود سحر و جادو علی
خواهم کرد عباس این خبر را از برای ان حضرت آورد ان **عَلِيٌّ** بان حرف نشود بر عمر عباس و کفست که در روزه

بسم الله حاضر شو تا آنچه میگویم بشنوی عباس در روز جمعته بمسجد آمد عمر بعد از خطبه کفست که **هَذَا نَبِيُّ**
مِنَ تَحَابٍ رَسُوْلًا مِّنْ قَدَرْتِ وَهُوَ مَحْضٌ مِّنْ طَاعَةِ امیرالمومنین **وَصَلَّحْنَا أَنْتُمْ فَلَا تَلُوْنَ** یعنی بدو رسید که
اینجا مردی هست از اصحاب رسول خدا که زنا کرده است در حالی که امروز دان دارد و مطلع شده است
امیرالمومنین بر نهائی بران و مراد عمر از امیرالمومنین خود شد و بعضی عربیه نهائی بران مطلع شده است
پس نماز میگوید بیکم شکر از هر طرف مردمان بسخن در آمده کفست که تو را بگو که احتیاج نیست اگر خبرها
انزود امیکشم پس عمر از منبر برآمد و با عباس کفست که اگر علی بن ابی طالب دختر خود را ببرد انحراف را در
حق او خواهم کفست بر عباس بنجدست حضرت امیر علیه السلام آمد و کفست یا علی عمر از چنین کفست از حضرت
کفست که پیش از ان این واقع شود مر میباشم که چنین خواهد کفست اتنا دختر یا و نیدم عباس کفست یا امیر
عمر مردیت پشرو و عاصو و سنبر و کار و در درین شکند نام که چون از خدا و رسول بپایان است چنین از برای دو
حق نو خواهد زد اگر تو ایضا نکند من با الضمیر میگویم بر عباس کفست که اگر علی بن ابی طالب این کار نکند
مرایش را خنیا دادم و من ان دختر را بوسیدم سر عمر مردمان را حاضر کرد و کفست که عباس بر جوانک
علی بن ابی طالب دختر او را بر سید هر دو انزاعی شوی خصوصاً سید مرتضی علیه السلام هر دو اعتقاد
چنانست که حضرت حق تعالی زنی از زنان حق را بصورت ام کلثوم کرد و او را بخانه عمر بردند تا عمر خطاب بود
ام کلثوم در خانه حضرت امیرالمومنین علیه السلام از چشم بپاکان غایب بود همچنانکه حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه در خواب دیده که از خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از چشم بپاکان غایب بود تا آنکه
عمر لعین کشته شد بعد از ان ام کلثوم و اسیر زنان عرب در بید و مع ذلک ناان جنیده در خانه عمر بود
بود و ملاقات با پسرین عینیونانست کرد و باین سبب لیلی از علای ما را اعتقاد شده که ام کلثوم بود
کرد در خانه عمر بوده همچنانکه اسینه در خانه فرعون بود و دست فرعون با و نرسید و روایت اول از
و عینت شدن عمر خطاب دلیل برین عینیونان شد که ام کلثوم در خانه او بوده بلکه ازین جهت بوده که چون
خیال بعضی افراد مردم این بوده که ام کلثوم است در خانه حضرت حق تعالی ان مرتضی را بر عمر کاشته که تا ان

میگویند که آن بدی زود و اگر فرض کنیم که ام کلثوم بخانه عمر و فتره باشد ضروری بران منفرج میشود از جمله آنکه
صیغه که خوانده شد سبب آن عقدی واقع نمیشود بجز آنکه حضرت امیر و ام کلثوم هیچکدام بان ^{دو} واقف
و قطع نظر ازین کرده مومنه را اگر با کافر عقد کنند آن عقد باطل است چیزی که ماندانیت که ام کلثوم
داخل خانه عرطاب شد باشد این همان ام کلثوم است که او را با جماعتی دیگر از اهل بیت رسول خدا ^ص
بعد از واقعه کربلا جماعتی از بندهایان اسیر کردند و پیش ازین بدین هر که در حضور طغی متوجه ام کلثوم
و سایر اهل بیت نبود در صورت بطریق اولی طغی متوجه ایشان نیست و از آنچه نقل کردهیم معلوم شد
که عرطاب کفر و ابرطاف و کذا شد که دست هیچ کافر یا بن عمرسد در واقع خلیفه رسول خدا میوان
گفت شخصی و اگر حضرت امیرالمومنین را ^{خواجه} گفت زنا برزند یقین حاصل است که او سنیان ترک تصدق ^{گفت}
خبر و ایشان زود واضح میشود و بکرا از مطاعن عمر خطاب یکی اینست که در وقت ممدن خلافت و ابشوری حواله
همانکه سنت زمان جاهلیت بود و باین روش گفت که یکی ازین شش کس را که علی عثمان و طلحه و زبیر
و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف باشند مردمان با هم مصلحت برینند هر کدام را که خواهد امام
و خلیفه کند و هر هیچکدام را حکم نیکم که خلیفه کنند از جهت آنکه در هر کدام از ایشان عیسی هست که شایسته
امام است نیست اما علی را بنی طالب مزاج دوست است و امامت بر او افتاد و نیکین میباشد و اما عثمان خویشان خود
دوست میداد در تمام بیت المال را با ایشان خواهد داد و مستحقین را محرم خواهد کرد و انبیا و اما طلحه ^{کاه}
و جماعت دوست است و خلافت را محافظت مالد و کار است و زبیر آنچه شجاع است اما ندوست و اما
دقی و مدار میاید و سعد بن ابی وقاص ترسند و بدست و خلیفه میباشد که شجاع باشد و فتره انکیز نیز هست
و فتن لاین مرثیه امامت نیست و اما عبدالرحمن ضعیف عقل است و خلافت را وی دوست دارد کار است
بود درین حرف عمر چندین اعتراض وارد است اول آنکه اگر شمس خلیفه از جانب است بر خود لازم است که بگویی که خلیفه
بعد از من کیمت و اگر تعیین امام معلق بر دم داد پس بر همه کوفی که در میان این شش کس یکی را اختیار کنید و این
حرف قطع نظر از آنست که پیش ازین که امیر امام میباشد از جانب خدا منصوب باشد و بگو آنکه آنچه گفته که من هیچکدام

حکم نیکم که خلیفه کند از جمله آنکه در هر کدام از ایشان عیسی هست که شایسته امامت نیست میگویم که هر که ^{دو} خود را ^{دو}
از ایشان عیسی هست که قابلیت امامت بسبب آنست ندارد زیرا بر امر و مسافرت شایسته که یکی را ازین شش کس انتخاب کنید
و اینکه گفته که علی بن ابی طالب یکی از مزاج است بر آنترانیت که بران حضرت زده و بسبب این از دین اسلام پیوست و نزد
هر ما فلظا هراسست که هر که از حضرت الله تعالی در راه میباید علی بن ابی طالب را تقرب و صلح خواند باشد و از احادیث کثیر
ظاهر میشود که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بمنزله حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و کس از حضرت را صاحب عیسی
داند و بد غمگین کافر است از جهت آنکه هر که از آنحضرت صاحب عیب و نفس گوید میباید عیب و نفس حضرت رسالت تاویل
همین میباشد که نکند بی خدا نموده باشد و در هر صورت کافر است و اینکه گفته که زبیر آنچه شجاع است اما ندوست
و امامت داد و فدای او میداید میگویم که هر که امام باید که صاحب دینی و مدار باشد پس تو با امامت چه نسبت بود کرد
امامت میگوید اگر شی از جانب عمر گوید که عمر صاحب دینی و مدار باشد در جواب میگویم که هر که از احوال فکرت که فتن ^{دو}
که حضرت امیر را با ظاهر و حسن و علم السلام و صحیحی از شی هاشم بیوزاند مطلع باشد میداند این را که حضرت علی
در بیرون و بدینجمله و کشته چون عمر گوید و هر که از حضرت امیر رسالت صلی الله علیه و آله هم بگردد که در جوانی
زند و هر که حکم بوحش خانه نصرانی کند از منم فقط غلیظ القلی فایف جافیت فی الخضر و اید و در دین که گفته شد
ابن وقاص ترسند و بدست و خلیفه میباشد که شجاع است میگویم که هر که خلیفه میباشد که شجاع باشد پس تو چه نسبت
داشت که دعوی امامت کنی هر دو هر یکی که بودی اسلامی که پیش ازین واقع میشد بر حال بعد از آنکه عمر سخن
باینجا رسانید که اما عبدالرحمن ضعیف عقل است و خلافت بر او ای دوست در کار است ای کشید و گفت که
ابو عبید جراح با او بود و لای خلیفه زین بود که آن هر دو دن لای ازین کار بودند و اگر یکی ازین دو نفر ^{دو}
من امرا امامت را با او میدادیم و در چنانچه چند بر اعراض بر عرواد است یکی از آنها اینست که ابو عبید مزاج
ها عزیز است که خود اذای بکشیدی که جای داد و جهتم است و در وقتیکه ای بگو خود دادان تا بوث دین ابو عبید ^{دو}
نیز از جمله شرکای خود یافت و مسلم نیز بر او شایسته از ابو عبید نهاد و بعد از اینها عمر گفت که اگر در میان این شش کس
کتم اختلاف شود و هر کس در یکطرف شوند و سه دیگر در طرف دیگر میل با چنانی از آن دو جانب کشید که عیسی ^{دو}

می بیند و کافر را فرزند خویش و با او میبوید و چنانچه که جای خود را در جهنم می بیند و وقت مرون و فنیست که حال
بر هر کس ظاهر میشود از نومون و کافر با نهم حرف دیگر گفتن و آرزو کردن که کاش عرض من می شد و آدمی
از هضم نفس پر زنت معلوم میشود که چون جای خود را در جهنم دیدن از روی اضطراب بی تابانه آنچه بدین امد
سبب چیست که سر و دلی او آمواد مصطفی یعنی علی رضی صلوات الله علیه که از آن میبوید و چون بنشیند
که فرزند و برین کعبه یعنی با ذرسم و فرزند با نامت بخدای که فرم و شکست نفس نمیکند و این بگو بروی که سنی
تا ایستاد و وقت مرون میگوید که یا ایلهی کنت تینتة فی لیل لی یعنی کاش من برون کاه بود و خوشی عمر
چنان از روی میکند و حضرت الله تعالی از برای پیغمبر ما صلوات الله علیه احوال کفار را بیان میکند که **قَوْلُ الْكَا
فِرِّينِ كُنْتُمْ لَنَا عِزًّا كَمَا كُنْتُمْ لَنَا خَالِدًا** میبومد و آدمی نبودم و اگر کسی در آرزوی
تا مثل کلمات را سید الله حال عمر از حال کفار بدتر است بدو چه یکی آنکه کفار از خود خواهند کرد که خاک باشند و هر چنان
از روی کرده و دیگر که هنوز عمر در داد نیاورد که این را میبکند و کفار در روز قیامت ان را خواهند گفت و هر چند که عمر
جای خود داد بدید و بود اما در بدن و حال مرگ ضاوت بسیار با معانی در قیامت داد و از عبد الله پیغمبر خطاب روی
شده که گفت که بر من داد و حال احضا و بجا نمی دیدم که از آن بدتر حالتی نیا شد کسی فرستادم بر پیش علی بن ابی طالب
و از او التماس نمودم که با بر چون ان حضرت تشریف آرد بدردم با حضرت گفت که التماس دارم که مرا حلال کن فرمود
دو مورد عادل و اطلب و در حضور ایشان اقرار کن که بر من ظلم کرده و حق مرا با حق متصرف شد و امامت و خلا
پیغمبر حق گرفته تا احوال کن بدردم روی خود را بدو بود و ساعتی ساکت شد و بعد از آن متوجه ان حضرت شد و گفت
التماس مرا بکن که مرا حلال کنی و از نصیب من بکنی ان جناب همانچه از فرموده بود اعاده کرد و بدردم بخوا
گفت پس حضرت امیر علیه السلام بر خواسته از ان خاسته بر من رفت و بعد از ان جماعتی از ان خواهان بدردم آمدند
و از او استغاثه میبندند و میبکند و خوشحال بود که بهشت میری دیدم که بدردم آه کشید که نزدیک بان بود که با
بان او بر او بد گفت **قَوْلُ الرَّسُولِ لَمَّا لَازَرْتُمْ مِثْلَهُ مَعَهُ لَأَنْتُمْ ذَاهِبَةٌ مِنْ قَوْلِ الْمُطَّلِقِ** یعنی اگر تمام
روی زمین بر او طلاق میبود و از من میبود و انقدر دیگر بان بود هر اینکه من هم از ان فدا میبومدم و بعد از ان از خواست

ی بیخ بنی

ی بیخ بنی تا اینجا مضمون کلام پیغمبر خطاب است و حضرت الله تعالی در کلام مجید حکایت احوال کفار میفرماید
که **قَوْلُ الرَّسُولِ لَمَّا لَازَرْتُمْ مِثْلَهُ مَعَهُ لَأَنْتُمْ ذَاهِبَةٌ مِنْ قَوْلِ الْمُطَّلِقِ** حاصل مضمون
این آیه است که اگر باشد و از برای ان جماعتی که ستم کرده اند و مخالفت حق نموده اند آنچه در روی زمین است
و مثل ان هم بان باشد هم در انجا میبکند از جهت حساب ببری که از برای ایشان است مساوت که است اینست
که کفار در روز قیامت بر او میگویند و عمر خطاب در در دنیا گفته دیگر از جمله طمعی که مخصوص است
خطاب اینست که معتبر بن شعبه ملعون که مصاحب عمر بود غلامی داشت ابو لؤلؤ نام و این ابو لؤلؤ از نوع
هنرها را میداد و در کار کاری بود که در فوق نداشتند باشد و مغیره با میبکند که هر روز فلان مبلغ از
برای من کار کن و سپارد چون ابو لؤلؤ از عهد انچه امانی او میبکند بر من نیتوا است امد نزد عمر خطاب
رفت و گفت که من مردی ام مملوک شخصی خواجه من بر من ستم میکند و هر روز مبلغی از من میخواهد
من از تحصیل کل ان مبلغ عاجزم عمر گفت حساب میکند توجه مفاد میثاق داد ان ابو لؤلؤ گفت که من در روز
فلان مبلغ میخوانم داد و بوزیاده از ان قادر نیستم عمر گفت بعد دیگر میثاق داد بدین و اگر امانی تو با او نداشت
مرا خبر کن تا او را نیت کنم انرا تو ابو لؤلؤ هر روز عا کرد و حرف میبکند از مجلس عمر بر من رفت بعضی او گفتند که میدان
که این غلام کیست عمر گفت که کشتن ان غلام مغیره بر شدم است که با شما **مَا رَأَى** داد و عمر گفت این علام را
تخلیید رفتند از عسایر ابو لؤلؤ و او را از کورتن ابو لؤلؤ که **مَا رَأَى** بدردم گفت که آنچه کارها میدان ابو لؤلؤ
گفت که خیاطی میدادم و سدن تراش و اسپا با و میخوانم ساخت و بعضی دیگر از کارها که میداد گفت عمر گفت
پس جو بھای انی است تو هر کار که با منم کارها از میباید که انچه امانی تو خواسته هر روز تسلیم کنی ابو لؤلؤ گفت
که با خلیفه من کار دیگر از کارهای که میدادم هر کار بکنم از برای کارهای دیگر از میبایم که انچه امانی که میدادم
تراش میخواهم که در پیش بگویم تو ان مبلغی را که امانی من طلبیده است هر روز بدردم عمر گفت تا معقول میگویم که کارهای
ندادی ان غلام بچاره ساکت شد بعد از ان عمر گفت که میبکند که اسپا با و از میخوانم ساخت از برای ما اسپا
باری نمسازد که ما کنم مستخین را بان خود کیم ابو لؤلؤ از روی طعن گفت که ان چنان اسپا با و از برای

تمام قبضه دستهای و انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد و از جمله طاعن او یکی اینست که ابوذر غفاری
علیه السلام را که از بزرگان اصحاب حضرت رسالت است صلوات الله علیه و آله اخرج نمود و می گفت از اهل غیر نسل کرده اند که
عثمان ابوذر را طلبید و در طبری طلبیدن او خلاف کرده اند هر چند پس بعد از آنکه ابوذر عبدالمطلب را داخل مجلس عثمان شد
عثمان از برای آنکه ابوذر را اخلاصه اندازد زد که در پیش او حاضر بود ابوذر گفت که میدانم که این زرحیب ابوذر فرموده که
بن عثمان گفت که این صد هزار درهم است و کفتم که این بندگان را بخرم و بیاورم تا آنچه خواهم در آن امر کنم و هر که خواهد بیاید
ابوذر گفت چهار دینار بیشتر است با صد هزار درهم عثمان گفت صد هزار درهم ابوذر گفت خاطر داری که دوزی و دینم بخند
حضرت رسول و ان حضرت را در کمال ملال دیدیم و روز دیگر که خدمت آنحضرت مشرف شدیم ان جناب در نهایت خوشحالی
بود از آنحضرت سوال کردیم که یا رسول الله در چه وقتها چه بود و باعث خرمی مرود و نهام اگر ام است آنحضرت فرمود
که بر روز چهار دینار داشتم و کسی را نیاخته که باو دم و اندی داشتم از آنکه میباید امر مرا که در دست دوان از من بماند
و امروزان را بخیر رساندم بدین سبب خوشحال و مطلب ابوذر علیه السلام بود که عثمان بنما آمد که هر که پیشش در امور
اخراج کمال است از بسیاری از دهال خرم و خوشحال نمینود و از کسی آن آذوده خاطر نیکو کرد عثمان بکمال افتخار گفت
که خود دین باب هر میگوئی که گفت که مرا اهنفاد است که اگر کسی زکلی واجب خود از بهر جدا دان او شقی از غلط
و شقی از نغمه بگذارد بر و هر چه نیست ابوذر علیه السلام عصیان که در دست داشت بر سر کعب الاخبار بود و گفت یا بنی
البریه تیرا کجا شرف ترا چه نسبت است که در دین خدا دخل میکنی قول حضرت الله تعالی صدراست اذ قولوا لهما که صفیاء و الذین
یکسر وزن الذمات و الیقظة و لا یفتنوننا فی سبیل الله فقیهم بعدای الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکونی بنی
بنیاهم و رجوعهم فظهورهم لهذا ما کنتم لای نیکم نذرة العذاب علیکم لکن ذریتهم لکن ذریتهم لکن ذریتهم لکن ذریتهم
من غالی میفرماید که انجا عنیکم جمع میکنند خلا و نغمه و ادنغمه میکنند در راه خدا شایان بد ایشان را با تمام سبب الیم
دوزی که کرم کرده شود و انرا چشم ان طلاها و نغمه ابراج کرده شود بان رویهای ان جماعت و پهلوا و پشیمان
ایشان و کعبه شود ایشان که این جزایان جناب است که جمع کرد و طلا و نغمه را از برای خود برین سبب عذاب خدا را بسبب
انچه جمع کرد بد و انکادای در وجه الله علیه بر کعبه انشاء با از حضرت است که انچه گفتی فاطما است از جمله آنکه اگر کسی زکوة مال با

س
لی

بهدار نیست بلکه زکی و شکر دهر دور و اید داد با اینک اخرج زکوة و عمره و مال خود است که هر که کنی اخرج زکوة
و عمره را از تو بگیرد و جمع کردن مال مختار است اما آنچه نزد عثمان است ذبیح مال است و انرا بنام مستحقین میباشد
در ساینده هر که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار دینار از مال مستحقین داشته باشد و ان را بنظر از ساینده باشد
انهم خاطر میباید که با شد پس چگونه تواند بود که شخصی که دعوی خلافت و نیابت آنحضرت کند با وجود دو بیست هزار
که نزد او باشد و با هفت ز ساینده باشد خاطر جمع بنشیند هر چند بر حضرتشافی ذریعت الهی است که هر که صاحب کسب
و این را خوانند عثمان گفت ای ابوذر بدستیکه تو بر حرف شن و عقلت بر طبع شده است و اگر برای بود که در
صحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوزده هزاره ترا میکنم ابوذر گفت که دروغ میگوئی ای عثمان حبیب من رسول خدا
فرمود که نوزده نیکست و اما عقل من انقدر مانده است که در حفظ ادم حدیثی را که در مزمت تو فرمودم نوشینده ام
رسول خدا عثمان گفت در مزمت من و قوم من از حضرت رسالت چه چیز شنیده ابوذر گفت شنیدم ان حضرت
که میفرمود که چون ای ای العاص بن علی در رسند قران را برای خود تاویل نمایند و دین و انبیا کند و ترا ای ابوذر
از بلاد معصوم اخرج کند عثمان گفت که ای معشر اصحاب محمد ایامی که از شما تجدیدت داد رسول خدا شنیده است که
ما نشینیم این در اذن حضرت عثمان گفت علی ای طالب و ابیطالب پس پیامد حضرت امیر المومنین و عثمان فطما
حضرت امیر کرده گفت که بین که این بر کتاب چه میگوید و اشاره گردید باي ذ حضرت امیر علیه السلام خطاب بجهان کرده
فرمود امیر با شایر عثمان و باي ذ و کتاب که بدستیکه من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
که اسمان سابع نیند انچه بر کسی در زمین بر نداشتند کسی را که دست او را ازای زد باشد و جماعتی حاضر بود بد
قول حضرت امیر نمودند پس ابوذر بگریست و گفت الحمد لله که من در و عکو نیستم عثمان گفت ای بی دروغی رسول خدا بر تو
که در کجا میخواهی که ساکن باشی و انجا نغمه ت داری ابوذر گفت که ای خیم که اگر مرا حضرت رسالت فتم شنیداری
ببینم که میخواهم که در هر که معتقد یا مدینه مشرف بر سر برده باشم و در انجا بسیار از خدا مشغول باشم تا مرا اجل دروسد
و از دین نغمه دارم و میخواهم که در انجا باشم اما رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که ای بی دروغی از هر چه
مخردم خواهی ساخت و نخواهند گشت که در یکی ازین در حرم مقام کنی و ترا برین خواهند فرستاد و فرود
اطفا

کلی

نهار زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محسور خواهی شد و تنها همه کجا قیامت داخل خواهی شد و تنها بهشت داخل خواهی کرد بد و در و فیکه از دنیا خواهی رفت جمیع از عرائین خواهند رسید و ترا بچندین و تکفین خواهند کرد و آن حضرت صلوات الله علیه و آله در چنین بئس مرگها مطلع کرد اینها عثمان امر کرد که ابوذر را بر شتر بیرون سوار کنند و او را برین برین و منادی کنند که هیچکس از مردمان مشایخ او نکند بجا بود و بر شتری بیجا از خود کردند و شخصی بر او متوکل کرد که او را برین برساند حضرت امیرالمومنین علیه السلام و حسن بن صلوات الله علیه و عبد الله بن عباس و غیره با سر و مغز او سوگند کردند و گفتند که عثمان نکند سوار شد و ابوذر را سوار نمودند و چند فرسخ همراه ابوذر رفتند و حضرت امیر و حسن بن علی با هم آمدند و با هم راهان داد ابوذر عظیم بشارت دادند و او را با انواع کتکها شکنجه نمودند و بصره فرستادند او صیبت می نمودند و بعد از آن بصره و شرايط و نواح بر کردید و ابوذر علیه السلام را بکف عثمان لعین برین بردند و درین نام بر طابقت که از ابا دانی بسیار دور بود و اکثر اوقات در آنجا زندان بودند و در حوالی آن سباع و درندگان مسکین را شدند و از هر طرف آن را با نایابان بیست و پنج فرسخ بود و ابوذر علیه السلام را بدختری که داشتند را با ساکن شد و باب شوری کرد و آن حضرت را و عارف میگذرانیدند تا ابوذر را شاد و در آن فرسخ دخترش یک کبک است و میگفت که من درین صحرایها و کبک را مدد و معاون چگونه و تکفین تو نمایم ابوذر بدخواستگفت که دل فارغ و او غم محسور که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را خبر داده است که بعد از من قاتله از عرائین میرسد و در آن میان مرگی عزیز بجز تکفین من نکن خواهد کرد و بدید ابوذر در جمعه ای روزی بوست دخترش نشتر بود که قاتله از جانب عراقی دور رسید پس دختر ابوذر در راه در کتک که ابوذر دعای کرد که اگر صاحب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رخت بیرون تو عقیبت کشین آن جماعت چون نام ابوذر شنیدند از کریان پناه شدند و کریان کریان متوجه آن جانب شدند و مرگی از جانب در میان مشاع خود حلقه را حراختاب نموده ابوذر را تکفین کردند و با حنوا تمام ادرافش کردند و در بعضی از این واقع شدن که زوجه ابوذر با غلامی که داشت همراه ابوذر در وصفت نمودند بود که بعد از آنکه مرگات دور رسد مل کن کن کن و نفس را بر سر راه بگذرانید تا آن جماعت که میرسد آنها را در دفن من میدهند پس جماعتی از جانب عراقی رسیدند

باز هم در آن

و این معوذت علیه الرحمه در میان ایشان بود و هر کس بر صورت حال مطلع شد ندان معوذت صلی الله علیه و آله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که من از حضرت شنیدم که میفرمود که ابوذر تنها زندگانی خواهد کرد و تنها خواهد مرد و تنها محسور خواهد شد پس بر همان کرده او را دفن کردند و قولی است که ابوذر علیه السلام هنوز در حالت ترحم بود که جماعتی رسیدند و مالک شتر در میان ایشان بود و چون بر آن حال مطلع شدند با ایشان آمدند و گفتند که با تو باد و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که جماعتی از دوستان خدا ترا در خواهند که در پس روی با جماعت کرده کتک گام یک از شما در منصب دنیا هر که داخل کرده بدیگری در آن میان کتک که من هرگز داخل امری و منصبی از مناصب دنیا نبوده ام ابوذر کتک تو مراد جامه خود کن خواهی کرد پس بعد از وفات او شتران کتکین از شدند و این معجزه رسیدن بر دنیا و کفایت و در قفسه مدتی نمودند و با زمانه کتان او را بشهر بردند و از جمله طاعن عثمان بگذاشت کرد و صحیح مذکور است که مرگی زنی خواست و بعد از شنیدن فرزندی آورد و چون او را خبر عثمان رسید فرمود که از ترا سگند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام ازین عمل عثمان را منع فرمود عثمان گفت که این زن زنا کرده چرا از جادوی کتک حد الحی در باب او منع میکنی انحضرت فرمود که حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید که تَحَدَّ وَ قِصَالَهُ تَلْفُونَ تَمَرًا یعنی مدت صل و شیر دادن سه ماه است و دو سال شیر دادن را از شما که کتک کنی از برای حمل شما و همان پس هرگاه حضرت الله تعالی مدت حمل را شنما فرموده باشد پس تو چرا بنی خدا را و جم میکنی و چون عثمان از حضرت امیرالمومنین این کلمات را شنید گفت ما نحن عند عثمان الا ان نبعث اليها قريحت يعني بنود بشر عثمان از علم دین مسئله مگر آنکه میفرستد بجانب آن زن جماعتی را که ازین دم کرده شود و هر غافل میدان این و اگر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت میباید که عالم را با جمیع مسایر هرگاه عثمان اینقدر بداند که چنین زین دامو افترجک خدا و جم کرد و عیبت نیست سزاوار امامت نخواهد بود و از جمله طاعن عثمان این که عبدالله بن عمر بن الخطاب هرگز از آنکس که او جم است و ابوالو لو و عظام مغیره بن شعبه که خطاب داشتند بود و هم جم بود حد الحی را تعطیل نمود و بعد از آنکه عثمان را کتک نمود عیبت داد که بکشند و زخمها را زود گرفت و حال آنکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام عثمان کتک که هرگز از مسلمان بود و غیر خود نشنیده شد و بعد از آنکه طعنان او را بد کتک یا خونها با بد کتک و خوشی آن مرزبان از شیراز آمدند و گفتند

مجلس

مجلس
و هم در آن

جمعی بستان کشید که این مسعود را از اهل ضلالت هیداند و در مسجد می نشاند و احادیث نقل میکنند و نسبت بنویسند
کلمات کتاب امین میگوید عثمان فرمود که این مسعود را چندان بزند که بعد از سه جوارحه از وی پیوست
این خبر بجایش رسید و ختم شد و گفت **افشلوا علی المصاحف** یعنی بکشید این سوزن را مصحفها را
و آنچه از مصاحف عثمان سوزانید بشا برود و این سوزده مصحف است و بنا بر روایت دیگر بازده مصحف و
درستیان گفته اند که آن بازده مصحف بود که سوخت و شکی نیست که همین که هرگاه کسی مصحف را بسوزاند کافرا
همین که هرگاه کسی تغییر مصحف را بنویسد کافراست و این اول حدید منی نقل کرده که این مسعود وصیت کرد بعماد
یا سرکه عثمان بر جنازه او نماز نکند و بعد از فوت او عمار با جمعی از اصحاب برومان کرده در غش کردند و چون
همچنان رسید بر سر فرا آمد و بعمار گفت که ترا چه برین داشت که مرا خنجر نکروی که همین که مرا وصیت کرده بود
عثمان ازین سخن آزرده شد و کینه عمار و دودل گرفت و بعضی ملأ را اعتقاد است که آن غش عثمان نسبت بعمار کرد
همچنانکه پیشتر مذکور شد بک و همشنان بود که چرا بوجه عثمان مسعود عمل کرده چون این وصیت باعث سوای حال
مکابین شد که او بر تیره شقیست که این مسعود با آن بزرگواری وصیت میکند که عثمان بر جنازه او نماز نکند بجز نقاب
خیر قرآن سوختن عثمان همین که منتشر شد مردمان جمعیت کردند و او را در خانه اش کشید و اینانی که اول با ما
قابل بودند با یکدیگر می کشید که عثمان کافر است و ما واجب الفتنی را کشیم و بعضی بگویند روایت کرده اند
که باعث قتل عثمان آن نوشته بود که عثمان بیدار شد و بعد نوشته بود در باب محمدی که کرده اند بقرآن و آری
شکایت را جبرکن تا از من خبری نیورسد همچنانکه بنمایم مرقوم کردید و چون از عثمان ظلم بسیار واقع شده بود
و کفر بسیار از او بجهت پیوسته بود که یکی از آن سوختن مصحفها بود مردم از او بگفتند بودند و همه بگفتند تا بل بود
مگر تلبلی ازین امیته و با محمدی که بنویسند غدری که مردم را حوصله آید بقتلش ممانعت ننموده و صاحب
کتاب بر او المطلب قتل عثمان را بر وجهی نقل کرده که در وقتیکه محمدی یکی با اهل مصران مکتوب را از جاسوس
عثمان گرفت و بر کرد بد داخل مدینه طیبه شد و رفتن محمدی و آن مکتوب را بعماد دادند که این چه جناس است
عثمان گفت که این مومن است اما این دامن نوشتم و مهر نگردام و مردم قصد قتل او کردند و عثمان کوختم

بماند روز

بجا خود رفت و فرمود تا در خانه را بر بندند و بعضی نقل کرده اند که در او وقت عثمان بر بنه بود محمدی بکر باو گفت که درین
چه میگوئی که شخصی که دعوی اسلام کند که بر او در مسلمان او را بی نصیبی بقتل ساند عثمان گفت که چنانکه
واجب القتل است پس محمدی بکر باو از زندان مکتوب را خواند عثمان گفت که این کتاب را مردمان نوشته است
کشید مردان را بجا تسلیم کن گفت من هم گزاین کار نکنم پس مهاجر و انصاری بگفتند او اذعان کردند و عثمان از جبر
نیز انداخته بخانه کعبه رفت و فرمود تا در خانه را بستند ایشان آمدند و در خوانه عثمان را گرفتند و اب و نان از وضع کردند
و عاقبت در خنجر و دحصار خانه او کردند و زود با آنها بر طرف آن خانه گذاشته بعضی از آن رختها و بعضی از زینها
داخل خانه اد شدند و او را از پیشین و بعضی بقتل رسانیدند و قوی است که در وقتیکه اصحاب حضرت رسالت
داخل خانه عثمان شدند عثمان مصحفهای که در آن خانه داشت برد و در خود چید یکی از اصحاب گفت که
چند را سوختی مصحف کبرئیل و در آن میان ابراهیم مالک اشتر تحقیق و بعضی گفته اند که محمدی بکر دسه بتری کرد
داشت بعضی آمدند و وی خشم نمیخورد و در آن سینه بفرمان عثمان زد که بکامها از جانب دیگر ظاهر شد و باقی اصحاب
هر کدام را آنچه میسر شد از رخ باور سایند بایش را گرفتند و از آن خانه بیرون کشیدند و در میان مدینه اد و آن
تا با عت عبرت عالمیان شود و مردمان ملعون و بعضی دیگر از بنی امیه از خوف نشو استند که او را در قتل کنند و چون شب
شد سگان مدینه جمعیت کرده گوشه بکن او را خوردند و در قصر در مدت سه شب از او عثمان در مدینه افتاده
بود و سگان او را ازین محله بان محله از آن کوچه باین کوچه میکشیدند و از یکدیگر میگریزیدند و گوشه بکن او را
میخوردند تا او را خوردند و محله بود ازین بردند و در آنجا بعضی از سگان بر سر استخوانهای عثمان تزلزل کردند و در آنجا
کشیدند و کفرین از یکدیگر بگفتند باقی مانده بود از جسد عثمان دو موصافی که از خواهر یهودی بطرف کوچه واقع بود
افتاد و بعد از سرش با نوز مردان و جمعی ازین ائمه آمدند و جسد عثمان را از آن موصاف بیرون آوردند اهل مدینه
با شد که اینها فصدان در آنند که از آن کشته مردان و این امیر را بسنگ کرده و اینها از آن استخوانها
در قبرستان مسلمانان دفن کنند مردمان با بعضی بنی امیه فریاد دادند که او را در قبرستان یهودی دفن کنند و بعضی
یهود و دجالگویی کنند و عثمان را در آنجا دفن کردند و بعد از آن بنی امیه قوت گرفتند منع کردند که در کوی یهودی دفن

لَوَادْخَلُوا مَجْرَضِي لَتَبْعَهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّصَارَى قَالَ نَأْتَانَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا مَعَهُمْ
 شما ای امت من طوری که در ظاهر شما را می دانند و در باطن شما را می شناسند و هر که از شما را می شناسد
 بر شما در سوراخ سوسماری داخل شده باشد شما نیز به روی ایشان خواهید کرد و در سوراخ سوسمار
 داخل خواهید شد ما گفتیم که یا رسول الله بود و نصاری از امتان سابق گواه شد ندانند حضرت در جواب فرمود
 که کرون ما را چه مانع است اذن یعنی امت من نیز مثل ام سابق خواهند شد و در مستند احمد حسن
 و در جمع بن الصبیحین و در منافع خوانزی و غیر اینها از کتابهای اهل سنت و جماعت روایت شده از سهل
 سعد که او گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود **أَنَا قُرْبَانُكُمْ عَلَى الْخَوْضِ مِنْ وَرْدِ**
لَمْ يَطْمَأَنَّ أَبَدًا وَلَيُرَدَّنَّ عَلَى أَعْرَافِهِمْ وَيَعْرِضُونَ فِي تَمَّ يَحَالُ يَتَنَّى وَيَبْتَنَّى یعنی من پیش از شما بکار
 کوزه خواهم رسید و آن حوض است که هر که وارد آن شود از آب آن می شامد و هر که اذن اشامد هرگز
 نشسته نمیشود و در کنار آن حوض جماعتی بر من وارد خواهند شد که من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند
 بعد از آن در میان من و ایشان حایلی بهم خواهد رسید و در بعضی دیگر از روایات واقع است که حضرت رسالت
 فرمود که **أَنَا قُرْبَانُكُمْ عَلَى الْخَوْضِ مِنْ وَرْدِ شَرِبَ لَمْ يَطْمَأَنَّ أَبَدًا وَلَيُرَدَّنَّ عَلَى أَعْرَافِهِمْ وَيَعْرِضُونَ**
فِي تَمَّ يَحَالُ يَتَنَّى وَيَبْتَنَّى تا قول **أَنْتُمْ مِنْ أُمَّي قِيلَ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدٌ وَأَنَا قَوْلٌ سَعَفًا سَعَفًا لِي** یعنی
 یعنی من پیش از شما بکار حوض کوزه خواهم رسید و آن حوض است که هر که وارد آن شود از آب آن می شامد
 و هر که اذن اشامد هرگز نشسته نمیشود و در کنار آن جماعتی بر من وارد خواهند شد که من ایشان را بشناسم
 و ایشان مرا بشناسند و بعد از آن در میان من و ایشان حایلی بهم خواهد رسید پس من خواهم گفت که این
 جماعت از امت منند چرا من نمیشوایتند و جواب خواهد آمد که **فِي تَمَّ يَحَالُ يَتَنَّى وَيَبْتَنَّى** که بعد از آن بگویند و چه
 بد عنها اسدات نمودند پس من خواهم گفت که در طیار از جمله خدا بود با در جمله خدا هر که در دین من تغییر
 نماید و او داشته باشد و بعضی دیگر از سنیان روایت کرده اند از این من مالک که او گفت که شنیدم از رسول
 صلی الله علیه و آله که فرمود **لَيُرَدَّنَّ عَلَى الْخَوْضِ وَيَجَالُ سَعَفًا سَعَفًا لِي أَنْتُمْ مِنْ أُمَّي قِيلَ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدٌ وَأَنَا قَوْلٌ سَعَفًا سَعَفًا لِي**

و در مستند احمد حسن

خود

قَوْلُونَ أَي رَفِي أَصْحَابِي فَلَيْفَ لَنْ أَنْتَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدٌ وَأَنَا قَوْلٌ سَعَفًا سَعَفًا لِي
 در کتاب و حوض کوزه جمعی از مردم آن که اذ صاحب من بوده باشند تا آنکه چون من اینها را بر زمین و ایشان را بر سرها
 بطرف من بود از آن دو در اینجا بنام یکدیگر میخوردند و در آنستند یعنی از من غایب شوند و ازین
 من ناپیدا شوند پس من که می گویم که ای پروردگارا من این جماعت را صاحب من بود و در میان من و در وقت غایب شدن
 پس جواب گفته شود من که بدیدم کسی که تو نمیدانی که اینها بعد از تو میمانند و چه بدیدم آنها در دین بهم رسانیده اند
 دیگر حدیثی است که شیعه و سنی هر نقل آن معنی اند و چون آن حدیث طولی دارد در بعضی کتبها مضمون
 از آن میگویند و آن اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت جماعتی از امت من در برابر من
 خواهند آمد و چون من ایشان را بشناسم مردی در میان من و ایشان حایلی خواهد شد و ایشان خوا
 گشت که در روز قیامت و تجلیل کند و ایشان را بر این طریق خواهد برد پس من از زمین بر می گزینم که این جماعت را بجا
 میری او خواهد گفت که والله که ایشان را بجا این حق حتم میرم پس من میگویم چه سبب ایشان را بجهنم میری
 گفت از جمله آنکه بعد از تو بودی ها کردند و بدیدم آنها در دین قرار دادند و ازین بدیدم و مرید شدند و در
 کرده دیگر سید خواهند شد و ایشان را بجا این حق حتم خواهد برد و هر بار که من خواهم پرسید که چرا ایشان را
 بجهنم میری همان جواب خواهد گفت و من گمان ندارم که از ایشان یکی خلاص شود و از نحوای این احادیث و احادیث
 بسیار که هر دو مضمون نزدیک بهم است که از جمله خوف طناب شغول کردن نشدیم ظاهر میشود که آنها را که از
 اصحاب کرده اند و در لایری حق کرده اند و متابعت حق را که عبادت است از اطاعت حضرت امیر
 نزل کرده اند صحنی عذاب ایمانی بر گزینی گوید که جماعتی از اصحاب اتفاق کرده اند برینست بلکه بسیار بدیدم که آن
 جماعت اصحاب از ملائمت اصحاب اند مثل ای بگویم و در این کتاب بیان حق اند مثل سلمان و ابو ذر و ملاخطه باید
 که اینها ایشان کرده اند موافق حق است یا مخالف حق و در کتاب جمع بین الصحیحین که از جمله کتب حدیث اهل سنت
 و جماعت است مذکور است که در جنگ خنین چون میرکت اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه
 باد علی و خلف بریم و این حضرت امیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زید و مسلمانان غیبت کفار را جمع کردند

و بعد از آن حضرت او در نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زین و مسلمانیان و جماعتی از قریش را سبب
بسیار ایشان در اسلام بدین شد با ایشان از قیمت عطاهای بسیار نمود و باقی را بتوکی که مصلحت بود منصرف
جمعی از اصحاب با یکدیگر نشیند و گفتند بقیع الله للرسول یعنی فرستاد و نیز گفتند و سوفنا نفضط عن و ما یام
یعنی خدا اینچند و سولش را که بفرستد چنین عطاها کرد و ما را و اگر نداشت و حال آنکه از شمشیرهای ما خون ایشان
بسیار گوی ما سجده میکنیم و بدیکران میدهد و مطلب ایشان ازین سخن آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بد کرده است خدا او را اینچند هر گاه جماعتی در حال حیات حضرت رسالت در غیر ایشان باشند که بعد از وفات
حضرت جانی را بگیرند باین قسم جماعتی فضل ایشان چه اعتماد است بلکه در میان اصحاب جماعتی که بودند نهایت
عداوت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داشتند همچنانکه از واقعه عقبه معلوم میگردد که تا بر شتر بان حضرت
دشمن بودند که قصد قتل آن نمودند و عامل میدانند این را که جماعتی که قصد قتل آن نمودند و نمایند مشخص است
که بعد از آن حضرت اگر توانستند در آن زمان آن را دروغ میخواندند و در آن احوال اهل عقبه بطرفی که صاحب کتاب
اسماعیل از مفضل بن عمر روایت کرده اینست که در روایتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جنگ بولوغ
و بالمشکر متوجه مدینه شد جمعی از منافقان اصحاب او را بطرف سید که بجای آنحضرت را بنشیند رسانند و از جهت آنکه
مبالت در این امر نداشت که عرض خطاب اصحاب را ترغیب مینمود که تا علی را بسطال لب یعنی باوندی فرست قیمت است
میایمان تمام خویشان خود را از او کشید که اگر او را زندگانی کردید همچنانکه ما را ازین بداد و ازین مصلحت گردانید
و تابع خود ساخت تا مع خویشان خود هم خواهد ساخت و همچنین که سال آنحضرت متابعت او میلایم بعد از
نحوای متابعت خویشان او رفتند و خواهیم بود پس هر کدام تکی کردند و حیلند اندیشیدند آن روزی هر بران قرار
گرفت که در سه راه کوچی واقع است میاید در چند روز از آن گذردن و رفتن بیایان کن در کین نشستن و چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشهم سطح منازل میسرود ایشان کشید که هر گاه محتوم صلی الله علیه و آله بیایان مشهم
بر آید در آن حال بیاید آن دتهای پرریک را از آن کون پائین غلطانند تا شتر او دم کند و او را از آن عقبه
زیر اندازد که اگر هزار جان داشته باشد یکی را پسین منبیه و میریبل امین علی السلام آنحضرت را ازین خبر داد و گویند

داکتر ز...

و آن حضرت فرمود که سادی تلکند که امر آن حضرت است که هر که ایمان بخدا آورد جز او داد و پیش از آن حضرت بیایان آن عقیده
و آن حضرت بعد از آنکه آن منادی ندا کرده بود متوجه آن جانب شد اما همیکن از این بگو و عمرو عثمان و سایر اصحاب که درین
با یکدیگر اتفاق نموده بودند کوش برفت آن حضرت نگرید و پیش از آنحضرت متوجه آن کوه شدند که آن حضرت را قبل رسانند
و در بعضی از روایات واقع است که پیش از آنکه منافقان بیایان آن کوه روان شوند آن حضرت حدیقه علیه السلام را برداشت و
تزد بان کون برد و در اینجا سنگی عظیم بود آنحضرت اشاره بان سنگ کرد و بچند نفر گفت داخل شود بین سنگ حدیقه نگاه
کردید که آن سنگه شکاف نشد پیش آمد و در آن سنگ داخل شد و آن سنگ تمام آمد و سوره ای از آن سنگ باقی ماند
بروشی که در برابر چشم حدیقه واقع بود و داخل فیضان سوراخ هر چه در برابر بود میدید اما اگر کسی از اینجا بگذشت مطلق
خی فیه که اینجا کسی هست و منافقان بخاطر جمع دتهار ابر داشتند متوجه آن کوه شدند که بر وند و جای کین از برای خود پیدا
و هر کدام از ایشان که از ایشان سنگ میگذشتند حدیقه ایشان را میدید و مطلب حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن این
بود که مثل حدیقه کوهی از برای ایشان باشد اتفاق ایشان بر همان ظاهر میبود و آن حضرت در طرف شب در حرکت نامه
سفر بعد از آن سبب شد و در بعضی از روایات چنان واقع است که حدیقه را امشید که بیرون آید و همراه باشد و آن سنگ
مرا شبرد که شکاف سنگ حدیقه از آن سنگ بیرون آمد و حال همینکه آن حضرت بر بالای عقبه رسید و آن مقام
خواستند که آن دتهای پرریک را بقطعاتی که بناگاه غوری در آن صحرای ظاهر شد که آن شب از روز روشن تر شد
و جمعی نقل کرده اند که آن غور از روی مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ظاهر شد و چون منافقان آن حال را دیدند
و جدا شدند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را در بعضی از آن سر و بعضی از آنجا کمال مرتبه مضطرب ساخت که نتوانستند
که آنچه را میخواهند بجای آورند و شروع کردند بعد از آنکه هر که اندک شعوری داد و میداندان را که جماعتی که با حضرت
رسالت در غیر این اعداوت باشند بعد از آن حضرت آن مخالفت وصی و جانشین آنحضرت نمایند محل نجیب نیست و چه عقیده
که از بندگان علماء شجاعت نقل کرده در کتاب خود از مسلم که از آنکه بر علای اهل سنت و جماعت است که او را این نموده که جماعت
نمندان ذوسای منافقین یکجا نشیند و در باقی دفع و فضل حضرت رسالت فکرها کردند و بعد از آنکه بسیار درای هر چه
تخلی که گفت کرد و چشمه که در راه بوش واقع است دفتر و اینجا میسرید تا شب در آید و در وقت آنحضرت بان عقبه بر آید

پیریکه کتیب داده باشند ازان کوه منطقتاندا نشتران حضرت دم کند و انسرهدوا ازان کی بلیتک از د حضرت
رسالت صلوات الله علیه الیه با وجود انکه از جانب حضرت الله تعالی میدانست که ایشان چه فکر کرده اند و در حق او در چه مقام
متوجه دفع ایشان نشد و در وقتیکه نزد بیک مقام منافقان رسید بجزیفه اللسان و تقویا سرکشت یکی ز غم نام افرا
بگردد و دیگری مافرا براند و چون منافقان دانستند که آن حضرت بر بالای عقبه برآمد دتهای کپریک کوه بود ^{نشد} و در همان کوه
صداهای عجیب ازان بهم رسیدن تو بیک بان رسید که آن نازمضطرب شود که خایب ازلی شامل حال
حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله سلام ان نامر نکناضطرب کوه در دهان نام و فرار کردید و چون منافقان سنا
نام ان مافرا دیدند با خود گفتند که اگر محمد را بقتل رسانیم ممکن است که بر احوال ما منقطع شود پس بیکار و بیقرار شدند
بفصل انکه متفق شوند و شتران حضرت را با ان سرود از کوه بیندازند ان حضرت پانک بریشان زد حدیفه و تقویا
شمعی با داکشید روی بان جماعت سلبین همچا کرا شدند و در ان حال بوئی روشن ترا از انظار ظاهر شد و مقام ان کن
و وادی و روشن کوراند و مقام ان منافقان دسوا و مجمل کردید و از همه انکه میاد اما لایان ظاهر کرد و در
بجز نماند حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه خطاب بحدیفه نموده فرمود که این جماعت را شناختی حدیفه گفت یا رسول الله
این کون روی خود را بسته بود ندی حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که ناز و زلفا منافع خواهند بود پس اسهای
ایشان و اسهای پیمان ایشان را از جهت حدیفه و تقویا بیان فرمود حدیفه گفت یا رسول الله این جماعت با چه جناب
کرده بودند ان جناب فرمود که میخواهند که با بنوسیده شتر مرادم دهند و مرا این کون انداخته بقتل رسانند حدیفه
گفت یا رسول الله رخصت بیک ناکر بفرستیم که ایشان را بقتل رسانند سرهای ایشان را بچندت مباد و در حضرت فرمود
دو جوان فرمود که دوست میندادم که عرب بگویند که محمد بمقتله دشمنان خود رفت و چون بر اعدا نظر یافت گفت که بعضی
انسان جمیع را بکشد پس ان حضرت صلوات الله علیه الیه دست میاد که بدعا بر او شده فرمود که الهی این جماعت را
بقتل رسان و بیهله کرد و شاد کن حدیفه پرسید که یا رسول الله بپله جهت فرمود که شعله ایشان را تیش که در دهانهای ایشان
افتد و بان هلاک شوند و از حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه منقولست که فرمود در حدیفه که آن عمر کیم بالمشافه
حدیفه یعنی دانا ترین شما بحال منافقان حدیفه است و صاحب کتاب سواد و بیان که تکبیر از نزدیکان ^{نشد}

در ان کتیب

در ان کتیب نقل کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله در شان حدیفه فرموده بود که آن عمر کیم بالمشافه
حدیفه عمر خطاب در مرثیه بر نزد حدیفه رفت و دو مرتبه دیگر حدیفه را طلبیده و در هر بار از او میپرسید
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله ترا بر احوال منافقان مطلع ساختند ایام من از ایشانم یا نه و حدیفه
در هر مرتبه جواب میداد که ما کنت لا فتوا سیر رسول الله یعنی من افشای تر حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه
نخواهم نمود و هر که در سوال عمر را ملاحظه کند این معنی بر او ظاهر میشود که عمر منافقان بوده یا نه و همچنین هر که نقل
دو جواب حدیفه نماید او را بقین حاصل میشود که عمر خطاب از منافقان بوده بلکه او را تخفیف میشود که عمر ان
اصحاب عقبه بوده و هر گاه نفعانی عمر خطاب ظاهر شود فنان اب بکر و عثمان نیز معلوم میگردد چه این معنی بسیار
واضح است که اب بکر و عمر و عثمان در اوصاف پای کمی از هم ندارند و حدیفه باب روایات بسیار است
که از هر معلوم میشود که اب بکر و عمر و عثمان در شب عقبه قصد قتل حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه
و بدانکه در میان ملامت شیعه شهرت اصحاب عقبه ازان بیشتر است که احتیاج به نقل کردن است با شکر و در شرح
دعای صنی فریض و در کمال بطول ذکر است و بسیار کسی از علمای شی در نقل ان با ما شریک اند همچا که بعضی اذنا
مذکور کردید لیکن از جمله انکه سخن بسیار بطول نکشد همین افضا در میکنم و از جمله اصحاب که سبتان
بسیار با او محبت دارند یکی خالد و لید است که او را سیف الله نام کرده اند و این شی با حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه در کمال عداوت بوده و از حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه در وقت او حدیث واضح است
و افعال ناپسندیدین بسیار کرده اذ انچه یکی اینست که طاغی بنی مخیره که جماعتی کین بودند و در یلم ساکن بودند
خبر اسلام ایشان حضرت رسالت صلوات الله علیه الیه رسید ان حضرت خالد و لید را با جماعتی متوجه ان جناب
ساخت و فرمود که برو و ملاحظه کن اگر ایشان بد این اسلام و امد باشند زکوه مال ایشان را که زکوه بسیار
و اگر اسلام نیا ورده باشند ایشان را بدین حق بخوان خالد بان جماعت روانه شد و مدتهای مدید بقتل ان
یکی از خویشان خالد در دست بعضی از اهل ان قبیله بقتل رسیدن بود و ان ملعون ان را کینه کرده و در فکر
قتل انجماعت بود و چون نزدیک با انجماعت رسید کسی فرستاد که احوال ایشان را معلوم کند و خبر بسیار و در فرستاده

بر کردید و خیر آورد کرد و در اسلام این جماعت شکی نیست که مسجدها بنا کرده اند و هر نماز میکنند و بر جاده السلام
ثابت اند خدا در حرکت آمدن مشوجه ان جماعت و ایشان چون خبر شد بدی که بر سر ایشان می آمد مسلح
شدند بیکان اینکه مبادا اینها ان جماعتی باشند که با ایشان عداوت دارند چون همو از اعراب با ایشان نزاعی داشتند
خالد چون تفرق شد از ایشان پرسید که سبیل سلم پوشیدین چیست ایشان گفتند که ما را از جماعتی خوفی
هست احتیاط کردیم که اگر شما از ایشان باشید ما نیز میتا با شما خالد احوال خود را گفت همین که ان جماعت
را شنیدند که اینها از نزد حضرت رسول مجایده اسلام خود را بدو را نکلند و دو مقام معذرت در آمدند خالد
بسیب یکند و برین بر این راهمانز کرد و گفت که شما اول بجنک ما آمده بودید و چون بر شما ظاهرا شد که ظلمه از
جانب ماست حال ایشان شده اید و شمشیر بران جماعت بیکاه که هر نازده بدرجه اسلام رسیده بودند کذا
و جمعی کثیر از ایشان را بشنل رسانید و بعضی از ایشان را اسیر کردند و میخواست که ایشان را نیز بشنل رساند هر گاه
خالد شفاقت نمودند که اینها را از تن بخدمت حضرت رسول میریم نا هر چه ان حضرت خواهد در حق ایشان بکند
خالد از ترس آنکه مبادا ان حضرت بر او اعتراض کند دست از شنل ان بیکاهان که گرفتار شده بودند کشید و زنان
ایشان را اسیر ساخت اموال ایشان را غارت نمود و یکی از اهل ان قبیله که گرفتار شده بودند در انجمن حضرت
بغیر رسانید و احوال ان طایفه و ایمان ایشان و بنای مساجد ایشان را و شیء را که خالد ملعون در حق ایشان کرده
بود بر عرض رسانید ان حضرت بر ان جماعت کریم و مکرر فرمود که اللهم این آیه ای لک مما فعل خالد
یعنی پروردگارا من پناه میبرم بنو و بنو ادم را از آنچه خالد ولید کرده بعد از ان انشور و مال بسیار و بخت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه داده که بر دیجات ان قبیله و دین کشکان را ابو ارثان ایشان بر شا
و از جمله اصحاب که ملعونند و ستیان کمال محبت با ایشان دادند یکی طلمه و دیگری زین است که ایشان را
از جمله عشره مبشره میدانند اما در باب زین شایع بخاری که از مشاهیر علمای سنیست روایت کرده اند
ابو عبدالله که در روز جنگ جمل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زین را و از داده بنزد خود خواند و چون
او بسیار مد ان حضرت فرمود که بخاطر داری که در فلان روز و فلان موضع حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بود

با تو گفت که علی را دوست میداری نو در جواب گفتی که چگونه او را دوست ندارم و حال آنکه برادر من است
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با تو گفت که اما انک ستمنا بل عجلت و انت ظالم له یعنی بدیستیکر نو در
باشند که با علی بن ابیطالب مفاصله کنی در حالیکه نوسنت با و ظالم باشی و چون زین بن علی از حضرت امیر شنید
نزد جنگ کرده متوجه مدینه شد و این جوهر از عقیق او و فخر زین را در وادی سیاح بشنل رسانید و امیر محمد
حضرت امیر علیه السلام و گفت که زین را بشنل رسانیدم از چینه انکه از ان حضرت جایزه بگیرد انشور و فرمود
که او رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که کثیر فانیل ابن صفتیه بالنار یعنی شادان بد کنشند پس
صفتیه را یعنی فانیل زین را با ان چینه ان که هر روز ازین غصه خود را کشت و بعضی گفتند که بخواجه من و ان
در دینا بختی رفت و در روز ایات شعیبه دافع است که زین و فانیل او هر دو از اهل جهنم اند و اما طلحه بن
در کما بهای معتبر مظبوط است در روز فلان عثمان نهایت سو کرد و فلان او و بعد از انکه عثمان کشیدند بختی
عنفرب انشاء الله تعالی مذکور شود او و زین را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برکشند و طلحه عایشه را بر سر ان
او در که لشکر کشی کرد و با علی بر ابطال علیه السلام از و مثال در آمد و خود با عایشه جنگ انحضرت کریم و حضرت
امیر علیه السلام با او گفت که ابطال زوجه رسول خدا را شتم و پسر میگردان و زن خود را در خانه نشاند و لعنت
خدای بر تو باد و با وجود این از خدای نرسید و مردم را از عقیق میگردان کردن با ان حضرت و پسر همان
میگفت که ای سیدکان خدا صبر کنید که بعد از صبر و ابر عظیم هست و مردان ملعون بظرفی که طولی دارد و بی
زهر لوده بجانت طلحه نداشت از چینه انکه چرا با علی بن ابیطالب در مقام جنگ است بلکه از چینه انکه طلحه می
بسیار در خون عثمان کرده بود و ان نیز بر طلحه خورده بهوش شد و بعد از انکه بهوش آمد بدید که خون از جرحش
میرود و نهایت ضعف در خود دید و دانست که از ان زخم جان نمیرد بغلا مشکت که مرز بجا می رسان علامت
نمیدانم که تو با بیکجا تو ام رسانید طلحه گفت سبحان الله خون هیچ قریشی را از خون خود ضایع تر نمی بینم کوشایان
نیر از جانب الله تعالی بر طلحه خورده است و فانیل میگردان جان بردار و سبب برکشش طلحه و زین بن علی
در کما بهای معتبر مظبوط است که شو طلحه و زین خواستند که بختی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برسند

دبان حضرت مطلب خود را عرض کند بر در خانه حضرت امیر گشتد که آن حضرت رفته است بر بیت المال کشت
مال فخر و مستحقین کند هر دو متوجه بیت المال شدند و در راه با هم می گفتند که ما مشتاقان حضرت
کرده ایم و آخرت ما معر است و دنیا ما نیز مملو شود از جهت آنکه او در نیوفت شل غلط عظیم دارد ممکن است
که منصبی عباد دهد و در نیصورت ما هم دولت دنیا هم سعادت آخرت خواهیم داشت و اینوا فخر بعد از آنکه
شدن عثمان بود که مردمان اطاعت حضرت امیر میکردند و حضرت فخر را با خود نبردند چون طلحه و زبیر
داخل بیت المال شدند دیدند که حضرت امیر علیه السلام نشسته است و جماعتی در پیش آنحضرت میسوزد و
حساب مال فخر میکند آمدند و در ملازمت آنحضرت نشسته و گفتند یا امیرالمومنین ما چون همیشه محرم بودیم
میخواهیم که لطف کنی و منصبی از ما صاحب ما حواله کنی تا هم عزیز باقیم و هم از محنتی که میکنیم فارغ باشیم حضرت
فرمود که من امارت بکسی میدهم که بر امانت و دینا و اعتماد داشته باشد باشم و شما بدار حضرت الله تعالی و حلال
داخنی میشوید و ایشان در برابر و شما میکنند آنحضرت خطاب بفرموده فرمود که چرا غر بر دار و چرا غر دیگران ما
من بیار طلحه زبیر گشتند یا امیرالمومنین سب تغییر دادن چراغ چیست در جواب فرمود که این چراغ از نیکو
بهتر از آنکه شما بسازید چون متوجه مال فخر بودم شروع بود که این چراغ بسوزد و حال آنکه شما مشغول حرف
میشوم و از آن بازمی آیم جایز نیست که این چراغ بسوزد هر طلحه زبیر مال اینها برون آمدند و با یکدیگر می گفتند
که اینجا زدینا میخوانیم و در پیش علی را بطلب بدست ما می آید هرگاه شخصی در مشرع مینا مشرع استعداد میکند
که آنچه ما خواهیم از او بخواهد رسید و چون بحال و جاه داشتند از آن حضرت بگردد دیدند پس روز دیگر بگفتند
ایضا صلوات الله علیه آمدند و در راه گفتند که ما زیارت مکه معظمه میرویم آن حضرت فرمود که قصد شما از دنیا
جست و ایشان قسمها خوردند که ما ازین حرکت قصد دیگری نداریم و از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم بگردد رفتند
و در اینجا با عایشه ملاقات کرده او را فریب داده تا اولش که جمع کرد و متوجه جناب آنحضرت شدند و هر دو با او آمدند
بمقاله آن حضرت در یکی از جمله کتافی که ادراک صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده اند و با وجود این ملعونان
یکی عایشه و یکی حفصه است و عایشه دختری بکر و حفصه دختر عراست و این دو ملعون از اول اظهار اسلام

تذکره

تا وقت حرکت هیچ طرف پدیران خود را داشتند و عایشه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را می گشتند
مکنز با عت از در کی خاطر مبارک آنحضرت میشدند و پیشتر میزدند و در راه با عایشه می گفتند که حضرت رسالت
سعی فرمود که آن امر را بپوشاند هیچ فایده نکند و اگر چه آنحضرت پیشتر میزدند و عایشه در آن حضرت میفرمود
که این را زود با کسی بگویم تا او بشکند عایشه این حکایت را از برای حفصه نقل کرد گفت با و که محفل با الغم عظیم داد
که این را بجای نقل نکنم و سترخان حضرت و افاش کرد این خود را بلیغنا الهی گرفتار ساختند و در بعضی از
روایات واقع است که آنحضرت خاضع بهم رسانیدند ما ریزه نام هدی که عایشه و حفصه مطلع شدند شروع کردند
ببلا حجت و از ادب و از بدسلوکیهای عفو با نسر و صبر رسانیدند تا آن حضرت ترك او نمود و ما دیدار بر خود راه
کرد ایندی که شایان دست و پا بگردان خلاص شود و حضرت الله تعالی این را فرستاد که یا ایها النبی
لقد فرغنا ما احل الله لك بغیر رسول پسندیدن و ای غیر برگزین چرا حرام میکرد این بر خود چیزی را که حلال کردیم
حضرت الله تعالی از برای خود بعضی را اغماض داشت که این ایرودین باب واقع نشد بلکه در واقع دیگر بود
که این نازل شد و آن هم بسبب بدی چند بود که عایشه و حفصه بان حضرت رسانید بودند و منقولست در
بعضی از کتب مشهوره که عایشه و حفصه انقدر خاطر مبارک آنحضرت را بجا نیندند که آنحضرت سوگند که بیکاه از دنیا
سوز برکت بگیرد و بعد از آن اسمی از اسم سلمه رضی الله عنهما روایت کرده که عایشه گفت که من همیشه حسد میبرد
بر خدیجه خانم تا آنکه روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در خدیجه را در میان او دیدم که گفتم که تو همیشه
صرف او را میزنی خیال میکنی که مثل خدیجه کسی در دنیا نیست پس از من از دره شد و مرا از پیش خود و اند
دفرمود که برادر پیش من و من رفیق و دو کوشش پنهان شدیم و بعد از آن جماعتی شفاعت من کردند و مرا بگفتند
آنحضرت بودند و گفتند که این عطفی ندارد از در و گذر ایندی و چون نشنند فرمود ایها خدیجه در رویش که عی
ایمان او در که فهم هر کافر بودند و از مال او نفع بسیار بمن رسید و از حضرت الله تعالی مرا فرزندان داده و از شما از
بهم نرسید و او این موجود در رویش که از هر کس وحشت داشتند و معتقدین من کرده در حالیکه مردمان بگفتند
من کردند و او از کسب انبیا نماند که با من نماز کرده و بختی که از اهل بهشت است و اگر کسی بظن خلق درین حدیث

ان حضرت از و پرسید که آن ده کس کدام اند زین نه نفر و اتام بود و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را نام نبرد ان حضرت فرمود
که اینها نه نفرند که کشتی زین بر بند دیگران نه نفرند اتام بود و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را نام نبرد ان حضرت فرمود که من از جمله این ده نفر
زین کشتی بل فرمود که او میباید که من از اهل بیستم زین کشتی بل حضرت امیر علیه السلام فرمود که بخدا قسم و خدا را
کواه میگویم که او میباید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شیندم که فرمود که از اهل و زین و چون حکایت
جنگ جمل طولی دارد بدین که آن در بیستم با عتاطنا بنیشیم و مدعا اند که آنچه که در کربلا بود که بدان که گاه بشه
بسیب جنگ کردن با حضرت امیر علیه السلام بشهادت رسول خدا از این ایمان پرورست و حکم کسی داد که با رسول
خدا و با حق شالی جنگ کرده است الفقه بعد از فتح حضرت امیر رعایت حرمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده
مقرر کرد که محمد ابی بکر علیه الرضه که برادر عایشه بود خواهر ملعون خود را بردارد و برود ان حضرت نیکان است که
نبت بعایشه پسر منی و در بعضی از روایات واقع شده که بعد از آنکه جنگ جمل بر طرف شد و عایشه با نذانه نشین شد
دو روزی از روزها رفت بخانه عایشه آمد و چون عایشه خود را ام المومنین میبکشد با عتاشا اینک در وجه رسول حرام
بود گفت یا ام المومنین چه میگوئی در حق مادری که زین خود را بکشد از روی عمد ان فرزند مؤمن باشد عایشه
ان زن کافر است و مخلد در جهنم است از جهنم آنکه حضرت جو علی در قرآن میفرماید که **وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا مِمَّا مَنَعْنَا**
تَحْيَاهَا فَهُوَ جَنَّتُمْ خَالِدًا یعنی هر کس بکشد مؤمنی را بعد پس جز او مکافات مجتهد است که در ان مخلد و دایم باشد بر ان
زن بعایشه گفت که **فَمَا نَقُولُ فِي امْرَأَةٍ قَتَلَتْ سَيِّئَةَ الْفِتْرِ وَالْوَقَا الْمُؤْمِنِينَ** یعنی بر چه میگوئی در حق عایشه
که بکشد شازده هنر کس از او را خود را که هر مؤمنان و مسلمانان باشند عایشه نصیب که عرض از زن جهنم کوش
کرد و در کیندین دشمن خدا را از نزد من و از جمله عتاشا بیک است که در روئی که حضرت امام حسن بن علی بر آن
علیه السلام وقت یافت جنازه مطهره آنحضرت را برداشته که بپند و در فرزند مؤثر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بگرداند و این خبر شد که جنازه آنحضرت را بطرف روضه میآورد که حضرت رسالت بنا میزند و عتاشا
که آنحضرت از جدش دفن کند و عایشه را خبر کردند ان ملعون سوار شد و بی عتاشا را که در آنجا بود تا آنکه
شهر یاران کودند و شکی نیست که صاحب بیعت با فرست و انشاء الله تعالی تفصیل حکایت در ذکراحوال امام حسن

در این کتاب

در این کتاب خواهد شد و از جمله اصحابی که سیتان او در این کتاب مشرب میداند یکی ابو موسی اشعری است که از دشمنان حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بوده و در بعضی از کتب معتبره مضبوط است که در روئی که عایشه کتب جمع کرد و ضد جناب حضرت
امیرالمومنین علیه السلام نمود ان حضرت فرزند ارجمند خود حضرت امام حسن علیه السلام را با مالک اشجریان کوفه فرستاد
که ایشانرا خبر کند تا بمیدان حضرت متوجه شوند حضرت امام حسن علیه السلام با افتخار مالک داخل کوفه شد و مسجد
کوفه بر منبر برآمد و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت ادا نموده مردمانرا از عتاشا بفرمود که بخدمت حضرت امیرالمومنین
بروند ابو موسی ملعون بر منبر برآمد و خطبه خواند و گفتشایمردمان قتل جوی می کنید و باعث فساد مشوید که من از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شیندم که فرمود که بعد از من ختمشایم ظاهر خواهد کرد بد داخل ان مشوید اینک مردمان
بدانند که علی بن ابی طالب فرستاده که شما را تکلیف بچین کند با برادران مومن شما و اعتقاد ان مشوید که حضرت
امیر علیه السلام بد کرده است و جماعتی را که با عایشه بجنازه حضرت امیر آمدن بود از ایشانرا مؤمنان میدانست و بدو چه این
زند بق کفر است و دیگر بدها ازین مشوید که یک منبر مکرر است اما چون در کوفه حاضر طول میکشد همین گفتا می کنیم
و از جمله اصحاب که نزد سیتان بسبب عزت است او را از صلوات انشاء و تقاد و عباد میداند یکی عبید الله بن عمر بن
خطاب است که بعد از آنکه بدین ان ابولوه لو غلام بن معین شعبه زخم خود در هر میزان بیکاه داد و عوض کشت همچنانکه
قبل ازین اشاره بان شده و بعد از ان رفت بر پیش عتاشا و با او بیعت کرد و بیعت کردن او با عتاشا سبب استقلال ملعون شد
چون نزد سفیهان ان زمان خلیفه زاده بود و با این فضاحت نکرد و در روئی که معاویه لعین در موضع صفت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام از دوجنگ و قتال در آمد از جمله لشکر معاویه بود با انها گفتا بنمود میدان هم مرفق که با مردم حضرت
امیرالمومنین علیه السلام جنگ کند اما اگر مبارز بر آمدید بطریق بدر عرض فراد اختیار میگرد و مشهور است که در موضع
صفت روزی میان میدان آمد و شازده و محل حقیقت را میدان طلبید حضرت امیر علیه السلام خود متوجه میدان شد
همینکه نظر حضرت آنحضرت افتاد در حال روی بگزی نهاد و بر طرف دیگر شخصی را در میان میدان دید و همان کوه که
مردم میدان را با او معاویه میخواندند که متوجه میدان او کرد بد چون بنزدین رسید بد که مالک اشجریان کوفه کشت
اگر میدانستم که چنین میدان می بودم اکنون بر میگردم مالک گفت که اگر تان کوشش را بخود میسنیدی برود رجوع می

کشت

قوله انما امرنا من عند الله سبحانه الله سبحانه من ان يقولوا مثل ربه الله يعني اگر چه ما من در حق من بگویند که از جنک کتبت که خدا
 جماعت ادا دهد بفرمان است که بگویند که کشته شد که خدا برود و خدا کند هر قدر سلوکش در موضع صفین بر زمین بود که اگر
 ضعیفی داد میدان میدید با او از در خصوصت و جنک در محامد و اگر توانی را میدید بستند بدین خود کار کرد و دیگر
 تا عاقبت با دلی بر از عداوت حضرت امیر علیه السلام کشته شد بجهت بیست و یکی دیگر از اصحاب که سنیان او را
 بسیار عظیم الشان میدانند عبد الله بن عمر بن خطاب است که با حضرت امیر المومنین علیه السلام در کمال عداوت بود و در
 وفی که انحضرت بطرف بصره میرفت از جهت دفع عاید مردم میدانند و از خدمت انحضرت منع میکرد و در وفی که جمیع
 ملوک عبد الله بن عمر از او کشته شد عبد الله بن خطاب شجاعت و شجاعت و در وفی که جمیع ملوک عبد الله بن عمر از او کشته شد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله شین ام که آن حضرت فرمود که ترفیقات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 بعضی هرگز نمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را مرده است مردن جا هلیت و در دنیا و کلمات و کلمات و کلمات
 من بعد الملک مردان نمیرسد و ثواب اوست امده ام که بدست تو بیعت کنم با عبد الملک بجماعت گفت که دست من از
 بهت نونت داد و از خدا آنکه ثواب علی بن ابیطالب بهت نکردی و حال آنکه فضل بحال او را میدانی و پای خود را از
 کرد که بنا بیعت کن و بعد از آن گفت که میدانی که ترا که فرستاده است بر بیعت کردن عبد الله عمر گفت نه گفت آنکه بر جوب داد
 ترا فرستاده و یکی دیگر از اصحاب ابوهریر است که نزد سنیان بسیار معجز است و ثواب است که آن سنیان در بیعت
 می بست در بیعت ابی بکر و عمر خود بعبادت گفت که نا مفا و هزار حدیث بر زمین بنام در بیعت بدین ثواب بر زمین رسیدم
 میباید که قبل از آن مذکور شد و از جمله علمای آن که ضعیف کوه با اینکه ابوهریر وضع حدیث ضعیف بود یکی صاحب کتاب
 سواد و پاهای است که میگوید که در وفی که عاقبت بر ابی هریر انکار کرد ابوهریر گفت که نا من لیس بگویم هفتصد حدیث
 که در شات علی بن ابیطالب بود و از برای بدین مفا و او را انما و اوایت نکردم برین است سوار شدم و فخر رازی نیز
 بهمین طریق نقل کرده و اما آنچه در بیان علمای شیعه مشهور است و روایت از است که آن لعین هفتاد هزار حدیث
 بست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیعت ابی بکر و عمر بن خطاب خود را عراف بان هاست و از جمله اصحاب یکی عراف
 بود علیه السلام که با حضرت امیر المومنین علیه السلام در مقام جناب و برخاستند و دادند و در بیعت با معاویه لعین

انما فی کرمه بجز علی بن ابیطالب آمد و آن شیعی هم مثل ابوهریر احادیث بر زمین بیست بلکه کادو از ابی هریر
 نیز گذراند تا بر سر کتبت بر زمین صلی الله علیه و آله معاویه لعین و احوال المومنین کت و ازین هم و ازین هم و ازین هم و ازین هم
 از برای مصلحتی که اندک نفعی در آن میباید حدیث بیست و منهور است از که در شام مردی بیخ از عکرا آورده بود و عکرا
 موضوع است که بیخ آن بسیار زیور میشد از نزد مدینه در شام در حال امانت آنکه از آن بیخ بیخ نیز در زمین میباید
 از آن گذشت و با و گفت چند میدی که من تو میگویم که اگر مرزهر این بیخها را بفرستی آن مرد مصلحتی نام بودی الحال عمر عباس
 شاد و ابراهیم و گفت برود و جاد رفت و دیگر عرفان میگوید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که
 من اکل اذ عکرا فکما تتأذو عکرا یعنی هر که بخورد بیخ عکرا حکم آن کسی دارد که در یازت کرد ماست مگر و امر مردم هر روز
 و در بقیه همان روز تمام بیخها را مرز و از زمین و این بیخها را معاویه رسید و دیگر که عمر عباس را از بیخها میباید
 شد معاویه را گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیخ عکرا کرده و کلام بیخها را از بیخها بیست و بیست
 از خدا و رسول شرم ندادی که حدیث بر حضرت رسالت میباید عرضها صحت گفت که تو شنیدی از آن حضرت انبیا ابدت ثنائی
 در قلمش کرده گفت در کدام روز آن حضرت تشریف بیخ عکرا کرد عرضها صحت گفت که در آن روز که از احوال المومنین گفت معاویه
 گفت آنکه بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز
 از مطاعن معاویه نقل کرده اند که اگر همان مذکور شود طومارها بر میگردد در دین کتاب بدین نقلی از مطاعن
 او آنکه بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز
 که میدی که از بزرگان علمای سنت نقل کرده در کتاب جمع بین الصحیحین که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیخها را مرز
 یا سر فرمود که در بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز
 و شفقت نسبت بکسی میگوید یعنی وی بر عکرا که خوانست کت او ایما عکرا که اهل بیعتی مقتدی باشند و عکرا
 ایشان را بیست خواهد خواند و ایشان را با بیخ و در بیخ تکالیف خواهند نمود و از خبر چنان شد که آن حضرت فرموده بود
 که در موضع صفین در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام دد دست مردم معاویه لعین شنیدند و چون خبر شد
 او معاویه رسید که کت او را آن کت که بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز و از بیخها را مرز

نی آورد و گفته میشود این عباس در جواب گفت که پیش بنابرین باید که سخن سید الشهدا را بشنوی و صلی الله علیه
گفته باشد از جهت آنکه آن حضرت او را با خود بخت کرده بود و این روایت بحدیثی است که در کتب معتبره
معاویه میتوان نمود یکی آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرموده که میکشند عقاب را اگر و می که از اهل
بغی اند و مشخص میشود از این حدیث که کش که معاویه از اهل بغی اند معاویه را پیش ایشان است و در پیش اهل بغی
معاونت دیگران آن حضرت میفرماید که عقاب ایشان را براه نبشتن خواهد خواند و ایشان او را بر وجهت
دعوتش خواهند کرد و این هم است که در کتب معتبره میخواند که معاویه را در کتب معتبره است که معاویه نسبت به صلی
این ابی طالب علیه السلام کرده و درین کفر معاویه بر بنیاد از ظهور میرسد که الا از ازان نباشد همچنانکه نزد هر صفا
صبر است و در پیش است و از جمله مطاع معاویه که شیعیه و شیعی نقل کرده اند یکی اینست که معاویه صلی الله علیه
او در هفت هفت موضع لعنت کرده و از جمله علمای شیعی که تصریح باین نموده یکی ما مونیست که گفته که حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله او را در هفت موضع لعنت کرده اول روزی که انصاری بر من میرفت دوم روزی که
بخت بد من رفت سیم روزی که در دروغ جنات خود چهارم روزی که قریش منع کردند که هدی بجز خود برسد صلح
قرار یافت پنجم روزی که در دروغ غطفان هفتم روزی که دروغ بعضی از روایات واقع
که حضرت امام حسن صلوات الله علیه روزی این هفت موضع را بر معاویه نمود و از جمله دلایل بر معاویه
معاویه است که امجدین حسن بهیچیک از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب فضایل صحابه روایت کرده
از قاضی عیاض که او گفت که روزی در مدینه طیبه مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و اله رفتم دیدم که معاویه با یکی که
دو حرفند و میکشند تعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله و الله یعنی پناه ببرم بخدا از غضب خدا و از غضب رسوله
او پرسیدم که ای مسلمانان چه واقع شده گفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله خطبه میفرمود که در آن اشنا
معاویه برخواست و دست برد خود ابو سفیان را گرفت و از مسجد بیرون رفت و رسول خدا را چشم برایشان
افتاد فرمود که لعن الله الفایده و المذود و بل لا یمنی من معاویه ذی الاستیفاء یعنی لعنت کند با لعنت میکند
حضرت علی نقی بر کشند و در کتب معتبره است که معاویه را صاحب کفر بزرگ است و در بعضی از کتب

و اینست

واقع است که معاویه دست برد خود بر زین علیهما لعنة والعذاب و اگر فرمود و از مسجد بیرون میرفت که حضرت رسالت
بر مردی لعنت کرده و از جمله دلایل بر معاویه است او اینکه بعضی از امام سلمه رضی الله عنهما روایت کرده که گفت که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله نشسته بود که ابو سفیان بگشت بر شوی سوار و معاویه بر او دردی از برادران او و بنابرین
یکی از برادران بزرگ همراه بود و یکی سرش را میکشید و یکی شتر را میراند حضرت صلوات الله علیه و اله فرمود که لعن
الفایده و الذکریه و انما یؤیضه کذب بالعت میگوید حضرت خویشاوند این سوار و بر کشیدن و این دانستن را از جمله
دلایل بر معاویه است او یکی آنکه عبد الله بن عمر و عاص روایت کرده که روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
نشسته بودم که آن سرد فرمود که لید خالین رجل یؤتی علی نقی یعنی هر آنکه که داخل میشود بر شما مردی که خود
مردن بر غیر من من یعنی که فرخنده مردن که بناگاه معاویه داخل شد و از جمله دلایل بر معاویه است او اینست
که صاحب مصلح که اذاکا بر علمای شیعه است روایت کرده است از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله که از حضرت
فرمود که یؤتی معاویه علی نقی یعنی خواهد مردن معاویه بر غیر من و او فرخنده شد که آن حضرت فرموده بود
و از جمله دلایل بر معاویه است او اینکه روایت کرده اند از احنف بن قیس که او گفت که شنیدم از حضرت امیر المومنین علی بن
علیه السلام که آنحضرت فرمود که معاویه بر من اسلام نخواهد مردن و این در دل من میگذرد که ای این چگونه باشد بجز
اتفاق بیفرشام رفتم و شنیدم که معاویه بسیار است پس بر رسم عیادت بدیدم او رفتم دیدم که خواب است و زنی
خود را بدیدم او کرده دست بر سین او گذاشتم دستم برین خودم که از گردن او بچسبیدم بودم من بگریه افتادم پس معاویه رفت
بطن من کرد گفت که من امروز بر غیر من چه اگر میگویم که من از آن است که از اهل بغی است که شنیدم که میکشند
که معاویه در حال حاضر خواهد مردن که بگردد داشته باشد پس گفت ای احنف طیب من مرا امر کرده که از این بیت را از کرده
بیاورم و میکشند که این قطع عظیم دارد احنف بر عیض میگوید که من از معاویه بیرون آمدم و هنوز زخم خود نشسته بودم
که او از من میگوید معاویه بلند شد و فاضل القضاة که از بزرگان علمای شیعه است نقل کرده که معاویه در حالی بود که در کتف
و ما مونی که او نیز از بزرگان علمای شیعه است نقل کرده که معاویه در حالی مرد که بگردد داشت و هیچکس در آن حال
نیست و از جمله دلایل بر معاویه است او یکی اینست که صاحب کتاب مصلح که از علمای اهل سنت است روایت کرده که از رسول خدا

خدا

صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود در حالتی که خطاب با صحابه نمود بود که هر ساعت مریدی بر شما ظاهر شد
و شخصی بر شما داخل خواهد کرد بدید که از اهل جنت باشد و بعد از آنکه معاویه پیدا شد و از جمله لایب بر مملوینت معاویه
دید معاویه گفت که بهیچ وجه نباید کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنت احد در نماز صبح ^{سپهان} بر او
بدر معاویه لعنت کرد و حضرت امیر المومنین علیه السلام در قنوت نماز معاویه را لعن کرد و از جمله لایب بر مملوینت معاویه
و پدرش است که در وایت بشان از عهد الله بن الحارث که او گفت که حضرت رسالت در مسجد مدینه بر بالای منبر
بود و ابوسفیان چشمش در دو میگرد و معاویه دست او را گرفته میکشد مشیند سازان حضرت که فرمود که تعز الله
التابع و المتبوع یعنی لعنت کند یا لعنت میکند حق تعالی آن کسی را که بدش است و آن کسی که در غضب اوست طرفه ^{بیش}
که با وجود آنکه سنیتان بن فسم مذمهها از برای معاویه نقل کرده اند باز او را دوست میدارند و در مقام مدح ^{میکند} او
که معاویه کاتب وحی بود و جواب از حضرت است که معاویه پنجاه یا شصت ماه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله
انگه ادا اسلام کرد و در باطن منافق بود و اگر فرض کنیم که کاتب وحی بوده کاتب وحی بودن اگر دلیل خوبی باشد شما که شیئا
پس چرا خود نقل کرده اید که این ابی سرج کاتب وحی بود و مرزبانی شد و بعد از وفاتش چون او را اینجا کردند خالک او را ^{قبول کرد}
پس از آنچه خود نقل کرده اند که این ظاهر میشود که بجز کاتب بودن وحی کاتبیت در خوبی و اگر کاتب وحی باشد
و از حدیثی چند ظاهر شود که منافات با ایمان و اسلام داشته باشد یعنی بحال و غیره و ما بیان کردیم از احوال معاویه ^{خدا}
که هر که اندک شعوری داشته باشد جز بر کفر او میکنند دیگر از جمله لایب بر مملوینت معاویه است که در وایت حدیث که در
بعینه امیر کثیف اسلام مشرفه شود چون پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله آمد شنید که آن حضرت فرمود
که آیتها فی القرآن لا تقبل مرثیه ترودن کعبان و شدادین طار و فرعون و مؤمنی و در جلال ^{عجلت} یایا یا
و قولاً معاً که فرعون انا ربکم الاعظم لکن انتم افسقتم یعنی جهاد کس در مرتبه پس زمین اهل جنت اند که عذاب
ایشان از اهل جهنم بدتر است هر چه و شداد و فرعون و مریدی که بعد از این برود با لایب از مردمان بیعت خواهد کرد
و اگر نران بود که فرعون دعوی خدایان کرده هر اینکه آن بیعت بکنند از او در جهنم پس فرمود و عذابش از فرعون
بدتر میشود و او گوید که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام کتب شد من هر مرثیه کردم چون بد یا بد سیدم دیدم که مؤمن

از اهل بیت است

از مردمان بیعت میکشند و از آن چهارمین که حضرت رسالت فرمود معاویه بود و از جمله لایب بر مملوینت معاویه
یکی حدیث است که صاحب مصابیح از آن بزرگان علمای سنیست بسند خود روایت کرده از ابن عباس که او گفت که از آن
صلی الله علیه و آله شنیدم که از او آیتها معاویه علی بن ابی طالب و معاویه بنی امیه هر یک معاویه بنی امیه هر یک
اودا و دیگر احادیث در مذمت و ملامت ایشان زیندین واقع است و نقل همه موجب طول کلام است و از جمله لایب
بر مملوینت او یکی اینست که بزید بن معاویه علیه السلام را خلیفه و جانشین خود کرد در حالی که آن شیعیان
بشرب غیر مشغول بود و باعث آن شد که از آن بد بطنت لعین ستمهای بسیار با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
رسید و باعث آن شد که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام شهید شد بلکه اگر کسی نیک ملاحظه کند میداند
که معاویه لعین سبب استیلا و خلفای بنی امیه شد و ستمهای که از آن ملاعین با ائمه معصومین علیه السلام و شیعیان
ایشان رسید هر شیعی است همین که بدانند که از معاویه واقع شد تمام سبب عجز خطا است دلیل دیگر بر مملوینت
معاویه و ابی امیه ابی و ابی همدانیه و التجره التکلیفی القرآن است که حضرت الله تعالی بنی امیه را بنی امیه مملوینت
و چون معاویه از بنی امیه است پس از بنی امیه و معاویه است و در میان علمای ما خلا فی بیعت در مملوینت
غیر معاویه بن زید و عمر عبد العزیز از بنی امیه اما در باب معاویه بن زید و عمر عبد العزیز خلاف کرده اند بعضی از علماء
اعتقاد است که چون معاویه بن زید بعد از آنکه زید پدر او علیه السلام را کشته و اصل شد اداد کرد که ظاهر کند که
امامت با او نیست ندارد و معاودش او را با بنی امیه کشت و عمر عبد العزیز چون ناشای علی بن ابی طالب را بر طرف کرد
این دو نفر از بنی امیه مامون نیستند و صحیح دیگر از علماء اعتقاد است که این دو نام مثل سایر بنی امیه مملوینت
و از جمله لایب بر مملوینت معاویه آنکه حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام امر کرده که شهید کردند و
درین سنی نیست که هر کس مرتکب اینطور امری شود ملعون الحی و کفرنا است و هرگز دروغ نجات نخواهد دید و ابدال
در جهنم خواهد بود و از جمله لایب بر کفران سرافراز اهل تقاضاست که در آیه که بناحق بر جای پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشسته بود خود را امیر المومنین نام کرده بود امر کرده که حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه را از سر کوب
در آنها با طرف مملکت فرستاد که سر مان بغالینه اشخیز و انا سزا گویند و مقصد و پنجاه و نه نام شهرهای

که در دست ان ذنوب و باقی خلفای بنی امیه بودند تا سزا میکشد لا بعد شهری که بتشیع مشهور است اول
 بعضی از شهرها هزاره ماه تمام باین عمل مشغول بودند تا آنکه عمر عبد العزیز از طرفت کرد همچین که
 ایشان را بان بخود و معلومست که همچین که یهودیان علیهم السلام که نام ایشان ایا عبود از ایشان
 ناسزی حضرت ائمه رسالت صلی الله علیه و آله داد هر روز شنبه میکنند و ان را عبادت میدانند از ان نفس
 بکتاب مفسر بنویسند بلکه زیارت عقوبت خود میشوند همچین که از ان امری که معادیر لعین کرده نفعی
 امیرالمومنین علیه السلام راه نمی یابند بلکه باعث زیادتی عقوبت ان کافر میشوند که چنین امری کرده و باعث
 ان میشود که معلوم عالمیان شود که دلوزناست و از جمله کافر عالمی است و حضرت الله تعالی از جهت انکه دلوزنا
 بودن معاصی را ظاهر سازد فعل بردهای بعضی از استیانت زده که خود فعل کرده اند و از جمله اکابر علمای شیعیان
 قابل شدن یکی شیخ زاهد حافظ ابواسمعیل بن علی سمانست که در کتاب مثالب بنی امیه آورده که هندو که
 خواهر که مادر معویه بود با مسافری همرو بن امیه در ساخت و چندین سال مسافر با او زمان می کرد و او معاصی
 که از ان خواهم کردن تا آنکه هندو حامله شد و شنید که ان حامله بود نشکر گزشت مسافری ازین بگریختن
 جیره و پناه نیجان بن مند ریزده و از بیجا هندو ابابرام تمام با ابوسفیان دادند و بزودی تمام بخانه او
 فرستادند و چون سه ماه از عروسی او گذشت معاصی را از انید و در بعضی از روایات واقع است که هندو که
 در نظر ابوالولاد حضرت میزدند که یکی از ایشان مسافری عمر و دیگری عمر خطاب و یکی ابوسفیان بود و در میان
 ایشان هندو واقف عظیم با مسافر بود و مسافران را به بکارند هندو و هندو حامله شد و شکست که بر
 شد مسافر از خوف مسافرت و مادر هندو بر حاکمی هندو واقف شد و پید دهند صورتی حال داد و در میان
 آورد و او مردی بود بسیار بدخوی شرع بغافلند و نود و نصد فعل هندو کرد مادر هندو گفت که اگر او را بفعل
 رسالت در میان عرب بد نام خواهی شد بهتر است که او را یکی دهیم که چندان اهداری نداشته باشد تا باین
 راحتی شود و کسی از مردمان برین مطلع نشود و پدید دهند بناچار بر این شد و با یکدیگر نشنند و گفتند که او را بیک دهیم
 مادر هندو گفت بعرض ابوشامه که معلوم است که چنانکه مادر هندو در این قسم خیزد در پیش او سهل است

بهندو

بدهندو گفت که اگر چه عمر از مری و غربت و حجت بهره ندارد اما خفیت غیظ القاب که یک با او باشد همیشه از دست
 خوی او در بیخ است اثر قرار بان دادند که با ابوسفیان دهند و این ابوسفیان درهنگه شاکر و فعل بند بود بر او
 طبعی دند و کنند که ایا میخراشند را بودیم ابوسفیان چون کمال نکبت و فلاکت در خود میدید بدو نهایت
 و توانگری ایشان را میدانست خیال کرد که ایشان را از مری سزا بگویند گفت دشمنان عجب نیست
 که با مثل من مردی شمشیر میکنند من کینه و در حساب بکنند بیدان قسم که آنچه میکنیم از روی سزا بگویند
 بلکه اگر را خدای باشی ادرا بومیدیم بهر حال بید از کف کوی بسیار و ابوسفیان ظاهر شد که آنچه میکنید از روی
 پس را خنق شدن هندو و با او دادند و در همان روز هندو را با او سپردند و بعد از سه ماه از عروسی او گذشت معاصی
 لعین بوجود آمد و بعضی نقل کرده اند که بعد از هفتاد روز و در بعضی از اخبار است که بعد از هفتاد روز از
 بدینا آمد و ابوالمنذر هشام بن محمد بر ان شب دو کتا بعتاب آورده که بعد از آنکه معویه متولد شد چهار کتا
 سه معویه ردعی میگردند هر یک از ایشان میکند که این فرزندان منست یکی از ایشان مسافری عمر بود و یکی
 عماد بن ولید بن مغیره مخزومی و یکی ابوسفیان و یک گری بگری و یکی که مرادش از یک گری بگری خطاب
 باشد و احتمال دارد که مرادش صباغ باشد همچین که صاحب کتاف ثابلاست بهر حال در همان کتا بعتاب نقل کرده
 که مراد هندو از جمله زنانی بوده که در کتاف بویام خان علم نصب میکردند و این در کتاف بعتاب بود که زنان و انبیه
 علی برام خان خود نصب میکردند که غریبانی که وارد مکه شوند اگر زن زایشه خواستند محتاج بخشش از کسی نشوند
 و این علامت را مخصوص خود بپندارند و صاحب کتاف معویه را بجهت او کتاف نهاده که یکی از ایشان مسافری
 و دیگری ابوسفیان و دیگری عماد بن ولید و دیگری صباغ بن معاویه است با وجود ان حال سستی ان ملوک را
 حال المومنین میکنند بجهت آنکه اعتقاد ایشان اینست که خواهر معویه یعنی ام حبیبه دختر ابوسفیان و دختر حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله بود و چون زنان غیر مادان مؤمنان اند پس هر که برادری از زنان ان حضرت باشد
 حال المومنین است و اگر کسی خواهد که بدانند که سستی ان در بر حضرت است این میسوا ان معلوم کردن که نفسی است
 که ابوسفیان نیست همچین که از خلفای که خود کرده اند معاصی میشود او و احوال المومنین میکنند و محمدی که کمال

بهندو

ایمانش ظاهر است و نسبت حق با بی بر معلومست او داخل المؤمنین نمیکند و حال آنکه مؤمنان با نابل عایشه است
و سنیان عایشه را بسیار عزیزتر میدانند و او را ام المؤمنین میخوانند ظاهر اینست که سنیان لعین اگر کوچه را بدینند
که صفات حمید بسیار و خصال پسندیده بسیار داشته باشند اما با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله دوست بوده او دوست
ندادن و اگر کوچه را با اهل بیت بدباشند بدیهای دیگر که از او بدینند توجیهاست میکند و او را دوست میدارند نیست
این مکر از نظر کورولی و بی بصیری و درینکه معاویه را کشته و همگنیز از آن سنیان اعتراض دادند از جمله
صاحب کتاب و ابوالاسنبا نفل کرده که روزی معاویه بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمده بود و از مردم
از برای معاویه ملعون میگویند عایشه سر از وزن حمزه پاره کرد و گفت ای معاویه بد از تو بخواهم از خلفا بوده اند
همچنان ازینان بیعت از برای فرزند خود بگویند نه ای بکر از برای فرزند خود از مردمان بیعت گرفت و ز عمر بن عثمان
نودان کار افتاد بکر کرده معاویه ازین حرف مجمل شده از منبر پرامند و بعد از دو سه روزی که نزد عایشه فرستاد
و از او التماس کرد که تو ام المؤمنین گردی با عت فخر من میشود اگر شغلت بود بجای من بیانی شرط میکنم که هرگز
از بردن آن منصبی بگردد معاویه عایشه ازین سخن فریب معاویه خورد و بدینش رفت و معاویه فرموده بود که چرا
کنه بودند و اهل و اهلب سپاردان کرده بودند و فرزند دمان گسارین و کرسی بردی ان گذاشته و از آن بخواهی
ترتیب داده بودند که بانگ سبکی که بران واقع شود فرزند او بعد از آنکه عایشه بدین معاویه رفت معاویه تکلیف کرد
او را که بران کرسی بنشیند معاویه بران کرسی نشست و حال دران جاه بر اهل انشاء معاویه بر سر جاه آمدن خطا
جایزه کرده و گفت که هنوز خای باش تا چند سوی و با بظرفی عایشه را بقتل رسانید و این واقع در آن ماه ذی الحجه سال
چهارم و هشتم از هجرت روی نمود و بعضی دیگر از اهل کشته شدن عایشه را نیز همان معاویه منع دیگر نفل کرد و اندر اما
بودی که مذکور شد صحیح است و سنیان بدین توجیه میکنند عمل معاویه را که جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام کرامت
ازین جهت بود که علی بن ابی طالب را با اهل بیت میدانست چون معاویه میکند که علی را در کشتن خانه خودی نیست و پاره
می آمد و عثمان را با برای میکشید عثمان کشته نمیشد بر با بدی سنیان گفت که هرگاه علی ابن ابی طالب را کشتی نشسته باشد
مردم بسیار از آن طاعت محبت کنند برقتل عثمان و معاویه بقتل علی ابن ابی طالب لشکر بکشد و قتل معاویه را بدین

در این روز

پرسه صورتی که عایشه را کشتا و او ام المؤمنین میگویند معاویه او را دانش و حمیده بقتل رسانده باشد پس اگر
شما او را لعن کنید چه ضرر خواهد داشت چه ظاهر است که شخصی که در کتب خوانده خود شنیده باشد او را تصدیق
نفل دیگران نیست و آنکه شخصی را بقتل رساند صاحب تقصیر است ظاهر اینست که سنیان بعضی از ایشان از
سببای سفاقت درینا تا ملنا کرد و بجزو مثل معاویه لعنی قابل میشود و بعضی از بسیاری تقصیر جماعتی بسبب
آل رسول صلی الله علیه و آله و مراد سعد الدین در شرح مقاصد میگوید که زید و امelon میدانند و اما اینکه عا
بجزو لعن بر او میکنند از جهت آنست که مبادا ساریت بیالاکند و هر که اندک تا ملنا کند میدانند که ملا سعد الدین
مربود یکی ازین سر مرض که مذکور شد مبتلا بوده از جهت آنکه او بزید لعن میتوان کرد از جهت آنکه با حضرت امام حسین
علیه السلام بد کرد معاویه را جگر بیانی با بد لعن کرد از جهت آنکه زید بچنگ حضرت امام حسین نرفت و پدرش معاویه
خود بچنگ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت دیگر آنکه زید با یکی از ائمه معصومین از دو معاند آمد و معاویه ملعون
با دو امام مفترض الطاقم خصمی کرد و یکی را عایشه خود متوجه خنک شد و دیگر را امر کرد تا بجهاد رسانید و زید
دیگر و جماعتی میوان گفت اما چون سخن در حد طباب میکند همین گفتفا میکنند و بد آنکه هم چنین که معاویه لعین و
زناست هر یک از اینها عی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با یکی از اولاد آن حضرت بد کرده و لذت ناست همچنان
از نصیحتات بسیاری از اهل معلوم میشود و ما درین مختصر از اصحاب نسب عمر و عاص بیان میکنیم و از خلفا
نسب عمر خطاب و چون عمر و عاص از آنانی که دعوی امامت و خلافت نکردند و مندرش بدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سپاسر رسیدند و اگر ان زندین نبود و عیسان نروان نبودند و اگر ان زندین نبود این ملحقان عمل نمیکرد و عمر
دو میان خلفای ثلثه نقصان عظیم بدین رسانید و هر چند که در دین هم رسید یا عمر کرده یا بظنیل عمر واقع
ببر ذکر نسب این دو نفر امام است اما نسب عمر و عاص بر روشی که صاحب کتابان از زید کان علمای سنت
در کتاب درج آلهام کرده بر روی است که ناقصه مادر عمر و عاص کبرک بود که با ابن جبنه ان او را خبر بد چون
دید که کربل کار است او را از کرد و او بطلب و ابوسفیان و امیره و هشام بن مغیره و عاص بن وائل هر با او
در بیل مصر نزدیکی کردند و حامله شد و هجرت اننها نمیدانست که این فرزند از کیست و بعد از آنکه عمر عا

ناید هر گاه امتان دعوی می کردند که این فرزندان ما نیستند و چون در میان ایشان عاصیان کثیر که با حقش
میلدان کثرت زینت کنت که این فرزندان ما عاصیان امامان ما نیستند با بوسنیان داشت و این جهت بود که
ابوسفیان گفت بر عمر و عاصرا بن شمر گفت بولت ابوسفیان لاشکة قد ابرفت لنا فیک منیر بیتان التما یل
یعنی پدر تو ابوسفیان است نه عاصرا بن شمر که ظاهرا این اسامی را ما در تو از اینه کنیم علاوه
از راه شکل و شمایل و حضرت حق خالی در سوره انا اعطینا نصیح فرموده که عمر و عاصرا عاصرا بن شمر و چون تقبیر
سورن خالی از طول نیست گفتا از آن موضع حاجت میگیرد بگو در میان عرب پسران قدر بسیار داشتند و دختران
چندان اعتباری میگردند و اکثر اوقات کسب که دختری داشت و بهری او را نبود می گفتند امروز بی فرزندان
و چون پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات آن حضرت وفات گردیدند بنا برین عاصرا بن شمر از راه
هر چاکری نشست آن حضرت را مذمت میکرد و میگفت که محفل اینوست یعنی مفلوح القبل است و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بدانند هناك بود حضرت حق خالی سورن انا اعطینا و از زجر و ستمی آنحضرت فرستاد و در
آخرین سوره فرمود که ایشا نیتک هو الا نبی یعنی پدر سب که دشمن تو باشد محفل یعنی پدر سب که عاصرا بن شمر
یعنی ابی زبیر فرزند است اما نسب عمر و عاصرا بن شمر علیکم العذاب بدیشی که جمعی کفر از علی ای شیعیه و سنی نقل
کرده اند برین وجه است که عبدالمطلب را کثرت بود صهبا که نام و حدیثه و بعضی از شتران خود را با داده
بود که بعضی برده بچرانند و او مملکت این امر مشغول بود تا روزی از روزها غلامی نقل نام در آن صحرها که
دید و با و زنا کرد چها الحامله شد و بعد از مدتی پسرش زاید و او را بر سر زاده انداختند مخصوصا زامل با و براده
دین بود اشک و غمخواری نموده و بپوشش را و او را بزرگ کرد و نام آن حلال زاده خطاب کرد و بعد از آنکه خطاب
شد روزی که از شریک بانی افتاد که صهبا که در اختیار بود چون چشمه آن نظره پاک بر ما درین افتاده هر ما در روزی
بجرت آمد مادر و احدیت نمایان رسانید و آن کثرت زاید که جوان حامله شده بود زبیر فرزند آورد
او را از شمس و لای خود برد و در نیستان کرد و آن زبیر کی بود بپوشش افتاد نام بن مغربین و زبیر الکراد
بر آن نیستان افتاد او را کثرت طفلی شین و پشیمان و آن دختر را دید و از راه تو تم او را بچرا در برده و با ممل
خود

سب و کثرت

سوره که در این

سپرده و او را غمخواری نمودند و نام آن دختر را کثرت که در نزد بعد از آنکه آن دختر بزرگسال رسید بود روزی
افتاد خطاب و چشمه بروا شده و محبت عظیم به رسیده و او را از هنگام بزی کثرت و بعد از آنکه خطاب با چشمه
بعد از مدتی عمر خطاب متولد شد و موافق آنچه مذکور شد بسیارید که خطاب هم پدر هم جد هم خاله باشد و چشمه
هم مادر هم خواهر هم عمو او و این محتاج بعد از آنکه از شاه شمرای عربستان در انبظم آورده میگوید محتاج
و ذالک و امانه اخنه و چشمه احمدان بعضی الوصی و آن محتاج یوم القدر بیعتی که کسی که جدا و خال او
و پدر او باشد و مادر او خواهر او و عمو او باشد سزاوار است تا اینکه عداوت و دشمنی نماید با حضرت امیرالمؤمنین
که در حق است بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دانند که کثرت سزاوار است تا اینکه آنکا ذکر جهت حضرت امیر
در روز غدیر و از جمله شایسته علماء شیعه که این نقل را در اوست کرده یکی حق بن هشام فری است که در اوست کرده این خبر
از این زیاد است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و یکی دیگر این شهر است که از خدین طریق روایت نموده که
از سنیان در ایشان بخورده و بغیر ایشان بسیار کسی از علماء شیعه و سنی با این نقل را در ظاهر نیست که سبب اینکه سنیان
قسم جنورها و در باب امامان خود نقل کرده اند آنست که حضرت حق تعالی فضل و کمال ایشان زده و امر همان براند
که امامان ایشان به خود رجوع نمایند با آنکه از سنیان آنها مشهور بوده میدیدند که نقل نکردند با آنکه در کوفه نمایند
بنا برین نقل کرده اند هم چنانکه بی های دیگر ایشان را در کاههای خود نقل نموده اند پس ملاحظه کن ابعاد آن که هرگاه
بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامی و پیشوایی بایستد با امامت علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله قابل شدن بهتر است
که با وجود فضایل محمد و ثوابی که داده و در اندیشه حاکم بر مملکت شده باشد یا امامت عمر خطاب که با اینها و اوصاف ذمیه
و خصالت نامستند است اینست باشد که در سنی بعضی دیگر از علماء ان شمر را که مذکور شد از حضرت امام جعفر صادق
میدانند به حال بعد از آنکه عبدالمطلب ازین امر مطلع شد همچنانکه جمعی از علماء با این نقل کرده اند خطاب و اطیبه
حوالی هر دو کوشش در میان هر دو چشمه او را داغ کرد و چون زیاد برین از مطاعن این بختیان نقل کردن
طوا کلام میشود همین روزی که گویا که شد گفتا میگویم و الله یهدی من یتق و الی صراط مستقیم و طلب
درد که بعضی از صحابه که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله وافق شده از حین ولادت

مطلب از راه سب و کثرت

در سب و کثرت

تا وقت رحلت و سپان برخی از احکام و قضایای آن حضرت سلام الله علیه بدانکه معجزاتی که حضرت الله تعالی بجمع
 پیغمبران داده بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و آئمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین عطا فرموده و بسیاری از
 معجزات با ایشان کرامت فرموده که بر پیغمبران سابق نداده و چون در ذکر معجزات حضرت شاه ولایت علیه السلام
 سخن بمرسیه مجلول می آید که آن مردمان از عهد نوشتن آن بیرون نتوانند آمدن بنا برین در یک کتاب
 اکتفا بن کرد قلیلی از معجزات آن حضرت که شیعری و سنی در نقل و نقل از معجزات آن حضرت که شیعری و سنی
 نقل کرده اند یکی نیست که در دو فیه که ان جناب از ماد و متولد شد بحد در آمدن فرمود که **اَسْمَدَانُ لِلَّهِ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
 یعنی گواهی میدهم که نیست معبود بحق غیر حضرت حق تعالی در عالم که یگاناست و شریک ندارد و گواهی میدهم
 که من ولی خدا و جانشین رسول خدایم و در بسیاری از احادیث از پیغمبرون ماکو است و از جمله احادیث حدیث است
 که صاحب کتاب روضه الواعظین در این نموده از اجابین عبد الله انصاری که منقول است برین معجزه و معجزات
 و چون آن حدیث طولی دارد در تنظیم اکتفا بذکر نعمان منیما نیم صاحب کتاب بنویز با سنا خود
 میکند و اجابین عبد الله انصاری رحمت الله علیه که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم
 که بخواهم در سبیل که از آن حضرت سئوال کنم از کتابت امیرالمؤمنین علیه السلام چون از آن حضرت سئوال
 نمودم انفرود فرمود که آه سئوال کردی از بیرون موثوری که بعد از من تولى یافت بر سستی و طریقه عمی بن
 علم ما سکت یعنی همچنانکه حضرت عیسی علیه السلام در آن زمان بود و او نیز در وقت من کشته ای جا برید
 حضرت الله تعالی مرا و علی بن ابی طالب را از بیاد فراموشی پیش از آنکه عالم را خلق کند یا بعد از آنکه عالم را
 آن مدت بنسب و بنفیس و فطرتی است و چون حضرت حق تعالی آدم صلی علیه السلام را خلق کرد و
 در صلب آدم با ما است و عادت کن است و من در طرف راست و علی بن ابی طالب در جانب چپ او قرار گرفت
 و از صلب آدم با صلب طاهر و احرام طیبه منشا میشود و تا آنکه من در حلیه عبد الله و علی در صلب او
 و حضرت الله تعالی مرا در رحم انصاری و علی را در رحم فاطمه بنت اسد جای داد و یکبارده حضرت رسول

معجزه اول پیغمبر
 معجزه اول پیغمبر

معجزه اول پیغمبر
 معجزه اول پیغمبر

خطبه اول پیغمبر

خطاب بجا برین عبد الله انصاری نموده فرمود که یا جابر بلکه بفرمان آنکه علی بن ابی طالب بر شکم ما در قرار کرد و در آن
 زمین مروی بود عابدی را و او را می بود که تارده کرده از خلق خدا از تعلقات جفای دست کشید و آن حالت
 عبادت و ایضا به جان چسبید نام آن مرد مرفر و براهیدین مشهور بود و هر طبعی که از حضرت الله تعالی مستلک
 در آمدند روزی مرفر در منا حان خود گفت که الهی کی در از او ایام و قربان در کلام خود بمن بجای حضرت حق تعالی
 دعای او را مستجاب نموده ابو طالب غم سفرین کرد و زیارت مرفر رفت چون جنبش بر حال ابو طالب افتاد بر
 که از آنجا می آید ابو طالب فرمود که از آن تمامه گفت از کدام تمامه فرمود که از آنکه پرسید که از کدام قبیله گفت از
 ذمه ریخواست در وی ابو طالب را بوسید و گفت الحمد لله که حضرت حق تعالی دعای مرا مستجاب کرد و یکی از معجزات
 و جباران مرفر بود و بمن خود پرسید که نام تو چیست فرمود که ابو طالب مرفر گفت بیارت با در آنکه اسال فرمود
 از صلب تو پیدا خواهد شد که ولی خدا و سید اوصیا و وصی خیر از قرآن و هادی و راهنمای عالمیان با
 باید که چون آن فرزند بسندین و آن خلیفه بر کزین را داد که کفر سلام من با و برسانی و بگوئی که آن بر پیغمبر گواهی داد
 که خدای نیست غیر حضرت الله تعالی و بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله معتقد بود و نهادت میداد که تو بعد از آن
 وصی و جانشین اوئی و میگفت که محمد صلی الله علیه و آله نبوت تمام میشود و ولایت هویدا میشود و او خاتم
 نبوت است و نوه شریک ابو طالب است و نبوت این خیرترین اثر بگریست و گفت آن فرزند را که کفر نام
 چه چیز خواهد بود مرفر گفت که نام او علی و لقبی از رضی عنده بود ابو طالب گفت که ای شیخ دلیل ظاهر برها
 واضح میخواهم که بان اطمینان خاطر بهرسانم که آنچه فرمودی اسال و افع خواهد شد مرفر گفت هر چه خواهی بخواه
 تا از حضرت حق تعالی در خواهم تا از این بر تو عیان کند که باعث اطمینان دل تو شود ابو طالب گفت که میخواهم که
 سامت از میوه های بهشتی میوه نرزد ما حاضر شود مرفر دست بردار حضرت و اهدای عصا بر او نمود
 دعاشد هنوز دعا او تمام نشد بود که طبعی بر پیش ایشان حاضر شد بر از ضربا و بر از آنکه و اما نشستی ابو طالب
 از آن میوه ها بلایا تا در آن نمود و آنچه اعلمنا بعضی از محققین است است که مرفر یکی از اوصیای حضرت عیسی علیه
 السلام بود و نشستی بر سر آنکه ابو طالب این افکار را نشناخت و فرمود مرفر و اواع کوه متوسل که معطر شد و بعد از رسیدن

بلکه آن حضرت را می فرمودند که ای صاحب برجم مطهری با طهارت اسد اشغال بود و مقادیر آن حال و از آن عظیم بود
واقع شد بنوعی که در آن فرزندانی خوف آن بفرج آمدند و آن فرزند طوی هم ساینده تر کفایت و قرین و ادای آن
فرزاد گرفت که میساید بنام ^{بکره} ابو قیس برود و از ایشان خود رخص این بلا دادخواست کرد تا ایشان را ازین
مملکت خلاص کنند و چون بنام و ابر بالای ابو قیس برود بنوعی که آن کوه بزوله و درآمد که بسیاری از
سنگها این جدا شد و آن بنام سونگون شدن همه بروی در آمدند پس بزرگان قریش را اضطراب زیاده شد
بگیرند و زاری و جرح و بفراری مشغول شدند آنگاه ابوطالب بر بالای ابو قیس برآمد و فرمود که ای مشرف قریش
امروز حضرت الله تعالی شخصی را بوجود آورده که اگر اطاعت نکنید و او را سزاوار مسند امامت و وصایا
ندانید ازین مملکت هرگز نجات نخواهید یافت و مطلب ابوطالب ازینکه فرمود که امر و رضای تعالی شخصی را
آورده این بود که آن مصلحت از صلح و منفصل شدن بود برجم فاطمه بنت اسد اما قریش این کلمات را اگر از این
شنیدند نه بجا که شد که ما از اطاعت قول تو بنوعی بریم و امیران داریم که در مرغ آن بلید دعای کنج چون
که بمرک دعای تو این بلا از ما برخواستند خواهد شد ابوطالب دوی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز بود آشنه
از برای ایشان دعا نمود و گفت اللهم استلک بالحق تعالی بالحق تعالی و العالیة العالیة و العالیة العالیة
الا تفضل علی انما مزیة التکریم و التکریم فی الحالیة بمرک دعای ابوطالب زمین ساکن شد و در فرج برطرف
کردید پس حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بجا رفت که بخی اخذ از نری که اندر دانه زمین شکافت و یکاه
از درو یابند و بخی اخذ از نری که مفضله را از حلال بحالی کرد ایند و آدمی را اذان آفرید که هرگاه واقعه صعیبی
صیغود اهل مکه دست بدها برداشته این کلمات را می کشد و فالحالی از اجابت ظاهر مینماید اگر مطلق علم
بعانی ان العاطف نداشتند تا آنکه شب ولادت علی بن ابیطالب در سید ددان شب و روشنی آسمان و نور ساق
مضا هف کردید اهل مکه با یکدیگر کشید که اشب از حاد و عزیز و امری عجیب دوی نموده خواهد بود
پس دیدند که ابوطالب در آن شب در کوهی می کرد و میگوید که ای پسرمان بشاوت باد شمارا که
شخصی ندیدم در عصره وجود کرداشته بزرگواری ازها لاضیب بمنزله ظهور آمدن که شهنشوار میدان امامت

عقرب قیامت

هافضی حکم و کلا یث و ناصرین مبین و قاصع ابطال مشرکین و مبین مناجح حق و یقین و حق رسول ربنا
العالمین خواهد بود و همچنین میبخت و اوصاف آنحضرت را بیان میکرد تا صبح طالع که در دید و بعد از آن
روزی ابوطالب از مکه غایب گردید و هیچکس نمیدانست او کجا است و هیچکس سید عیاب بودن او را ندانست
چا برین قبله الله انصاری علیه الرحمه که او این حدیث است میگوید که چون حضرت رسالت صلوات الله
علیه و آله سخن را با این موضع رسانید که هم یا رسول الله سبب غایب شدن ابوطالب چه بود آن حضرت فرمود
که ابوطالب بنزد مشرک در مدینه بود تا او را بشاوت دهد باینکه علی بن ابوطالب متولد شده و عالم را نور وجود
منور گردانید ای چا بر بداند که در وقتیکه مشرک شده تولد علی بن ابوطالب را با ابوطالب داد باو
که در وقتیکه آن فرزند را چند ناله در دنیا گذارد مراد و باب و غا و جیل کام که در حوالی شام
خواهر مرده باشد و خواهر زن و ابوطالب بنا سفارش مشرک بعد از تولد علی بن ابوطالب بان کوه رفت
و در آن غاری که مشرک خوابید بود و درآمد دید که مشرک داعی حقی را لیک حاجت کشف و گفت درو
پوشانیده اند و در وقتیکه جانب قبله است و در و ما و بنزدیک او حاضرند چون آن در و ما در حضور ابوطالب
دیدند هر چه و نهان شدند ابوطالب پیش مشرک آمد و گفت السلام علیک یا ولید الله و رحمة الله وبرکاته فالحال
مشرک بفرمود حضرت الله بلال زنده شد برخواست و دهنش بر روی خود فرو آورده گفت انهد ان لا
ایله الا الله و حدیث لا شریک له انهد ان محمد عبده و رسوله و انهد ان علیا ولی الله و اولی الامر بعد
نبی الله یعنی کواهی میدم که بنیست معبودی بجز منکر حضرت الله تعالی و وحالیکه یکا نراست و شریکی از برای
او نیست و کواهی میدم باینکه محمد صلوات الله علیه و آله بنی هر رسول خداست و کواهی میدم که علی بن ابوطالب
ولی خداست و امام است بعد از رسول خدا پس ابوطالب مرده ولادت شاه ولایت را بدینتریم رسانیده میفرم
گشت ای ابوطالب اسد ما دارم که غلامانی که در آن شبی افق شده با یکدیگر ولادت آن حضرت را از برای من
پایان فرمای ابوطالب گفت که آن شب بر شرف روشن بود که گویند روزی بود چون نلثی از آن شب گذشت فاطمه را داد
که او وضع حمل بر رخا هر شد و در کنش متغیر این کلمات نجات بر خوای او از حضرت عزت سلوک ولادت از

که خواند و احق بجا فطرت او از دیگران احوط است بر سید که شما کیستید و درین مقام الهی چیست
اعمال صالحه مؤثر از اهدای کرمی غالی ما با اینصورت کرده و تا قیامت بجا فطرت او ما مورث و در آن وقت
هادی و دل همتای و خواهیم بود بهیشت پس ابوطالب را که درین بجهت معظله آمد و در آنجا به تربیت آن نور چشم عالمیان
مشغول گردید بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله سخن را با ایشان رسانید و دیگر باره خطاب بجا بر کرده
فرمود که ایجا بر مسادا که در افتای این راز سخن کنی که این از اسرار مکنون و علوم مخفیست جا بر گوید که من گفتم
که یا رسول الله بعضی از مردمان میگویند که ابوطالب کافر بود حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که ایجا بر سخن آن
بماحت و در حق ابوطالب دروغ و افتراست و پروردگار عالمیان با عتقاد بندگان خود انا نراست بلکه چون
بمراجعه رفت و از هفت اسفان گذشتم و بعد از رسیدم چهار نور دیدم و از حضرت حق تعالی از حقیقت آن سؤال
نمودم خطاب رسید که یا محمد یکی نور جود تو عبد المطلب است یکی نور علم تو ابوطالب است یکی نور پند تو رسول
و یکی نور طالب براد علی بن ابیطالب گفتم الهی اینها عن سبب چه عمل سخن اینها بر شده اند خطاب آمد که سبب آنکه در
بر اینکفار و اهل کفر میبود نور و باطن ایمان خود را بگشاید و از مشرکان جدا مانی که میدهند صبر است
انهمی و بدانکه در بسیاری از کتب حدیث شریف و شیخ این روایت واقع شده و بعضی دیگر از کتب حدیث این روایت
با زیادتی واقع شده و مضمون آن زیادتی اینست که این روایات باقیام در این روایت مذکور است واقع شده حدیث دیگر
که بعضی از مجتهدان مذکور با دیگر مجتهدان در آن مذکور است حدیثی است که صاحب کتاب در فضیله الواعظین روایت فرموده
از ابو عمر از ابی سعید خدری که گفت که در خدمت حضرت رسالت بناه رسول الله علیه و اله بودم که داخل شدی در خدمت
سلیمان ناصی و او تو را غفاری و مشغول او سودگویی و عمار با سراجی دیگر از اصحاب آثار حزین و ملال از ایشان
ظاهر بود و گفتند که یا رسول الله بدانکه در آن زمان ما فدای تو باد ما جمعی از معاندان میگویند که اینکه علی بن ابیطالب
بشر از همه کس بصدیق تو کرده است باری بان سبب نیست از جمله آنکه علی بن ابیطالب در آن حال طفل بود و صدیق بجا
اعتباری ندارد حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که در کتب سابقه بخواند که بجا چون
وقت تولد حضرت ابراهیم علیه السلام رسید که بخت از نوره دو مراد ازین است که تا رخ بر حضرت ابراهیم علیه السلام

این حدیث در کتب معتبره
روایت شده است

ما دو او از نوره برود که زاینده ما درش که بخت در حالی که با حامله بود بهر حال آن حضرت فرمود که در وقت
تولد ایشان بر کتف دهنی خراب ابراهیم علیه السلام از ماد و متولد شد و فی الحال پشوی خود کشید و مکرر
شهادت بیکای حضرت الله تعالی داد و چون مادرش ازین امر غریب ترسیده از دو و در شش بر عت نام
متوجه ماد و شده خود امان در رسانید و در آسمان نگاه میکرد و آثار صنع الهی و املرا خطه میفرمود و همچنانکه
حق تعالی از آن خبر میدهد که و کذالك نوبی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و با زینما را سوگند میدهم
بخدا که نمیدانید که چون فرعون ملعون از وی طغیان زنان حائل را شکم میدید و اطفال را میکشید از خود
که او تولد شدن موسی علیه السلام داشت و در آنوقت که موسی با مرحن تعالی از مادر مشغول شد فی الحال بعد از
حق تعالی با ماد و بسبب در آمد و او را تعلیم کرد که مراد در چند وقت بگذارد و از آنجا که کن و بد در این الملائکة از خود و
فرعون در آمان باشی و در این باب اندیشه میکنی که پروردگار من موابی خواهد رسانید و ماد و موسی بروی که از
موسی تعلیم گرفته بود او را در چند وقت گذاشته بدین انداخت و بعد از آن بعد رسید و شمارا ششم میدهم بخدا
که نمیدانید که عیسی بن مریم در وقت متولد شد و جرع ماد رخورد دید او را شکین داد و فرمود که ای مادر
بجگر الهی رضا بد و عکلم میباش و از حرف مرده مان اندیشه میکنی و در آنوقت حضرت الله تعالی انجیل را با زان دل
گشاید و منصب نبوت باو عطا فرمود و او را بنما کردن و زکوة دادن امر نمود و در روز دومی ولادتش با
همی که مادرش و اسر زنی میکردند بعضی فرمودند که گفت ای عبد الله انانی الکتاب و نمیدانید که مرثیه من از
سابق بلندتر و درجه من از ایشان رفیع تر است و حضرت حق تعالی مرا و علی بن ابیطالب و از بیک نور افزید
و ماد و صلب آدم و بعد از آنکه در بعضی دیگر از اصحاب انبیا بشیخ حق تعالی مشغول بود از صلبی بصلبی
منتقل میشدیم تا به صلب المطلب رسیدیم و هجرت نمود ما در جبین پدرمان ما پیدا ظاهر بود و او را ذکر ما بگویند
پدران ما میرسد تا آنکه نور بد و ضعف شده و بعضی از آن بصلب عبد الله و بعضی از آن بصلب ابوطالب منتقل
گردید و هرگاه پدر و هم من در بحال نبوت حاضر میشدند آن نور از ایشان نمایان بود و جبرئیل در وقت تولد
علی بن ابیطالب بر زمین نازل شد و گفت یا حبیب الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که حال او وقت ظهور
نبوت تو شد که برادر تو ناصر و خلیفه و وزیر تو و یاری اید و بعد از این شادان ترا و وضع عمل بر فاطمه بنت اسد

کسی باشد و در این خیال بخواب رفتم در خواب چنان دیدم که در دهای اسمانها آسوده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و جبرئیل از آسمان نازل شدند و با جبرئیل بیجا می بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و اله جبرئیل گفت که این جام و ابره علی بن ابیطالب و شیعیان او را ندانم جبرئیل جام را با علی بن ابیطالب
داد و با او بلندند که او را که ایشیجان علی و آل علی علیهم السلام بیا پیش خلق بیا آمدند و از قلامان و مقرابان
من چهل نفر که همه ایشان را میباشتم حاضر شدند و علی بن ابیطالب علیه السلام از آن جام همه ایشان اب داد پس
بجای می از خدام امر کرد که آن خطیب و مشقی را بپا در چون آن دمشقی حاضر شد حضرت امیر علیه السلام فرمود که با
رسول الله از پیروی بری که چهره مراد شناسم میدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن دمشقی پرسید که راست
میگوید گفت بل فرمود خداوند او را صبح کن و انتقام علی بن ابیطالب را از دشمنان و بعد از آنش که فرمود آن بندگان
موجود آسمان شدند و من از هول این واقعه از خواب بیدار شدم و غلام خود را گفتم که آن دمشقی را بپا در رفت خبر
او داد که هیچ چیز بنیر از سگ داد آن حجره نیش گفتم سگ را بپا در چون او دیدم که آن دمشقی بصورت سگ
شده اما گوشه بحال خود مانده و افسم که این از برای انت که میبادا کسی خیال کند که شخصی دمشقی را
برده است و سگی بجای او گذاشته پس نگاه کردم دیدم که از هر دو چشم آن مملون اب میرفت و بپا درها
میگرد چنانکه گویا که عذر میخواست نفرمودم تا با او ای همان حجره بردم و در حال آن سگ در آنجا نش
پس بعضی از اهل مجلس هزولن الناس کردند که آن سگ را حاضر کنند و هرگز نفرمودند او را آوردند
اهل مجلس سگی دیدند که گوش و بگویش ادبی میماند و باقی اعضای او مثل اعضای سگ است و زبان خوروا
مخاطبند و چون عذر نخواهند که لب میبینند و در میان اهل مجلس شایع گشت که این سگ شده و ما این
نفریم که عفوئی با او برسد و ما را هم فرود گیرد پس ما دون نفرمود تا با او ای همان حجره بردم و طهر
پیش نکرده بود که او از می خطیب بر آمد چنانچه اهل مجلس بر سر رسیدند چون تحقیق نمودند صاعقه برام آن
حجره خود بود و ما آن حجره را سودا خ کرده و آن سگ را سوخته بود هرگز با اهل مجلس گفت که او
باشید که من بعد از این اولاد علی بن ابیطالب را نخواهم دید و چنانچه با اولاد آن حضرت کرده ام بشما
و اهل مجلس نیز فرموده است و استغفار نمودند و حجره آخری در بعضی از کتب حجره مضبوط است که روزی رفت با

نویسندگان این کتاب در این
نقطه است

مهر و...

حضرت خدیجه نایب است گفت آن حضرت خطاب بان زن کرده فرمود که شامی آن زن چون این کلمه را شنید گفت
مرا از چیزی که در من است خبر داده که بان عیب خبر از من و بغیر از این کسی دیگر اطلاع نداد و شامی آن زن
گویند که حضی از دوبرا و اید پیران زن از کتبه خود پنهان شد و از حضرت امیر المؤمنین معذرت خواست و اذان
حضرت الفاس خود تا بحالت سایر زنان شد حاضر ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر اهل است است و او رفتی
که او نیز از بزرگان علمای این طایفه است و در احادیث صحیح خود و این کرده اند از این سگ که او را و این
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود که در روز قیامت منبری از برای من نصب خواهد کرد که بلندای آن
بشداد می رسد باشد و ملک آن منبر را خواهم گرفت با آن فرشته ندا خواهد کرد که کجاست محمد و من جواب خواهم داد پس مرا میگوید که این
منبر برای من بر بالای آن منبر را خواهم گرفت با آن فرشته ندا خواهد کرد که کجاست علی و چون او جوان
ان ملک گوید که برین منبر برای و علی خواهد آمد و بیک پای از من پانین زور خواهد گرفت پس جمیع خدایان
داشتند که محمد سید المرسلین و علی سید الوصیین است آن منبر که او ای نخواهد داشت میگوید که چون سخن حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را با موضع رسید شخصی از حضرات مجلس برخاسته گفت یا رسول الله کتبت که بعد از این فضایل
علی بن ابیطالب را دوست ندارم و با او دشمنی کند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای برادر انصاری
منتهاد و از طایفه قریش محکم علی بن ابیطالب را محکم سخنی و دشمنی منتهاد او را از کرده انصار مکر بودی و عهد
منیکند با علی بن ابیطالب محکم از نظر عرب مکر و سخنی دشمنی منیکند با علی بن ابیطالب از نالی طایفه نهای عالمند
مکر شقی و در ولایت ابن مسعود این حدیث را با زیادتی واقع شده و آن است دشمنی منتهاد و هر چقدر از زمانه
علی بن ابیطالب را مکر شامی و سخنی شخصیت که از زمانه هم رسیده باشد و در محاسن کتبت که جماعتی بر او
داشته باشد و دشمنی نباشد که از کلام باب هم رسیده مثل معجزه امثال آن که گشت و صفی شامی نگوید
مخبره انوری و او توفی علیه الرحمه در بعضی از نوشته ها خود دایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن
فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ابا بکر ملاقات کرده فرمود که آیا بندهای با فراموش کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله تو امر کرد که اقرار کنی با امیر المؤمنین بودن من و باین گفته بر من سلام کنی و نام من شوی و از فرزان

نویسندگان این کتاب در این
نقطه است

تجاه و زکونی ابو بکر گفت که اگر شخصی در دنیا مرحک میگردی که درین باب میان من و تو حکم کند من را منی معنی خودم
شاه و لایث صلوات الله علیه فرمود که اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنوی که مرتبه دیگر ترا بیان امر کند ارضی
میشوی ابو بکر گفت که رسول خدا را چون تو ام دید و حال آنکه از وفات او مدتها گذشته ان حضرت فرمود که بسا
تا مسجد قبا رویم پس ابو بکر باین واضی شد و چون بمسجد قبا رسید ابو بکر دید که حضرت رسول در پیشگاه
نشسته است و چون چشم مبارکش بر ایشان افتاد خطاب باین بکر کرده فرمود که ای ابی بکر من ترا امر نکردم که خطا
علی بن ابی طالب کنی و مناسبت او میکردم باشی ابو بکر گفت بلی یا رسول الله عهد کردم که مخالفت علی بعد از این
نکنم و از فرمان او بیرون نروم و برکشند و ابی بکر با عمر ملاقات کرده استجه دیده بود با هر دو میان آورده
و در بعضی از روایات واقع است که رسید از ابی بکر که حال او خیال دادی گفت در فکر ام که مردمان را حمله و با ایشان
بگویم که امامت و خلافت حق علی بن ابی طالب است هر چند بر عمر گفت که ابی بکر تو سخن حق هستی و امروز دیدی
و انقدر دوسوسه و تبلیغ میشی آورد که ابی بکر بدین سخن صلی الله علیه و آله در سخن حضرت را نشنیده انکاشه
بامر خود منی خلافت ناحی مشغول شد و معوی بن عمار این داخله را باین روش روایت کرده که ابی بکر چند مرتبه حضرت را
عبارت کرده رفت و گفت که من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی در این دنیا نیستم ام و اگر در زمان
رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین میگفتند من غیر این لقب نخواهم و اطلاع دارم که حضرت تو او را
حلیله در اصل بیت خود ساخت اما اینکه ان حضرت را از حضرت و وصی و جانشین خود کرده باشد در میان خود
از و خیزی دشمنی ام و از آنجه است که من مرگیا همراهت سلام ام و درین باب کان نصیری خود تمام
چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر من رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگویم تمام ما هر چه خواهیم در باب این
حضرت بشنوی از برای امامت و خلافت من خواهی کرد و خود را این کار مغرور خواهی ساخت و اگر بعد از ان این کار
کنی قابل خواهی شد که مخالفت با خدا و رسول او کرده ابو بکر گفت اگر من چهارم بنیم و از اولی کلمه در باب قبولشوم بها
گفتا کرده امرا بحقیقت تو میگویم پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که چون از نماز فارغ شوی پیش من ای ابو بکر و فاکم
ابو بکر گفت بعد از شام امده با ایشان حضرت عیسی قیادت میکرده داخل مسجد شد و دید که حضرت رسالت

صلوات الله علیه و آله در پیش محراب نشسته است پس آنحضرت خطاب باین بکر کرده فرمود که و نبت علی امیرا علی
و نبت علی علیه و آله و هو خلیفه نبی لا ینبئ عن غیره و نبت علی و نبت علی و نبت علی و نبت علی و نبت علی و نبت علی
صلوات الله و تحفظه فان فرغ هذا الشریک بالذی شریک یغیر حوزة و لست اظلمه و الا لم یعد له المنا و یغای ابو بکر
مولای خود علی بن ابی طالب پسر من امدی و بر جای او نشستی رسالت انکار موضع محل رسالت و جای بنو نبت
سزا و ادب است ان مکان را غیر از علی ابیطالب و منحن ان مکان نیست محکم یعنی از ان برای انکه او است و وصی ^{ان}
من و امر مرا در پیش پند انما حق و من ان حق کوری آنچه را بگو گفتند بودم پس بعد که فواشش جنم است و چون صد انشا
غضب خدا و غضب جنم من کردی برو و بکن این پراهنی را که پوشید بغیر استخفاف و حال آنکه تو اهلیت ان مذا
و اگر آنچه گفتی شنوی پس بعد که فواشش جنم است ابو بکر این داخله مضطرب شد و از مسجد بیرون امد و در
جزم کرد که خود را استغلافت خزل کند و ببرد مان بگوید که امر امامت و خلافت منعلی علیه السلام داد و در
امیر صلوات الله علیه بخانه امده آنچه واقع شده بود از برای سلامی نعل کرد سلمان گفت ای رفیق یاد خود یعنی هر خطا
این خبر را و خواهد کرد آنحضرت فرمود که زود باشد که با و این خبر را برساند و او مانع شده بوسه ادا ان لها
حق منع کند بعد از ان فرمود که و لا ینکر ان فلک انما حق حق ما یعنی بخدا قسم که بگویم و هر چه اینکارانند که
امامت را بمن تا وقت که ما بیزند اما چون ابی بکر و عمر با هم ملاقات کردند و آنچه گذشته بود از برای هر نعل کرد و عمر
گفت ما اصعب و ابک و احوق قلبک اما تعلم انما انت غیر هذین الثانیین یعنی من این دو کس را نسبت نمیکنم
فان علی ما انت قلیکم یعنی چه ضعیف و چه ورید و در ترسند بوده اما نمیدانی که آنچه درین بین ساعت بخت
از سخن علی را بر طالع ابی فرمود که تو سخن حاشم را پس از این سخن بزی که بران بودی یعنی در امر امامت خود
باشی و اندیشه بجا خود راه من و بدان که اینجا که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این واضی شده که بعد از زمان
خود را سخطی نموده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله بر ان روی نموده که بعد از وفات خود را بیخیزد که
مقدمه در این باب احادیث بسیار واقع است از این جمله حدیث است که در کتاب خلیف و جراح و در این شده از حضرت
امام صحابی فرمود که اگر آنحضرت فرمود که جمیع بخت من حضرت امیر حسن علیه السلام امد که در بیان رسول الله صلی الله علیه و آله

افزودند و او را بسیار نودند گفتند که بسا علی از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب مشرف از آنجا آمد
گویند بمیدید او در آن که ان بساط از آن بود پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا کرد که در آن داخلینم من رفتم
و ایشان را حاضر ساختم پس آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را و مؤذنه که ایشان بران بساط بنشاندن و بر او صاحب
گفت و از او پرسید که ایما من نوبت بر وفا هر چه بینی مرا از آن خبر دهی بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
گفت که با داد امر کن تا شمارا برداشته ببرد پس حضرت امیر صلوات الله علیه با داد امر کرد که با این اخیان یعنی ای یاد
ما را بر داد پس با ما ان بساط را برداشت و بر هوامین کرد آن حضرت فرمود که سهوا علی سر که الله یعنی سیر کنید بر بخت
خدا و ما در دهها از مکانی بمکانی میگردیم تا آنکه خطاب بیاد کرده فرمود که با ریاض صغیرا یعنی با ما در این زمین
چون بزین رسیدیم فرمود که هیچ میباید که در کدام زمین نشسته اید ما کنیم که خدا در هر حال او را در هر روز رسالت
بهر میداند فرمود که این مکان اصحاب کف است بر خیزید تا بر ایشان سلام کنیم پس با آنحضرت تا بنجا ایستاد ایشان
در رسیدیم اول با بی کرد و عمر سلم کردند و همگی در سلام ایشان بنمود و همگی از ایشان جواب نشنیدند پس صلوات
سلام کردند و جواب نیامد و بعد از آن عبد الرحمن بن عوف و باقی اصحاب سلام کردند و کسی جواب نداد و همگی
از ایشان جواب نشنیدند و همه باین روش بر ایشان سلام کردند که ان شاء الله علیکم یا اصحاب کف و اگر قیامت که در آن
من بر خوانم و گفتم ان شاء الله علیکم و رحمه الله و بركاته ان شاء الله علیکم یا اصحاب کف ان شاء الله علیکم یا اصحاب کف
پس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برخواست گفت ان شاء الله علیکم یا اصحاب کف و ان شاء الله علیکم یا اصحاب کف
پس شنیدیم که همی دو جواب آنحضرت گفتند و علی بن ابی طالب و رسول الله و محمد بن ابی طالب که پس حضرت امیر علیه السلام رسید
که چو جواب اصحاب رسول الله و آنحضرت با همه کشتند که آنحضرت رسول خدا بدین سبب ما کردیم که ایمان آورده ایم
پس رو در کار خود و خدای تعالی هدایت ما را داده کرده و او برای ما جایز نیست که بعد از وفات خود جواب اسلام
بکسی بگویم مگر پیغمبر را یا وصی پیغمبر یا مؤوی خاتم پیغمبران و نویسنده و سزا جمع اوصیای آنحضرت خطاب
نمای کرده فرمود که شنیدید همه گفتیم بی یا امیر المؤمنین فرمود که بر جا و مکان خود قرار گیرید ما هم رفتیم و بعد پی
بساط بر جای خود قرار گرفتیم پس فرمود که با این اخیان یعنی ای یاد ما را بر داد و با ما در همان طریق ما را بر روی هوا

۱۰۱

بوده و نیز فرمود تا آنکه اخطاب غروب نمود پس با داد امر کرد که با ریاض صغیرا ای با ما در آنجا در بساط ما حاضر بودیم
بزینستی که زعفران و شمع یعنی در منتهی کرد آن بود و از هیچ طرف در آن بیابان اب بنظر آمد ما کنیم که با امیر المؤمنین
وقت نماز رسید و اب بخاریم که با نوبت بسیاریم پس آنحضرت برخواست و بران زمین نگاه کرد و نوبت بجان که ما
بودیم سر پای ما را خود در آن زمین زد و دیدیم که خیمه ای پیدا شد پیش زینم و اذان خودیم ای بود در نماز
شیرینی و خوش مزگی و اذان اب وضو ساختیم پس آنحضرت فرمود که اگر این اب بنوع جبرئیل ابان بهشت می آید و در
بنازم و نماز کنیم و آن حضرت در آن موضع تا نصف شب در آنجا بجا عت و عبادت مشغول بود پس فرمود که بر جا های
خود بنشینید که در آن خیمه را در صحرای بار و صلوات الله علیه و در خواص اید با ما و با ما در آنجا ابروی هوا بلند
کرد ایند و نیز در آنکه ما در مدینه رسیدیم و چون داخل مسجد شدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رسیدیم
نماز جمع دیدیم پس آنرا با آنحضرت کردیم و بعد از آنکه آنحضرت از نماز فارغ شد و ما نیز از نماز فارغ شدیم حضرت رسالت
خطاب ما بین کرده فرمود که ای ان صیغیرا که اینچنین دیدم و شنیدم یا من بگویم که ما با رسول الله بنخواستیم که از شما بشنوم پس آنحضرت
شرح نموده از اول تا آخر بر ما آنرا شنیدیم و زینوسی حکایت فرمود که کویا همراه ما بود ماست و بعد از آنکه حکایت و انعام
فرمود که ای ان صیغیرا که این عم من علی بن ابی طالب از تو در اینجا کوهی طلب کوهی خواهی داد که ما را بر رسول الله چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و ای که ما سخن بر جای آنحضرت نشست و بظلم و عدوان امر خلاف و امتصرف شد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد در حضور ما معنی کثیرین گفت که ای ان صیغیرا که در بساط و خیمه ابان داخل کن
و گواهی که رسول صلی الله علیه و آله را با ایمان امر فرموده بودین من گفتیم یا علی هر چه مرا خبر یافتی و حاضران من گوشه آنچه
میگویی بخاطرنه نام حضرت امیر علیه السلام فرمود که اگر اینجا طرب باشد و گمان کنی حضرت حق تعالی سفیدی در روی تو و آنچه
در خوف تو و کوری در چشم تو پیدا کند که همان ستوانی گردن و من اذان موضع برخواستیم بودم که آن هر سه بلا متوجه
شد و حال آنکه هر مان سه مرتبه گرفتارم و فدا کنیم که در روز ماه رمضان و یکبارم از جمله آنکه طعام در معدنم قرار نگیرد
درین حال بود نامرد و اما حدیث بساط طبروسی که علی شیع رضوان الله علیهم در این خود ما را نیز طرب بخشانند
شد و ما درین کتاب از جهت اختصاص آنکه با دیگران ما را میباید و اختلاف این احادیث در طریق شیع و در میان

در کما بین بخندید و داد ما یکی گفت که با امیرالمومنین این درخت را چه رسید که برکشید و خشک شده است ان حضرت
فرمود که از او پرسید نا احوال خود را بگوید حضرت امام حسن علیه السلام از میان حضا و گفت **مَالِكًا تَمَّتْ الشَّجَرَةُ**
یعنی چیست ترازی درخت که سبزی از نو برتر و برکت بخند است ان درخت جواب نداد بر حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
فرمود **أَجِيبِي بِمِ بَأْدُنِ اللَّهِ أَيُّهَا الشَّجَرَةُ وَأَخْبِرِي بِمِ تَجَرُّبِي** یعنی بدو درخت بفرمان حق تعالی جواب ایشان را بگوی و خبر کن
ایشان را از حال خود سلمان گوید بخند سوگند که ان درخت بیخ در آمده گفت **لَيْسَ لِي بَلَدٌ بِلَا وَصِيٍّ دَسُوْلِي إِلَيْهِ وَخَلْقِي بِي**
بِرَبِّي حقا و خطا بر حضرت امام حسن علیه السلام کرده فرمود که یا باغچه در هر شب بدو بر کن و در هر یک از آن دو یک
من می آمد و دو روگت نماز میکرد و در بیخ و هلیل و نقاب حق تعالی مشغول میشد میرفت و در آمدن و رفت
که در میان ان امیرالمومنین بود فرمود که از ان گری بوی مشک از فریاد من میرفت ان حضرت
فرمود **بِحَقِّهِ** و سالها چهل شب است که در بیخ می درود و من از جهت نماز درخت به نام او درخت **بِدَجَالِ** رسیده ام
اگر از او در خواست کنی که بعد ازین نظر خود را از من باز ندارد من باز نیز از او می پرسم حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرمود **ان درخت آمد و دو روگت نماز کرد و دست با او بران دوخت مالید سلمان گوید بخند سوگند که در ان
اذنان درخت ناله مشتاقا از برخواست و فالحال سبز و خرم شده بود و در میوه هر روز که بعد از ان حضرت
برگزی قرار گرفت و با او مار آمد اشته بلند شد بر تنه که تمام دنیا در نظر ما بلند است می نمود و در میان هوا در
نظر ما در آمد که سر او در ز بر نفس از آب بود و پای او در فرجه محیط و یک دست او در فرجه دست دیگر در بر لبان
پرسید که با امیرالمومنین برکت فرمود که فرشته ایست که با من می آید از تو وضع مقرر کرد با او از ان
شب و دو شتی روز موعود کرد ام او بر بچه خواهد بود تا بر خیزد است پس با او مار آمد از ان پس طاعت با او
پس حضرت امر را بر کرد که **أَقْبِلِي حَتَّى تَمُوتِي فِي الْمَجْتَلِ** یعنی ای بر دو فریاد کن فرمود ای وان گوی و در نفع و نازدیک
که کو نیاشی بود سیاه و جوی و در انجا چشم ما میرسد و با جوی و ما جوی را دیدیم و از کوفت ایشان خبر
بودیم و ایشان را سه صنف یافتیم صنف بلندی قامت ایشان هست که بود و طاعت می کردند و صنف میانی قامتشان
و عرض ایشان هفتاد و دو صنف دیگر را دیدیم که نیک گویند خود را بر خود انداخته بودند و کوفت دیگر را بر روی خود**

که کسی نرسد

ما

یکی از حضار حضرت امیرالمومنین علیه السلام از حال ایشان سؤال کرد ان حضرت فرمود که حاکم و مالا در فرجه
فرمای از جماعت هر منم و همه از جماعت کثیره فرمان حکم مستند بر آنحضرت بیا و صرفی گفت با ما مار آمد اشته بکوه و ف و نا
گویی دیدیم چون با تو سرخ که محیط بود دنیا و فرشته دیدیم شکل آدمی که موکل بود بران چون ان ملان را چشم بر ما
فتاد متوجه حضرت امیرالمومنین شد گفت **لَا أَقْبِرُ إِلَّا بِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** پس از آنحضرت ان خواست که مطلب خود را
عرض کند ان حضرت فرمود که من بگویم که چه چیز میخواهی یا او خود میگوید ان ملان گفت با امیرالمومنین شما بگوید حضرت
امیرالمومنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** فرمود که میخواهی که درخت زیادت صاحب و برادرت را بگیری بود که درخت دادم بلای
فرشته گفت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و برای من بعد از ان درختی دیدم چون درخت اول و هممان روش سؤال و جواب
ان درخت گفت که حضرت امیرالمومنین در ملک دل مرتب تو بدین من می آمد و نماز میکرد و بعد از نماز بیخ و بعد از
بظلمت می رسد و بعد از ان براسی سوار شده میرفت و هر سبب قدم ان حضرت خوش و سر سبز بود حال حال
که ان حضرت نزد من می آید و بدین سبب تمام گذاخته شده و برکات است و حضرت امام حسن التماس نموده حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه دست مبارک بر او درخت کشید ان درخت بیخ در آمد و گفت **أَسْهَدُكَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَأَسْهَدُكَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ أَمْرًا لِيَا دَاكِرَ السُّطَيْبَةِ وَوَجِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنْ مَنَّاكَ
يَا بَيْتِي وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ مَوِيَّ بَعِي كَوَاهِي مِيدَمِ كَرِيْمِهِ یعنی بخند حضرت امیرالمومنین و کواهی میدم که
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و کواهی میدم که قوامی مومنان در امت میا که طیب و کواهی میدم که در
دستی رسول پر در کما میان هر که منتک بتوشیحات یافت و هر که محالت تو کرد و از تو تخلف نمود
ضمان کا دشه و ان درخت نیز سوز و خرم شد و ما ساعنی در ز بران درخت قرار گرفتیم و پرسیدیم که با امیرالمومنین
ان فرشته بجا رفت ان حضرت فرمود که پروز بر حساب نماند عبود کردم فرشته که بران موکل است بعد
از ان این فرشته طیب امر و زبان ملک التماس اشک که بنار او دادید ان کذبی از حضرت است که مکر ما را
بر خصت شما ان مکان خود حرکت میکند انحضرت فرمود که بخند او ندی که انما نادای سنون بر افراشته موکل
که همچینک از ملک بر خصت من از جای خود حرکت میکند مکر ان حضرت است که در انجا از ان

میرا

بانبياء از ایشان افضل است و در بسیاری از کتبهای معتبره واقع است که در آیات حجاج نذی بود موصوفه و از جانب خود
 دستدار اهل بیت و اکثر آنها تودیه میکرد و هر جا که میشت سخن از ضبط شاه ولایت علیه السلام در پیوسته
 و ابی بکر و عمر و عثمان و اطهر میبود و ایشان را سخن میبود و میگفت که چه کودکیان دبی نصرانند که با وجود علی بن
 ابی طالب علیه السلام امامت ابی بکر و عمر و عثمان فایز اند خیر حجاج دادند که زنی هست درین شهر که بختها میبرد و در
 پیش زنان ناضع عقل میباشند و مدتی خلفای ثلاثه و مدح علی بن ابی طالب میکند حجاج ملعون کسی چند سواد
 بطلبان زن و چون آن بانک دامن را حاضر کردند و حجاج را نظر برد افتاد از آنها خشم بر خود بلز زید گفت که توفی
 که بهر جا که میروی مقرب علی میگویی و مدتی خلفای ثلاثه و میگوئی که علی بن ابی طالب ناضع بوده از ابی بکر و عمر
 ان زن گفت که ایها الامیر بخدا قسم که من این را نگفتم حجاج گفت که حسی از برای من این خبر را آورده اند که قول ایشان
 در پیش من در محال اعتبار است امروز ترا اسمی ساقی فضل رسانم که عالمیان از آن عبرت بگیرند از آن داغیست دین
 بجزگت آورده از حجاج و حکومت او بهم نکرده گفت ایها الامیر بخدا سوگند که من هرگز این حرف را نگفتم و من علی
 ابی طالب و از آن زیاد میدانم که بگویم بهتر از ابی بکر و عمر و عثمان است اینها کیسند و در چه حسابند بی علی بن ابی طالب
 که علی بن ابی طالب فاضلتر از صد و بیست و چهار هزار نفر است الامیر تو را صلی الله علیه و آله حجاج که این سخن شنید
 کمان گود کرد این اثر را که از آن زن کرد از برای شغاف کشیدن از او بهتر است از آنچه خود با او نیست میداده و در اوقات
 در مجلس حجاج حاضر بودند و در میان ایشان بعضی از اهل علم بودند و اکثر اهل علم از آن متعصب و نا حیسان دنیا
 بودند و قلبی در آن میان اهل حق بودند که آنها را حال خود نمیخوردند پس حجاج باو گفت که این حرفی از من خود گوی
 با دین باب دلیلی دادی ان زن گفت دلیل دادم حجاج نکاهی بجز علی بن ابی طالب خود کرد و گفت که دین باب کسی دادی
 منو انبیران بیخلفان گفت که حالش اگر کسی دین باب است دلیل تواند کرد که ابوزاب از صد و بیست و چهار هزار نفر
 افضل است خاطر حجاج جمع شد خطاب بان زن کرد و گفت که اگر آنچه گفتی را دلیل نماند میباید از صلب من و صطام من
 و الا سیدترین و جمیع قبائل بر سرانم و ان قلبی از حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود و ندیدم علی بن ابی طالب
 حتی ثغالی حجت ان ضعیفه را مسلک مینمودند و چون زن گفت که ایها الامیر بخبران سپارده اند که من یکبار

حجاج

نحو ام نام برم هر ایشان را نام بنیدام و اماناف و اگر نام میدام آلود که هر یک از ایشان کم سخن بطول میکنند باعث
 ملال اهل مجلس میشود و دین هر کس اتفاق داد که سپهران صاحب شریعت از باقی انبیاء افضلترند و بغیر سپهران صلوات
 علیه و آله سپهران صاحب شریعت بیخ نفرین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام هر کاه من ثابت کم که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام فاضلتر از جمیع سپهران صاحب شریعت است از پنجا بطریق اولی معلوم خواهد شد که ان
 حضرت از جمیع سپهران و باقی انبیاء افضل بود و حجاج گفت خوبست پس از آن گفت که اما دلیل این بطلب که حضرت امیر
 از آدم صغی فاضلتر است آنست که حضرت الله تعالی آدم علیه السلام را بنی کرد از کرم و آدم اذن خود در حضرت امیر
 علیه السلام کرم و اسلول کرد و ان حضرت در مدت عمر هرگز نان نندم نخورد و از نان جو هرگز سیر نخورد و نعل از آن پان
 افضلست حضرت امیر المومنین علیه السلام نسبت به این نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام نمود و بوجهی که حجاج
 پیش انداخته ساکت شد ان زن گفت ایها الامیر عن کاری داری حجاج گفت نعم ان زن روانه شد که هر چند در دنیا
 که توفیق ناعطای کرد و عده کرده ام بفرمایم با شوهر همدان زن گفت من عطا و صلوات خود از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 میگیرم و ما بصلوات دشمنان ان حضرت احتیاجی نیست و چون مذکور شد که حضرت امیر المومنین علیه السلام با هر یک از
 انبیاء مساوات است و در مقام ذکر مساوات ان حضرت در سخن از سپهران که از انسا امیر انبیاء اند میگویم تا نسبت ان حضرت
 بیاف انبیاء ظاهر شود اما مساوات ان حضرت با آدم صغی صلووات الله علیها است که اگر حضرت الله تعالی در نزد آدم صغی
 بنموید که و عکلم آدم الا انما کلها رسول صلی الله علیه و آله در شان حضرت امیر علیه السلام فرماید که تا نکر
 العلم و علی با نسا که آدم صغی علیه السلام در دنیا که روح مجید مطهرش در اندک است که در دنیا که در دنیا که در دنیا که
 صلوات الله علیه در سالت بوجود آمد سجود رفت و بعد از ان فرمود که انما الله لا اله الا الله و احد لا شریک له و انما
 انما محمد عبد الله و رسول الله و صلی الله علیه و آله و خلیفه محمد بن عبد الله و صلی الله علیه و آله و خلیفه محمد بن عبد الله
 امیر المومنین و سید القیامین و زیاده ان در حضرت امیر علیه السلام اگر آدم علیه السلام در میان مکرماتین
 مخلوق شد و ان حضرت سلام الله علیه در شان خود خواسته بود پس و آدم خلیفه خلد بود و حضرت خلیفه خدا و صلی
 رسول خدا بود و ملائکه مأمور شدند که او را سجده کنند و کافران و مشرکان شدند که بعد از ان سلطان حجاج

سادات از آن حضرت

ان حضرت بنامید و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود که یا علی تو بمنزله کعبه که رجوع و بازگشت
 یخلفن مداری و همه را رجوع و بازگشت ببت دیگران که از حدیث قدسی مشهور است که حضرت الله تعالی خطاب به پیغمبر
 کرده فرمود که **لَوْلَا كَلِمَاتُ عَلِيٍّ لَفُتِحَتْ سَائِرُ مَطَلَبَاتِ الشَّرِيعَةِ وَزَمِنَ وَاحِدَانٌ وَمَلَائِكَةٌ مَقْرَبِينَ**
 و انبیا و مرسلین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اذایم با هم معلوم میشود که حضرت امیرالمومنین صلوات الله و آله
 علیه بنا بر شخص غیر است و بمنزله آنحضرت و همین که از احادیث بسیار مستفاد میشود دان مقدر بر رضوی با ذات الله
 بنوی صلوات الله علیه بنا بر اینست که هر چه که قبل ازین اشاره بان شد بر معلوم میگردد که مطالب از حدیث است
 و خلق کردن انبیا و اصحاب وجود فایز از وجود حضرت مصطفی و مرتضی است و درین سبب که چنین کسی از آدم
 صلی الله علیه و آله افضل است همچنانکه ظاهر است و اینها خود را با با فضیلت حضرت امیرالمومنین علیه السلام نسبت می
 آید با جاوید و بداند که اوصاف که حضرت امیر علیه السلام با حضرت آدم و ن شاوی داده و صفی چند که آن حضرت با آنها
 از حضرت آدم افضل است اگر هر مدتی که در سخن مجتهد می کند از جمله اختصاص به این دو کلمه که مذکور شد افضا و نبود
 اما مسا و آنحضرت با درین غیر علیه السلام است که اگر درین علیه السلام از طاهماهای باقی و داده نباشد اول خود حضرت
 الله تعالی مگر در ان طاهماهای باقی حضرت امیرالمومنین علیه السلام عطا فرموده و اگر درین علیه السلام مرتب است با بود حضرت
 امین علیه السلام عالم جمیع کتابها است اما ای بود همچنانکه خود میفرمود و اما مسا و آنحضرت با نوح پیغمبر علیه السلام است
 اگر حضرت الله تعالی خطاب به نوح کرد که یا نوح اقمیط تسلیم مناد در شان آن حضرت این دافرسنا و کرامت علی الریان و اگر حضرت
 من شالی کتبی و السبب نوح نجات اطوفان ساختن برای قلیل از اهل ایمان سفینه عتبت علی ابن ابیطالب باعث نجات
 جان و انز و نجات اهل ایمان همچنانکه حدیث منوا **مَنْ لَمْ يَلِدْ يَلِدْ يَتِيمًا فَزَحْزَحْهُ مِنْ دَكْبِهَا تَحِيٌّ وَمَنْ تَحَلَّمَ**
عَنْهَا عَرَفَ برین دلالت دارد و اما مسا و آنحضرت با حضرت ابراهیم صلوات الله علیها است که اگر حضرت الله تعالی در باب
 حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که **وَقَدْ بَاءَ الْبِحُرْمَةِ اسْتَجِيبُكَ** ده شان حضرت امیر علیه السلام میفرمود که **وَلَيْلٍ قَوْمٍ هَادٍ**
 و اگر درین علیه السلام در شان داد است که **اِنَّ فِي لَآئِمْرَةٍ لَّوَالِدًا لِّمَنْ لَّا يَرْجُو الْغَايِبِينَ** درین علی ابن ابیطالب علیه السلام میفرمود **فَمَنْ جِئْتُمْ**
كَرَاهَةً فَغُلِبْتُمْ فَهُوَ حَتَّىٰ يُصَلِّحَ الْمُؤْمِنِينَ و اگر حضرت ابراهیم علیه السلام میفرمود که **سَلَامٌ عَلَيَّ** از ابراهیم

سیدنا حضرت امیرالمومنین

صفت امیرالمومنین

حضرت امیرالمومنین علیه السلام مدح است با چند حدیث که **سَلَامٌ عَلَيَّ** علی الریان است که هر که بشنود و اگر حضرت ابراهیم علیه السلام
 از میان قوم خود در وی احسب کرد و از ایشان معارف کرد حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز از غیره و فیله خود جدا شد
 از آنکه حضرت بنامید و همابرست کرد و اگر حضرت ابراهیم علیه السلام چند حدیث است که در بیت خانه آنحضرت امیر علیه السلام
 بنا بر آنست که معتقد برین بود که **وَصَلَّى الْحَمْدَ وَالذِّكْرَ وَاجْتَمَعَ بِهَا الْكَلِمَةُ** و اگر ابراهیم علیه السلام ما مورد شکر است
 کردن فرزند حضرت امیر علیه السلام ما مورد شکر که در بیست خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوابد و جان خود را در هر روز
 در آورد و اما مسا و آنحضرت با یعقوب پیغمبر علیه السلام است که اگر حضرت یعقوب علیه السلام در مقام رفت یوسف کراه
 بود حضرت امیر علیه السلام از غیر محنت اثر و افکار بر آید و هکین و نالان بود و اگر کسی با حضرت یعقوب است و دامد
 انواع حیوانات از اسباع و طیور و ازدها با آنحضرت تکلم نمودند که یعقوب در آورده فرزند داشت که یکی از ایشان **صَوَّبُ**
 بود آن حضرت نیز در آورده فرزند داشت که در نظر ایشان معصوم بودند بلکه در آنچه در امر فرزند کردید آنحضرت دانایان
 هست اما مسا و آنحضرت با یوسف پیغمبر علیه السلام است که اگر حضرت یوسف بنی معالی یوسف داد که **لَمْ يَجِدْ مَعَ فَرِيضَتِهِ**
 امیر علیه السلام و این در فرغانه مجید ترین نموده و اگر حضرت یوسف علیه السلام میفرمود که **اَوْ كُنْتُ رِيًّا فَاَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ**
 در شان حضرت امیر فرموده که **اِذَا دَأَيْتَ كَرَّمَ دَأَيْتَ حَتْمًا وَمَلَكًا كَرِيمًا** کبریا و اگر حضرت یوسف محسود فارسی بود
 حضرت امیر علیه السلام محسود افارب و اجابت بود و اگر سبب فرجه حال بعضی خندان یوسف قی باشد جمعی از جمله زیادتی
 کمال خندان آنحضرت نیز با او کردیدند و اگر یوسف را صورتی بود که هر که او را میدید با او در سخن میفرمودند حضرت امیر علیه السلام
 سیرتی بود که خدا در هر که او را نگاه داشت و اما مسا و آنحضرت با موسی پیغمبر علیه السلام است که اگر موسی در خانه
 فرعون شربت یافت حضرت امیر علیه السلام در مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیت یافت و اگر موسی پیغمبر بنی معالی بود که **اَنْتَ**
 السمران بود و اگر حضرت امیر علیه السلام را در زمان طفولیت از شرفیون محافظت نموده حضرت امیر علیه السلام را
 در حال طفولیت از نسیب انده ها را دیده و اگر حضرت موسی بعضا در دنیا و اشکاف تا بنی اسرائیل انجا که شنید
 حضرت امیر علیه السلام را در راه صفیر با اشاره و در فراترا اشکاف تا الشکرش از انجا که شنید و اگر موسی مرده زنده بود
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام بسیاری از اموال را زنده کرد اینند مثل بیرون پیغمبر و ام فرزند و غیر ایشان را و اگر کسی

حضرت ابوالفضل در صدوسی موضع در قرآن مجید ذکر نموده حضرت امیر علیه السلام را در زیاد از هزار موضع یاد فرموده
قبل از آنکه شروع بنفسیه ایات شود در همین کتاب بیان اشاده نمودیم و آنکه صد و شصت موسی ازدها شد بجان در دست حضرت
امیر علیه السلام ازدها کردید و آنکه صد و شصت غیر موسی علیه السلام سید ذوالنفاذ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ولایت رسید و آنکه حضرت موسی علیه السلام بگویند بر او حضرت امیر علیه السلام هر کف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و اما مسأوات آن حضرت با هارون بنو علی که افضلین است که اگر هارون پسندید حضرت موسی بود آن حضرت
برگزید و حضرت مصطفی بود و آن حضرت موسی هارون را بر جبه خود برد و او را دعا کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
افضالش با ذوجه و فرزندانش در زیر عباي خود در آورد و در حق ایشان فرمود که **لَوْ لَا اَمَلْتُ بِي وَ خَلَقْتُ لِي الْاَلْحَدَ**
قَدْ هَبْتُهُمْ اَلرَّحْمٰس وَ هَبْتُهُمْ رَقَبَةً وَ هَبْتُهُمْ مَصْطَفٰى صِدْقَةَ عَلَيْهِ وَا لِه در حق بنی صلو ان الله علیه و آله
که باقی است **مَنْ يَنْتَهِي عَنْ هَرْمٍ مِنْ مَوْتِي وَ اَمَّا سَاوَاتُ اَنْحَضَتْ** باو شمع غیر علیه السلام است که اگر انخاب از برای
توقف نمود از برای حضرت امیر علیه السلام چند شب بعد از فرزندش از فریب برکشید که او شمع در حق حضرت موسی بود
آنحضرت وصی سید انبیا بود و اما مسأوات آنحضرت با ابوب غنیم علیه السلام است که اگر حضرت ابوب راد
قرآن مدح بصبر کرده و در حق او فرموده که **لَا تَا وَ جَلْنَا صِلَا اَنْحَضَتْ** امیر علیه السلام را بنزد مدح بصبر کرده و در شان
آنحضرت نازل گردانید که **وَيَسِّرْ لِنَصْرِيْنَ اَلدِّينِ اِذَا اَصَابْتُمْ نَابَا مَخْرَابِه** و اما مسأوات آنحضرت با جرجین غیر علیه السلام
است که اگر جرجین غیر علیه السلام از اعدا از بسیار کشید و محتمل در زید حضرت امیر بنو صلو ان الله علیه و آله را دنیا
از دست این بگرد و عثمان کشید و پای شکیبایی بدین صبر جمیل و اگر جرجین علیه السلام بنی چند در آنجا
شکست حضرت امیر بنان بسیار در از طاق کعبه در انداخت و هر خدا از لوت و جویدان یا ساخت همچنانکه
مذکور کردید و اگر حضرت حق تعالی دشمنان جرجین بنی را با تن دنیا عذاب فرموده دشمنان امیر علیه السلام را
با تن جهنم و عد فرموده و اما مسأوات آنحضرت با یونس بنی علیه السلام است که اگر یونس در حالت غضب از قوم
خود مفارقت نمود که **وَ اَلْوَيْنِ اِذْ هَبْتُمْ مَعَا خَيْبًا** آن حضرت نیز از میان منافقان مدینه بجهادها جرجین فرمود
و اگر یونس رسول بصد هزار کس و بیست و یک نفر از ایشان که **وَ اَرْتَلْنَا اِلَى مَا نَا اَلْوَيْنِ وَ اَلْوَيْنِ** حضرت امیر علیه السلام

برجین و انس امام و پیشوا کرد اینند و اگر یونس در مکان عبادت خدا کرد که همگس در اینجا عبادت خدا نکرد حضرت امیر
در موضعی متولد شد که همگس بان شرف مشرف نگردید و اما مسأوات آن حضرت با ذکریا بنی علیه السلام است
که اگر ذکریا علیه السلام را ایشان بنی علیه السلام دادند حضرت امیر علیه السلام را فرمودند **مَنْ يَنْتَهِي عَنْ هَرْمٍ مِنْ مَوْتِي** است
دادند و اگر ذکریا متکفل احوال مریم بود حضرت امیر علیه السلام کفیل احوال حضرت فاطمه صلو ان الله علیه و آله بود و اگر ذکریا
و اعطاء بنی اسرائیل بود آن حضرت سلام الله علیه و آله غنی تمام است بود و اما مسأوات آنحضرت با ذکریا بنی علیه السلام است
که اگر ذکریا و ذکریا و یحیی و ائمه سید که در حضرت امیر با فرزندانش پیدان بر بنی نهادند رسالت صلی الله علیه و آله
آنحضرت با اود سپهر علیه السلام است که اگر او در خلیفه خدا بود همچنانکه در قرآن حضرت ابوالفضل از آن غیر
سید مد که **يَا دَاوُدَ اِنَّا جَعَلْنَاكَ فَاوِاٰلِ اِيْمَانٍ خَلِيْفَةً** حضرت امیر بنی خلیفه الله است همچنانکه در قرآن حضرت ابوالفضل از آن
اشاده بان فرموده که **وَ اَلْعَسْفَافَةَ** فی الاقصی و همچنانکه از احادیث بسیار ظاهر میگردد و اگر او در علیه السلام جلاله
کشت حضرت امیر علیه السلام **عَرَبِيٌّ رَجُلٌ دَعَا مِي وَ رَجَب وَ هُنْتُمْ رَسِيْدٌ كَسِيْ اَزْمَارِ اَنْحَضَتْ** مخالفان عرب و ایچم در آل
کرد ایند و اگر او در داد کشت حال لوت سنک ناهن عطا کرد حضرت امیر المومنین علیه السلام اود دفع اعدا و انفا
غنايت فرمودند و اگر حضرت حق تعالی در شان داد و سپهر علیه السلام فرمود که **اَلنَّبِيَّ وَ اَلنَّبِيَّ وَ اَلنَّبِيَّ وَ اَلنَّبِيَّ** در شان حضرت
امیر علیه السلام نازلست که **وَ اَلْحَقَّ عَلَيْهِ اَلْكِتَابِ** و اگر در مدح داد و واقع است که **بَقِيَّةٌ مِنْ اَمْرِ مَوْسٰى وَ هَرْمٍ** در حق حضرت
امیر علیه السلام و اولاد اجدادش واقع است که **بَقِيَّةٌ اَللّٰهُ خَيْرٌ لِّكُمْ وَ اَنْحَضَتْ** داد علیه السلام خلیفه انبیا بود
امیر علیه السلام سر داد و تبا و سید انبیا بود و اگر جاثوث در مقام دفع داد و علیه السلام بود و اگر کار بر مراد او نشد
و داد و بعد از وفات او بر تخت سلطنت متمکن شد خلفای ثلاثیه همیشه در مقام دفع داد و این حضرت امیر
بودند و مقصود همگس حاصل شد و بعد از وفات ایشان آن حضرت سلام الله علیه بر مسند خلافت و اما امر
فشمت و اما مسأوات آن حضرت با سلیمان بنی علیه السلام بعضی از آن مثل این در حق بنی جرجین باط مکر کرد
بلکه اگر کسی در خدمت ملائکه که میگردانند آن حضرت بر اینکیش از حضرت سلیمان فاضل تر است و بعضی دیگر از
اوصاف آن حضرت امیر در آن افضل است دارد نسبت سلیمان است که اگر سلیمان آنحضرت حق تعالی پادشاه بود

همه و کرب و غیب علم نبوت و معادن علم و فوت و حمد الله و چه رسول الله و در یک صفات حضرت امیر علیه السلام
ذکر نمود پس حضرت امیر علیه السلام سر مبارک را آورده فرمود که چیست ترا با با است این فضایل و بیع من مدینه است
نخچه بر صلت بر حارث بن اشعث بن مویز و لایحه هر مطلبی که داری بگو و هر چه میخواهی سؤال کن پس از گفت که
من شنیده ام که تو جانشین رسول خدا و جلال مستکلفی و من از جانب قبیله عقبه که هشت هزار خان از انامه
و ایشان با من جوانی را که کشته شده است همراه کرده اند که تو قاتل او را بکوی که کشت و در میان قوم اخلاص و بیای
بر سر قاتل او بفرستید و اینک ان مشغول در تابوت است که همراه من است و آن را بردار این مسجد که شدیم اگر تو را
زندگی نماند خود بگو بیک کشته شده او کشت این فساد از میان قوم ما بر طرف میشود ما هم بدایه اسلام در جانی و الا
برای کسی آمد ایم بر میگردیم و در هر چه بود ایم خواهیم بود و احتمال آن هست که اگر تو این کار کنی قوم من با یکدیگر از
مضامنه در آیند و جمعی کثیر در میان کشته شوند مقیم کردی هر چه حدیث است میگوید که پس حضرت امیر المومنین علیه السلام
پس گفت که بر شتران فرود سوار شو و در کوههای کوفه نمان کن که هر که میخواهد که نظر کند یا بنظر یک حضرت الله تعالی عطا کرده است
معلی او است ایضا که برادر رسول خدا و حقی است در ظاهر بیعت حاضر نشود پس من بر شتران فرود سوار شدم و در کوههای
کوفه نماندم و تمام خلق در ظاهر بیعت حاضر شدند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام با من و مطلب فرمود که آن
تابوت را بان موضع مبارک در آن جماعتی را که همراه داری با خود در آن موضع حاضر کن و آنحضرت تمام رسول خدا صلی الله
و اله و بر سر کشته شد پس رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه را در او بوسید و بان موضع آمد فرمود که سر تابوت
برداشتند جوانی را دیدیم محضه خوش روی خوش موی حضرت امیر علیه السلام اذان مردم پرسید که از فضل این جوان
خبر ده گفتند که کشته شده است کشته شد و روزی که شب در سینه خود خوابیده بود و صبح او را کشته دیدند که سر
کوش تا کوش بر رویه اند و بچاه نظر طلب خون او میکنند و ایشان را در کوه باجا زلزلان زنده نمود و کشتند خود را
نشان دادند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که هم این جوان قاتل است و در جهنم بود که این جوان در خشم
خود و خواسته بود و او را کشته بود و متوجه او نمیشد هم او این خفته او را بشکل رسیده امر گفت که با او
بچه فرود می نامم ما این جوان نشو تو دست از فساد خود کنای میکنند بعد از آن شاه و کلا یث نام علیه السلام

عنه

حمد و ثناء الهی بجای آورد و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرستاده فرمود که بفرستد بنی اسرائیل نزد حضرت محمد
عزیز ترا از علی بن ابیطالب بنویسد که بعد از هفت روز و هفتاد روز از او بر مرده و زنده و ان هیئت با هم زنده شدن من حضری
از خود را بر نیزه میزنم و پیشین میدانم که با ده اذن نزد حضرت بنی تمالی عزیز ترا از عضوهای آن بفره است و پیش آمد
پای مبارک را بر آن جوان زده فرمود که با مدر که این مظلوم یعنی بر نیزه میزنیم گوید که دیدیم که فالحال آن جوان
گفت **يَا لَيْتَ لَيْتَكَ يَا حَيَّ اللَّهُ عَلَى آتَانِي وَالْمَقْرَبَةَ بِالْقَضَاءِ الْأَتَمِّ** حضرت امیر صلوات الله علیه از پرسید که گفتند
یعنی ترا که کشته است آن جوان در جواب گفت که **فَلَيْتَ لَيْتَكَ يَا حَيُّ عَلَى مَا عَنِتَّ** یعنی مرا غم من حارث بن عقیل کشت پس آنحضرت
بان سپر کشت که بر وجابت قوم خود ایشان را حاضر کن آن جوان گفت که **فَلَيْتَ لَيْتَكَ يَا حَيُّ** ای مولای من موا کوی با خونیان بنیت من
که با دیدی کشته شوم و از خدمت شما محروم کردم پس آنحضرت در وجابت آن مرد بر کرد فرمود که بر وجابت قوم خود و اینانرا
خبر داد که او را و آنچه بدی و دشمنی با ایشان بکوی آن مرد نیز گفت که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا مَوْلَايَ لَا أُرَاكَ إِلَّا بِعَيْنِي** م ای
محب من در مفاد الله از خدمت تو اختیار میکنم و آن هر دو با خدام و غلامان کرداشند در خدمت آنحضرت ماند
و خبر مقبله خود فرستادند و ایشان را در صورت حال افاضت ساختند و آن جمیع کثیر بسیار مجرب و پدید اسلام فرست
شدند و ایشان در خدمت حضرت امیر علیه السلام بر سر روند تا و آنحضرت صفتین پیش آمد و هر دو در خدمت آن حضرت بر سر نهادند
تا آنکه بر روی رحمة الله علیه ما **مُهْرَةَ الْحَيِّ** با سینه مشهور روایت شد از سعید بن ابی خالد با هلی که او گفت که رسول خدا
صلوات الله علیه را در این ماموض شده بود و اصحاب بیعت آن حضرت میرشد من نیز با ایشان انصافی نموده رفتم و چون
خوانند آن حضرت شد ششم حضرت امیر المومنین علیه السلام از دره و آمد و بر این حضرت رسالت نماند جو او علیه السلام
گرفت و چون دید که حضرت رسول صلی الله علیه و اله اذان نب داد اذان اسلام اخطاب بان شب کرده فرمود که **أَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ**
تَسْوَأَهُ یعنی بیرون زوای شب در سینه کاین سر زنده خوار و رسول است پس دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
برخواست و نشست و لحاف را از بدن مبارک خود دور کرد و فرمود که **يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَكَ عَلَى النَّاسِ** و میفرمود
بِهِ جَعَلَ لَكَ وَمَا تَحْتَ مَطْبَعَةِ الْكَلْبِ یعنی من تو را بر همه خلق و فرمود که **يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَكَ عَلَى النَّاسِ** و میفرمود
تا آنکه یاد آن فضیلتی بر سر نهادند و حضرت امیر علیه السلام در آن فضیلتی که در آن با آن حضرت

عنه

مردمان اینست که در صیحه است جمع او صاع را در فرمان بود بیست هج چیز از آنها که نواز برای مکرانکه
میرانی و دور میکردی ان را باذن و فرمان خدا **مخبره** آنجی در بعضی از کتب منبر حدیث مذکور است که چون
حضرت امیرالمومنین علیه السلام از صفین برگردید و در انطی راه بر بیابان رسید و نشستی بر مرجغان و حیوانا
که بودند غلبه کرد بمشبهه که زبانها از دهانها پاره شدند مد مردم شکایت بنزد آنحضرت بردند آن حضرت صلوات الله علیه
به رطبه انواری نگاه کرده دو یکجانب سنگی عظیم افتاده بود متوجه انطرف شد و خطاب بان سنگ کرده فرمود که ای
سنگ ما را از ان خبر بده فی الحال ان سنگ بپوشد و در آمدن بر آنحضرت سلام کرده باین عبادت که **اَللّٰهُمَّ عَلَيَّكَ**
يَا اَرِيَّتْ عَلِمَ النَّبِيُّ وَوَسَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ یعنی سلام خدای بر تو باد ای ارباب علم نبوت و ای جانشین رسول خدا و بعد از ان
گفت که **اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ بَعِيْبِيْ** یعنی بی بدترین است بر صدمه نما از مردم تو انا از لشکر آنحضرت متوجه ان سنگ شدند **مخبره**
ان سنگ را از مکان خود حرکت دهند هر چند سعی کردند تا در بران نشدند که ان سنگ را بجنبانند حضرت امیرالمومنین
مردم را از آنجور که تکلیف روند و بهای مبارکه را حرکت داده و دست بران سنگ زده ان سنگ از ان موضع عقد
بگفتی و در شد مردمان نگاه کرد ای بدید از عقل شین نیز و از برف سر ز هجوم آوردند و تمام اذن برب
شدند و مرکبان خود را ب دادند و مشکی پر کردند و بعد از ان حضرت امیر صلوات الله علیه خطاب بان سنگ نمود که
بمکان خود برگرد این عباس میگوید که دیدم که ان سنگ میری کوی سلطان شده و آمد و بجای خود قرار گرفت
مخبره آنجی سید رضی علیه السلام که از زبان علی بن محمد است در کتاب بخصایص آمده وایت کرده که دیدم
خلاف آنحضرت مرعی از اهل ادب با بجان شتر می چند داشت که بگواهی میداد و ان وجه معاش خود حاصل
بیکر بیابا که ان شتران از وی باقی شدند و هر چند سعی کردم او نشدند ان مرد بچاره در ما ندیده از مرهمان او را
راهی بود که ندیدم طبع و در و صلاح این امر را از جانشین رسول خدا صلوات الله علیه و الله مسئلت کن انرا در
مدینه مشرف گردید و بعد از ان بل نیز رسید از مرمرمان پرسید که کسی در جانشین حضرت رسول صلوات الله علیه
گفت که شد عمر خطاب است بنزد عمر آمد و گفت که شتری چند داشتم که مدار من از کرا آنها میکرد شتران بی
ظاهری باقی شده اند هر کسی که ممکن بود کردم و مفید بنظر اوام من نشدند یعنی از مرمرمان مرابوا و انها که

مخبره

مخبره

کوه در منبر

که نوحی بنهار از ان زمان انما من آدم که در در راه حج کنی عرض خطاب کاغذی برداشت و بران نوشت که من عمر
امیرالمومنین **اَلی مرتدوا الحین و الشیاطین اَن یتنوا لکوا اهین** المواتی یعنی این نوشته اینست از عمر که امیر مومنان
بگردن کشتان جن و شیاطین که در امت کتد این مواشی داهر کا این نوشته بشمار سصد سیصد که شتران این مرد داد ام
کرده تسلیم کنند و ان کاغذ را با نموده او گفت که این نوشته را ببرد ان صحرا می که شتران نود را بجای خود
و با و از بلبل بگو که من فرستاده عمر خطاب و اگر کسی پیش تو این نوشته را با بد تا بطلب خود بر می آید میگوید
که من در مجلس عمر حاضر بودم که ان کاغذ را نوشته بان مرد داد و انم زد و ان شد و من ازین امر بسیار غمناک
و غمناک حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد و آنچه دیدم بودم از برای ان حضرت حکایت کردم فرمود که یعنی ان
حقا نوحی که از من میروند و ادی را خلق میکنند که این مرد بزودی بر تو خواهد کشت در حالیکه از زده و ستم سید
باشی این ماس میگوید که در همان زودی دیدم که ان مرد بر کوه دیده در غمهای متکبر سر برده و داشت از او پرسید
که ای بنده خدا حال تو چنان شد که کشت و کشت بان صحرا دغم و در ظهرا نمود از میان شتران من چند شتر جدا شد
دو روزی در راه بودم و در میان کوهش و نزد راه شده بود که مرا بفصل رسانند و من در میان ان شتران حضرت حق باقی
میلایم و جانت خود از حضرت و اهل العقیان مسئلت می نمودم که در اونوقت صحیحی از خوششان و برادران من
در راه خلاص کردند و این مزاحها که می بینی از انست پس من بر پیش گرفت و صورت و اهر را هفت کرد که می گویند
ترا نمودم شتران من روی بمن گذاشتند و مرا با بحال گردند که می بینی عمر خطاب گفت که در واقع میگویند از انچه
قسم خود که آنچه تمام تمام صرف است عریضه زود خود گفت که بده کتد این کتاب را از من این عباس میگوید که در
مردان بنویسند حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بر دم هم که ان حضرت تکبر را کس بر من افتاد یعنی کوه فرمود که
که عقیب از زهره و مظلوم بر خواهد کرد بدین صفت جمانه شده او در انشلی نموده و فرمود که بان صحرا برود که کوه
اهطاب مرا فرستاده و این دعا را بخوان که **اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَتَوْنَهُ لَیْلَتِکَ یَیْمَتِکَ یَوْمَ الرَّجْمِ وَ اَهْلَ بَیْتِکَ اَلَّذِیْنَ**
حَلَّ عَلَیْکَ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ ذَلِّلْ جَعُوبَهُمْ وَ اَلْغِیْ شَرَّهُمْ اِنَّکَ فِی الْعَالَمِیْنَ اَلْغَالِبُ اَللّٰهُمَّ و ان مرد از
آنحضرت بیرون آمده متوجه ان مکان شده ساله که ان مرد را دیدم که شتر بسیار همراه داشت و میسلی او که شتران

ای دعا را بنویسید

و با یکی که میگوید که جبین حبله کرده اند و نظری را برده هلاک کرده اند و ضری میگردند که ماد از غفر نمودن حبله
خلاص گردند و نماز عصر را نیز گردیم و آن حضرت پیدایش حضرت سالت بنا و صلی الله علیه و آله بوضع صفای نمود
و حرف در میان حضرت امیر علیه السلام در میان بود و عجب از روی سمانت میگوید که البته در دست جبین هلاک
شده است و طایفه در نهایت اندوه و عجز و کمال شادی بودند تا نزدیک شدی بجزوب اشاب که بناگاه دیدیم که همان
شکاف شده شد در فطره بیرون آمد و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از غضب و عجز آنرا بنور
جمال خود نمود ساخته با شکر بخون چکان آن شکاف قدم مبارک برین گذاشت و یکبار در دستان و چنان آن حضرت بکبر
گشت و در شمان آن حضرت متعجب و بد حال شدند پس حضرت بر حضرت علی علیه السلام و حضرت ابوبکر علیه السلام و در بر
و میان هر دو چشم مبارک با یوسر داد و فرمود که با علی بن ابی طالب بیوفت چه چیز از ما غایب ساخته بود گفت با رسول الله صلی
عرضه رسیدیم و ایشان را تکلیف کردم که شهادت آن را بکنند و آن حضرت فرمود که ای رسول الله صلی الله علیه و آله گفتیم که
پس از منی تو بی چیز بدادند تا با خودند و در با سحر فطره ایشان را تکلیف کردم که با یکدیگر بیازیدند و خود را بکوشند
شما متصرف شوید و بگردید و حضرت عرض بکنند ای مشایخ که من پس با ایشان از در مقامه در آمده گفتی بر ایشان گذاشتم
و بسیاری از ایشان را کشتیم تا نماز از ایشان مکتوبی و امان خواستند و من گفتیم که شما را بشهر ایمان امان میدهم
پس ایمان آورده بیگانگی خدا و رسالت شما قابل شدید و حضرت صلح نمودند و خداوند از میان ایشان برخاسته تا
حال آنچه گفتیم مشغول بودم پس حضرت پیش آمد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله خدای تو داد و می ترا از اسلام جز با خبر دهام که
تو و وصی تو از کید اعدا باز نسیم و آنحضرت را ادعای کرده متوجه مکان خود گردید و چیزی از حق صا حکایت شو اهد
التیق و روایت کرده از ابن عباس که ما در گفتیم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه متوجه مکه شد و در صحیفه
اب کی کرد و تشکی بر یک اسلام علیه خود و از هر طرف فریاد العطش بلند شد و مردمان از بی آب بیزار شدند و پیشان
حضرت شکوه نمودند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیکان این در چنان که میفهمید با هم گفتند از شما که با حق
میگشاید و برده بر آب کنی و پیاده و مردی برخواست و گفت که ما عیالیم و من هم در این سفر است و سقایی چند و بیابان
برداشته متوجه آن موضع شد و چون بمیان آن در میان رسید از هر طرف عطشای میآید و دیدند و از هر جا بنده ای

سوره بقره

میست شبند خوف بریشان غلبه کرده و برگشتند و صورت حال را بفرموده عرض رسانیدند حضرت و سالت صلی الله علیه و آله
فرمود که اینجا عینی از جنتیان مسکن دارند هر کس که برود و نرسد من او را بهشت فنا من میبوم شخصی دیگر برخواست
و با همان جماعت متوجه شد و اینها از آن شخص اول ندی چند مینزد و با از هر طرف شعلای آتش و صداهای
ظا هر کردید و در عدل و عرفی بهم رسیدن ترس بریشان غالب شده بعضی از آنکه بجایه بر سندان برکشیدند و احوال را نقل کردند
و باعث خوف دیگران نیز شدند در زمین جمعی که بشجاعت و پروری مشهور بودند با طایفه اول رفتی شدند و متوجه شدند
در شد و آنچه در زمین اول و دوم ظاهر شده بود دیدند و بنام قدم در زمین برین برین کسهای پرتن و تنهای تنی
سر و اطراف ایشان افتاده نشکستی را فراموش کرد و راه کویر و پیش کشید و برگشتند و آنچه دیده بودند تمام و آنچه نشد
انگیزد حکایت کردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طلب و فرمود که برو مردم را از آن
خلاص کن و از مسلمین آنچه روایت شده که او گفت که من در هر چهار نوبت همراه بودم چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بان در خنان رسب و ان امورها بالیضا هر شد یا یا دان گفت که ندیم برجای من بگذاردید با طراوت و جوانی نگاه میدگند
و شروع کرده در چیزی خوانی که مضمون آن اینست که بنام من دو کارهای صعب و شدیدا و موخجا و نرسب که خالق
جن و انس است و من آن بنیمم که از صداهای اندیشه که از زمین آتش و غیر آن برسم و بکلمه رجاء آمده و دورا بجایه کرد
و اب کشید انفسد و کرد و مشال بر شد و در غیر این که دورا برید و بجایه انگذین پس آنحضرت صلوات الله علیه بهر امان خود
گفت که کبیت از شما که برود و دوی بیاد و در کشت با علی صلی الله علیه و آله از ما را یا دای اینست که این کار کنی پس آن حضرت صلوات الله
دامن و ساله بر میان منی کرده فرمود که هر که هر چه بریند و بنشیند و بنشیند و صبر کند تا من بنام برسم و در آن چاه داخل
شده و با این رفتند و از اذاهای عذاب و صداهای عیب بر آمد و چنان خیال میکردیم که کلی جماعتی را کفر اندازد
اضطراب میبکنند و در آن اثنا صدای بگوش ما رسید که شخصی بجایه افتاد ما را راه بجان چنان شد که حضرت امیر علیه السلام
حادثه پیش آمد و خوف بر ما برین غالب شد که قادر بر حرکت نیویم و در صبر ماندند داشتیم و نطقت برکشید
که بناگاه و از الله اکبر امیر المؤمنین علیه السلام بگوش ما رسید و صدای پیش بر زون آن حضرت را می شنیدیم
و جفا عنی جوان چاه از امان بلند کردند پس آنحضرت صلوات الله علیه از اذاهای در بیان را با این کشید ما در میان

بود همین که حضرت امیرالمومنین علیه السلام آن حال را مشاهده فرمود چنانکه آنجا که ایشان را مشاهده نمودند
نایبند که بدان هر دو ایشان رسیدند و بطریق که در اول روز همزندان در آن شهر میزدند و در دو رصا حضرت
و صداهای مهیب مثل صدای رعد از میان آن آتش بر می آید و ازین امر عجیب خوف و وحشت عظیم در مردمان پدید
و دم بدم صدای رعد و صاعقه زیاد میگردید و مردم در حیرت بودند و هیچکس نمیکشید که چه رو خواهد
و عاقبت این کار بکجا خواهد رسید و تمام شب مردمان در خوف و ترس بودند و اینصورت امتداد یافت
تا آنکه صبح طالع شد و در سنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بدیده هلاک آنحضرت مخزن و از درها
گردیدند و در سنان آنحضرت در کمال خشم و شادی بودند که بناگاه آتشها فرونشست و در دو رها بر طرف شد
و رعد و برق موقوف شد و حضرت امیرالمومنین علیه السلام صلوات الله و سلامه علیه ظاهر شد سری در دست
مبارک داشت که دروازی آن بمقدار یافته انگشت بود و چشمی در میان پیشانی آن سوراخ بود و بر آن سوراخ
دسته بود که شبیه بود بوی سیاه و در نیکان پهلوی حضرت بنده محمل آن جوان رفت فرمود که بر خیزت بفرما
حضرت امیرالمومنین علیه السلام که بعد ازین روز که در ملائکه نخواهد بود بزبان پسر خواست و دستها و باها پیش صحیح و سالم
شده بجز یک دو آمد چنانکه گویا هرگز او را ازای نبوده و در پای مبادلان حضرت افاده میدوید و میگردد
دست مبادلان تاب دست نوسلمان شوم که من گواهی میدهم که خدا بکسیت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است
دنوی خدا و وصی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بر هر دو در این جماعتی که همراه بودند با تمام مسلمان شدند
و مردمان نظاره آن سرور میکردند و محبت و پیروی که با این سرکسیت و تبرا سوا الله نیست پس بعضی از ایشان خشن
امیرالمومنین علیه السلام را قدم داده که از اینجا قدم میدهم که بگوئی که این سرکسیت بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرمود که این سرعرونی انشیل بر این بن ابیهریب است و او در میان دو آذنه هزار جوق فغان فرمود
و او را این پسر کرده بود هر چه کرد بود و آنچه مشاهده کردید و من ایشان را با سلام دعوت کردم امتناع کردند
پس با ایشان مقاتله کردم و آن اسمی را که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر بعضی خواند و آذنها شد و بر درواختی و دروازه
شمر شد تا در هر شب جمعی بکنار رسیدند بر ایشان خرامانم و ایشان را بکشم تا یکی از ایشان نماز و بعد از آن

۱۱۱

سوره

سلام الله علیه فرمود که اگر من مسلمانان سبک در فرزند بر همان بر واری خدا در رسول خدا تا او دست یابید صحیح است
در کتاب و وضع که از جمله کتب حدیث است بسند صحیح از عمار با روایت شده که او گفت که در ده خشت حضرت امیرالمومنین
علیه السلام بودم که از کوفه برین رفت فلک از آن حضرت پدید آمد که از آنجا میگذشتند و آن فرقه در فرسخی کوفتی
بود در آن حال سجده نماز بود و از او پرسیدند و بنزدان حضرت علی علیه السلام که علی علیه السلام فی آن حضرت فرمودی
گفتند که در حالی آن ده سبکی است و بیک سنگ نام هفت تن از انبیا ای سابقی نقش است و آنچه میگویم از پند آن
نمایار رسیدن است شدت آن است که ما در پند آن ما در فضل است که آن را می یابیم و در بیکان سنگ هست
سنگ در این لیکن بنیدانم کرد و کلام موضع است اگر بنویسید بر حق آن را با نشان ده آن حضرت فرمود که هر آن
پایند و متوجه جانی شد و مرفقه در من با بعضی از دوستان در خطه شش میرقیمت آن جماعت بود از فی مایه آن
تا قدر آن از آن در در شلم آن حضرت آنجا با استاد اشاره نمود بیک کرد و اینجا واقع بود و فرمود که در آن
که بر بساط سلیمان علیه السلام بودیم با چهار سیدی که بر آن جماعت بود گفت که آن سنگ در فرین تل پیل است
گفتند ما را حالا قوت بره اشترین این تل بنیت بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است و او حرکت داده دیدید
که بادی بهم رسیدن حضرت فرمود که ای باد بر حضرت علی این ابی طالب این تل دیک و این موضع در کوه چو باد
اطراف آن تل مجید و پیش از آنکه ساغ شود آن کوه در بلد و در اطراف آن میان متفرقی ساخت و زینتی هموار و سنگ
عظیم ظاهر شد بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بان جمع بود که که آنک از سنگی که طلب میکند اینست ایشان گفتند که
اگر این سنگ آن میبود که ما میخواهیم میبایست که نام آنجا همان نقش ایشان شدان حضرت فرمود که نام آنجا بر این
سنگ که بر زمین است نقش است سنگ و اگر این نام آن اسمها را بنویسند و آن جماعت بود و او هله که این خبر
شنیدند بودند و بنامش آمد بودند همین که در آن کوه تزیینت میفرمودند هر چه میخواستند و خواستند که
ان سنگ را حرکت دهند نخواستند بر آن حضرت سلام الله علیه آن جماعت را امر کرد که در کوه شوید و پیش آمد
و آن سنگ را ای که جمعی بگشاد این و باین دو کرد و ایند پس بود دیدند که بر آن سنگ نام حضرت فخر و ابیهریب
و سلیمان و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم نقش بود پس هر یک از ایشان نامی از ایشان بر آن

مجموعه

کما ومن بردخانه فلان شخص افشا و سکی که آن شخص در ادب و بر من جمله که در و جامه مرادید و ساقی مرا بخرج
ساخت و مرا از نماز صبح در خدمت شما محروم ساخت و روز دیگر شخصی دیگر آمد و همان طریق از آن سگ
شکایت نمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست و فرمود که سگ کبریا را میباید کشت و تو
خانه آن شخص شد و چون بدخانه آن شخص رسیداشن بر ما لک که همراه بود پیش رفتن در آن خانه از این و آن
خانه بیرون آمد و چون چشمش بر حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله افشا دگت با رسول الله چیزی شما را بخانه من آورد
و حال آنکه من در دین شما بغیتم انحضرت فرمود که ما سگ کشت درنده و هر روز شخصی با جراحه بر ما
رجا میبرد و آن سگ را بسیار ناکشیم پس نمود با نگرین خانه رفت و بعد از آنکه در میان دو کورن آن سگ
کرده کشتان کشتان پرورش او و چون آن سگ نزدیک باحضرت رسید بران الهی بغی در آمده کشت آتش
علیک یا رسول الله چه چیزها با شما آورده حضرت رسالت فرمود که در روز فلان از ما مرز فلان را بیا
درین و باقی ایشان را بخرج ساخته و ایشان را از نماز محروم کرده آن سگ کشت با رسول الله آن
از جمله منافقانند و مرابا مؤمنان کادی نیست و آن دو نفر چون نسبت بحضرت امیرالمومنین علیه السلام کما
ناشایسته بنیان میرانند موثبات نماید ازین جهت ایشان کزند رسالتیم و عزیز و حمیت و محبت انحضرت
مرا بران داشته که بگذرد امکان دشمنان او را از او کم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مصاحبان سگ
خطاب نمود فرمود که با این سگ از هر شیفت سالی از کن و داده کرد که بر کرد که صاحب آن خانه در
و بایان حضرت افشا و کشت با رسول الله هرگاه سگ من شهادت رسالت خود دهد و لاف بچیند این هم
نوشند من از سگ کمتر باشم اگر ایمان بشویدم و در خدمت علی بن ابی طالب را بروح دل نه نگارم بعد از آن
کشت که کواهی میل هم که خدا یکبخت و بغیر از خدا نیست و تو رسول و فرستاده و روی و این هم توئی خداست
و از روی اخلاص ایمان آورده و اهل اسلام بسبب اینها از من شهادت میگیرند ^{فرزانه} و سبب علمای اهل
انزیرگان علی است در کتاب منافق خود آورده که جمعی از اهل بن محمد رسالت صلی الله
علیه و آله اند و گفته شد که ما از اولاد فلان پادشاهیم که از اولاد نوح پیغمبر علیه السلام بود و وضعی حضرت نوح

سینه

پادشاه بود و در کتاب او دیدیم که هر پیغمبر و الهی معجزه هست و معجزه من پیغمبر بر ایا نبینی و وحی هست و صحیح است که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشاره بحضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده فرمود که اینست و حق
من ایشان کشتند با ما صحیفه هست که در اینجا صفت سام و شما را آورده اند و خطبه و عیال و او نوشته اند و بر ما
در دین بنشان میدهند که او را بما میتهوی و با ایمان می آوریم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که با علی بن
با اجتماع و مسجد و روز که نماز کنی و در پیش محراب پای خود او را ازین دن تا مطالب بنوم حاصل نمود حضرت امیر
علیه السلام داخل مسجد و در پیش نماز کرد و در پیش محراب مبارک بنیاید و پای مبارک او بر زمین زد انهم و
که زمین شکافته شد و ما بوظیفه هر که در و از میان آن تا بوقت بری بوزان با محاسنی سینه لا بنا ف کشته بدخواست و خاک
از سر روی خود نکند پس حضرت امیر صلوات الله علیه سلام کرد و گفت انهم عان الاله الا الله و انهم عان
تخافوا رسول الله سید المرسلین علی بن ابی طالب و سید الوصیین اکا سام بنی نوح یعنی کواهی میدم که کینه
معبود یعنی کز حضرت الله عالم را کواهی میدم که محبت صلی الله علیه و آله و اله رسول خداست و سید پیغمبران
د کواهی میدم که تو با علی و حق محمد سید و صیالی بن سام بن نوح ام و انعامت صحیفه که همراه داشته گفتند و در کتب
و عیال سام علیه السلام نظر میکردند و در آن صحیفه نگاه میکردند و چون دیدند که شما بر حضرت سام موافق است
با انچه بدان صحیفه است گفتند میخواهیم که آن صحیفه نوح علیه السلام بوی بخوانی حضرت سام علیه السلام
شروع نمود بنیافت و دفعی از صحیفه نوح علیه السلام دا خواند و مریدان که سلام بحضرت امیرالمومنین علیه السلام
کرد و همه در میان آن تا بوقت خوابید و فاحال آن تا بوقت بزمین فرود رفت و زمین هم آمد و انعامت کشته آن الهی
چنینکه الله انینام یعنی بدرستی که درین حد حضرت الله شالی اسلام است و هم از روی اخلاص سلمان شدند و
الله تعالی اینیاید که آم انکفوا من ذریر الله اولیاة الله هو الولی و هو الحق الیقین و هو علی صلی الله علیه و آله
یعنی یا میگردانند از غیر خدا از برای خود اولیا پس حضرت الله تعالی است ولی مؤمنان را و حجتان زنده میکند که
او بر هر چیزی قادر است و در پیش و بکار و ایات واقع شده است که فرمود که انعامت نظر بان صحیفه که همراه
بودند میکردند و نگاه بسام میکردند و بخاطر آن حضرت را ملا خد معبودین حضرت امیرالمومنین علیه السلام کشته کرد

نمودار و گویی که داخل دوزخ شود و ماد او سخن بنماید و کسب که داخل شد شود و من قیم حنت و نادم یعنی مهربان بنماید
و اهل دوزخ را در وضع میفرستد بعد از آن حضرت فرمود که جماعتی را با عطف و است که بهشت است میفرستد و ایشان
جماعتی اند که در دست منند و میبایست که بجهنم است میفرستد و ایشان طایفه ایند که دشمن منند و من در دوزخ
بجهنم خواهم کشت که این از من دان از تو و شیعیان من در دوزخ نیامد مثل تو و خالف و در عده طغیان برید و استغنی
از بل صراط خواهی که گشت معجزه ای بسند صحیح از حضرت امام حسین که در عید السلیم فرمود که آن حضرت از ابای کرام
و اجداد عظام خود روایت فرمود از حضرت حسین بن علی از اجداد علی علیه السلام که در موضع صفاد ای در برابر حضرت
امیرالمومنین علیه السلام آمد و با حضرت سلام کرد و گفت یا امیرالمومنین چهارصد سال است که در میانک بر تو سجده و تهنیت
و بجز حضرت حق تعالی شغور و عبادت او می کنم حضرت امام حسین صلوات الله علیه گفت که مگر بهر علی السلام با تو گفت که
دوین مکان طعام و شراب نیست در دوزخ چون زندگانی کوی گفت ای لای من یعنی آنحضرت را زنی قیم که این غم ترا ببرد
تخلی فرستاده و ترا صی او کرده که هر وقت که گریه شد ام شیعیان ترا عا کوه ام سپردند ام و هر که که نشسته شد
دشمنان ترا عزیز کرده ام سیراب شده ام و بعد از آن مرغ این دو بیت را خواند که شعر آن آیت الله العظمی
اینها است **استغفر الله عنکم ایها الذین آمنوا و اتقوا الله یغفر لکم ذنوبکم انکم انتم**
ان کسب که بر سر ایصال آن بزرگوار که ستاره بلند و جنب مرتبه او نیست که این بزرگوار که وظایف کرده واضح
و ظاهر است و برتر از خلق است و بعد از این صاحب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و با حضرت در میان
او و نسبت عداوت نشود که او شده اهل کرامت و معجزه صحیح و داده شده که در حق که گفته از غلامی بود
بخدمت حضرت رسالت بنا صلوات الله علیه و الله امد و گفت که با هر روز از من فرستاده اند که حال ترا معلوم کنم و از برای ایشان
خبر برم چون بنا رسیده است از حضرت موسی علیه السلام که هر روز در راه می بود و هر که او رسید و با او بگویند
که گفت شرفی می سیاه چشم از کوه سینه از برای تمام دنیا آید و در راهی او این واقعه را بیان کرد تا به تابع دنیا و
او شوی که رسیدند و حق او سید و صبا است و مشق بر او درون هر روز است لعل آنکه بگویند از تو بظهور هر سر من با تو من
بنو ایمان می آوریم و اگر بر روی مردم و قبیل خود و ملحق می شود حضرت رسالت صلوات الله علیه را فرمود که ای یاری من با او صلوات

بر زبان آمد و آن یهودی و عجمی کثیر از اصحاب همراه آن حضرت آمدند و آن جناب چون بظاهر مدینه رسید در رکعت نماز کرد
و خیری چند بر زبان میآورد جای ساخت و حرفی چند گفت که گوی نشیند گویی کرد و آنجا واقع بود بجزکت آمد شکافه
شد و صدای شتران برآمد چنانکه مردمان شنیدند و آن یهودی پیش از هر آواز بر آورد که **اشهد ان لا اله الا الله**
و ان محمداً رسول الله و ان سبباً علیاً و ان جمیع ما جئت به صلیاً و عقلاً یعنی که ای مهدی که نسبت معبود
یعنی که حضرت الله تعالی و گواهی میدهم که تو رسول خدای و گواهی میدهم که جمیع آنچه تو آوردی مخلوقی راست
و حق است پس با حضرت خطاب کرده گفت یا رسول الله مرا در خدمت یحیی ناجی نب تو خود فرستاد ایشان را خبر کنم
تا خود پایند و برینند و بوعده خود وفا نموده بدین ایمان در آیند و از حضرت رسالت مرغض شاد بجا بیاید
خود رفت و ایشان از این امر خبر کردند و آن جماعت بسیار فقیر اسباب سفر راست کرده متوجه مدینه شدند
که آنچه شنیده اند برینند و بر سوزن حضرت قایل شده بدین حضرت در آیند و غنی میدیند آمدند که حضرت رسول
از در دنیا به منزل عقی انتقال فرموده بود و او بیکر بنا حق بر جای آن حضرت نشسته بود انظار چون خبر وفات آن
حضرت شنیدند ما بر سر آمدند و امداد کردند که بر کردند دعا را ایشان که اول آمد بود و با حضرت ایمان آورده
با ایشان گفت که چه مرگها حضرت موسی علیه السلام خبر داده است که در صحن پنجم مثل حضرت هر وقت پس آید که
صبر کنید و وصی او را برینند شاید طلب شما از وصی او حاصل شود پس از حال وصی حضرت رسالت پرسیدند
که کبک و کتاف چیست یعنی آنکه راهان ایشان کشند که در وصی حضرت و ما نین اینها را بکماست که در میان رجوع
باورد از آن جماعت بر پیش ابی بکر آمدند و کشند که خلیفه رسول خدا توفی ابی بکر گفت بلی شما یکسند و مطلب شما
حسب کشند که خلیفه رسول خدا بودی مطلب ما بر تو ظاهر بود ای بکر این حرفی در غضب شد و نتوانست که
جواب ایشان بگوید پس انقوم یهودی از پیش ابی بکر برین آمدند و در آن حال یکی از دوستان و شیعیان حضرت
امر علی السلام نزد ایشان آمد و گفت که ای قوم همراه من بیایید تا من شما را ابوصحی بن برسانم این جماعت همراه آن شخص
شعری تا نزد من حثت امیرالمومنین رسیدند و آنحضرت را ملول و محزون دیدند و هر یک از ایشان را بزرگوار
که شتران خود را میخواستند که بی این ایشان را بهمان مکان برد و بگویند دادند و فرمود که بده و مادام که

صاحب

و اگر از شما بعد از این چنین امری واقع شود شما را عقوبت بلیغ خواهم کرد و چون این خبر بخیزد رسالت صلوات الله علیهم
 رسید فرمود که همان حد او را بر او در میان ما اهل بیت شخصی نصب کرده که حکم میکند و معینان مردمان برین
 و طریقه داد و سپهر علی السالط و درین مسئله حکم بران مقرر شد که آنحضرت فرمود قضیته اعمی در کتب معتبره مسطور
 کرد یعنی در هر بزرگی ما نماند و او را بخیر و عزم بود نه یکی از ایشان ادا و دیگری سب و از هر یک ضل ما نماند بود و هیچ کس نمیدانست
 که طفل از او کدام وطن کنیز گرام است حضرت امیر المومنین علیه السلام در میان ایشان دفعه زود و از ادا ازین بان جدا
 بعد از آنکه آنحضرت رسالت صلوات الله علیه و الله کشفه و صد بیان حضرت خود قضیته را مخفی در کتب معتبره مسطور است
 که در این اوقات روم حاجی بنده معاویه آمد و گفت که ما شیخی را پیش من یعنی بهستان چیزی که چیزی نیست معاویه
 از هر یک گماند و بعرض گفت و او تیرها جز شد از هر عاصی گفت که صلحت دانست که جنگ که حضرت امیر اسی
 رفتی روم حضرت بنرسیم و هر که ان اسب را خواهد و بیعت برسد انکه اسب را بگوید که نیست بر ان اسب شی لاشی است شاید
 که بیعت این و از اهل این را مطالب معلوم کنند و صل مشکل ما مان شود پس ای کران ما شخصی دادند و او را بابت که حضرت
 امیر علیه السلام فرستادند آنحضرت بکس فرستاده و صاحب اسب را طلبید و فرمود بیکم الفریق یعنی چند است ارباب
 ان شخص گفت یعنی لاشی آنحضرت خطاب بفرموده فرمود که اسب و آنکه بر این شخص داد و وقت داشت بعرض ابر و سوزن
 با و بنما و بگوید که اینست یعنی که لاشی است و اگر دلیل از تو خواهد بود که حضرت حنیفانی در قرآن مجید میفرماید بکسی
 انظروا ان ماء حنیفی اذا جاءه لم یكذب شیئا یعنی می پلارد نوشته ان را اب و چون با آنجا میرسد می پلارد ان را چیزی و
 فرستاد جنبر از برای معاویه برده و او جوابی سبیل را گفت قضیته اعمی شب معریه نقل کرده اند که در شیخ رسول
 پادشاه روم بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و آنحضرت فرموده سوال کرد مسئله اقل آنکه ان در
 که در کبریا فرستادند و در کبریا فرستادند و یکی از ان در بر اصد سال و دیگری دو سب سال داشت که ان
 آنحضرت در جواب فرمود که ان و در یکی یکی عزیز سپهر علی السالط بود و دیگری برادر او که بیگانه و متعلق شدن و نگاه سال با هم زندگی
 کردند و با هم برخورد ازین حضرت عزیز علی السلام معارف خود و بعد از صد سال جان یافت و با برادر او ملاقات کرد
 و نگاه سال دیگر با برادر او ملاقات کرد و بر برادر او فرمود که چون غالی می شنید او را صد سال بر او را داد و بیست سال

صاحب

و الله اعلم

و انشاء الله غالی تضلیل حکایت عزیز علی السلام که برادرش عنقریب درین کتاب در فصل پنجم در بیان احوال حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام ذکر خواهد شد مسئله دیگری انکه آن محلی از زمین که از ابتدای امر بنشینان و در قیامت کبیرا افاضت
 و دیگری بر پوز اناب بران نشاید و نخواهد تا بد کجا است حضرت فرمود ان فقره برای بیل است که در وقت که موسی بن
 علیه السلام از پیش فرعون و مردم او میکشید حضرت حنیفالی دو بیل داشت و اناب بران تا پیدا ان و ان
 و حضرت موسی علیه السلام بن اسرائیل از میان ان کن شد و بعد از ان ابیدیا هم متصل شد مسئله پنجم انکه از آدمی
 که در در دنیا مخور و می اشامید و او را طفلنا بول و غایط نیست کسیت فرمود که ان جنین است که در شکم
 که انهم مادما و مخور و می اشامد با حقه و نصیبی میرسد و احدی بول غایط نیست مسئله چهارم انکه ان چنین
 بود که در وقت اشامیدن زنده بود و در وقت خوردن مرده بود ان حضرت فرمود که ان عصای حضرت موسی علیه السلام
 بود که تا شام درخت بود و حیات داشت و آب میکشید و چون ادر قطع کردند و حیات کرد اشک بر طرف شد
 در هر روز و در جمیع اوقات ایسان و از هر مسئله پنجم انکه ان کلام بفرموده از زمین که در طرفان نوح
 در زیر آب غما ان حضرت فرمود که ان کعبه مشرفه بود زاده الله تعالی مسئله ششم انکه ان کلام بفرموده
 در هر روز ان نوح صاحب جات بود که سخن او را بعد از نسیب دادند و نه از نوح انسان بود و نه از نوح عن ان حضرت
 فرمود که ان کرکی بود که برادران یوسف ادا کرده فرزند یعقوب علیه السلام بود و کشت که یوسف و این کرکی خوب بود
 که در بعضی درآمد و گفت که کوشش هموزاد ان بر من حرام است و این سخن بر من نماند است و برادران یوسف
 که در دفع میکرد مسئله هفتم انکه ان صاحب حیاتی که در حضرت الله تعالی با آمد و نه از طایفه ادعیان بود و نه از کوه
 چنان که بود آنحضرت فرمود که زود عمل جو که حضرت حنیفالی در قرآن مجید حکایت از ان میفرماید که و آدمی را
 الی التخلیل مسئله هشتم انکه ان در حلقه که نه از طایفه جن بود و نه از طایفه انسانی و نه از ممالک بود و نه از اشیای که بود
 فرمود که ان هر دو است که در هر دو خط سبیل است که ان حضرت مکتوب خود را با داد و او را با سبیلش فرستاد
 که در قرآن حضرت الله تعالی را میگردانند و میفرماید که سلیمان میهد گفت که از وقت بنگاه مسئله
 انکه ان جناب الله تعالی که بود که معوت شد و بعد که در جن بود و در هر دو سالک ان حضرت فرمود که ان کلامی بود که ان

که حضرت الله تعالی فرستاد و بعد از آنکه تا پیل برآورد خودها پیل را کشند بود همچنانکه از این جهت الله تعالی فرمود که هر که در راه
ان مکان گردد و پست آن غار کوفه مکرره است کجاست و حال آنکه حضرت الله تعالی تمام روزی زمین را از برای شما بسوز
ساخته ان حضرت فرمود که ان پست خانه کعبه است و اگر همتان از جنت عزت و احترام آنت مسئله بازدم نکران
نفسی که در نفس دیگرها کرد و هم در نفس نه هم آنکه در میان ایشان استانی و قرابت خویشی باشد کدام بودند فرمود
که ان یونس بن موی علی السلام بود که در شکم ماهی جا کرد با مرثیه الله تعالی مسئله بازدم آنکه عسای حضرت موسی علیه السلام
از چه چوب بود طول ان چه مقدار بود فرمود که از چوب عوسج بود و بعد از ان وقت نزع بود بزجاج حضرت موسی علیه السلام
و از اجزای پیل ان پست آرد و بود رسول پادشاه دوم بعد از ششیم ان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از روی بغاوت
مسلمان شده مرا عین خود حضرت ^{علیه السلام} کثیر از علی ای شیععه و منی نقل کرده اند و این است امیرالمؤمنین ^{علیه السلام}
علیه السلام اجماعی که در کتب کاتب کاف در ایت خود از عهد بن قیس که امام محمد باقر علیه السلام را از جندی
سستی حاصل در دست خود و اجمع بزجاج و امانی خود با سینه خود از ان مغنم روایت کرده اند که او گفت که کوی از برای
شکار و شیر کنده بود و در نو شیر قوی هیکل در لپها اشتهاء بود و خلق جتاش جمع شده بودند یکی از ایشان و ابا ایمن فرمود
ان کو اشتهاء در آن ای اشتهاء دست فرود بچشمی گرفتن که شاید باین سبب دان که نیند و در وقتین دست و کوی فرود
و سببین بگری چسبید و هر چهار طرفه ان کو اشتهاء دان و ان شیر گرسنه خشم آرد هر ایشان را اهلا و کورد خویشان
ان جماعت مشغول به شیرها کشیدند و با هم از دود تراغ درآمدی و فتنه عظیم واقع شد و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام رسید و انجماعت را طلب نمود و فرمود که ساکن شوید و صبر کنید تا من در میان شما حاکم گردم و مقرر کرد
که اهل مرد اول نلت دین باهل ثانی نلت دین باهل ثالث نلت دین باهل رابع نلت دین باهل خام نلت دین با
باهل ششم نلت دین باهل هفتم نلت دین باهل هشتم نلت دین باهل نهم نلت دین باهل دهم نلت دین باهل یازدهم نلت دین باهل
برند و چون ان حضرت از قضیه مطلع ساختند فرمود که علی بن ابیطالب حکم کرده است که موافق حکمی است
که حضرت الله تعالی بر عرش ثبت کرده و بعد از ان فرمود که اگر در میان اهل بیت من شخصی است که پست
داد و سینه ای حکم میکند و قضیه شیععه و منی در کتابهای شیعیه روایت کرده اند که سه دهنه با یکدیگر بنا بود

کتاب

کتاب

شیرین

مشغول بودند یکی از ایشان بدوش دیگری سوار شده و ان دهنه دیگر را نکند خود را بر پهلوی دهنه زین برین زد و او را
تا نال بود مضطرب شد و از جای جیست و ان دهنه که سوار بود بپشت او کرد نشکست پس مرا عتد بخداست
حضرت امیر علیه السلام آوردند ان حضرت فرمود که دین مشغول حصه میشود و بیل حصه از ان حصه ساخته است انحصه
آنکه ان دهنه خود سوار شده و دولت دیگران در دهنه با یکدیگر دهند و چون بخداست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عرض کردند که حضرت امیر علیه السلام چنین حکمی و وصیت ان حکم فرمود و از جمله علمای شیعه علیه السلام ان حدیث را
نقل کرده اند که این شهر اشوبت علی السلام در کتاب مناقب خود بر این روایت نموده و از اهل سنت و جماعت ابو بصیر ^{علیه السلام}
کتاب عزیمت حدیث و این مدهی در کتاب تزهذ الا بصار ذکر ان دولت نموده قضیه اجماعی شیععه و منی نقل کرده اند ^{علیه السلام}
انضاری که دوزی ان کتب بخداست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امد در حالی که جمعی کثیر از اصحاب حاضر بودند
و این واسطع علی بن قتیبه و اخوان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که نعمهای الهی که حضرت حق تعالی فرموده است
که بر شما تمام کرده ام که ان هاست بعضی از اصحاب از جواب عاجز آمدن ساکت شدند و بعضی کشد مال و اسباب دنیا را
و بعضی آفتاب دن و فرزند است و بعضی کشد که مرثیه و اعتبار است و هر که چیزی میکشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
چون کشد کوی ایشان را محصل که موافق اراده الهی نبرد متوجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد فرمود که تو بگو با آبا
الحسین حضرت کار الله ناظم صلوات الله علیه فرمود که نعمهای حضرت الله تعالی بر ما انسانست که خلقی کو ما را و از
عدم بوجود آرد و حال آنکه بشر از ان چیزی نبودیم و آنکه اسمان و زمین و آنچه در انست هم را مستحق کرد و هم را
بفضیل وجود ما آفرید و آنکه ما را عسل و شهد که لذت فرمود که در نعمهای او تامل کنیم و شکر او را بجای آوریم و آنکه
ما را داخل نکرد در شلک جماعتی که از نعمهای او غافل اند و در چیزهای که فکر نباید کرد میکنند از ذراه داشت
منصرف شده و در میان کهنه زنده در داخل میشوند و آنکه از برای ما حاجات ابدی مقرر داشته که بعد از حشر ایشان
باز زندگی می خواهیم کرد و بعد از زندگی هر که بما ملایفان نخواهد کرد و آنکه ما را مالک ساختن نه مملوک
و ما را مشرف کرد ایند بشری بشی که خود و ما را بزل بندگی غیر خود مبداه ساخت و آنکه ما را از ظرافت
رجال خلق کردیم از نوع ذرات و ما را ادو شنی و زری مردان دادند لعنت و زنی زنان چنانکه بجز قرآن مجید

کتاب

در آن سال فرزندان نمودند و اطفال و جوانان روی بینه طبعه کما شستند و بعضی از ایشان مردن و برخی بجهت تمام
گذرانیدند و در آن سال طفلان بینم دهر که شتر از کوشها و زنان سپه دهر که کوشه از کوشها بسیار بودند و راه حجاب
نبردند و بعضی از ایشان را بنسب مسلمانان و اهل مدینه نم خواندند و بعضی محفل و چاره در کار خود فرمودند و بود
آن مرتبه تا جبر و روی از دوزخها انخانه هر قدر آمد دغزی دیکل که برد خانه او حضرتان دختران پیدا کرد و روایتی
است که آن دختر پیدا بود و بریکه و غریبی و تنها بود و چیزی خود میکردست پس تقدیر معانی مردند که این دختر
بینم از برای خدا آن دختر را بخانه برود و زن خود کف که بنگران آنکه حضرت حنی علی ما دلی نیار که اینده این چاره را
غم خواری میکنند زن را خن شد و آن دختر را نزد خود نشاند و چند روزی که شد آن دختر بفرمان بال از نما کوی
خود و باز در میان رفت و بنفشانی که از برای او مقرر کرده بودند پوشید زن دید که آن دختر در حسن و جمال زیاده
بسیار دارد و بدین غرض افتاد که مبادا شوهر پیدا و غیبی این دختر بهم رسد که در همان روزها آن مرد تا بر تهنیه
اسباب سفر راست کرد و بجای ادبی بخاوت رفت و چند سال با زینا مردان دختر بر کوشد و حسن که در
شیطان بوسوسه اذن مشغول شد که هر چند بر می آید بود و بهر میبکی و این دختر هر چه بر می آید روزها می شود
تعیین حاصل است که اگر شوهر بپساید و بچه دخترش برین دختر بیفتد دیگر بفرغیت نخواهد کرد پس جمعی از زنان
همسایه را طلبید که درین امر بشمارانند پس اگر بخاطر هم رسد بگویند که پیش از آنکه شوهر من بیاید علاج این کار
کرده باشم پس بخریدان زنان آن چاره را چیزی خوراید که باعث بپوشی میشد و در حال بپوشی بانگشت اذاله
بکار آن دختر چاره نمود و چون شوهرش از سفر باز آمد آن زن گفت که این دختر که او ددی باین خانه تا بعضی
افزودن بکار نه یاد شده و بکار آن بیاد داده پس آن مرد آن دختر را بفرمود حضرتاب بود و حضرتاب حکم کرد که آن دختر
حد بر نند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اخیر کوهند و آن حضرت عجب آمد و عمر اذان منع کرد و آن زن را
باقتان همسایه طلبید و فرمود که شما از کجا بید که این دختر زنا کرده است گفتند ما خود دیدیم آن حضرت امر کرد
که آن زنان را از هم جدا کردند و هر یک نام از ایشان را داد و کوشه نکاه داشتند و بیک از ایشان را طلبید و از هر یک
جدا گانه پرسید که این دختر در وقت زنا کرده و مردی که با او زنا کرده چه طوری مردی بود هر یک از ایشان مردی را

کند و زنا

کند و وقتی معین کرد و در حدیثی که از ایشان با یکدیگر موافق نیامد پس حضرتان آن زن را از آن مرد
که هر مثل آن دختر را با او بدد دادند مردی که از آن دختر را بجا آید نکاح داد و در حدیثی که از آن دختر
تفسیر اعمی جمعی کثیر از علمای شیعه و حتی خصوصاً غزالی در کتابها با حیا و علوم روایت نموده اند که وقتی عرض خطاب
بعضی از ملازمان خود را فرستاد که زن را بیاورند بسبب تهنیتی که جمعی بر آن زن زده بودند و چون آن زن ملازمان
عمر را بدید بهر سید و بچه که در شکم داشت بینداختن حضرتاب اصحاب را طلبید و از ایشان سوال کرد که شما را در
باب چه خاطر پرسید ایشان از روی خوشتر آمد که شد که بر نو چیزی را نه نیست از جهت آنکه توطئه چیزی میکردی و میخوا
در میان مسلمانان موافق حکم خدا کنی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که یا ابوالحسن فرما رسول خدا
صلی الله علیه و آله قسم میدهم که درین مسئله خواهی الهیت بیان کنی آن حضرت فرمود که مثل خطاست و در
آن بر تو لازم است که هر که از آن گفت که هرگز مشکلی پیش نیاید که علی بن ابی طالب حاضر نشد
تفسیر اعمی منقول است بفرموده آنکه در آن زمان هر که از آن گفت که از آنرا استسکا گفتند و حضرت
بر آن تفسیر مطلع شد فرمود که این تفسیر است که حضرت حنی تعالی در کلام مجید میفرماید که ولانیز و اولادکم و اولادکم
کناه که راست است که در شکم او است چه کناه کرده است و است عمو گفت که پس این زن چه باید کرد آن حضرت فرمود که هرگز
نا بر آید و فرقی ندیش را کفایت هم رسد و در آن وقت حکم خدا بر جای کرد آن عرض را به دست اذان زن که است و چون
آن زن را وضع حمل شد در آن اثنا ببرد و خبر هم رسید که نوان زن زنا کرده بود و مرد عمو گفت که اولادکم و اولادکم
اعمی منقول است که در ایام خلافت عمر و زین بر پیش هر آمدند و در طفل شیر خواره با هم آورده بودند که یکی پس بود و یکی
دختر این زن میگفت که پس از منست و دختر از دست دانت زن میگفت که دروغ میگوید پس فرزند منست و دختر آن
وست عمر درین باب حیران ماند و گفتش این معراج الکفر و یان ابوالحسن یعنی یکاست بر طرف کتبه و عجمها
یکاست ابوالحسن علی بن ابی طالب پس زنان را امر کرد که هر یک از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیاین و بعد از آنکه آن حضرت امر
حکایت را از برای انبیا شرح داد و آن جناب فرمود که در آن زمان ما فرمود که هر یک بعد از دیگری شهادت
خوردند و پس نوشتند و آن طفل را در کفشد و شیر هر یک از ایشان را جدا کشیدند هر شهادت آن دو شوهر کرد و در آن سکنه

تفسیر اعمی

تفسیر اعمی

صاحب این شکر گفت که پس از آن وقت و فرمود که دختر را بترخت دادند که شیرش سبک تر بود بعضی از آن حضرت التماس نمودند
که با امیرالمومنین وجه این حکمی که فرمودین چه بود آن حضرت فرمود که حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید که **لَا تَزُولُ**
حَقُّهُ إِلَّا تَنْبِيْهًا یعنی نصیب سپردن بر او بر نصیب دختر است **حَقُّهُ** از آنست که مالک در این کتاب کرده اند که در زمان خلافت
عمر مری که سفندی داشت و از جمله فرزندان و عیال خود آن را زنج کرد و از پوست گندن آن عاجز بود از خانه با کاف
خون او در بزین آمد که شخصی را پیدا کند از برای او پوست گندن آن کوسفند در آنجا میزاید بول برو و مستوی شود و در
تزدیکی خراب بود متوجه آن خراب شد که بول گندن داخل آن خرابه کردید دید که شخصی افتاده است و سرش را بریده اند
و خون از حلقش روانست بر کردید دید که کشت که ایضا لورچرا این بجا داده اند که او را که نه بسند و نه بجهت مرید
و عمر او را جبر فرمود و مردمان خراب شد ند که در فلان خرابه شخصی را کشته اند و بویخ فرج مردمان بجا شامیر شد تا
اخر بعضی او را شناختند و خویشان آن مشغول بنزد عمر آمدند و طلب فانیل کردند عمر از مردی که در آنجا در کتافه را بدست داشت
داد که در عرض بکشند پس او را که شتر بقصاص کاه او دادند که بفشان رسانند که در آن حال مردی از آنجا میسر رسید و در
که بطلد نما شامیر شده بودند شکانت و بقی آمد و بپوش مشغول گفت که این چه کرده است که میخواند او را بکشید
ایشان گفت که شخصی از ما با شتر مسایده برسید که آن مردی که کشته شد که وجود وجه نام داشت کف فلان ام
داشت و از فلان قبیله بود گفت در آنجا او را کشته است کشته در فلان خرابه گفت سال او اقرار داد کشته شد فلان ام
گفت دروغ میگوید آن شخص را امر بکشند از او پرسیدند که چه میگوئی گفت من این کار را ندیده ام و قاتل او را نمیشناسم پس در
پیش عمر او را ندید هم از آن مرد اول پرسید که هر کاه تو نگورده بودی پس بر او اقرار میگردی گفت آنچه آنکار خود را می
باید میدانستم بواسطه آنکه هر کاه من از آن خرابه بزین امیم با کاه در خون او در همان حال جماعتی بر سینه و داخل
آن خرابه بشوند و شخصی را بر بینه که افتاده و خون از حلقش روانست اگر من گویم که من او را کشته ام کسی از من نخواهد
شنید حال چون آن جوان مرد آمد و اعتراف کرد که او کشته است من آنچه هست گفتم پس عمر امر کرد که دست از مرد
اول بدارند و شخص دوم را بفشان رسانند چون آن مرد را بقصاص کاه او دادند فرستاده حضرت امیر علیه السلام
باز آن جماعت و فرمود که حضرت امیر میفرماید که **مَشْهُدٌ** این شخص را خیر از برای عمر بردند که علی ابن ابی طالب کشتی

صفتی

و این

و آنکس من این مرد صانع است عمر گفت سبحان الله هر کاه شخصی خود اعتراف کند در حق خود که شخصی را کشته
بقتلین حاصل است که او را در عرض مقول میاید کشت چه تقرب دارد که فعلی این ابی طالب این منع میکند
که در این اثنا حضرت امیر و دو سبیل عمر و حضار و از جای حبستند و عظیم آن حضرت نمودند و پرسیدند که سب
چست که ادکش من آن مرد منع کرده و حال آنکه خود قاتل است که قاتل است آن حضرت فرمود که چنین کسی را **مَشْهُدٌ**
گفتند از حضرت آنکه اگر کسی را کشته افتاد باعث احیای دیگری میشود و حضرت الله تعالی دو کتاب خود میفرماید که
مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی هر کس احیا کند شخصی را حکم آن داد که تمام مردمان را زنده کرد باید
و انقدر بسبب افرادی که بر نفس خود کرده باعث احیای آن شخص اول شد و حکم آن داد که تمام خلق عالم را زنده
کرد پس او را قصاص نباید کرد و علی بن ابی طالب که حاضر بودند او از سبک بر بند کردی عرض می کند **لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَأَتِ النَّجْمُ**
و این و آنچه چندین طریق در کتب معتبره مضبوط است **حَقُّهُ** از آنست که در روایت شده و بعضی از کتابهای معتبره
که در ایام خلافت عمر مردی در دوزخ داشت و یکی از آن در دوزخ اكمال رشتن و حسدی که داشت میفشد
برنج بر جامه آن زن دیگر ریخت و بشوهر خود گفت که حالا مردی دیدم که با فلان زن نامیکورد و چون دانست که من و زن
شدم آن مرد را بر او کرد و او را شوی در جامه او معلوم است آن مرد بر سر آن زن آمد و جامه او را زده یافتند
آن جامه را از او کردند و او را با آن جامه بنزد عمر خطاب برد و حکایت را نقل کرد و عمر حکم کرد که آن بی گناه بچاودا
سنگساز کند حضرت امیرالمومنین علیه السلام مطلع شد عمر و از آن عمل قبیح منع کرد و از جمله آنکه سبکهای آن زن را بر
عالمیان ظالم برساند فرمود که ای و اگر بر کردی ندی پس فرمود که آن ابی طالب بر آن جامه ریختند همین کار آن کس که بیضا نشتر
دستید و الحال سینه سینه شد پس فرمود که آن زن دیگر را حقه قتل بی برتند و عمر خطاب بنا بر عادت خود باز گفتند
لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَأَتِ النَّجْمُ عمر قتیما عمری در این شد با این جناس که گفت که حاضر بودم در مجلس عمر خطاب که در آنجا
سخن بر میخواستند و او را در دوزخ میگردیدند که این سخن نغز این زن زنا کرده اند و فرمودند که هر چه از آن زن
میر علی علیه السلام واقف شده فرمود که صبر کنید تا من بمسجد بیایم و چون آن حضرت تشریف بمسجد از آن فرمودند
عمر پرسید که با علی حق تعالی در کلام مجید میفرماید که **الَّذِينَ يَزُولُونَ فِي الْأَرْضِ يَأْكُلُونَ الْأَرْضَ بِأَنْفُسِهِمْ فَزَيَّلَهُمْ** آن

صفتی

صفتی

و این

کار و مردن کار هر یک از ایشان را صد تا زیاده بنزد و زنا بی بیضاغت هر ثابت
است آنحضرت فرمود که حکم انجماعت حکم دیگر است هر اول را میاید کشت و در بر
صد تا زیاده میاید زد و سیوم راست کار میاید کرد و چهارم را پنجاه تا زیاده میاید زد و پنجم را پنجاه
میاید زد پس هر منفر شد بعضی از حضار گفتند که یا امیر المؤمنین چه شود که سبب اختلاف این احکام را
بفرمایند آنحضرت سلام الله علیه فرمود که از این بهودیت و در دین خود فساد کرده و با مسلم زنا کرده
واجب القتل است و در زمین زنا کرده و حد احسان از برای او ثابت نیست بنا برین او را صد تا زیاده
باید زد و چون ستمین محصور است او را در جمعی میاید کرد و چهاردهمین چون بنده است او را پنجاه تا زیاده باید
زد و پنجمین چون دیوانه است بر وجهی نیست اما از برای نادیده او را پنجاه باید زد و دیگر بار عمر
لَوْلَا عَلِيٌّ مَلَكَ عَصْرٌ وَبَدَّلَ اللَّهُ قَضَايَايَ الْخَضِرُتِ بَسِاسًا اسْتَفْهَلَهَا امْرِيْقَانِ اِمَامَتِ وَخِلَافَتِ
چهارم و ذکر بحسب مع ان از حوصله این قسم مخصوصی افزون بلکه از عین امکان بیرونست بنا برین همی چند کلمه که
سطور شد از قضا یا و احکام و قضایا و کالات و فضایل آنحضرت صلوات الله علیه گفته اند که اینها با میاید که حضرت
الله تعالی کتاب و موافقت و قاری و مستمع این کتاب است فضیلت بنایت و کرمی بقایب خود از شیعیان
امیر المؤمنین علیه السلام حساب کند امین رت العالمین فضل و کرمی در بیان دلایل بر امامت حضرت
امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه هما بدانکه احادیثی که درین باب از طریق و این فصل
مشتمل است بر سه مقصد مقصد اول در بیان بعضی از احادیث که دلالت میکند بر امامت حضرت امام حسن
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مقصد دوم در بیان نام و نسب و کینت و لقب آنحضرت سلام الله علیه بر سبب
اجمال مقصد سیوم در ذکر بعضی از معجزات و احوال و صفات آنحضرت علیه السلام مقصد اول در بیان بعضی از احادیث
که دلالت میکند بر امامت حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه هما بدانکه احادیثی که
درین باب از طریق مخالف و موافق واقع شده زیاد از آنست که درین قسم مخصوصه علمائش بر آنند داشتند
و لیکن ما درین کتاب بزرگتر چند بنی از آن گفتنی میکنیم و بعد از ثبوت امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در این کتاب
صالح است
جناب امام

در این کتاب
صالح است
جناب امام

از کرمی

از کرمی در باب امامت حضرت امام حسن صلوات الله علیه احتیاجی نداریم بذكر احادیث سنیان از جمله آنکه هر کس
ثابت شد که ابی بکر و عمر و عثمان بر باطل اند و بعد از حضرت رسالت صلوات الله علیه و امام برحق و وصی مطلق
حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله و سلامه علیه برین بغیر این چاره ندارد که با ما من حضرت امام حسن
علیه السلام را بیل شود اما از جمله زیادتی الزام ما بعضی از احادیث که دلالت بر امامت آنحضرت علیه السلام میکنند
ایشان نقل میکنند و بعد از آن بعضی از احادیث که از طریق شیعه روایت آن حضرت سلام الله علیه واقع
شده اما از جمله احادیث که از طریق عامه روایت شده یک حدیثی است که اسد بن سنان روایت کرده که از اکابر علمای
انته اهل سنت است و در کتاب مسند خود روایت کرده از عبا بن مرفع که از کتب رسول خدا صلوات الله
فرمود که یا ایها الملک من ولدی ایشا عشره صلوات الله علیه فرمود که من ولدی صلوات الله علیه من فی لیلته و احسن بنی
عم مالک میشود از فرزندان من و از ده خلیفه بر پرورد می آید ممدی بن امت از فرزندان من و حضرت الله
تعالی صلوات الله علیه او در کتاب ممدی بن امت را در شب و اینکه آن حضرت فرمود که پس برین می آید ممدی بن امت که
لطیفه داد بر یک حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه بعد از عدلی مشغول امر امامت و خلافتش بود
شد و مراد از آن غیبت آن حضرتت علیه السلام وجه استدلال ازین حدیث بر امامت حضرت امام حسن صلوات الله
علیه است که درین حدیث حضرت رسالت صلوات الله علیه میفرماید که خلیفه های من از فرزندان من اند هر کس این
ثابت شد که خنهای آن حضرت فرزندان آنند و از آن بر امامت ابی بکر و عمر و عثمان و همچنین امامت عباس داخل است
و متمین میشود امامت حضرت امام حسن بعد از پدر بریزد بر آن سلام الله علیه و چه دیگر آنکه حضرت رسالت
صلوات الله علیه و اله میفرماید که خلیفه های من و از ده اند و ازینهم بطالان مذهب اهل سنت و جماعت
معلوم میشود از جمله آنکه سنیان که با امامت ابی بکر و عمر و عثمان و با امامت حضرت امیر علیه السلام قایل اند از
دوازده خلیفه هفت دیگر میمانند و خلفای بنی امیه چهارده نفر بودند چهار سال جهاد کرده معجزه میشود و خطای
بن عباس می و هفت کس اند و بعضی ازین هم پیش کشانند و اگر بنا بر روایت اول بگذریم این سی و هفت بان همی پنجاه
و پنج نفر میشوند پس بقضای این حدیث شریف مذهب سنیان بطال نش و خراج میشود و محقق میشود که امام بعد از

حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام
و بعد از آنکه بعضی از سنین برد لا نشان حدیث بود تا محاجن اعتراض کرده اند و این خبر ذکر آن با حقیقت
ان در کتاب اربعینی که نوشته ام ذکر کرده ام و در بعضی مقام کفایت بر چند بعضی از آن میشود و اگر کسی خواهد
که در این باب زیاده بصیرت پیدا کند باید که بان کتاب رجوع نماید به حال اعتراض اول سنین اینست
که میگویند که در این حدیث مذکور است که دوازده نفر از فرزندان مرخلفه خواهند شد و از اینجمله از
می آید که علی بن ابی طالب خلیفه بنا شد و اگر خلیفه باشد دوازده نفر دیگر از فرزندان حضرت رسول صلی
خلیفه باشند که با علی بن ابی طالب سینه زده نفر باشند و این برخلاف آن خبر است که مدعیان شماست
اما جواب اول آنکه چون ثابت است با حدیث کثیر همچنانکه بعضی از آن بعد از این شرح خواهد شد
که امامان بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دوازده اند که اول ایشان علی بن ابی طالب و دوم ایشان
حسن بن علی بن ابی طالب است پس ممکن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از برای زیادتی آنها
مجتبت نسبت بحضرت شاه و لایحه علی السلام حضرت را فرزند گفته باشد همچنانکه شایع است و نایب آنکه
ممکن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از روی تعلیف فرموده باشد که خلیفهای من از فرزندان منند
یا زده خلیفه از اولاد آن حضرت اند انصاری صلی الله علیه و آله تعلیف فرموده باشد که خلیفهای من از فرزندان منند
و ثالثاً آنکه ممکن است که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله اسامی باشد بواقع اسماء علی بن حضرت امام جعفر
صادق صلووات الله علیه که در باب او بدل باشد اعتراض دوم بعضی از سنین در حدیث است که حضرت
فرموده که دوازده نفر از فرزندان من خلیفه خواهند شد و بعد از آن بیرون می آید مدعیان امت از فرزندان
من و این دلالت دارد بر اینکه مدعیان امت خیران دوازده نفر باشد و جو ایش است که بیشتر در ضمن حدیث
حدیث کینم خصوصاً هرگاه احادیث نسبتاً واقع باشد از آن حضرت که حضرت مهدی علیه السلام از جمله
ان دوازده است و از جمله احادیثی که کمال صراحت بر تبطل در حدیث متواتر است که حضرت رسالت
اسامی بحضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هذا امام من اولاد ابی طالب است و اینست که تا

بدرستی

یعنی این امام است و پس امام است و بعد از او امام است و بعد از او امام است که هم ایشان قائم ایشان است
و از جمله احادیث که دلیل است بر اینکه خلیفهای خدا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دوازده اند یکی
حدیثی است که در جمع بین الصحیحین که از کتب معتبره اهل سنن است روایت شده از عیاض بن عبد الله انشاء
که او روایت کرده از عیاض بن سموره که او گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ان حضرت فرموده که
یکون بعدی اثنا عشر امیر ایضا میباشند بعد از من دوازده امیر و خلیفه جای من سموره میگوید که بعد از
ان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چیزی گفت که شنیدم که چنانچه روایت از پدرم پرسیدم که آن حضرت
در آنچه فرموده گفت که فرمود که کما یستخرج من قریش شیخان خلیفهما تمام از قریش از دو یکی حدیثی است که صاحب
کتاب جمع بین الصحیحین روایت کرده از سعد بن وقاص که او گفت که عیاض بن سموره نوشته ام که مراد خبرده میفرماید
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی و نوشته در اینصورتی که نافع نام داشت دادم و در دستم جای
جواب من نوشت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در فلان روز جمعه فرمود که لا ینال الذین فایما صحیح
الثا عشر یكون علیکم اثنا عشر خلیفه کما من قریش یعنی هرگز من قائم خواهد بود تا روز قیامت یعنی هرگز
من موقوف نخواهم شد تا روز قیامت و خلیفه میشود در شما دوازده نفر که تمام ایشان از قریش باشند دیگر
حدیثی است که شیعه روایت در غل ان تغفل ان و از جمله احادیثی است که در روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که ان هذا الامر لا ینقضه حق فیتم اثنا عشر خلیفه کما من قریش یعنی بدرستی که
این امر یعنی امر من من تمام و آخر میشود تا وقتی که بگذرد در میان خلق تا مرد دوازده خلیفه که تمام ایشان از قریش باشند
و مثل این احادیث بسیار است و بعضی از آن بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی که در دلالت میکند بر خلیفها
بعد از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله دوازده اند و هر ایشان از قریش اند و این بطلان سند مسلم است و جماعت ظاهر
یک در حدیثی که عثمان که یکی از امامان ایشان است از قریش بود بلکه از بنی غلامی بود و در حدیثی که در حدیث
و همچنین که از روایات معتبره بوضوح پیوسته است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بر سران داشت و این چون خالی
انجمالی نبود او را قبل از رسیدن محمد بن عبد الله بن عمر روایت کرده و بعد از آنکه می روی به سایر حقوق سابقه را منظور داشته

ثما واد بابت غنم و ذرت خود بخیر و خوبی و بر خیزد با سید از بدنها یعنی در دین من بدعت مکین و
صاحب بدعت مکین پس بدست سینه که هر گاه وضو این است و هر ضلالتی و اصلان ضلالت در این
جهنم است ایرومان هر که نیاید افتاب بر او پس باید که مقتل شود بجهاد و هر که نیاید ماه و او پس باید که متصل
شود و پیری کند فرقی در او هر که نیاید بفرقی در او پس مقتل شود بجهاد های روشن بعد از من میگویم آنچه
خود را و طلب از من میگویم از حضرت علی بن ابی طالب که او این حدیث است میگوید که
چون رسول خدا از من برآمد از بی حضرت افشادم تا انصره در داخل خانه عایشه شد پس داخل شدم بر آن حضرت
و گفتم پدر و مادرم فدای تو باشم ای رسول خدا شنیدم از تو که فرمودی که هر که نیاید افتاب و مقتل شود
بجهاد و هر که نیاید ماه و او پس مقتل شود بفرقی در او هر که نیاید فرقی در او پس مقتل شود بجهاد
پس چه جز است افتاب و چه جز است فرقی در او پس مقتل شود بجهاد و هر که نیاید ماه از افتاب ماه
و فرقی در او پس مقتل شود بجهاد و هر که نیاید ماه از افتاب ماه است این
هر که من نیاید مقتل شود و پیری کند علی بن ابی طالب را بعد از من و اما فرمودن پس حسن و حسین
پس هر که علی بن ابی طالب را نیاید مقتل شود یا ایشان و اما بجهاد از من پس ایشان اند که امام که او صلی
و هم ایشان مهدی ایشان و قائم آل محمد است بعد از آن حضرت و صلوات الله علیه علیه السلام فرمود که بدست ایشان
انامان و اوصیای خلیفها بعد از من امامان بنوکاد بعد از سید مطهر بن علی علیه السلام و بعد از حوالین
حضرت حسین علیه السلام مسکون که بدست من گفتم با حضرت که با رسول الله نام بر ایشان را از برای من حضرت علی
فرمود که اول ایشان و بر ایشان علی بن ابی طالب و سبطان آن حضرت است و ای کور حضرت حسین علیه السلام
سبطان حضرت امیر علیه السلام خوانده ممکن است که و جهش آن باشد که چون حسین صلوات الله
شهر بودند بسط و رسول حضرت ایشان راه سبط علی بن ابی طالب علیه السلام باشد با بیعتی که آن دو
سبطی که منسوب اند بعلی بن ابی طالب و هر چه برین سهل است همچنانکه ظاهر است که معا حضرت را
صلوات الله علیه علیه السلام است که فرمود که بعد از حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام

عربی

علی بن الحسین امام است که ملذذ است زین العابدین و بعد از من بر علی امام است که مشهور است بیا فرعون
بعد از او و صادق که کسی بیچ عفرین محاسن و بعد از او و کاظم که هم نام است با موسی بن عمران و بعد از
پسر او علی که شهید خواهد شد در زمین غربت یعنی حضرت امام رضا علیه السلام و الشاهد از او پسر او محمد و بعد
از و صادق فان یعنی امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و بعد از حضرت امام حسن عسکری
مجتبی که قائم است و منتظر است در عیشش پس بدست سینه که ایشان عزت مند و ایشان از کوشش من خون
مند علم ایشان علم من است و حکم ایشان حکم مرا است هر که مرا ایازد از آن کند و بر بخاند در باب ایشان
پس زما حضرت الله عالی یا نیز سلف حضرت بنی غالی ایشان شفاعت مرا و انبیه حدیث نیز مثل احادیث شما
هم دلیل است بر امامت حضرت امام حسن و هم دلیل است بر امامت باقی ائمه معصومین صلوات الله
حدیث دیگر صاحب خصوص و این کرده است از عمر بن الخطاب که او گفت ای محمد رسول الله صلوات الله
الایمه بعدی اثنا عشر نبی من صلی الحسین و مقام مهدی هدی الایمه من متک من بعدی هدی هدی
انتم بحبیب الله و من تحکم منکم فقد تحکم فی امر الله یعنی عرض خطاب گفتند که شنیدم از رسول خدا صلوات الله
که فرمود که امامان بعد از من در آورده اند که نه نفر ایشان از صلب حسین است و از جمله اهل بیت است
این امت هر کس بعد از من مقتل یا ایشان شود بر تخفیف که متمثل شده است آن کس بحسب الله و هر که از
مغایب کند و ترک متابعت ایشان کند بر تخفیف که آن کس ترک متابعت و پیری خدا کرده است حدیث دیگر
سنیان نقل کرده اند از عبد الله بن عباس که او گفت قال رسول الله صلوات الله علیه و آله ان الله تعالی اطعم
علی الاثرین اطعمه و اختار من مننا لجمعنا نبیاً ثم اطعم الثابتة فانا و مننا متلیاً فجعله اماماً ثم
أمرهم ان یحکموا و صیغاً و خلیفاً و وزیراً و قلی من و انما من قلی و هو زوج ابنتی و ابوی اسعی
الحسن و الحسین الا و ان الله تبارک و تعالی جعل علی حججاً علی الخیاطه و جعل من صلی الحسین
ایمذ یومون یا امری و یحفظون و صیغی الثامع فیهم فایم اهل بیتی و مهدی امتی و ائمه الناس
فی فی شما یاه و آتواله و آتواله یظهر بعد تجدید طوبی و خیره و مصلی فیعلن امر الله و یظهر فی امر

بگردد در آن غریبه و امر که مرا که هیچ کس نیاید پیش آنحضرت یعنی فرمود که هر که خواهد که پسر یا زنی از من او را مانع
شود پس حضرت امام حسین علیه السلام داخل شد و ندانست آنحضرت با هم چسبیدند تا وقتیکه حضرت
امام حسین اجل بنزدان حضرت جبرئیل گفت که این کیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
این پسر من است پس گریخت حضرت امام حسین علیه السلام را و بر بالای آن چهارده خود نشاند پس
جبرئیل علیه السلام گفت گاه باشد رسول خدا که بدین سینه که این فرزند تو زود باشد که کشته شود حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که الله اکبر که خواهد گشت او را جبرئیل گفت که او پس آنحضرت
فرمود از روی تعجب که امانت من او را می کشند جبرئیل گفت بلی را اگر میخواهی خبر کنم ترا بان زمین که کشته
خواهد شد این فرزند تو در آن زمین و شاه کرد جبرئیل علیه السلام جانب طرف عراقین و طرف نام مؤمنان
در حوالی کوفه که گریه بعضی از آنست و بعضی از عم از آنست که طرف نام که بلاست بهر فرزند حضرت
جبرئیل علیه السلام بداشت از گریه خاله سرچی و نمود آن خاله و بعضی رسول پس با حضرت گفت که این
خاله از جانبست که این فرزند تو در اینجا بر زمین خواهد افتاد پس گریان شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس جبرئیل علیه السلام بان حضرت گفت که گریه مکن که زود باشد که حضرت الله تعالی انتقام بکشد از فائده
این فرزند تو بسبب قائم شما اهل البیت داین اشاره بیخه از واقعات رجعت است پس بر او
جبرئیل گفت که ای حیدر من جبرئیل کبیت قائم ما اهل البیت جبرئیل گفت که او فرزند نام است از اولاد
حسین همچون خبر کرد پروردگار من که زود باشد که پسر فرزند و خلق کند از صلب حسین فرزندت را
و نام کند آن فرزند را حسین علی و آن فرزندت خاشع خاشع باشد نسبت به بنده کار خود بعد از آن پرورد
او صلب علی پسر او را و نام کند بنده او آن پسر را محمد که آن فرزندت و ساجد باشد مرشدی را بعد از
پروان او در او صلب محمد پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او جمع که ناطق باشد از حضرت خن خنالی و صاف
باشد در باب خدا و پروان او در او صلب جعفر پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او موسی که در انباشد
بجدا دوست داد از برای خدا و پروان او در او صلب موسی پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او علی که در

پسر خدا و دوست

باشد بخدا و دوست کند مردمان را بخدا و پروان او در او صلب و پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او
محمد که راغب باشد در راه خدا و مانع باشد مردمان را از حرام خدا و دیگر عینها صیوان گفت
و پروان او در او صلب او پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او علی که انکفا کننده باشد بخدا و اول
باشد از برای خدا بعد از آن پروان او در او صلب او پسر او را و نام کند آن پسر را بنده او حسن که مؤمن بخدا
باشد و مرشد مردمان باشد بخدا و پروان او در او صلب او علی که حق و لسان صدق و مظهر حق و پاک محبت خدا
بر خلق او از برای او تعیبت و در ناست معاونت و یاری میکند حضرت الله تعالی بواسطه او اسلام و اهل
اسلام را و بر زمین فرو میکند و هلاک میکند و بسیار از کفر و اهل کفر و این احادیث همچون یکدیگر یعنی تمام
دلیل است بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین و بعضی از شیخان که اندک انصاف داشته اند گفته
کرده اند که امثال این احادیث موافقت تمام بمذاهب ما میدهد داد و از جمله علمای شیعی که تصدیق این کرده اند یکی
حافظ ابو نعیم اصفهانی است که از مشاهیر علمای اهل سنت است که در او یعنی که نوشته تصدیق کرده که این احادیث نقل
تمام بمذاهب در افتاد و او و سایر شیخان طریق ان احادیث نمیتوانند که از جمله انکار ان احادیث در طریقیان
انصاح است و انشاء الله تعالی در فصل در او در هر یک کتاب که احوال حضرت صاحب الامصالون الله علیه مرقوم میشود
تمام ان جمله حدیث را که هم از احادیث صحیح سینات نقل میکنیم تا باعث زیادتی ایشان من شود و این حدیث که
بدر کتب باشد صاحب کتاب انصوح که از مشاهیر اهل سنت است نقل کرده باشند و یکی از او سلمه که گفت که مروزی
نزد عایشه رفتیم و دیدیم که کتاب در دست داد و در آن نگاه میکند گفت ایما در پروانان این چه چیز است که در دست
داری که حکایتها در حدیثها است که نوشته ام انرا و یاد دارم هر انرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا احادیث
نمیکنی از برای من چیزی که نوشته و شنیده با غیر از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت حدیث میکنم و گفت حدیثی
جبرئیل رسول الله صلی الله علیه و آله قال من احسن من عیسی بن ماری و من احسن من عیسی بن ماری و من احسن من عیسی بن ماری
فها اخی من محمد بن حنین فها اخی من محمد بن حنین فها اخی من محمد بن حنین فها اخی من محمد بن حنین فها اخی من محمد بن حنین
من الخلفاء قال فاطمة بنت الخطاب قالت هه و فاطمة بنت الخطاب قالت هه و فاطمة بنت الخطاب قالت هه و فاطمة بنت الخطاب

حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرمود که بان خداوندی قسم که جان من بید قدرت اوست که من بهترین پیغمبر
و وصی من بهترین اوصیاست و پس از آن من یعنی حضرت امام حسن و امام حسین که دو سبط من اند بهترین
اسباط الله و بعد از آن فرمود که حسن و حسین دو سبط من اند بدین امت و بدین سبکه اسباط علی که در قرآن
واقع است یا اسباط علی که بهر دو سبکه گویند از اولاد و بیعت و پیغمبر علی السلام بودند و ایشان دو زاده مرد بودند
و بدین سبکه امامان بعد از من دو زاده نفرزادند از اهل بیت من علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که اول ایشان آ
و اوسط ایشان محمد است و آخر ایشان مهدی او همانست که تا ز خواهد کرد پس علی بن مریم علیه السلام
اداکاره باشد بدین سبکه هر که شتمتک شد با ایشان پس بخیند که منتمتک شد بجعل خدا و هر کس که از ایشان مفاد
نمود پس بخیند که مفاد نکند که ان کس از جمل خدا و اینکه حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که اوسط ایشان
محمد است ممکن است که مراد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام باشد و این اشاره باشد بانچه حضرت صلوات
علیه و آله کا می بجای می گفت که زود باشد که نو با جابر او ادراک کنی هر که او را بر منی از من سلام برسان
و مراد این باشد که آن محمدی که می گنم بجای بر در میان اوصیای من است و از جمل ایشان است و دیگر وجهی می توان گفت
بهر قدر صاحب کتاب مضمون در آن کتاب احادیث بسیار نقل کرده از حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
و حضرت فاطمه صلوات الله علیه بر جمعی از خاندان اهل بیت و ابی فزاده انصاری و عمار یاسر و حذیفه بن اسید
و دانه بن الاصفه و ابویوسف انصاری و عمران بن حصین و سعد بن مالک و غیر ایشان همچون جمیع بزرگان
در کتابهای خود حدیث بسیار روایت نموده اند بطریق متعدده از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله که مضمون
همه اینست که حضرت فرمود که خلیفها بعد از من دو زاده اند و کمال ایشان از فرزند و در ربیاری از ان اتفاق
ان حضرت صیح فرمود که خلیفهای من ائمه معصومین از اولاد علی بن ابی طالب و نام ایشان دو بوده همچنانکه بعضی از ان صحیح
شده و چون در ذکر بعضی باقی ان احادیث بخیر جمعا طاب می کشد بکه از همه نقل ان بدون ادن امر است
معتبر بنا برین نقل بخیر بگویند که انما می گنم اما احادیثی که در طریق شیعه واقع است بدان ابطال بطریق
که احادیثی که در طریق شیعه در باب امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیه بر جمعی واقع شده زیاد از انست که درین

عزیز

عزیز بخیر نبی توان کرد و ما درین کتاب بر سر ما نوزع گفتا بگو قلیلی انان می گنم حدیث اول در بسیار حدیث
کتابهای معتبر علی شیعه رضوان الله علیه همچنانکه بسیارند معتبره روایت شده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که ان
فرمود که ان الله بنادک و تعالی ما امة الفی فی و اربعه و غیره ان الفی فی اناسیة هم و افضلهم و اکرمهم علی الله
عز و جلال و لیکن بنی و وصی و وصی الیه باقر الله عز و جل و ان وصی علی بن ابی طالب استیدم و افضلهم و اکرمهم علی الله
عز و جلال یعنی بدین سبکه حضرت الله تعالی را صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است من سید و افضل و کرامی توی ایشانند
حضرت الله تعالی و از برای هر پیغمبری وصی هست که ان پیغمبر وصی کرده با او با هر حضرت الله تعالی و بدین سبکه و وصی
علی بن ابی طالب سید ایشان و افضل و اکرم ایشان است نزد حضرت حق تعالی و این حدیث نفس قاطع است
بر خلاف حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بدلیل افضلیت حضرت ثابت میشود که این حدیث در زهر اول امام
و بعد از نبوت امامت حضرت سلام الله علیه اما شایسته معصومین صلوات الله علیه بر جمعی ثابت میگرد
همچنانکه از بسیاری از احادیث صحیح و شیعه ثابت است حدیث دیگر با سائین صحیح در بسیاری از کتابها
معتبر روایت شده از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله که ان سرور فرمود که انما بعدی اثنا عشر اقصه
علی بن ابی طالب و اضره من الفائم فتم خلفانی و اوصیای و اولیای تو حج علی الله علیه بعدی المیزان
مؤمن و المنکر که هر کس که از من بعد از من دو زاده اند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان
حضرت قائم است پس ایشان خلیفهای او و اوصیای او و اولیای من اند و جمیعهای خدا بعد از من بر امت
هر کس که از ان کند با ایشان یعنی با من و خلفان ایشان قایل باشد مؤمن است و هر کس انکار کند ایشان را کافر
حدیث دیگر در بسیاری از کتابهای معتبر حدیث شیعه روایت شده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله که ان حضرت
فرمود که اناسیة النبیین و وصی سید الوصیین و اوصیایه و ساداته الاوصیاء ان آدم علیه السلام
سال الله عز و جل ان یجعل له وصیاً صالحاً فاحم الله عز و جل الیه ان اکرم الایة انما التوبه
ثم اخرون خلفنا و جعلنا خیارهم الاوصیاء فاحم الله تعالی ذلک الیه یا آدم اوصی الی سبب
فأوصی آدم الی سبب و هو هبته الله بن آدم و اوصی سبب الی ابنه سبب و هو ابن نوح الی الی

بلاغی نموده و ازین معلوم میشود که سنه الله سپین جاری شده که هر که در باطن فرستاده بعد از او انکه مرده
سفازش بدل بگری نموده و ازین حرف نیز بطلان مذهب سنیان میرسد همچنانکه مکرر ظاهر شد و از
علمای شیعه که انجیدیت را روایت کرده اند یکی بن قولی است که در کتاب مناقب آل الرسول براد
انجیدیت نموده و این عطار در کتاب بیابان السامره و عماد الدین بن فاضل در کتاب عن المآداب انجیدیت را
روایت نموده اند و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه و در چندین کتاب از مصنفات
خود این حدیث را نقل کرده و بعد از آن بیفایده میفرماید که قد وردت الأخبار الصحیحه بالاسانید
القیونیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی امر الله تعالی ذکری الی علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصی
علی الی الحسن و اوصی الحسن الی حسین و اوصی الی علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصی
ابن علی الی ابراهیم و اوصی ابراهیم الی محمد بن جعفر بن محمد الصادق و اوصی جعفر بن محمد الصادق
الی موسی بن جعفر الکاظم و اوصی موسی بن جعفر الی ائمه علیهم السلام و اوصی علی بن موسی الرضا
الی ائمه محمد بن علی الجواد و اوصی محمد بن علی الی ائمه علی بن محمد و اوصی علی بن محمد الی ابن
الحسن بن علی و اوصی الحسن بن علی الی ابن حجه الله الطایم بالحق الذی لا یموت من الدنیا الی الیوم و اجد
لقول الله ذلک الیوم حتی یرجع یمتلاها عدلا و قسطا کما ملئت جورا وظلما یعنی و یقبضون کما درود
احادیث صحیحه باسناد تواتر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد با مر حضرت الله تعالی علی بن ابی طالب
علیه السلام وصیت کرد حضرت امیرالمومنین علیه السلام حضرت امام حسن و وصیت کرد حضرت امام حسن با امام
حسین و وصیت کرد حضرت امام حسین بجهت علی بن الحسین یعنی حضرت امام زین العابدین و وصیت کرد حضرت علی بن
الحسن بن علی بن علی با فرزند وصیت کرد محمد بن علی با فرزند جعفر بن محمد الصادق و وصیت کرد جعفر بن محمد الصادق
بن موسی بن جعفر الکاظم و وصیت کرد موسی بن جعفر بن زین العابدین بن موسی الرضا و وصیت کرد علی بن موسی
الرضا بن زین العابدین بن علی بن محمد بن علی بن زین العابدین بن خود علی بن محمد و وصیت کرد علی بن محمد
بن زین العابدین بن علی بن حسن بن علی بن زین العابدین بن خود محمد الله که قایم بجفاست ان قایم بجفاست ان قایم بجفاست

از محمد بن ابی طالب

از محمد بن ابی طالب روایت کرده که طولانی خواهد کرد و این حضرت الله تعالی ان روایت نمود که حضرت قایم
پس بر سر کتف حضرت قایم و زمین را از عدل و داد همچنانکه بر شده باشد از وجود و ظلم حدیث دیگر در
شبهه با سید مکتب روایت شده از سلیم بن قیس هلالی که او گفت شهادت و وصیه علی بن الحسین ابی طالب
علیه السلام حین اوصی الی ابنه الحسن علیه السلام و اوصی الی وصیه علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن جعفر
ولید و در سوره اهل بینه و شیعیه ثم دفع الیه الکتاب و السلام ثم قال یا ایها الی اقرنی رسول الله صلی الله
علیه و آله ان اوصی الیک و ان ادفع الیک کتبی و سلامی کما اوصی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع
الی کتبه و سلامه و امرت ان امرت ان اوصی الیک الی الحسن علیه السلام ثم اقبل
علی ابنه الحسین علیه السلام فقال و امرت رسول الله صلی الله علیه و آله ان تدفع وصیتک الی ابنته
محمد بن علی فآقره من رسول الله صلی الله علیه و آله و اوصی الیک السلام و انجیدیت طولی در این حدیث که سخن بطل
نکند گفتا با انجیدیت همین میگویم و معنی انجیدیت سنیانست که سلیم بن قیس هلالی گفت که حاضر شد و
حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در وقتی که وصیت میکرد فرزندان خود حضرت امام حسن علیه السلام را و شما
گرفت حضرت امیر علیه السلام بروصیت خود حضرت امام حسین و شما را همی و بنده و جمیع فرزندان خود و ساری
اهل بیت خود و دو سالی شیعه خود را که بر ایشان باد سلام خدا و این وصیتی بود که انحضرت در فرجیان فرمود
و سبب شاهد گرفتار آن بود که محمد بر مردم درین باب تمام تر باشد همه حال بعد از آن داد حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه بجهت امام حسن علیه السلام کتاب و او مراد از کتاب همین کتبیست دیگر از احادیث
معلوم میشود جعفر جامع و جعفر اعظم و قرآنست ان قرآنی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بخط مبارک فرمود
بود که موافق است بروی کتب برین علمه السلام بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورده و بدین کتبیست
که عثمان انصاری است در باب قرآن کرد و انجیدیت از اخبار و ظاهر میشود که مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نیز انجیدیت بود و ان کتابی بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها از برای خود تمام کرده بود و ان کتاب منقول بود
بر فضل جناب که خبرش را دیگری از اولاد بک یا طایفه از اولاد ان حضرت حکایت میکردند و ان حضرت

خطبه میفرمود و گفت که درین باب بسیار است بهر وقت بر حضرت امیر علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام کتاب دادند
و سلام دادند و با خطبه فرموده و مراد از سلام زنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است
و بعضی نقل کرده اند که در وقت شهادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در آنوقت و بعضی زیاده گفته اند بعد از آنکه
حضرت امیر علیه السلام کتاب و سلام دادند و فرمودند که خود را در خطبه یا حضرت نموده اند و از وی شفقت و مهربانی
که ای پسر من امری که در امر رسول خدا صلی الله علیه و آله کردی که بنویسی مرا امامت و خلافت بنویسی که در آن
و بنا بر این خود کرده ام و در حق که بنویسند که خود را سلام خود را همچنانکه وصیت کردی رسول خدا صلی الله علیه و آله
و دادی این کتابها و سلام خود را و امر کردی مرا اغضبت که امری که ترا هرگاه حاضر بودی تا موت دفع کنی تو اینچنین دفع کرده
بجویم آمد خود حسین علیه السلام بعد از آن حضرت امیر علیه السلام متوجه فرزند خود حضرت امام حسین علیه السلام شد
پس فرمود که امر کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا که دفع کنی و بدی ای آن را بهر خود علی بن ابی طالب علیه السلام
پس متوجه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شد و فرمود که امر کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا که دفع کنی و بدی
خود را و فرزند خود محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن روز رسان داد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا که دفع کنی و بدی
خود محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن روز رسان داد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا که دفع کنی و بدی
از کتابهای معتبر حدیث روایت شده که بر سینه حضرت امیر علیه السلام صلوات الله علیه که اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که من میگردم در میان شما و چیزی بر نیاید و اگر یکی از شما در حق کتاب خدا گفت و دیگری عرض کرد من که اهل بیت
من اندکیستند حضرت امیر علیه السلام را در حضرت کدام جماعت را داده کرده حضرت امیر علیه السلام فرمود که آنا و الحسن
و الحسین و آلهم الذین علیهم الصلوة من ذریة الحسن ما سئلهم و قاتلهم لا یضارون کتاب الله و لا یضار
رسول الله صلی الله علیه و آله الا المحض یعنی عرض حضرت منم و حسن و حسین و امامان از کانه از دیده
حسین همین ایشان قایم ایشان است جدا نمیشوند از کتاب خدا و جدا نمیشوند کتاب خدا از ایشان تا و فیکر و آرد
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مدینه پیش حوض کوفه حدیث دیگر با ساید معتبر روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که حضرت فرمود که در شب هر که در پیشگاه مرا با ایمان برود و در حق که حضرت خدا صلی الله علیه و آله را از آنکه با محمد بر سینه نظر

کفر

بر اهل بیت زمین نظر کردی بر ایشان کردم تا اذ اهل زمین و کردیدم تا آنچه و مشفق ساختم از برای او
از اسم خود پس من محمود و تو محمدی بر نظر کردم بحوال اهل زمین دویم با زبیر اشیا کردم اذ اهل زمین علی بن
اب طالب را و کردیدم او را وصی و خلیفه و شوهر دختر و بدو هر چه بود و مشفق کردم از برای او اسمی از اسماء
پس من علی اعلام و علی است و کردیدم فاطمه و حسنین را از نور شما بعد از آن عرض کردم ولایت ایشان را
بر من آنکه پس هر که قبول کرد از من آنکه ولایت ایشان را کردید من از منقریان بنا برین تمام ملائکه و مقربان
بنا بر آن که ملائکه با التمام اعطای ولایت ایشان دارند و ممکن است که مراد از قبول قول در مرتبه محال باشد
و بنا برین ممکن است که مقربان را طایفه خاصی باشند از ملائکه که قبول ایشان ولایت اهل بیت علیهم السلام
بر مرتبه محال باشد بهر تقدیر حضرت الله تعالی خلیفه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و فرمود که با محمد که اگر بنده
مرا عبادت کند انقدر که منقطع شود و مندرس و کهنه کرد و بعد از آن عبادت بیاید بعد از آن در حالیکه
منگو ولایت ایشان باشد ساکن میگردم آن بنده را در بهشت خود و آن بنده را در زیر سایه عرش خود جای
مینهد هم بعد از آن حضرت الله تعالی فرمود که با محمد را غنیمت تو اتم فلک نعم با ذی القدر و جلال از قهر آنست
ترقت و اتمو قاذ آنا یا افاد علی و فاطمه و الحسن و الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد بن علی و محمد بن علی و الحسن بن علی
فی و علیهم صلاتهم کما کنتم فی ذلک باقی من هؤلاء الائمة و هذا الفایم الذین یجلی
خلای و یحرم حرامی به انفسهم من اعدائهم و هم الائمة لا یضارون و هم الذین یضارون فکون شیعکم من الظالمین
و انما حدیث و الکتاب غیره و علیها یاد دوست میدادی که بر بنی ایشان را که من بلی پروردگار من پر فرمود
حضرت علی صلی الله علیه و آله که سر خود را بر سر او کرده سر خود را تا که دیدم او را علی و فاطمه و حسن و حسین و علی
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن محمد و حسن بن علی و جعفر
بن الحسن را که قایم بود حضرت محمد الله در میان ایشان که سزاوار در خشنده بودند که من کرای
پروردگار من کیستند با محمد حضرت الله تعالی فرمود که ایما امامان اند از این ملک قایمیت که جلال

و بعضی از ایشان میگویند که در بعضی از احادیث دعا اسم حضرت صاحب الامر را میگویند و این خلاف است
 گفته اند که تخصیص خلاف ظاهر است و احادیث دعا که مشتمل باشد بر نام آنحضرت دلالت بر جواز دارد و چون
 حرام باشد که شخصی با نام برین ظاهر است که وقتی صورت ثابت نشود که آن شخص باشد و احادیث دعا که مشتمل بر نام
 آنحضرت است هر قبل از آن واقع شدن که آنحضرت متولد شده باشد و مراد از کتبت حضرت صاحب الامر ^{علیه السلام}
 که آنحضرت را بان یاد کردن حرام است کتبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مراد از نام حضرت صاحب الامر
 اسمای آنحضرت است مثلاً اگر کسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کند کتبت دعا نام و بگوید که ابوالقاسم
 و متحد تصویری ندارد بلکه عبادت هم کرده همچنانکه از بسیاری از احادیث مستفاد میشود اما اگر همین
 نام و همی کتبت را بگوید و قصدش حضرت صاحب علیه السلام باشد ظاهر بسیاری از احادیث دلالت
 بر حرمت دارد و همچنین که دانستی بهتر شد پیران شخص بعد از آنکه شهادت بیکانگی خدا و رسالت حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله و امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم تجویز داد بجز آنکه امری که گفت که سلام
 خدای بر تو و محبت خدا و برکات خدا بخواست و رفت بر حضرت امیر علیه السلام خطاب بجز آنکه حضرت امام حسن
 صلوات الله علیه کرده و فرمود که یا ابا محمد من است این شخص کن یعنی از عبادت بروی تو من که قصد کجا دارد
 پس هر وقت آمد حضرت امام حسن بر علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم با او افتاد و گفت آنحضرت که این شخص در نزد
 امانا است که پای خود را بر روی مسجد گذاشت یعنی ایستاد و امید دیدم تا و نشد که قدم از مسجد بردن گذاشت پس این
 نیافتم و ندانستم که بگردم طرف از زمین خدا و رفت پس مردم نیز حضرت امیر علیه السلام را و او خبر کرد که این گفت
 آنحضرت که یا ابا محمد با شما سخن این شخص را پس گفت که خدا او رسول خدا و امیر المومنین و از آنند پس حضرت
 فرمود که این شخص خضر است علیه السلام و مثل این احادیث بسیار واقع است و چون بشر ازین ذکر احادیث باز حوصله
 این مختصر هر وقت گفتنا باینکه مذکور شد میبایستیم و در پیش کی نیست که در آنچه مذکور شد مدعا که امامت و خلافت
 ائمه اثنا عشر است صلوات الله علیهم پس ثابت است و انشاء الله تعالی بعد ازین بعضی دیگر از احادیث که دلالت بر امامت
 و خلافت بیکانگی از باقی ائمه معصومین علیه السلام دارد در اول فصلی شرح خواهد شد مقصد دوم در بیان

این حدیث در بعضی از کتب معتبره
 آمده است و در بعضی از کتب
 دیگر نیز آمده است

نام و نسب و کتبت و لقب آنحضرت سلام الله علیه نام میباید کتبت حسن است و نسبش از طرف پدر و مادر برتر است
 که احتیاج بر بیان ندارد و کتبتش ابو محمد است و القابش بسیار است از جمله سید است و این بهترین لقبهای
 آنحضرت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بان خوانده و همچنین که شیعه و سنی از آنحضرت روایت کرده اند
 که در روایتها که از آنحضرت امام حسن علیه السلام کرده فرمود که اینی هدایت است که منی بر سر سید است
 و همچنین که از حدیث آنحضرت و آنحضرت سیدنا شبای قبل الحجت است که بدین مذکور شد معلومست و دیگر آن
 ذک و طیب و سبط و نفی و ولی و محمد و قائم و وزیر است و آنچه مذکور شد اشهر القاب آنحضرت است و غیر این
 آنحضرت را لقبهاست همچنانکه صاحب کتاب مجمع الکفی و الاغاب ذکر کرده و مضمونست که در روایتی که آنحضرت
 متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسن نام کرد و سوسا کتبت را تراشید و چون آن نظر نمود فرمود و حضرت
 کرد و از آن در غیبت است سنت شد و در بعضی از روایات واقع است که اینها همه در مدینه واقع شده و بدایت شده کرد
 و نفی کرد آن حضرت را حضرت ابی طالب حضرت امیر المومنین علیه السلام عطا کرد جبرئیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را داد
 شد و آنحضرت گفت که این پسر را بنام پسر هر روز کن حضرت رسول رسید که پسر هر روز چه نام داشت جبرئیل گفت که شبای
 گفت که گفت ایشان عبری بود و لغت من عربیست جبرئیل گفت شبای در لغت عبری یعنی حسن است در لغت عربی پس او حسن
 نام کرد و در بعضی دیگر از روایات واقع است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که این مولود چه نام کرد باید
 کتبت فرزند فرمودند که حسن نام کنید و در بعضی دیگر از روایات واقع است که اول حال حضرت امام حسن نام کردند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که او را حسن نام کنید و همچنین که از بعضی از روایات ظاهر میشود آنست که حضرت امام
 حسن صلوات الله علیه در شش ماهگی از مادر متولد شد و هیچ فرزندی در شش ماهگی متولد نشد که میباید که
 آنحضرت و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و قولی آنست که مگر حضرت امام حسن و حضرت یحیی بن مریم علیه السلام در دنیا
 که حضرت امام حسین علیه السلام بود که در شش ماهگی متولد شده بهر تقدیر حضرت امام حسن اولی از آنحضرت است
 صلوات الله علیه ما و در وقت وفات پدر بزرگوارش یعنی هفت سال داشت و سن شریفش که چهل و هفت سال رسید
 در سن فرمود و وجه و فاشان بود که جده بنت اشعث که او را اسما میگویند آنحضرت را بجزایک مراد از زهر بود

در بعضی از کتب معتبره
 آمده است و در بعضی از کتب
 دیگر نیز آمده است

و فرزان زن کنت پدرم و مادرم غلامی نو بود بر حضرت فرمود که هزار کوفسند از برای آن زن خریدند و هزار اشرفی آوردند
و مجموع را بان زن بخشید بعد از آن بغلامی امر کرد که او را بنزد برادرم حسین بر افغانم از ضعیفه را بخت
حضرت امام حسین علیه السلام آورد و پرسید که برادرم بنویس چه خبر داد آن زن گفت که هزار کوفسند و هزار اشرفی از حضرت
فرمود که مثل آن را با او بدهند و غلام خود را همراه کرده و آن هرگز از آن حضرت جدا نماند و حضرت فرمود که این غلام را
پرسید که حسین بن علی را که بنویس چه خبر داد آن زن گفت که هزار کوفسند و هزار اشرفی گفت که در روز کوفسند
دو هزار اشرفی با او بدهند و آن زن و شوهر با محال جمعیت و خوشی احوال متوجه خیر خوردند و شد و اما در این
مالی و بدین نقل شده از آن حضرت علیه السلام که با نوزده مرتبه حج ساه رفت و هر کسای آن حضرت را با او میکشیدند
و از جلیا حادی که کولت داد و بر کمان زد و عبادت حضرت امام حسن صلوات الله علیه بدین است که ششم
کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام چیزی چند از آن جناب پرسید و انشردند و جواب بدیدند که خود فرمود
و از جمله علمای شیعه که این حدیث را روایت کرده یکی از آنها ابو بصیر است که در کتاب حدیث نقل کرده و اینکه
حضرت امیر صلوات الله علیه از حضرت امام حسن علیه السلام چیزی پرسید که باشد و جعلی است که مردم بدانند که
آن حضرت سلام الله علیه هر گاه از فضل و عزت و اهلیت و استقامت آن داد که مردمان با و رجوع کنند و مشکوک
خود را بر دیگران کنند همچنانکه پیش ازین از سنوالات حضرت علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام ظاهر شد که بعد از آنکه
حضرت از حضرت امیر علیه السلام چیزی چند پرسید از حضرت امام حسن علیه السلام که فرمود که جواب او را
بدان چون آن حدیث که حضرت امیر علیه السلام از فرزند زید بن اسود چیزی چند پرسید طولی داد در خبر ذکر احوال حضرت زید بن
بینه از آن در این فریاد میمانیم تا باعث زیادتی طول کلام نگردد و با جمله جمعی کثیر از علمای شیعه روایت کرده اند
که حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه صلوات الله الملائکة علیها از حضرت امام حسن علیه السلام پرسید که ای پسر
سدا چیست گفت دفع منکر است بمعرف فرمود که شرف چیست گفت بیک کردن با خویشان و در کشتن از کفر
ایشان فرمود که مردی که کشت حقائق و اصلاح مال فرمود که رفت چیست گفت نظر در پیوسته فرمود که تا نش
چیز فرمود که خود حضرت زین و زین خود چیزی دارن و این مجموع عطا می خود را مخصوص او کردند فرمود

گزارش

چو در بخشش کلام است گفت عطا کردن در حال توانگری و در وقت احتیاج فرمود که بخارجت کنت
بخیال آن کسبست که در دینی که چیزی را داشته باشان را شرف و بزرگی خود دادند و اگر طرح کنی آن را تلف
حساب کنی فرمود که برادری که از است فرمود که موااسات در سختی و مشارکت فرمود که چنین و بدو کسب
گفت که چنان و بدو کسبست که با دوستان خود شداری کند و از دشمنان خود برسد فرمود که هر چند است ضعیف
گفت در شرفی و بی رغبتی در دنیا فرمود که حکم چیست گفت ختم خود و افز و خوردن و عیان نفس فرمود
که این فرمود که توانگری چیست گفت واضح بودن نفس الهی اگر چه اندک باشد فرمود که نفع چیست گفت علمیه
حضرت در هر چیزی فرمود که منبع بوعن کلام است کنت بسیار ما یوس بودن و امید داشتن از غیر خدا
مردمان و حدیث طولی داد و با آنچه مذکور شد از غیر این حدیث الکفایه بیفهام کافیت فصلی بیومر در بیان
بر امامت حضرت امام حسین صلوات الله علیه نشان بر سوطا یطلب اوله در بیان تولد و عقل عمر و نام و نسب
و کینت و لقب و عهد و اولاد حضرت علیه السلام مطلب دوم در بیان دلایل بر امامت حضرت علیه السلام
مطلب سیم در بیان بعضی از معجزات و خوارق عادات و بعضی از احوال حضرت سلام الله علیه بر سبب
مطلب اول در بیان تولد و مدت عمر و نام و نسب و کینت و لقب و عهد و اولاد آن حضرت علیه السلام در بیان طبیعت
در سال چهارم از هجرت در پنجاه ماه شعبان و در بعضی از روایات واقع است که در همان سال در بیست و پنج شعبان
واقع شد و چون خبر تولد آن حضرت بحضرت محال علیه السلام رسید بسیار فرحنا شدند و با عدا و از آن ده
راست و اقامه کرد و کوش چسباند و گفت و عقیقه کرد و او را حسین نام کرد و فوای است که در روایتی که از حضرت متوال شده
جبرئیل علیه السلام بر حضرت امیر علیه السلام الهاتل شد و گفت یا رسول الله این مولود مبارک را با اسم پسر کوچک ما برین
سند کرد آن آن حضرت پرسید که پسر کوچک ما برین چه نام داشت جبرئیل گفت شبیتر نام داشت آن حضرت فرمود که شبیتر
عربیست و لغت من لغت عربست جبرئیل گفت که معنی شبیتر یا شبیتر است پس آن حضرت را حسین نام کردند و در بعضی
از روایات واقع شده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که او را چه نام کردی جعفر فرمود که او را
حسین نام کنی همچنانکه پیش از اشاره بان شد و هرگز برین بنیاده و شش سال گریه در آن سال گریه با خود

سخت
و در این کتاب
نویسند

از شما محمد رسول الله علیه و آله و سلم را علی بن ابی طالب علیه السلام با مامت و خلافت و جانشین
 کردم من حسین را علیه السلام بود بعضی از روایات واقع شده که آن حضرت در وقت وفات تفویض امر امامت بحضرت
 امام حسین علیه السلام نمود و سفارش بجای آورد و از جمله سفارشات آنحضرت یکی این بود که فرمود که هرگاه مرا در
 راه رسد و داعی خویش را بسینجا بکویم مرا غسل بده و کفن کن و بعد از آن مرا متوجه مردان متوجه مظهر حضرت علی
 کن تا نازده گنم بان حضرت عهد خود را بعد از آن مرا بر گردان بجایب ما درم فاطمه زهرا این کرد که آن مراد در کوفه مراد
 قبرستان بقیع حضرت امام حسین علیه السلام بعد از وفات آنحضرت آن سر عمر با غسل داد و کفن کرد و حساب اوصیاست
 آن حضرت جنازه برادر را با جمعی از شیعیان هائم و در سنان برداشت و در موضعه مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 که بوضعت آنحضرت عمل نمود متوجه قبرستان بقیع شدند عایشه خیره شد و بر آساری سوار شد و آنحضرت را مانع شدند
 از اینکه برادر خود را از آن حضرت مصطفی سوار و در این بعضی از عبادت آنحضرت است که *فخر جنت مبارک علی بن عبد*
البرج و کائنات اولی الامم و کتبها الاسلام سرچا یعنی بر برون ادم عایشه از روی سحر بر آساری با این سوار بود تا
 اول رفت که سوار شده با سلام بر زمین *و بعضی از روایات معتبره واقع شده که در روایتی که از مظهر حضرت امام حسین*
علیه السلام بر او اشکند و متوجه موضعه مقدسه شدند و بعضی از این جزو اعیانیه رسانیدند و او کمان کرد که بخوا
 که آنحضرت را در موضعه مقدسه دفن کند سوار شد بر آساری و مانع شدند و گفتند که کنند این را از خانه من و هفتاد نفر
 رسول الله مکیند و مراد عایشه آن بود که اگر قبر کنند از برای حضرت امام حسن علیه السلام در موضعه حضرت رسالت هفتاد
 علیه السلام حضرت آنحضرت بشود که در قتی که نزدیک بقیع مظهر آنحضرت باشد بکشد پس حضرت امام حسین علیه السلام پیش
 آمد و خطاب بعایشه کرد و فرمود که پیش ازین تو هتک صورت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمودی و داخل کردی
 در خانه آنحضرت کسی را که قرب او داد و دست میداشت و ازین ظاهر میشود که حضرت رسول ابی بر گرد دست نمیدانند
 و مراد آنحضرت ازین گفتگوان بود که عایشه بعد از وفات ابی بکر مشرک کرد که از در راه پلوی آنحضرت دفن کردند بعد از آن
 حضرت اتمام حسین فرمود که اعیانیه بدینست که حضرت الله تعالی ازین سؤال خواهد کرد دیدن سینه برادر من مرا اگر کرده
 که او را نزد یک گروه بر رسول خدا ناز کن او بعد از خود را و آن حضرت عایشه را در آنحضرت ملامت بسیار کرده که بعضی

دفعه ای

از آن است که فرمود که حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید که *يا ايها الذين آمنوا لا تلحقوا بالسيرات التي*
يؤذون لكم بغيا ليمحوا عنكم ايمان اوده اید بعد از داخل شوید در خانه های پیغمبر صلی الله علیه و آله مکه و فکر
 اذن داده شود از برای شما و تخفیف که فرمایید داخل کردید و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردان بقیع
 آنحضرت یعنی ابی بکر و عمر با ابی بکر و عمر را بجا می آوردند داخل شدند از برای کندن قبر ابی بکر و عمر و دیگران از آنحضرت
 دیگران را با ابی بکر و عمر که در وقتیکه عایشه بر آسار سوار شد همگی کثیر از نجاشیه با نفاق او سوار شدند و در دستان راه
 بجای آن حضرت امام حسن علیه السلام رسیدند و شروع کردند بدوشی و خشونت و بعضی از اینها بر پیش انداختند و گفتند
 که ما میخواهیم که آنحضرت را در موضعه مقدسه دفن کنیم بلکه میخواهیم که او را از آنجا بدین حدس بریم و آنحضرت و جنت فرمود
 که بعد از آن او در قبرستان بقیع دفن کنیم ایشان را بختان انفاق نمودند و نایب و نایب حضرت امام حسن علیه السلام
 نیز با او رفتند و عایشه در آنحال زیاد مزه که مکرر یکدیگر را بجماعت واکر بر لبوناب داد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله
 دفن کنند و چندین تبر از تبرهای آن ملا عیسی بر نایبون آنحضرت نداشتند حضرت امام حسین علیه السلام از روی غضب
 که اگر تیران بود که برادر دم و صیغه فرموده که من را ضعیفیم که از برای من گفت کسی بخدا حجامت بخیزد شود امر فرمود
 از زمین را از خون نهادن میگردم و منقولست که این عیسا س در آن روز با بعضی از نجاشیه که به او اداری عایشه آمد
 در مشایخ که در میدانان بنزد عایشه آمد و بر آسار خواند که شعر *تَبَاعُثُكَ وَ تَلَوْتُ عَيْشَتَ قَبْلَكَ لِلَّيْلِ*
هِيَ الْقَبْرُ وَ ذَاكَ الْكَلْبُ يَصْرَقُ یعنی بر آسار سوار شدی و بر آسار سوار شدی و اگر زنده بمانی بر فیل سوار خواهی شد
 او برای نش زبک از هشت بن در راه بقیع میگذرد و بعضی دیگر از دلایل بر امامت حضرت ابی عبدالله علیه السلام در زمین
 مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب سیم در بیان حضرت معزین و خواری عادات و بعضی از احوال آن
 سلام الله علیه بر سبیل اجمال بدانکه معزین حضرت امام حسین علیه السلام بسیار است و ذکر همه موجب طول کلام است
 خوفا و لا کفار اکتفا بذکر علی ازان میگویم در بسیاری از کتب معتبره مذکور است که در واقع کربلا آنحضرت فرمود که
 خدای در پیش چشم هر یک از بندگان همیها را برانش زنده کند که مبادا آنگردشمن فصدی از آنحضرت
 یکی از لشکر هر سعد مرکبش ناخن و گفت با حسین شبی از آنرا انجمان با نثر انجمان که فریاد آنحضرت این را شنید

این است که
 در کتب معتبره
 آمده است که
 حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله
 فرمود که
 هر که مرا در
 راه رسد و مرا
 در موضعه
 مقدسه دفن کند
 من او را در
 جهنم میگردانم
 و هر که مرا در
 آنجا دفن کند
 من او را در
 بهشت میگردانم

او را فرین کرد و در همان گرمی شاره ازان آتش برد اما ناد و هر چند می کرد که از آنجا خاموش کند نتوانست و ازان آتش
زیاد میشد تا در گرفت و هر چند سعی کردند که آن را فرو نشاندند فاد و نشاندند و هر چند آب بر آن میریزیدند شعله
ان بیشتر میشد تا سوخته در جهنم واصل شد و بعضی گفته اند که در همان حال مرکبان ملعون سکندری خود و اودا
از پشت خود در میان ان آتش انزاع و ان شقی در سوخت و در کتب معتبر حدیث و غیرها مذکور است
که در واقع کربلا حضرت امام علی السلی مکرر بر سر سعد و لشکر شام میگفت که ای مردمان من و دختر زاده پیغمبر شما
خود منم این چه بچه تر است که با من میکنند و از برای زیادن محبت ایشان را وضعیها میفرمود و ایشان بر
عناد و نجایح می افزودند تا آخر محمد داشت ملعون اسب این ناخن و گفت که با حسین چند روز گفتگوی ولادت
کرات زنی نوکی فرزند فاطمه و دختر زاده پیغمبر مای حضرت امام حسین فرمود که ای در میان من و این حکم کی
در همان ساعت ان ملعون را فضا صافی شد و همان بر کردار اید و متوجرب میان شما شد که بعضیهای حاجب مشرک
چون میان شما رسید از اسب باره شد و پشت بعضیهای حاجب که زمین شکافتند و در غریب سیاه بزرگ
کوبوی از زمین هر روز آمد و بر مفعدار زده در میان خالک و نجاست خود میغلطید و فریاد میزد و از غلبه درد
سردا بر میداشت و بر زمین میزد تا بجهنم واصل شد و صحرا را که از سر انحضرت ظاهر شد بسیار است همچنانکه
در دیوارات معتبره واقع شد که انحضرت در وقتیکه سه بار کنس بر سر زمین بود بنیادون فرام مجید مشغول بود و اگر کسی
تفصیل ان معجزات را خواهد بجا بحر الاولیا که این فیض نبشیه و جوع نمایند و از جمله معجزات انحضرت است
علیه انست که روایت شدن بطریق صحیح از موسی ابن عبد العزیز که او گفت که یوحنا ی مضران در بغداد
بنی دو سپار شد و گفت که بخودین نو و بی تو که این شخصی را که در طرف کربلا نبارن میگفت یکت کهم پیش
ان اخطالاست و دختر زاده پیغمبر اضرالترهان صلوات الله علیهم هر زبان سوال حکار گفت حکا بوی عجب دارم
و اموی عظیمه واقع شدن و انشا همد ان شخصم کهم چه واقع شدن گفت ملازم هرگز انترشیدند و شصت
از پیش من آمد و خواست بجهنم بخانه موسی ابن علی هاشمی برد و گفت که خلیفه منم میاید که انمرد خوش مراد است
او را علاج کن دلیل که مردی انشاده است و هوش از وی رفته پرسیدم که این را چه معنی بود پس رفتند

در طبع آورده

و طشتی او در دند که تمام احشای او را اندرین شخصی دان بود پرسیدم که این چه جزات کشد که اینها حال تمام او را
دفع شده از سبب ان پرسیدم که کشد که همین مرد که حال او بهوش انشاده است قبل ازین بساعتی نشسته بود و در
کمال صحت و ن درستی بود و با اهل مجلس صحبت میداشت و هر یکی حرف می گفت و از هر جا سخن در میان
می آمد تا بنفخ می حرف حسین بن علی علیه السلام در میان آمد این شخص گفت که در افضیان طرفه خلوت
در صحبت او دارند دیگری پرسید که چون گفت مخبره بنیالک او می بندند و خالک او را انشای جمع امر او
میدانند ان مرد در جواب گفت که من هم قبل ازین منکر این بودم و چیزی از خالک او دیدم و حال انرا انکا
کرده ام که گفت چه چیزی دیدن گفت مرا عرضی مراض شد و معالجه بسیار کرده و اطبا از علاج ان عاجز شدند
و به پیغمبر ان کوفت بسود بنیامان و من روزی بر وضعی عیشدم و طاقت و توان او من بر طرف نشسته
و چون بسیار شنیدم بودم که شفا در خالک حسین بر علیه است از بسیاری شدت اذایان با خودم
که قدری ازین بنمرد شایداست گویند و بعد از بخودی ازان خالک خودم ان مرضی بالکلیه در همان ساعت ازین
را بیل شد انمرد چون این سخن شنید گفت حال او چیزی با تو هست گفت بیل شخص رفت بنجانه خود
و بعد از ساعتی سپامد و اندکی ازان خالک او در دایم او زد و کوفت از زوی اسب انرا خالک او در دایم خود کلا
و لحظه بر نیامد که فریاد و فغان در گرفت و میگفت که انثار انثار و بر جنت طلعبید و من که من سانه کردم
از اندرون او بر من آمد انچه می بینی و من چوی کرد دست داشتم دل و جگر و شش او را انمردم و گفتیم
مگر چه کرد مرد و نند منو اند کرد این را علاج کن و ازان خانه بهرینت امدم و ان بدجنن بد عاقبت را با انجا
گذاشتم موسی ابن عبد العزیز که او را یخچید یاشست میگوید که چون سخنش را از فخره بلند شد و موسی ابن علی
هاشمی بود و یوحنا باین سبب مسلمان شد و مکرر زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میفرمود و گفت
خود را در ان اسانه متبرکه که مستانه میفرود و بعضی از کتب معتبره مضبوط است که حسین بن محمد بن عبدالله
روایت کرده از پدرش که گفت در مسجد جامع مدینه نماز میکردم و دو مرد غریب در ایچا بن من نشسته بودند
و با هم صحبت میباشند یکی دیگری گفت که هیچ میباید که برین چه واقع روی داده مراد روی بود در آن روز

و همبک از اطبا تشخص مخرج من بنگرد و من از خود نویسد شد بودم روزی پنهانی سلمه نام که در همسایگی
من بود بخانه من آمد و مرا مضطرب دیدن احوال من پرسید گفتم که مدتی شد که مبتلا شده ام برخی از اطبا
فایده ندیدند و حال خود را چنین که ملاحظه میکنی بنم و دل بر هلاک خود گذاشتم گفتم میخواهی که من
تورا علاج کنم گفتم بغیر این آرزوی ندارم پس آن پنهان بخانه خود رفت و بعد از آنکه بیامد و بیاید
اب در دست داشت من داد و گفتم این را بخور تا شفایابی من ابا خودم و بعد از آنکه خود را صحیح و
یافتم که کویسا هرگز از آری ندیده ام و مدتی بران گذشت و اثری از آن کوفت در من نبود روزی باز از زن
بخانه من آمد از او پرسیدم که ایما در چه چیز داخل آن آب کرده بودی بمن گفتم بقلی که آن کرد بگری من
این کوفت بهرسان در معالجه آن عاجز نباشم گفتم بگردان ازین تسبیح که در دست داد و داخل آن آب کرده
بودم پرسیدم که این تسبیح را از چه خاک ساختند گفتم از تربت حسین پس من در غضب شدم و گفتم که ای
دانشیده مرا بخانه ابرحسین دعا کرده بودی دیدم که ازین غمناک شد و از خانه من پنهان رفت و قی الفرض
من بر گشت و حال آمدن آنها است که بان ازار مبتلا و گرفتارم و در علاج کار خود در ماندم و نمیدانم
که چه کنم درین زمین بودم که مؤذن بانک نماز گفتم و هر روز مشغول نماز شدم و ندانستم که حال آن مرد کجاست
و از جمله که ایما را بخور تا شفایابی بکنی ایست که نماز انجامی که بخور تا شفایابی بکنی ایست که نماز انجامی که
عظیم گرفتار شدند و در آنک نماز منافی همچنین حاصل شد و بعد از آن که در کربلا بجاییم انحصار
متوجه شدیم همچنان که از روایات ظاهر میشود و پنجاه هزار کس بود که صد هزار از ایشان سواران
جنکی بودند و پنجاه هزار سوارکان جنکی و از بعضی از احادیث ظاهر میشود که اجاعت پیش ازین بوده اند و آنچه
نقل کرده اند که بیست و دو هزار کس بودند و با بیست ضعیف و تمام این خلق کثیر بیلاها گرفتار کردند
و در اندک زمانی حضرت حق تعالی بخانه ابرحسین تفتی با ایشان مسلط ساخت و سپارگی و از آن
حضرت امام حسین علیه السلام بجهت فرستاد و همچنان از بعضی روایات ظاهر میگردد و آنچه فرستاد از آن
حضرت امام حسین بجهت فرستاد و هشتاد هزار کس بیست و از بعضی از روایات ظاهر میگردد و آنچه فرستاد از آن

بجهت فرستاد

بجهت و اصل ساخته بشو ازین است همچنانکه روایت حضرت امیرالمومنین است که آنحضرت فرمود که سینه من
الحسین و سینه من غلام من تفتی و یقتل من الذین ظلموا ائمتنا و عثمان بن عفان و یقتل من الذین ظلموا ائمتنا و عثمان بن عفان
گشته شود فرزندم حسین و فرزند با شد که فریاد کند بگری از قبیله ثقیف و بکشد از آنانی که ظلم کردند
سینه و هشتاد و دو هزار کس و او ظاهر بخدیبت دلالت برین میکند که آنانی که در کربلا حاضر شدند
بجمله حضرت امام حسین علیه السلام از سینه و هشتاد و دو هزار کس پیش بوده اند که بخانه از ایشان آنچه
گشته و ممکن است که مراد از آنجا آنی که ظلم کردند بر حضرت امام حسین علیه السلام آنانی باشند که از ایشان
آنحضرت کردند و پیری برید و معون نمودند اعم از اینکه در کربلا حاضر شدند باشند یا نه و بنا برین جمع میان
روایت صد و پنجاه هزار کس و این روایت میخوان نمود و قبلیه از آن ثلاث حضرت امام حسین علیه السلام که
بشیر بخانه و مناجان او گرفتار شدند بقبولهای کونا کون مبتلا شدند از جهتم در پیش کرد و در روایت
که بعد از آنکه کربلا شیعیان در خانه بودند و با هم صحبت میداشتند تا حرف حضرت امام حسین علیه السلام
بنیان آمد بعضی از وی تعبیر گشتند که طرفه چیز است که هر که در کربلا حاضر شد بر علیه السلام
البته بیلائی گرفتار شد یکی از اهل انجمن گفت که اینها محض فریبست من یکی از آن نایب امیران روزی که
ان عمل از من واقع شده و روزی در خوار و در خوشی و خوشی و در بختی هرگز از آن شقی نیست و در آن
و مال زیاد شدن و آنچه از آن آرزوها که بکنم فی الحال میسر میشود و در انشای این گفتگو چنانچه را که
دو میان آن مجلس بود اصلاح میکرد که شاره از آن چراغ بر پیشش افکند و در پیشش در کف دست زد که او را
خواستش کند ازش بر خفتش افکند و هر چند خواست که آن آتش را فرو نماند خواهش نامانم اندامش در کف دست و انگشت
اضطراب خود را در حوضی که در آن آتش بود انداخت و سر را با برادر اهل مجلس دیدند که آن شعله آتش بر
اب ایستاد و آن شقی بریزد بر آن کمان که در کف دست آتش از خود نموده سپهر من آرزو همین کلمات شعله آتش را
فرو گرفت و باز سر را بریزد بر آن کمان که در کف دست آتش از خود نموده سپهر من آرزو همین کلمات شعله آتش را
تاب میدهد و سر پهن میکند و آن شعله آتش را در کف دست آتش از خود نموده سپهر من آرزو همین کلمات شعله آتش را

-

تا در احزان انش بوعی او را گرفت که اما شش تداود در میان اب با شش غضبلی سوسه بجهت و اصل شد و بعضی نقل کرده اند که در وقت که ان شش آب فرود کرد بغدین کامله الهی آب انخوض شد لفظ شد و انش در ان لفظ افتاد و ان زندی و اصرار هم سوخت و از جمله کمال ان حضرت صلوات الله علیه است که ایمان در مصیبت ان حضرت گریسته همچنانکه از احادیث مستفاد میشود از جمله حدیثی که صاحب کتاب انخوض از او روایت کرده اند که ان حضرت فرمود که ما بکتبنا الله علی آلنا علی علیه یحیی برکتنا و الحسین بن علی علیه السلام و عموها بکاوها یعنی گریه کرده است ایمان بر هیچ کس از بریحی غیر علیه السلام و حسین بن علی بن ابی طالب علیه و سرحی ایمان گریه آسمان و در دو ابیات صحیحه واقع است که در وقتیکه محیی بن علی علیه السلام و سیم بن علی علیه السلام سرحی در کازاسمان ظاهر شد و قبل از ان هرگز شفق در آسمان نبود و ان سرحی باقی ماند تا وقتیکه تحت المنصر بریحی اسرائیل تسلط شد و بعد از آنکه از بی اسرائیل بسیار بر آگشت ان سرحی بر طرف شد و دیگر کسی سر بر آگشت نمیدید تا زمانی که عاصیان بن امیه حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و بازان حاد فرود نمود و آسمان خرو شفق ریخت و زمانه کرد امام بر سرچ و سنان اهل کینت تحت و ان سرحی باقی خواهد ماند تا هنگامی که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه شقام ان حضرت را بکشد و در بعضی از روایات واقع است که ان سرحی خواهد بود و نازد نیامت و از جمله اوصافش چو در کوهت و شفق اذان در فصل گذشته سمت خورشید و انچه در کتابهای معتبره در ذکر کرم ان حضرت مذکور است انست که هرگز سالی از آن ذکر و عهد بدگ مال در راه خدا می نمود و بنی تعب و پیر بر گزار و براد ز نامدارش در اطعام کرستان و نوازش بنیان سوسه می نمود و اگر فرزند اری احوال خود را بر او سر عرض میکرد ان حضرت ان مال خود فرزند او میداد و ارباب حاجت در زمان ان حضرت مستحقه اولی شدن بودند و اگر از مال دنیا اندکی داشت تمام را با سایل عطا می نمود و از برای خود بقدر نفوس نکاه نمیکند و اگر کسی بر او فایده ای و بی ضرورتی اطعام طلبیده و پندیده و آست بر آنکه قبل ازین در فضل اول ان مختصر مذکور شد تا مگر کند حال خود و سخاوت ان حضرت را میداند که باید در ذکر او بر او در عاقله خداش صلوات الله علیه هم اجمعین چه کرده اند و از جمله کمال انش یکی شجاعت و همچنانکه از روایات معتبره ظاهر میشود یکی از است

و در این

که ان حضرت سلام الله علیه در وقتیکه ان ششم لشکر بر اوید مطلقا بهم نکرد و بعد از آنکه همه را ایشان تمام کرده بود بر قلب انظور و سپاهی زد و در انک زمانی جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانید و بطرفی که از بعضی از روایات معتبره میشود ان حضرت نوزد یک بظهر بود که بر قلب سپاه دشمن زد و نواختن بصدت میاد که خود رسم هر از کس و بنا بر روایتی پنجاه کس از مبادان لشکر نیز به کوه نرجهتم و اصل ساحت و در بعضی از روایات زیاده ازین مذکور است تا عابت بدوجه شهادت رسید و باقی احوال ان حضرت و تفصیل ان واقعه در کتاب بحن اولیا که قبل ازین مذکور ایراد نموده ام اگر کسی خواهد که زیاده برین مطلع شود بان کتاب رجوع نماید فصل چهارم در بیان دلایل بر امامت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشتمل بر سه طلب طلبه دل در بیان نام و نسب و کینت و لقب و عده اولاد ان حضرت و مقلید و هم در بیان دلایل بر امامت ان حضرت علیه السلام مطلب سیوم در بیان بعضی از معجزات و خوارش عادات و بعضی از اوصاف و کمالات ان حضرت بر سبیل اجمال طلبه اول در بیان نام و نسب و کینت و لقب و عده اولاد ان حضرت نام ان حضرت علی است اما نسبش بر نوزاد و حسین بن علی بن ابی طالب است علیه السلام و ماد و شام و دل و خضر نوزاد بن شهریار که از پادشاهان بلاد ایران بود و در زمانه خلافت کرده اند بعضی گفته اند که نامش غزاله بود و جمعی گفته اند که نامش شاه زنان بود و جماعتی گفته اند که اسمش شهریار بود و نقل اخر منبر تراست و در کوفهها نیز هست و لادن مفرد است و در حدیثی بود در روز تحشبت و تحشبت ماه شعبان سال سی و هشتم از هجرت بد و سال قبل از وفات جد بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام عرض فرمود پنجاه و هفت سال بود از انچه ان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دو سال بوده و با هم بر نوزاد حضرت امام حسن علیه السلام ده سال و باید در نامه دارش حضرت امام حسین علیه السلام و باقی بدن امامت و خلافتش است و فاقه بود در وصفه و بعضی در ماه محرم و بعضی بر آنند که وفات ان حضرت در سال پنجاه و نهم از هجرت واقع شده و بنا برین تاریخ فولدش را قبل از انچه مذکور شد میداند سبب فولدش زهری بود که بقتل جده الملائک علیه السلام با حضرت خود آیند در منزل مشرف و فرستادن بیعت است در پیش چشم حضرت امام حسن و فرزند ان حضرت امام محمد و نبین عالمی خداش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کینتش با حسن و ابو جعفر است و الفان بسیار است و انهار انفا ذین العابدین و سید الفان بدیده و در انشقاق است و در بنیکه ان حضرت را جلی زین العابدین کشتند و در وقتیکه

تکلیف

یکی آنکه در وقتی از اوقات آن حضرت مشغول نماز بود که شیطان ملعون بصورت از همان خود ظاهر کرد و بر حضرت
 عمل کرد و بعضی که حاضر بودند از خوف کزنجند و آنحضرت مطلقاً متوجه او نشد و از حضور قلب با رکعت نماز
 که نشد و بارام تمام نماز را با تمام رسانید و بعد از آن نماز فارغ شد با تمام الحیول حضرت ظاهر کردید که او شیطا
 ن حضرت خطاب با و کرد که ای آقا من یعنی در شوای همین بعد از آن صدق شنید و گویند و این بد کسی که
 آتت ذریع العابدین حقا یعنی تو زینت عبادت کنند کاف از روی حق و آنحضرت برین العابدین مکتب شد
 وجه دیگر آنکه روزی آنحضرت مشغول نماز بود و بعد از نماز سجده سکودت و در آن حال اش در آن خانه افتاد
 و اهل آن خانه مضطرب شدند و فریاد و فغان بر آوردند و آن اش پیش میروند تا نزدیک شد آنحضرت فریاد بر آوردند
 که آلتا آلتا و آنحضرت بهیچ وجه تزلزل در خاطر مبارکش هم نرسید و سر از سجده برداشت تا آنحضرت
 از دعای رجب فرمود و در وقتیکه سر مبارک از سجده برداشت که آن اش خواش شد بود و چون از آنحضرت پرسیدند
 که باین رسول الله چرا سر بر زمین گذاشتید مگر می شنیدید که ما فریاد میزدیم آن حضرت فرمود که می شنیدم اما در وقتیکه
 شما اش می گفتند من در او وقت بیاد اش بستم افتادم و یاد آن اش مرا از فکر این اش بزد که در این اش است
 شنیدند که شخصی در میان زمین و آسمان می گفت که آن ذریع العابدین حقا اولاد و امجاد آنحضرت بنا بر دنیا
 شیخ مفید علیه الرحمه تا زنده نفر بوده اند امام محمد باقر علیه السلام و زید و عمر و عبدالله و حسن و حسین و حبیله
 اصغر و عبدالرحمن و سلیمان و علی و محمد و خدیجه و فاطمه و عیله و ام کلثوم مطلب دوم در بیان امامت آنحضرت
 علیه السلام بدانکه دلیل بر امامت حضرت امام زین العابدین بسیار است و بعضی از آن نبی ازین مذکور در فصل دوم
 این مختصر و از جمله دلایل بر امامت آنحضرت علیه السلام یکی اینست که بدن زین العابدین حضرت امام حسین علیه السلام
 بر امامت او همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیه السلام را تصریح فرمودند
 بر امامت و درین باب احادیث بسیار است که هر دلالت میکند بر اینکه حضرت امام حسین علیه السلام حضرت امام زین
 العابدین علیه السلام را بر نیابت و خلافت تعیین فرموده خصوصاً در حدیثی که در فریاد آن شب آنحضرت شنیدید
 و اهل بیت خود را در کربلا جمع کرد و در حین فرود حضرت امام زین العابدین علیه السلام و آنحضرت امام محمد باقر

از آن بمن داد که فرمود دستش را بوسیدم و بر کوشتم را می خود بستم و بعد از آن که خوردم با آن لذت
 چیزی نخورد و خورد و دید هر کس در نزد یکی و از از یکی دارد ای خود کرد و آنچه اول بوسید بود
 داد پس از آنجا رفتم تا بمرده رسیدم بسیاری و کثرت خلق و از آن نظرم تا بجا ساخت و من در فکر بودم
 که آیا او مالک بود یا لوی از اولیاء الله تا آنکه شخصی گفت که بیک یا طاوس نو او را بختناستی و راهب
 و امام و فتنه و پسر زاده رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین زین العابدین است پس بچند مشت
 رفتم و از وضع بسیار دیدم و منجرف آخری در چندین کتاب از کتب معتبره روایت شده که روزی حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام با جمعی از اصحاب در موضوعی نشسته بود که او حرف از حال آمد و در باب آنحضرت
 اسناد و دست و پا بر زمین میزد و از هر کجا تشنه فم میشد که شکایتی از یکی از اصحاب از آنحضرت پرسید
 که باین رسول الله این احوال چه میخواند فرمود که هر کس که فلان هاشمی در روی بجه مگر زنده است و
 او فتنه ناچار شد بخورد میدان دارم که بفرمایید که چه مرا حاضر کند تا با او بشنیدم و با او تسلیم او تمام یکی
 از مختصاریشکی در خاطر بهم رسید که آیا آنحضرت و اش باشد پس امام زین العابدین علیه السلام خطاب هاشمی
 فرستاد و چون رسید با ما آنحضرت گفت که این احوال نوشکون داد که تو بجه آمد اگر فرزند النما خانی
 که آنرا حاضر کنی تا بشنید بدهد و با او بشنیدم کند آن سید کفر رساند و او بجه و احسانت کرد چون اهو
 بیعت خود را دید شرح کرد دست بر زمین زدند و دم جنبا بدید و بجه داشتند و آن حضرت علیه السلام
 بان سید گفت که حق خویشی من بر تو سوزد که از بجه اهو و این بخش انسیدان اهو با آنحضرت بخشید و آن
 جناب بزبان آن اهو او حرف زد و آن اهو در جواب صدای چند کرد و در اش بجه اش همراه او شده و از کمال
 آن حضرت یکی اینست که متوازلت کرد و در وقتیکه متوجه وضو حاضر میشد و تک مبارکش زد و میشد چون
 می رسیدند که جرات مبارک متغیر میشود و میفرمود که آنکه درون بین بدی من اودین آن اوم یعنی ای سید
 که در پیش من میجوهم که با چشم و در وقتی که مشغول نماز میشد لرزه بر اعضا مبارکش می افتاد و چون از سبب آن
 می رسیدند میفرمود که اودین آن اوم بین بدی و آنجا چه قلبنا یا خذنی الرعد یعنی میجوهم که با چشم

مختصر

و این است

مراذن داده چون بجد منش رسدم و اوراد و نقل و درخیز دیدم بگری افتادم و گفتم دوست میدادم که این
غل و درخیز و من باشد و شمار این ازاد نباشد انحضرت تبسمی کرده فرمود که از زهری گمان میکنی که مرا ز نقل
و زنجیر ازادیت و حرکتی کرده ان غل و زنجیر از دست و پای مبارکش دور شد پس فرمود که هر که شمارا مثل
بلای پیشین در انحال عذاب خدا را بخاطر بگذراند و از ان اندیشه نگیرد نا آنچه بر شما واقع شده در نظر شما سهل
نماید و بخاطر جمع داد که من پیش از دو منزل با انجماع پیشتر همرا بخوام بود پس انحضرت از ادع کرده برکتش
و در اندیشه حالان حضرت بودم نا چون روزیم شد بدم که مؤکلاتان سر ایتم و سرگردان بود کردید اند و نقل انحضرت
میکنند و میگویند که نشسته بودیم که بچکار آمدیم که غل و زنجیر بخوایست و از وی از علی بن الحسین پیدا اینست
زهری که راوی این حدیث است میگوید که من بعد از ان بشام رفتم و عهد الملک مروان ازاد دیدم و از من احوال
انحضرترا سؤال کرد که از علی بن الحسین چه خبر از وی آنچه دیدم بودم گفتم گفت و الله که در همه ترو زنجیر من
آمد و بمن خطاب کرده گفت که ما آنا و انت یعنی ترا با من چکار است گفتم دوست میدادم که با من یا شیخی بود
که من دوست میدادم که با تو باشم و از پیش من بهرون رفت و بخدای سوگند که چنان هیبتی از من رسید
که بنحود شدم و چون بخود آمدن جا میخورد اماوت با منم زهری میگوید که عهد الملک گفتم که علی بن الحسین
بخدای خود مشغولت گفتم خوشحال کسی که بغفل او مشغولت میخیزد انوی روایت شده است و اوس بیانی
که او گفت که در موضع صفنا جوانی را دیدم با هیبتش نام اما بسیار لاغر و ضعیف که سر بی آسمان کرد و گفت
که عنان کتابی جامع کتابی قناری فیما تری با من تری که لا تری یعنی بر منم همچنانکه می بینی که منم
همچنانکه میدانم چه چیزی می بینی در آنچه می بینی ای کسی که می بینی درین منیشوی راوی میگوید که من از
او بلز انمدم که بناگاه دیدم طبعی از هوا بر آمد و در بورد میان بر روی ان طبع بود و معتبر شدم بمن
نگاهی کرد و گفت که طاروس گفتم لیتک ایستیدن و غیبتم زیاد شد که مرانیده پیشتر شده و نام مرا صبر
بعد از ان گفت که ترا در همه اشیا می هست و برده اند وی طبع بود انست در ان طبع چیزی دیدم
شبهه بنقلای خراسان گفتم ایستیدن احتیاجی برود ندارم اما آنچه در طبعی است از ان میخواهم بر بینی

الذکر

روایت شده با سینه معتبره و در خدین کتاب از کتب حدیث مضمونست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ان الحسین علی
تأخره الذي حضره دعاه انيسة الكبرى فاطمة بنت الحسن عليه السلام فدفع اليه كتابا مملوا فاد و وصيته ظاهر
و كان علي بن الحسين عليهما السلام مبطونا معهما يرون الا انه لما به قد قعت فاطمة الكتاب بالي علي بن الحسين
صار والله ذللك كتاب ايتا يان يا ذللك ما في ذللك الكتاب جعلت الله فيك فاقا القبه والله ما جانا
اليه ولي ادر مندر خلق الله ادر ان ان نفق الدنيا حسني بدرينك حسين ان علي بن ابي طالب عليهما السلام
چون حاضر شد انحضرت که حاضر شد یعنی در راه که با او در حال انحضرت دانست که بعد از ان لشکر شام پرو
ابن انخواستند کرد و دانست که هنگام وصیت رسید انحضرت دختر بزرگ خود را که فاطمه زهرا نام داشت طلب کرد و بوله
با و مکتوبی بجد و وصیتی ظاهره و در انحال حضرت امام زين العابدين عليه السلام اسهال داشت و باران غبار
در و مگرفت یعنی انفسد که کوفتا انحضرت صعب بود که اکثر ایشان گمان میکردند که انحضرت از ان کوفت مرده
خواهد شد پس بعد از ان و انصه حضرت امام حسين عليه السلام واقع شد فاطمه و انحضرت ان مکتوب را انحضرت امام
زين العابدين عليه السلام بخود بعد از ان کردید و منتقل شد ان مکتوب بجا انحضرت از ان زیاد و خطاب نمود بزياد
که راوی حدیثت زياد میگوید که گفتم با انحضرت که چه خبر در ان نیت فرمود که خدای تعالی مرا ندای تو کند پس فرمود
انحضرت که بخدا کرد و ان مکتوبت آنچه محتاجند مردمان بان از او فیکر حضرت الله تعالی آدم صوفی علیه السلام از ان
تا و فیکر دنیا بر طرف شود و مثل این احادیث بسیار است از جهت خوف اکابر و همین انکشاف کنیم و انشاء الله
در مطلب اینست بعضی دیگر از اولاد بل بر امامت انحضرت علیه السلام اظهار اهدا مطلب است و در بیان بعضی از
و خوارف عادات و بعضی از اوصاف و کمالات انحضرت علیه السلام بر سبیل اجمال از جمله حضرت انحضرت معاصر حضرت
بجای است و اسباب با انحضرت و صورت انحضرت بر سبیل اجمال چنانست که در بسیاری از کتب معتبره وارد شده
که شافریه محمد بنی با انحضرت متنازعت نمود و باب امامت بر حضرت امام زين العابدين عليه السلام بر سر خود
عم زد و او ش شافریه محمد که با نا انصاف باز و حیرت آورده و همچو در میان خود حکم کنیم شافریه محمد
را ضعیف شده و در انحال محمد بنی بر سر محمد بنی حاضر بودند پس اول شافریه محمد علیه السلام را در سلام کرد و بر سر

الذکر

خویش را بد و اولاد آنحضرت موافق روایتی که شیخ مفید علیه السلام فرموده هست و این حضرت امام جعفر صادق و عبد
عبارا هم و عبد الله و علی و زینب و ام سلمه زینب و ابی سجاد کندی و کون ثابت و بعضی معتمد شاعر و مدینه
گینت و سید جمیری انوشیروانی و غیره و اینها در حدیثی که از علمای اهل سنت و مفسرین اثبات میکنند
که نفس خاتم محمد صلی علیه السلام این بود که قال یا الله الحسین و یا الله الحسین و یا الله الحسین
الحسین در باشد جابر جعفی معاصری از خلفای بنی امیه و ولید و یزید و ابراهیم مطلبه و تیم در بیان دلایل
بر امامت آنحضرت علیه السلام بدانکه دلایل بر امامت آنحضرت علیه السلام نیز بسیار است و بعضی از آن در فصل دوم
این مختصر مذکور شده که رسول خدا صلی الله علیه و اله در حق آنحضرت نصح کرد که خلیفه خدا و رسول خدا بعد از
پدر بزرگوارش است و همچنین مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت با فرموده و از جمله دلایل
بر امامت آنحضرت یکی اینست که پدر بزرگوارش در حق آنحضرت وصیت فرمود و در این باب احادیث بسیار است
از جمله آن احادیث حدیثی است که در حدیثین کتابها در کتبهای معتبره صریح است و بعضی دیگر
در حدیثه علیه السلام در کتابها فی نقل میکنند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیرون آوردند و فی باب
پس از وفات و وفات خود و خطاب نمودند حضرت امام محمد باقر علیه السلام که برادر اینصند و فی اینصند
بود استند یعنی از اینصند و فی سبک بود چهار نفر بر او استند هر چون وفات کرد حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام برادران حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمدند و گفتند که ما را از آنچه در آنصند و فی بود نصیب بد
آنحضرت فرمود که خدا قسم که نیست از برای شما چیزی و اگر در آنصند و فی چیزی میبود که تواند برای شما
باشد پدرتان را بمن عیب داد و در آنصند و فی سلاح رسول الله صلی الله علیه و اله و کتابهای آنحضرت بود
از احادیث بسیار است و هر چه بود که علامت امام است که سلاح رسول الله صلی الله علیه و اله و کتب آنحضرت بزرگ
باشد و انشاء الله تعالی بعد از این بعضی از احادیث که دلالت بر غیبت است باشد درین مختصر مذکور
و صاحب کشف الغم نیز بسیاری از احادیث که دلالت بر امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام و سایر ائمه
علیهما السلام آورد در آن کتاب ایراد کرده از جمله آن احادیث حدیثی است که در آن مختصر مذکور

السلام

کتابها و کتب بضمون ترجمه از آن میگویم شیخ مذکور در کتاب مطهر بفرماید که روایت شده که حضرت الله تعالی
مکتوبی از برای حضرت الله تعالی مکتوبی از برای حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرستاد و مقرر کرد که اول
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام برسد و بگوید با و که هر اول و از آن مکتوب برود و هر سه در آن نقل است
عمل نمایند و در وقت وفات بدید حضرت امام حسن علیه السلام و هر نماید و اگر یک مورد یک از آن را بکشاید
و عمل کند یا آنچه در آن نقل است و او در وقت وفات نبی بود حضرت رسالت ان مکتوب را بحضرت امام حسین
داد و آنحضرت امر کرد که یک مورد دیگر از آن بکشاید و عمل نماید یا آنچه در حدیث او ثبت است و آنحضرت
در وقت وفات ان مکتوب را بحضرت امام زین العابدین داد و آنحضرت یک مورد از آن کشود و در وقت وفات
بفرستاد و بسمند خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام داد و در آنوقت واقع است که تا امروز گفته که حضرت صاحب
صلوات الله علیه هر اعمی مکلف است که هر یک از آن را بخواند و عمل کند یا آنچه در آن نقل است و غیبت
در میان بعضی از معجزات و خوارق عادات و بعضی از احوال آنحضرت سلام الله علیه بدانکه معجزات آنحضرت بسیار
و منافعش بیشمار و در فضایلش حدیث و احادیث بسیار است که در حدیثین کتابها
معتبره منافیست و مستطاب است که محمد بن اسلم روایت کرد از ابی حمزه که او گفت که در خدمت حضرت امام محمد
باقر علیه السلام بودم که در خواب اخل شد و گفت یا رسول الله من ان اهل شام و همیشه در سنی اهل البیت علیه السلام
درد داشتند و در دم که خدا او را نیا مرزد از پیران بنی امیه بود و بعضی من فرزند شام است و چون
باید بود که من از پیران اهل البیت و شیعیان علمای این او عالم با من در کمال دشمنی بود و ما را خود را از
من پنهان میداشتند و بعد از آنکه او خون شده هر چند آنحضرت کرد چیزی بنام من و من میدانم که او صاحب
مال بسیار بود و چنان می فهمم که در جانی مال خود را دفن کرده باشد آنحضرت سلام الله علیه فرمود که مکتوبی
که به پسران او نشان دهم تا او خود بخواند و بداند که این شخص کفایت این رسول الله و من میدادم که او را بدیدم
که هر نشان مال از تو بگیرم و هم از تو در سنی امیه را با و بنمایم حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت وفات
و بران چیزی نوشت و بنا نکتز بهار خود بران هر روز فرمود که امشب بفرستاد و بفرستاد و در جانی

فدا کن مردی نبرد تو خواهد آمد این نوشته را با او بین راوی میگوید که آن شخص نوشته را گرفت و از پیشتر
پهرین رفت و من شب هم شب در فکر بودم که آیا چون شویس روز دیگر زود بخند من آن حضرت دنفتم
و بعد از رفتن بلخه آن شخص برود آمدن اذن دخول خواست و چون من خص شد داخل شد گفت که حضرت
حق تعالی دانا تراست که علم خود را بنزد که بگذارد و بعد از آن متوجه حضرت شده گفت که در شب بفرستادن
بفیع رفتن و نامه شما را بردم و بیسان قبرستان که رسیدم در جنان را اندا کردم مردی با دستاری سفید
که بر سر داشت پیدا شد و گفت چه حاجت داری نامه را با دادم نگاه کرد و عرض گفت و چون نامه را
گفت دست میداری که بدردت دایر بینی گفته بلی گفت اینها باش تا من با زام و دوف و بعد از آن مردی
سباه را با آورد که دستی در کوشش بود و زبانش از دهانش بیرون آمد و بر او سیاه در بر داشت
و گفت اینک بدردت است که انش و دو و جهم رنلا و او چنین کرده گفت ای پدران چه حالت گفت دست
بجی امینه و شفقی اهل بیت رسول خدا با من چنین کرده و الحال بشما هم و ندانم سودی میکند خوشا
حال تو که دست برد این اهل بیت رسول خدا زدی و از عذاب با حضرت رسی با و گفته که مالی که در اشق چو کوه
گفت بر وی فلان موضع و انجا را یک صد و پنجاه هزار مشقال طلا و دوا بجا دفن کرده ام پنجاه هزار از آن حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بن زبانی خوانست باین رسول الله اکنون آمده ام که شهادت اوداع کنم و بروم و آن
پایرم و او حدیث میگوید که آن مرد برفت و بعد از رفت آن حضرت احوال او را پرسیدم فرمود که آن زرد
اود و در بعضی از آن را در وجه قرص کرد اسم صرف کردم و بعضی از آن زبانی عرضم معجزه انجی در حق انکه
معبره و ایک شیخ از ابو بصیر که گفت که در فیه خدمت آن حضرت و گفته که شما دانان رسول خدا بنید فرمود که بلی گفته
که حضرت رسالت علی اله و ادان شایب بود فرمود بلی گفته پس شما تا در دید که مرده زنی کیند و نابینا و ارون کیند
فرمود بلی نبرد بلی من ای نبرد بلی حضرت دنفتم دست مبارک پر چشم من مالید و من بعد از آنکه در نما بود که نابینا
بنا شدم و آفتاب زمین و آسمان و خانه و هر که حاضر بود دیدم و ساغوف چنان بودم که کونما هرگز کور نبود
پس من خطا بخود فرمود که با اباجم دوست میداری که محبتی باشی و در روز قیامت ترا باشد آنچه مردمان را خواهد بود

از خردی که بودی

از حساب با آنکه چنان باشی که بودی و حساب بهشت دوی گفتیم باین رسول الله طاعت حساب ندادم و باین
شدم که در این دنیا با اینا باشم بدست بر چشم مالید بهمان حال شدم که بودم معجزه انجی روایت شده پسند
معبر از جا برین زید که او گفت که پرسیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ای که حضرت الله تعالی در قرآن مجید
میفرماید که وَكَذَلِكَ نُبَيِّنُ آيَاتِهِمْ لِقَوْمٍ يُعْلَمُونَ التَّوَارِثُ وَالْآخِرُ مَراد از این ملکوت آسمان و زمین که حضرت
حق تعالی بانه ابراهیم علیه السلام نموده چه چیز است پرسیدم که آن حضرت دست مبارک بجای آسمان برد
و بین گفت که نظر کن و ملاحظه کن که چه چیز میبینی دیدم که نوزی از دست مبارک آنحضرت آسمان متصل شد
بود که چشم از زمین آن خنیا شد پس فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان زمین را چنین دید
و دست مرا گرفت و باند زون خانه برد و جامه خود را اغنیر داد و فرمود که چشم بر من نه چشم پوشیده و بعد از آن
گفت میدانی که در چه مکانی گفتیم فرمود که در آن غلظت که در الفریز و اکثر از افاده بود گفته باین رسول الله حضرت
میدهی که چشم بکشایم فرمود که بکش که هیچ چیز نخواهی دید چون چشم کشودم خود را در نادانی دیدم که جای
نمیدوم پس آنرا که راه برفت و فرمود که میدانی که در چه مکانی گفتیم فرمود که پرسیدم ابراهیم را که چشم بکش
پس علی السلام از آن خورد و همچون آنحضرت سلام الله علیه بر ما سپرد و بر من فرمود و از عالی بجای برین تا جوار طایفه
پس فرمود که ملکوت آسمان زمین و آن حضرت ابراهیم علیه السلام بدین است که فرمودی دیدن کرد و از دهه ها است
و هر امام از ما که در میگذرد یکی از انغلهها ساکن میشود و فیکه تا بام محمد ظهور کند پس گفت که چشم بر من نه چشم
م نه چشم و بعد از آن فرمود که درین بکشایم که چشم کشودم خود را در خانه آنحضرت دیدم پس بجا آمد اولین را پوشیده
بجلس اس و قرار گرفت و چون تحقیق نمودم اینهمه رجا بود رسد ساعت واقع شد بود معجزه انجی در کتاب کشف الغم
دو آیت شد از عباد بن کثیر بصری که گفت که چند مدت حضرت امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم و از آنحضرت سؤال
نمودم که حق مرد مؤمن بر حضرت الله تعالی چیست جواب گفت که بگو پرسیدم الثقات نغمه بود مرثیه سیوم که پرسیدم
فرمود که حق مؤمن بر حق تعالی است که اگر بایان نخله بگوید که بجای زمین بسایا بد و در آنحال اشاره بدیست خرفانی
که در آن برابر بود هماد که اولی آنحضرت است میگوید که خدای قسم که دیدم که آن در خجایات ما را میمشد

و چون آن حضرت دید که آن درخت مجرای خود فرود کرد که من را نطلبیدم از روی مثل حرفی
بمنم معجزه ای بسند معتبر روایت شده که جوانی از اهل شام که از دوستان و شیعیان آن حضرت بود
هر روز چند سال حضرت می آمد و از آن حضرت مسایل پرسید و از کمال محبتی که با آن حضرت داشت بسیار نود
اندر دو حیثت بیجا و نزل آمد و شد کرد و چند مرتبه بخدمت آن حضرت نیامد بعد از چند روز شخصی به
السرور آمد و گفت باین رسول الله ان جوان شامی که هر روز بمیان تو می آید چند روز بود که چهار روز
بجواریه ای پوسیده و خراب شده که نماز بر او نکرده اند و آنرا از آن حضرت فرمود که هر که او را نبوید و بر روی
بکند بر او لعن کند پس چون آن حضرت را خبر کردند برخواستند و وضو ساختند و نماز کردند و بعد از آن
صلی الله علیه و آله را برداشتند و در آن وقت در آنجا در آن وقت در آنجا در آن وقت در آنجا در آن وقت
در سیدیم پس آن حضرت صلوات الله علیه فرمود که ای فلان بن فلان ان جوان کن لیتک باین رسول الله و برخوا
و وقت و شرف خواست آنحضرت باجه او خواسته بود و حرجه با او داد و بعد از آن فرمود که احوال خود را بگوین آن جوان
که درین شک نداد که روح من افاض کرد و در حال از ای شنیدم که از آن خوشتر هرگز از ای شنیدم بود
که هانی گفت که روح این جوان را بمن آید پس که محمد بن علی علیه السلام حیات او را از ما و خواست کرده و آن
جوان مذکور را در دنیا زندگانی کرد معجزه ای در کتاب فصول الهیه روایت کرده اند حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام آنحضرت فرمود که پدر و علی السلام در مجلسی که با اهل مدینه حاضر بودند فرمود که ای قوم اگر استطاعت دارید
فکوی کنید که مردی سال با چهار هزار کس بر سرش آید خواهد آمد سه روز مثل غارت خواهد کرد و آنچه شما گفتیم
الله واقع میشود و آن جمع با خویشان و عیال خود از مدینه بیهود آمدند و در راه از روی نافعین از رفت با چهار
کس بر سر اهل مدینه آمدند و سه روز مثل غارت نمود و خلق کثیر کشته شدند معجزه ای در بعضی از کتب معتبره
روایت شده از عبد الرحمن بن کثیر که او گفت که در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در راه مدینه در منزلی بودی
درخت خشکی فرمودند امیرم دیدیم که آنحضرت لب مبارک را در هر کج چند داد و انداخت و بر سرش شد و عرض آنها
زود و بیخ از آن مرتضی و ما از آن خود رویم معجزه ای صاحب کشف الغم روایت نموده از فیض بن مطهر که گفت

که آن حضرت را

خبر من حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود و معجزه است که از آن حضرت برهم که آیا اگر کسی سواد باشد جان است که از شب بکند چون
بخدمت من رسیدیم بی آنکه من سئوال کرده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتیکه بر احد سواد بود نماز میکرد
بر هر که باشد در حال سواری هر طرف که رود داشته باشد نماز میخواند کرد و اگر چه آنحضرت در تحذیرت نفرمود که نماز
سنت را جان نامست که سواره بکند و بحسب ظاهر کلام آنحضرت عام است اما چون نماز واجب را در حال اخیرا رسوا
نمیخوان کرد پس محل حدیث را برین باید کرد که هر که نماز سنت را در میان سوار کردن و آنچه مطالب سایل بود هم
داده باشد که دعای آنحضرت سلام الله علیه از نماز است نه صلیت معجزه ای روایت شده از کتاب کلایل صوری
از زین بن ابی جازم که او گفت که با حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که بر او را حضرت زین بن علی ابن الحسین بر ما کن شد و چون
از قایب شد آن جناب فرمود که برادرم زید مغریب در کوفه خروج میکند و خود را و صبی کثیر را بکنند و میدهند و جانی
اندک زمانی قصه زید واقع شد و این واقعه در بعضی از روایات باین روش واقع است که من بر او شد گفت که در خدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که حکایت زید مکرر شد فرمود که خدای تعالی بر او رحمت کرد که پدرم با او گفت که خروج
که بهتر از خروج سیدان هر که از اولاد خاطر بر یکی از سلاطین خروج کند کشته خواهد شد و من بر تو می رسم که کشته باشی
و از او ترا کشته باشند در برون کوفه او شنید و همان طریقی که پدر بر علی السلام خبر داده بود واقع شد و آنجا
یکی آنکه صاحب کتاب تاریخ در شرح نقل کرده که وقتی که جمعی بدین امام محمد باقر علیه السلام میرشد بدیدند آن حضرت که
شنیدند که شخصی با او درین مجلس عریضی میخواند که میکند از آن کوبه او آنچه عفت کوبه دادند و بعد از آن آن حضرت
داده بود ایشان در آن مجلس از آن حضرت کسی را ندیدند که بگوید رسول الله بلف عبیر شخصی میخواند از بیزار شما
کمی را می بینیم فرمود بل مرا مناجات اینا من معتر بظن رسید ساعتی حضرت حق تعالی را بان مناجات یاد نمودم و نگ
آنکه در بسیاری از کتب معتبره مضبوط است که عبد الملک ابن مروان که یکی از خلفای بنی امیه بود بوالی مدینه نوشت که آن
علی علیه السلام را پیش من بر سرش و آن حضرت بناجا از مدینه بیرون آمده متوجه شام شد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
علیه را که در آن وقت طفل بود همرا خود برد و در اثنا راه عبیدین شعیب رسیدند و در آنجا درین عظیم واقع بود دیدند
که خلقی کثیر متوجه آن در شده اند و بزبان را می میرند که سالی یکبار بیرون می آید مردم مسایل می کنند از او و

سند

حضرت امام محمد باقر علیه السلام با جماعت موافقت فرموده بآن در دوام دوران در جماعتی را دید که جماعتی
در شب بوشیده اند و پیری ببلندی نشسته که او را با شریک بر روی چشمها ایشان افتاده چون نظرش بر آنحضرت افتاد
فرمود که اشکاف با یکا نه ان حضرت فرمود که از شما نیست گفت از اوست مرعوفه فرمود بلی گفت از علی ای ایشان
یا از جمال ایشان حضرت فرمود که از جمال نیست گفت من از نو چیزی میپرسم یا نو میبری فرمود که اختیار با
تست گفت من میپرسم فرمود هر چه خواهی بپرس گفت میان ما و شما افتاد است که در وقت درختی هست که آن را
طوب میگویند ما میگوئیم که اصل آن درخت در سر صحیح است و شما میگوئید که اصل آن درختان محل است ^{صالحه} الله
و هیچ بفعه و خواند در وقت نیست که شامی از آن درخت نشا است نظیر آن در دنیا چه جنات آنحضرت ^{صلی}
فرمود که نظیر آن در دنیا افتاب که چون وقت چنین رسد هیچ بفعه در دنیا نیست که مگر آنکه بر روی اذان
آن هست یعنی هیچ موضعی از روی زمین نیست مگر آنکه بر وقت افتاب در آن میرسد داهب گفت راست گفتی و براد
آنحضرت که فرموده که هیچ بفعه در دنیا نیست مگر آنکه بر روی اذان در آن هست ظاهر اینست که آن باشد که آنچه از زمین
بر روی افتاب در وقت پیشتر بر وقت افتاب بان میرسد و این بنا بر آنست که هر چه از وقت افتاب بان باشد که از آن
افتاب بر زمین نور میفتد و اگر مردان باشد که نور افتاب بنام زمین میرسد خواه بواسطه مثل آنکه بر وقت افتاب از آنجا
بر زمین رسد خواه بواسطه مثل آنکه نور افتاب بر ما خورد و بوزمان برسند بنا بر این در هر دو از وقت افتاب از آنجا
بنام روی زمین متوالی رسید که هر چه در وقت افتاب از آنجا رسد بواسطه سبب باقی کوکب استیاره همچنانکه در وقت
مستقیم است که چنانکه ماه نور از افتاب که یکدیگر هر یک از کوکب استیاره نور از افتاب که یکدیگر در وقت مستقیم است
که آنحضرت در وقت پیشتر که هر چه از روی شمال باشد بر نفسی بر راهی باختر خطاب کرد و گفت که مسئله دیگر است
آنحضرت فرمود که پرس گفت ما و شما با یکدیگر افتاق داریم که مردم بهشت آنچه از اطعمای بهشت بخورند و آنچه از شراب
بهشت نوشند ایشان را بول و قایص نیست مثل این دنیا چه تواند بود آنحضرت فرمود که مثال آن در دنیا چنین است
یعنی مثل آنکه مردم مادری است که هر چه مادری خورد و طفل با او آن همه در بطن او داخل است و داهب گفت
که راست گفتی مسئله دیگر میپرسم ما و شما هر دو عالمیم که آنچه از اطعمای بهشت در سر شماست آن میخورد و بی شماست

و لطف اذان

و مطلقاً اذان چیزی که نمیشود شبیه آن در دنیا که امر است آن حضرت فرمود که مثال آن در دنیا کتابها و لطف است
که هر چند مردمان اذان فراموش کرد چیزی که نمیشود و هر چند از خطای و تقصیر و نادانان و جاهلین
آن منتفع میشوند همچنان بر حال خود با نیست و نغضای دوران و امیدیا بد اهاب گفت که راست گفتی بعد از آنکه
که بمن بگو که کلید بهشت از نظر است یا از نظر اینحضرت صلوات الله علیه فرمود که نه از نیست و نه اذان بلکه کلید
زبان مومن است که بگوید لا اله الا الله که با کرد و بزرگتر حضرت علی غای در حرکت اید که در بهشت اذان کسود
داهب گفت راست گفتی اکنون مسئله میپرسم که در جواب عاجز شوی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اگر جواب
صواب شنیدی بدین مادری گفت اری درین باب شرحا و تفصیلا بنویس که نه از نیست که آن دو برادری که هر دو
در یکشب از مادر متولد شدند و هر دو در یکروز بخوار از رحمت الهی حاصل شدند و یکی اذان در برادر داد و دین سال عمر
و آن در برادر صد سال اگر هر دو در دنیا محضت بود که آن دو برادر یکی هر چه بر سر بود و دیگری عزیز پسین شریک که در یکروز
متولد شدند و اینکه داهب از آنحضرت پرسید که که فرمود آن دو برادر که در یکشب از مادر متولد شدند و آنحضرت فرمود
که ایشان عزیز و عزیز بود که هر دو در متولد شدند مگر آنکه از آنحضرت باشد که داهب غلط کرده باشد و ندانسته باشد
که ایشان هر دو در یکروز متولد شدند و خیال کرده باشد موافق نقل غلطی که با کرده باشد که آن دو برادر هر دو در یکروز
از مادر متولد شدند از آنحضرت فرموده باشد که هر دو در یکروز از مادر متولد شدند و بدان این را که ایشان از آنحضرت
غلط است قوله ایشان هر دو در یکروز متولد شدند و محکم است که داهب بعد گفته باشد که هر دو در یکشب از مادر متولد
شدند و بدان این را که ایشان هر دو در یکروز از مادر متولد شدند و از آنحضرت گوید که هر دو در یکشب از مادر متولد شدند که
آنحضرت صلوات الله علیه بر این باب هم امتحان کند و این در احتمال بنا بر آنست که حمل کلام داهب را بحسب ظاهر بخواند
این از کلام مفصول فیه منبسط بگویم و احتمال دارد که در میان جواب و سؤال اختلاف نباشد همچنانکه باقی نامی ظاهر
بر آنست که آنحضرت فرمود که هر دو در یکروز از مادر متولد شدند و حضرت بناته عالی عزیر بر سر عطا کرد و بعد از آنکه
این دو برادر دنیا سال سیر برده با یکدیگر روزی عزیر علیه السلام میفرمود که هر دو در یکروز از مادر متولد شدند
بودند و در اینجا باقی بود که آنچه را که سید بود عزیر بر سر عطا کرد و در حق با سزا است متولد شدند و اینها

و بهاره اذان انکوار شیر گرفت و در کوزه یا حتی که همراه داشت کرد و قوی از آن موهوار اجید و در سبیدی کرد و بجا
مسئله کثیرا وقت در مسایل فضا و قدر جیوا اختیار و حضرت شرفی که در او نوبت بفرستند
و حضرت و شرف ایشان افتاد حق تعالی روح اودا بفرستد و وجودش از چشم مردمان پنهان داشت و طهارت
و شرفش را همچنانکه بود نگاه داشت که در این تغییر واقع نشد و مدتی که بران گذشت یکی از شاهان آن ده را آباد کرد
و بعد از صد سال که برخواستن بود در روح او ازین مفارقت نموده با مرخصی الی روح در ظاهرش در جسد کثرت
پس یکی از ملائک امر شده که از سئوال کند که کتبت یعنی چه در وقت درین مکان خوابیدن وجه مفاد از زمان بخیل
مقام کرده بخیر گفت که کتبت تویتا یعنی درنگ کرده ام و مانند ام در امکان بنگ در روز این جوابی که فرمود از جهت آنست
که خیال کرد که افتاب غروب کرده است و بعد از آن یافت که هنوز تابان بر زمین نکرده است فرمود که او بعضی تویتا یعنی بعضی از
در آن سالان امران ملک گفت که بل کتبت ما تبتغای یعنی بلکه تو نوبت نموده در این مکان صد سال و اگر در آن عمر
با ستونهای بوسیدن مرکب خود نظر کن و چون بحکم الهی استخوانهای بوسیدن مرکب تو برهم متصل شد و در آن وقت
رساید و زین شد گفت آنکه از الله تعالی بفرستد یعنی در چشم که حضرت الله تعالی بر هر چه در دست پس برخواست در جسد
بای که داشت سوار شد و بعضی خود مراجعت نمود و با برادر خود و بخواه سال زندگانی کرده در روزی که برخواستن و اصل
و چون آنحضرت کلام صحیح نظام را با بجا رسانید و بر راهها فناد و پهن شد حضرت امام علی علیه السلام برخواستن نیز فرمود
رفت و بعد از ساعتی جماعتی از غلبه حضرت آمدند و گفتند که شیخ ما شایسته خواهد فرمود که مرا اینجاست شما حاجت نیست و اگر
اودا حاجتی هست بگویند تا ما پدید بیایم حاجت باز کرده بود از برای راهی بخیر آوردند و راهب با سخنانی از جماعت بملفوظ
آن حضرت آمد و بعد از آنکه نشست اذان حضرتین سئوال کرد که محمد رسول الله تویی آن حضرت فرمود که در حضرت زاده ابرم گفت
نام ما در هر چه بود گفت فاطمه گفت پدرت چه نام داشت گفت علی گفت تو پسر ایشان فرمود بل گفت پسر شریفی با پسر شریفی
که پسر شریفتر و راهب گفت کوا و میدم که خدا یکبست و نیز او خدای نیست و بعد از آنکه سئوال از الله رسول خدا است
و توضیح او اینست و آنچه که هر راهب بود تمام مسلمان میدانند و بعد از آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام
رفت و چون در خانه عبد الملک ملعون رسید ان شیخی از نختن بزرگ آمد و آن حضرت را استقبال کرد و نهایت تعظیم

و کلامی بر خطه است

و مگر در عجب ظاهر عجایب و در دستش چند که برومشکلی بود پرسید و بعد از آن گفت که باین رسول الله
مرا مشکلی است و از علی تحقیق آن نموده امر همیگ از زبان دوان جوابی کانی نکند اندام که هرگاه آ
اما مرخود را که حق تعالی طاعت آن امام را بر ایشان واجب کرده باشد بکشد چه عبرت حضرت الله تعالی ما
خواهد نمود آنحضرت فرمود که هرگاه چنین چیزی واقع شود هیچ سنگی را از جایش برندارند مگر آنکه در زیر آن
خون نازد بر بنسند عبد الملک گفت که راست گفتی در وقتیکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شهادت کردند برده
خانه بدید بر سنگی عظیم بود فرمود که از این جهت امری از جای بردارند چون سنگ را برداشتن دید که در زیر
آن سنگ خون نازد بیخو شنید و در باغی بر احوضی بود عظیم و در کنار آن سنگهای خنید بود در روز قتل
دید که از زیر آن سنگها خون میجوشید و بعد از آنکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام هفتاد و نه روز و شصت
تشریف داشت عبد الملک آنحضرت گفت که نزد من بیعای تا ترا عزیز کردی و او را با بدین شهر شریف است از این
مبغضی این امر در نزد که بنزد یک جده خود بودن مرا بخواستن بر خصم کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
حضرت خردانی صلوات الله علیه از مشرف بر آن من متوجه مدینه طیبه شد و در عبد الملک ملعون از چشم
طینت و عداوت اهل بیت نبوت و ولایت کمی و مقرر کرد که شیخی روانه شود بدین آنکه آنحضرت از ظاهر و
در هر کشاییده در قلعه و قلعه و منزل عزیز حکام و روسای اتحاد و داخام برساند که امر عبد الملک
که هیچکس ایشان خوردی و اسما میدن نهد و نفر و شد تا ایشان از کرسکی و نشانی هلاک شوند آنحضرت فرمود
اجبت خود و ظلمت زهر امان می آید تا نزد یک بدیر انزاهد رسیده همین که انزاهد از آمدن مطلع شد
با جماعتی کردان و بر بردند با سبیل آنحضرت بیرون آمدند و آنحضرت را داخل کردند و با آنکه آنست عبد الملک
ملعون کس آمدن بود و ایشان را نیز بگردد که امر عبد الملک است که بگردد بر علی و جعفر و محمد و هر اهل بیت
مدعید و مفرودند آنحضرت با همراهانش ضیافت کردند و اطعمه و شرب بسیار بجهت آنحضرت آوردند این خبر را
بعضی از صحابان اهل بیت بوالی اهل بیت رسانیدند که نوازند حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضرت امام جعفر با دین
امانت بسیار کرد و والی جمعی واقف کرد که آمدند و آن پرچم بدیال اسلام دادند و بگشتند و بیعت و دستار بگشتند

بیتد عبدالمکمل که این راهب بر خلاف حکم شما کار کرده آنچه در حق او خواهد داشت سبب است مقرونه او بدو که مصلحت چنان
مویست که کسب اختیار داده بد حضرت امام جعفر علیه السلام که آنجا بنشیند سبب است از او زده خاطر کرده که آنجا بنشیند
از حضرت دو سنی طایفه بر سر خواهد آمد حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که دلگرمی با این شیخ در دو دین از این
بر حضرت من عالی خواهد پوست و از عهد الملک با و هم میجو خواهد رسید و از آنجا حضرت با فرزند از جمله و باقی
در ایشانند و بر عهد تمام خود را بمیدینه مشرفه رسانیدند و همیشه آن راهب را در منزل از آن موضع دور کرد و بجوار
آزادی پوست و بدانکه فضایل و مناقب حضرت زیاد از آنست که اگر کسی خواهد آن را احصا کند از عهد آن پیر
نوا آمدند و آنچه در آن حضرت بر این باب یاد کرده بر رسم آن روح است و در بسیاری از کتابها از جابر بن یزید جمعی
در این کتاب که او گفت که در وقتیکه علما از آن حضرت سدی روایت میکردند میگویند که در حق او چنانچه فرموده
و در او علم اینها چنین کثرت صاحب کشف القدر روایت کرده از عطا که گفت هرگز ندیدم علما را نزد او هیچکس از
ذیون و ذلیل و عاجز که نزد امام محمد باقر علیه السلام و هم عالی از آن حضرت بروی میماند که طفلی را نزد معلمین و چون
ذکر مناقب آن حضرت مغذرت بنا برینم کلام بد که موعظه از مواظبت آن حضرت که شیعری نقل کرده اند میگویم
جان اینست که حضرت فرمود که ما این جناب را در افضل من عیسی و حتی در جحیم و ما این جناب را در افضل من انبیاء و ما
تبدیع الفضائل الا الله و ان اشرف الخلق و ان اشرف النبی و ان اشرف المرسلین و ان اشرف العباد و ان
بصیرت بر آنستون ما تقوی به من تقیه و ان یا مرانا استریا لا یفعلک و ان فیهم الناس من لا یسطیع التوجه الیه و ان
یؤخری جلیسه بنا لا ینفعه یعنی هیچ عبادت افضل نیست از آنکه کسی شک خود را در حق خود را احصا کند یعنی هرگاه
تعمیر حرمی با آنکه شبنم سنگی بهر سزا از آن شکر کند و فرج خود را از مراد نکند و در هیچ چیز حضرت استوار نیست
از آن جهت که سوال کرده شود یعنی من عالی هیچ چیز را تقدیر دوست نمیدارد که کسی از آن چیزی سوا کند و در حق
نیکند قضا حق سالی اما که دعا بدست سبکه سرخ زین جرم از روی ثواب بگردد که در دست با مردمان موافق هیچ چیز
فایده اش با در فرج از این غیر سده که نیکند با مردمان و بدست سبکه سرخ زین بدیها از روی عشقیت ذنبا که
و کائنات مرده است که در میان آنرا که بچیزی که نیکند از آن کائنات در هر عیبی که نیکند در میان آنرا از چیزی که خود

از آنکه

از آن که در آن وقت آن کردن و کابنت در درون شکر سبکه از آنکه درین وقت شکر را بر کف پی بر سر نهاده اند که حضرت شکر
بر آنست صفت سبکه و آنچه در شرح این سبکه است که در آن سبکه بر این سبکه بر این سبکه بر این سبکه بر این سبکه
در میان دلایل بر امامت حضرت امام جعفر علیه السلام مشتمل بر سه مطلب و طلب اول در بیان نام و نسب که بدین
آنحضرت و مجمل از آنچه مناسب است مقام است مطلب دوم در بیان دلایل بر امامت آنحضرت سلام الله علیه و طلب
و در بیان بعضی از معجزات و حوادث عادت و بعضی از اوصاف و کمالات آنحضرت علیه السلام بر سبب احوال مطلب اول
در بیان نام و نسب و کینت و لقب آنحضرت و مجمل از آنچه مناسب است مقام است نام مبارک آنحضرت و نسب شریف
عالی علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و زادگاه آنحضرت
از قریه بنت قاسم است اولاد آنحضرت هفت نفر بودند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و محمد و علی و عبدالله و اسماعیل
و اسمعیل و یحیی و زکریا نام کینت همیشگی آنحضرت ابو اسمعیل و لقب همیشگی سبک است از آنجا که
و صادقی و طاهر و صابر و شاهر و الفایز و صوفی و لاد و با سعادت و در مدینه طبریه در سال هشتادم از هجرت
و بعضی نقل کرده اند که در سال هشتاد و سیوم بوده و روایت اولی اینست که حلیه مبارک آنحضرت در آن وقت
گون بوده نقش خاتم شاه الله لا یفوت الا الله استغفر الله و بعضی گویند که آن نقش خاتم حضرت امام موسی علیه
بوده و در بعضی از احادیث واقع شده که آنرا در کعبه بر عقیقه نقش کنند و آنکس زری که در دست کند فقیر
و محتاج نمیشود و در بعضی از روایات که باید که آن عقیقه زرد باشد شاعر و مداح سید سمیری در این باب نقل
این عمر معاشرین از خلفای ائمه همام بر عبد الملک بن مردان و ولید بن یزید بن عبد الملک و ابوالعباس و ولید
عبد الملک و مردان این محمد بن مردان که آخرین خلفای ائمه بود و مشهور بود در آن زمان و معاشرین از خلفای
بن عباس سفاح و ابوجعفر و باقی و بعضی از علما سفاح را داخل خلفای بن عباس حساب میکنند و در آن
ایشان را ابوجعفر دانستند عمر بن خطاب و هفت سال از آنجا که او در سال هشتاد و هفت از حضرت امام
العابدین علیه السلام بر بود و سیصد سال با پدر بود که از خود حضرت امام محمد باقر را که زنده و باقی بقدرت امام است
و خلقتش بود سبب نوشتن شعر بود که فرموده ابوجعفر و باقی طایفه و العذاب با حضرت خورشید را نماندند و در آن وقت

کتاب امامت و جعفر علیه السلام

هم چنانکه قبل ازین مدتی که در طلب دویقه در میان دلا بل بر امامان حضرت سالم الله علیه بلکه دلا بل
بر امامان آنحضرت بسیار است و بعضی اذان قبل ازین مذکور شد که حضرت خو شالی در حق آنحضرت عرض فرموده
و حضرت رسالت صلی الله علیه و الله و حضرت امیر المومنین صلوات الله و سائر علیهم در حق آنحضرت فرموده اند
و آنچه بدو در کواثرش در حق آنحضرت فرموده از احادیث که هم خلاص میکند بر امامان آنحضرت بسیار است از جمله
حدیثی است که بسند معتبر روایت شده از جابر بن عبد الله که او روایت نموده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که سئیل عن
الغایم علیه السلام حضرت سیدین علی بن عبد الله علیه السلام فقال هذا والله فایم الخ و سئیل عن
قاله عنینة قال فیض ابو جعفر علیه السلام دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاختبرته فی ذلک فقال
صدقنا برؤیتهم قال لعلکم تزرون انکم لکن کل ایام هو الفایم بعد الايام انما الله کما قاله
یعنی بر سبب شد حضرت امام محمد باقر علیه السلام یعنی بر سبب شد از آنحضرت از فایم بر امامان آنحضرت
دست مبارک خود را بر فرزند ارجمند خود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زد فرمود که این پسر من محمد
ضم که فایم آل محمد است صلی الله علیه و الله عنده که یکی از رویان حدیث است میگوید که درینکه وفات کرد حضرت امام محمد
باقر علیه السلام در اشل شهر بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و خبر کرده و آنحضرت را حدیثی که روایت کردجا بر سر فرمود آنحضرت
صلوات الله علیه که راست گفتن جابر یعنی بر بگویم حین فرموده و من فایم آل محمد بعد از پدرم که خود بعد از آن
فرمود که آنحضرت که شایب شما کان کنید که بنیست هر امامی فایم بعد از امامی که پیش از او بوده و ظاهر اینست که آنحضرت
چون میدانش که عنینة بنجب داده ازینکه فایم آل محمد چگونه بعد از حضرت امام محمد باقر فرزند او بود و مکان او نیز بود
که فایم آل محمد خلیفه دوازدهم است از خلفای حضرت رسالت صلی الله علیه و الله آنحضرت رضی عنینة آورده و باینقول که
شما خیال میکنید که هر امامی که بعد از امامی است او فایم بنویسد این خیال غلط است بلکه هر امامی نیست
با امام سابق خود فایم مراسم و فایم آل محمد است صلی الله علیه و الله حدیث دیگر با سید شریفی که در سینه
شده از ظاهر هر یکی از اصحاب حضرت امام محمد باقر است علیه السلام که او گفت که گفتند که ای جعفر علیه السلام فقال لای
علیه السلام هذا حنیف البیت یعنی بودم در حق حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس باید فرزند آن حضرت جعفر رضی عنینة

در آنحضرت

پس آنحضرت فرمود که این بهترین و فاضلترین است و شکی نیست که آنحضرت فاضل است بر امامان آنحضرت
و در چه ظاهر است که هر کما افضل باشد امامت و خلافت باو تعلو دارد و مثل از احادیث بسیار روایت شده که
همه دلیل است بر امامان آنحضرت و بعضی دیگر از دلا بل بر امامان آنحضرت در مصطلحین مندرج خواهد شد
مطلب سببوم در میان بعضی از معجزات و خوارق عادات و بعضی از اصناف و حکایات آنحضرت سلام الله علیه
بر سبب احوال بدانکه معجزات آنحضرت نیز بسیار است و فاضلین بنیما در دین آنحضرت را بر بعضی اوقات مینماید
که باعث طول بگردد معجزه صاحب کتاب خراج و جرایم روایت نموده از عصوان بن یحیی که او گفت که از عیون کوفی
شنیدم که میگفت که روزی من بمسکنی که از ملام آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند
آنحضرت میرسدیم هیچ سعادت از برای ما بهتر از آن نبود باو گفتیم که چیزی در دست ندارم که در بیان
شرح کنم گفت باره زبور و زکات زیادتی دارم اگر میفرمودی مضایقه ندارم پس باذن او آنها را فرختم و اسباب
همیشه با غنا و وجه خود دوام ندادم و نیز در مدینه مشرفه که رسیدیم انخوف چهارشنبه در روز و بقیه با غنا
اشتهاد می یافت تا روزی که در مدینه رسیدیم در نهایت اضطراب بود و نزدیک به مردن شده من غمناکم و در آن روز
بد احوال دو ایام گذاردم و منو بجهت مولا خود شدم و چون بجهت من شدم و سلام کردم از احوال او پرسید
گفتم باین رسوله او را در حال غمناکی گذاردم و بملفوظ شما آمد و شاید که الحال قوت شده باشد آنحضرت تا
کرد فرمود که ابی عبد الله از یحیی بن یحیی گفت بلی باین رسوله فرمود محزون مباش که خوشحالی او را اشتداد و بر جفا
که داد او خواهی باش که خود در طریقه و مغرور است بر غنا آدم دینم که نشسته است و کبر و بجز در باو بخوار این پرسیدم که حال
فرعون شد گفت فرعون غایب شدی من در خود انزومن ملاحظه کردم در آن اثنای شخصی نزد من حاضر شد و گفت که
دارد گفتن اینکه منی که ملالوت بعد از من روح آملن فرمود که با ملالوت شنیدم که جواب داد که کبریا که با امامی است
أزوت یا التمع و القاعة آتنا یعنی یا انوما مؤذنت حضرت الله تعالی ترا امر کرده است که فرمان بدهد امامانی
ملالوت در جواب گفت چنین است من مأمورم که از فرموده تو بجا آید و آنچه فرمای چنان که فرمود که از امرک
آن تو خیر ما این برتست یعنی من ترا امر میکنم که تا شکر کنی امر او است سالی منی است سال دیگر او را مصلحتی

ملک الموت گفت الصلوة یعنی شنیده و فرمان بردارم و هم آن بزرگوار و هم عمر را بیل از تو من برون
وان بزرگوار که بزرگوار است حکم میگردد و جامه پوشیده بود باین علامت و باین نشان و جامه چنین بر سر داشت
و چیزی چند گفت کرد و رفت که بخدمت حضرت امام جعفر علیه السلام رفتم با حضرت دیدم پس با او گفتم که در وقتیکه بیاروی
حضرت مشرف شدم از احوال تو پرسیدم گفت باین رسول الله او را در حالت احتضار گذاشته اندم تا ملی زوی و بعد
گفته گفت برو که خوشحالی او را شنیدم او در آن حالت که تا ملی میفرموده شغای از آن خدا و شالی میخواستند معجزه افروزی
در بعضی از کتابها معجزه روایت شده از ابو من ثمالی که او گفت که در میان مکه و مدینه در خدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام بودم که یکبار دیدم که سگی سیاه از جانب حضرت سید است حضرت خطایان سگ کرده فرمود
که مالک قبحات الله ما من الله مع عباده من حیث ترا که خدای تعالی ترا فرج کرد از جهنم باین ماسرعت مؤمنی از برای
باین ندی مبروفی و ناکاه کردم دیدم که آن سگ رفت بجانب هوا مثل مرغی که پرواز کند از آن عجیب کرده
حضرت فرمود که این سگ را شناختی بر اعمت نام دارد و بنا بر روایتی فرمود که این عثمان نام دارد این شاطر
جیاست و خیرت هشام بن عبد الملك را آورد که امر زنده در شام مرده است و رفت که خواهرهای بگریساندند
از آنکه معلوم کردم در همان روز هشام بن عبد الملك ملعون بجهنم واصل شد بود معجزه افروزی در کتاب خیرات علی
روایت شده از فضل بن عمر که او گفت که در مدینه در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که گذارم
بر برزخ افتاد که با دو طفل زود نشسته بود و میگریستند و ماده کازی مرده در بر ایشان افتاده بود حضرت فرمود
که ای جعفر هر که بر بکشی کف چون نکویم که وجه معاش من و فرزندان من این کاو بهم برسد بحال از مرده و در کاو
خوبی جریان و در واقع خود سرگردانم و نمیدانم که بعد این حال ما چون خواهد بود حضرت فرمود که کاو را بخواب
زند شود هرگز گفتی باین حال مرا این مصیبت بر است تسخیر هر یک فرمود که جانان که من با او از روی تسخیر
صرف گفته باشم این کف و لب مبارک بجنباید و پای مبارک را نکاو زد و در حال آن کاو از جای خود جسته برخواست
و با بیستاد و نه بریز از بسیاری خوشحالی گفت برو که چشم که در آن شخص عیبی نبینم راست و حضرت خود را داد
میان مردمان آنرا خند و ریش که سبب آمد مردم بر آن امر مصلح شوند و هر کس است که در جایی که حضرت خواسته که

و اوقات شوند آن باشد که هرگاه بگویم بخت از معاندین برسد که آن حضرت چنین کارها میکند بر خود پس بداند
که هرگاه از جعفر بر محمد بن فیم چیزها واقع شود و مردمان بر بیند امر خلاف ما بر هم میخورد و باین
سبب با حضرت حضرت برسد معجزه افروزی دو سپادی از کتب معجزه روایت شده از علی بن سلیمان
که او گفت که در ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متوجه شدم که معجزه بودم در انشای راه در
منزل فرود آمد بر و در روزی بر نخل خشکی که در آنجا واقع بود ششیم دیدم که حضرت نظر مبارک بر آنند چند
انداخت و لب مبارک را بر نخل چسب داد و بعد از آن فرمود که ای درخت از آنچه حضرت الله تعالی از غیر بندگان تو
در تو بود بخت گذاشته با بخوردان بخدای قیوم که دیدم که از آن نخل در حال بر برداشد و در نهایت از آن نخل
بر چینی که هرگز مثل آن ندیده بودم و ما از آن میخوردیم و اعراب و اهل آنجا حاضر بود که شام زنجیری دیدم که هرگز مثل آن ندیده
حضرت فرمود که ما در آن ایام در میان ما سحر و کاهن پیخته و یکن چیزی را که میخواهیم دعا میکنیم در نخل
آن را بر می اندازیم که اگر خواهم که نامش صورت سگ شومی اعراب از بسیاری حمل گفت که میخواهم لب حضرت بسیار
ببنا بند و در حال آن اعراب بصورت سگ شد و در معینا اینده و اظهار ندانم میگردید و این معجزه
و عین گفت که از عقبت بر سنگ بر روی بر گهم میکند پس بر آن عقبت روان شده دیدم که در آنجا خانه خود شد
و در معینا سید و هر یک از آنها خانه تعلق میگردید با هر که تعلق میکرد او را از بن خود مبرازد و اضر بسیارش
زدند و از خانه اش بر میگردیدند و من بخدایت حضرت آمد و رو خرد آمد که بستان و چنین روی نمود که در این
انشا انک پیدا شد و در برابر حضرت ایستاد و امشک از چشمش روان شد و فاله میکرد و خود را بر خال صیقل
و حضرت را بر در آمد دست مبارک دعا برداشت و دعا کرد و اعراب بصورت او از بند حضرت گفت
که ای جانان اوجی اعراب گفت نعو آلفا القای یعنی ملت ایان آورد و امهرا با در از ایدار معجزه افروزی در انشای
که ما این جسته از حضرت الفاس فرمود که دعا کند که در نخلی او را ذی بنکو و خانه اولادی صالح که آمد
کند و فرقیش برسد که هر سال حج گزارده و ایستاد بر لبها حضرت دست مبارک را بر آورد و گفت که الهی اینجاست
خواستند با عطا نما می کردی که در آنجا حاضر بود گفت که بعد از مدتی بخدایت شما در سید و عین گفت که اندک از آنجا

داری

گفته آری گفت با رخا نه هلیسین که مثل آن خانه درین شهر نیست و زنی روزی من شد که به یزید زن آن
مسند از او حساب و هم از خبیثت نسب و اولاد صالح نصیب شد که نزد هم بخنجر و عریزند و چهل و شش
حج کرده ام و بعد از آن دو حج دیگر کردیم حضرت خورشالی و اصل شد محقره آخری روایت کرده اند از یونس
بن ظبیا ن گفت که با جمعی کثیره خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که شخصی از آنحضرت پرسید که با یزید
مرضا و آنکه حضرت خورشالی در میان مسجد با داران نموده و بجزیره را بر میگرداند زوده که گفت از آنحضرت علیه السلام
تفسیر **قُلْ لِيْسَ لِي سُلْطٰنٌ عَلٰی شَيْءٍ اَنْزَلْتُ سُلْطٰنًا عَلٰی سَمْعِكَ** و آنکه حضرت از یزید پرسید که با یزید
چنین گفتند فرمود که میخواهید که مثل آنرا بشما بنمایم که گفتند بلو یزید رسول الله است حضرت طاوس و باز گویند
و کلاهی طلبید و آنها را ذبح فرموده سه مایان رفغان را از خود گذاشت و فرمود که جدا مایان چهارم را
مجانا که بود با بر او استخوان تمام در هم کوفتند و آن را چهار خنجر کرده در چهار کج خانه گذاشتند بن آنحضرت
اول طاوس را ادا کرد دیدیم که بیشتر دیش و ذره ذره از هر یک از آن حصتها جدا میشد و بطرف آنحضرت می افتادیم
متصل میشد پس سرش را بر زمین متصل شد و بعد از آن کلنجار داد و باز از هر حصته از آن چهار حصتها
ذره ذره و اندک اندک از هم جدا میشد و بجانب آنحضرت می آمد تا تمام شد و سرین حبیب و باز گویند از او
داد و بهمان طریق واقع شد که در طاوس و کلنجار واقع شد بود و هر چهار مرغ داد حضرت آنحضرت زنی فرستاد
دیدیم محقره آخری در چندین کتاب از کتابهای منبر روایت شده که یکی از پادشاهان هند احوال آنحضرت را
بود و بجهت آنحضرت داد و دلش بهم رسید و زنی بخاطر شرف سید که آنحضرت را بخدمت خود پذیرد و کسب کرد
حسن و نهایت جمال و بجزی چند از اجناس هستند که در کمال لغت بود و بعضی دیگر از آنحضرت و هدایا از برای آنحضرت
جدا نمود و مرغی از نعمت آن خود را طلب کرد و آن کثیره را با آن چیزها و مکتوبی سر به بر او داده اهل را نگه کرد
و فرستاده با آن کثیره و اسباب بدرخانه آنحضرت رسیدند و حضرت خواست کرد اخطا شود آنحضرت را
حضرت نداد و مدتی برین سوال گذشت و هر چند اذن مجتهدیست نادان که بریدین سلیمان
که یکی از اصحاب آن حضرت بود الفاسق و شاعری کرد و آنحضرت حضرت فرمود و فرستاده داخل شد و در آن

معرفته

که من از او داد و در روز از پیش کسی از پادشاهان مستغلام امام و مدتهاست که برین در سر کرده ام و کسی
داخل شدن بیند مدتی پیش میبزدادگان این میباشند و جماعی که ایشان داد و بجز حضرت خورشالی فرقی نداشت
باشد با خلیف خدا باین روش سلوله میکند آنحضرت سلام الله علیها نگاه بجانب او میکرد و سر بر زمین گذاشته
بود همین که آن شخص این کلمات را گفت آنحضرت فرمود **وَلَا تَغْلِبُنَا اَبْدًا** چون بعضی هرگز نماند که خواهی ما
این خبر را بعد از مدتی پس که کاتب پادشاه را بیرون آورد و چون همراهی کاغذ برداشتن نوشته بود که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود جعفر فریضت صلوات الله علیه صادق را بطاهر
از هر جیبی دیدی میبندید فلان پادشاه هند که فلان نام اوست که خوشحالی میخواهد که مرا بشما هدایت
نماید کنیز که که نام او فلان خوبترین بودم با چیزی چند از اجناس هر دوی خوشتر و دیگر اجناس جدا کردم چون
یکسوی در باب آن کثیره افغانا دیدم که هزار گز زمین و زرا و امینان اختیار نمودم که با بلیت و امانت ایشان
در کمال میداشتم و از آن هزار گز صد گز را که اصل از ایشان میداشتم انتخاب نمودم و از آن صد گز که کرد و از
از آن ده نفر را که با او امینان بر حجاب میکشید بر کزیده و اشیاء مذکور را با او سپردم که او بصدقه
طبیعت آمدن حضرت شما بر ما میدانت که این محقر بدین قبول رسد و چون نام خواند شد حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روی مبارک بطرف فرستاده کرد فرمود که حال او بر کرد و اینها باین واقعه آورد و بیکر آنحضرت را باین
غیبت واقع شدن قبول میکنم امروز شروع کرد بنم خوردن که آنچه میگویند در حق من بهمانست و مرصطعنا
در آن چه میگویند پادشاه و پسرش بر داده جنات نکرده امر آنحضرت فرمود که اگر این جامه که تو پوشیدی
کواهی هد بخیراتی نکرده که مسلمان میدوشی گفت مراد بزیارت معاف داد و از ابدین من چکار اینجا از برای
آوردده امر بسنان آنحضرت فرمود که اگر قبول کنی بر آنچه کرده میدوشیم صفاحت گفت که از من روی
صادر شدن باشد خوبتر پس آنحضرت روی مبارک بطرف فیله کرد و فرمود که الهی این پوشش را که این
پوشش است بفرموده از آنجا برگرد که بگوید و هر چنانچه که اندو صادر شد بر آن گواهی دهد و فرمود که این
پوشش کن و آنچه بگذارد و آن شخص پوشش را گذارد و پوشش را بدو و خطا بجز حضرت امام علیه السلام

این رسول الله فلان پادشاه ایتمرد را امین ساخت و او را مکرر سفارش کرد و در محافل آنجا با او سپرده
و در راه بمنزله رسیدیم که از ابدان نرسند بودیم او خادمی پیشتر نام داد که همراه کثیر است از بی کاردی فرستاد
و کثیر را طلبید و چون آن موضع رسید با او ان کل شد بود آن کثیر چانه خود را بالا گرفت که مباد اسماء
کل او شود نظر این چنان بر ساف ان کثیر افتاد او را پیش خود خواند و با او ناکره چون پوسین حکایت
باینجا رسانید آن شخص خود را بر زمین انداخت و اعتراف بگناه خود کرد و پوسین را بر داشتند پوسین
پوسین چنان حلفش را فرمود که نزدیک شد که بمیرد آنحضرت علیه السلام پوسین را امر کرد که او را بگذارد
که صاحبش بکشش او را اول است و فرمود که اینها در ده تمام را از برای صاحب خود ببرد و انما س میگرد
و آنحضرت را ضعیف شد سببی از اهل مجلس آنحضرت شفاعت او کردند آنحضرت فرمود که کثیر را با برادر چهر
دیگر را بگذارد پس نزد گفت که صاحب بر خشم است و عقوبت میکند و غالب ظن من اینست که هرگاه
او کثیر را با من ببیند مرا بقتل رساند آنحضرت فرمود که ایمان بیاورد کثیر را با بوی بخشم انمرد قبول نکرد و لا علاج
کثیر را برداشت و از برای پادشاه خود بردید که پادشاه دید که هر چه با او آنحضرت قبول کرد کثیر را او را
شکی در دل نماند هم رسید و آن کثیر را طلبید و قصد بد نمود که راست بگو که چه واقع شد که آنحضرت را قبول
و بعد از تقدیر بد آن کثیر را با پنجه واقع شدن بود پادشاه را مطلع گردانید پادشاه فرمود که آن مرد را با آن
کثیر را بقتل رسانیدند و بعد از آن آنحضرت عرض داشتی نوشته منقل بر سلام و دعا و بعد از سلام نوشته
بود که چون نفیس ترین چیزهای که از برای شاه فرستاده بودم قبول نگردید و چیزهای دیگر را قبول
فرموده بودید و انستم که البته خبیلتی واقع شده است عیثما انرا استنما بد چون کثیر را بقتل نمودند
واقع شدن بود اقرار کرد و حکایت پوسین را نیز نقل کرد پس فرمود ما هر دو را گردن زدند و الحال کوا
سیدم که نیست معبود یعنی غیر از حضرت حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله که حدیث رسول خداست
و نوحی و جانشین رسول خدائی و امید دارم که از غضب عرض خود شرف ملازمت مشرف نوم ^{از} _{سید}
اندک زمانی بخندم آنحضرت رسید و اسلامی بنگو بهر سبب از او و عثمان و شیعیان آنحضرت بود

در کتب

و خدمت آن حضرت را بر پادشاهی روم و هند ترجیح داده عاقبت بجز کرده اهل بختان شد معجزاتی
بسیار معین و این شده که روزی شخصی خدمت آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و مبلغ ده هزار دینار
با آنحضرت داده و گفت که من قصد حج کرده ام و توقع آن دارم که نامن آمدن خانه از برای من بخیرین و در اندیشه
و چون از حج برگردم بدی خدمت آنحضرت آمد و از غیر بدین خانه سؤال نمود آنحضرت فرمود که از برای تو خانه ^{از}
که حدان بخاز رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیثی که بخانه حضرت امیرالمومنین است علیه السلام و حدیثی که بخانه حضرت
امام حسن علیه السلام و حدیثی که بخانه حضرت امام حسین علیه السلام و در این کاغذ خوانده اند و نوشته هر کده ام و کا
بد است او داد و چون آن مرتضی شنید خوشحال شده گفت راضی اینها بر رسول الله بر آنحضرت ان مبلغ را بقتل
او داد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام او ان مردود از منزل خود شد چون بخانه خود رسید تمام
شد و اهل بیت خود را جمع نموده ایشان را سوگند داد که هرگاه او را اجل در برسد ان کاغذ را با او و فرزند او بگذاردند ^{از}
ان مرد و وفات کرد و خویشان او بویضت علی بن محمد ان کاغذ را با او در نظر گذاشتند و چون جمع روز دیگر شد بدینکه
همان کاغذ بر روی فریاد است و بر پشت ان کاغذ نوشته بود که بخند سوگند آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بوعت که فرموده بود و وفا نمود و ان خانه را تسلیم نموده اند و مر از ائمه و ذریع بخت دادند معجزاتی ^{از}
تقل کرده اند و روانی و ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب خراج و جراح و غیر ایشان روایت نموده اند که کعبه را از بی
هاشم از بی عباس و اولاد امام حسن و غیر ایشان اجتماع نمودند و منقش شدند یکی را از میان خود اختیار نمودند
و با او بیعت کنند و او را خلیفه سازند تا از دست ظلم بی امیه خلاص شوند پس محمد و ابراهیم را که پسران عبدالله
حسن بن حسن بن علی اربلی طالب بودند اختیار نمودند و بنام با آن دو برادر بیعت کردند و اخر بعضی اجنبی کشید
که اگر جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام می آمد و با ایشان بیعت میکرد که او را در بدر از فرزند
بنام بهم میرسانند و راههای ایشان برین فرار گرفت پس عبد القمان حسن که پدر محمد و ابراهیم بود با ایشان بیعت کرد
او را مطالبید که میرسیم که مسادا کاد و بر ما بشوران و امیر را که شاد در مقام اقتضایان بر آمده اند تا سند کرد اند
ایشان قبول نکردند و کسی خدمت آنحضرت فرستاده از آنحضرت انما سرفی دم نمودند و چون آنحضرت حاضر شد

و او سبب اجتماع بر سید ایشان صورت حال با ما دعوتند و آنحضرت خطاب بعبد الله بن الحسن کرده فرمود
که اگر با شما تواتر بیعت کردن پس چرا باید که ترا ترک کنند و با بیعت کنند عبد الله از روی بی ادبی با آن
یعنی در آمدن گفت که خستد با عفت این میشود که خوبان پسران من بیعت نمیکنی و از روی استهزا گفت کردش
بن ناما و بیعت کنیم آنحضرت فرمود که این امری بین من و شماست و در سبب ازین در سبب بود و ابو جعفر در این وقت
با برادرش سفاح در آن روز در آن مجلس حاضر بودند و از جمله جماعتی بودند که با محمد و ابراهیم بیعت کرده بودند
و ابو جعفر در این وقت فبای زردی پوشیدند و ابو جعفر اشاره به بیعت سفاح کرد و فرمود که این امر با
خواهد گرفت و بعد از او صاحب فبای زردی از جمعیان شد که آنحضرت سلام الله علیه خبر داد معجزه انجمن
در بعضی از کتب حدیث روایت شده که روزی مردی از بنی امیه که مدعی زنادی داشت و اهلش با جمعا
در جزا و غیر آن و حضرت پنجم از آن زمان صلی الله علیه و آله داشت داخل مجلس حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام شد و گفت که این کتابی که شما بان نازش میکنید یعنی قرآن مستعمل بر لغو بسیار است و کلمات بی معنی
بی فایده دارد آنحضرت بر او گفت و فرمود که اگر امر است که از بنی امیه گفت که بسیار از جمله
اینکه المص این چه جز است و کلام غافل چنین چیزی میگوید و این چه حرفی انداخت آنحضرت فرمود که
این کلام را خوانید و معانی بسیار است و از جمله فایده ها و معنیهای آن یکی مدتی دولت بنی امیه است
که درین حرف حضرت الله تعالی از آن خبر داده است که ملک و پادشاهی بنی امیه هرگز است و حساب کردند
اندر آن مالدن بود که تمام شود و بعد از آن حساب تمام شد ملک و دولت بنی امیه فالحال منتقل شد
و همچنین که در کتابهای معتبر نقل کرده اند آنست که از بنی ستم بنی امیه بر بنی عباس بر سر رسید یکی جمعیت کردند و با
خود گفتند که میباید یکسره انقیاد کرد و با او بیعت کرد و لشکر جمع کرد و خرج نمود اگر نشدند شویم همانا
کیم که از دست بنی امیه بشویم و اگر کاردی بسازیم از دست خود رسد اینان خلاص شویم
پس قلیلی از بنی عباس که در آن مجلس بودند با سفاح که بر او ابو جعفر دعوتی بود بیعت کردند و معدودی
از غیر ایشان با ایشان ملحق شدند و بیعتی نقل کرده اند که عدد انجم تمام بعد نفر نرسید و آنچه بعضی

از روی کلمه

ازین کشاند بهره رفتند و با جماعت خروج کردند و از خبر بر ابراهیم حاد کرد و او وقت انظار بی امیه بود رسانیدند
و او مردی بود خلیفه و بسیار شجاع و توانا و ارباب اخبار در او با شکوه اند که در میان خلفای بنی امیه هیچ شجاع
او نبود و وزیری داشت که در میان خلفای بنی امیه هیچ وزیری بان نداشت و سبب بسیاری داشت
که هیچکس از خلفای بنی امیه سبب بسیاری بان شجاعت نداشت همه حال مردان ساری از بر خود مشورت
کرد که در این باب چه باید کرد و وزیر بعد از آنکه گفت که خود متوجه جنگ ایشان میباید شد که چون با دشاهان
هیچ میباید ایشان زودی مسناصل شوند و اگر سرداری تعیین شود ممکن است که اهسته اهسته مردم را
با ایشان باد شوند در قدر و ثروت بگیرند و در هر یکا در بر ایشان غالب شدن دشوار شود پس مردان حاد فرمود که
لشکر جمع شوند و وزیر گفت که نال لشکر جمع شدن در میباید و از سپاه که حالا همراه تو اندام بر است
سوار شدن مقرر شد که لشکر سوار شوند فی الحال صد هزار که سوار شدند و جز با طراف فرستادند که لشکر
بیایند و با جماعت بسیاری آمدند تا نزدیک رسیدند با ارباب خروج بعد از آنکه تلاقی یافتند دست دادند
بر ابریکد
سپه اش از پیش صف هتاهن کرد این و متوجه میان محل شد و پادشاه کوی کرد و با جماع حاضر بودند بیعت
حاجت و عنان اسب را از روی خود انداخت و بعد از آنکه فارغ شد و خواست که بر خیزد از خواستن او
ان اسب دم کرد و عنان را از دست مردان سوار کشید و مردان فصدان کرد که ان اسب را بگیرد ان اسب شریع کرد
بدریدن و مردان نماندند بر جامه بیست گان اسب از او بسیار در شد و با او در دوام انداخته بر طر
و لحام داد و نیز دست و پا پار کرده و زین نیز بر تنم داد و در میان ان و دلشکو در آمد لشکر ان
چون مرکب او را صاحب و با نظری دیدند جز مر کردند که مردان سوار داشته اند و انک جنگی روی نماید
تمام روی بگیرند و پادشاه و دولت و پادشاهی و سلطنت از بنی امیه منتقل شد بر بنی عباس و چون
عباس پادشاه شدند و از دست حور و ستم بنی امیه فارغ شدند این را عینت عظمی شمرند و نسبت به حضرت
امام جعفر علیه السلام نهایت عزت و احترام مرحی میداشتند و در ایندی پادشاهی بنی عباس بنی امیه بسیار که شدند

و هر کس از شیعیان که میخواست بخدمت آنحضرت علیه السلام برسد بجا طرح میرفت و از آن جناب سایل و بین
خود را بختی میبمود و از بختی است که از هجرت تا آنکه مصومین علیه السلام اند حدیث نقل کرده اند
که از آن روز صلوات الله علیه و همچنین نقل کرده اند که در مجلس آنحضرت هر روز چهار هزار کس از اصحاب شیعیان
آن حضرت می نشستند و حدیث می شنیدند و چهار صد گز ایشان آنچه از آنحضرت می شنیدند می نوشتند
و در زمان آن حضرت چهار صد اصل حدیث تمام شد و بعضی گفته اند که آن چهار صد اصل بعد از آنحضرت تمام شد
و بعد از آن که خلفای بنی عباس در دولت استغراب هر سائید بن سلطان ایشان را مثل بنی امیه و سوسه
کرد که مباد مردم بخواهند با اولاد علی بن ابیطالب بیعت کنند و ملک و دولت از دست ما برود بنا برین
در مقام مثل و دفع اینه مصومین و شیعیان ایشان در آمدند و تقییه شدند تمام بهم رسایند و کما در بیانی
در سید که اگر کسی را امید بدند که کتابی از کتب حدیث شیعه داده بسیار بود که آن شخص با آن کتاب میوشنند
دکاهی آن کتاب را می شنیدند و دست بقتل امام زادهای واجیل عظیم در از کردند و آنچه ابو مسلم
مرور می ملعون که یکی از نوکران خلفای بنی عباس است بدست خود کشته است صد و بیست امام زاده علی
فاطمیت کرد در بیل مجلس کشته و آنچه طفیلان زندیق کشته شده اند امام زادهای ما که عملی ما در کتابها
معبر نقل کرده اند صد و بیست هزار امام زاده علوی فاطمیت و این زندیق ابو مسلم ملعون عدوانی آنحضرت
امیر المومنین و اولاد آنحضرت در مرتبه بود که میگفت که اگر کسی در وقت عهد نکاح علی بن ابی طالب را
نا سز نکوبد آن عهد باطل است و هرگز ندیدم که از آن عهد بهره مند ولی زنا است و اگر از امام زادهای ما
در زمان خلفای بنی عباس جلای وطن میکردند و اینکه در هر شهر از شهرها مرا خدا امام زادهها بسیار
و چشم داشت که از بسیاری جوهری عباس جلای وطن میکردند و بسیار بود که ادب میفرستادند و
در آن شهرها بقتل میرسایند و اگر واقف نمیشدند اهل بعضی از آن شهرها ایشان را بقتل میرسایند و
بسیاری از امام زادهای ما در مغرب زمین و بسیاری از ایشان در زمین مشرق مشرف شدند و در آن
عبد الله و اولاد او در زمین مغرب پیا د شاهی و سیدند و تا فریب بزمان ما در سلسله ایشان پادشاهی

داده و غیره

بوده و بعضی را زعم است که هنوز از آن سلسله در آن جانب پادشاه است به حال اینکه حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمود که از جمله معنیهای البص که مدین دولت شما این امیر است مراد ازین حساب است
مغایر بر است نه بحدیث مشهور و معجزه اعجازی جمعی کثیر از علمای شیعه و شیخ نقل کرده اند و در کتابهای خود
و از جمله مشایخ علمای شیعه علی بن جمیل علیه السلام روایت نموده و از جمله مشایخ علمای بنی خاوری و حاکم
فصول المهمه را بر نموده اند که مردی از معاندین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود پیش ابو جعفر روایتی
بهمانی چند در حق آنحضرت گفت که ابو جعفر روزی بر خود ربیع را امر کرد که برود جعفر صادق را حاضر کن و چون
آن حضرت بیامد و چشم ابو جعفر بر او افتاد خطاب بان جناب کرده گفت که خدا مرا بکشد اگر تو نکشم
ملک را بر من پیشوایان و لشکر را از من میگردان و چون و چنان میگویی آنحضرت فرمود که بخدا سوگند که اینها
که تو میگوئی بگویم امروز در خاطر من نکند شده و آن کسی که این حرفها را گفته از روی عدوان گفته و بر سر شما
آنچه تو میگوئی من کرده باشم بر یوسف پیغمبر علیه السلام ظلم کردند عفو فرمود و ابوبکر پیغمبر علیه السلام را سزا دادند
و تو میخواهی که بر او ایماش فونیزه مثل ایشان کن ابو جعفر که این سخنان شنید گفت ببالا برای آنحضرت
در چه جلوی خود نشاند و گفت تا این بن فلان مرا خبر کرد که اینها کرده اند و فرمود که اگر او را حاضر کنی برو
ظالم شد صدق و صد و یک مایس ابو جعفر در اینقی انقض و اطلب و گفت که تو چنان و چنین از جعفر بن محمد بن حنبل
ندادی گفت بگو که تمام و شروع کرد چشم خوردن که آنچه در حق او گفتام همه صدق است حضرت امام جعفر علیه
فرمود که بر خصم بد که چون از راهم بدیم ابو جعفر گفت بدی بر آنحضرت خود متوجه صبر و لطیفان
که باین روش قسم بخورم که هر کس است داد و راستنشان ملعون را علاج بطریق آنحضرت فرموده بودم خود
تکلمه همان نکند که در همان محله و کتب متفرقه شده و با بر زمین میزد تا بجهت و اصل شد و چون ابو جعفر دید
که آن بدبخت مرتد با خدا را کشید از جایش بدون کشیدن و طریقی که بوی خودی خاص خودش در اینجا بر جلیده
از آن بر سر روی مبارک آنحضرت مالید و محذرت از آنحضرت خواسته بود و فیکه آنحضرت برخواست که
بجزون دور مشایخ خود و معجزه اعجازی در بسیاری از کتب معبره روایت شده که او در بن علی بن عبد الله

بن عباس یکی از دوستان حضرت را که معنی این خنجر نام داشت گرفته مال او را بستم کبش و او را بظلم ^{صلی}
رساید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را در سید فرمود که مولای مرا بچو میکش و از دعای من
نمیشی ما او گفت مرا از دعای خود میزن ساقی و از روی سینه با حضرت خندید پس حضرت بخانه آمد
و مشغول عبادت شد و در محراب گاه دست بیدرگاه حضرت حق تعالی برداشت و گفت الهی انتقام من ازین
طاغی بکش ساعنی بر بنیامد که او از کبر و فخر انضا نه داد و بر آمد معجزه انوی روایت کرده اند از ابو بصیر
که او گفت که بعد از آنکه داخل شدم و مراجعت روی داده بود و زلفای من بخدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام بر زمین ریخته و مشک بود که ایشان آنحضرت را پیش ازین به بیند بنا برین محام زلف من و
غسل ناکرده با غنائق و صابون و منقش و منقش و همینکه بنشینم خدمت مشرف شدم فرمود که با ابی بصیر نمانده
که بگازد بچیزان اولاد ایشان جنب نمی باید آمد من شرف شدم و گفتن این رسول الله بخواستم که با دان من شما
پیش ازین به بیند تو بر کردم که در کبر چنین عملی نکند معجزه انوی روایت شده از شعیب هفتر فوفی که گفت که شعیب
هزار در هم بین داد که خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر داده او خود گفت که از معجزه آنحضرت
سید بدم که باعث زیادتی اهل بیت و خاطر عیش و بهر بود پس بخند هم از آن را برداشتم و در دیکه خود که اشتم
و بچند هم زبون که اشتم در عرض آن در میان آن در هم را که اشتم و بچند من رفتن دان کبیر او ادم و الحال
آنحضرت سران کبیر را کشود و آن در هم را از این کرد و آن بچند هم زبون را از میان آن جدا کرده فرمود که مال خود را
بگیر و مال شما را بچیز بیا من آن بچند هم را از کبیر بیرون آورده شبلم نمودم و عذر خواهی کردم معجزه انوی
در بسیاری از کتایب منافی و حدیث مذکور است و با سابقه متعدد روایت شده از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که در موسم حج مروی شایع شده است آنحضرت آمد و گفت که من زودیم از اهل شام و علم فقه و کلام
دیگر علوم خوب میدانم اما که با اصحاب نبوی صاحب کرم بهل آنحضرت فرمود که کلام تو از کلام حضرت رسالت رسد
صلی الله علیه و آله با انجابت نشک گفت بعضی اذان از کلام حضرت رسولت و بعضی از من است آنحضرت
فرمود که مگر تو شریک حضرت رسولی و با او دعوی شریک کنی گفت نه فرمود که در حق از دعای منالی نبوده

گفتند

گفتند فرمود که در زمان برداری تو بر مردمان واجب میماند که فرمان برداری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر مردمان واجب بود گفت نه برداری حدیث که بوش بر محبوب نام اوست میگوید که آنحضرت در محاسن من کرد
و فرمود که این مرد پیش از آنکه حرف زد بر خود حجه قائم میکند و بعد از آن فرمود که نگاه کن اگر در پرفتن این خیمه کسی
باشد از اهل علم کلام او را طلب کن تا با این مرد سخن گوید و مطالب آنحضرت ظاهر اینست آن بود که آن مرد شایع
که او را جواب گفتن گوی و شواهدیست که آنحضرت خود باید متوجه جواب شود بلکه اگر کسی بکسر جندی در حق
آنحضرت بود ما باشد و بعضی از چیزها از آنحضرت شنیدند باشد در التزام علماء کافینست و حال آنکه آن مرد شایع
نیز چنین خواسته بود بهر حال بوش بر محبوب گفت با آنحضرت که باین رسول الله شما ما را از علم کلام خود
میکنید و شنیدیم که میفرمایند که قولی لا یضایا لکلام بعوای بر اینجا حق که از اهل علم کلام باشند آنحضرت فرمود
که ایشان جماعتی اند که قول ما را بگذارند و آنچه خود خواهند گویند بوش میگوید که من رفتن و صحران عین و صحبت
شما و هشام بن سالم و قیس صاحب که هر متکلمان اصحاب آنحضرت بود و ایشان آمدند و در یک از ایشان
با آن مرد شایع در سخن مشغول بودند که در حال آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تکلف خیمه نگاه کرد و شخصی را دید که
از دور می آمد فرمود که هشام و سرتی که گفتی یعنی این هشام است بخدای که قسم اهل مجلس بجان کردند که آن شخص
هشام بن عبدالمطلب است که همیشه بسیار با آنحضرت داشت و چون من مد هشام را بگویم و در همین هشام را بگویم داخل شد
با وجود آنکه در آن مجلس می حاضر بودند که درین اذ او بریزد بود تا آنحضرت او را پیش بردند و نزد بیل خود نشانید که فرمود
که این مرد ناصراست بدین و زبان و با آن مرد شایع گفت که باین شهر من بون و گویا که مدعای آنحضرت آری که او با
هشام ابن الحکم بچند نداشت آن بود که او بفرمایند که در اطفال که در مجلس می باشند میتواند ملزم کردن تا آن مرد
بر حسیل خود بچند مطلع شود بهر حال آن مرد شایع متوجه هشام ابن الحکم کرد و گفتن بخواهم که با تو در اها مشرف
شخص گفت که او را شناسد که در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون هشام این گفت که او را از دست خود ببرد
و گفت که ای حضرت الله تعالی نسبت بر مردمان در بین و مذهب چه چیز توانی شایع گفت آنیکه خلفان را تکلیف
کرده و اقامت حجه و دلیل خود بر اینچنینان را تکلیف بان فرموده هشام گفت آن حجه و دلیل که راست شایع گفتند

بود و نوبت عشا این قسم امرها شد بمن و جلال را بگو که فایده کرد بدین مرد و این جانه حبیب حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که حضرت حق تعالی در باره صلوات کند گناشت و درین دل او را
 کوه ساخت حق در دایره او آوار میشود و شیطان ولی او شد او را در وادی کراهی حیران و کوشا
 میدارد و در انضالی و از بیدار کا و اسمانها و زمین دو و میگرداند و اشاره بکعبه مظهر کرده فرمود
 که این خانه است که حضرت حق تعالی خلق را بعبادت ان فرموده تا اهل آن نماز طاعت ایشان را و ترغیب
 و تحریص نموده شدگان خود را بر عظیم زیارت ان و از اقبال نماز گذارندگان که رسیدن شیعیان
 از رضوان و صلوات نیست مؤوی بغیر ان خلق کرد حضرت الله تعالی این خانه را پیش از آنکه زمین را بگرداند
 بد و هر سال این حق بان کس است که اطاعت نماید همچنانکه حضرت الله تعالی امر فرموده و اول که بدو
 که نفس کرده او سببی اند از زمین ادواح و صور است پس هر چه فرماید بین حکمت است این ابی العوجا گفت
 که حق چند گفتی و نسبت دادی بغایب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که وای بر تو که بگوئی
 باشد انکه با خلق خود حاضر است و ایشان از دل که در انشان نزدیک است و کلام ایشان را میشنود
 و اسرار ایشان را میداند و هیچ مکانی از خالی نیست و هیچ مکانی با مشغول نیست و هیچ مکانی نزدیکتر
 از مکانی نیست انرا او در این باب شاهد است و افعال او بر خصائص و وحدانیتش که است
 الله تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر ما مبعوث کرد ایند و حضرت از جانب حضرت حق تعالی این عبادت را
 از برای ما آورده پس اگر تو شک در و با جا و حادی بگو تا ووش سادم از برای تو امر و در این ابی العوجا
 مبعوث شد تو انست که جوابی بگوین و بعد انکه مظهر شدن بود بر کردید و آمد بزر و انجاست زنا در
 که با او بودند و ایشان گفت که من خواستم که شما مرا در حالت انقازید مرا در عنایت انداختید ایشان
 گفتند که خاموش شو که ما را رسوا و فضیحت کردی بد سبب معلن شدن تو حقیق تر از ان شدیم
 در نظر ما که تو در مجلسی و این ابی العوجا گفت که میدانم که این کس تا این بران کس است که ترا شنیده است
 این جاعت بسیار است و اشاره کرد فرمودی که حاضر بودند و مرا در این سخن بود که این فرزند حضرت است

در این روز...

و حضرت باعث ان شدن که مردم سرهای خود را تراشیدند انی چون در حال کفر کسی از ایشان سر بریزد اشیدند انی
 بشران کسی است که مردم مان و از دین با و اجداد ایشان بر کرد ایند و وجود این خدا فایده کرده اگر امر این کند
 خفتی من نرسید و از جمله اعاظم علما که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند که کرده یکی ابوشا که در اینجا
 که او را سرها و علمای عصر میدانستند مفولست که او روزی بخدمت حضرت رسید و گفت خبر کن مرا
 که چه خبر داری است بر حدوت عالم حضرت صلوات الله علیه فرمود که از ب دلایل بر این انچه نیست که از
 برای تو بیان خواهم کرد پس فرمود تا ششم مرتبه آوردند و در بر اینی است که فخری مرد است که ابوشا
 بود و در این دیکر است که خطی از احوال حضرت در او وقت حاضر بود و فخری در دست داشت حضرت ان
 انو گرفت پس رفتد بر حضرت با ابوشا که در صفای گفت که این حصار است اسوار و فی رخنه و در اندرین
 این دو باب در فقی است یکی بر در دیگری در امدن یکی مثل نفی که از خرد دیگری مثل طلای روان انیا
 در آنچه کنتم هیچ شکی داری ابوشا که گفت درین شکی نیست انحضرت فرمود که بعد از این این پوست بیرون کشا
 میشود و برین میاید و درین مثل طاور و بعضی بسیار در هر چه داخل از فخر کرده گفت در فرمود که این دلیل است بر
 حدوت عالم ابوشا که در این سخنان شنید با حضرت خطاب کرده گفت که با ابا عبدالله دلیل واضح مختصری
 بیان فرمودی و بعد ان که ما قول نمائیم کردیم که چیزی را که درین باشیم یا شنید باشیم یا بیند باشیم یا شنید
 باشیم یا لمس کردیم ما شیم معنی میدانی این را که ما فیکر چیزها قبول میکنیم که یکی از خواص ظاهران و ادوات
 کرد ما شیم شما تا برین استدلال حدوت عالم از برای ما بیان کردید و آنچه در غایت حدوت بسیار است
 از برای حدوت عالم چون خالی از سطح نیست بنا برین بزرگوار حدوت در انقیاد تویم و از جمله کلام
 انحضرت که مشتمل است بر اتمام مطالب یکی اینست که انحضرت در امرین مردمان و در مقام تعلیم شیعیان فرمود
 که من با تمام علم مردمان را در چهار چیز اول آنکه بشناسند و پروردگار خود را دریم انکه بدانند چه صنعت کرده
 در ایشان سیوم انکه معلوم کنند که حضرت حق تعالی ایشان چه خواسته است چهارم انکه بدانند که چه چیز برود بر
 ایشان و از دین ایشان و از جمله و اعظ و رفیع انحضرت است که میفرمود که هیچ نوشته ای از انوی نیست هیچ

و هیچ صفی بهتر از ناموشی نیست یعنی تا موشی بودن از صفهای باطل و بیفایده و هیچ دشمنی بر حضرت
از نادانی نیست و وجه آنست که آدمی بسبب جهل و نادانی سخن عذلبالی میگوید و هیچ دشمنی نیست که
تواند آدمی را بعد از عالمی که بشاگرد آید و بحدیث مؤید جماعتی از علمای ما مینویسد که جاهل را معذرت
نمیدانند و فرمود حضرت که هیچ دردی بدتر از دروغ گفتن نیست و از جمله واعظان حضرت یکی است
که فرموده که تا خیر النوبة الخیر و طول التوبة خیرة و لا یغیر الله علی الله ملکة و الا یضرب علی الله
امن لک الله یعنی تا خیر توبه بخیر عود است و خیر خواهی که با چنان خواهد شد که در آن خیر
و با میل و رغبت بخشش جز غفلت گناه کردن خود را در هلاکت انداختن است از جمله آنکه شاید بخشند
و اصرار بر گناهان نمودن از مکر الهی این بودنت یعنی از عذاب خدا این بودنت و از جمله واعظان حضرت
که فرموده سه چیز باعث بزرگی و دنیا و آخرت است یکی کردن در حق کسی که با او بزرگ است و عطا نمودن
کسی که ترا محروم کرده است و صلح نمودن با شخصی که از تو قطع کرده و از جمله کلام آنحضرت است که فرموده
که بهترین مردمان کسی است که در هیچ خصلت باشد که یکی از او فضل ابد از آن خوشحال شود و اگر از او
بدی واقع شود آنرا بنیامان شد ما استغفار نماید و اگر عطا شود که از آنجا آید او را در دو کربلا فر
مستحبه او شود و زحمتی با او روی نماید صبر و شکیبایی بیشتر کرد و اگر کسی با بدی کند از او در مکر در برود
و تقصیر اعدا هفوت کند و از جمله چیزهای که کمالات بر فضل و محال آنحضرت دارد یکی آنست که در آیتین
از آنحضرت سلام الله علیه که فرمود علیک انما یروم و یؤدی و لکن فی الشاوب و تقرب الی التمام قال فی
الکفر لا یبصر و الجفر لا یخبر و مصحف با طر علیک بالکرم و حدیث الجاهلین فیما جمیع ما یحتاج الناس الیه
و چون از آنحضرت پرسیدند از معنی این کلمات است و خود در حدیثی که فرمود
که مراد از جفر علم مجربهای است که خواهد شد و مزبور بان چیزهای است که شده است و مراد از
کتابت فی الشاوب الهام است و تقرب الی التمام حدیث ملائکه است که کلام ایشان را همیشه میوم و تخطی است
در معنی شود و حضرت امیر مومنان که اسلم رسول خدا صلوات الله علیه بر الهی در است و حکم شد که بدون آید

از تقی

تا و نیکو فایده محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظهور کند و جعفر امیر مومنان است که نورده موسی و جبرئیل علیه
و نیز بفرموده اود و کتب سابقه در آنست و مصحف فاطمه علیها السلام صحیفه است که هر چه واقع مینویسد تا روز
قیامت در آنست و نام هر کس که در زمان فرما و امیر و پادشاه شود تا بر روز قیامت در آنجا مسطور است
و چون ذکر باقی صحراست و اوصاف آنحضرت از حوصله این مختصر پر دست بناچار همین دو کلمه که از شما
آنحضرت مسطور شده انکفا مینمایم فصل هفتم در بیان دلایل بر امامت حضرت امام موسی صلوات الله
علیه شامل بر سه مطلب طلب اول در بیان نام و نسب و کنیت و لقب آنحضرت و مختصری از آنچه مناسب
انست مطلب دوم در بیان دلایل بر امامت آنحضرت و مختصری از آنچه مناسب آنست مطلب سوم
در بیان بعضی از معجزات و خوارق عادات و بعضی از اوصاف و کمالات آنحضرت بر سه سبب اول
در بیان نام و نسب و کنیت و لقب آنحضرت و مختصری از آنچه مناسب آنست نام مبارک آنحضرت
عالمش از جانب پدر موسی بر جعفر بن محمد بن علی الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و مادر آنحضرت
حمید بویته است و کنیت ابوالحسن و ابواسمعیل و ابوالبراهیم است و الف باقی است نام صالح و صابر و امین
دلالت مقرون بعد از نش بعد از صد و بیست و هشت سال از هجرت در احوال واقع شده و بعضی یکسال گذران
گزارند و فاش در بیست و هجده ماه و در بیست و هشتاد و سه سال از هجرت مدینه عرض پنجاه و پنج سال
از آنجمله با پدر بزرگوار خود بیست سال سپری کرده و باقی ایام امامت و خلافتش بوده و فرموده و مردی مطهرش
در بغداد واقع است در موضعی که عطار بر قرین شهر بود سبب و فاش زهری بود که سندی بن شاهک بن
هادون الرشید علیه السلام با آنحضرت خود آید و در ریکان زهر را در چه چیز کرده و خلافت فرمود آنست
که در آنجا و بعضی بر آنست که در غیر آن فاش خانم مبارک آنست بود که آنک الله و حتی و بعضی که از این بود
که ما شاء الله لا تموت الا بالی الله است تخیر الله شاعر و مداح حضرت سید حمیری در بارش محمد بن فضل معاصر
از خلفای بن عباس هادی و موسی و هارون الرشید اولاد اجدادش بروی که نیخ معیند رحمة الله
علیه نقل کرده آنست که آنحضرت سی و هفت فرزند داشت علی بن موسی الزهراء و ابوالبراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل

انحضرت امام جعفر صادق علیه السلام را فرمودند که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
دیده ام که اب جاه میجو شید و بلند شد بر سرش که دست دراز کرد و مطهر خود را برداشت و بر آب کرده وضو ساخت
و چهار رکعت نماز گذارد و بعد از فراغ نشست در یکی از زمین برداشت و در آن مطهر ریخت و حرکت چند داد
و از آن نشاء کرد پیش روزه و سلام کرد و جواب گفت الفاسر که مگر که از این معنی که حضرت حق تعالی بفرموده
بمخفی است و از سوره خود نشاء کی مراد نشان فرمود که غنای الهی همیشه ظاهر و باطن مادی و کفر و انعام او
حق مادی است باید که تو اعتقاد خود را بخواهی خود دست کف و مطهر و باطن داد چون اشیا میدیدم که
شکر و سوپن است و هرگز در دینش عرضی و طعامی بان لذت نخورده بودم و بان خوشی در تمام عمر بوی نشاء بود
پس میر شد و سیراب کردید و نامادف نیرکت ان احتیاج باب و غذا نداشتم و تا بیکه معظه دیگر او داینا هم
دیدم که طوان کرده از مسجد بیرون رفت از عقیقش روان شدم دیدم که خدام و موالی و صاحب کوش و اگر نشاء اند
و مرده از هر جانب بیابوش میل میکنند و زینارش تقرب میجویند از شخصی پرسیدم که او کیست گفت منبش
این موسی بر حضرت محمد بن عبد الله بن حسین بر علی بن اوطالبت صلوات الله علیه و این فالح بن جندب است
که از آنحضرت علیه السلام را فرمودند که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
که در حدیث حضرت امام موسی علیه السلام میفرماید که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
داه دیدم که شیری میاید بسیار مضطرب شده و جاده بر جای خود خشک شد و لفظش بحال خود میرفت
وان شیر متوجه آنحضرت بود و بطرفش سر میزد تا باجناب رسید دیدم که حضرت امام علیه السلام توقف
فرمود و شیر پیش روزه و دست خود را بر کف ان اشارت داشت و سر پیش برده لب خود را میبوسید و در آن
خوف عظیم بر من غالب شد چنانچه خود را نمیشناختم بعد از لحظان شیر از راه بیابان بر کردید و در آنجا
رفتن لب خود را حرکت میداد و آنحضرت سر بر سرش نهاده که امین پس چون ان شیر دور شد و از نظر من غایب شد

که در کتاب آمده

انحضرت امام جعفر صادق علیه السلام را فرمودند که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
دیده ام که اب جاه میجو شید و بلند شد بر سرش که دست دراز کرد و مطهر خود را برداشت و بر آب کرده وضو ساخت
و چهار رکعت نماز گذارد و بعد از فراغ نشست در یکی از زمین برداشت و در آن مطهر ریخت و حرکت چند داد
و از آن نشاء کرد پیش روزه و سلام کرد و جواب گفت الفاسر که مگر که از این معنی که حضرت حق تعالی بفرموده
بمخفی است و از سوره خود نشاء کی مراد نشان فرمود که غنای الهی همیشه ظاهر و باطن مادی و کفر و انعام او
حق مادی است باید که تو اعتقاد خود را بخواهی خود دست کف و مطهر و باطن داد چون اشیا میدیدم که
شکر و سوپن است و هرگز در دینش عرضی و طعامی بان لذت نخورده بودم و بان خوشی در تمام عمر بوی نشاء بود
پس میر شد و سیراب کردید و نامادف نیرکت ان احتیاج باب و غذا نداشتم و تا بیکه معظه دیگر او داینا هم
دیدم که طوان کرده از مسجد بیرون رفت از عقیقش روان شدم دیدم که خدام و موالی و صاحب کوش و اگر نشاء اند
و مرده از هر جانب بیابوش میل میکنند و زینارش تقرب میجویند از شخصی پرسیدم که او کیست گفت منبش
این موسی بر حضرت محمد بن عبد الله بن حسین بر علی بن اوطالبت صلوات الله علیه و این فالح بن جندب است
که از آنحضرت علیه السلام را فرمودند که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
که در حدیث حضرت امام موسی علیه السلام میفرماید که ای سید من نیست از برای من غیر این سید من که در کتاب آمده
داه دیدم که شیری میاید بسیار مضطرب شده و جاده بر جای خود خشک شد و لفظش بحال خود میرفت
وان شیر متوجه آنحضرت بود و بطرفش سر میزد تا باجناب رسید دیدم که حضرت امام علیه السلام توقف
فرمود و شیر پیش روزه و دست خود را بر کف ان اشارت داشت و سر پیش برده لب خود را میبوسید و در آن
خوف عظیم بر من غالب شد چنانچه خود را نمیشناختم بعد از لحظان شیر از راه بیابان بر کردید و در آنجا
رفتن لب خود را حرکت میداد و آنحضرت سر بر سرش نهاده که امین پس چون ان شیر دور شد و از نظر من غایب شد

که در کتاب آمده

و من بحال بودم بر آنحضرت گفتم باین رسول الله عجب عالمی مشاهده کردم و من بر شما میسر رسیدم و هیچ تعبیری
 در عالم نبود که من با او این گفتید کیفیت این امر بر چه وجهی است فرمود که این شیر را بگفتی
 که عالم بود و در دنیا و دنیا داران بود و بدین من که آنحضرت خوشحالی در خواهم که در دنیا
 بر جنت او اسان گرفتارند من دعا کردم و در خواست نمودم که از خدا تعالی در خواهم که فرزند زنی بن کرامت
 کند دعا کردم و گفتم که خا صرح جمع داد که حضرت الله تعالی در روز ایندن در جنت تو اسان کرد و تو را من کردی
 فرمود و چون من اینها را با او گفتم او دعا کرد که خوشحالی بر تو و شیعیان تو هیچ سب و تسلط نکند از من گفتم
 امین معجزه اغوی در بسیاری از کتب معتبره مذکور است که علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید و از شیعیان
 آنحضرت بود روزی هارون الرشید با او خلعتی گران بها عطا کرد علی بن یقطین بعد از چند روزی آن جامه
 با نامل بسیار بخند حضرت امام موسی علیه السلام فرستاد آنحضرت علیه السلام مال را قبول کرد و جامه را پس
 فرستاد و سفارش فرمود که این جامه را این که محافظت کن که باین محتاج خواهی شد و علی بن یقطین را در آن
 میگویند که سب این چه باشد که آنحضرت مرابین امر کرده و چون نموده از فرموده ان حضرت را جایز نمیدانست
 آن جامه را حفظ نمود و بعد از مدتی یکی از اعلان خود را علی بن یقطین چون چند نه او بر فرستاد آن جامه
 حضرت امام موسی علیه السلام مطلع بود اغلام کینه او او داد دل گرفته نیز هارون الرشید رفت و گفت که اقا
 از دهستان موسی بن جعفر است و همیشه از برای او در و اجناس میفرستند از غلبی که یلجندی قبل ازین با او داده بود
 با مال بسیار از برای موسی بن جعفر فرستاد از اسماعیل این کلمات اتق غضب هارون الرشید در اشتعال دالین
 در آمد و با خود گفت که اگر این خبر فاضی باشد او را سب است بلیغ میکنم و فی الحال کن بطلب علی بن یقطین فرستاد چون
 او حاضر شد هارون گفت که آن جامه که در فلان نوز تو بود چه کردی پاکر غصوبان تعالی گفته است گفت آنرا
 معطر کرده ام و در صندوق گذاشته ام و از فلان نوز تو است میدادم بنیوشم هارون گفت که میدانی که از آن
 ساعت حاضر کن علی بن یقطین غلامی را طلبید و گفت برو فلان صندوق را که در فلان حجره است با و چون
 آن صندوق را آوردند حضور هارون الرشید آنرا آنگونه انجام داد اذان بیرون آورد هارون دید که بروی آن

بودن در آن

بود آن جامه در آن صندوق است غضبش فرو گذاشت و گفت که آنرا بجای که بود بر کرده ان و سب است بر هر که بعد ازین
 سخن هیچکس را در حق تو نخواهم شنید علی بن یقطین ان غلام را طلبید و فرمود که آن غلام را در این چوب
 پانصد تار یا نه برود و ندان حیات مایوس شد بر آن جامه را مرتبه و یکبار آنحضرت چند بخندست آنحضرت
 و در نیم شبه آنحضرت ان جامه را قبول فرمود معجزه انوی با ساینده معجزه روایت شدن کرد و زنی علی بن یقطین
 نوشت بحضرت امام موسی علیه السلام که باین رسول الله احادیث در باب وضو من مختلف رسیده انما اس و امر
 که بخت مبارک خود بنویسد که چگونه وضو با دم امام علیه السلام با وضو که کز او میبکنم که در وضو خود
 سر با وضوی و در وقت دست شستن ابتدا از سر انگشتان کرده نامرغی بشوی و غلام سر خطا هر دو کوش و امح
 کن و باها را تا اسان بشوی بروی که تا با عان ابو حنیفه میکنند و چون نوشته علی بن یقطین رسید تجب خود با
 گفت که این عمل موافق مذهب آنحضرت نیست اما چون امر کرده میباشد که چنانکه فرموده میکرده باشم تا سزای ظاهر شود
 و بعد از آن همیشه بخندان وضو میساخت که آنحضرت نوشته بود تا آنکه بعضی از دشمنان علی بن یقطین در بنهای
 الرشید مدعت او کردند و گفتند که او افضیت و نهایت فلو دارد در تشیع و همیشه کس از بنده موسی بن جعفر
 ترود میکند و در مسایل شرعی بیخون او کار میکند هارون الرشید در خلوت با یکی از صحابه خود گفت که در
 علی بن یقطین نصیری میجویم و بعضی از مردمان او را نسبت بتشیع میدهند آن شخص گفت که ان مخالفی که در انقیاد
 با ما دادند در مسئله وضو هر چه مسئله از مسایل ندارند اگر ممکن بود که وضو ساختن ادا معلوم کند که او بوجه
 وضو میداند حال او خوب ظاهر شد هارون الرشید این حرف را پسندید پس از برای آنکه حال علی بن یقطین را
 کند او را طلبید و در خانه از خانها یکا و یار فرمود و مقرر کرد که مادام که ان خدمت باشم نزد علی بن یقطین
 بجای نرود شب دمزدن بجای میوه باشد تا ان امر نرودی تمام شود و امر کرد که بجای ازین غلام کسی با او در آنجا
 باشد و علی بن یقطین را عادت جنان بود که نمازهای خود را در خلوت میکرد و چون وقت نماز رسید ان
 غلام ایستاد برای وضو حاضر کرد پس با تعلام گفت که از آنجا بیرون درود و در خانه در باب بنده و غلام بفرموده
 نمودن چون خانه خلوت شد علی بن یقطین شروع کرد وضو ساختن و همان وقت که حضرت امام موسی علیه السلام

بودن در آن

ادعا نموده اند از عیسی من اینی که او گفت که مدت یک سال در مدینه ساکن بودم و هر شب صد مرتبه حضرت امام علی
علیه السلام میفرستم شجاع حضرت فرمود که با عیسی خاترات انبوی شد و منااعت در دوزخک ماندن من برخاسته و فرست
چنان شمع بود که حضرت فرمود پس مرده وری چند کردند و شمع را از دوزخک بیرون آوردند و از جمله چیزها
خود سطله را بیافتم و چون بخدمت حضرت رسیدم که چیزی از مناعت کوشش است گفتن باین رسول الله صلی
ناپداست پس سر بریزانداخته تا ملی کرد و فرمود که سطل را در دوزخک فروموش کرد و کینه صاحب خانه برداشته
از تحقیق کن که می بای رفتم و اذان کینه پرسیدم سطل را آورده تسلیم من نمود معجزه افری بسند معتبر روایت
شدن از یعقوب سرخ که او گفت که خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که در پیش کوهان حضرت
امام موسی علیه السلام ایستاده است و با فرزند خود حرف میزند در گوشه نشسته تا ناو غ شد و جوانم و پیش رفتند
فرمود که نزدیک امام و پیشوای خود برو سلام کن پس نزدیک کوهان رفتم و بر حضرت امام موسی علیه السلام سلام کردم
حضرت در آن سن زبان فصیح و کلامی باین معراج جواب داده و فرمود که بروان نامی که بر دختن گذاشته نشسته ه
کران نام است که حضرت حق تعالی از آدمش میدارد و من بگریز به از آن دختن را که حضرت حق تعالی عن کرامت فروده
بود نامی کرده بودم اما بگفتی گفتن بودم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که آنچه بگوئی چنان کن تا هدایت
یابی من بجان رفتم و آن دختن نام دیگر کردم معجزه افری روایت شد از اهل این ایمنی که او گفت که در آنکه معتقله
در خدمت حضرت امام موسی علیه السلام بودم در آنای راه رسیدم بجزی مغرب که چهار بار پیش مرده بود و بارها پیش
ماندن و متحیر و سرگردان شدن بود و بر مصیبت خود میگریست حضرت اذان پراهمان بر رسید که چستان مرده
گفت که چهار پائی داشتم که نقل شمع و زاد خود بان میگردم الحال مرده و من متحیرم که ای چون خواهد شد حضرت
فرمود که مینواید بود که مرده با شدان برگشت چون دم نمیکنی است نه از حبس حضرت فرمود که از فوق که زمین شود
نیدان حضرت بسیار زیاد شد و حضرت لب مبارک را حرکتی چند داد و چوئی که افتاده بود برداشت و بران فرزند
خبر برجسته خود را تکابند و شریک دیگر بیان کرد و حضرت صلوات الله علیه و اله بان مرده بر خطاب کرده
که هیچ استغفار و انو فرود در حال مرده شود بر زبانهای خود بری علی بن ابی حمزه میگوید که آن بر مغرب را بر سر راه

در این سخن

ادعا نموده اند از عیسی من اینی که او گفت که مدت یک سال در مدینه ساکن بودم و هر شب صد مرتبه حضرت امام علی
علیه السلام میفرستم شجاع حضرت فرمود که با عیسی خاترات انبوی شد و منااعت در دوزخک ماندن من برخاسته و فرست
چنان شمع بود که حضرت فرمود پس مرده وری چند کردند و شمع را از دوزخک بیرون آوردند و از جمله چیزها
خود سطله را بیافتم و چون بخدمت حضرت رسیدم که چیزی از مناعت کوشش است گفتن باین رسول الله صلی
ناپداست پس سر بریزانداخته تا ملی کرد و فرمود که سطل را در دوزخک فروموش کرد و کینه صاحب خانه برداشته
از تحقیق کن که می بای رفتم و اذان کینه پرسیدم سطل را آورده تسلیم من نمود معجزه افری بسند معتبر روایت
شدن از یعقوب سرخ که او گفت که خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که در پیش کوهان حضرت
امام موسی علیه السلام ایستاده است و با فرزند خود حرف میزند در گوشه نشسته تا ناو غ شد و جوانم و پیش رفتند
فرمود که نزدیک امام و پیشوای خود برو سلام کن پس نزدیک کوهان رفتم و بر حضرت امام موسی علیه السلام سلام کردم
حضرت در آن سن زبان فصیح و کلامی باین معراج جواب داده و فرمود که بروان نامی که بر دختن گذاشته نشسته ه
کران نام است که حضرت حق تعالی از آدمش میدارد و من بگریز به از آن دختن را که حضرت حق تعالی عن کرامت فروده
بود نامی کرده بودم اما بگفتی گفتن بودم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که آنچه بگوئی چنان کن تا هدایت
یابی من بجان رفتم و آن دختن نام دیگر کردم معجزه افری روایت شد از اهل این ایمنی که او گفت که در آنکه معتقله
در خدمت حضرت امام موسی علیه السلام بودم در آنای راه رسیدم بجزی مغرب که چهار بار پیش مرده بود و بارها پیش
ماندن و متحیر و سرگردان شدن بود و بر مصیبت خود میگریست حضرت اذان پراهمان بر رسید که چستان مرده
گفت که چهار پائی داشتم که نقل شمع و زاد خود بان میگردم الحال مرده و من متحیرم که ای چون خواهد شد حضرت
فرمود که مینواید بود که مرده با شدان برگشت چون دم نمیکنی است نه از حبس حضرت فرمود که از فوق که زمین شود
نیدان حضرت بسیار زیاد شد و حضرت لب مبارک را حرکتی چند داد و چوئی که افتاده بود برداشت و بران فرزند
خبر برجسته خود را تکابند و شریک دیگر بیان کرد و حضرت صلوات الله علیه و اله بان مرده بر خطاب کرده
که هیچ استغفار و انو فرود در حال مرده شود بر زبانهای خود بری علی بن ابی حمزه میگوید که آن بر مغرب را بر سر راه

در این سخن

وان قصه را تمام از برای او نقل کردم و بعد ازان نوح فوج شیعه را بملاد منت المحضرت میردم تا آنکه اکثر
ان جماعتی را که میشناختم بخدمت المحضرت رسیدند و از حیرت و سرگردانی بیرون آمدند و معجزه انجری
در کشف الغمّه و چیزی در کتاب معتبر روایت شد از ابو بصیر که او گفت که روزی بخدمت امام موسی علیه
گفتم که علامت امام چیست و او با بجز چیزی نمیتوان شناخت فرمود که بچندین علامه که یکی از آنها آنست
که هر گشت دادند و در زبان تکلم توان درین سخن بودیم که مردی از جانب فراسان داخل شد و بعد از
سلام شروع کرد بعریب فرزند و از آنحضرت بزبان عربی چیزی پرسید آنحضرت علیه السلام مایل او را باین
فراسانی جواب گفت ان مرد فراسانی گفت که والله که من ازین جهت بزبان عربی عرض کردم که ما دانشمندان
فراسانی بدانند شما خود فصیح تر از من حرف میزنید آنحضرت فرمود سبحان الله هرگاه من زبان ترا بهتر
از تو بدانم پس مرا بوجه فضیلت در یافت خواهد بود پس ترتیبین شد و فرمود که با ابا محمد کلام هیچ طایفه
بامام پوشیده نیست و بدانکه هرگاه کسی بلیغ فراسانی یا غیران حرف زد و در حق او احتمال این رود
که شاید این زبان را یاد کرده باشد و با اهل ان لغت ملاقات کرده باشد آنقدر که کس لغت او نموده باشد
معجز نیست و هرگاه شخصی باین لغات حرف زد که در حق او احتمال این نرود که از کسی از اهل ان لغت ان زبان
یاد گرفته باشد معلوم میشود که حضرت الله تعالی اروا بان لغت عالم کرد این در خصوص بان لغت حرف زد
معجز است و چون آنحضرت سلام الله علیه با کسی از اهل لغت فراسان معاشرت نموده بود و از مردمان پاکست
که ان لغت دادند معاشرت نکرده بود حرف نهدن ان حضرت بان لغت معجز است همچنانکه مثل این در اول
این مختصر در باب معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مذکور شد که هرگاه شخصی از احوال مردم کن شد
خبر دهد و در حق او این احتمال بحسب عادت دهد که با مردمی که علم باحوال کنشکان دارند ملاقات کرده
اما چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله کسی از اهل علم از علمای یهود و نصاری و غیرهم ملاقات نکرده
که از ایشان احوال کنشکان را بپرسد سابق را فرکرته باشد و بعد از دعوی نبوت احوال کنشکان را بپرسد
فرکرته باشد و بعد از دعوی نبوت احوال کنشکان را نقل میفرمود موافق آنچه در آنهاهای اسمانی بود و شخصی پیش

که ازجا بنحضرت الله تعالی عالم را با آنها کردید همه حال ازین حدیث است لال برتطلب میتوان کرد که امام
باید که در هر صفتی از صفات کمال زیادتی داشته باشد بر هر کسی معجزه انجری روایت شد از ابی بصیر که او
گفت که در خدمت حضرت امام موسی صلی الله علیه و آله بودم که شخصی غریب که هرگز او را ندیده بودم آمد و با
آنحضرت حرف زد و کلام او شبیه بکلام مرغان و آنحضرت علیه السلام همچنان طریقی جواب او میداد تا آنکه ان
مرد آنچه میخواست عرض کرد و جواب شنید رفت پس من گفتم باین رسول الله مثل این کلام هرگز نشنیده
بودم فرمود که بلی این زبان مرد معجز است و تمام مرد معجزین را هم این زبان نیست بلکه اختلاف بسیار
زبان ایشان هست ولیکن امام نو بر هر این زبانها احوال است و چون دیدم که من تعجب کردم آنحضرت فرمود که
ازین عجیبتر آنکه امام زمان زبان جمیع مرغان را هم میداند بلکه زبان هر صاحب روحی را میداند معجزه انجری
در چندین کتاب از کتب خبره روایت شد که حسن بن عبدالله بن محمد بن حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرد
عبدالله ملقب بود بزاهد و بعد از اهل زمان خود بود و او را مردمان اعلم علماء میدانند روزی او را چندین
مشکل پدید آمد و از آنحضرت مشکلات خود را سؤال نمود و آنحضرت همه را جواب بوجه صواب گفت بنوعی که عبدالله
خبره و حیران فرمود پس پرسید از آنحضرت که امر من زمان کیست آنحضرت انرا در سجده کرد عبدالله گفت کرد
میخواهم که باعث اطمینان خاطر من شود آنحضرت سلام الله علیه فرمود که بروایت ان در حق او اشاره کرد
بدین معنی که در او بر واقع بود و بگو که موسی بن جعفر بن اطمینان عبدالله بنزه اندر حق رفت و بنام آنحضرت
روساندی الحال ان در حق او شد و بهر حق تمام خود را بخدمت آنحضرت رسانید و او بر آنحضرت فرار کرد آنحضرت
فرمود که بر کرده و بیعی خود فرار کن بران در حق بفرمان آنحضرت بر کرده بدین دو جایی بود فرار کرد عبدالله بنزه
مشاهد ان امر غریب تر از آنست که در او بر عقیدت حق بود تا از دنیا بیرون رفت معجزه انجری در بیای از
معجزه مضبوطست که در وقتی که هارون الرشید بنحضرت امام موسی علیه السلام را مجبور کرده بود ابو یوسف و
ابن الحسن که از علماء عظام القدره انصاری بودند در میان سبتیان و از نشا کرد ان ابو حنیفه با یکی که فرار
دادند که نزد موسی بن جعفر فرشته از صابا علی میسریم و با او از در حجت در آمدن او را الزام میدهند پس بن

تصدیق حضرت امیر و همین که ایشان داخل شدند و مرعی که بر آنحضرت مولا بود از جانب سیدی بنی شام
که از اهل زمانه ما در آن روزها رسیدند و گفتند که فوین من تمام شد است و من بخانه خود میرفته ام و از آنجا
بیایم که شما کادی هست بگویند تا آنرا و فیصل در هم آنحضرت فرمود که کادی ملامم و چون آن رفت آنرا بر من
ابو یوسف و محمد بن الحسن شام فرمود که نجیب نیکیند این مرد که امشب خواهد مرد و امان که کادی داری
که فرخ که پیام آنرا از برای تو فیصل در هم بیاورم بیکن بگرنگاهی کردند و بر خواسته بودن رفتند بی آنکه اذان
حضرت جعفر بر سر آمد و با یکی بگو گفتند که ما آمدیم که از مسایل حلال و حرام بر سریم از خود نجیب میگویم و کسی را
تعیین کردند که برود و در خانه آن شخص باشد و حال آن مرد آنحضرت کرد که چون میشنود تا برینند که آنحضرت
فرموده صدق است یا نه آن مرد پیام داد و در مسجدی که در خانه آن شخص واقع بود نشست و منتظر بود که چون بیاید
چون بعضی از شب گذشت فریاد و نغان از آن خانه برآمد و چون از حقیقت حال پرسید گفتند که صاحب اینخانه
نخاهه مرد فرستاده پیام داد ابو یوسف و محمد بن الحسن را خبر داد پس هر دو روز دیگر بیعت آنحضرت آمدند و گفتند
که ما میخواهیم بدانیم که شما این عمل را از کجا بهر ساینده اید آنحضرت فرمود که این عمل از آن علم است که در سوره خود
و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را تعلیم فرموده و چیزی نیست که هر یک بر آن راهی شده و ایشان هر چند خوا
که دیگر حرف زدند و از سنبل حضرت از مسایل چیزی از آنحضرت تحقیق کنند نتوانستند اما اوصاف همین
و خصال پسندیدین و مواعظ و نصایح آنحضرت بسیار است و ما درین مختصر بد که شمه از آن عزیزان این اولی
میشوم عبادت آنحضرت در مرتبه بود که همیشه ناله شب تا نماز صبح متصل میباشد و عقیب صبح را بچاشت
میرسایند و بعد از آنکه بچاشت شکر میزنند تا وقت زوال افتاب در سجده بود و همیشه چنان میآرا گشت
از آب چشمش تر بود و با وجود اینهمه عبادت که میکرد میفرمود که **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ وَبِقَدِّ لَوْثٍ**
فَاتَعَفَّوْهُ عَنِ الْمُحِطَابِ یعنی ای پروردگارا من سئوال میکنم از تو راحت در وقت مردن و او عفو در وقت
حساب را و مگر تو در سجده شکر میفرمود که **اللَّهُمَّ عِظْمَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ**
یعنی ای خداوند من عظیم من است گناه از جانب من بجز این است که بگویم باشد عفو و از من من از جانب تو

در کتب دیگر

و شاقش در شرب بود که کیهنهای نری که خطا می نمود از دست اشرفی در آن گذر نمود و اگر کسی از آنحضرت نام برده
که ناله شما را ابدی باد میگوید البتة از برای آن شخص خطای مقرر میکرد و از خان جود و احسان خود از برای او بزرگ
ما مجانی می نمود و از نصایح آنحضرت یکی اینست که میفرمود که اگر کسی بر پیش کوش داشت شما اید و از کلمات نامنا
بشما چیزی بگوید شما را بجز ترسای بد نیست دهد و همان شخص پیش کوش شما اید و عذر نخواهد بنا
کند و بگوید که من بدی بشما نکشتم از او بشنوید یعنی عذر او را قبول کنید و از او در گذر کنید و بر روی او میآید
و در مقام بصیحت میفرمود که **مَرَّ بِسُؤَى يَوْمَاءَ هَهُوَ مَعْبُودٌ** یعنی هر کس که در روز و از مساوی باستان کنیزان
کا داشت یعنی میآید که هر روز در اعمال صاحب بنوعی سعی کند که بهتر باشد از روز گذر کند و دیگر میفرمود
که **مَرَّ بِسُؤَى يَوْمَاءَ هَهُوَ مَعْبُودٌ** یعنی هر کس که روز آخرش بدتر از روز اولش باشد آن طوری که از جمله
در راست و چون از آنحضرت عجزت عظیمه ظاهر میشد و در علوم بر تبه کمال بود و در اوصاف حمید بعد از
پدر بزرگوارش مثل رعایت نداشت ها درون ملبوس از آنحضرت رسید که ناچین بزرگوار با باشد مردم که اطاعت من
خواهند کرد بنا برین در مقام دفع آنحضرت در آمد و آنحضرت بزرگوار با سبب آنحضرت و سبب دیگران
بود که احسان از روی حسد به او نرشد که مردم از مشرف و مغرب عالمه ذکر و شمس مال خود از برای
این جعفر علیه السلام می آورند ها درون الرشید رسید که هر گاه او مستغفل شود ممکن است کرد اعیان ضریح بخاطر
هرسد بنا برین قصد مثل آنحضرت کرد اما آنحضرت در مثل عظیم در شهادت آنحضرت داشت آن بود که چون ها درون
الرشید بپر خود را بجعفر بر محمد بن اشعث سپرد یعنی بن خالد بر میگردد و بزرها درون بود رسید که مبارک اعدا
ها درون خلافت بان سپرد و آن سپردن بجهت آن اشعث را و از وجود کرد اند و وزارت از او منتقل بجهت
شود پس در فکر و در دراز افشا و در آنجا طرش رسید که علی بن اسماعیل را که پسر نادر حضرت امام جعفر بود
در پیش ها درون نعرفت کند شاید که ها درون بپر خود را با و بسیار در و باین تقریب جعفر بن محمد بن اشعث را بجا بگذرد
و باین سبب وزارت خود را محافظت کند چون بقیه بن می دانست که هر گاه ها درون بپر خود را علی بن اسماعیل
بسیار در عبادت ها درون ان بپر خاسته بود و البته وزارت خود را محافظت کند چون و علی بن اسماعیل نخواهد داد

پس زدها درون تعریف علی بن اسمعیل بسیار کرد و گناهی نوشت بعلی بن اسمعیل که با بیاضب اگر بیای ممکن
 که نوعی شود که معلم پسر هرون الرشید شوی علی بن اسماعیل چون نامی بی بن خالد برمی دامطال امر کرد هوای
 و قرب سلطان در سرش افشا و عزت جزیر کرد که متوجه بغداد شود شاید که در الجابا هارون الرشید او را مانت
 اتفاق افتاد و بتعلیم فرزند هارون الرشید مشغول شود و دنیا بهرساند پس آمد بخند من حضرت امام موسی علی
 که حضرت را در دعای کذا حضرت خطاب علی بن اسمعیل کرده فرمود که ای پسر برادر من بچه هم بغداد میری گفت چنین بسیار
 بهرسانین ام حضرت فرمود که من قرص ترا ادا میکنم در اخی شد و هدی چند آورد حضرت باز او را از رفتن منع
 داد و ارضی نشد پس حضرت فرمود که البته مبروی گفت بلی فرمود که اگر بعدی و میردی پس از خدا بی ترس و فرزندان
 بنام من و سیصد مثقال طلا با او داد و علی بن اسماعیل برخواست که در آن شوی از حضرت کبیر و دیگر با و عطا فرمود
 که در آن چهار هزار در هر روز دهان حرفی که فرموده بود اعاده نمود و بعد از آنکه علی بن اسمعیل از مجلس حضرت
 رفت امر در علی تسلیم فرمود که البته در خون من می خواهد که بعضی از اصحاب که حاضر بودند گفتند یا بن رسول الله
 هرگاه شما میدانید که او چنان خواهد کرد پس بر این قسم عطا در رخ او نمود نیز حضرت فرمود که از جرم صحت
 علیه السلام رسیدن است که هرگاه خوبی رعایت صله رحم نماید با خویشی دان دیگری در قطع آن سوگند
 حضرت الله تعالی آن خویشی قاطع را قطع خواهد کرد من رعایت صله رحم نمودم تا او چون ادا ده قطع رحم کند جزای
 تعالی ادر قطع کند اما چون علی بن اسمعیل بغداد رسید بخی از خالد و از اجده مت هارون بر آورد اول
 که هارون الرشید از او پرسید احوال حضرت امام موسی علیه السلام بود علی بن اسمعیل از برای آنکه حاضر نشد
 کند که با او نهایت بگریگی و محال محبت داد و گفت که هرگز در یکصورت و جلفه نبوده است از شرف و مغرب عالم
 مردمان مالهای خود را از برای موسی بر بعضی می آورند و حاضر بودم که همی در آن صاحبش بی هزار مثقال طلا
 خرید و صاحب ده بعد از آن که اشرافها و ادیبان گفتن من ازین نوع دنیا نمیخواهم و از ناله من نوع میخواهم فی الحال
 آن زهر را فرمود که بردند و بی هزار مثقال طلا بنویسند که آن مرد طلبید و خود حاضر کردند هارون الرشید معلوم
 آن گفتند ادر در آن فرزند آنال فرجیم و ایمان کرده و بنده زنت حضرت امام موسی علیه السلام را که فرزند آن از

مردمان آن حضرت را فرمود تا بیصبر بود بد بعد از آن گفت که آن حضرت را بغداد بود و مجوس با خند در خانه سندی
 که در آن وقت داروفه بغداد بود و در بعضی از روایات واقع شده که آن حضرت تا بیست و یکصد صلوات الله علیه انقدر در
 آن ملعون ماند و از محبت زندان انبیا در عالمیان بر نیزه لاف و ضعیف و بوقوت تحف شدن بود که در وقتیکه در نماز
 ایستاده بود اگر اندک بادی میوزید آن حضرت از جنبش آن حرکت می آمد و شرف با خاندن میشد و در آن حال نیز بود
 از رشید ملعون زهر با حضرت خوراندند همچون که مشروح شود انشاء الله تعالی همه حال علی بن اسمعیل بعد از آنکه شفا
 و مدد من حضرت را بسیار کرد که هارون الرشید نیز فرمود که در وقت هزار درهم با او بدهند و آن مبلغ را در هر حال
 کردند و او جماعتی را مقرر کرد که در بردن مال و اگر در پناورند و در انتظار بود که چنانچه در وقتیکه در
 حالت احتضار بود آن مبلغ را آوردند و از آن هیچ منقطع نشد و در این است که بعد از آنکه محصلان و نشد
 بتحصیل آن زد و مدتی بر آن گذشت روزی از دوها علی بن اسمعیل بد از آن خلا رفت بقضای حاجت شود
 و در آن خلا چاهی کنده بودند بسیار جمع و بر سر آن چاه را بچوبی چنگ کشیدند که بود که توان بر آن نشستن
 همینکه علی بن اسمعیل داخل شد و بر سر آن چاه نشست که بقضای حاجت مشغول شود چوبی از آن چوبی باشد
 و علی بن اسمعیل در آن چاه افتاد و در وقت افتادن سران چوب بر شکستند و شکستند و او در میان آن
 چاه همچنان بر سران چوب با شکم پاره فریاد میزد تا بعضی از اهل خانه خبر شدی و آمدند و او را با نخال بیرون آوردند
 و حالتش متغیر شد و نزدیک بر وقت رفتن بود که آنجا آمدند و درها را آوردند و در آن حال علی بن اسمعیل از فوت
 میخوشی کجکجا داد مالی که از آن منافع نتوان شد و بعد از تمام افین دنیا وقت و صدق کلام آن حضرت
 علیه السلام شد که هرگاه خوبی با خویشی آن خود نیکی کند و آن خویشی از قطع کند حضرت الله تعالی ادر قطع میکند و اما
 برایش زهر اوردن هارون الرشید حضرت امام موسی علیه السلام را بچند روزی نقل کرده اند و همچنین که صاحب کتاب مثل
 الا یتمه نقل کرده است که چون هارون الرشید از علی بن اسماعیل آن خبرها شنید و از جمعی از کینه خویان درین
 آن حضرت خبرها استماع نمود و او را که در کشیدند امام موسی علیه السلام را داشتند اندامها را آن حضرت دعوی اما متکند
 و فرج کند و مملکت دولت از دست من بدهد در پیشتر زهر آورده که در قدری کشیدند بدست خود آن سوزن را

بر طبعی چند زده از طرف دیگر کشید تا آن رسته زهر بود و این روش از آن رطبه که از این بعضی کشاند که هفت
 رطب در این دوش الوده بزهر کرد و آن رطبه های زهر بود و در میان جهت عدد رطب مخلوط کرده بدستگاه
 داد و از برای حضرت امام موسی صلوات الله علیه فرستاد و بان خادم گفت که بهوشی بن جعفر بگوی که با امیر
 انومین هارون میگوید که این رطبه را امام بنحور و بان خادم گفت که بهوشی بن جعفر را بجا باش تا وقتی که
 این رطبه را بخورد و در قولش که این کار را بسندی بر شاهک مامون فرمود و سبب آنکه هارون ملعون بعلانیه
 آنحضرت را شهید نکرد همچنانکه در بسیاری از کتب معتبره مضبوط است انش چون کان هارون ان بود که شینا
 ان حضرت بسیارند ترسید که مبادا اگر آنحضرت را اشکارا بنقل رساند شیعیان آنحضرت بر و خراج کنند و بعضی
 نقل کرده اند که از برای زیادتی احتیاط اول بنزد علی ایان عصر فرستاد که هر کجا شخصی باشد که اگر او را نکند
 بظیفیل انجی کثیر کشنده شوند و اگر او کشنده شود ساحت بسیار از کشته شدن در امان باشد و با ان بک
 کن را با یک شانه یا نه بیک از علیا در جواب نوشتند و هم کردند که هر کجا چنین باشد گفتن ان بیکس واجب
 و با وجود آنکه ان ملازمین تمام میدانشند که مطالب هارون ازین است که فرقی در باب مثل حضرت امام موسی
 علیه السلام حاصل کند چون یا فخر بود که هارون میخواهد که ایشان چنین بنویسند و ضایقه بد های هر روز نوشتند
 و از غضب خدا و خشم حضرت مصطفی صلوات الله علیه و الله ترسیدند در حضور از کتب نگار است که در وقتی که هارون
 ملعون از علی ایان زمان این فتوی را میخواهد که حاصل کند شیخ بهلول علیه السلام و بنا بر این یکس
 دیگر و بنا بر فتوی دو کس دیگر حضرت امام موسی علیه السلام آمدند و گفتند این رسول الله هارون از
 چنین نوشته بنزد علیا میفرستد و ایشان و جواب جناب مینویسند و میدانیم که بنزد ما نیز خواهد رفت
 و ما حیوان همانند ایم که اگر آنچه ایشان نوشتند ما نیز بنویسیم جواب خدا و رسول خدا و چه بگویم و اگر
 بنویسیم ایشان مینویسیم که هارون حکم مثل ما کند آنحضرت زهرا که هارون چنین است آنها را و بگوئی کنید
 که در وقتیکه ایشان را خیال این شود که شما دیوانه شده اید دست از شما خواهند داشت و متعرض شما
 نخواهند شد پس ایشان فرموده آنحضرت بر در چو آنکی زدند هر چند فرستاد هارون الرشید ان رطبه را و

خدمت حضرت امام موسی علیه السلام آورد و بی مقام هارون الرشید را با آنحضرت رسانید که هارون میکوبد
 که این رطبه را از آنجا که کشید و در برابر آنحضرت ایستاد حضرت امام موسی علیه السلام خلایق طلبید و بیکت از آن
 رطبه را و با ان خلایق بر میداشت و تناول مینمود و هارون الرشید ملعون را سکی بود که بسیار در دستش
 و طوق طلا و در گردن او کرده بود و خنجر طلا و میخ آهن از برای او ساخته بود و از شیران سگ را میخواست
 در هر جا که می نشست ان سگ را نزدیک بان که او را سگ می شنید در ان حال سگ میخ را از زخمش کنش خود را
 رسانید و در برابر آنحضرت ایستاد و آنحضرت از ان خلایق که در دست مبارک داشت یکی از ان رطبه را برداشت
 و در پیش ان سگ انداخت و سگ ان رطب را خورد و افتاده و سر کرده فریاد میزد تا شاف ترکید جان جا
 بداد و بعد از آنکه در ان نظر چیزی نماند خادم هارون برگردید و نیز از ان ملعون وقت هارون پرسید که تمام
 خنجر گفت بلی پرسید که هیچ تغیری در رطبه فرستاده گفت در امان سکی که شمشیر است آمد با نجا و یکی از
 ان رطبه را در پیش ان سگ انداخت و تا ان رطب را خورد و درم کرده باره باره شد بجز هارون از شیخ و بنشیند
 و گفت زهر خود را ضایع کردیم و حیلله ما در و انری نکرد مگر سگ خود را کشیم و سگان ان زندیق ان بود که
 زهر را در آنحضرت از برای کرده اما حضرت امام موسی علیه السلام مردی را که بود مکل بود که او را مستی میکنند طلبید
 و فرمود که ای مسیسم حال ما بدیده میزد که بدتم حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله داوود کرم و همدی که بدید
 با من کرده بود با سپهر مصلی نازه کم و او را امام و خلیفه و وصی جان من خود کرد نام و با آنچه ما مورش نام که باو بگویم
 قیام و اقدام نمایم مستی گوید که گفتم با آنحضرت که ای مولای من بنیاز من هوکلند و پاس بانان بسیارند که در راه
 یکشایم که شما برون و در ان میترسم که ایشان هارون را خبر کنند و هارون را مثل رساند فرودای سی
 چه است اخطا د بوده و نه آنکه یقین خود را در خنجر ایستاد و در میان ما ازین فتوی تر کن کنم که در ها که کن گفتن عالی
 یقین مرا تا بک برداند آنحضرت فرمود که الهی یقین او را تا بکن بعد از ان فرمود که ان اسمی که اصف خواند و در دستش
 نزد سلیمان حاضر کرد میخوانم و حضرت حق تعالی مرا و سپرم را یکجا جمع مینماید و در بسیار از خود اجناسند نگاه کرده
 دیدم که رطبه های آنحضرت بر جا و اما از او نشان آنحضرت بود چنان مرتب مرادست که در خود را نشان آنحضرت و

بودم که چون شد که ناکاه دیدم که آنحضرت ظاهر شد و بمکان خود فرار گرفت و بخیرهای بحالی اول شد ^{تو}
 بچنان شکر افتادم که حضرت الله تعالی مرا بحال آنحضرت شناسا گردانید است و در صحیح بودم که فرمود
 که با سبب بدانکه در سیوم این روز من بنزد خدا دند خود خواهم رفت پس از انعام این سخن گریان شدیم ^{فرمود}
 که گریان میاش که بعد از من پس از امام در انعامی است دست بردارم او زن و در شب مرا طلبید فرمود که مرا دست
 در جمل است هرگاه اندو شربت آب طلب کنم و ملاب بدهی و احوال مرا متغیر بنمایی ز نهاد کسی را خیر بکن و اگر کسی
 تو دم بر منی با او حرف مزب و این رجوع بچنین سندی بر شاهک و کجاست این خواهد بود که مرا فصل میدهد
 و کفن میکند این امر هرگز واقع نخواهد شد و مرا بمقامی برتر خواهی بود باید که زمین از چهار دانگشت بلندتر
 نباشد و بعد از آن فرمود که اذان خالی فرما بر مدارید که هر غایک مرا است آلا تربت جدم حسین ^{علیه السلام}
 که آن را حضرت الله تعالی شکر آید است از برای جمیع شیعیان و اولیای ما مسیب کوید که در هر آنوقت که آنحضرت
 شانت داده بود دیدم که شخصی در بهلوی آنحضرت نشسته و با او سخن میگوید سفا و در آنحضرت فرمودم که درم و حوا
 که از تو برهم که کوئیستی و درین جا چه میکنی و از کلام او ای آنحضرت فرمود که ترا آنکه بودم که حرف زنی سخن آنحضرت
 بیاد و مرا من خاموش شد مرا آنکه خبر بسندی شاهک رسید و آمد و از او غسل آنحضرت کرد و غسل کردم که در ^{آن}
 که دست همگونی با او بنمید بجز از دست بر شوی حضرت امام رضا علیه السلام و هم انحال را آنحضرت بجای آورد و ^{بجای}
 از روی بنمید و بعد از آنکه آنحضرت از غسل بد و برتر خود داغ شد اشفات من فرمود که در هر چه شکر میکنی
 بکن امام در کار من شکر کن که من امام خدا همیای فام بعد از بد و محبت خدایم بر تو بعد از او ای سبب حال من حال ^{آن}
 بوسف است علی السلام که او بود و ان میدید و میشناخت و بود از ان او را عید بدید و میشناخت خند پس چنان مظهر آنحضرت
 امام موسی علیه السلام را در آشفته بجا بیفتاد بر پیش که کمال فرمود شمس و طلعت است بردند و هارون الرشید حکم کرد
 که نقش مبارک آنحضرت را بر روی جبر سفید و کجارد و نکند که این موسی بن جعفر سبب کرد از نصیان او امام ^{نشدند}
 و بعضی در آنجا آن بود که مهدی است او بود و کجارد که کسی شایب جنازه معصوم آن حضرت کنند که در وقت سلیمان بن
 با سپران و فالو مان و خویشان او بسزا شدند و بعضی آنحضرت را از دست سندی که کرده که پانها پاره باره کردند و سرها را باها

بجز روز

برهنه ساختند و شیعیان آنحضرت واقف شدن سمح کثیر ایشان جمع شدند و وقوفاتی شد که کویا
 قیامت قایم شدن آنحضرت را بمقام بر فریش رسانیدند و در بعضی از روایات است که از جبر سفید ناترد و تبر
 آنحضرت دو هزار و پانصد مثقال طلا بوی خوش سوخته شد و در بعضی از اخبار زیاده این واقف
 بهر شرفی چون خبر بهار و ن الرشید رسید که سلیمان بن جعفر فرستاد با سپران و خویشان و ^{مال}
 جمعیت کرده اند و بعضی آنحضرت را از دست سندی بن شاهک گرفته اند که نیز سلیمان بن جعفر فرستاد
 که خدا بیغالی ترا جزای خیر دهد که صله درم بجای آوردی و سخنی مغالی لغت کند بر سندی بن شاهک
 که آنکه کرده بفرموده من بود و عرض ما در این بیغام آن بود که مبادا او در باب فضل حضرت امام موسی ^{علیه السلام}
 صاحب تقصیر اندد و بنا برین جو با او در مقام کینه جوف و عدالت در آید و کافران و عدالت کند و بدانکه همچنان
 در حال حیات معجزان ظاهر شد در حال نماز نیز معجزات دویست و سیصد مرتبه از سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 واقع گردید از آنجمله صاحب کتاب کشف الغمّه روایت نموده که یکی از خلفا را با او بود در زندان که او بسیار در ^{مشیت}
 و بعد از آنکه آن شخص فوت شد مقرر کرد که او را در جوار حضرت امام موسی صلوات الله علیه دفن کنند آنحضرت صلوات
 علیه السلام خواب یقینی که سر کرده خندام بود آمد و فرمود که با او بگوی که مرا اما را از او میکنی و چنین کسان را با ما ^{هنا}
 مینمای و ان نقیب در دعا خواب چنان دید که از فرزان شخصانش بیرون می آید از خواب در آمد و جزئی بخواند و نوشت
 که در خواب چنین و چنان دیدم و آنحضرت مرا امر کرد که بشو بگو بگو که چنین کسان را چه با او می میکنی شب دیگر
 خلیفه آمد و ان عقیب و طالبین امر فرمود که ان فرزانگان نا او را در جوار او نگذارند در جای دیگر دفن کنیم
 چون ان جز را شکافند بغیر از شقی ^{کلمه} در ان بر هیچ چیز نبود و در بعضی از روایات واقف است که خلیفه با آنکه
 که این حرف را از مردمان نهان داد و در جای نقلی ممکن که باعث زیادتی اعطاء در قضیه بشود و چون ذکر شایب
 آنحضرت منصرف بیکر معتدل است بنامین آنفا بهمین دوسر که از فضایل آنحضرت که ذکر شد بیفایم فصل هشتم
 در بیان دلایل بر امامت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و متعل بر بر طلب طلب اول که در بیان نام و نسب و ^{کنیت}
 و لقب و عدد اولاد آنحضرت علیه السلام و آنچه مناسبت بیفایم است و بر سبب احوال مطلب دوم در بیان دلایل بر امامت آنحضرت

سلام الله علیه مطلب سیوم در بیان بعضی از خیرات و خوارق عادات و برخی از کمالات و فضایل آنحضرت و بوم
ایجاز مطلب اول در بیان نام و نسب و کینت و لقب و عدد اولاد آنحضرت علیه السلام نام آنحضرت علی است
و نسب هم او بنی از طرفین عالی پدر بزرگوار بنی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب بن ابی طالب
طالب است علیه السلام و والد ماجد است از ولد که موسوم بود بنی زان و بعضی گویند که نام شقران ^{تبار}
کینت میباشد ابن ابی الحسن و الفاروق بسیار است و از آنجمله است رضا و صابر و رضی و زکی و رفی و
واسع و الفا بنی رضا است و آنحضرت را علی سیوم و ابوالحسن ثالث میگویند علی و ابوالحسن اول
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی و ابوالحسن دویم علی بن ابی طالب است علیه السلام
و علی و ابوالحسن سیوم آن حضرت است صلوات الله علیه و اصحاب آنحضرت را ابوالحسن ثانی میگویند
از جمله آنکه مخالفین آنحضرت را بغلط اندازند و ایشان را مخالفان ندانند که شیعه اهل تشاد با آنحضرت دارند
و در باب اولاد آنحضرت خلاصی کرده اند بعضی گفته اند که اولاد آنحضرت پنج پسر بوده اند ابو جعفر محمد بن علی
یعنی حضرت امام محمد بن علی علیه السلام و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و یحیی خنزربنا بر روایت شیخ مفید
علیه السلام آنحضرت بغیر از حضرت امام محمد بن علی فرزندش نداشته شاعر و مداح آنحضرت دعبل خراسی بوده
در بیان صحیح این گفت بوده و آنکه میگویند که در بیان معروفی که نبی بوده چیزیست که هوام میگویند و روایت
معبری در این باب بنظر بنسبت علیه هم او بنی معتدل نام کند کون نقش خاتم لا حول و لا قوه
الا بالله و ولادت مفرون بعد از آن با زدم ماه و الحجه صد و بیست و پنجاه سیوم از هجرت بود عمر غیر از شش
پنج سال مدت امامت بیست سال و فاش در سنه با در که می بوده از ده های طوس که الحال یک مرکز
مؤخر آنحضرت شهری شش آباد و معمور و کشته شد مقتدر و مشهور است سبب وفاتش زهری بود که مامون
الرشید با آنحضرت خود را بند در اخر ماه صفر سال دو بیست و هشتم از هجرت و بعضی گفته اند که در سال دو
سیوم از هجرت خادم آنحضرت ابو الصلت هری بوده معاصر بنی از خلفای بنی عباس هری بن و امین
و مامون مطلب دویم در بیان دلایل آنحضرت سلام الله علیه بدانکه دلایل بر امامت آنحضرت نیز زیاده

از آنست که در مثل اینطور مختصری کتابش خوانند داشت و قبل از این حدیث چند مذکور شد که رسول خدا صلوات
علیه و آله در باب آنحضرت نص فرموده و بیان نموده که بعد از پدر بزرگوارش امام و خلیفه و جانشین است و از جمله
دلایل بر امامت آنحضرت سلام الله علیه آنست که پدر بزرگوارش یعنی حضرت امام موسی علیه السلام وصی و خلیفه خدا
در سر او خداست وصیت با نموده و شعیبان خود را سفارش با نموده و آن بسیار است از آنجمله حدیث است که روایت شده
از داود بن زکریا که او گفت که قلت لا اله الا الله جعلت فی ذلک اذین قد کبر شیخی فحذرت من ان یتارکوا فالتناد
الواهیة ان الحسن علیه السلام فقال هذا صاحبکم من جندی یعنی گفته ام بابی از راهی یعنی حضرت امام
که فدای تو شوم بدین معنی که بزنی و بسیار است هر کس یک دست مرا از آنش یعنی مراد است کبری بنا و از آنست
نجات ده و بگو که بعد از تو امام و خلیفه است همچنانکه بقرینه جواب معلوم میشود و او میگوید که بنا
کرده حضرت امام موسی بن جعفر فرزند ارجمندش حضرت امام رضا صلوات الله علیه پس فرمود که این صاحب است
بعد از من یعنی خلیفه و جانشین من و حضرت خدا بر شما بعد از من این پسر است حدیث دیگر بنسبت مغرب
شد از علی بن یقین که او گفت که حضرت امام موسی علیه السلام در شبی که در زندان هارون الرشید بود درین وقت
که آیت فاولا بنی سید و اولی و ذلک لکن یعنی بدین سبب که فلان پسر من سید و بجز از جمیع اولاد من است
و تحقیق که من بنشیدم بر او کنیت خود را و او را کنیت حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که فلان پسر من ممکن است
که از بنی من باشد که علی بن یقین را بداند که مراد آنحضرت از فلان کنیت و آنحضرت از روی حقیر چنین فرموده است
که فلان پسر من که اگر بدست عجمان افغانان را معلوم شود که آنحضرت در حق کدام یک از اولاد خود وصیت
فرمود و کنیت آنحضرت که ابوالحسن بود از برای حضرت امام رضا علیه السلام نیز کنیت شد حدیث دیگر روایت شد
از داود بن زکریا که او گفت که ذیبت الحجه انما هی قلیل مال فاحد بعضه و ذلک بعضه فقلت اصلک الله
لا ی شیخ قد کذب فی قال صلیت هذا لایر مطلبه و منک قلنا جانا تعبنا بعثت الیه الی الحسن بنیه
علیه السلام ان ذلک امثال قد نعنه الیه یعنی آورده ام بهایت حضرت ابوالبراهیم حضرت امام موسی علیه السلام مال را بر آنست
بعضی از آنرا و او داشت و بعضی دیگر از آن را در پیش من گذاشت پس گفته آنحضرت که حضرت الله تعالی با سلام آورد

کادرا از آن جهت و اکثر اشخاصی بعضی ازین حال را در نزد من و بنام را بر نداشتم آنحضرت فرمود که در سبک صاحب این
امر یعنی امامت طلب خواهد کرد انرا از تو پس چون خبر وفات حضرت امام موسی علیه السلام بر ما رسید
مترسند بر پیش من ابوالحسن فرزند ارجمند آنحضرت یعنی حضرت امام رضا علیه السلام بخواست از من آن
من اقبال را پس دفع کرده اقبال را بجا بابت او حدیث دیگر در چندین کتاب از کتب معتبره و خصوصاً صاعقین
اخبار الرضا مسطور است و روایت شیخ از حسن ابن محبوب که او گفت که از راه بصره بمسجد نیریز رفتم
در میان راه بمنبری رسیدم در دران منزل شخصی از جانب حضرت امام موسی علیه السلام نزد من آمد و گفت
که صاحب من بصره میرود و ترا میخواهد پس بخواستم و بخدمت من رفتم پس آنحضرت کتابی بمن داد و فرمود
که این کتاب را بمسجد نیریز رسان کنم فدای تو شویم این کتاب را در هر مدینه بگه بدم فرمود که بر سر هر پیشانی
علی که بهترین پسران و قایم مقام و جانشین و وصی من است حدیث دیگر با سبک صحیح و روایت شد
از سلیمان بن حفص مرزوبی که گفت که بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام رفتم که از آنحضرت سوال
کنم که حجت خدا را اوجان کبیت چون نظر مبارک کنی بر من افتاد چنانکه من سوال کنم فرمود که با سلیمان
بدا که علی پسر من وصی من و حجج خداست بر خلق بعد از من و او افضل و اعلم فرزندان من است اگر تو
بعد از من زین باشی گواهی من از برای او نزد شیعیان من و آنچه معنی که خیر امام و خلیفه و جانشین من از تو
میرسد با شنیدن حدیث دیگر با سبک صحیح و روایت شد از عبد الله هاشمی که گفت که با جمعی کثیری از
شیعیان نزد یک برادر من رفتم حضرت رسالت بناه صلوات الله علیه علیه الله نسسه بودم که حضرت امام موسی علیه السلام
امد دست مبارک حضرت امام رضا علیه السلام را در دست داشت پس متوجه ما شد فرمود که ایامید این
که هر کس من ماهم کنیم که نویسد و سر و معانی فرمود که نام و نسب را بگویند کنیم تو امام زمان و حجج خداست
بر مردمان موسی بن جعفر فرمود که میدانی که این کبیت و اشاره که حضرت امام رضا علیه السلام کنیم علی بن
ابن جعفر است علیه السلام فرمود که گواه باشید که او وکیل من است در حیات من و وصی و جانشین من است
بعد از وفات من حدیث دیگر روایت شد از زیاد بن مرزبان که او گفت که بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام

بم

رفتم دیدم که حضرت امام رضا علیه السلام نزد آنحضرت چون آن حضرت نظر مبارک کنی بر من افتاد فرمود
که یا زیاد بدانکه این نیریز نوشته من است و گفته او گفته من است در رسول او رسول من و هر چه او گوید خوش
و قول او است حدیث دیگر بسند معتبر روایت شد از خرومی که او گفت که حضرت امام موسی علیه السلام
کن فرستاد و جماعی از شیعیان خود را که نزد آنحضرت در محل اعتماد بودند طلبید و یکی از ایشان من بود مر
و بعد از آنکه بنده منش رسیدم فرمود که هیچ میدانی که شمار از برای چه بنده طلبید ام گفتیم بنده را نیز فرمود
که بدانی که گواه باشی که این پسر من یعنی ابوالحسن علیه السلام وصی و جانشین من و قایم مقام من و خلیفه من است
بعد از من هر کس بلکه درین نزد من باشد از تو بگیرد با هر که در حق کرده باشم بان وفا خواهد نمود و هر کس که
خواهد که مرا بدین دست تواند باید که او را بدیند که هر که او را بدیند مرادین است و مثل این احادیث بسیار است
که هر دلالت میکند بر سبک حضرت امام رضا علیه السلام الحجة و الثبوت بعد از نبی و کما خود امام و هدایت و جنت
و معذرت است چون ذکر هر دو واجب اطلاق است همین دو سر کل مدکتی شد اکتفا میکنم مطلب مستقیم در بیان
بعضی از معجزات و خوارق عادات و برخی از فضایل و کمالات آنحضرت علیه السلام بدانکه معجزات آنحضرت نیز مثل معجزات
سائر ائمه معصومین علیه السلام حدیثی ندارد ولیکن از جهت آنکه سخن بر چند اطلاق نکند در غلبه اکتفا بکن
قلیله از معجزات آنحضرت میباید تا باعث زیادت در عرفان اهل ایمان شود و معجزه شیعه و سنی نقل کرده اند
که ما مومن الرشیدیم با نده تمام حضرت امام رضای علیه السلام را در عهد خود کرد و آنحضرت واضحی بنشد
و انشاء الله تعالی بعد از آن محصل ازین من که خواهد شد بر حال آنحضرت هر که در آن اوقات بنجا نماند
الرشیدی آمد میباید بدلیل آنکه میرسد جماعی که حاضر بودند از در و بانان و صاحبان و نظیر ایشان تعظیم
آنحضرت می نمودند و بر میخواستند و برده که بر در او بنشیند بود و بعد از آنکه آنحضرت داخل شود و بعضی از ایشان را
برین داشتند که بکنسبت با آنحضرت اینهم تعظیم و بکنسبت بنا بکنسبت با یکدیگر که چنانچه حضرت است که هر که در حق
ابن موسی پیدا شود با او این قسم سلوک کنیم و او را آنحضرت است اینهم بهر سبب که اینهم در مقام تعظیم او باقیم
دبا بکنسبت بر عسل کردند که دیگر آنحضرت پیدا شود و هیچکدام برده دایر ندارد و تعظیم او بر خیزند و در دیگر چون آن

حضرت پیداشد همه بیجا در حبسند و پرده را برداشتن و آنحضرت داخل کوشک شد و بعد از آنکه این
امر واضح شد بایکدیگر گفتند که ما با هم عهد نمیکردیم چون شد و هر یک از مدعیان گشتند پس فهم یاد نمودند که
دیگر که آنحضرت آمد باز نام ایشان بی اختیار از جای جانشند اما درین مرتبه خود را نگاه داشتند که پرده را
برنداشتنند همیشه که آنحضرت علیه السلام نزدیک پرده رسید با وی نام رسید و پرده را جعفر از آنکه ایشان
بر میباشند بر داشت و آنحضرت داخل شد بایکدیگر گفتند که این با دزدی انفاقت پس روز دیگر آن
حضرت آمد باز ایشان از صیای خود جانشند و دیگر باره با دگر گفتند آمدن پرده را برداشت و چون آن امر هرگز
واقع نشد دانستند که آنحضرت را نزد الله تعالی قدر عظیم و منزلت جسیم است پس از آنجا طراش شدند
پنجاه ساله نور کردند و بیشتر از پیش در مقام خدمت و عظیم آنحضرت در آمدند معجزه انوری شیعیه
روایت کرده اند که در وقتیکه حضرت امام رضا علیه السلام را مامون بطرف خراسان طلبید در یکی از شهرهای
خراسان رفتی بود که او را زینب میکشند و ازین دعوی این میکرد که از نسل حضرت امیرالمؤمنین و حضرت
فاطمه است صلوات الله علیها و در آننای راه آنحضرت صلوات الله علیه شهری رسید که ازین در شهر بود
از اهل شهر را بطاهر رسید که از آنحضرت بختی زینب درین کسند پس بعد از آنحضرت آمدند و گفتند یا بن رسول
درین شهر زینب هست زینب نام را و خود را علویه فاطمه میداند آنحضرت جواب صریح ایشان نگفت این
خبر زینب رسید و او را ازین برآمد باز در حال آنکه گفت که اگر علی بن موسی الرضا ضعیف نسبت من کند من
تقی نسب او نمیکم و حاکم از نو آنحضرت امام رضا علیه السلام فرستاد و بملازمان خود گفت که بنگار
آنحضرت عرض کنند که این زن چنین و چنان میگوید آنحضرت علیه السلام فرمود که من بدیدن حاکم در آنجا اهل
و صحبت نسبت من بردن را نخواهد شد و این حاکم را خانه بود و وسیع که اشام جانوران در آن راه با جمیع
کرده بود از جهت سیاحت گاه کاران و آنحضرت را برکت الشیخ نام کرده بودند پس روزی یکی آنحضرت نزد حاکم
آمد و زینب را بطلبید آنحضرت حاکم متوجه شد فرمود که حضرت الله تعالی کوشش از آنحضرت فاطمه را بر وجه
و سیاحت مرا کرده است اگر این زن بیایم میداند که اذ اولاد ایشان است داخل این برکه شود تا صد سال

رضای دعوی بود

بر خاص و عام ظاهر کرد از آن گفت تو نیز این دعوی میکنی اول تو برو آنحضرت برخواستند متوجه برکه
شد و حاکم و حضرات آنحضرت را منع نمودند آنحضرت فرمود که خاطر جمع دارید بر من امین باشید در راه با گرد
بماند درون آن خانه در فرقی یک از آن حیوانات دندان داشت بر سر پیش پنداشید و هر یک از آن سیاحت
سرخورد را برای آنحضرت میمالیدند و قیل آنحضرت میشدند و بر دوش میگردیدند نامی را دیدند و از
همه ایشان اطاعت و انقیاد ظاهر کردید و حاکم و ملازمان او و حضرات نگاه میکردند و متوجه حیرت
بودند و بعد از آن بیرون آمد و از آنکه خود پشیمان شد پس حاکم با دکان که داخل نشود او را
مرکز تا او را کشتن کشتن داخل آن برکه کردند همه که زینب را با ملازمین آن خانه کردند مردمان دیدند که
ان دندان کان متوجه او کردند او را پاره پاره کردند و بیوهی او را از یکی بگردیدند که خوشترین بچکید
و بعد از آن زینب کبری را به شهر بردند اگر چه همچنانکه محققین علمای ما بر آن وقت از این مرتبه نیز مخصوص
پفران و اوصیای ایشانست اما چون زینب کبری استغفار شد بود بر وجهی که آنحضرت علیه السلام میدانستند
که آنحضرت در زندان او با آنجا که در آنجا نفرموده فایده دیگر تصور میجوید بود از آنحضرت تا بر مردمان سخت
تمام شود که امام و خلیفه بعد از حضرت امام موسی علیه السلام آنحضرت معجزه انوری در کتاب کشف الغم دعا
شان از حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی که خلاصه مضمونش اینست که شخصی از اهل خراسان بمجد متعلق
آمد و گفت یا بن رسول الله حضرت رسالت بنا صلوات الله علیه و اله را در خواب دیدم که خطاب بمن نمود فرمود که کف
انتم اذا قضتم فین فی ارضیکم بعضی و استخف ظنم و ریعوی و غیبک فی تراکم الحسی یعنی چگونه بدیدید
خود را هر گاه مدفون شود در زمین شما با راه از من و امانی را از من شما بسیارند و چنان شود در خاک شما
کوشش من پس حضرت امام رضا علیه السلام در جواب این مرد فریاد گفت که آن مدفون در زمین شما من خواهم
بود و آن امانت که شما را محافظت آن خواهد کرد من دان کوشش حضرت رسالت صلوات الله علیه و اله که در خاک
شما پنهان خواهد شد من بدانکه هر که مرز یادش کند در حالیکه بشناسد مرا و مرا واجب اطاعت داد من
و پدران من در زیر قیامت شفیعان او خواهیم بود هر که ما را شفیعان او باشیم الله البسه اهل بیت

هر چند که گناه او بیشتر از گناه نقلی باشد یعنی هر چند که گناه او زیاد باشد از گناه ارضی و حیثی
و بدین روایت نمود از حدیث صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که **مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ نَفْسًا**
وَأَنَّ قَاتَلَ الشَّيْطَانَ لَا يَمُوتُ فِي حَيَاتِهِ هر که مراد خواب بریند پس تحقیق که مراد خواب دیده است
پس بدینکه شیطان مقتول من میشود اندک شیطان بصورت من خود را یکی نمیتواند نمود و از بعضی
دیگر از روایات ظاهر میشود که همچنانکه شیطان بصورت حضرت رسالت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** نمیتواند شود
همچنین از آنکه معصومان علیهم السلام نیز نمیتواند شد و از ظاهر این حدیث و بعضی دیگر از احادیث چنین
استفاد میشود که شیطان اگر بصورت دیگری آید که نمیتواند یکی گفت که من فلان مغربیا فلان امام همچنانکه
بادی تا علی ظاهر است و بعضی از محققین علماء ما را اهل فساد چنانست که شیطان بصورت شیعیان صادر
العقیدان و موافقان کامل نمیتواند آمد **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** روایت شد از عمار بن زید که وقتی ما مومن را
چهار شد و عرض شد شدت بسیار بدتر از آنکه مراد خود برید پس حضرت امام رضا علیه السلام را طلبید
و گفت یا ابا الحسن چنان میدانم که وقت و وقت من نزدیک شدن باشد میخواهم که از من خاف نشوی حضرت
امام علیه السلام فرمود که خاطر جمع دار که از عمر تو بسیار باقی ماندن است و زود این زودی وقت نخواهد رسید
و ازین عالم بیرون نخواهی رفت مگر و بیش که بعضی مراد بشنیدند یعنی مراد از آنکه مراد از این مراد از این
دین بقای ما مومن گفت که بخدا قسم که هرگز از من این نسبت شود و اتم خواهد شد و از این گفته بنیام میر بخدا و از این
شد که آنحضرت علیه السلام فرموده بود **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** شیخ طبرسی علیه السلام در کتاب اعلام الوری روایت کرده از صحابه
از حبیب که او گفت که در خواب ما مسجید نیست که اهل حجاج انجامت و زلزله میکنند ازین خواب دیدیم که آنحضرت را
در آن مسجد نزول فرموده است بخندت حضرت رفیق و سلام کردم دیدم که نزد آنحضرت طبعی بود در روی او را
بدین معنی و شنیدم بود در دران طبعی فرمایا بود پس حضرت رسالت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** دست مبارک در آن طبعی
کرده معنی از آنرا من عطا نمود و چون شمر هم شانزده عدد بود و از خواب بیدار شدم و تعبیر از آنرا شنیدم تا آنکه
چند روز در آن گذشت شنیدم که ما مومن حضرت امام رضا علیه السلام را از مدینه طلب نموده و آنحضرت در آنجا

نزل فرمود

نزول فرموده است و مردمان بزبان مشرف میشوند من هم بخندم و رفیق دیدم که آن حضرت در همان مکان
در آن مسجد نشسته است که حضرت رسول **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** را در خواب در آنجا دیدم و همما نظر بر طبعی
سر پوشیدم نزد آنحضرت حاضر است چون سلام کردم و جواب شنیدم آن حضرت دست مبارک در آن طبعی
کرده معنی فرمایا بود است و بمن داد و چون شمر هم شانزده عدد بود که بینم باین صلوات اقران فرمایا که من
نمیدانم که فرمود که اگر بخدمت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** زیاده ازین داده بود من هم میدانم در خدمت مبارک کنش افتادم
و تعبیر خواب خود را دانستم **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** صاحب کتاب فضول الله روایت کرده از حسین بن موسی که او
که با جمعی از ائمه ما شمر در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نشستند و دیدم که جعفر علی از آنجا گذشت و از آن
جا به کعبه در بر داشت و دستهای پاره پاره بر سر حضرت را چون او را بان حال دیدند یکی یکی نگاه کردند و یکی
بهر آنحضرت علیه السلام فرمود که برو بخندید او را با مال بسیار و خدمت و شتم خواهی دید و دیگران نیز آن
که او را حاکم مدینه کردند و در وقت شام در حال شامه یافت **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** صاحب کتاب گفت الفقه روایت کرده اند از حضرت
علی و شاکه گفت که چون بخراسان رسیدم خادمی از جانب حضرت **عَلِيٍّ** امام رضا علیه السلام نزد من آمد و گفت که
مولای من میفرماید که اذان مرا بخوان که از آن جهت ما بر سر و چون مرا حاضر نمود عذر خواستم و گفتم که بجزای
من بگو که من با خود مرگت نیآورده ام خادم دفته باز آمد و گفت که مولای من میفرماید که از آن جهت بعضی من بر
خواستم و با غلغله و جبهه نفر دیگر تقصیر بسیار نمودیم و از وی بیدار شد بخادم گفتم که بخدا قسم مولای من عرض کرد
که مرگت مرگت که مرگت با خود آورده باشم و با چند نفر دیگر تقصیر کردم و بیدار شد خادم بوفت و باز کردید
و گفت که مولای من میفرماید که چند دفعی هست که ندیدم در میان آن چند وقت است چون تقصیر کردم چنان
بود که آن حضرت فرموده پسران را خود برداشته بخندم و رفیق و تسلیم کردم و گفتم که کوه میدهم که آن امام مقصود
اطعام **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** روایت شد از موسی بن مهران که گفت که در مدینه در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نشسته
بودم که هر غم از آنجا گذشت آنحضرت فرمود که کویشای چنین که هر غم را ببرد و آنرا در آنجا گذشت زده اند و بوی برساند
که چنان شد که آنحضرت فرمود **مَجْرُوحٌ أَخْوَى** روایت کرده اند از ابراهیم بن موسی که او گفت که در روی حضرت

امام رضا علیه السلام از مدینه بیرون رفت و من در خندق متوجه می رفتم تا او شب که آنحضرت در نزد حضرت زینب فرمود
گفتم فدای تو شوم یا بن رسول الله عهدت بک شده و مرا چیزی نیست که صرف ما بجنای خود کنم پس آنحضرت
سلام الله علیه را در جواب یا نایافته که در دست داشت زینب را آکاوید و شنو از طلا برین آورد بن داد
فرمود که این را صرف ما بجنای خود کن ولیکن آنچه دیدی بکنی بخل مکن یعنی کسیکه اصل آن بنا شد
یعنی بدشمنان ما این را نگو یا آنکه نامن در حیات ما هم این را بکنی بگو معجزه اخوی روایت شد از
بن مغیر که او گفت که من اول واقف مذهب بودم و چون بزینب که مشرف شدم مرا نزد زینب مخاطب
دردی ملتزم را در بر گرفتم و حضرت خوشحالی نالیده و گفته که لایحی مر راه راستی و مذهب حق را در میان
مذهب ما برین ظاهر کردان در این اشنا بخاطر ما داد که بیدیدم و در زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه
مشرف که بعد از آن حضرت علی بن موسی الرضا فا بگویم بر عیدت زلفم و بدین خانه آنحضرت زلف
غلامی را دیدم که بر دایب شده است باو گفتم که بیا جنت بگو که مردی از علف امام القاسم را داد و بر
مشرف شود بیکبار شنیدم که آنحضرت سلام الله علیه بگویند که داخل شوای عبد الله بن مغیر بر محل
و چون نظر مبارکش بر من افتاد فرمود که حضرت الله تعالی دعای ترا مستجاب کرد امین و راه راست ترا نمود
پس من گفتم که گواهی میدهم که تو حجتی خدائی بر خلق بعد از من معجزه اخوی روایت شد از بکر بن صالح
که گفت که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم و گفتم یا بن رسول الله زلف ما مله است انما من
ان دادم که دعا کنی که حضرت حق تعالی مرا بری و گماشت کند آنحضرت فرمود که حضرت الله تعالی دعا فرزند
بخوگرمت میکند بخاطر کن را دیدم که یکی را محسن نام میگفت و در بکری را علی متوجه شد فرمود که یکی را
نام کن و دیگری را امر زینب داشت که خوشانی ببری و در خبری که امست خواهد کرد چون بگویم رسیدم ببری
و در خبری یافتن نموده بودند پسر محمود و در خبر را آنحضرت نام کردم و از ما در خود پرسیدم که آیا سنجید
که آنحضرت ملامت فرمود که یکی را امر زینب نام کن مادرم در جواب گفت که ممکن است که آنحضرت ان باشد
که چون مادرم نام عمر زینب داشت آنحضرت خواسته باشد که در خبر را با هم حیل اش میخواند باشند

عجز از

معجزه اخوی روایت شد از علی بن ابراهیم که او روایت کرده است معجزه آنحضرت امام رضا علیه السلام در آن
بسی که معجزه میرفت و داشتای راه بگویی رسید که از افاق میکنند بر آنحضرت خطاب بان کن که در
که یا فافرع هادیمک نقطع از با از با یعنی ای کون انکسب که ترا بکند و خراب کند با در خواهد شد و هیچ
معنی کاره آنحضرت را ندانست تا او فینکه ها رون الرشید بجایب مکه آمد و در جوالی انکون منزل کرد و در
بر مکی که همراه بود بران کون بر آمد و حکم کرد که تا ان کون را کنند و چون بعراق برگردیدند جعفر را بر سر
عباسیه خواهر ما دون الرشید که حکایتی است طولانی با مرها رون الرشید با در کردند و معنی کلام
آنحضرت ظاهر شد معجزه اخوی روایت کرده اند از حسن بن علی ابی حمزه که او گفت که دو جامه داشتم و در خاطر
که در حال اعراب پوشم پس چون محرم شدم و سواسی بخاطر رسیدم که انا حسین جامه داد و حال اعراب پوشید
یا بن نبی برین جامه دیگر پوشیدم و ان را گذاشتم و چون بمکه رسیدم کتابی با چیزی چند بخدمت
امام رضا علیه السلام فرستادم و زلفش کرده که در باب ان مسئله چیزی آنحضرت نویسم و چون جواب
پوشیدم رسیدم و مطالعه کردم آنحضرت در زلف نوشته بود که در پوشیدن ان جامه در حال اعراب باش
معجزه اخوی در بعضی از کتب معتبره روایت شد از ابو اسمعیل سندی که گفت که شنیدم که در میان عربی
هست که امام زمان و حجتی خداست بر خلق فخص کمان زلفم تا بیدیدم و رسیدم در خدمت آنحضرت و کلام
م در زلفش از زلف عربی کلمه بنیدانم پس چون بخدمت آنحضرت رسیدم بزبان سندی با حرف زدم
حضرت بهمان زبان جواب مرا میگفت با آنحضرت گفتم که شنیدم که میگفتند که امروز حجت خدا در زمین
داد و بطلب و قطع منازل بودم و با بجا آمدن فرمود که میلنم و آنکه میخواستی من هر چه میخواهی بخوار
بیطلبی بطلب من هر چه خواستم پرسیدم و انرا بجهت گفتم که از زبان عربی خبری نمیدانم اگر دعای در حق
من میکردید که من بان ملامت میشدم نهایت لطف و شفقت بود دست مبارک خود را بر لب من
فحال بزبان عربی مشکلمه بنویسم که از هم بهتر میگفتم معجزه اخوی در چندین کتاب از کتب معتبره
داین بابو علیه السلام در کتاب بیعت اخبار الرضا روایت کرده که در روایت که ما من امام رضا علیه السلام را ولی

که آیند در انسال ایما که شده و با دان نمیباید و ظاهر اسباب این بود که حضرت الله تعالی میخواسته که
 قدر و منزلت آنحضرت علیه السلام را ظاهر سازد بهر تقدیر مامون که بخندد آنحضرت فرستاد که اگر بیرون ^{نشد}
 بطلب با دان بد بود حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بلی امشب جدم حضرت رسالت پناصله
 علیه و الهه در خواب دیده و فرمود که روز دوشنبه بنماز استسفا بیرون رود که جنهای بدیهای نو
 با دان خواهد دید و روز دوشنبه شد آنحضرت از شهر بیرون آمد و بر منبر بر آمد بعد از ارایه
 الهی و بیعت حضرت رسالت پناصله علیه و الهه دعا کرد مقارن دعای آنحضرت و بعد برون و از نو ^{یاد}
 بهم رسید و مردم مان بهم بر آمدند آنحضرت با ایشان گفت که بحال خود با مشید که این از برای فلان شهر مقرر
 شدن است و آن این آمد و گفت و از دیگر پیداشد آنحضرت فرمود که این از برای فلان زمین نام ^{شده}
 و همچنین تا ده ایامی و رفت از باز دهه که پیداشد آن جناب فرمود که این از برای شماست اما ملازم شما
 خواهد بود تا شما و باطنهای شما برساند بعد از آن چنانکه خواهید خواهد با دید پس مردمان متوجه ^{نشدند}
 خود شدند و چون بمنزلهای خود رسیدند با ملک شروع شد و انقدر با دید که دشت و بیابان و سایر آب
 که آیند و مردم بجا آمد آنحضرت آمدند که این رسول الله محال بر است که بعد از این نقصان بمایرسد
 پس آنحضرت صلوات الله علیه دعا فرمود و بعد از آن با دان بد شد و مدتی این حرف در میان مردمان بود
 و همچنین که در بعضی از کتب معتبره که در کتب مجرب این دعا بسیار کسی از ادعای صلوات الله علیه نقل شده است
 رسید و با ما میست و خلافت آنحضرت قایل شد و در کتب طریقه باطل خود نمودند و چنانکه از ادعای ^{پسند}
 فرست یا خند فرود ما موندند و گفتند که با امیر المومنین حضرت الله تعالی و ولی ذاکر الایمان کرامت
 کرده چرا مشفل میسازد با او باطل مامون پرسید که چون گفتند که آن دروغی که شما عملی این موافق
 حکم الله را و حضرت نماز استسفا داده این تا بحال مردم سنیست با قسمی دیگر شده اند و ما متیسم که
 رفه رفه خالی با و میل کنند و موجب این شود که دولت از سلسله شما بسلسله او منتقل شود و میشود
 که بسیار کسی از آن عمل او را امام و خلیفه میدانند و میگویند که مستجاب الدعوات است و میدانند با

که او سراسر است و این سخن را از زبان خود میآورد و حال آنکه آمدن با دان ممکن است که از اتفاقیات
 باشد یکی از اخبار مجلس که حمید بن مهران نام داشت گفت که او را علی و صالح نیست اگر خلیفه حضرت عهد
 با او در حضور جمعی مباحثه و چیزی چند از او پرسیدم که عا جبر شود و بر مردمان ظاهرا شود که او چیزی نمیداند
 مامون گفت که اگر تو این کار را بکنی چیزی ملازمین خوشتر نیست پس روزی او مقرر کرد که در آن روز حمید
 مهران با آنحضرت مباحثه کردند و این روایت ظاهر میشود که مامون بحسب ظاهر فقط آنحضرت سفید
 و در باطن در مقام استخفاف آنحضرت بود و همچنین آنکه از بسیاری از احادیث معلوم میگردد که در حال مامون
 در روزی موعود بعد از آنکه مجلس منعقد شد بود که حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد و انما سر فلان
 انهر فرمود همیشه که انهر را از دور پیداشد مامون از جای خود برخاست و استنباط نمود و انهر در راه در جگه
 خود قرار گرفت پس حمید مامون برخاست و در برابر آنحضرت ایستاد و گفت از او و دیگر حضرت الله تعالی آن
 با دان را فرستاده مردم در حق تو طریقه خیالها میکنند و بعضی را اغفان داشت که این از جهت دعای است
 و تو مستجاب الدعوات و از روی جمل دانسته اند که چیزی را و تو است همین که وقت آن چیز رسید آن واقع
 میشود و با این را که خدا فرستاده شکرت را بشنیدم میباید رسانید تا در آن باب مدح میکنند و چنان
 میکنند که ترا منزلت و قدر محبت و میبایست که امیر المومنین مامون چون با او بیعت خود کرد و ^{تکلیف}
 از آن جهت بهر سبب و فی نفسه ترا منزه و عالی بنیت و مثل این کلمات نسبت با آنحضرت بسیار گفت انهر ^{فرمود}
 که هر که حضرت الله تعالی با دان میباید خود بفرستد و مردمان شکو او را بجای او رفتند و امر برسد که این
 اذان منع کنم و اینکه گفتی که شرفی در من از ما موند غلط میگوئی مرا شرفی و شرفی است که حضرت حق تعالی این
 کرامت فرموده و حال من با او صلوات حضرت بوسفت است علی السلام با حاکم مصر عهد را از شنیدن این سخن شود
 زیاده شد گفت با دان مقدمه را که ساخته یعنی و بر بنیواند شد از برای خود که امری را عجمانی نام بنیواند
 کوبیا که همچنانکه حضرت الله تعالی مرغیان را از برای حضرت ابراهیم زدن کرد ما از برای تو کارهای کرده آورد
 آنچه دعوی میکنی و صلواتی و ترا تو از حق تعالی قدر و منزلت است معانی نا این در صورتی شکر که در این ^{مستند}

زبان شوق و برین مسلمانان و الا در هر چه که میگوید و میگوید و اشاره کرد بد و صورت شیری که در بیکه کما ما مومن
وان دو صورت و از این بر سر و بر همان بران مسند نقش کرده بودند پس حضرت امام رضا علیه السلام و انشا
در غضبیه شد بانکه بران دو صورت شیر زده زود و در آنکه الفنا حرقا فزیسا هولا نبیها که عیسا و لا
آری یعنی این فرزند از هر بدید و بخورید و از و جزوی برجا مکنارید و عقادن امر آنحضرت علیه السلام حضرت
الله تعالی ان دو جسم را جان داد بجایان حمید و دیدند و جان از هم دریدند و خوردند که خذنه از درجا
نماند و قطع از خوش زمین بچیکد و مردمان از دیدن ان مهووت و معجزمانند بودند و چون ان شیر
فارغ شدند روی بجایان حضرت امام کرد گفتند یا اولی الله فی ارضیه ما ذاکم ان ان نقلتم ما هکنا یلا
یعنی ابوی خدا در زمین او دیکر چه میفرمای دحضت میدی که اینچرا ان ناسق کردیم با این کنیم و اناشاد کرد
بجایان مامون از شنیدن این سخن مهووت شد ان حضرت سلمه بنه فرمود که وقتیکه بدین فرمود که ما فرما
بجوش آوردند و چون مامون چشم کنود ان دو شیر کشید باحضرت که انا ذن لنا ان نلکمه یصاحبه الکتب
بنیای دحضت میفرمائی که او را بمصاحبت برسانیم آنحضرت فرمود در جواب که لا فان لله عز وجل فید تکلیفا
هو مخصیه یعنی دحضت نمیدهد و بدینکه حضرت الله تعالی داد و دون اد حکمت و تدبیرت و میباید که
او باشد تا ان امر را امضا کنند پس ان دو شیر کشید که با اولی الله یما انا ذاکم یعنی ابوی خدا چه خدمت بر
و ما را بچیزها میفرماید فرمود که خود را امضی کنتم یعنی بجای مقام خود و دیکید ابیها یعنی همچنانکه
بود پس ان دو شیر رفته بهمان نیکه که چسبیدند بیخه که اول بودند و چون داخل مامون جمع شد گفت انک
که حق تعالی شکر حمید را از من دود کرد و ایند با این و سوا اینان مرا از حقین شما بود و حال از سفاست الفنا
که بر جان من مشت لکری و بجای خود بپوشید آنحضرت فرمود که اگر مرا میل بان بود در عیادت با فانیهمه ابرام کرد
در مراد آنحضرت ان بود که میل انست که اگر اخصار رضا کند از مامون زود بران حضرت مضره برسد بنابرین
مضره بود که اگر مرا میل بان بود یعنی مرا میل با امر امامت نیست در حالیکه دانم که بسبب ان فضل خواهم رسید
جد ازان فرمود که حضرت خرفعالی جمیع مخلوقات خود را مطیع و منقاد و سلسله چنانچه از حال این دو شیر دیدی

الاجمال بن ادم که از روی حسد و حسد میکنند و میگویند آنچه در بی و شندی مسخره اعز و بعضی از کتب معتبره
مذکور است که در عیال بن علی غزالی مذاخ که آنحضرت بود در شهر سمرقند آنحضرت مشرف شد و گفت یا بن
رسول الله قصید در مدح شما که فرام و هنوز بکسی نتواند ام و میخواهم که اول شما اجوام آنحضرت دحضت
فرمود و در عیال ان قصید را که زیاده از صد و بیست بیت است بران حضرت خواند و چون در عیال در ان
ذکر منهد و مرزا مرک از انکه علمه است که پیش از حضرت امام رضا علیه السلام بودند نموده بود بعد ازان حضرت
فرمود که ما در بیست بقصید نوا محاق میکنیم و در بیت فرمود مضمون آنکه فرزندت آنحضرت در طول خواهد بود
و شیعیان آنحضرت زیارت آنحضرت مشرف خواهند شد تا و فیکه قایل آنحضرت علیه السلام فرج کند و انتقام
از اعدای دین بکشد و هر که در ان غریب زیارت آنحضرت بکند البته در مرتب ایت با آنحضرت در هر چه او
خواهد بود و ان غلب و عذاب ان روز فرخ خواهد بود و بعد ازان داخل خانه شد و کینه از جهت در عیال
فرستاد که در ان صدقینار بود در عیال از ابی فرستاد و نیز فرستاد که کیمولای من عرض کن که من این
قصید را از برای در سکنم و اگر عطا فرماید که در حق من بکند جامه از جامهای خود را شفقت کنید
که باعث فرخ من شود آنحضرت صلوات الله علیه جامه مخومی یا ان فرستاد و نیز فرستاد که کیمولای من بفرمایند
نکاه و اگر عتق ریب بان مصالح خواهی شد و در واقع انست که فرستاده آنحضرت گفت که مولا من میفرماید
که آنحضرت را ما ضامنیم و زود بر او که مال خود جدا کردیم بر ما امر است بکیم این زد و اگر عتق ریب بان مصالح
خواهی شد و این جامه که میخواستی و جامه مخومی از جامهای آنحضرت را بد عیال داد و بهر حال عیال آنحضرت
متوجه وطن خود شد و در انتهای راه بقعه رسید اهل قم الفنا سبیا و نمودند که ان جامه را با ایشان بد
و هزار شرف بیکر قبول کرد و از انجا پروین آمد و بعد از آنکه دوسه منزلی از فرود آمدن بود بعضی از او
فراوانی رفته از او زد و دیدند او بر کردید و بنیمنی را سخن شد بشرط آنکه پاره از ان جامه او دهند پس قدری
انجا مرد قطع کردند و تا اقیمت تسلیم او نمودند و در عیال روانه شد و چون چند منزل از قم جدا شد جمعی از
راه زنان بقا ناله که در عیال با ایشان بود بر خود در غم انشان را دست و پا بستند و اموال هر کس از

کشورند و ضمیمت کردن مشغول شدند و جعل دین که یکی از دزدان بنی زاذبن قضیب او مکرر بمخو اند و بگوید
دعبل اذان شخص برسد که این شعر کبش گفت تا با این سخنان چکار دعبل انما من ایا مکرر کردن سخن
که این شعر خود چشم من و مداح مولای من دعبل خزا عیث دعبل گفت سبحان الله این هر تفریحی میکنی
مل و با بحال دستهای مرا می بندی انشا الله انور سر او را بجا عت بود چون این گفتگواز دعبل شنید بتردم
تا غله که هرات اذبان داد طرفی بسنه بودند اما در از یکیک از ایشان برسد که ان مردی که در اینجا افتاده
و فلان دخت پوشیدن گیت هم گفتند دعبل بر علی خزا عیث که مداح حضرت امام و مناسبت صلوات
علیه پس دوید بجای دعبل و در پای دعبل افتاد و دستش را کشید و در دست بسبب آنست و فرمود که مردم تا قدر
کنوند و گفت که در این دوینی و و اینست که متعرض جماعتی شوم که با دوست من رفیق باشند و مالهای ایشان را
با ایشان تسلیم نمود و با ایشان همرا کرد که ایشان را اینا منی برسانند و چون دعبل بجان خود رسیدند
عرب بجان اش ریخته بودند و هر چه بود بود و شیعیان چون دانستند که حضرت امام رضا
علیه السلام صد دنیا بدعبل داده بر سرش هجوم آوردند و هر دیناری از ان را بصد دنیا خریدند و دعبل
در انوقت دانست که مراد انحضرت از آنچه فرموده بود که باین زعفران بجا عت باشد چه بود و
کیزی داشت که مغالوب با او داشت و ان کینه سبب در چشمی گوارا ایشان آمدن بود تا ایناست بود
و از بخت بسیار از زده خاطر بود نادر نبی از شیطان خاطرش رسید که ان پاره جامه را که از اهل قریه
باست پس بخرش و مشا رحمت از جاوان جامه را بپرون آورد و ان پر چشم ان کینه سبب و چون صبح شد
که چشمهای ان کینه روشن شدن است به اذ انل پس کوه را بقتله رسانید و بان پاره جامه باعث شفا
جماعت بسیار شد و محضر انجری از احمد و محمد در علی حضرت روایت شد که در این حال در امامت حضرت
امام علیه السلام موافقت بودم که ایا انحضرت امام باشد یا غیر انحضرت بر عرض بچند نوشتم و در ان عرض
و خصت خواستم که بچند مشرف شوم و در خاطر خواستم که اگر مراد حضرت ملازم من خود را در ان
سه اید از ایات قرانی را که در معنی ان دو زمان بود در حال انجا بودم از و سوال کنم که در ان حال

گفته اند که

مکزی او انحضرت من رسید که در پیش موکولان بر من کجا شسته اند رسیدن تو بحد من مو مشکل است ان
موقوف بوقت است و اما ان سه را که میخواج بر من جلش اینست و غل هر سه را چنانچه خواست خواه من بود نشسته
بود و ان شکت از خاطر من بر طرف شده و اسم که انحضرت بحد خداست بر خلق محضر انجری در کتب التمه از علی
احمد کوفی نقل شد که گفت که از کوفه متوجه خراسان بودم و خازن من حله بمن داد که این را از خزانه از برای من ببرد
بخر من انرا در میان مناع خود بسته روی بقصد خود آوردم و چون شهر مرو رسید در خادمان حضرت
امام رضا علیه السلام پیش من آمدند و گفتند که یکی از خادمان انحضرت فوت شده حله داری که او را کن کنیم من
گفته که در میان مناع من حله نیست پس رفتند و بعد از آنکه باز آمدن گفتند که مولای ما انرا اسلام میرساند
و میفرماید که با تو حله هست و اگر حاضر نداری خزن تو انرا خواهد بود که بفرستی و از برای او نیز و زه بخری و ان
در میان فلان مناع یعنی پس مر بیا د آمده انرا بپرون آورد و بخا دمان انحضرت دادم و با خود گفتم که انرا
مسئله چند پرسم اگر جواب مطابق سوال میگوید بقیه میکند که امام مغرض الطاعه است پس ان
نوشتم و متوجه خان انحضرت شد و از دعوا من خلق مرا از رسیدن بخدمت انحضرت مانع بود و در فکر بودم
که چگونه غلامی امکن گفت که با علی ابن احمد کوفی جواب مسائل خود را بگیر و پاره کاغذی بدست من داد
چون مطالعه نمودم جواب مسائل من بود بنترقی که نوشته بودم و بنویس که میخواستم و از فضایل و حلال
ان حضرت یکی ان بود که هر سه روز بجای خزن قران میفرمود و شبها خواب میکرد و تمام اوقات شبها را بعبادت
و عبادت الهی برون میسایند و هرگز خاجت کمی دارد نکرد و حیا انحضرت در مرتبه بود که در وقت نماز عراب درهن
در حضور کسی نینداخته و در حضور کسی پای مبارک او را نکرده و در پیش کسی نکرده و خن اش غیبی بمن نبود و
خان اش در نهایت درستی بود و چون برون میآمد از برای رفع شامت اعداد و دیگر فایدهها با س فر فرستید
و در فیکه سفره اش را می انداخته که حاضر بود بیکل انحضرت یا انحضرت هم سفره میشد و با غلامان
و در بانان و چاکران و سایان هم کاسه میشد همیشه بر روی حصیری نشن و انوع اعط انحضرت نشن که
الصغار بر من الذی یجرب الی الکجا بریحه کاههای صغیره داههای اندک و نفاها ان کبره یعنی کسیکه متوجه کافا

صغیره شود و رفت در کافه و در مشیت می شود بجا همان کبیره نبی باید که داخل از آنها نشود تا بان منزلهها نرسید
دیگر از مواظب حضرت است که متن **لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ** یعنی کسی که از حضرت الله تعالی
در نیل از نزد جبری بخواهد نرسید و از جمله مواظب حضرت است اینکه فرمود **يَا عَبْدَ اللَّهِ أَتَيْتَ**
وَأَبْعَضَ فِي اللَّهِ وَقَالَ فِي اللَّهِ وَعَادِيَ اللَّهُ فَانَّهُ لَا نَمَالَ وَلَا يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا بِاللَّيْلِ یعنی ای بند خدا دوستی کن از
دو راه خدا و دشمنی کن در راه خدا و محبت کن در راه خدا و عدل کن در راه خدا یعنی با هر که دوستی کنی باید
که از برای خدا باشد و همچون با هر که دشمنی کنی میباید که از برای رضای خدا باشد پس بدین سبب در تفسیر ایشان
ولایت و دوستی خدا را مکرر یا اینکه **حُبُّ فِي اللَّهِ وَأَبْعَضَ فِي اللَّهِ** استند را شی دیگر از مواظب حضرت است که
لَوْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ النَّاسَ حَسْبِيهِ وَنَايِلًا لَكَانَ الْوَأَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَطْبَعُوا وَلَا يَعْصُوا لِقَضَائِهِ عَلَيْهِمْ وَالْحَمْدُ
إِلَيْهِ یعنی اگر مردم خوف ندا شنند از حضرت حق تعالی بواسطه بهشت و دوزخ او هرگز واجب بود
بر ایشان که اطاعت خدا کنند و مخالفت او نمایند از جهت **فَضْلِهِ** که با ایشان نموده و احسانی که در حق ایشان نموده
دیگر از جمله کلام حضرت است که **فَرُودَ صَدَقَ كُلُّ مَرْمَرٍ عَقْلَهُ وَعَدَّتْ جَمَلَهُ** یعنی دوست هر مردی عقل او است
و دشمن هر مردی جمل او است و در مقام تخریص بر هر فرد فرمود که دنیا جمع می شود تا پنج چیز جمع شود اول بخل
بکمال و در طول امل سیوم هر ص زیاد چهارم قطع صلح و پنجم دنیا را بر اختیار نمودن آفتاب
مامون مامون حضرت امام رضا صلوات الله علیه را چند چیز بود یکی آنکه ان در صورت شیر را حضرت
زین کرد ایند و حمید بن هر از او حضور مامون بفشل رسانیدند و دیگر آنکه در ویشیک حضرت امام رضا
بشهر مرز رسید مامون مقرر کرد که در هفتصد روز و شبی روز و شبی دو و یکروز و پنجشنبه بنشیند و آن
حضرت را در جاساب راست خود بنشیند و در آن کنی و اگر کسی بر کسی ظلم کرده باشد از مظالم از ظالم
بگیرد و رعایت حال فقرا و مسالین بکند هر که داد و روی باشد در مقام علاج آن در باید و مدتی مدید بر
مزال گذشت تا روزی از روزها مردی صوفی را بخدمت مامون آوردند که دزدی کرده بود مامون
نگاه کرد دید که در میان آن صوفی دزدان او موجود چند هم رسید گفت ای مرد در سر می کنی که این از میانها

با این فعل قبیح جمع میکنی صوفی گفت از روی اضطرار کردم نه از راه اختیار و این کار را کرده ام تو سبب شدن
از جهت آنکه حق مرا از من منع کرده و من مضطر شد مشغول این عمل شدم ام مامون پرسید که حق تو کدام است
که من ان را از تو منع کرده ام گفت من و اگر چه ان صوفی سست بود اما چون هم خطاب جنس را داد آن رسول خدا
منع کرده بود بنا برین سبب ان را از غیر سادات میدادند مامون گفت من تعطلیل حدی از حد و در الهی این
گفتگوها که تو کنی نخواهم کرد حضرت حق تعالی مقرر فرموده که دست نه زدن افضع کنی و چون تو افرازدی که در
کرد میفرمایم که دست و قطع کنست صوفی گفت ای خداوند کن و اول حد خدا را بر خود جاری کن و اخر بر من جاری ساز
مامون بجانب حضرت امام رضا صلوات الله علیه ملانفت شد گفت دانستی که طلبت چیست حضرت فرمود که
طلب میکنی که چون حق مرا زد بدی ان من حق دیگران زد بدی ام مامون در غضب شد بان صوفی گفت که
دانه دست ز قطع میکنم صوفی گفت که تو چون دست مرا سبب توانی قطع کنی و حال آنکه بند منی مامون گفت
در کجا و کدام حال من بند تو بودم گفت در رفیق که بدین ماد در نوا ازین اهل مسلمانان خریدم مقام سختین
و فقرا در ان شریک بودند اگر حصه خود را بسپردند بنشینید باشند من بنشینم ام و تو بنشین حصه من بند
من دیگر آنکه پاک میباید که با یکی را بال سازد و با این همه خدا که اجر این بر تو از است چگونه جایز است
که حد بر کسی زده پس مامون بجانب حضرت امام رضا علی السلام نگاه کن این رسول الله در باب اینمرد
میفرماید **أَحْضَرْتُ وَمَعَهُ دُنْيَا وَحَمِيمٌ حَمِيمٌ قَائِمٌ** ای امیر در بر تو حجت تمام کرد مامون مقرر کرد که از تو
برون کنست از ان مجلس قاری سخن حضرت کینه در دلش زیاد شد و در مقام دفع حضرت بر او دست برد
لذا سبب زهری اذن مامون مامون حضرت زین را این بود که بعد از آنکه حضرت با علمای هر ملی مناظر فرمود
مامون دید که حضرت غالبست و کمال علم حضرت و صفات زهد و ورع حضرت بنامید با خود گفت که هر کجا
چنین شخصی باشد که علم تمام اهل عالم باشد و در صلاح و تقوی و زهد و در دنیا مثل و مانند نداشته
باشد عجیب نیست که مردم مان زنده رفتند میل یا او کنند و بر سر او جمعیت نمایند و بعد از ان از دست فرار
پس ازین و اهرام حضرت را طلبید و گفت باین رسول الله بر من ظاهر شد و حاضر که تو سزاوارتری از دیگران

بجای آن و نیابت جنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام علیه السلام فرمود که فخر من بر سید خدای
 دینهد در دنیا میخواهم که از شهر دنیا و اهلسنجات با هم و بومرغ از هر توقع نعم الهی دارم و از فرزند دنیا
 بلند می‌مانم و مقام نزد حضرت الله تعالی میخواهم مامون گفت باین رسول الله من اراده دارم که خود را از خلافت
 عزل کنم و تو را بجایب بنمایم و منصبی را که خدا و رسول خود از من گرفته اند و اگر کار و مردمان را طلب کنم
 تا با تو بیعت کنند و خود نیز با تو بیعت کنم حضرت فرمود که اگر خلافت از دست و حضرت حق تعالی بخواهد
 فرموده است پس تو جایز نیست که آن را بیکه دهی و اگر امامت و خلافت از تو نیست چیزی که از تو نیست
 چون بیکه میدی مامون گفت باین رسول الله ناچار است ترا که این امر را از من بگیری کنی حضرت فرمود که بطبع
 و رغبت هرگز این امر را از تو قبول نخواهم کرد مامون انقدر التماس کرد که حضرت انقدر جماعت فرمود که
 مامون نایب شد پس گفت اگر قبول خلافت میکنی پس ولی عهد من باش که بعد از من خلافت از تو باشد حضرت
 فرمود که بجز خدا قسم که بدم از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی
 فرمود که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت بسبب زهری که من دهمند و ملائکه اسما نهان و زمینها بر من
 بکشد و من در زمین غریب در بهلوی هر روزی که رشید مدفون شوم مامون که این سخنان شنید بگریه درآمد و گفت
 که قدر نیست که اندیشه بدی نسبت بشود خاطر بکنم از آن نامن ذنن ام کسی قدر دلت نغارد که بطور کاری بکنند
 و من بجان دارم که این سخن را از تو بگویم بگوئی که این امر را از خود دفع کنی و مردم عالم ترا قاهد و ناکند دنیا که
 انحضرت فرمود که بجز خدا قسم که نامن بدنیا آمده ام و با نام بدن و روح حرکت نکرده است و من از این عالم بترس
 دنیا از برای دنیا کرده اندی و من آن نیستم که قصد تراند نام و اراده ترا انهم مامون گفت قصد من چیست
 فرمود ای که مردمان بگویند که علی بن موسی تراند دنیا نکرده بود از جهت آنکه مامون همین که او را تکلیف کرد
 کردی عهد من شوقی بحال را ضعیف شد مامون غضبناک شد گفت تو همیشه چیزها می‌گویی که ملازاد کنی
 و اینها از آن سبب است که از سطون من ایمنی بخند و رسول گویند که اگر قبول میکنی که در بیعت من شوی خوب
 ما الا بقتلت میرسانم پس انحضرت فرمود که حضرت الله تعالی مرا می‌گردد از آنکه خود را بدست خود در هر ملک

اندا زمر و بعد از آنکه کا و بجز بر سر قول خواهم کرد بشرط آنکه نرسد و در نصب تمام و در خبر بر انچه
 دهم مامون کار به همین قدر از انحضرت راضی شد و در بعضی از روایات واقع شد که شخصی از حضرت امام
 پرسید که شما وجهی بین داشت که هلال عهد مامون را قبول کردید فرمود که حین حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام را دیده‌ام و آن داشت که در شهری داخل شود فرقی در میان نیست بهر تقدیر مامون ملعون مقرب
 بخود که مردمان بیایند و با او بیعت کنند با ما است و خلافت و بعد از آن با حضرت امام رضا علیه السلام بیعت
 بودی عهدی و بعد از آن با فضل بن سهل بوزارت و فرمود تا سید کز من گذارند و بر یک خود قرار کنی و بر یکی کرد
 حضرت امام علیه السلام را نشانید و فرمود تا بر دیگری فضل بن شیبان را نشانید و با سبط بن جبیر
 کند پس بیک مرد را در وضع و شرف می‌آمدن و بیعت میفودند و بر فرزند و در اضر جوانی از قبیل انضا و ان
 و بیعت کرد و همین که با انحضرت رسید انحضرت بیعت فرمود مامون اذن حضرت پرسید که باین رسول الله سبب
 بیعت چه بود انحضرت فرمود که تا حال انسخا می‌که آمدند همایشان بنوعی دست میدادند که بیعت انان بیعت
 بود الا این جوان که بنوعی دست داد که بیعت او عقد بیعت است مامون پرسید که فرسخ بیعت که را است
 و عقد بیعت که را انحضرت فرمود که فرسخ بیعت از ایهام است تا خنجر و عقده بیعت از خنجر است تا ایهام پس مامون
 مقرب کرد که مرئوس بگریه گفت که مردمان مرئوس دیگر بیعت کردند پس یعنی که انحضرت فرموده بود و گفت که
 مردم افتاد که اینم چگونگی صحن امامت و خلافت باشد و حال آنکه تا عهد بیعت کردند را نمیدانند و او اباب
 این خبر را از برای مامون می‌آوردند که مردمان همین و چنان می‌گویند و حسد و راه ان شوقی و اباب
 که زهر دهن انحضرت راضی شد و در بعضی از روایات واقع است که مامون در آن روز مقرر کرد که یکساله جنات
 سپاه را بدهند و هر یک از مردمان عرب را در علویان و علیا و حضبا و عباسیان بدان روز و موافقی حال
 عطا یا از آن فرمود و مقرر کرد که بیعتی با سبب از آن سبب است و لباس سینه که ذی بنی ما شام است بیعت
 و فرمود که سکه بنام حضرت امام رضا علیه السلام زدند و خطب بنام انحضرت خواندند حضرت امام علیه السلام
 در آن حال یکی از خواص صاحب خود خطا خوانده فرمود که تسفل قلبک بعد الاثر ولا تتهم قاتل لا یم یغفر

د خود را با این امر یعنی از آنچه روی نمود خوشحال مباش که این امر با تمام نخواهد رسید و آنچه در بعضی از
روایات واقع است است که مطلب ما مومن از آنکه آنحضرت را ولی عهد گردانید این بود که شایسته بود
بلی نباید و مردم را چنان همه شود که آن جناب انقدر مایل است با موددینا که داضی شایع کردی عهد
ما مومن باشد و ازین معنی فرجنا است و این باعث آن شود که وقع آن از نظر ما ناید و چون از آنحضرت
بغایت نفرت ازین امر معلوم مردم شد بیشتر از پیش بدیع آنحضرت مشغول شد پس ما مومن جمعی را
از علمای ایران داشت که مسایل مشکله از آنحضرت پرسند و مدعیان شیعیان بود که شاید که در جواب بعضی
از آنها آنحضرت تامل کند و این سبب شود که بعضی از اقوام نسبت بان امام انام که اعتقاد شوند و در آخر جمعی
بما مومن گشتند که علم حکمت مشتمل است بر دقایق بسیار که کسی نبود که با آنحضرت اذان علم بحدت میکرد مگر بود
که مدعیان خلیفه حاصل شود پس ما مومن طلب کردیم و آکه علم لغت را از لغت یونانی بلغت عربی نقل
کردند چه این علم ما ائوف در میان اهل اسلام نبود و جمعی از علمای زمان از برای رضای ما مومن مدتی
سعی در مطابعت آن کردند و از مشکلات آن علم با آنحضرت گفتگو در میان آوردند و آنحضرت حل مشکلات
ایشان مینمود و مرتبه آنحضرت در نظر مردمان سبب آن می فرود پس کینه و حسد آن ملعون را بران داشت
که آنحضرت را از هر چه بد کرد و ایند و طرف آن بروشی که از ابوالصلت هر روز علیه السلام منقول است اینست
که ابوالصلت مذکور گفت که روزی در خدمت آنحضرت علیه السلام بودم فرمود که برو بقتیر که قبر حضرت الرشید
در اواقع است و از هر طرف آن متقی خال بسیار چون بفرموده قیام نمودم آنحضرت یکبار داوید و مشال
رو نمود و یکی را که از جای برداشته بودم که آنجا قبر حضرت در آنجا واقع است بعد از او دیدم
فرمود که این مدفن منست بدانکه اگر در آن سوطی خواهند که از وی من قبر کنند هر چند سعی کنند بشد
نخواهد بخت که بکنند ابوالصلت از طرف سرخی ظاهر شد کله چند که بنو تعلیم میکند چنان او خواهد
جو شد که قبر من براب شود و در میان آن مامیان بسیار پیدا خواهد شد نانی تو میدهم انرا دیده
کن و در آن اب برزتا ما هیان بخورند و چون از آن نمان چیزی نماند ماهی بزرگ پیدا خواهد شد و تمام آن

ما هیان خود را فری خواهد برد و غایب خواهد شد پس بعد از آن دست بران اب بگذارد کله را که بنو
تعلیم میکند چنان تا آن اب بر طرف شود و آنچه گفتند در حضور ما مومن خواهی کرد و بدل که من فرزند ابتر و او میر و
درد و شکم بیرون ایم اگر سر خود را پوشید با شتم با من حرف مزن و الا هر چه خواهی بر سر ابوالصلت گوید
که چون صبح شد حضرت امام علیه السلام با من خود را پوشید و در محراب دعا بود و خود مشغول شد که خالها
ما مومن بطلب آنحضرت آمدند و آنحضرت برخواستند متوجه خانه ما مومن شد و چون ما مومن ملعون از دست
نظرش بر حضرت امام رضا علیه السلام افتاد برخواست بعتظیم و میان هر دو چشمش را بوسید و در پهلوی خود
نشاند و در ائوف در پیش آن ملعون طغی انکوره حاضر بود و آن شیعیانی اذان را بر او کرده بود و دعاهای که خود
میدانست بران کرده بود پس خوش از خوشیانی را که بر او داده کرده بود برداشت گفت باین رسول الله ازین انکوره
بخورد که من هرگز انکوره باین خوبی ندیدم آنحضرت فرمود که در پیش انکوره ازین بجز ما مومن ابرام کرد آن جناب
فرمود که سزاوارت باب معان داد ما مومن گفت کجا بدین میری آنحضرت اذان خوشه سردانه برداشت و تناول
فرموده و برخواست ما مومن گفت ای این یعنی بجا میری آنحضرت در جواب گفت ای حیث و کفنی یعنی بلغنا میریم که
ما فرستادی و سر پاد را پوشید از آنجا بازون آمد ابوالصلت میگوید که چون آنحضرت را بر توجه دیدم با او
حرف نزد و در چند منش مرفتم تا او اصل خواند خود شد و بمن امر نمود که در دابه بند و شک و پرفراش کبر کرد که در این
جوانی دیدم خوش روی خوش روی که شباهت تمام بحضرت امام رضا داشت باو گفتم که در خانه طلبنده بودم تو از
کجا داخل این خانه شدی فرمود که آنکه مرا در یکم از مدینه باین موضع رسانید که در دست که با وجود پند و مراد
این خانه کند که گفت و کسین گفت من حجت خدایم بر تو و بر جمیع شیعیان منم محمد بن علی و بیعت حضرت امام علیه السلام
شد و بمن گفت که هر که من بیا بفرموده قیام نمودم و چون حضرت امام رضا علیه السلام را چشم بر فرزند امر چند افتاد
او را بخود نزدیک ساختن بینه بکینه خود ضم کرد و میان هر دو چشم مبارکش را بوسید و با یکدیگر بر سرش زدند
که من فهم نمیگورم که چه میگویند و بر ابوالصلت چیزی سفید ظاهر شد که از برف سفید تر بود و حضرت محمد بن علی علیه السلام
انرا فرود و متوجه من شدن فرمود که با ابوالصلت با این خانه داخل شود و غسل و آب بپوشد آنرا که من ندانم تو شوم

درین خانه ای و غسل نیست فرمود که هر چه بوی میگویم بشنو چون داخل آن حجره شد مرد حاضر بود بیرون آورده
و از برای آنکه مرد آنحضرت را امن بویان بند کردم فرمود که تو با شی که با من کسی هست که مراد کند پس بیرون
بزن کوبار خود و غسل داد و فرمود که ازین حجره حوطه و کفن بیرون آرد باندرون آن حجره رضم حوطه و کفن که هرگز
در آنجا نه نبود حاضریدم بیرون آوردم بدین حوطه و کفن کرد و بروی آن گذارد پس فرمود که تا بوقت بیاید که من اگر از
نوبت نام فرمود که در همین حجره هست و رضم دیدم که تا بوقت نماند است بیرون آوردم و بدین راه تا بوقت نماند
از در کفایت نماز گذارد و هنوز با رضم نشن بود که دیدم که تا بوقت از زمین جدا شد و سفینت آنجا نشکانه شد و آن
تا بوقت بصره استمان رفت تا از نظر من غایب شد که من با این رسول الله همین ساعت مامون خواهد آمد و بدین
بزرگوار تو را از من خواهد خواست در جواب چه بگویم فرمود که خاموش باش که عنقریب بر میگردد و دیدی که اگر پیغمبری
در مشرق باشی و وصی او در مغرب باشد حضرت الله تعالی جمع میکند میان روح و جسد هر دو بعد از آنکه باز شفقت
شکافندش و تا بوقت پیدایش بجای خود قرار گرفت و حضرت امام محمد تقی علیه السلام بهر دو از میان تا بوقت بیرون آورد
و بر فرزندش خوا با اینده و آن تا بوقت نماند و من در آنوقت حضرت امام رضا علیه السلام را ملتسبیا بر من میداد
که کویسان حضرت را غسل ندادند و کفن نکرده اند پس حضرت امام محمد تقی علیه السلام این گفت که برینیز از برای مامون
در در آبکشاد در آتش و در دیده هر مامون با خفا مانتی با کرمها نهایی پاره و چال پیداشدند و مامون در آن میان
مشک بر صورت خود میزد و خاله بر سر میزد و مرا امر میبخشیدند که در کوفه که قبر میکنند و بعد از آنکه آب و ماهیها
ملا حظ نمود گفت ابو الحسن هر چنانکه در حیات خود با امر میبخشید میبود در زمان خود تر میتی بدی از محمدان
مامون گفت که شما را خبر دادی که ای بنی عباس هر چند که شما بسیار با هید از باب این ماهیان آخر
حضرت الله متعالی کسی را بر شما مسلط میداند که همه را براندازد ما شوق گفت راست گفتی و بعد از آن بمن گفت
که ای ابا الصلت این دعا را و آنکه خواندی مرا تعلیم کن و من هر چند رنگوردمه از آنچه آنحضرت بمن تعلیم کرده بود
لیکن کلک بخاطر نیامده قسم یاد کردم که فراموش نمیشد قبول نکرد و فرمود تا مرا حبس کردند و مدتی در زندان
بودم و کار بر من دشوار شد آخر صبا کردم و کفن شد و در آنجا حضرت محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

که مرا بخانی کریمت کن دعای من مستجاب شد حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که حاضر شد و گفت ای
ابا الصلت دل تنگ شدی گفت آری ای سید من فرمود که بر خیز و دست مبارک بر پنجه های من زد و بخام
ذخیره ها از بدن من دور شد و دست مبارک فرمود از زندان بیرون آورد و من جنات میدیدم که زندان بان
و خدمت امر میایدند اما هیچکس از ایشان با من حرف نزد تا از اینجا بیرون رضم و فرمود که بروی ما ان خدا
که دیگر مامون ترا خواهد دید و تو را نخواهی دید و بعد از آن هرگز ملاقات من با مامون اتفاق نیفتاد
و از حال من تا نقل شد و در بعضی از روایات واقع است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه نزدیک وقت هر چند ^{بیت} ^{آن}
طلب فرمود تو که منم که اجل من نزدیک شد و فرمایند طایعی مامون مرا خواهد جلیبید و من هرگز از آنجا
خواهد داد و بعد از آن خواهد خواست که مرا غسل دهد و عذاب بردارد و از آنجا خواهد رفت
بر موضع بلندی خواهد نشست و باید که تو هم مرا غسل من شوی و صبر کن که خبر پیغمبری در اطراف زد و خواهد
مرا بر پشت ان خیمه بر و در پشت خیمه بنشین و میاید که باندرون ان خیمه نگاه کن یا کسی بگذاردی که نگاه کنی که
هر که در ان خیمه نگاه کند هلاک میشود و در خیال مامون بیخوابی که از آنجا نماند بود که امام و انبیا
امام کسی غسل نمیداد محال بود در اینجا و پیشتر در حدیث است در جواب سئوال که کسی بخدای کند در غسل
امام قصوری با امامت او غیر رسد و خلی با ما می که بعد از دست نمیرسد اگر اهل طایفان دست ظلم کونا ^{میکرد}
امام و خلیفه که بعد اوست او را غسل میداد و مر لظن اینست که حال آنکه امام زمان او را غسل میدادند ^{از آنکه}
خیمه تا پیداشد و مر لعیاب قرین بیروما چون خواهد خواست که فریدنش هر وقت الشیبه قیله قرین با سید
و ان نخواهد شد که اگر جمیع کلنگهای دنیا و آکا رکت بمقتلاد بشت ناخنی خاک نخواهد شد و بگویم مامون که
من کشته کربل کلنگ بر زمین زخم تا قبر عطا هر که در بعد از آنکه قبر ظاهر شود در آنجا نماند ای که ان قبر
بر خواهد کرد پیداشد و ما هیایم کرد دانید خواهد شد ظاهر کرد و صبر کن تا انما هر غایب شوند
پس مرا بکار قبر بگذار که مراد بر من نخواهند بود و ما کل از که در مخالفت بر زمین که قبر خود بخود پدید ^{مید}
سای خواهد شد و آنچه بنویسم بخاطر نکاه در خواب ان ممکن هر چند در جواب آنحضرت گفتی که باین ^{تسه}

بخدا پناه میرم از آنکه بخلاف امر تو کار کنم هر چه بر این اهل کرامت می افتد بیست است میگویند که چون صحیح شد
مرطلبید و گفت مولای خود را از من برسان و یاد بگوی که تو بنزد ما می آیی یا ما بنزد تو می آییم و چون آنحضرت
مراد بدست آورد مجلسی مأمون شد و چون داخل مجلس مأمون شد آن شقی بخت بخواسته آنحضرت را در
برگرفت و پیشانی مبارکش را بوسه داد و آن جناب را بر بالای تخت خود برده در جایت راست خود نشاند
و ز مای با آن سرور بصیحت مشغول شد بر بغلامی از قتل مان خود خطاب کرد گفت که از برای ما انگو
و آنرا بیاور و من چون این سخن را شنیدم صبر و قناعت از من مفارقت کرد و راهسته است بر رفتن و خود را از
انجا برانداختم مثل کسی که در خانه باشد و سلسله و جیران میگردیدم تا آنکه شنیدم که حضرت امام علیه
نجان خود شریف بوده و بعد از آنکه دیدم که ملازمان ما مأمون از پی طبیعت میدویدند و میکشند که حضرت
ابو الحسن را علی بن مأمون شد و مردم ازین در شک افتادند و من بیقیان میدانم که حال چیست و چون
صحیح شد از آن ناله و نغان از خانه آنحضرت بخواست برودی بد خانه آن سرور رفتم دیدم که مأمون با
کر بیان حال در قریب آنحضرت نشسته و چون نظرش بر من افتاد گفت جای مفرق کن تا من مولای تو را غسل
دهم آنجا امام رضا علیه السلام فرموده بود یاد کن مأمون گفت تو میدانم و منظر بودم که دیدم که خیمه معصومه زده
شد و بر روی آنحضرت فرموده بود در میان خیمه تو را گرفتم و او از تکبیر و تهلل و تسبیح میشنیدم و صد
طرف و در تحقیق آب بگو شمشیر سید و بوسه های خوش که مثل آن هرگز بنام من نرسید بود شنیدم و ما
در آن حال در جای بلند نشسته بود و مرطلبید همان اعتراضی که آنحضرت امام علیه السلام خبر داده بود
کرد و جواب او را گفت و چون آن خیمه غایب شده مولای خود را گفت کرده و بر سر برخواستن اینها دیدم و مأمون
و حضار آمدند و نماز کردند و دید آنکه این نماز بیکه مأمون و امثال او بر آنحضرت کردند مثل نمازیست که
بعضی از منافقان اصحاب بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کردند و چنانکه در آنجائی تجسسه نماز آنحضرت
نمازی بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر آنحضرت کرد و در آنجا نیز نماز حضرت امام رضا علیه السلام
و التماس نمازی بود که فرزند او چندش یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر آنحضرت کرده اند که داری

میرشد

داری آنچه بدست میگوید که چون بطرف غیر امدیم و ظاهر شد که بگفت آن زمین قادر نیستند
من پیش امدم و گفتم که مولای من بمن فرموده که من یک کلک بر زمین بزنم تا قبر ظاهر شود ما مومن گفت
اگر چه این امر بیسبب است اما از دور نیست و رخصت داد و من کلک بر زمین زدم و فاجحال قبری مهیبا ظاهر
پس ما مومن بن گفت که داخل قبر شو و مولای خود را در قبر بردار گفتم فرموده که صبر کنم که تا آلی که ظاهر خواهد شد
و ما هیات هر آن پیدا شد و بطرف شوند و در این اثنا اب ادان قبر حوشیدن گرفت سوچی که آن قبر
باز آب شد و ما هیات دو آن پیدا شد و از جمله یک ما می عقد و طول آن قبر بود و بعد از آنکه اب ادان
نایدید شد بدش محقر آنحضرت را بکنان در قبر آوردیم و اب ادان دست کسی را آنحضرت زدند باندرون قبر
رفت و ما مومن بجز آنرا امر کرد که خاله بر آن قبر بزنند من گفتم که مولای من فرموده که کسی نخالد بر روی قبر گفت
دای بر روی قبر چون بر خواهد شد که بر او بخورد که این قبر وجود پر خواهد شد و بعد از آنکه چنان شد که
فرموده بود و حصا در هر داری بسیار کردند و بر گردیدند نه می گوید که بعد از این وقایع ما مومن مر بجز آن
طلبید و گفت آنچه مولای من بگوهر از برای من نقل کن گفتم آنچه فرموده بود بگو که تمام قسم داد که اگر چیزی دیگر
گفته باشد بگو گفتم آنچه از او شنیدم بگو عرض بسیار دیدم بعد از آنکه دیدم بسیار و ابراهیمها را که گفتم
بلی خیر انگو و آنرا در این زمین داده بود دیدم که ما مومن از شنیدن این سخن بسیار متعجب شد و بچند ناله
بر آمد و افتاد و غش کرد و بعد از نماز که بهوش آمد گفت **رَبِّ اَلْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللّٰهِ وَرَبِّ اَلْمُؤْمِنَاتِ مِنَ اللّٰهِ** مومن من رسول الله
وَرَبِّ اَلْمُؤْمِنَاتِ مِنَ اللّٰهِ مومن من علی بن ابی طالب **رَبِّ اَلْمُؤْمِنَاتِ مِنَ اللّٰهِ** مومن من فاطمه **وَرَبِّ اَلْمُؤْمِنَاتِ مِنَ اللّٰهِ** مومن من علی بن ابی طالب
از آنکه صلوات الله علیه بر او نام میرد تا حضرت امام رضا علیه السلام در آن حضرت **هَذَا وَاللّٰهِ هُوَ الْاَكْبَرُ**
اَلْبَبُ و این کلام معجز میگویند و بر سر میرد و من ترسیده و رفتم و در گوشه نشستم و بعد از نماز مرا
طلبید و گفت ای هر علم و الله که تو ز من از عزیز تر بینی بخدا سوگند که اگر بشنوی که این را از باب کسی و حیوان
آورده ترا بشنل خواهم رسانید گفتم اگر از من افشای این سر خطه و رسد خون من بر تو خال است گفت
باب عهد کن و قسم با خدا و بعد از آنکه دم قسم مرا بخش کرد ایندم می شنیدم که این را از قرآن میخواند

که یَسْتَعْمَلُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفَظُونَ مِنَ اللَّهِ عَنِّي أَزْهَرُ مَعَانِ مَبْرُورٌ وَارْتَضَتْ اللَّهُ قَالَ بِالْإِذْنِ نَزَلَتْ
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ نَصَلَ بَشَرٌ دَرِيَانٌ دَلِيلٌ بَرَاهِمَاتِ حَضْرَتِ اِمَامِ مُحَمَّدٍ تَقِيٍّ
وَأَجِبَهُ مَنَسَابِ اِيْنِ مَضَامِ اسْتِ بَرِيٍّ مَطْلَبِ اَوَّلِ دَرِيَانِ نَامِ وَنَسَبِ وَكِنِيَّتِ وَنَسَبِ وَعِدَّةِ وَادْعَا
اَلْحَضْرَتِ سَلَامِ اَللَّهِ عَلَيْهِ وَبَعْضِي اِنْ مَنَسَابَاتِ اِيْنِ مَقَامِ بَرِيٍّ سَبِيْلِ اِحْمَالِ مَطْلَبِ وِيْمِ دَرِيَانِ دَلِيلِ بَرَاهِمَاتِ
اَلْحَضْرَتِ عَلَيْهِ اَلسَّلَامِ مَطْلَبِ سَبُوْمِ دَرِيَانِ بَعْضِي اِنْ مَعْجَزَاتِ وَخَوَارِفِ عَادَاتِ وَبَرِيٍّ اِنْ كَمَالَاتِ وَفَضَائِلِ اَلْحَضْرَتِ
بَرُوْجِهِ اِيْجَاذِ وَبِحَمَلِي اِنْ اَجِبَهُ مَغْنَضَا اِيْ اِيْتِمَامِ اسْتِ مَطْلَبِ اَوَّلِ دَرِيَانِ نَامِ وَنَسَبِ وَكِنِيَّتِ وَعِدَّةِ
اَوْلَادِ اَلْحَضْرَتِ سَلَامِ اَللَّهِ عَلَيْهِ وَبَعْضِي اِنْ مَنَسَابَاتِ اِيْنِ مَقَامِ بَرِيٍّ سَبِيْلِ اِحْمَالِ نَامِ اَلْحَضْرَتِ مُحَمَّدِ اسْتِ وَنَسَبِ
اِنْ اَصْرَحِيْنَ عَالِيٍّ بِدَرِيَانِ بَرُوْجِ اِيْنِ مَوْسَى اِيْنِ اَبِي اَلْحَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ اِيْنِ اِيْطَالِيَّ اسْتِ عَلَيْهِ اَلسَّلَامِ وَوَالِدِ اَلْوَلَدِ اَلَّذِي
سَكَنَتْهُ نُوْبِيْرَ اسْتِ وَبَعْضِي اَلْحَضْرَتِ اَبُو جَعْفَرٍ وَبَعْضِي اَبُو جَوَادٍ وَوَقْفِ وَتَقِيٍّ وَتَقِيٍّ
صَادِقٍ وَرَضَا وَصَابِرٍ وَوَفَا ضَلَّ اسْتِ دَلِيْلِ مَبَاوِكَشِ مَبِيْنِ دَقَا مَتِ مَسْمُوْمِ مَعْتَدِلِ نُوْبِ وِدَّ وِشَاعِرٍ وَوَعْدَا
عَمْرُوْنِ قُرْبَانِ وَنَفْسِ خَامِ بِاَسْعَادِ نَسَبِ اَلْفَاوِ اَلْفَاوِ اَللَّهِ نُوْلُوْشِ دُو نُوْزِدِهِ مَاهِ مَبَاوِدِ اَلرَّمْضَانِ دَرِ سَالِ
نُوْبُوْرِيْجِ اِنْ اَلْحَضْرَتِ وَاقِعِ شَدْنِ عَمْرُوْشِ اِيْمِ اسْتِ وَبِحَمَلِ وِ كَسْرِيٍّ بُوْدِ وِ قَبْرِ بَرِيْتِ وَوَرْدِ مَقْبَرِ كَشِ وِ دَرِ بَعْدَا
دَرِ بَحَلِيٍّ كَرِيْمَا بَرُوْشِ مِشْمُوْرِ بُوْدِ دَرِ قَبْرِ مَطْمُوْرَةٍ كَقَبْرِ حُوْرِيٍّ كُوْرُشِ حَضْرَتِ اِمَامِ مَوْسَى كَاظِمِ عَلَيْهِ اَلسَّلَامِ دَرِ اَسْتِ
اِمَامَتِ وَخَلَاْفَتِ هَضْنِ سَالِ سَبَبِ وَاقِعِ نَقْزِ هَرِيٍّ بُوْدِ كَقَبْرِ بُوْدِ مَعْتَصِمِ عِبَاسِيٍّ كَرُوْزَاوِ اِنْ نَبِيْرَ مِيْكَفَنْدِ
بَاَلْحَضْرَتِ وَادْعَا اَوْلَادِ اِيْجَاذِ دَشِ جِهَانِ نَفْرُوْبِ وَاِنْ دَرِ مَقْدُوْمِ كَرُوْشِ وَوَقْفِ اِمَامِ عَلِيِّ تَقِيٍّ صَلَوَاتِ اَللَّهِ عَلَيْهِ وَوَعْدِي
وَاقِعِ هَلِ وَاَمَامِ مَطْلَبِ وِيْمِ دَرِيَانِ دَلِيلِ بَرَاهِمَاتِ اَلْحَضْرَتِ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ زِيَادَةُ اِدَا اسْتِ كَرِ دَرِيْنِ مَخْضَرِ كَخِيْرَ اِيْنِ
اِنْ اَنْزَلَتْ دَقِيْلِ اِيْنِ بَعْضِي اِنْ اَحَادِيْثِ مَذْكُوْرَةٍ كَقَبْرِ حَضْرَتِ رَسَالِكِ بِنَا وِصَلِيٍّ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلتَّصْرِيْحِ بِاَمَامَتِ
وَخَلَاْفَتِ اَلْحَضْرَتِ مَوْدُوْدِ وِدْوَانِ بِنَانِ نَفْرُوْبِ كَقَبْرِ اِمَامِ خَلِيفِ بِنِ بَعْدَا اَلْحَضْرَتِ اِمَامِ رَضَا عَلَيْهِ اَلتَّحِيْمَةُ وَالنَّشْرُ فَرِيْدِ
اِنْ اَحْمَدِيْشِ اِمَامِ مُحَمَّدٍ تَقِيٍّ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ اسْتِ وِعَادِ وِيْنِ مَخْضَرِ اِدْرِيْ بِيٍّ تَوْضِيْحِ بَلِكِ بَعْضِي اِنْ اَحَادِيْثِ مَرْتَبِ اِيْنِ اَوْفِ
مَبِيْنِ اِنْ اَحْمَدِيْشِ اسْتِ كَقَبْرِ بِنِ بَعْقُوْبِ كَلْبِيٍّ رَضَا اَللَّهِ عَلَيْهِ وَرِجَابِ كَاظِمِ رُوَايَتِ مِيْكَفَنْدِ دَرِ كَاظِمِ كَاظِمِ رُوَايَتِ

بعضی از این احادیث

بعضی از این روایات

از این باب نصر که ایضا حضرت امام رضا صلوات الله علیه است که او گفت که قال لی ان النجاشی من الاما
بعده صاحبک فاستهوا ان تسئلوه عنہ حتى اظلمت قد ظنک عبد الرضا علیه السلا فاحتر به قال
فقال لی الامام ابي فذ قال له هل تجزى احد ان يقول ابي وليس له ولد یعنی من کت پس نجاشی
که کیست امام بعد از صاحب تو یعنی خلیفه حضرت امام رضا علیه السلام کیست پس بمخوام که نواز الله
بهری که جانشین او کیست تا من بداتم پس داخل شده من بر آنحضرت علیه السلام پس خبر کردم اودا این
ای نصر که راوی این حدیث است گفت که پس گفت بمن آنحضرت که امام بعد از من پس من است بعد از آن
امام رضا علیه السلام من گفت که ای کسی حرمان میکند که بگوید بر من و حال آنکه او را بری نباشد و
آنحضرت اینست که اگر کسی خاطرش جمع نباشد و از جانب حضرت الله تعالی ندانسته باشد که او را بری خواهد
بود که بعد از او بر اقیام نماید چگونه در واقع او را بری نباشد حرمان میتواند کرد که بگوید بر من خلیفه من
چون این حدیث در وقتی از آنحضرت سلام الله علیه واقع شد که حضرت امام محمد تقی علیه السلام متولد شدند بود آن
حضرت را بری بگوید بود همچنانکه از ظاهر حدیث مستفاد است و همچنین آنکه آنحضرت دلیل است بر امامت حضرت
امام محمد تقی علیه السلام همچنین دلیل است بر امامت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که خبر از غیب فرموده اگر
کسی گوید که حضرت امام رضا علیه السلام در این حدیث فرموده که حضرت امام محمد تقی بعد از من خلیفه است بلکه
همان که فرموده که خلیفه بعد از من بر منست پس چگونه آنحضرت دلیل بر امامت او میزند که بنا بر
روایت شیخ مفید علیه السلام که حضرت امام رضا علیه السلام بری بنی برادر حضرت امام محمد تقی ندانست شخص است
که نبرد نام آنحضرت نقصان در راسته لایمیکند و بنا بر روایت بعضی دیگر از علمای ائمه که حضرت
امام رضا علیه السلام را پنج پسر بود و باز وجه استدلال ظاهر است از جمله آنکه احادیثی که از حضرت رسول صلی
دو باب خلفاء و اوصیاء واقع شده صریح است که حضرت امام محمد تقی علیه السلام بعد از پسر بزرگتر خود امام
پس حمل بری که در این حدیث مذکور است بر آنحضرت باید کرد و همچنین بسبب این احادیث که از حضرت امام رضا
علیه السلام واقع شده که در این نصیح شدن که امام و خلیفه بعد از آنحضرت حضرت امام محمد تقی علیه السلام است از جمله

حدیثی است که چندین نفر از اکا بر علی ایما متبر رضوان الله علیهم در مؤلفات خود نقل کرده اند و محمد بن یحیی
علیه السلام در کتاب کاف روایت نموده از صفوان بن یحیی که او گفت قلت لمرضا علی السلام قد کانت تک قبل
ان یتب الله لك ابا جعفر فکنتم تقول یتب الله لعلی ما فقد وقبه الله لك قال نعم حیوننا قاله انا الله
تومک قاله اکان کور قاله من قال یتب الله لعلی جعفر علیه السلام وهو قال یمن بدیهه فقلت جعلت
فدا لاله هذا انزلت سینان فقال وما یخبر من ذلک فقد قام علیه بالبحر و هو من کلث سینان
حاصل مضمون این حدیث شریف اینست که صفوان بن یحیی گفت که گفتیم بحضرت امام رضا علیه السلام که ما این
اذین از تو پرسیدیم قبل از آنکه بجشد و عطا نماید حضرت الله تعالی بنو حضرت ابو جعفر یعنی امام محمد تقی
علیه السلام را پس تو فرمودی که می بخشد حضرت الله تعالی بنو پس بنو جعفر که حضرت الله تعالی ابو جعفر را
بنو پس روشن کردن چشمهای ما را پس خدا تعالی بنماید ما را روزی از حق تعالی یعنی خدای تعالی بماند ما را
به روزی که ترا وفات دهد پس اگر و آنقدر جان روزی که ما به بنیم پس بعد از اینجاست که خواهد بود
با آنکه ما و امام ما را که خواهد بود پس حضرت امام رضا علیه السلام اشاره کرد بدست مبارک
بجانب حضرت ابو جعفر علیه السلام و ما را که گفتیم هم پیش پدر بزرگوار خود ایستاده بود پس گفتیم که فدای
شوم این سر سبز سالک اینده حضرت زین العابدین با و بنو پس بنو جعفر که فایم شد حضرت عیسی علیه
به نبوت و حضرت الله تعالی او را شهری داد در جانش که او سه سال داشت و در این باب احادیث بسیار
که در کتابهای معتبره مطول است از جمله اخضار بهمانند آنکه گفتا شد مطلب سیم در بیان حضرت ابو جعفر
و خوارف عادات و برخی از کمالات و فضایل حضرت بروجه ایجاد و جمعی از آنچه مقتضای این مقام
ندانند که معجزات حضرت نیز مثل معجزات ابا طیبین و اجداد طایرین حضرت نصیری ندارد و لیکن از
جمله آنکه سخن بسپرد اطنا بکنند درین مختصر گفتا بد که قلیلی انتره ^{در صورت} میشود تا باعث زیادتی عرفان
باشد معجزه در کتب معتبره روایت شده از محمد بن یحیی که او گفت که چون حضرت امام رضا علیه السلام
از مکه معظمه خواست که متوجه خراسان شود بخندت حضرت رفت چون اراده آن داشتیم

که کبریه نهتم

که بسند مشرفه دوم اذان جناب بعد از وداع القبا سر نمود که کتابی بیازماندگان خود بنویسد آن حضرت
کتابی بنام داد چون بسند بطبیعه رسید بدخانه حضرت و رفت در اوق حضرت امام محمد تقی علیه السلام تولد
بود خادمی انحضرت را از کوهان بیرون آورده بدخانه آورد که کتاب پدر بزرگوارش را بدست او در مین
در عرض آن راه نایبانشان بودم و هیچ چیز ننسیدیم انحضرت در آن سن با من خطاب کرده فرمود که ای محمد
ترا چه شده گفتیم با بن رسول الله دردی بهم رسانید و الحال چنین که می بینم چیزی نمی بیند فرمود که چشمهای
پیش رفت دست مبارک خود را بر چشمهای من مالید و الحال هر دو چشمم روشن شد و من را ایضا زل بود
و چون نظر بر جمال انحضرت افتاد دست و پای مبارکش را بوسیدم و نامه پدر بزرگوارش را بدستش دادم
گرفت و بخانه مراد او فرمود که بگشا و چون کتوب تمام آن نامه را خواند و مراد حضرت داد و فی الحقیقه این دروغ
که از انحضرت ظاهر کرده بدی مجرّه اعز از قاسم بن محسن روایت شده که گفت که در میان مکه و مدینه در منزلی
انمنازل اعرابی گرسنه را دیدیم و فرغی نمانی با و داد چون آن اعرابی برفت با دی سخت در روز یک اند و
مر بر هوا برد چنانکه از نظر من غایب شد و ندانستم که بجای برد و چون بمدینه آمدم و بخندت حضرت
امام محمد تقی علیه السلام مشرف شده انحضرت ایضا ایمن کرده و با آنکه من حرفی بگویم فرمود که ای قاسم غم نر
باد برد گفتیم بلو با بن رسول الله بغلام خود اشاره نمود که هاشم او را با چون او در نماز خود را شناختم و گفتم
یا بن رسول الله این بدست شما چون افتاد فرمود که چون در آن منزل بان اعرابی تصدق نمودی حضرت
الله تعالی بموجب ان الله لا یضیع اجر الحسینین هاشم ترا بتور نمود معجزه اعز در حضرت از کتب معتبره
شدن از اسماعیل بن عیاش که گفت که در زعبیدی بدین حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفتیم از
تنکی معاش و پریشانی شکون نمودم انحضرت گوشه جاغناز خود را برداشتند دست مبارک خود را
بجاک زد و دشمنی طایرین عطا نمود و چون کشیدم شانه مشغالی بود قیمت آن را در ما بجاخ خود
صرف نمود معجزه اعز از او دو بن قاسم جعفری روایت نموده اند که گفت که سر کا غل بن داد بود
که بر کس پدرم و عمو آنها نوشته شده بود و ندانستم که هر یک از آنها از کتبت در این حال بخندت حضرت

رفتم فرمود که آن کاغذها را بپرون او بپرون آوردم آنحضرت هر يك را نشان میداد که از فلان است و بقیه
نوشتنه است و یکی را گفت که سبید دینا دهم داده است که بفلان شخص ازین اعماش برسانی گفتند فدای
تو شویم بلی چنین است فرمود که چون زود با و خواهی داد خواهی گفت که کسی این نشان ده که فلان مناج را
از برای من بخرد نشان بدهم چون با من بر خوردم و زود دادم همان الناس نمود و من بفرموده آنحضرت عمل نمود
و در وقتیکه می آمد مرشد ادبی بمن الناس نمود و فرموده آنحضرت عمل نمود و در وقتیکه می آمد مرشد
که اگر بخدمت انبیا بر بی از آنحضرت درخواست کن که نوعی نماید که من بخدمت من مشرف شوم که مطیع چند
دادم و میخواهم که خود با آنحضرت عرض نمایم و در وقتیکه بخدمت آنحضرت رفتم چون سفر در میان بود و جمعی
بودند مرا فراموش شد که عرض سوال نمودم و شد اذکم و در اثنای خوردن بودم که آنحضرت خادمی را طلبید
و فرمود که برو فلان شهر را در آنجا که داخل شود که از فلان جا آمدن و مطیع دارد معجزه آفری از او و در
روایت شدن که گفت که مرا بکل خوردن عادت شدن بود و بهیچوجه علاج آن نمیتوانم کرد روزی بخدمت
آنحضرت رفتم و گفتم یا بن رسول الله دعای کن که حق تعالی میل کل خوردن را از من بردارد جواب نداد
روز دیگر بلا مشرفتم فرمود که حق تعالی آن خواهش را از تو دور کرد و بعد از آن دیگر مرا بان میل نشد
معجزه آفری در بسیاری از کتب معتبره منافی روایت شدن که چون حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا
رحلت فرمود ما مومن ملعون بعد از یکسال اذان و اقامه متوجه بغداد شد و در آن اوقات حضرت امام محمد
صلوات الله علیه با اهل و عشییره بسی چند که در گوش موجب طول کلام است از مدینه طبره متوجه بغداد
و آنچه جمعی از علمای ما نقل کرده اند آنست که آنست که در راه در آن وقت نه سال عمر داشت و بعضی هشت سال گفته
چهره نشانی بر بعد از ورود آنحضرت بطهران روزی مامون بشکایت پیران آمد و آنحضرت سلام الله علیه در آن وقت
سر کجی که نزدیک بنزل شریفش بود آمدن بود و جمعی از اطباء مدافعاً فرام آمدن بازی میکردند که در این اثناء
مامون با مردم بسیار که با او همراه بودند از ملازمان خود پیدایش داد و در نظر او بر سران کوچک افتاد و آن
جماعت اطال را بنظر خود آورد و چون اطال جنم مامون را دیدند و از ملازمان او را شنیدند پندیدند

در روز و روزگاری

برین و بسیار زده که بنشیند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام همان طریق در مقام خود توقف فرمود و
مامون از توقف آنحضرت تعجب نمود که آنحضرت چرا مثل اینی اجتنال نکرد بنشیند تا بنزد آنحضرت برسد
عنان گشاید و خطاب با آنحضرت کرد که گفت ای سپهر چرا تو مثل سایر اطال را که بنشیند آنحضرت در جواب این
که راه ننگ نبود که از زمین داخل بر تو و وسیع کرد ام و گناهی نگردد بودم که از تو تبریم و گمان نداشتم
که تو بی سببی ایذا را بر کسی رسانی مامون را از کلام آنحضرت تعجب فرموده شد و پرسید که چه نام
داری فرمود که محمد گفت سپهر کین فرمود که بسزای علی بن موسی الرضا مامون از استماع این سخن گریان
شد و بر آنحضرت رحمت فرسناد و روانه شد و ازین فکر بیرون منبرفت تا قدری از شهر جدا شد و از آنجا
بدر ای ای تمام احسان باز پوزا کرد و بر هوا بلند شد انقدر که از نظر مامون غایب شد و بعد از آن
پیدایش آمد و بر سر پست مامون نشست مامون ملاحظه کرد دید که آن ماهی کوچکی در منافذ
انجبال سنجب شده و آن ماهی را از منافذ آن باز گرفت و در میان مشت خود نگاه داشت و باز کرد بدو با
خود فکر میکرد که آیا این ماهی از کجا باشد و چون صید این باز شدن باشد تا بر سران کوچک رسید و همان
صورت اول از منقری شدن اطال و توقف آنحضرت روی نمود مامون چون بنزدیک رسید دیگر بار غنا
کشید و آنحضرت گفت که بگو که در دست من چه چیز است آنحضرت با الهام الهی فرمود که حق تعالی را در میان
اسمان و زمین در دینت و ماهیان کوچک از این دریا بیرون آید و بازهای پادشاهان از صید
میکند و ایشان سلاله نبوت را بان از ما پیش میکنند مامون نگاه چو لایق از بسیاری تعجب با آنحضرت کرد
و گفت که حقا تو فرزند علی بن موسی الرضا نبی و بعضی گفته اند که بعد از استماع این کلمات از آنحضرت پرسید
که کیستی و چه نام داری و دانست که آنحضرت کیست و در بعضی از کتب معتبره این خبر را نیز هست و آن اینست
که بعد از آنکه مامون عارف بر احوال آنحضرت شد و این معجزه عظمی را از آنحضرت مشاهده نمود آن سرور
بجانه برود و در آن اوقات آنحضرت روز بروز می افزود و قیاس ازین امری دست و حسد با شقا
و الهاب در آمدند بنزد مامون آمدن گفتند که ترا بخدمت قسم میدهم که روشی که ابا و اجداد تو با اولاد

علی کار میکردند با ایشان سلوک تنافی و پیراهن دولتی را که حق تعالی دو توپوشاید دو بر ایشان بنهند
در اونوقت که مولا با پدر این پسر در مقام احترام و مهربانی بودی سینههای ما از غصه شکافته شد بود کجاست
و البته که حق تعالی بهم او را کفایت کرد و ما را اندر دو افادغ ساخت تا این من دارم که بر او اثرش نمودن
با این پسر باعث محبت بود و در ما نشوی ما مومن گفتند آنچه پدران من با اولاد علی بن ابی طالب کردند
قصدا ایشان اذان قطع صلوات بود و آنچه من با او یعنی بن پسر یکدم اذان صلوات است و اگر بنی عباس را
انصاف میبود تا بل میشدند که الی علی بن ابی طالب را با این امر نزل دادند و از دیگران اند و آنچه از پیرانی باید
این پسر میکرد ازان پشیمان نبستم و من از روی انصاف و رغبت امر خلافت را با او و امیکداشتم او را ضعیف
و چون عهد رضای او را دانستم تکلیفش نمودم بولی عهدی خود بدان بیزین در نمیداد و تا امر شد آنچه
شد و قطع نظر از آنها کرده مرا محبتی که با این پسر است از نهایت فضل و کمال است که در دست عباسی است
که او را درین طفولیت علم و فضل و کمال از کجا هم رسیده و با کلام از فضل و اهل استعداد گفتگوی
کرده که معلوم شود که او را علی هست و اگر خلیفه بود با ابی کلام او و بجای او با علی بسیار نادر میخوانند
و فقهی حاصل کند و از علوم بهره بسیار نادر از خلفه است و مطالب ایشان ازین سخن بود که شاید
با این تقریب ما مومن را از فکر آنحضرت بیندازند ما مومن گفتیم که من آنجاست را بهتر از شما میشناسم
و علم ایشان از ما بنی خونی است و ایشان در باب کمال و استعداد محتاج بمعلم و استاد نیستند
و ایشان را کی سال باعث قلت کمال نیست و بزرگ ایشان با کوچک ایشان در علم مساویست و اگر
خواهید که صدق کلام من بر شما ظاهر شود هر که را خواهد از عقای علمای عصر انتخاب کنید و
با او بحث بیندازید ایشان را ازین بسیار خوش آمد و همه بمومن خطاب کرده گفتند که با امیر
یکی از علمای اقرقر فرمایید و روزی را دعوت نمائید تا این امر درین زدوی واقع شود ما مومن گفت
که من فلان روز را مقرر کردم اما شما هر که را خواهید از علمای اختیار کنید ایشان گفتند که خلیفه
شرط میکند که اگر معلوم شود که این طفل را علی نیست دیگر متوجه تعظیم او نباشد ما مومن گفت بلی

علی بن ابی طالب

لیکن شایسته شرط کند که اگر معلوم شود که در چنانست که من میدانم دیگر ذیاب تعظیم و احترام از مضایقه
نمائید پس عهد نمودند و با شعت تمام از خدمت ما مومن بیرون آمدند چون بچکان ایشان حضرت امام محمد
علیه السلام صاحب فضل و علم نبود و با یکی که گفتند که در میان علمای آن عصر از برای ما بهتر از بنی این اکثم
کسی نیست چه هم در کمال علم است و مورد نهایت دشمنی با خاندان علی بن ابی طالب و این تجسی بنا کنم در آن
فاقی بنفاد بود پس بنزد او آمدند و صورت حال را با او گفتند و مبلغی با او دادند و او با این امر موافقت
و روایتی است که در روایتی که ان مبلغ را با او دادند با ایشان گفت که چه احتیاج است با این حال که من را
که مبلغی بدم تا جعل این پسر را بر مردمان ظاهر سازم بهر جهت بری عباسی جدا از بنی امیر محمد است ما نیز
امده و عرض کردند که شخصی را از علمای اختیار کردیم امر از خلیفه است پس ما مومن در روزی که در امر کرد
تا علمای هر ملک حاضر شدند و با دعای داده تا هر کس که خواهد حاضر شود بعد از آنکه مجلس ما مومن را
و امر او سایر مردمان بر شد ما مومن فرمود که ابو جعفر یعنی محمد بن علی الخلیفه علیه السلام را طلب کنید و فرمود
که نزدیک با او برای آنحضرت مسندی انداختند و چون حاضر شدند ما مومن برخواست و اهل مجلس از
دوست و دشمن برخواستند و ما مومن آنحضرت را نزدیک خود نشاند و بنی این اکثم این امر بسیار در خصم
شد و این حسد در سینه اش با شغال در آمد و با خود گفت که حالا بر اهل مجلس ظاهر سازم که از برای
جاهلی برخواستند پس توجه ما مومن شد و گفت یا امیر المومنین آرا بدهت میدهمی که از ابو جعفر سؤالی
ما مومن گفت این مجلس بجهت همین منعقد شده بر عیوب حضرت امام محمد بن علی علیه السلام متوجه شد گفت اذن میدهم
که از تو چیزی بپرسم آنحضرت فرمود تا گفتی یعنی سؤال کن از آنچه خواهی گفت چه میگوئی دو باب کسیکه
در راه مکه احرام بسته باشد و صیدی را بکشد کفاره آن چه جز آنست حضرت فرمود که ایان مردمان میدهند
دو بیرون هر گشته بود در آن روز حرم و اباد است به این عمل را کرده میدانست که این عمل حرام است یا جاهل
مسئله بود و با این فعل از عمل صادر شد با از روی خطا کرده و با این شخص از او بدهد یا با
شخص از او بدهد یا بیعت بالغ و با عیوب بالغ و با مرتبه او است که با این عمل قیام و اقامت نموده یا دیگران کار کرده

بابا صدیقی کرده از جمله رفقا است یا از حیوانات دیگر یا انفسیدی که کرده بجه است یا بزل و اما آن شخص از آنچه
کرده بنمایانست یا نه و اما در شب اینصید را کتبیله یا در روز و یا امری که بسنه بود امری بود یا امری
برنجی بن اکت و الکت بزبان افتاده و نکش متغیر شد و هر چند اهل مجلس انتظار کشیدند حرفی نرفت مامون
گفت الحمد لله که ظن من خطا نبود و یا هنوز یا از آن انکار هست یا از عظیم خود بر کردید اندر من ^{حضرت} متوجه
امام محمد تقی علیه السلام گفت یابن رسول الله اگر آنچه بر سیدی یک یک از برای ما بیان میکردی مستغنی
می شدیم و آنحضرت صلوات الله علیه جواب هر یک را بر وجه صواب بیان فرمود مامون گفت احسنت یا آما
جعفر احسن الله الیک یعنی بنویس آن کردی و خوب اما نمودی ای ابو جعفر حق تعالی ترا جزای خیر بدهد بعد از آن
گفت که من چنانکه بچی این اکت از تو سؤال کردم تو نیز از چیزی بر من بپرسی تا من بگویم که اگر اذن دهد بر من و بچی
گفت که اذن میدهم که از تو چیزی بر من بپرسی از روی ضرورت گفت که ذلک الیک جعلت فدا ان عرفت
و الا استفد که منک یعنی این امر بسبت از جانب تو فدای تو شوم بر من اگر جواب دادم بگویم و الا از تو استغنا
نمایم حضرت امام علیه السلام فرمود که مرا خبر ده از شخصی که صبح بگاه کردن از برف حرام باشد و چون
افتاب بلند شود از تن بر حلال شود و چون افتاب بزوال رسد از تن بر حرام شود و چون بوقت عصر رسد
دیگر باره از تن بر حلال شود و در حال غروب افتاب بر حرام شود و در وقت خفتن بر حلال شود و در
نصف شب باز بر حرام گردد و چون صبح شود بر حلال گردد و وجه حرمت و حلیت هر میان این مرتبت
بچه چیز تواند شد بچی این اکت هم زمان طولانی درین باب تفکر نمود و بعد از آن سر از کربان خجالت ^{آید}
گفت یابن رسول الله بمیدانم که خود تو بچکره وجه این را بیان فرماید تا بچی حضار همه مستغنی شوند بیان
بود آنحضرت در جواب فرمود که کثیر بیت از شخصی و نظر غیر در اول روز بر حرام بود و چون افتاب بلند ان مرد
چکانه آن کثیر را انصا حبش خرید و بر حلال شد و در وقت زوال افتاب از اذنش کرد و بر حرام شد و چون
دش عصر درآمد او را بعد نکاح خود در آورد و بر حلال شد و در حال غروب با او نگاه کرد و بر حرام شد
و در وقت خفتن کفار او را بر حلال شد و در وقت شب طلاقش داد و بر حرام شد و در وقت صبح

گفته بود

کرد و بر حلال شد مامون روی بجهاب حضار کرد و گفت شما را بخدا سوگن میدهم که کسی از شما
که این سنو و جواب را بگوئی که شنیدید بیان تو اندر خود همه کفشد بخدا قسم بر کت و ای بر شما ه
ایشان از اهل بتی اند که حق تعالی ایشان را با آنچه دیدید از میان خلق بر کتب و بسیاری از منافق
آنحضرت و بعضی از ابای طاهرین و اجداد طیبین آن جناب را بیان فرمود حضار که شد صدقت یا
امیر المؤمنین چون مامون دید که عباسیان را مجال کشکوی نما ند خطاب حضرت امام محمد
علیه السلام فرموده گفت که با ابا جعفر دختر مرا بر من قبول میکنی و هر چند که مجبور را خوش نمی آید آنحضرت علیه
سرمبارزه در پیش انحضرت چون دید که انسر و بر ساکت است گفت برخیز و خطبه بخوان آن حضرت بنوعی
مامون گفت که اخطب جلیلت ذلک لقیلت فقد رخصتک لیتقی و انا فرجک انی افر القصل یعنی فدای
تو شوم خطبه بخوان از برای خود بر تنه کردن و احوال ترا از برای خود و من برف میدهم شود خضر خود ^{حضرت} اما
بر حضرت امام علیه السلام در آن مجلس باین رو خطبه خواند که الحمد لله افر ابعینت به و لا اله الا الله
لا اله الا الله اخلوا صلا و صلوات الله علی محمد سید برینیه و الا صیبا من غیره اما ^{حضرت} من فضل الله علی الانام ان
افنا همر بالخلال عین الحرام فقال سبحانه و تعالی و اکتوا الایام منکم
و الا الحرام من عباد و کما یکتون ان یکتوا انفسهم الله من فضله و الله ذایع علیهم کما یکتون
علی ابن موسی یخطب ان الفضل بن عبد الله المأمون و قد بدلتها امیر الصلوات من سیدین علی
بنی محمد علیه السلام و هو تسمیاته و در هر جای ا فصل و یختی اما ما یا امیر المؤمنین علی
هذا الصلوات المذكوریه مامون گفت بفرمودت با ابا جعفر ان الفضل بن علی الصلوات
المذکوریه کلک النکاح حضرت امام علیه السلام فرمود قد قیل ذلک و رخصت به و فاحشه
خواندند و اول خانهای بوی خوش آوردند و خاص و عام را خوش بوی ساختند و بعد از آن طعام
کشیدند و بعد از آن که طعام خورده شد مقرر شد که مردمان متفرق شوند و روز دیگر بیایند به
تعمین حضرت امام محمد تقی علیه السلام پس روز دیگر خواص و عوام روی بخانه مامون نهادند

حضرت امام علیه السلام را سباده باد گشود و مامون بیرون آمد نشست و امر کرد که طبعهای نقره
آوردند که تمام آن پراز کلوهای بود که از مشاب و زعفران ساخته بودند و در میان هر کلو له رفته
تعبیه کرده بودند که در آن رفته اسم باغی یا خانه نوشته شده بود پراشاده کرده تا آنها را نشان
حضرت امام محمد بنی علی علیه السلام کردند و مردم از آن کلوها هر کدام که خواستند برداشتند و هر که
هر رفته نصیب میشد آن باغ یا آن خانه که در آن ثبت بود از آن او بود و اگر این اکرام انحصار صحیح
داشت و بعد از آن کیمهای زد و جواهر آوردند و در میان حجاب و غیره بخش کردند و عوام را
از خلبها و عطا با بهره مند کردند و از کاخ خلق بغداد کسی نماند که از آن فیض محروم ماند باشد و تا
در قید حیات بود حضرت امام محمد بنی علی علیه السلام معزز و مکرّم بود معجزه آنری در بسیاری از کتب معنی
مضبوط است که حکیمه خاتون که فرزند احمد حضرت امام رضا علیه السلام و الشناست گفت که بعد از
وفات برادرم بدیدن زوجه او امام الفضل رفتم و بعد از آنکه بسیاری برو کریمت و از صفات مرغبت او
نقل کرد گفت که ایتمه اگر خواهی از فضلی عجیب و گرامی غیر سبزه جنت نویان کنم که مثل آن نشین
باشی گفتیم که گوشت روزی در خانه خود نشسته بود مگر زنف خوش قامت با کمال رجا هست بدیدن من آمد
پرسیدم که فو کبزی گفت من از اولاد شما ریاسم مکنم شوهری کنی گفت ای گفتیم زنف کبزی گفت زنف محمد بن علی بن
موسی الزمانی در دنیا من افتاد و تا از آن حاضر بود روی خود را ناز داشتیم و چون او رفت در کمال ^{مظنه}
شدم و از بسیاری حزن بگریه در آمدم و آن روز را بعد از آنکه بلب رسانیدم و چون ندیدی
از لب گذشت کربان و نالان بنزد پدر خود مامون رفتم و گفتم با من بچیزی میکشد و زنان بر سر ^{سینه}
و چون حرف میزنم ترا و عباس را و تمام پدران تو را دشنام میدهد و در مخال مامون بر من است
بود که خبر از خود نداشت چون این سخن از من شنید از جای جفت و شمشیری برداشته متوجه خانه
حضرت شد و بعضی از خادمان همراهش رفتند و بعد از زمانی بر کوه بدین من پرسیدم که چه کرد
گفتند که داخل خانه حضرت شد و او را در خواب بود بر صخره نشسته بود و پاره پاره کرده بود و بد

من بسیار بر روی خود زدم و از لجه گشودم و در پیشمان شدم و دو گوشه زعفران غم خواب رفتم و چون
صبح شد یا سر خادم مامون گفت نزد شب طرفه کاری از تو واقع شد پرسیدم که چه چیز با سر گفت کردی
آمد و چنین و چنان گفت و توفیق بن محمد بن علی را پاره پاره کرده بدیدم چندان بر سر روی خود زد که
پهوش شد و چون بهوش آمد با سر را فرستاد که خبری بسیار با سر گوید که چون بخانه حضرت آمد مردم
که اینجاب دو کتا داب نشسته سوال میکنند سلام کردم جواب گفت و خواستم که با او حرف زدم مشغول
نماز شد فن روان در آن بخدمت مامون آمد گفتم بنیارت باد تا که ابو جعفر را هیچ باکی نیست و
بما زنیغول است مامون سبحان شکر کرد و هزار منقار طلا بمن اعام فرمود و گفت که سبزه را انتقال
طلا از برای ابو جعفر بر و سلام من با او بر همان تری بخدمت حضرت مر اجب کرد و میخواستم که بدن سبزه
بر بیمم که اثر از زخمها را داد و دانه گفتیم بابت رسول الله میخواهم مرا این پراهنی که در برداری متعلق کنی تا بیم
کنم خود نکند ما درم پراهن را بیرون آورده بمن داد و فرمود که در میان ما و شما او شرط چنین شده بود
گفتم و دای نوشوم از آن عمل مطلقا خبری ندادم و شرمنده و پشیمانم و نگاه بدین مبارکش کردم مطلقا
اثری نیافتم نزد مامون آمد و حکایت کرد و اما الفضل گفت که بعد از آن پدرم از برای او اسبی خرید
که با خود داشت در بره بود فرستاد و خود بخدمت حضرت آمد و او را در بر گرفت و حضرت او را نصیحت
کرد که ترک شرب خمر کن و در دست حضرت توبه کرد و عایانه بگفت که که بعد از این از تو نسبت با او شکایت
نشوم هیچ چیز از تو را صحت نخواهم شد الا بفصل من ترا و ندادم که حلال خدا را بر او مراد کن و چون
محررات و خوارق عادت و فضایل و کرامات حضرت از حد حصر افزون و از حوصله این مختصر پرور
بهیند و سبکله که مر فو کرد بدگفتا مینماید فصل ^{در بیان} دلایل بر امامت حضرت امام علی بنی
صلوات الله علیه مشتمل بر سه مطلب اول در بیان نام و نسب و کنیت و لقب و علا و اولاد آن
حضرت علیه السلام و بقیه مناسب این مقام است بر سبیل اجمال مطلب دوم در بیان دلایل بر امامت
حضرت سلام الله علیه مطلب سوم در بیان بعضی از خوارق عادت و بعضی از فضایل و کمالات

دو روزی بان احتیاج شود نهضا و کما این کار را اشکارا کنی و چون صبح شد من آن پیام داده کاغذ نوشتم و
کردم و بدین کس از مردم معتمد نوشتم و بایشان گفتم که این را نگاهدارید که اگر مرا اجل دهد سرسازان کشوره با
در آن ثبت است عمل نیاید و چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام از داد سبارخت بعالمینا کشیدیم
از خانه خود بیرون نمیشدیم و متاله و متفکر بودیم تا آنکه روزی از رؤسای شیعه در خانه محمد بن فرج که
اعرف و اعباد قوم بود جمع شد در مقام تفحص و تحقیق امر امامت در آمدند و او بمن رقعہ نوشت که از نهروث
در میان مردم میرسیم و الا با جماعتی که نزد منند بدین نومی آمد که بشاید نزد تو خبری باشد از امر امامت
پس سوار شدی بجانه او رفتیم دیدم که در میان آن جماعت بعضی در باب امامت حضرت امام علی النقی علیه السلام گفتند
و انفا تا آن دس که من آنکا غذاها را بایشان داده بودم تمام در اینجا حاضر بودند گفتم امروز وقت پروردگار
ان رقعہ است چون آنکا غذاها خوردند برصه من مطلع شدند جمعی گفتند که اگر درین باب کسی دیگر با تو شریک
بیاکس دیگر با تو ادای شهادت مینموزد و ما بمن میشد گفتم احمد بن محمد شری بنزای پیام را شنیدم کس نشناخه
او را طلبیدند و او در آن حال در ادای شهادت مضایقه میفرد گفتم درین باب با تو صبا هله میگویم و بعد آنکه
درین باب بچند شده گفت راست میگویند و آنچه شنیده بود از برای ایشان نقل نمود و آنجا عت از یکدیگر جدا
شدند مگر آنکه مکرانکه با امامت و خلافت حضرت امام علی النقی علیه السلام اعتراض نمودند در این باب
احادیث بسیار است و چون ذکر آن موجب کثرت است همین اکتفا میشود و الله تعالی میداند ^{بسیار} و این اصل است
مطلب جوهر در میان بعضی از صحرا و خوارق عادات و برخی از کمالات و فضایل حضرت بروحه ایجا از آنکه حضرت
انحضرت نیز مثل معجزات ابای طاهرین و اجداد طیبین اشرف علیهم السلام زیاد از آنست که درین طور مختصری نتوان
تواند یافت و لیکن ما درین کتاب بگویم بعضی از آن عزیزان و در این مضمون معجز در کتب طائفین مسطور است
که مردی از اهل اصفهان که موسوم بود بصید الرحمن و از شیعیان و محبان امام علی بنی علیه السلام بود ^{بود}
جمعی از مردم اصفهان از او پرسیدند که سبب تشییع تو چه چیزند گفت و فنی از اوقات بکتابت بدکا متوکل فیه
بودم و روزی بر در خانه متوکل حاضر بودم که در اینجا حاضر ساختن علی بن محمد بن رضا علیه السلام بود من از شخصی ^{سید}

بودم از او

که این شخصی که انقلب او رفتند یک گفت سید علویست که راضیان او امام و خلیفه میداند و مردم
میکفتند که خلیفه او را امروز از جهت کشتن طلبیدن و من صبر کرده تا ^{انقلاب} باشد دیدم که بز
نوازی ابد و نگاه از ایل اسب بر بنمیدارد و مردم وصف کشیدن کوجه داده و در جنب و رامت اینست و ندیدم که
نظر بر او افتاد و بجستی از دور در راه یافت و در دل خود متوجه حضرت الله تعالی شد و میگویم بخداوند
شتر متوکل را از وضع کن و هر چند بمن نزدیک بودم بشنیدنش در دل من زیاد میکردید همچنان در
دل بخدا میدانیسید چون نزدیک بمن رسید و بطرف من کرده فرمود که ای شیخا ب الله ذلک علی کل شیء
و کتبه ما ایت و کتبه عنی عنی عنی دعای ترا مستجاب کرد و ایند یعنی حضرت الله تعالی شتر متوکل را از من
گفت بخود که عمرت دراز شود و مال و فرزندانک بسیار گردد از اسماع این کلمات فرج بر اهل من افتاد و
در میان مردمان انداختم و بعضی از من پرسیدند که ترا چه شد بخوف داشتیم و بعد از زمان دیدم که حضرت
با عزت و احترام تمام از خانه متوکل بیرون آمد و با آنکه من پریشان توین مردم اصفهان بودم چون بوطی خود
مراجعت نمودم از جایی چند که هرگز خیال من در نمی آمد که از آن جهت بمن چیزی تواند عاید شد ما هله ایست
بدست من امدا نهد که امر در در خانه من هزار هزار درهم نقد موجود است غیر از اجناس و آنچه در بر
دارم و عدد فرزندانم بن نفر رسید و عمر از هفتاد و کسری گذشته و از آن روز که با ما منت و خلافت
قابل و معجزه معجزه آخری از رحمت پروردگبار و ابیت شاکه زتم شامله بود از حضرت امام علی علیه السلام نقل است
نمودم که زتم شامله است و میخواهم که حضرت الله تعالی بر من کرامت کند ان حضرت در جواب بمن نوشت
که ^{و کتبه} ای شیخا خیر من این یعنی بسیار خوبی که بهتر باشد از پس و بعد از آنکه وضع حمل شد دختری بوجود آمد
و چنانچه حضرت فرموده بود بعد از بسیاری از پسران عصر بود معجزه آخری از ایوب بن نوح مریدیت کرد
گفت که نوشتم بجدت حضرت هادی یعنی حضرت امام علی بنی صلوات الله علیه که باین رسول الله
حامله است و بدعای شما منجم و میخواهم که حق تعالی بر من کرامت کند در جواب نوشت که فرزندت را
محمد نام کن و در آن وضع حمل پری کرامت شد و حسب الامر حضرت او را محمد نام کردیم معجزه آخری از ایوب بن

فوح منقولست که گفت از قصه بقدره و از آزار او در آزار بود و منجمله حضرت امام علی بن علی السلام نوشتند
که یابن رسول الله از بن اذیت میرسد و چاره درین باب بنمایم و پناه بشما آورده ام در جواب نوشت که دو ماه
دیگر ازین عزم خلاص خواهی شد و چون شصت روز گذشت خط خورش رسید و من از دو راهان شده معجزه
روایت کرده اند از ابو هاشم جعفری علیه السلام که گفت هر چند بود در روزی که حضرت از جای میگذشت و ترک
سوار ایستاده بود چون انهر روز بیاورد رسید حرفی گفت آن ترک خود را از اسب بپرانداخت و تم اسب را بست
لا از من پرسید که این شخص چه است گفت نم بلکه از اولاد پیغمبر است تراجه شد گفت در وقت طولیت مادر ^{بود}
امداد ترکستان بنای خوانند و غیر از من کسی از ایشان این برنگار مرا مرزبان نام خوانند معجزه افندی منقولست از
علی ابن مهزیار که گفت غلامی صفلابی بخند من حضرت فرستاد که حاجت مرا خدمت حضرت عرض کند غلام ^{بزرگ} گفت
و شعیب بود سبب از او پرسید گفت هر چه گفتیم حضرت با من در جواب بزبان صفلابی ^{نمود} و نوعی که هیچ صفلابی
باین روش حرف نمیزد گفت معجزه افندی مرید است ادعلی بن محمد جمال که او گفت که بعد از مرضی و مراد در بابی عارض
شد و بان حضرت نوشتند که مراد در بابی عارض شده و از خدمت محرم و همانند ام و الفاسد عا دادم و از ^{کوفه}
پد در احوش کردم ان حضرت در جواب نوشت که خوشحالی پذیرد و او ظاهر در سفاراد معجزه افندی روایت
کرده اند از ابو منصور موصلی که ملقب بود بر هبنا الله که گفت که در دو باره بر چه مردی بود ضراف نام او یوسف بن یعقوب
و او را با پدر مرا شتافی در میان بود روزی که دو خانه ماترول کرده بود و از برای پدر نقل می نمود که از ^{کوفه}
بمؤکل چیزی چند نقل کردند و او ایسا من طلبیده و من دست از جیات خود ششم و چون احوال علی بن
محمد بن رضاعیه السلام را شنیده بود صد باره طلا انداخت حضرت نموده که شاید بسبب ان از ان طلا
جیات بیام و آنچه را با پدر خود گفتم گفت موفقی شد و اگر چیزی باعث جیات نوسود همین نذر خواهد بود
و چون بسامع رسید با خود گفتم که تا کوی از آمدن من خبر نیاوردست چنان است که بنده خود فاکم ^{را} اما سا
هرگز ندیدم بود و با کسی آشنا نبود و خانه حضرت را نمیدانم و میر رسیدم که اگر کسی احوال حضرت ^{را}
بپرسم در باب انهم چه نغز نیست من ظاهر بود حیوان و سرگردان عنان مرکب را از دست گذاشتم که هر طرف که

نویسه

خواهد برد تا آنکه بود رخا نه رسید و با ایستاد و هر چند زهرش کرد از آنجا حرکت کرد و قدر از آنکه بر ^{شد}
و از شخصی که در کنار رسیدم که این خانه گیس گفت خانه علی است حد بن رضایا خود گفتم الله اکبر این باب
علامت که در این اشخاصی بیرون آمد و گفت یوسف بن یعقوب توفی گفتم علی فرود ای و درین دهلیز ^{کشت}
بخشین گفتم الله اکبر این نشان دیگر نام من و نام پدرم را چون دانست و حال آنکه در این کسی مرا نشناخت
فرود آمدن نشستم بازان خادم بیرون آمدن گفت صد میاری که در استیروای بی دادم و با خود گفتم
الله اکبر این علامت سیوراست بعد از زمان مرطاب بود دیکه که انحضرت علیه السلام نشناختند
چون مراد بد فرمود که خاطر کردی گفتم بی فرمود که دفنان نشد که بدین اسلام در ای گفتم دیگر استیج ^{باید}
نذارم انحضرت فرمود که هیاهات هیاهات تو هرگز مسلمان نخواهی شد ولیکن پیرن مسلمان خواهد شد
و از شیعیان ما خواهد بود ای یوسف همی را کمال است که درین صانع نیک بخدا سوگند کرد و معنی مانع
توین حضرت بود که از مؤکل بخوم کرد و می خواهد رسید و من بخندمت مؤکل رفتم و بغیر خوبی از او ^{گفت}
شده هبنا الله که بدید که بعد از مدتی بهتر را دیدم که شبعه شدن بود و نقل میکرد که پدرم در دین ^{نفا}
مرد معجزه افندی در کتب معتبره از ابو هاشم جعفری علیه السلام روایت شده که گفت که در خدمت حضرت یقینا
مدینه رفتم بدین یک از اولاد علی ابن ابیطالب علیه السلام و در عرض راه با من در گفتگو بود نام سخن ^{نفر}
و پریشانی کشید دست مبارک داد و از کوه مشی اذد بک برداشته من داد فرمود که این را حرجی کن چون ^{چنان}
آمدم دیدم که آن دیک رنگ از او زد و کو بر اطلبیدم که این چه چنانست گفت طالیه است که در مدینه ^{خورد}
با بخوبی طلائی ندیدم اما این را از آنجا آورده گفتم این خیر است از قلم الامام بن مانی دانوا شمشیر ^{کردم}
و صد شما بنیمنه ان شمع نمودم و در بعضی از کتب حدیث بن معجزه با بدلتا ^{اندر} عبادین واقع شده معجزه
از ابو هاشم فرمود روایت شده که گفت در خدمت حضرت بودم و سخن از زبان اهل هند میگذشت انحضرت با من
زبان هندی تکلم نمود چون دیدم که من در جواب عاجز سنندین برداشتم و در دهان مبارک گذاشت و ^{نشد}
از آنکه مکید و عین داد که این را در دهان گیر بجای سوگند که از حضرت بیرون نرفتم و بعد که بمقتاد ^{نشد} در دهان

و بهمانها که در وقت برنگه بر سر سینه صحیفه اتری از این ارواح منقولست که گفت با مرده دستبدر و بدیدت
متوکل رفتم سعید حاجب چون بر تشیع من مطلع بود از جهتی که متوکل را خوشترید بن خطاب نموده گفت فرد
خدای ترا خواهد کشت گفتم خدای من است که لاند و کما لا یبصا و هو بیکرک الایبصا از انوصا
اوست یعنی هیچ چیزی بدیدن و نخواهد دید و او همه را می بیند گفتم آنگسی که تو را با امام و خلیفه
میدان فردا مثل میرسانم گفت این با منادم بعد از این از برای شماست گفت بن امرش که فردا این کار کنی
من خاموش شدم ساعتی نشستم و بیرون آمدم و بعد من حضرت رفتم و چون نظر بر انرا در افتادم بی
اختیار بگریه افتادم فرمود که چرا گریه میکنی گفتم از جهت چیزی چند گریه میم و میفرمود که خاطر چه شد
که این کار ایشان را از پیش من فرود و دور و زدی که پیش از عمر او در هر صاحب ادبانی مانند و بیدترین حال
هر دوشکسته خواهند شد و چنان شد که حضرت فرمود بود و صحیفه از ترکان که مقربان متوکل بودند
پیش با مشیبهای برهنه مجلس متوکل داخل شدند او را با به گریه دیدند و سید از برای انهادن بگریه
بر روی متوکل انداخته و بافتان او بر او جهتم متوجه شدن و در بعضی از روایات واقع است که در حال که
سعید حاجب خود را بر روی متوکل انداخت و میگفت که من بی تو زندگی نمیجویم یا امیرالمومنین ندیدی
ندیدم متوکل که در انوقت حاضر بود خود را بر تخت انداخت و فرهاد میزد که من بی تو زندگی نمیجویم
یا امیرالمومنین صحیفه اتری از محمد بن فرج روایت شده که حضرت امام علی بنی صلوات الله علیه من گفت
که هرگاه حاجتی داشته باشی یا مسئله بر تو مشکل شود بخویش و در زیر مصدق خود بگذارد و بعد از آن
پروتن آورد جواب خود را نوشته برین و من مگر حاجات و مسایل مشکل خود را نوشتم و بعد از آن حاجتی که
از زیر مصدق خود بیرون آید در جواب شافی کافی بران نوشته بود صحیفه اتری از ابو هاشم جعفر بن عثمان
گفت که بعد از حضرت امام رضا و حضرت امام محمد بنی علیه السلام مجموع من بعد از حضرت سلام الله علیه
بود و مرا در بغداد خانه بود و خوف خد منشا غایب میشد و بسبب بگری حرکت برین دشوار بود و روزی بعد
رفتم و گفتم که از نصف بگری دو یا ندر و نشستن هر گز نمی و پاره آمدن برین مشکل شدن و مرگم و هوار نیست

که اینها روزی

که مرا بزودی خدمت تو فواید رسانند و از بعد از آن ما من که حضرت امام علی بنی علیه السلام در انوقت
در اینجا تشریف داشت می فرسخ بود و در انوقت فرمود که قوال الله یا باهاشم و قوی بر تو و نلت یعنی خدایا
ترا ای ابو هاشم و اسب و اقوت دهاد و بعد از آن بسیار بود که در بغداد انما ز صبح میگردم و در وقت
جاست بخدمت حضرت میرسیدم و بعد از ان ای نما و ظهر سوار شدم نماز شام داد و بعد از آن میگردم
صحیفه اتری در بعضی از کتب معین منقولست که شخصی از اهل سامن را اولیایه بود و حضرت را طلبین
بود و اهل آن مجلس تمام با حضرت در مطا منظم و تکریم بودند الا جوانی جعفر نام داشت که مزاج
بسیار میگرد و او در حضور حضرت نگاه نمیداشت انحضرت فرمود که امروز جعفر ازین طعام نخواهد
خورد و چیزی با نخواهد رسید که عیش او را بشکند بر آب آوردند و مردمان دست شستند و سفره
کتابیند و طعام حاضر کردند و بعضی از اهل مجلس را شکی در دل نهم رسید و دست بطعام دراز کردند
و هنوز جعفر نگاه در دهن نگذاشته بود که بناگاه غلامش با کربیان چاک بان در روتن ان خانم در آمدند
که ماد دست حال از ما افتاده و در کار مرد رفت و جعفر برخواستند و ان درون از ان محل بیرون رفت
و از ان طعام بخورد صحیفه اتری شیخ جلیل نبیل را زندی علیه السلام در جمعی دیگر از علماء نقل کرده اند
اندا بوسعید سهیل بن زیاد که او گفت کرد و روایت کرد از پدرش احمد بن اسرئیل که او گفت کرد و روایت کرد از
ابو العباس فضل بن احمد بن اسرئیل که اب که او گفت از پدرش احمد بن اسرئیل که او گفت پدر یعنی اسرئیل
کاتب منصرب بود و گفته که با منصور مجدم متوکل رفتم دیدم که بر تخت نشسته است سلام کردم و منصرف در برابر
اد ایستادم و من در عقب منصور ایستادم و در هر مرتبه که متوکل نظرش بر می افتاد مرعبا میگفت و تکلیف نشستن
میگردم الا در هر مرتبه که از من متعیر بود تکلیف نشستن نکردم بدم غضبش زیاد میشد و هیچ بن خاندان گشت
که چنین کسی را ز من تعریف میکنی و فخر او را فخری میداد و میگفت که اینها در جوانی او انراست و فایده نمیکرد
بن سحران اجابت فرمود طلبید و گفت که این شخص را که طلبید ام هیت که حاضر میشود او را پاره پاره کنید
و بعد از ان گفت که گفتند انکما فیکم بلکه حکم خواهد کرد که او را سوزانند و طلبش از ان حضرت امام علی

علیه السلام بود چون چو اهل عبادت نسبت با شریفانها نازده بودند و اینحال حضرت علیه السلام پدید آمد
 از میان و بنامش در مطلقا اثر ملال بر چهره میا که نظر فرمود و این حرکت میکرد چون نظر متوکل
 بر آن جناب افتاد خود را از غمت بزرگداشت و در پای آنحضرت افتاد و درخواست دستش را برید
 و در برش گرفت بوسه بر میان هر دو چشمش زد و دست او را گرفته میگفت یا استبدی یا بن رسول الله
 یا خیر خلو الله باین محرابی یا آبا الحسن و آنحضرت شنیدند که اینها مکرر گفت اینها را من در آن
 چراغ دیدم کشیدی فرمود که فرستاده تو آمد و مرا طلب نمود گفت کذب است ایناعماله یعنی دروغ گفته
 بپر زنا گفتن بر کرد ایسید من بخیر و خوبی من متوجه فسخ و منصرف شدن با ایشان گفت که شتیبوا
 سید که یعنی سید خود را مانت بیعت کنید و در وقتیکه آنحضرت داخل آنجا رفت که بفرموده متوکل
 دست بر پشت برانسانده اند همه بیکار شدند و بعد از آنکه آنحضرت روانه شدند متوکل با ایشان
 گفت که من شما را امر کردم که او را بفصل رسانید شما ترس فرموده من میکنید و بان هم فاعت نکور
 او را سبحان میکنید گفتند یا امیر المؤمنین مگر آنچه ما دیدیم شما ندیدید و الله که صد کس بشهر بودند که
 همه با شمشیرهای برهنه در او را فرود گرفته می آمدند و هبیتی از بسا رسید که با احتیاط بود آنچه کرد بر
 و چون نفع من خافان از شما بیعت برکت متوکل بر روی او خندیدند و گفتند بطور صافی خدا شما داده
 آنچه از عجز او ظاهر شد و در سفیدی شما معلوم کردید معجزه ای شیخ طبری علیه السلام در جمیع بکار خود
 نقل کرده اند که روزی متوکل فرمود که عرض لشکر نمودند و هرگز جمع بودند چون او همیشه اینجا بن
 حضرت امام علی نقی علیه السلام در خون بود امر نمود که هر یک از سپاهیان او توبه از خاک بکنند و در
 نلای روز بفراوضی رفتن بریزد لشکرمان بفرموده خیار نمودند موضع که خاک را بخت بود ندیدند
 عظیم منافع شد پس کس جلالت آنحضرت فرستاد و خود بر بالای آن پند خاک بر آمد و عنان کشید و لشکرا
 مفرح کرد که باز بسوزد زینت تمام در آنحضرت فرستاد تا در وقتیکه آنحضرت باید و ایشان را بسیار
 خیال نمایند بعد از آنکه آنحضرت پدید آمد گفت ترا طلبید امر که لشکر مرا ببینی که از زین توبه خاله که از ایشان آورده

چه کوه خالی در نجف بهم رسید ای اکیس که لشکر باین زینت و شوکت داشته باشد و اشارت به لشکر یا خود
 حضرت امام علی علیه السلام لب مبارک را حرکت داد و فرمود که اگر خواهی من لشکر خود را باین توبه نام متوکل
 نگاه کرد دید که از مشرف نامغرب میان زمین و آسمان را لشکر فرود گرفته هر یک بصد زینت و زینت
 لشکر او خون بر منو و شکل غالب شده بهوش شد و بعد از زینت که بهوش باز آمد آنحضرت علیه السلام
 با و خطاب کرده فرموده که ما با حزن خود مشغولیم و آنچه ما را ناخاطری اید دنیا و حکومت دنیا است چرا
 نسبت بما کما نهای بد میبری و سخننا فغان را در حق ما قبول میکنی و ما را و خود را بجهت میداری
 و آنحضرت باین سبب بگری مملکت شد معجزه ای در بسیاری از کتب معتبره روایت شده که
 متوکل را مشعلی بود که در فزون سحر دست تمام داشت روزی با او گفت که میتوان که عمل کنی که
 علی ابن محمد را در حضور مردم خجل کنی گفت میتوان متوکل گفت که اگر این کار میکنی هم از انتقال صلوات میبندم
 پس آن بد بخت گفت که نای چند مهیا کردند و متوکل آنحضرت را طلبید و در آن روز آن شیخ را حسب الامت
 زد و یک بان جناب نشاند و بعد از زمان سفر آوردند و طعام حاضر ساختند آنحضرت خواست که دست مبارک
 بنیان دراز کند تا به هوا بلند شد و آنحضرت تحمل کرد و مرید دیگر دست میادند و اداناز کرد و همان صورت را
 نمود باز آنحضرت متوجه صورت حال کرد بد تحمل در زمین و در مرید سوسه که نان به هوا بلند شد و آنحضرت
 آنحضرت متوجه صورت شیری شد که در پرده نقش بود و خطاب نمود فرمود که بگیر این مال تو را اهل مجلس دیدند
 که آن شیران برده جدا شد و صاحب حیات گردید آنحضرت از هم دیده آن لعین را و فرورد و باشاران
 حضرت بجای خود رفت بحالک اصلی باز کرد بد پس آن جناب برخواستند عز رفتن نمود متوکل گفت القاس دارم
 که بشنوی القاس دارم که باز بگریه از زمین کردانی فرمود که دشمنان خدا را بود و سنان او مسلط میدان
 از و جمع برداد کرد و او را خواهی دید و در حدیث دیگر واقع شده که فرمود که آنحضرت عقی موسی علیه السلام فرمود
 بود بازی اید این مرد هم باز خواهد آمد این بخت و جان خود بجمع فرمود و حضرت آنحضرت بسیار است و چون
 ذکر همه موجب طول این مختصر است بناچار بهین چند کلمه اکتفا میشود و فصل باز و هشتم در بیان دلایل ابراهیم

حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه مشتمل بر سه مطلب مطلب اول در بیان نام و نسب و کنیت و لقب
و عدد اولاد آنحضرت علیه السلام و آنچه مناسب این مقام است بر سبیل اجمال مطلب دوم در بیان دلایل
بر دلایل امامت آنحضرت سلام الله علیه مطلب سوم در بیان بعضی از معجزات و حوادث هادان و برخی از کلمات
و فضایل آنحضرت بر وجه اجمال مطلب اول در بیان نام و نسب و کنیت و لقب و عدد اولاد آنحضرت علیه السلام
نام آنحضرت حسن است و نسبها بولتر از نظر بنی هاشمی و بزرگوارش علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و والد ماجد اش سوسن و بعضی غزاه نوشته و گفته
کنند ابو محمد و ابن الرضا و بکنیت اخضر حضرت امام علی بنی علیه السلام و حضرت امام محمد بنی صلوات الله علیه
مشهور بودند لقبش خالص و عسکری و سراج و نیک روی مبارکند که در کون نشخا نشخا سلیمان الله من له
مقالید السموات و الارض معاصرینش از خلفای بنی عباس معتز و مهتدی و معتدل در اثنای عثمان بن سعید
مداحش ابن رومی تولدش در مدینه طیبه در بیست و سوم ماه ربیع الاخر در بیست سال و در ایام
هجرت حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و وفاتش در شهر کربلا در روز جمعه بیست و سی و هفتم ماه ربیع
سال دو بیست و شصت از هجرت مدینه مبارکند در خانه که پدر بزرگوارش در آنجا در وقت صلوات الله علیه بنا
عمر بیست و هشت سال و بنا بر روایتی بیست و نهم سال سبب وفاتش زهری بود که بفرموده معتز
عباسی با آنحضرت خوردند عدد اولادش بنا بر روایتی سه نفر و بعضی از علماء بر آنند که آنحضرت را غیر از حضرت
صاحب الامر علیه السلام فرزندان نبود که چون از خوف اهادی تولدش را مخفی میداشتند بعضی از سنیان تا این
شدند اند که آنحضرت را مطلقا فرزندان نبوده و انشاء الله تعالی در فضل این بزرگوار ایشان گفته که تولد
فضل دوم در بیان دلایل بر امامت آنحضرت سلام الله علیه بدانکه دلایل بر امامت آنحضرت نیز زیاد است
که در سبیل آنحضرتی گنجایش تواند داشت و قبل ازین درین کتاب حدیثی چند مذکور شد که حضرت رسالت پناه
در بیان عدد اوصیان بر امامت و خلافت آنحضرت نموده و در این بیان فرموده که امام و پیشوای خلق
بعد از حضرت امام علی بنی علیه السلام حضرت امام حسن عسکری است صلوات الله علیه و از جمله دلایل بر امامت آنحضرت

از کتب کاتبان

آنست که چون پدر بزرگوارش که بقول خدا و رسول خدا امام و خلیفه است تعیین آنحضرت را نموده
و شیعیان خود را سفارش فرموده که امام بعد از حضرت امام حسن است علیه السلام و ان بسیار
از آنجمله حدیثی است که در بسیاری از کتب معتبره روایت از نوفلی که گفت گفت مع ابوالحسن علیه السلام
فی صحیح داین قمر بنی هاشم ابنته فقالت له جعلت فداک هذا صاحبنا بعدک فقال لا صاحبنا
بعدک الحسن یعنی بودم با حضرت ابوالحسن یعنی حضرت امام علی بنی علیه السلام و در صحیح خانه
آنحضرت پس گذشت بیام محمد که پس از آنحضرت بود پس گفتند با او که فدای تو شویم اینست صاحب ما اینست
تو یعنی امام و خلیفه بر ما بعد از تو است آنحضرت در جواب فرمود که نه صاحب شما و امام و اینها
شما بعد از من حسن است دیگر حدیثی که روایت کرده اند از عبد الله بن محمد که او گفت قال ابوالحسن
علیه السلام صاحبکم بعدی الذی یصلی علیک قال و لک تعرف اباً محمداً قبل ذلک فخرج ابومحمداً
فصلی علیة یعنی فرمود حضرت امام علی بنی علیه السلام که صاحب شما و خلیفه شما بعد از من
کس است که بر من نماز گذارد و ما بعد از شما خیم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را پیش ازین
پس بعد از وفات حضرت امام علی بنی صلوات الله علیه بیرون آمد ابو محمد یعنی حضرت امام حسن عسکری
فما ذ بر پدر بزرگوار خود گذارد و دیگر حدیثی است که محمد بن یعقوب کلبی رحمه الله علیه و محمد بن اوزاد
اکابر علماء و محدثین روایت کرده اند از عیسی بن زبیر که او گفت وصیت نمود حضرت ابوالحسن
یعنی امام علی بنی علیه السلام پیش از وفات خود بیچهار ماه بفرزند ارجمند خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
و مرواجی از موالیان خود را درین باب گواه گرفت و دیگر حدیثیست که درایت شد از علی بن مهزیار که
گفت که روزی در خدمت حضرت امام علی بنی علیه السلام بودم که چیزی در میان ما بدید که از آنجا جدا پناه
میرم و رجوع و باز گشت شیعیان شما بیکت فرمود که عهد من بزرگترین فرزندان من است یعنی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام دیگر حدیثیست که روایت شده از شامی که فرمود که گفت که نوشتن بن
حضرت امام علی بنی علیه السلام که تو میخواهی که سوال کنی از آنکه بعد از من امام و خلیفتم کیست و ترا آنگاه و انظر

و از دو سوال نفودی مضطرب متوجه حضرت الله تعالی گمراه نمیکند فومی را که هدایت کرده بدانکه بعد از
ابو محمد یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صاحب و داهمنای خلفاست و نزد اوست آنچه محتاج
باشند خلق بان و حق مالی هر که را خواهد مقدم میسازد و هر که را میخواهد فروخته میکند اندو در اختیار آن
اد قرآن مجید نوشته بود که **ما نتخ من ائمة او نبيها قاتل محيها او نبيها** و دیگر حدیثی است که در حدیث
کتاب از کتب حدیث روایت شده از ابوبکر یحیی که او گفت که حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بن نوشت که آنچه
فرزند بنام من صحیحترین است محمد است صلی الله علیه و آله از روی عقل فهمه و قایم برین محبتها است و است
و او خلیفه و جانشین مراست و سلسله امامت و خلافت باو منتهی میشود و احکام خلافت نزد اوست
بسیار بد که هر چه میرسدی از من بعد از من از دو سوال کنی که نزد اوست هر چه احتیاج شیعیان بان باشد
دیگر حدیثیست که روایت کرده اند از علی بن عمر که او گفت که بخدمت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم و پرسید
ابو جعفر که بچه نام داشت نزد آنحضرت حاضر بود و من گفتم که مگر قایم مقام آنحضرت و جانشین آنست
او است گفتند ای و شوره ضلالتین و کراوی فرزندان تو که مراست فرمود که گرامی نزد من از تو بچند مدتی
همچین از فرزندان مرا تا آنکه من شهادت بان امر کنم و بعد از من در بخدمت آنحضرت بنوشتم که از مشاغل بعد از ما
شکایت بکند دارد در جواب نوشت که این امر عاقل و بزرگترین فرزندان من دارد و ابو محمد یعنی حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام از بچی و دیگران از اولاد آنحضرت بزرگتر بود و مثل این احادیث بسیار است از جهت خوف اطباء همایان
چندیکه افضیال منیما نیم مطلب سیوم در بیان بعضی از معجزات و خوارق عادات و برخی از کمالات و فضایل
آنحضرت بر وجه ایجاب بدانکه معجزات آنحضرت مثل معجزات سایر ائمه معصومین علیه السلام حصری ندارد و ما درین
مختصر گفتا بدو قلیله از ان میتهای معجزه **در چندین کتاب از کتایهای معتبره پسند معبر روایت شده از آنحضرت**
محمد از جعفر بن شریف جرجانی که گفت که سالی ادا مکه معظمه کرده و در مدینه در جرجان مال بسیار همراه من کرده
که در سامن آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام برسانم چون بسامن رسیدیم و ببلاد من آنحضرت قایم
شده بر آنرا که من حرفی از من فرمود که آنچه ما است بمبارک خاد من بسیار گفتیم شیعیان نمائند که در جرجان

سلام میباشند فرمود که چون حج کردی بخانه خود مراجعت خواهی نمود و از امر خود تا صد و نود روز دیگر بخانه خود
خواهی رسید و در وجهه داخل خواهی شد و باهل جرجان بگو که بعد از سه روز از نماه ربع اول
منظر من باشند و مسایل و حاجتی که داشته باشند مهیا نمایند که در آخر آن روز در خوانه تو خواهند
دید و ببلا مت برو که حق تعالی ترا و هر که با منتک ببلا مت بدارد و بر تو شریف و احضرت الله تعالی بر تو
خواهد کرد او را صلوات نام کنی که از دوستان ما خواهد بود پس گفتیم باین رسول الله ابراهیم بن اسماعیل
از شیعیان شماست و هر سال از و صد در هر یک و سنان شما میرسد آن زوی فرزند می دارد فرمود که حق تعالی او را
امر زید و بر زید جمله کرد و فرزند می با و کرامت کرد که بر سر خود او احمد نام کند پس از صد من خوشیست که در نظر
و در همان روز که فرموده بود هیچان رسید و مردم را بشادک آمدن آن حضرت دادم و در روز و روز و روز و روز
آنحضرت در خاد من جمع شدند و مهتای طلبیدن حاجات و پرسیدن مسایل و خوش شدن و در آخر همان روز
حضرت امام علیه السلام شریف شریف از زان فرمود من بر دیگران سبقت گرفته ابتدا اسلام نمودم و بیکسک پیا
مشرف شدیم آنحضرت فرمود که من با جعفر بن محمد بن شریف و عدل کرده بودم که در آخر آن روز با شما محمد
کنم امر فرزند ناظهر عصر ادر سامر کرده ادم حاجتی که دارید بخواهید و مسئله که دادید بر رسید ا دلالت
جابر گفت باین رسول الله بر ما باینها شد است التماس داریم که از حضرت حق تعالی در خواهی که از ما باینها
فرمود که او را باین چون پیرا آوردان حضرت دست مبارک بر چشمش مالید فی الحال برکت دست آنحضرت هر چه پیش
روشن کرد پس بیکسکی آمدند و حاجتی که داشتند عرض میکردند و بکسک مطالب خود نیز میکردند
و بعد از آن در خوشی و دعا کرده روانه کردیم **در حقیقتی از نضضاده روایت کرده اند** که چون مکرر بید
که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با اعلامان تزل و روی و هندی و صفلابی زبان ایشان تزل
میبود و روی در خاطر کننت که آنحضرت در مدینه تولد نمود و تا بدین کواشش در جرجان بود با کسک ملاقات
نمیفرد و کسی او را نمیدید چون با هر یک از اینها زبان ایشان حرف میزد پس روی مبارک آنحضرت
کرده فرمود که حق تعالی کسی را که در خلافتی جنت سازد تعلیم لغات میفرماید و اگر این نباشد فرقی در میان

و غیر او نخواهد بود ازین جهت کن محرفه افوی در کتاب مناجح چندین کتاب از کتب معتبره در این باب
از حسن بن صالح که گفت شب و ربع داشتم بخاطر رسیدن عرض و اشق من حضرت بنو سیم و النما من عا
نمایم و مسئله دیگر نیز در خاطر داشتم که از آن حضرت پرسیم که چون فایم ال محمد علیه السلام ظهور کند چه چیز حکم خواهد
کرد و چون مشغول نوشتن این مسئله شدم از بی که داشتم فراموش کردم آن حضرت در جواب نوشت که امام علیه السلام
در وقتیکه ظهور خواهد کرد حکم موافق حکم داود و پیغمبر علیه السلام خواهد بود و از کسی که خواهد طلبید و میخواهند
که از شب و ربع هم سوال کنی و فراموش نشد بر کاغذی نویسی که با نا آذکوبی بزدا و استقامت علی ابراهیم و از سر خود
بیاویز و بنویس و او بختم ان شب از من بر طرف شد و به بسیاری از آنها که باین مرض مبتلا بودند میرکت این فایده
رسید محرفه افوی در بسیاری از کتب معتبره منافی و حدیث معتولست و داود ندی علیه السلام روایت کرده که محمد
علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت که احوال این بنای حضرت و بر شایسته رسید بیده گفتیم که سخاوت و کرم حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام مشهور است من آنست که او بخدمت ما و دریم از عطا یا و انعامات او بیامیم و بر
پس با نقاش بدین تصویر از حضرت بنویسیدم داده بیده گفت که سخت محناجیم با آنکه آن حضرت با نصددهم بر عیاش
فرمایند که بدینت در همه از اندر چن و لباس بخرم و دو بیت درم با خودی خانه از کند و در بیخ و غیره ما بخرم و در
از جهت ما محتاج اهل و عیال بگذارم و من در خاطر میگردانم که کاش آن حضرت بن مسجد درم عطا کند
که بصد درم از آن لایحه بخرم و بصد درم واقف کنم و صد درم را اسباب که خدای عز و جل بجزیل و روزی
انجا رفت بعقد نکاح در آورم چون بدخانه آن حضرت رسیدیم غلامی از جانب آن سر برپون آمد و گفت که علی
ابن ابراهیم و پیشتر در اینده داخل شدن بیلا مش مشرف شدیم ان جناب علیه السلام فرمود که چه چیز ترا از دیدن
ما خاف ساختن بیده گفت که مشغول و کاشی که لازم است و ساعی که در خدمت من نشسته بیرون آید
و چون بدیدم رسیدیم غلامی از غیب ما بیرون آمدن کیسه بدست بیده داد و گفت با نصد درم است
دو بیت درم از برای خشت و دو بیت درم از برای طعام و صد درم از برای ما محتاج و کیسه دیگر من داد
گفتن صد درم است صد درم از برای بنی الاغ و صد درم بخرم بخرم و صد درم از برای که خدای امانیت

که بجزیل بود

که بجزیل بود بلکه بیجا بود امر و خبر شود که ترا در اینجا شوی و من بفرموده ان حضرت عمل نموده بود و در وقت خواب
و در اینجا نغمهای بسیار حاصل میشد و امر وزیر کن آن حضرت صاحب دوزخ را در مقابل ظلام و احوال روز بروز در
توقیف محرفه افوی از اوها نام جعفری علیه السلام نقل کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام نشسته بودم که خادمی آمد و گفت شخصی از من این رخصت میخواهد و بعد از رخصت بده
که مردی جسم طویل عیال در آمد و بر آن حضرت بولایت سلام کرد و آن حضرت او را جواب بگوید و آمد در پیش روی
من نشست و در خاطر میگردانم که کاش میدانستم که این شخص کجاست بر حضرت امام علیه السلام فرمود
که من احوال او را با تو بگویم این فرزند زاده جبابه و البیه است که سنگی است و پای من بران سنگ مهر میگذارد
و او نیز همان سنگ را آورده که هر که رویا و خطاب فرمود که ان سنگ را بدین امر دست از بغل بیرون آورده باشد
آن حضرت داده باین طرف ان سنگ بی مهر بود پس آن حضرت مهر خود را بر آنجا زد چنانکه نشتر گرفت و من که نشتر کشیدم و
خواندم و الحال کویا در نظر من است بران مرد بخواسته گفت که در خدمت او بر گانه علی که امالی ایت که در تکه خطا
من بعضی اشهدات حقا و واجب که خوب است بر المؤمنین و الا یحیة یزین علیهم السلام و آیت الله است
الا ما فیة و الا عذرة لا یحییة و حلال محرفه افوی بسند معتبر روایت شد از اسماعیل بن محمد بن اسماعیل
علی بن عبد الله بن عباس که او گفت در عیاشی نشسته بودم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیداشت
و چون نزدیک من رسید سلام کرد و منم خورد و که صبح و شام در میان او فرمود که دو بیت مشغال طلا
در فلان موضع دفن کرده و حالانتم دروغ بخوری و از من این عمل که آن حضرت میفرمود سر زده بود بعد از آن فرمود
که آن حضرت را اذان بجهت گفتن که بنوع عطا میکنم بلکه مطالب است که از دروغ تو بر کسی بعد از آن بعلام خود گفت
که ان صد درم را که همراهت تسلیم او کن پس رویت کرده فرمود که اذان دو بیت دینا رضی عنی غیر از سخن نیست
و چون من این سخن شنیدم رفتم و ان مبلغ را اذان موضع دفن کردم بودم بیرون او درم و دو مکان دیگر که با
من مضبوط نبود دفن کرده و در وقتیکه بان محتاج شده چون رفتم که از او بیرون او مرا برای اذان ندیدم
و چون تقصیر کرده معلوم شد که پسر بان و ابرو از او بیرون آورده بود و در هر چه میخواست صرف نموده بود و محرفه

آخری دو کتب معینہ روایت شد از ابوہاشم جعفر علیہ السلام کہ گفت در وی بخیر است حضرت رضی و در او با خود
قرار دادہ کہ از اندر و یکی طلب کند و پیشتر از آنکس نری ساختہ در دست میکردہ باشم چون بنویس
صحبت حضرت مشرف شدہ آنچه میخواستم فراموش شد و در وقت بیرون آمدن از ملا و نوشت حضرت انکس
خود و از دست مبارک بیرون آوردہ بمن داد و فرمود کہ تو کسی میخواهی انکس نری بود ادیم کہ نغمہ و مزین گرفتارید
تو نمایی باشی معجزہ آخری شیعہ و نئی نقل کردہ اند و در بسیاری از کتب فریقین منقولست آنچه خود صد
مضمون ان اینست کہ چون معتمد عباسی بخلاف نشت و مدفن بران گذشت معاندین و دشمنان اهل بیت
افزایان نسبت بجهت امام حسن عسکری علیہ السلام بستند و معتمد انحضرت را از داخلہ بنزد ان
حضرت الله عالی فیض ایمان را از زمین منقطع ساختہ خط عظیم در میان ہم رسید و معتمد کرد کہ مردم بنماز
استغفار بیرون روند و سر بر زمین بشار بیرون رنند و از وی بر دعای ایشان منقطع شد و بعد از ان
جا تعلق با نضای در میانان با استغفار بیرون رنند و از وی بر دعای ایشان منقطع شد و بعد از ان
جا تعلق با نضای در میانان را ہی بود چون اودست بجانب ایمان برداشت اوی بیداشت و شروع بباریدن کرد
و در زد بیکر با نضای بجز او رنند و نادسته با برداشند ابر بیداشت و باران باریدن گرفت و ازین جهت
تزلزل عظیم در میان خلق ہم رسید بعضی از مسلمانان بشما افتادند و جمعی از منضعین بدین مضارک
راغب شدند و جز عجمید رسید لا علاج صالح بر وصف را که در اوفت حاکم سامرہ بود طلبین فرمود کہ
فلحال حسن بن علی را از جنت بیرون آوردہ نزد من ادر چون ان حضرت حاضر شد معتمد گفت باین رسول
آوردت امة جسدک تخم صلی الله علیه و آله قبل ان یقبل ان یقبل کویضه در باب امان جدت محمد صلی الله علیه و آله
پیش از آنکہ هلاک شوند کہ مسلمانان مکرر با استغفار بیرون رنند و از نماز و دعای ایشان فایده ظاهر شد
و نضای در روز رنند و نادست بدعا بر او دهند باران آمد و باین سبب در میان مردم تزلزل
و نمکنت کہ اکثر ایشان بدین نضای داخل شوند انحضرت فرمود کہم خود کہ فرادیم بعد و شک را از خاک
بیرون میکنم بر جمعی از خویشان خود را کہ در جسد بودند شفاعت فرمود و ایشان را از محنت و فتنان خلاص کرد

روزی در...

روزی بیکر شد کہ دیگران کسی در شهر غایب و تمام خلوق بنماز استغفار بیرون روند و حضرت امام علیہ السلام
با اصحاب خود در مصلی حاضر شد و فرمود کہ در میانان شروع بدعا کنند و چون در میانان دست بدعا برداشند
انحضرت ابر بیداشت ان حضرت صلوات الله علیه منقصی را امر کرد کہ بیرون رانند و راهی که بشو و بنشینان
جا نشست در میان انکستان او هر چه هست بیرون آورد و ان شخص رضی و فرمود کہ بار استخوانی در میان
انکستان ان راهیست از بیرون آوردہ بخیر است آمدن جناب فرمود کہ از او باره استغفار چه بچیدہ
مفاد ان حال ابرها متصرف شد ان باید بد شد باز فرمود کہ در میانان دعا کند و هر چند رضای دعا
وزاری کرد بکار انی از اجابت پیدا شد و مردم مان در مسجد بنماز دند معتمد پرسید کہ باین رسول الله
از چه چیز است ان حضرت در جواب فرمود کہ هر گاه استخوانهای معجزی ظاهر شود البتہ حضرت الله صلی الله
میسرست و این راهب را بغیر جمعی بخوان معجزی بدست افتادہ است و هر وقت کہ از انمکشوف میساخت باران
ہم میرسد و اگر خواهی امتحان کن چون ان استخوان بیرون آردند و بر روی دست کنند ابر بیداشت حضرت
امام علیہ السلام فرمود کہ استخوان از پنهان کردند و بطریق خود نماز گذارند و از حضرت موسی باران طلب کرد
از بیکر ان حضرت فیض باران ستم شد و محط بار زانی مبدل کردید و شک از خاطرها بر طرف شد و معتمد
از انحضرت عذر خواهی نمود در مقام توقیر و احترام انحضرت بر آمد معجزہ آخری از امام جواد فرمودی خدا
کرہ اند کہ مسعین عباسی در وقت خلافتش میرا خوری و بیطاری اسبانش با پید و حوالہ کرده
و او نقل کرد از برای من از جهت مسعین اسنی برسم پیشکش آوردند کہ در بزرگی و خوش را ہی و توافق
مثل و مانند نداشت اما کسی را فدیہ ان نبود کہ او را انجام کند یا زین بر پیشتر گذارد و روزی ندی از نیکان
مسعین باو گفت کہ باین هدایون کہ ترا با حسن بن علی بن محمد است عجب است کہ نمیکوی کہ این استر این
کند و سوار شود کہ اگر کشته شود از غم او واری و اگر بر سوار شود چنین استر ترا مر کرده باشی مستی
خوش آمدن از انحضرت فرستاد احمد کوید کہ چون انحضرت بنزد مسعین آمد و فرمود کہ استر بیا و ندین
همراه پدیدم کہ استر را بعضی خانہ او کشیدند پس مسعین متوجہ بجا بیحضرت امام علیہ السلام گشت

چگونه میشود که این اسرار ازین و کجا و کدو که خود بخود گمان داشت خود را از خود است یا ابا محمد توفیق دالهر که این را
گیا مرگنی انحضرت اشاده بیدر کرد مستعین گفت که اینجا عفت همه خود را از خود اندام مکرر بخود او یکا و گفت
انحضرت علیه السلام طلسان مبارک را بر زمین گذاشته بنشین و چون دست برداشتی ان اسرار گشت
ان اسرار پیش از آنکه حرکت نکند تا لجام بر سرش کرد و خواست که بر کرد و مستعین گفت بخوام که زمین بر پیشین
بعضی انحضرت علیه السلام دست مبارک بر کف ان اسرار بخدای که بغیر از خدای نیست که ان اسرار را بدیدم که
عرف کرد بر سرش که از تمامی اعضا می آید و ان شد و چون اسرار ازین کرد مستعین گفت الحال سوار شو انحضرت سوار
و در محض خانه ان اسرار با راه اسکی تمام رفت و برگرد بدو سلفین از انحضرت پرسید که چون طریقه اسرار است
اسرار نمود که خوبت مستعین گفت که این را از جنهر سواری شما مفروض استم حضرت امام علیه السلام بیدر
اشاره فرمود که بر بس ما انرا اینجا انحضرت بر دیدم و در ان خانه با هیچ غلامی و خادمی مطلقا سرگنی نکرد ^{مجزره}
در کتب معتبره روایت شده از بشر انصاری که او گفت که حضرت امام علی بن ابی طالب مراد بیدر و فرمود که
ای بشر فرزند زندان انصاری و محبت شما است بمانند بخت و من نوادم بر میگردم بفضیلتی که بر سایر
شبیعیات سبقت گیری در موالات نامه نوشته مهربان کرد و دستار چو زرد پیران آورد و در شب
دینا و طلا در ان بیت و فرمود که این را بگیر و بیفکارد و در جمع فرات حاضر شو که نزد اجاش زورقی ^{مد}
که بود کیان در ان با شنید و از جمله عجا و عمر برین بریند تا سر ان اذان میان طلب کن و منتظر باش که چون و کلا می
عباس و طربای عربی بجز بیداری ایند و کثیر کافی که او ده اندر عرض کنند کبزی که نخواهد که او را بر کوه غر می کنند و
بنات که کسی او را به پند با او از می را بشود و خری پوشید باشد و از جمله علامه های او اینک یکی از ^{ان}
خواهد که او را بسبب مفضل طلال میخورد و محبت هفتی که دارد او در جواب او اهد گفت که اگر ملک سلیمان را
مالک باشی مرا بر غنی نیست و نخواهد که او را بخواهد گفت که چاره نداری بغیر از آنکه دانی بغیر من و او در جواب
خواهد گفت که شتاب مکن که انکه من میخواهم خواهد داد انکا تو پیش دهی که با من نامه ایست که یکی
او اشرف بنجد روی نوشته ان و ابان کبزی بن ناخو اند اگر در اوصاف صاحب ان میل کند من و کیل او ایم

در این

اورا میخورد و الا فلا بشر که او ای بخدایت است میگوید که بر فرموده ان حضرت قیام نموده در شرف و آنچه ^{مود}
بود بر نایب و نقصان تمام واقع شد تا آنکه ان کثیر در ان نامه نگاه کرد و چون بعضی من مکو به مطلع شد
بصر و گفت که مرا صاحب این نامه بفرش پس من با صاحبش گفت که کرده و آخر میسالی که انحضرت داده بود قرار
که بنزد زود داد امرو داد و اگر فرم و بخانه برده و چون نشست خندان و فرجنا که نامه و ابروی او در و انرا
بوسه میداد و بر چشم میمالید گفتم این نامه را میبوسی و حال آنکه صاحبش و اندین گفت انضیعت یقین
خوبست که تو در معرفت اولیا و اولاد انبیا چنین ناطق باشی و از خدمه ایشان باشی مستمع باشی تا شنید
انحال ایشان را بیان کن بد آنکه هر ملکی که در شیوه های پند و نصیحت و معادده از فرزندان حواری است و
بشعور و صحن حضرت علیه السلام متصل میکرد و وجهه قیصر را ده کرده که مرا بر او بر نایب خود دهد
چون حکم کرد تا قیسیان و در همانان جمع شدند و از میان ایشان سیصد تن را اختیار کرد و هفتصد تن
از امیران انتخاب نمود و چهار هزار نفر از معتمدان سپاه را حاضر ساخت و تختی شکل با صنایع و اهر از نایب
هر تن آوردند و انرا بر بالای چهل پایه نهادند و بر او در ده قیصر بران تخت نشست و پروردگار و صلیبها
چیدند و اساقفه با ایشانند و صفهای انجیل باز کردند و خواستند که تکلیح کنند که بناگاه ان قیصر بر نایب
و صلیبها افتادند و پاهای تخت از جای خود بدر رفت و بر او در ده قیصر افتاده مهر ترشد و در ان از ر
اساقفه رفت و لرزه بر اندام ایشان افتاد و اعلم ایشان با سحر گفت که مراد من باب معاند داد که از حال
علامات بد ظاهر میشود پس قیصر گفت که با او بگو اینها را او است کنین و بر او در این بدختن دایا رید ان
دختر ایا و دم بفرموده قیام نمودند و دیگر باره ان حادثه روی نمود و مردم منتظر شدند و وجهه قیصر ^{غناک}
شد و نفر در غزل غمناک نشست و چون شب درآمد و من بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت عیسی و
شمعون علیهما السلام با همی از خود این در ان گوشه در آمدند و صبرهای زود که با اسان بر ابر می کردند
جای تخت قیصر گذاشتند بعد از ان حضرت محمد صلی الله علیه و آله با وصی حضرت امیرالمؤمنین و یازده کس
از فرزندان او علیه السلام پیدا شدند مؤلف گوید که هر چند از خواب را میباید که بشنود و نقل حضرت صاحب ^{دین}

اتفاقاً با این دارد که بازدهن از فرزندان حضرت امیر علیه السلام را که یکی از ایشان حضرت الامام است دیده باشند
از جهت آنکه در بسیاری مثل این از بعضی از ائمه معصومین علیه السلام واقع شده که قبل از آنکه از مادر متولد شوند
خود را بر بعضی ظاهر ساخته اند همچنانکه از احوال حضرت سلمان علیه السلام که حضرت امیر المومنین با هاله‌ای بسیار
بشتر از آنکه قول نماید بر ظاهر شده معلوم میگردد و مثل این روایات بسیار است پس چه استبعاد دارد که
حضرت صاحب الامر علیه السلام قبل از تولد بخواب شخصی آمد ^{همک} باشد هر حال ملیکه دختر شیوه اکت که چون
جمع شد نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متوجه حضرت عباس علیه السلام شد فرمود با روح الله من مملو که
که نسب خود را بنسب فرموده و بخواهر از وصی فرستاده که را از برای سپرد اینک می بینی و اسنان
کرد با ابو محمد یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پس حضرت عباس علیه السلام بنوعی علی السلام نگاه کرد گفت
بد رسیده شرف میماند به پیوند رسم خود را بر جمیع الی محبت شعلت کف جبین کرده پس بران منبر بلند نمودند
رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و مراد ابو محمد ترویج کرد در حضرت عباس علیه السلام و حواریان یوان گواه شدند
و من از خواب در آمدم و این خواب را از من بگویی انصاف نگردد و منی ابو محمد علیه السلام درود تو در آوردم
بمنه که از خوردن و آشامیدن بازماند و در روز بروز زضعیف و ضعیف میشد و دیدم در خیال کرد که مرا بپا
روزی داده است پس مشغول معالجه من شدند و تمام اطباء از معالجه من عاجز گردیدند و بجای رسید
که پدرم دست افشمن شست پس روزی من گفت که بروی چشم زهره از روی دای تا از او بر آید گفتم بخاطر رسید
که اگر زندانیان را که مسلمانند بخات دهد چون غریب اند شاید دعای کند و حضرت مسیح علیه السلام
مرا شفا می دهد چون چنین کرد ندانم بعد از روی غیبت لغز چند زیاده از آنقدر بیکر می خورد و متناول
گردید و بر جنت تمام چند قدمی راه در فم جده و پدرم ازین فرزندانش شدند و اسیر از اطمینان انعام دادند
و اگر نمودند و بعد ازین مواضع بپا آورده شب در خواب دیدم که فاطمه سیدتان علیها السلام بپا آمد
بنسبت عمران و با ایشان هزار نفر از کثیران هشتی همراه بودند من بمن گفت که اینست سیدتان زنان عالم و این
مادر شوهرتست من جنگ در و زدم و بگریه در آمد و با او شکایت کرده که ابو محمد علیه السلام بدیدن من غیاب

بسته بر آن

پس حضرت فاطمه گفت که تا نود و هفت تریان با منی سپهر من بدیدن تو نخواهد آمد و خواهرم مریم تیر ترا میبند
از کبش ترا که میخواهی که حضرت الله تعالی و رسول از حضرت عباس علیه السلام از تو را ضعی باشد و سپهر ابو محمد
بدیدن تو نیاید بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله من ابن کفتم و سلمان شده حضرت
فاطمه زهر علیها السلام را ببیند مباد از خود ضم کرد و گفت حاضر لا منظر باش که فرزند ابو محمد از تو
میفرستد و از خواب در آمد و شوق ملاقات حضرت بر من مستولی شد و شب دیگر ابو محمد علیه السلام
بخواب من آمد پس با و گفتیم که ای حبیب من چرا با من جفا کردی فرمود که ناخیزم از تو نمودم که سبب آنکه
تو مشرک بودی الحال که مسلمان شدی هر شب بزارت تو می آیم تا آنکه که خدا بفرمان میان تو جمع کند
و از اوقت تا بحال زیارت من روزی من منقطع نشد بشر گوید که پس گفتیم که بچه وجه فرود میان اسپران
افتادی گفت ابو محمد علیه السلام بخواب من آمد پس با و گفتیم که ای حبیب من چرا با من جفا کردی فرمود که ناخیزم از تو نمود
مگر سبب آنکه تو مشرک بودی الحال که مسلمان شدی فرمود که بعد از دیدن زوری لشکری بجنک مسلمانان
میفرستد و میخواهد که خود از غنای ایشان روانه شود باید که تو همراه او باشی و من با جماعتی از خاندان و غلامان
از راهی می آیدیم که جمعی از مسلمانان در جوار شدند و کار با اینجا رسید که تو بدی و در نیمه شب غیر از تو هیچکس
نداشت که من کیستم و آن شیخ که من در غلغله غنیمت نصیب او شد چون از نام من پرسید گفت اسم من حسین
بشر گوید که گفتیم عجب است که تو در سببه الاصل و زبان عرب میدانی گفتیم سبب بسیار صریح بود که مراد از علی
پا موزد و زنی را که از علوه بهره داشت مقرر کرده بود که می آمد و مرا تعلیم عربیت و غیر این مینمود تا آنکه
توانستم که باین زبان تکلم کنم دای گوید که چون او را بخدمت حضرت امام علی بنی علیه السلام برد
حضرت با و خطاب نموده فرمود که چگونه می خواهی رضایت و عزت اسلام و شرف محمد صلی الله علیه و آله
و اهل بیته را که باین رسول الله چگونه نصفت کنی از برای تو و حال آنکه تو بان عالمی فرمودی بشارت باد
تا بهر زندی که مشرف مغرب عالم را بر از عدل و داد کنی بعد از آنکه بر از ظلم و جور شدی باشد گفت از که
گفت آنانگی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا در آن شب از ماه فلان از سال فلان از صبح و صبی آورد

انکه خواستگاری نمود بخاطر آری که مسیح در آن شب ترا بکه داد گفت بلی بهر نزد ابو محمد فرمود که تو او را همیشه
 گفت بلی از آن شبی که مسلمان شدن او بدست سیدم زنان عالمیان زیارت خود از من باز نگرفت است بر حضرت
 اما عیسی علیه السلام بخاوری فرمود که خواهی از آن جوان چون حکیمه یا ماد فرمود که اینست و حکیمه بشنید و
 دست در کردن او کرده او را بسوسید بر حضرت علیه السلام او فرمود که او را بمنزله خود بر و فرایض و سن تعلیم
 او کن که این زن ابو محمد و ماد و قایم ال محمد است صلی الله علیه و اله و مثل اینجور است بسیار است و چون ذکر
 همه از حوصله این مختصر بر دست کفنا بیاخیزد ذکر شد معنی این فصل در او در هر بیان دلایل بر امامت
 حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه مثل بر خج معده معده اول در بیان نب و نام و کنیت و لقب
 و عدد اولاد و تابع و ولادت حضرت سلام الله علیه و محضری از آنجور در آن مناسب انجام است معده هم
 در ذکر معنی از دلایل بر امامت حضرت صلوات الله علیه و ذکر بعضی از معجزات و خوار خوارات که از آن حضرت واقع شده
 بر سبیل اجمال معده می شود و محضری از احوال رجعت ان شاه با دکه امامت و خلافت علیه السلام معده
 در آنکادی که بعضی از سنیان در وجود حضرت دارند و جواب ان معده می شود که بعضی از علما مان قرین
 حضرت علیه السلام در بیان نسب و نام و کنیت و لقب و عدد اولاد و تابع و ولادت حضرت سلام الله علیه
 نسب هم بوش از طریق عالیت پدر بزرگوار حسن بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
 الحسین بن علی بن ابطالب علیه السلام و والد نا ملارش ملک بن شیوعای بن قیصر است که نهمین جانشین منتهی
 و نام آن حضرت انهر ساسی حضرت رسول است صلی الله علیه و اله مثل آنکه کسی خواهد که حضرت رسالت صلی الله
 و اله و ابان نام یاد کند میگوید که محمد نام همین اسم حضرت صاحب الامامت علیه السلام در باب بودن آن حضرت
 در میان علمای خلقی شدن بعضی را اعتقاد است که نام آن حضرت را می توان برد و جمعی اعتقاد است که مراد
 بر مردمان بودن نام آن حضرت مابین اسم نا و فقی که آن حضرت علیه السلام ظهور فرماید و حق اینست و این چنین
 در جهل حدیثی که نوشته ام بار از او بر جمعی کرده ام که کسی را بحال انکار نمایند و او کما ما حدیثی که در آن
 کتاب ثبت نموده ام در اینجا مذکور شود سخن بر چند اطناب میکند لهذا در اینجا آن کتب مذکور بود حدیث

ازان میشود تا جسی که بمطالعته این کتاب فایز شوند بریشان نیز ظاهر شود که حضرت صاحب الامر علیه السلام
 بنا بر یاد کردن جایز نیست پس بدانکه از جمله احادیثی که دلالت بر تئیدها یکی حدیث است که ابن بابویه در خلافت
 در کتاب کمال الدین و تمام النعمه روایت کرده بسند صحیح خود از زبان برصلت که او گفت سئل الرضا علیه السلام
 عن الغایة علیه السلام فقال لا بوی حیمه و لا بیتی یا نبیه یعنی سوال کردند از آن حضرت از احوال
 حضرت قایم ال محمد یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام آن حضرت در جواب فرمود که دین نمیشود
 جسم او برده میشود نام او و جزو اول حدیث اشاره است غایب بودن آن حضرت علیه السلام در
 ثانی اشان است باینکه جایز نیست بر کسی که نام آن حضرت علیه السلام را ببرد و انشاء الله تعالی در
 بودن نام آن حضرت از بعضی از احادیث بعد ظاهر خواهد کردید دیگر حدیثی است که هم این باب بود و الله
 علیه روایت نموده بسند خود از جابر جعفی که او گفت سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول سئل عن
 امیر المؤمنین علیه السلام عن الصادق علیه السلام قال لا یحیی من علی بن ابی طالب ما لم یکن علی بن ابی طالب
 قال لان حیمه و خلیل همی الی ان لا احداث یسبیه خو بیعت الله عز وجل وهو یما استودع
 الله عز وجل رسوله صلی الله علیه و اله یعنی شبیه از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود که بر سبب هر خطا
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حال حضرت مهدی علیه السلام برکت بر حضرت امیر المؤمنین ای سر
 اب طالب خبر دهد مرا از مهدی که جنت اسم او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب فرمود که اما آ
 مهدی را پس میگویم از برای اینکه حبیب و خلیل من یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و اله عهد کرده است
 بمن که حدیث نکنم و نگویم اسم او را تا و فیه که مبعوث کرد اند او را حضرت الله تعالی و اسم حضرت مهدی
 از آنجهت ها نیست که بود بیعت گذاشته است حضرت الله تعالی نزد پیغمبر خود صلی الله علیه و اله دیگر حدیث
 که با زبان بابویه علیه السلام نقل کرده از ابوهاشم جعفری که او گفت سمعت ابا الحسن العسکری
 علیه السلام یقول الخلق موعود علی من یسبیه فکیف لکم یا تحلفین من تعب الخلق
 قلت لرجعوا الله بذلك قال لا یکنم لا یرون محصه و لا یحیل الکم ذکون یا نبیه فکیف

که ان حضرت فرمود که صاحب هکذا الا کفر لا ینبئ به الا کافر یعنی صاحب این مرعی حضرت صاحب القرآن
 نام غیر بد با هم او هیچ کس مگر کافری و در زبان احادیث بسیار است و انشاء الله تعالی بعد از این در
 دویم بعد از ان احادیث مذکور خواهد شد که دلالت کند بر اینکه نام بردن آنحضرت صلوات الله علیه جایز
 و اگر کسی زیاده از اینها خواهد باید که رجوع کند به معنی که این حضرت فرشته چنانکه اشاره بان شد
 آنحضرت کنیت حضرت رسول است صلی الله علیه و اله بان میشود و با داده ان حضرت کند میشود که او ان
 و امر به اب و کفر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باین کنیت مثل امر به اب نام بردن ان حضرت در
 و بعضی از احادیث صریحه دلالت دارد که یاد کردن آنحضرت بنا بر کنیت جایز نیست و این معنی است
 آنحضرت مهدی و حجت و هادی و خلف و صاحب و قائم و منظر و صاحب و صاحب القرآن
 و مشهورترین الفاظ آنحضرت در میان علماء مذهب و چون آنحضرت صلوات الله علیه در دنیا است ازین جهت
 عدد اولاد آنحضرت مضبوط نیست و ذکر بعضی از اولاد آنحضرت علیه السلام در بعضی جاها مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی و اولاد آنحضرت در شب نیمه ماه مبارک شعبان و در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت جد
 حضرت رسالت بنیاد صلی الله علیه و اله واقع شد سن مبارک که در پیشگاه پدربزرگوارش حضرت امام حسن
 عسکری علیه السلام در دنیا رخت بر تن کرد یعنی کشید بحمال بود و چنانچه حضرت الله تعالی حضرت عیسی
 و یحیی علیه السلام را در طفولیت پیروی داده آنحضرت را در سن طفولیت مصیبت مامت و خلافت از ان فرمود
 تو ازین دست من رانی که بسامع منهور است بنوعی که در بعضی دویم مذکور کرد انشاء الله تعالی جلینها بوش
 خوش روی خوش موی معتدل قامت کشید بپنی کشاده پشانی در بافتن محمد بن عثمان معاصر بنی ارباب
 از پادشاهان معتمد عباسی و باقی خلفای بنی عباس و غیر ایشان از سلاطین نازنان ما و این زمان تا
 که ظهور نماید سلام الله علیه لمعه دویم در ذکر بعضی از دلایل بر امامت آنحضرت صلوات الله علیه و ذکر
 بعضی از معجزات و خوارق عادات که از آنحضرت واقع شد بر سبب اجمال بلکه دلایل بر امامت حضرت صاحب
 الامر علیه السلام و معجزات که از آنحضرت واقع شد زیاده از انست که درین قسم از مختصرات کتباتی تو انرا یافت

ببینی در کتب

سازین درین کتاب گفته اند بعضی از ان می نمایند و مثل این درین کتاب بعضی از احادیث مذکور شد که
 رسالت بنیاد صلی الله علیه و اله در ان نفس بر امامت و خلافت آنحضرت فرموده و همچنین بعضی از احادیث
 سمعت که از او یافت که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ان نصیح بر امامت انشود فرموده و
 بعین آن چه مذکور شد احادیث بسیار در طرق شیعیه دستی مسطور است که تمام دلالت بر امامت ان
 شاه با درگاه امامت و خلافت دارد از ان جمله حدیثیست که در چند کتاب از کتب معتبره با ساینده صحیح
 مسطور است و احمد بن محمد بن حضرت علیه السلام مشهور است و ما درین کتاب از جمله تین و تیرک اولاد که
 روایتی که محمد بن یعقوب کلبی رحمه الله در کتاب کافی برادران نموده مرتب بر ان روایتی مینویسند
 علیه رحمه الله الملك الغفور در کتاب مزبور روایت میکند بسند صحیح عالی از ابی هاشم اودین فاسم حضرت
 رحمه الله علیه از حضرت ابی جعفر ثانی صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمود که اقبل امیر المؤمنین علیه
 و معناه الحسن بن علی علیه السلام و هو متکبر علی نیک سلطان قد فعل التجدد الحرام فحکرت اذا قبلت من حسن
 الطیبه و الی انما یرفقه علی امیر المؤمنین فرید علیه السلام و معناه فحکرت شیخ قال یا امیر المؤمنین استقلت
 عن نداء سائل ان الحسن بن علی بن علی بن ابی طالب و کما انما نطقی علیهم ان لیسوا بکما و مؤمنین و دنیا هم
 و آخرهم و ان یحکون الاخری علینا انک و هم شرع سواه فقال امیر المؤمنین علیه السلام سلین
 عما بدک قال لیس من الرجل و انما امرت انک فرب روحه و عین الرجل کتبت تذکره و تیسر و عین الرجل کتبت
 بینه و لکن الا عمامه و الا حوال قال قلت امیر المؤمنین الی الحسن فقال یا ابی محمد ایضا قال قاتبا له الحمر
 علیه السلام فقال الرجل اشهد ان لا اله الا الله و لا ازل اشهد بها و انشاهدت محمد رسولا رسول الله و لا
 ازل اشهد بذلك و انشاهد انک رسول الله الطاهر المحجبه و انشاهد انک الحسن علیه السلام و انشاهد
 انک الحسن بن علی و حق السیبه و الفایه محجبه بعدک و انشاهد علی بن ابی طالب علیه السلام یا امیر المؤمنین
 بعدن و انشاهد علی محمد بن علی علیه السلام یا امیر علی بن الحسین و انشاهد علی جعفر بن محمد بن ابی طالب
 یا امیر محمد بن علی و انشاهد علی موسی بن جعفر ان الله الطاهر یا امیر موسی بن جعفر و انشاهد علی محمد بن علی

بانه خلافت عبادت و در ایجاد کواکب ای حضرت امام حسن علیه السلام شن اگر کسی خواهد بران مطلع شود
حواله ان بان کتابت دیگر حدیث است که در کتاب توحید روایت شد از عبد العظیم بر علیه السلام
که او گفت دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابراهیم بن عبد بن
ابیطالب علیه السلام فلما اصررتی قال ترخبا یاک یا ابا الفاسیم انت ولینا حقا قال قلت له یا بن رسول الله
ان اذ ان اعرضت بی فان کان من حیثی انت قلبی حتی اقی الله عز وجل قال فان ابنا الفاسیم قلت ان
اقول ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کنه فی خلق من الحدیث الا بطلان وحدت النسیه و غیر
لیس یخفی ولا صوره ولا عرض ولا جوهر بل هو محیی الاموات و مصدق الصدوق و طاهر الاعراض البواهر
کل شیء و مالیکه و جماعه و محمدیه و ان محمد عبده و رسوله خاتم النبیین فلا یجوز بعد الان
و اذ ان الامام و الخلیفه و ولی الامر بعد من علی بن ابراهیم علیه السلام ثم بعد من الحسن
ثم الحسن ثم علی بن ابراهیم ثم جعفر بن محمد ثم موسی جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد
ابن علی ثم انت با مولای فقال عبد السلام من بعدی الحسن انی ذکرت للناس بالخلیفه بعد من قال
قلت و کیف ذاک یا مولای قال لا لای شخصیة و لا یحیل ذکری یا یحیی خرج فملا الکلاذی
قطا و عدلکم ملیف حورا و ظما قال قلت انزلت و اقول ان ولیمه و لی الله و عدوهم عدو الله
طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیه الله و اقول ان الفراع حق و انسائله فی القرون و ان الجنة
حق و النار حق و الصراط حق و المنان حق و ان النامة ایة لادیب فیها و ان الله بیعت من فی القرون
و اقول ان الفریض الواجبه بعد الولاية الصلوة و الزکوة و الحج و العمارة و الامر بالمعروف
و النهی عن المنکر فقال علی بن محمد علیه السلام یا ابا الفاسیم و الله دین الله الذی اذنا له العباد و انبت
قلبه نبئتک الله بالقول الثابت فی الجحش الذی و الاخرة یعنی داخل شده بر سید خود علی بن محمد بن علی
ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابراهیم بن علی بن اوطالب علیه السلام یعنی بعد از حضرت امام علی بن ابراهیم
مشرف شده پس چون نظر نماید کن بر من افتاد فرمود که ملاحظه فرمایید بر ابا الفاسم نوئی مانی از روی حقیقت

در این

وادی گوید که پس گفتیم با حضرت که با رسول الله میگویم بر تو بن خود را میبخشیم هر که اعطای او خود را بخشد
دارد پس او عرض کرد پسندیدن باشد ثابت باشد بران ناویش که ملاقات کن رحمت و ثواب حضرت الله تعالی را بر تو خود
حضرت که بیادای ابو الفاسم یعنی بیان کن اعطای او خود را که اگر حق باشد تو اعلامه کن و اگر خلاف واقع
تو اذ ان نمی نمایم پس گفتیم با حضرت که بدین سبب که من میگویم یعنی قایل و معترفم که بدین سبب حضرت الله تعالی بگفته
و نیست مثل او چیزی و خارج است او سبحانه از خدا بطلان و حدیثیه مؤلف گوید که تفسیر خدا بطلان و حدیث
تشبیه در این معنی که نوشته ام شن است اگر کسی معنی آنرا خواهد با بد که بان رجوع نماید و اعطای او دارد
که حضرت الله تعالی جسم نیست و صورت و عرض و حرکت بلکه او جسم کنش اجسام و صورت کنش صورت
و از بدین اعراض جواهر و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث هر چیزیست و قایلیم که محمد صلی الله
علیه و آله که این صفت دارد که بدن و رسول است خاتم انبیاست پس نیست سغری بعد از ان حضرت تا بر
قیامت و قایلیم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از حضرت رسالت حضرت امیرالمومنین علی بن ابراهیم علیه السلام
پس بعد از ان سرور فرزندان او بعد از حضرت امام حسن علیه السلام پس بعد از ان حضرت امام حسن بن علی
علیه پس بعد از او علی بن ابراهیم پس بعد از او محمد بن علی بن بعد از او جعفر بن محمد پس بعد از او موسی بن جعفر پس بعد از او
علی بن موسی پس بعد از او محمد بن علی پس بعد از او یحیی بن علی بن خطیب حضرت امام علی بن علی علیه السلام پس حضرت
که بعد از من امام و خلیفه پس من حسن است پس چگونه است حال از برای مردمان با امام و خلیفه بعد از من
من وادی گوید که پس گفتیم با حضرت که چگونه است ان ایولای من انتخاب فرمود که از شما آنکه دین نیست و شخص او
یعنی غایب خواهد بود از نظر مردمان و حلال نیست از برای کسی یاد کردن او با اسم او تا و فیکه برین ابدی
پر کند زمین و از عدل و داد همچنانکه برش باشد از جور و ظلم و بد آنکه بر حدیث نیز مثل اعدا بن ساین
دلالت دارد و بر آنکه نام حضرت صاحب الامر علیه السلام را بدین ظهور حضرت بودن مراد است بر حال وادی
گوید که پس گفتیم که اگر از قرآن داد و قایلیم که ولی خداست و عدو ایشان عدو خداست و اطاعت ایشان
اطاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خداست و قایلیم باینکه معراج حق است یعنی معراج حضرت رسالت

موسی

جمعی کثیر از اهل ای مایه و هم الله روایت کرده اند از عمر با هوای که او گفت انا محمد بن عبد الله و قال هذا صاحب کبریا بعد
نمود حضرت ابی محمد صلوات الله علیه بر خود و ابی بنی حضرت صاحب الامر علیه السلام را از فرمود که این بر من صاحب
اختیار شماست بعد از من و درین باب احادیث بسیار است و ذکر همه موجب کثرت دانستن معجزات حضرت پس بدانکه
معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام زیاده از آنست که ذکر همه آن تواند شد و معادین کتاب ذکر اندکی
انوار کثیف می کنیم و از معجزات حضرت که در نهایت مرتبه ظهور است یکی روایت ولادت آن حضرت است و آن بر
رومی که جمعی کثیر از صحابه و ذوات نقل کرده اند که آنست که حکیمه خانم رضی الله عنها که خواهر حضرت امام
علیه السلام است روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که حضرت مراد شب نیمه ماه مبارک
شعبان طلبد و فرمود که ای عجب زود ما انظار کن که حضرت الله تعالی ترا شاد خواهد کرد می نمودن جنت خود و
من ازین خبر مر شدم و در وقتی که بخندم من رسید ما شرو در سخن خانه نشسته بود و یکراش کردش اگر خبر
کنم فدای تو کردم محبت خدا از کلامیک اینها بوجود خواهد آمد که من در هیچیک اینها از محمل نمی فرمود از زجر
و بعد از نماز شام را که دریم در خدمت حضرت انظار کرد و درین فکر بود تا خوابید و بیدار شده با او مشغول
نماز شب شد و من بهرین امید که بر بنیم صحیح شدن است یا نه و در در لری کنفت که از و عدی ابو محمد علیه
اثری ظاهر نشد آن حضرت در حجره که بود از داد که ای عجب شک بخاطر خود و راه صلوات که انشاء الله در همین ساعت
حجره الله را خواهی دید و من از لایحه در خاطر در آمدن بود از حضرت مجمل شده و بیجا بن مکان خود بر کشم و
خافون گفتند فدای تو سویم هیچ حالتی در خود نمی بینی گفت بل حال مستغیر است پس در میان خانه فرزند ناختم و او را
بر آن نشاندند و پیش او نشستیم که بیکار دست مرا گرفته بیشتر و بنا که در آمد و نهادن بر زبان را ند و من نقل
احد و ابی العسکری و آیت الله بر خوانده و هر چه میخواند ما را شکر زجر خانوی می شنید که حضرت صاحب
الامر علیه السلام در آن با آن موافقت می نمود که مقادیر ارجالی بی مشغول و چراغ آن خانه روشن شد و چون نظر کرد
دید که حضرت و الله علیه السلام از ما در جدا شده و تیرترین گذاشته خدا و بجمع میکند و من هر دو کتف بسیار
گرفته در کنارش کرشمه و پاک و پاکیزه انبی با من درین بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از او داد که ای عجب بر ما

بهر آنکه در

سپادان سرور را بنزد پدر بزرگوارش بر مرد زبان مبارک خود بر چشمش مالید بعد از آن زبان دود هانش کرد این روایت
در کوشش کتف دست بر سر کشید و او را بر زانوی خود مبارک خود نشاند و فرمود که ای پسر من کوی باذن خدا می
که حضرت صاحب علیه السلام سخن را مدام گفت که اهو و بالله من الشیطان الرجیم **بسم الله الرحمن الرحیم**
و این ابیه دانلا و فرمود که در بیان سخن علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلناهم آئینا و جعلناهم
اولادین و بعد از آن صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام
بدهای خیر یاد نمود و در آن حال مرغان بسیار در و در مارا فرورگنند بودند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
یکی از آنها را طلبید فرمود که بگیر این را و حفظ کن تا و فیکه اذن دهد حضرت الله تعالی و در باب او می گفتم
که این مرغان چسبند و آن کسبت فرمود که اینها مثل کرم خاکی اند و آن بل جبرئیل علیه السلام است پس بن گفت
که این پسر ما را درش برسان تا بخشش روشن شود و چون آنحضرت را گرفتم دیدم که بازوی راستش از او
که فلان جاء الحق و ذهق الباطل ان الباطل الا الشیطان کان زهوقا بر او با باد در زنده مشغول نماز شده و بعد
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را و ادع کرده بخانه خود رفتم و بعد از سه روز دیگر از ایشان چند
شناختم و اول حجره زجر خانوی رفتم او را دیدم و بعد من امام علیه السلام رفتند و باخاش نیافتم و از این حجره
مکتب شده اما شرم میداشتم که از آنحضرت سؤال کنم که انشرو خود اینها کرده فرمود که ای عجب او از نظر حق
و حق تعالی او را محافظت میکند تا و فیکه او را اذن دهد یا بد که چون مرزوفت در رسید و بر بنی که شیعیان
من درین باب در جبرئیل جمعی از ثقات و معتمدان را خبر دهمی که همیشه چون از ملائکه هستند که ولی خدا را
از نظر خلق مخفی میدارند تا و فیکه حق تعالی خواهد دان حدیثی است که دلیل است بر امامت حضرت صاحب
علیه السلام همچنین دلیل است بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بلکه از برای امامت هر یک از ایشان
از حدیث چند دلیل بسیار است همچنانکه ظاهر است در حفره انجمنی روایت شد از بسیاری که او گفت که از نسیم
و ما بر شنیده که هر و از برای من حدیث کرده اند که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام از ما در جدا شد اولاده
زانو دو آمد و انگشت سبابه را با چنان آسمان برداشت و شهادت بیکایکی خدا و رسالت حضرت مصطفی صلی الله

بس بود و دیگری گفت صبر کنیم تا این مرد بر گردد و بجای او با او ملاقات کنیم و با او نیز حرف بزنیم و از حالش بپرسیم
باید اطلاع بدهیم بر سران و فرادین داده افشا و توقف کرده اند تا جعفر بر کرد بدین بنزد او درین سال بر گردد
که ایستد ما جماعتی از شیعیان تنها فالها بما میدهند که ما را و پیشوای ایشان برسانیم و هر نوبت که با پیشوای
ما بیاییم جمعی از شیعیان تنها ما را با ما میدهند که با ما را و پیشوای ایشان برسانیم و هر نوبت که می آیدیم حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام تسلیم میسودیم این نوبت که جعفر گفت از برای من بیاورد گفت اما یک چیز مانع که
عرض کرد بر گفت که ما است گفتند بلکه آن مال هر یک دینار و دویست و دینار و صد دینار آن کیفیت
و هر دو کسب کرده هر کرده اند بطریق عاریت عرض نوشتند که هر یک که مال از همه امار علی المسلمین می آید و
انحضرت میفرمود که تمامی مال این مبلغ است این نوبت که جعفر از برای من بیاورد که هر چه بود ما میگیریم
و نام صاحبان عاریت را میفرموده استی آنکه نقش مهر شخصی را بکشد و ما نیز بطریق آنحضرت میفرموده که بکند
تا باعث اطمینان خاطر شود و معالی که عرض کردیم حاضر است جعفر گفت دروغ میگویند و بر برادر من افترا میزنند
او هرگز از غیب خبر نمیداد و یکبار نگاه کردند جعفر گفت معالی که از برای ما فرستاده اند و داد ای آن چه
نامش میکند بخاک کند ما و کلا بیه و ما ندون بنشینیم که مال برده میگویم بعله منی چند که عرض کردیم اگر تو امام
برو مخفی نیست نشان هر یک را این و در گرفتن مال برجا نمای ما منت پندار که غیر آنکه آن اموال و ارضای
انضا برسانیم چاره نداریم جعفر نیز در خلیف در رفت و آن بخاریت کن بود و ضایفه ایشان را طلبیده گفت
چرا مال را بجعفر نیند مید گفتند انجلیفه ما جو تجا و یرو بکالک جاعتی چیزی آرد ایم دعا مودیم بلکه آن
مال را بعلو منت و دلالت چند بردهیم که او میگوید خلیفه برسد که او بچه عاریت میگردند
گفتند میگویند که تمام مال جنات و هر کس چند داده و ناهنر است و هر نام از کت و هر هر یکی که بر کاغذ
بود نقش از آن میگویند چون جانی میگرد مال را تسلیم میگرد ویرا محال اگر ازین چنین میکند مال را با او میدهم و الا
مال را بصاحبان نشن برسانیم جعفر گفت با امیرالمؤمنین آنها افترا بر او میزنند و علقه غیب نیست با او میدهند
خلیفه در جواب گفت اینها وکیل اند و در میان چیزی نیست النصبه تجا از پیش خلیفه بیرون آمدند و در داخل ایستاد

حرفی از این

حرفی از این است و نام یک بیک از آن جوانان را برده است و گفت که اینست هر یک از آن جوانان را برده است و گفت که اینست
من می از زنده مان و سینه کان مولای شوم پس آنجی گفت از این او را فرستاد از این که رسیدیم تا دم بر آورد
است آن را رخصت و هر شستن داد که گفتیم چشم از خود فرستادیم بخدا که آن امر در خیر است است است که در آن
دیدیم بر کسی نیستند که کویا ما را بدست مملوع نموده و چهار سینه پوشتیم بود سلام و جواب سلام با شکر
گفتیم پیشتر بود و بعد از آن فرمود که تمامی مالی که با شماست فلان مبلغ است و فلان چند و فلان چند داده و یکبار
نام بردن آنکه بود و در آنرا اولاد فرزندان هر یک برسد و آنچه با ما بود از دواب و عبید و غیر آن یکبار داد
کرد ما بخاک افتاده شکر الهی بجای آوردیم و سخن خالی را بران نیت سجد کردیم و بعد از آن از مشکلات هر چه میخواستیم
برسیدیم و بجوابان فایز شدیم بر فرمود که یک مال با من می آید و شخصی داد و بعد از نشان داد که بعد از آن
تسلیم از کت و فرمود که تو قیامت من در تو داد خواهد بود و بان عمل خواهد نمود و باقی العباد من محمد بن جعفر می
که از اهل قم و ارضای ما بود گفتی و حو طی عطا فرمود و او گفت که خدا بشارت میفرماید که او را در اثنای راه بود
بهمدان وفات کرد و بعد از آن شیعیان آن مرد مال داد و بعد از آن نیز آن شخص میرد و جعفر از برای صاحبان
دواب کرده از یعقوب بر یوسف خنجرستانی که او گفت و تو از اوقات از همسان من خبر میگویم معظه شده و ناخوشتر
ماه ذی قعد سال دویست و هشتاد و هجرت بدان مقاصد رسیده و با رضای خود بطلب جان که در آن نوبت کنیم
بگر دیدیم تا در سوی القیاس برانی رسیدیم که از ادا الرضا میکنند و در لقا بر برین دیدیم خیمه پست افرو
برسیده که صاحب این خانه نوبت گفت مخاطبه ایشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مراد از این خانه مسکن داده
بس بر خست آن عجوز با رضای خود در آن منزل فرود آمد و بعد از آن متوجه مسجد حاکم شده و طواف بجای آورد
و برگردید و چون بنزد بلان خانه رسید در کتود شد ندانیم که کسان کت و با آنکه روز بود و نوبت میخواست
نشاندن میگرد بر داخل شده بود که جوانی که موی که از کمال دیانت رنگ مبارکش بر روی ما میباش بود پیشتر
برفته سال که در لقا میبود یعقوب بر یوسف که خواستیم که بخند متشن زوم و زمانی از کلا و جعفر نظا شکر مند
شود دیدیم که انجوز بیرون آمد و کت کس را رخصت بر آمدن برین غریب نیست پس نهان از رفیقان زدنی بان مجوز

گفته که ایما دار و زود در مکه بدانند که این جوار گشت گفت و بخوابی که ازین معلوم کنی چیزی را که همت من مصروف بر کفان
اندر این دو گذرد و ترا ضعیف میکنند که چون بعضی از مخالفان با تو رفیق اند احوال ما و خود او پنهان داری گفتن رفتن
که مخالفانند که مانند گفت ایما که با تو همراهند و افتخار با بنان میان من و ایشان بر سر هم ترا می روی داده بود
و در وقتیکه از اصفهان بیرون می آمدی در مکه بودی که هرگاه بمکه معظمه برسم ده درم در مقام ابراهیم علیه
بگزارم و عارفی بان نصیب کنم که هر که برسد بلذت که تصرف در آن میوان کرد تا هر که در نصیب باشد وارد
با خود گفت که آن ده درم را بخدمت انبیا و پیغمبر بفرستم پس از آن عجم داد بخدمت او فرستاده و آن عجم و بجان
غریب رفت و بعد از آن زمان باز گردید و گفت که میفرماید که ما در این درام حق نیست از جهت آنکه تو نیز کرده بودی
که این را در مقام ابراهیم بگزارم و در مصرف دیگر بگزارم و در راهم را این دو کرد و صاحب کتاب خراج و صلح میفرماید
باندک اختلاف عسارت و اندکی زیادن بر او نمود و غیر اینها مذکور شد از حضرت مجتهد سیادع کفره بن از حضرت
پس چون قدر انصاف نمود لمعه سیوم در مختصری از احوال رجعت ان شاء با دعا امامت و خلافت بگزارم از آن
انت که در زمان دولت و خروج حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه جماعتی که بدینا بر خواهد کرد و این مسئله
الاضرب و بیات مذهب شیعه شد بلکه بغیر شیعه انبی مشربیه جمعی از ادبای ملامت ادبای با طالع نبرایان قابل اذیت
فرمان درین باب واقع است و از جمله اینها که در کمال برین دارد یکی آنست که حضرت الله تعالی در کلام مجید میفرماید که
و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَيَجْعَلُ لَكَ فَوْجًا خَالِصًا مَضْمُونًا مِنْهُ ابه شریفه انت که روزی که ما حاضر کنیم از هر طایفه فوجی را هیچ
از بعضی آرد و ایان معلوم میشود هر از آن رجعت دو زمان دولت حضرت صاحب الامر علی اسلام است و در وقت
که از اصل این نیز این مراد معلوم کردیم حضرت الله تعالی میفرماید که روزی که مشرب کنیم از هر طایفه گروهی را و معلوم است
که در ازین روز قیامت نبوت از جهت آنکه در روزیکه مشرب کنیم از هر طایفه گروهی را معلوم است اخیامت مملی اهل عالم
کرده خواهند شد و احتمال غیر این خلافت ظاهر است و حضرت الله تعالی در باب زنده کردن مردمان در روز قیامت
دو سورت کشف میفرماید که وَحَسْبُكُمْ فَكْرٌ نَفْسًا وَرُضْمًا أَحَدًا یعنی معونت میکنند هم خلاق را و روحی که یکی از ایشان
و انکس ازیم و محسوسا مرشد دیگر مخلع بیاس وجود کوفت این حشر خواهیم کرد و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه در زمان

تحریر و تاریخ

حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بعضی را رجعت بدار و بنا طایف خواهد شد یکی حدیثیست که جمعی از بزرگان علمای
احادیثه نور الله مراد هم روایت کرده اند پسند معجزان این همه کرد و روایت نمود از حضرت امام ثامن صاحب
حضرت امام رضا صلوات الله علیه و اله که آنحضرت فرمود که ان انما یمنی بایمیه لیسله ثلث و غیرین
مِنْ شَيْءٍ مِّمَّا تَنْتَهِی عَنْهُ وَ تَقْوَمُ يَوْمَ تَقُومُ قُلُوبُ الْبَاطِلِ وَ لَا تَقُومُ الْاَقَامَةُ وَ لَا تَقُومُ الْاَقَامَةُ عَلَى رَجُلٍ
مِنْ ذَلِكِ الصَّوْتِ وَ هُوَ صَوْتُ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَقَالُ لِلْمُؤْمِنِينَ قِيَمُوا يَا هَذَا قَدْ خَرَّ صَاحِبُكَ قَائِلًا
اَنْ تَلْحِقَ بِهِ فَاتَّخِذْ وَاَنْ تَلْتَأَنَّ اَنْ نَعْتِمَ قَائِلًا عِنْدَ رَجُلٍ مِمَّنْ يَدْرُسُ بَيْتَكَ حَضْرَتِ قَائِلًا نَدْرُسُ بَيْتَكَ
و سیوم ماه مبارک رمضان و فخر و قیام خواهد نمود در روز عا شود با فی منما اند هیچ خفته مگر آنکه
بر پای خواهد ایستاد و هیچ ایستاده نخواهد بود مگر آنکه خواهد داشت و هیچ نشسته نخواهد ماند مگر آنکه
بر خواهد خواست بر هر چه پای خود اذنان او از او از حیرت است علیه السلام و خواهد که بنویسند در پیشگاه
بمقتضی که صاحب ظهور کرد اگر میخواهی که ملحق شوی با او پس ملحق شو اگر میخواهی که در پیرو مقام خود اقامت کنی و
توفیق منافی پس توطن کن و از بعضی از احادیث ظاهر میشود که هرگاه حضرت صاحب علیه السلام ظهور کند هر که از روز
ادواته مازنده انبیا و در او باشد و از او دنیا فرزند دنیا بر خواهد کرد بد و بعضی را که قریب در وجه خواهد بود ان
جناب خود بر سر نیز ایشان خواهد رفت و ایشان را ازین خواهد کرد و جماعتی که قریب و کمال در آن مرتبه نخواهد بود
که آنحضرت بر سر نیز ایشان رود کسی بر سر نیز ایشان خواهد فرستاده و فرستاده آنحضرت بر سر نیز ایشان خواهد رفت
آنحضرت ایشان زنده خواهد شد و بعد از آن رسول آنحضرت خواهد گفت که شما در انظار ظهور حضرت صاحب
عمر خود گذرانید و ادوات صحیح آنحضرت شما را میبزنند اما حال آنحضرت ظهور کرده اگر خواهید با بند و بخند من
مشرف شود و اگر خواهید در مکان خود بمانید تا بروز قیامت و در بعضی از روایات واقع است که جمعی خواهند بود از
که بواسطه هول مرتبه و سختی مردن تر از آمدن آنحضرت خواهند گفت که ما آمدن بدینا را میخواهیم از جمله آنکه
اگر دنیا برودیم مرتبه دیگر ادوات بسیار کرد اگر کسی گوید که هرگاه ایشان از زندگت ایشان اگر بخواهند مشربند
باز بهر ترفی بر مرتبه بسیار بد که ادوات که در هر چه معنی داد که ایشان از تزلزل مرتبه تزلزل ملازمه آنحضرت کنند جواب آنست

که ممکن است که حیاتی که ایشان را واقع میشود مثل حیاتی باشد که منبت در قیوم بر سر آمدن انبیا و نبی و منکر که در
بعضی از روایات روح ایشان تردید میشود بهر آنکه در میان کفن و بدن ایشان واقع میشود و فی الحقیقت حیاتی نیست
که اذاله آن موقوف بر نوع روح و ابدان ملک باشد و بعضی دیگر از جمله امیون گفت و آنکه قابل باشد که روح مجرد
در باب استیصال روح در میان کفن و بدن بنا و بی قابل میشود که ذکر مثل سابق است و در بعضی از روایات
واقع است که در زمان دولت آنحضرت نوآوری و عسای مردم بر منبر خواهد رسید که کسی که باشد که از برای آنکه
و حسن مال خود را بخرد و بسخن برساند سالها نغمه کند و معنی نیاید و از جمله روایاتی که در این باب در بعضی حدیث آمده
شد از هشام بن محمد که او روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از حضرت فرمود که
إِذَا قَامَ الْقَبْرُ نَزَلَتْ عَلَيْهِ حِكْمَةٌ بِالْعَدْلِ وَالْقِسْطِ وَأَمَّا فِي السَّبَلِ وَالْخَرْجِ مِنَ الْأَرْضِ بَرَكَةٌ
وَرَدَّ كَلِمَةَ حَتَّى لَمْ يَأْتِهَا وَكَانَ يَتَمَلَّكُهَا بِرَأْسِهِ وَبَعَثَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ أَنْ يَأْتُوا بِمَا نَسُوا اللَّهُ يَقُولُ لَهُ أَلَمْ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَاللَّيْلُ نَجْوَى وَحَكْمٌ فِي لَيْلٍ نَجْوَى وَذُو الْقَلْبِ السَّلَامِ وَحَكْمٌ مَجْمُوعٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ كَيْفَ تَنْظُرُ فِي الْأَرْضِ كُنُوزَ مَا وَبَدَى بِرَأْسِهَا فَالْحَيْدُ الرَّجُلُ مَنُكِرٌ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِلصَّدَقَةِ وَاللَّيْلُ نَجْوَى
الْفَيْضِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ لَهُ قَالَ أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا أَيْزِقَ لَنَا
إِذَا رَأَى سَبْرًا إِذَا مَلَكَ سَبْرًا مِثْلَ سَبْرَةِ هُوَلَاءَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَالِيَةُ لِلنَّفْسِ عِنْدَ مَرَاةٍ وَطَوَّ
نما به حضرت و صلوات الله علیه بعد از آنکه حکم خواهد کرد در میان مردمان و مرتفع و بر طرف خواهد شد در آیات دولت آن
حضرت جوهر و ستم را همه با سبب آنحضرت امن خواهد کرد بد و زمین بر کثرت خود را برود خواهد داد و این کتاب است از
سبب او یعنی در میان مردمان و آنحضرت هر حق را با صاحب آن حق در خواهد کرد یا هر حق را با صاحب آن حق خواهد کرد
و باقی بقیه آنچه هیچ دینی باقی نماند از آنحضرت صاحب دینی را از ادیان باطله تا وقتیکه آنها را اسلام کند و بدین اسلام
در آیند و احرف بایمان کنند یعنی بحقیقت دین آنحضرت قابل و معترف شوند با آنست که حضرت الله تعالی میفرماید که
وَلَهُ اسْمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَاللَّيْلُ نَجْوَى وَحَكْمٌ فِي لَيْلٍ نَجْوَى وَذُو الْقَلْبِ السَّلَامِ وَحَكْمٌ مَجْمُوعٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ كَيْفَ تَنْظُرُ فِي الْأَرْضِ كُنُوزَ مَا وَبَدَى بِرَأْسِهَا فَالْحَيْدُ الرَّجُلُ مَنُكِرٌ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِلصَّدَقَةِ وَاللَّيْلُ نَجْوَى
دولت صاحب علیه السلام بقرینه ذکر آیه در عیاشیه و از برای حضرت صاحب طاعت و انقیاد خواهد نمود هر که در اینها

در این باب

و هر که در منبت از روی طلوع و غروب و از روی کرامت و بجا آنحضرت الله تعالی رجوع و بازگشت شماست و منکر که
کرد انبیا در میان مردمان بحکم داد و سپهر و حکم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس در او نشانی ظاهر منکر و اند
زمین کتبها بخود داد و سدا خواهد کرد بر کلمات خود را پس آنحضرت خطاب بعباده نمود فرمود که بخوانید این کتاب در امت
مردی از شما شخصی را که موضع صدر فر واجبه و صد فر مستحبه او باشد از جمله خود نوآوری مردمان میفرماید در امت
مومنان نماز غنم خواهند بود که اگر کسی از شما خواهد که زکوة و حسن واجب با مستحب خود را یکی برساند مستحب خود
یافت و از عبادت معلوم میکند که بعضی از اصحاب آنحضرت علیه السلام را رجوع بدینا در آیات دولت خاتم الانبیا
خواهد بود و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که دولت ما از این دولتهاست و باقی بقیه آنچه
در صحیح اهل بی که ایشان را دولتی باشد مگر آنکه پیش از ما حکومت خواهد کرد تا هر که دولت ما ظاهر شود و سیرت ما را
بر بیند که گویند که اگر ما را مالک و دولت میبود سلوک میکردیم مثل سلوک ایشان و اینست قول حضرت الله تعالی
که میفرماید که وَالْعَالِيَةُ لِلنَّبِيِّينَ بِعَيْنِكَ حَضْرَتِ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَرَاتِنِ مِغْرَابِهَا كَمَا فَبِخَرِبا عَا نِشَا مَرَاتِنِ مِغْرَابِهَا
مراد از آن اینست که دولت اهل بیت بر سر صلوات الله علیه بر عقیب دولتها و ملک پادشاهی ایشان امر سلطنت است و دیگر
حدیثیست که در این باب آورده این است که از جلی از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که اِذَا قَامَ الْقَبْرُ
أَشْرَفْنَا الْأَرْضَ بِنُورٍ وَأَسْتَفَى الْعَالَمِينَ مِنْ حَتَّى تَمُوتَ النَّفْسُ وَتَقْبَلَ الظِّلَّةُ وَتَمُوتَ الرَّجُلُ فِي مَلَائِكَةٍ حَتَّى يَرُدَّ لَهُ الْآلَةُ كَرِيمٌ
لَا يَرُدُّهَا إِلَّا فِي نَجْوَى الْأَرْضِ كُنُوزَ مَا وَبَدَى بِرَأْسِهَا فَالْحَيْدُ الرَّجُلُ مَنُكِرٌ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِلصَّدَقَةِ وَاللَّيْلُ نَجْوَى
وَسَبْرَةٌ كَرِيمٌ فَالْحَيْدُ أَحَدٌ يَقْبَلُ ذَلِكَ وَسَبْرَةٌ النَّفْسُ مِثْلُهَا وَذُو الْقَلْبِ السَّلَامِ وَحَكْمٌ مَجْمُوعٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ كَيْفَ تَنْظُرُ فِي الْأَرْضِ كُنُوزَ مَا وَبَدَى بِرَأْسِهَا فَالْحَيْدُ الرَّجُلُ مَنُكِرٌ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِلصَّدَقَةِ وَاللَّيْلُ نَجْوَى
عبد السلام در ضمن شود زمین از نور آنحضرت و مردمان مستغنی شوند بسبب نور آنحضرت از نور آفتاب و تا در یکی ظلمت
بر طرف شود و ممکن است که مراد از تاریکی همین معنی ظاهری باشد و اسناد او در مراد از آن بر طرف شدن ظلمت که باید
تا منطبق شود با بعضی از ضربات حدیث سابق بهر تقدیر دیگر فرمود که هر کس فرمود که در آیات دولت آنحضرت و عمر در آن
باید انقدر که متولد شود از برای آنکه هر از فرزندان که مطلقا در آن میان دختری نباشد و ظاهر خواهد ساخت زمین
کبشای خود را یعنی در اینها بر زمین ظاهر خواهد شد بر شیه که مردمان آنها را ببینند در روی زمین و طلب خواهد کرد

در این باب

مردی از شما کسی که صله کند با و بمال خود معنی عطا و بخشش با و نماید و در کف مال او را بگوید پس نباید هیچ کس را
که قبول عطا و دکن اذنا بدست معنی خواهند بود تمام مردم را بسبب این حضرت الله تعالی روزی ایشان نموده و بایشان
عطا فرموده و آنچه در حدیث مذکور است که مردی و هزار فرزند که هم پسر باشند روزی خواهد شد در زمان محمود
انحضرت ظاهر است که از بسیاری زانی باشد که مومنان در آن وقت خواهند داشت چه مرد از او و بحسب شرح جایز
که چهار دن تکلیحی در وقت واحد داشته باشد و گفته اند حدیثی است که خواهد میثواند نگاه داشت
و در مدت دولت حضرت صاحب صلوات الله علیه احادیثی واقع شده خالی از اختلافی نیست و انشاء الله تعالی
در بعضی پنجم اشاره به بعضی از احادیث که محتمل اعتماد است خواهد شد و بدانکه آنچه مذکور شد احوال رجفرا حضرت
مخصر در آن نیست و لیکن در بعضی از جمله اخصا در آن ذکر بعضی دیگر از احادیث که درین باب واقع شده نمودند
من اتباع الهدی لمعه چهارم در تکراری که بعضی از سنن در وجود حضرت در آن جواب آن بدانکه بعضی از سنن است
که حضرت صاحب موجود نیست و حضرت امام حسن عسکری را فرزند بود و جمعی از علمای ائمه انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
و سنن ایشان درین است که میگویند در روایتها بد کسی اینست که هر کس که در بنام پدرش که در بنام پدرش در بنام
باشد که هیچ کس پیش او نباشد و حکمان ایشان از سنن که آن سر داده که ما قایلیم که انحضرت در اینجا غایب شد انحضرت در
مدید در اینجا است و جواب آن از روی اجمال است که هرگاه بزرگان علمای شما قایل به باشند که این است و امهدی میباشد
ذلک احادیث بسیار باشد که دلالت کند بر وجود حضرت و مردم بسیار باشند که انحضرت را دیده باشند و جمعی باشند که بچند
اولاد اشرف مشرف شده باشند مشرف و ظاهراست که وجود انحضرت ثابت میشود از روی مقصد و عناد از میان بر طرف
سبب است که سنن از وجود بعضی از بدان در مدتهای بسیار که زیاد از مدت تجمیع حضرت است هیچ استماع میکنند مثل
شیطان و رجال که همچنانکه از بعضی از احادیث ظاهر میشود است که رجال در زمان پیغمبر ماسلی الله علیه و آله بوده و همچنانکه
از قرآن مستفاد میشود شیطان مدعی پیش از او صوفی بوده و تا بروز قیامت زنده خواهد بود چنانکه از بعضی از احادیث
ظاهر میشود شیطان پیش از آنکه آدم علیه السلام موجود شود و هفتاد هزار سال در سما بنا میشود و همچنین در هر روزی که بعضی
از بندگان کرده اند و در حال حیات از مثل حضرت عیسی و خضر و الیاس که هر کدام از ایشان بعد از آن میاید پیش از زمان پیغمبر

در مدینه

بوده اند هیچ استماعی نمیکند و استبعاد در مورد از حضرت صاحب الامر علیه السلام میکنند از برای هر حال
عاقلا ظاهر است که بنسبت آنکه در مکر از وی حضرت جلالیت در باب بنمودن کارها بل اند هزار سال پادشاهی میکند
و در اندک دعوی خدای میشود و همچنین قایل اند که نوح پیغمبر علیه السلام سه هزار سال عمر کرد و آنچه از قرآن ظاهر
میشود اینست که حضرت نوح پیغمبر علیه السلام پیش از ظهور طوفان بقصد و پنجاه سال دعوت خلق مشغول بود و پس
آنچه مذکور شد از برای بیکان و بدان بصرهای در اوقات قبل اند و تفصیل اینجواب در ضمن دو مطلب میشود مطلب اول
در ذکر بعضی از احادیث که سنن قایل اند که این است و امهدی بسیار است مطلب دوم در ذکر بعضی از احادیث که
انحضرت را دیده اند و بچند من انحضرت مشرف شده اند و اگر چه مناسب آن بود که در اینجا تطبیق نماید باشد و ذکر احادیث که
بر وجود انحضرت دارد اما چون قبل ازین بعضی از احادیث مذکور شد که نام صریح بود و در وجود انحضرت از بنام انکنا
بهمان میشود مطلب اول در ذکر بعضی از احادیث که سنن نقل کرده اند که این است و امهدی بسیار است بدانکه احادیث که
سنن نقل کرده اند که دلالت بر تطبیق دارد بسیار است و قبل ازین بعضی از آن مذکور شد و از جمله بزرگان علمای شیعیان
دو این باب کرده یکی حافظ ابو نعیم اصفهانیست که قریش در بیرون دروازه باب المدینه مشرفان واقع بود و مردم این شهر
از جمله جمل باحوال او بزیارت او مشغول میشدند و نمیدانستند که سنن قدیم بزرگان ملعون را از خود کرده بودند و در
ویشکه شعبه درین شهر بسیار شدند سنن است که از بنام انحضرت در بنام انحضرت در بنام انحضرت در بنام انحضرت
بودند و چون رفتند سنن این شهر بر طرف شدند شعبان بیکان اینکه صاحب ان قبر مرد خوبست بزیارت
او اشتغال بنمودند و در امر کار دوالد این مطهر اهدا شده است اهل اصفهان نموده شعبان این بلد را از زیارت آن
خانندان اهل بیت صلوات الله علیه و آله منع نموده و سال از وی از آن قبری باقی نیست عرض اینکه این حافظان
اصفهان چهل حدیثی نوشته و در آن احادیثی که بطریق اهل سنن و جماعت از احادیث صحیح است جمع نموده و تمام
آن احادیث در باب حضرت صاحب الامر علیه السلام است و شیخ ابوالفتح محمد بن علی شافعی که در مدینه شافعی شد
تصنیف داد و در آن ابوالوفای بر حافظ ابو نعیم مذکور است و قریش در چندین اصفهان واقع است و مردم این شهر
بزیارت او نیز مشغول بودند و بعد از آن که در این زمان از بنام انحضرت در بنام انحضرت در بنام انحضرت در بنام انحضرت

و در ضمن آن شرح زیاده از حد حدیث درین باب نقل کرده بخاطر مرسد که در تفسیر ما از جمله احضاد اکتفا بفل ایجاب
حافظ ابو نعیم غزوه و از برای زیادتی احضاد و حذف اشایان احادیث نیز بشود و چون نقل آن چهل حدیث از جمیع
آن موجب اطمینان اکتفا بذکر ترجمه آن میباشد حدیث اول حافظ مزین در این باب مذکور است از ابو سعید خدری و اینگونه
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که مدعیان امت از امت من خواهد بود و اگر عمر من کوتاه باشد هفت سال و اگر
هشت سال و اگر نهم سال نتعم خواهند کرد مردمان در زمان او یعنی که هیچ یک کادی و بنیکادی هرگز مثل آن نموده باشد
و همیشه از جانب آسمان باران خواهد آمد و ذخیره نخواهد کردین زمین هیچ علفی و هیچ دانه را احدی در دوید باز آید
خدری روایت نموده که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر خواهد شد زمین از ظلم و جور بعد از آن
مردی از خردت من بیرون خواهد آمد و دنیا را بر او عمل و داد خواهد نمود و مالک خواهد شد زمین را هفتسال
یا در سال حدیث سی و سه مرتبه مذکور روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود که قیامت قائم خواهد شد
مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که بر سازه زمین را از عدل همچنانکه برش باشد از ظلم و جور
قبل از آن بیست هفت سال حدیث چهارم حافظ مذکور روایت کرده از هرعی از علی بن الحسین از پدر بزرگوارتر نجیب
علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را خطاب نموده
که مدعیان امت از خود ندان تو خواهد بود حدیث پنجم روایت کرده از علی بن ابی طالب از پدرش که او گفت که بخیر است حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مشرف شده در حالیکه درین راه او را دعوی میفرمود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر این گفت نشسته میگفت
تا آنکه او از کربلاش بلند شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک را بر او برداشته فرمود که ای حبیبه من ایفا طهر چه چیز
تو را بیکر یا بد حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت که از ضایع شدن بعد از تو منیرم که خلق عالم را فراموش کند و بر ما بود
و منم کند بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای حبیبه من مگر ندانسته که حضرت الله تعالی نظر کرد و اطلاع
بر زمین نظر کرد و اطلاع یافتی بر کردید و اختیار نمود از جمیع اهل زمین پدر ترا و او را بر این گفت بر سالت و تو
و بعد از آن ملاطفت میکرد و خدایا خدایا در فرود از همگی اهل عالم شوهر ترا و منم کرد که ترا با عفت کم ایفا طهر ما از
اهل پیغم که عطا نموده است حضرت الله تعالی ما هفت خصلت ذکر است که پیش از ما از ما هیچیک نماند و بعد از ما هیچیک

نویسند

نخواهد داد یکی آنکه مرا عالم نبوت ساخته و من نزد حضرت الله تعالی خاتم النبیین و اکبر المسلمین و دوستی جمیع خلق
و پدر دینا و دیگر آنکه خلیفه و جانشین من بهترین اوصیا و دوستی جمیع خلفا من و پدر و قوامت نزد حضرت الله
تعالی و او شوهرت دیگر آنکه شهید ماسید شهادت و دوستی من بهترین همسر و حضرت الله تعالی را و حق ربیب القابل
که حمیر بود و عمر شوهرت دیگر از امت است که حق تعالی او را در الهط فرموده که در بهشت با ما ملائکه طیاران میباشد
در هر روز که میباید برود و او بر هر چه بد کرد و برادر شوهرت یعنی جعفر بن ابی طالب که در سبط این امت از ما آیند
در آن هر چه بپران توحید و حسین اند و ایشان سید جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان از ایشان فاضل است بعد از آن
حضرت رسالت بناه صلی الله علیه و آله اشاره بفضیلت هفتم نموده خطاب کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود
که ای فاطمه ای حبیبه من با خود اندی قسم که مرا بجای و را می بخالی فرستاده که این دو سبط خواهد بود بعد از امت
و در آن فوجی که دنیا با هر چه و روح شدن باشند و دنیا ظاهر کشنده و راهها برین شدن باشد و قیامت کنند بعضی از مردمان
بعضی را و هیچ بزرگی بر کوچکتر دم و شفقت نکند و هیچ کوچکتر رعایت و نظیم بزرگان ننماید و در آن حال مبعوث کرد
حضرت الله تعالی از بود و سبطی را که ناله های ضلالت و گمراهی با بکناید و فضل از دلها بردارد و بر خیزد
نمودن مردمان برای دین در آخر الزمان چنانچه من در آخر الزمان باین کار برخاسته بودم و بر کند زمین و از عدل
و داد همچنانکه برش باشد از جور و ظلم ایفا طهر اینور دیدن من اندوه کین مباحث حضرت حق تعالی بخوازم و از هم کین
عزیزتر است بجهت تو یکی که ترا با من است و بواسطه و فوجی که ترا در دلم است بخیر تو که تو بیخ فرمود حق تعالی ترا با شوهر خود صالح
که خدایت عظیم و نسیب عزیز و رعیت رحیم و با حکام دین عالم و در حکم کردن عالم بود و با وجود اینها من از حضرت
الله تعالی درخواستی که تو اول کسی باشی از امان که من ملاحظه خواهد شد از اهل بیت من حدیث ششم روایت کرده از حضرت
با سنان خود که او گفت که خطبه نمود ما را و روزی سید کا بناه صلی الله علیه و آله فرمود از آنجا بعد از این و آنجا
و بعد از آن فرمود که اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر بگویند که ای حضرت حق تعالی در آن خواهد کرد آن روزی که ما را مبعوث کرد
مردمان از فرزندان من که اسم او اسم من باشد پس بخواست سلمان رضی الله عنه و گفت یا رسول الله که امروز کلامک از زمین
نخواهد بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که از این فرزند من خواهد بود و دست خود را برد و در حضرت امام حسین علیه السلام

که داشت حدیث منقول روایت کرده از حدیثه که او نقل نمود از عبد الله بن عمر خطاب که او گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که حضرت مهدی علیه السلام از ده بیست و نه روز خواهد آمد که آنرا کسی که بین حدیث هفتاد روایت کرده بخند
استاد از حدیثه که او گفت که رسول خدا فرمود که بنده سیکه مهدی مری خواهد بود از اولاد من که روی و درختند
و فودانی باشد همچون سناره پروزد و درختن مؤلف میگوید که حافظ ابو نعیم مکتوب که انجیدین در بر بیعت خود
بخند استناد روایت کرده منافات ندارد با آنچه گفته در اول کتاب خود که این چهل حدیث که جمع نموده است تمام است
صحاح احادیث ما است از حدیثی که میتوان بود که نزد او این حدیث بطریق صحیح معلوم شده باشد و ذکرش در کتاب
نکرده باشد حدیثی که در این کتب که از حدیثی که او روایت نمود از رسول خدا فرمود که مهدی و عود مردی خواهد
بود از اولاد من که دلت روی میا کشی مثل عرب باشد و جسم شریفش مثل جسم اولاد یعقوب علی السلسله و بر طرف است
ادعایی باشد که کویا سناره ایست بودانی بر خواهد ساخت و زمین را از عدل جدا آنکه بر شده باشد از ظلم
در ارضی خواهند بود از اختلاف اهل زمین و اهل ایمان و مرغان در میان زمین و آسمان حدیث دهم و اینها
از ابو سعید خدری که او گفت که رسول خدا فرمود که مهدی بنی امیه از اولاد من خواهد بود و از جمله علمای او اینست
که بنی او کشیدند و بشاف او بنو حدیث باز هر باز از ابو سعید روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که مهدی و عود علیه السلام مری خواهد بود از اهل بیت من که او را بینی باشد خوش اندام و کشیده و روی زمین را بپوشد
از عدل جدا آنکه از خود بر شین باشد حدیث دوازدهم روایت کرد بخند سند از ابو امامه باهلی که او گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در میان شما و اهل روم چهار نفر صلح و پیغام نموده چهارم از آن بود
مردی بفعل خواهد آمد که از اهل هجر باشد که امتداد آن ناهفت سال باشد پس یکی از خصما را از قبیل عین بن مسروق
که او را مسعود بن عبد غیاث میگویند بر خواسته گفت با رسول الله اما و بشوای خلافت من در آنوقت که خواهد بود حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در آنوقت امام مردمان مهدی خواهد بود که از فرزندان من است و مدت چهل سال حکم
حکومت و روی او مثل سناره نورانی خواهد بود و در روی او در میان راست حال سیاهی خواهد بود و در میان
قطو این که از دهلی است که در حوالی کوفه است پوشین خواهد بود و او را مشاهیر فرزندان یعقوب علیه السلام خواهد بود که

نقدها

زمین را برون خواهد داد و شهرهای شرقی و غربی را با آنها منقوح خواهد کرد و این حدیث نیز هم از بعضی روایت نموده از اهل بیت
باهلی که او روایت کرد از عبد الرحمن بن عوف که او گفت که رسول خدا فرمود که برمی آید که حضرت الله تعالی مهدی را از عترت و ذریه
من و از علمای او اینست که در دنیا از اهل بیت از هم جدا باشند و گشاده بشاف باشد و زمین من و از عدل بر خواهد شد
و مال را نزد او فدی می خواهد بود و هر کس بطلد با حجاج خواهد داد حدیث چهاردهم روایت کرده از ابو امامه که او گفت
که خطبه کرد از برای ما روزی رسول خدا فرمود که در آنحال ذکر و حال نموده فرمود که من این خطبه گفتا منهای خود را برون خواهد
انداخت همچنانکه کوه کفایت آهن را برون میکند و آن روز را در خلاصه نام خواهد بود و از آن میان آنرا شریک برخوا
دگفت با رسول الله در آنوقت عرب در یکجا خواهند بود و حال ایشان چون خواهد بود آنحضرت فرمود که آنرا ایشان در آنوقت
المفسر خواهند بود و در مدینه نیز خواهند بود و در آنوقت امام خلیفه مهدی خواهد بود که مرده است صاحب او در حدیث
من حدیث با نذر هر روایت کرده از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت رسول فرمود که بیرون خواهد آمد مهدی بنی امیه که او
حضرت الله تعالی حفظ هر سید امیر از او از برای مردمان و در آنوقت من بعینش دعا مری خواهد کند از اینها روایت
اب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد هر دو زمین را که در ریشه خواهد داشت و عطا خواهد کرد حضرت
اموال مردمان انقدر که بایر داد و فطیر و محتاج در زمان او نمیشد حدیث شانزدهم روایت کرده از عبد الله بن عمر که او گفت
که از رسول خدا شنیدم که آنحضرت فرمود که بیرون خواهد آمد مهدی در حالیکه ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی
ایرند کند که این مهدی خلیفه خلافت دنیا که تابع او شوید و فرمان برداری او کنید و محافلعت او جایز نماید حدیث
ایشنا روایت نموده از عبد الله بن عمر خطاب که او گفت که حضرت رسالت فرمود که مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملک دنیا
خواهد کرد که آنچو مهدیست دنیا که او را متابعت کنند حدیث هجدهم روایت نموده از ابو سعید خدری که او گفت که بیرون
فرمود که شمارا شایسته میدهم مهدی که بیعت خواهد شد در امت من در حالیکه اختلاف و شورش در میان مردمان شد
و زمین را بر آن عدل و داد همچنانکه بر شین باشد از جو و ظلم و ارضی خواهند بود از اهل آسمان و زمین و زمین خواهد نمود
مالها در میان مردمان سویت و هر صاحب حق را بپوشد خواهد رسانید حدیث نوزدهم روایت کرده از عبد الله بن عمر
که او گفت که شنیدم از رسول خدا فرمود که فیما بین ما و شما خواهد شد تا آنکه مالک شود زمین و احوال از اهل بیت

که نام او نام من باشد و بر سادات زمین را از عدل همچنانکه بر سادات اطفال حدیث پسر و او است کرده از خدیجه بر ایمان
که او گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که او باقی نماند از دنیا الا یک روز که البتة حضرت الله تعالی معفو فرمود
کرد این مرد بر آنکه اسم او اسم من و خلق او بعینه خلق من و کتبت اذ اباجب الله باشد حدیث بیست و یکم در این که
از عبد الله فرمود که او گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا با خیرین رسد تا آنکه حضرت الله تعالی بر آنکه مرد
از اهل بیت که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من بر سادات زمین را از عدل و داد همچنانکه بر سادات
از خود و ظلم مؤمنان کتاب صحیحی را در این حدیث می گوید که این حدیث را ابو داود و او در آن ذکر کرده است
در سنن خود نقل کرده تا باقی آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که موافق باشد اسم او با اسم من و این که
باشد اسم پدر او با اسم پدر من و حسن بن ابی داود از نفع بن محمد بن یونس در مناقب شافعی بی این
مذکور است و صحیح دیگر از شیخان اجدید مثل شافعی و ابو داود نقل کرده اند و ابو داود مذکور در موضع دیگر نیز
اجدیدت و ابانین نموده و بنا برین مضمون اجدیدت خالی از لشکالی نیست چه معلوم است که اسم پدر حضرت
عبد القاسم و اسم پدر حضرت صاحب علیه السلام حسرت است پس چون فرمود که حضرت فرموده باشد که موافق
اسم پدر او با اسم پدر من و ممکن است که در مضامین جواب بگویم که این حدیث را چون صحیح دیگر از علمای شیخ در کتابهای خود
نقل کرده اند که بعضی از متصنفاً شیخ ابن کثیر را با این حدیث الحاشی کرده باشند تا با شیعه در مضامین بگویند
که شما که شیعیانید مهدی را نیست را پدر امام حسن عسکری علیه السلام بدانید و در وسط زاهد سنن حدیث واقع است که
اسم پدر حضرت مهدی موافق نام حضرت رسالت است و احتیاطاً در ذکر زمان حضرت امام حسن علیه السلام صحیح از شیعیان
انحضرت در مجلسی که بعضی از مخالفان حاضر بوده اند از شیعیان استند که از حضرت حویلی روایت کنند آنچه آنکه سادات مخالفان
بنکر انحضرت اندرز می نمایند که میگویند که شما که شیعیانید از عبد الله که چنین میکند و مراد ایشان از عبد الله حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بوده باشد یا حضرت صاحب را که یاد می کرده باشند او را منسوب به عبد الله میبایست باشد
از روی نفی و میگویند که شما که شیعیانید از عبد الله که چنین میکند و مراد ایشان از عبد الله حضرت
از روی نفی عبد صالح نام کرده بودند حدیثی که از انحضرت روایت می کردند چنین میکنند مشروط بر آنکه شیعیان از عبد صالح

در این حدیث

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده باشد که موافق است اسم پدر مهدی با اسم پدر من و صحیح از علمای
از علمای یار رضوان الله علیهم اجمعین در مضامین جواب از بنیاد گفتند که ممکن است که او را صحیح نقل کرده
باشد و عبادت حدیث چنین باشد که موافق است اسم ایشان یعنی موافق من خواهد بود اسم پدر او اسم پدر مرا
و بنا بر آنچه بعضی از علمای یار ایشان را کرده خواهد بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث
اشاره بفرزند اجدید حضرت صاحب الامر علیه السلام که منسوب به عبد الله است حدیث بیست و دو در روایت کرده حافظ
ابونعیم مذکور از ابو سعید خدری که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که با بد که زمین از ظلم و دشمنی پر شود و بعد از آن
بپروند این مردی از اهل بیت من و زمین را بر از عدل و دادی کند همچنانکه بر سادات باشد از ظلم و دشمنی حدیث بیست
و دو روایت کرده در زمین عبد الله که او گفت که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ظهور خواهد نمود مردی از اهل بیت
که موافق باشد اسم او اسم من و خلق او خلق من و پدر او پدر من و از عدل و داد حدیث بیست و چهار روایت
کرده از ابو سعید خدری که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بعد ازین زمانه از اخلاقی و انقطاعی هم خواهد
و فتنها ظاهر خواهد بود و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور نماید و فتنها را بر طرف سازد و اخلاقی و با فتنها
گرداند و عطاها و بخششهای او موافق حق و عدالت باشد حدیث بیست و پنج روایت کرده از ابو سعید مذکور که او
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر مردی از اهل بیت من و عملی بنماید با بنی من و نازل خواهد ساخت حضرت الله
از برای او برکت و از آسمان و بیرون خواهد داد زمین بر کفای خود را بجهت او و بر خواهد کرد زمین را از عدل و داد
همچنانکه بر سادات باشد از خود و ظلم و عمل خواهد کرد به هر چه درین هفت سال از خود و سالی که بجهت او مقرر شد و نزول
خواهد کرد در بیت المقدس حدیث بیست و ششم روایت کرده از ثوبان که او گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
هر کجا بر بیند که عملها و رایشهای سیاه از طرف خراسان می آید متوجه آن جانب شود که خلیفه حضرت الله تعالی
مهدی را بجایست حدیث بیست و هفتم روایت نموده از عبد الله عتاسی که او گفت که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بود که صحیح از جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم انحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارک و کف متعین شد و اب در روایت
مبارک که این بر ایشان گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر چه در این ماه است در همه شما چنین می بینم که هر که در این حضرت

فرمود که بدرستی که ما اهل بیتیم که ایشیا کرده است حضرت الله تعالی اخوت را از برای ما و بر کزین است از آنچه
 ما و بدرستی که بعد از من اهل بیت ما را با ما و محبتها خواهد رسید و در اذن او خواهند بود تا آنکه توحی ان
 طرف مشرف بیاید که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند و حق ایشان را با ایشان ندهند پس
 جهاد کنند و کار در ایشان نیک سازند تا چون خواهند که حق را با ایشان تسلیم کنند قبول نمایند و حق را بر وی
 از اهل بیت من و اگر ازین که بزرگ زمین را از عدل همچنانکه بر شد باشد از ظلم وجود پس هر که از شما در باطن
 تو مرا بیجا بت ایشان مشتاق کند و اگر چه ممکن نیست بیجا بت ایشان رفتن مگر بسینه و زانو و اگر چه بر وی بر
 باشد حدیث نیت و هشتم در اینست که از حدیثی که او گفت که شنیده از حضرت رسالت صلی الله
 که فرمود وی بین اسنان پادشاهان جبارین که چگونه بفصل خواهند رسانید و خواهند ترسانند کسایت را که
 اطاعت ایشان نکند مومن و متقی و مخالف زبان با ایشان خواهند ساخت و بدل از ایشان کزبان خواهند
 تا چون حضرت الله تعالی خواهد که باز اسلام را بشود که ماله خود جز ترساند و جباران را بیکدیگر کشتار کند و
 اسلام را اصلاح آورد بعد از آنکه ناسد شدن باشد بعد از آن بن خطاب نموده فرمود که ایخدا بفرما که ای خدایا
 از هر دنیا مگر بایک روز که الله حضرت الله تعالی بدان میگردد آن روز ترا تا آنکه مالک و حاکم دنیا شود مردی
 از اهل بیت من و مثلهای عظیم بر دست او جاری شود و کفر و ضلالت بر طرف کرد و حضرت الله تعالی و حدیث
 و در حدیث اخلاقی نیست و او سبحانه سریع الحساب است حدیث بیست و نهم روایت نموده از ابو سعید خدری
 که او گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود که نعتی خواهند کرد اقامت من در زمان حضرت
 مهدی که تا آن روز از اولاد آدم کسی مثل آن نعتی نکرده باشد آسمان باران بی در پی بر ایشان خواهد ریخت
 و زمین هیچ رویدنی و در هر شکر خود بنام نخواهد گذاشت حدیث سی و نهم روایت از انس بن مالک که او گفت
 که از حضرت رسالت پناصلی الله علیه و آله شنیده که از حضرت فرمود ما میخوایم که از سادات اهل هشتیم
 بعد از آن تفصیل این نموده فرمود که آن منم و برادر من علی و حمزه و جعفر که سید شهیدان و پسر عمه جعفر طیار
 و در وسط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین علیه السلام حدیث سی و یکم روایت کرده از ابو
 جریه

که در کتب معتبره

که او گفت که از رسول خدا شنیده که از حضرت فرمود که اگر باقی نما ند از بنا بغیر از یلبس که البرهه مالک است
 خواهد شد مردی از اهل بیت من و مظلوم از ظالم خواهد کشید حدیث سی و دو روایت کرده از ثوبان که
 او گفت که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیده که آن جناب فرمود که در آخر الزمان فتنه بسیار خواهد
 شد تا آنکه سگ از یک پد بر سر امر خرافت کشته خواهند شد و بهجیک ایشان نرسد و بعد از آن را
 و علمهای سیاه پیدا خواهد شد و با دشمنان جهادی خواهد کرد که هیچ طایفه مثل آن جهادی نکرده باشد
 و در آنوقت خلیفه خدای ظاهر خواهد شد هر که بشنود که مهدی خرج کرده بشناسد و با او بیعت
 کند که مهدی علیه السلام خلیفه الله است حدیث سی و سه روایت نموده از ثوبان که او گفت که رسول
 خدا ص فرمود که هر که صاحبان را با آن سیاه از جانب مشرف بدانشند باید که بشناسد و با ایشان بیعت
 کرده ایشان را معافیت نماید و اگر رفتن شما بر او باشد بر وی برف و بیخ حدیث سی و چهار روایت کرده
 بسند خود از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه که از حضرت فرمود که کهنم حضرت
 که با رسول الله صلی الله علیه و آله از ما الحیده خواهد بود یا از غیر ما انجناب فرمود که بلکه از ما خواهد بود و از غیر ما
 و حضرت حق تعالی همچنانکه فرغ این دین را بسا کرده است ختم این دین نیز بما و از ما خواهد بود و همچنانکه مرده ما
 بواسطه ما از شرک کفر خلاصی یافتند بیکرک ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب ما حضرت الله تعالی
 الهت میدهد میان دنیا بعد از آنکه در وی فتنه باشد همچون فتنهها و فسادها همچنانکه اول الهت و برادر من داد
 بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم از حضرت حدیث سی و پنجم روایت کرده از عبد الله بن مسعود که او گفت که
 شنیده از رسول خدا ص فرمود که اگر باقی نما ند از دنیا مگر بیک شب که البیضیه حق تعالی در او خواهد
 کرد انبیا و انما آنکه مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او یا اسم و اسم پدر او یا اسم پدر من
 زمین را بر سر او از عدل و داد همچنانکه بر شد باشد از ظلم وجود فتنه کند ما لها داد میان مردم را بر سر
 و حق تعالی بیکرک او دهد ای مرجع ترا غنی خواهد کرد ایند و بیم فقر و احتیاج در از دلهای ایشان برود و خواهد
 بر و مالک زمین هفت خواهد بود یا نه سال و خبر در نزد آن خواهد بود بعد از آن و تعیین خلق در زمان او بر سر
 خواهد بود

نگاه کرده اند بدین جهت که بر آن کس که در آن مقام ایستاده باشد و در آن کس که در آن مقام ایستاده باشد
بنا و بسید و ناد بناوی اذان یا ما بود خیر و برکت یا ما بود و نشیخ بسبب او در سلسله ما ماند و تا قیام ^{مد}
خواهد بود و این در این جهت است برینکه حضرت صاحب الامواله السلام را بدین اندام مجرب منضم چندین
معجزه است از آنحضرت همچنانکه باقی تا املی ظاهر است و در آن ایضا این باب و در آن ایضا در کتاب مذکور است
گفته از آنحضرت بر ابراهیم بن الحنفی طائفی که او روایت نموده از ابوالقاسم علی بن احمد کوفی که او گفت که حدیث کرد از برای
من از دی و گفت روزی در موافق در طواف کعبه بودم و شش شویعی آوده بودم و میخواندم که شوط هفتم
بجای آوده که نظر بر صحابه افتاد که حلقه زده بودند و شخصی در میان ایشان متکلم بود بزوری طواف و لغت کرده
و بیشتر فرمودند دیدم خوشتریدی که بفضاحت و بلاغت او و حسن سلوک او انا ان روز ندیده بودم و خوا
که با او سخن گوید و او چیزی برهم ملائذ منع نمودند پس سید که از یک گفت که فرزند رسول خداست صلوات الله
که هر سال یکبار در اینجا پیدا میشود و ساعتی با خواص صحابه صحبت مبادرند پس محظبه صبر کرده و گفت که استبد
بجزد و امانه امر از آنجه هدایت مراد می باشد چون ترا حضرت الله تعالی هدایت کرده پس مستحق بر او استند من دادی
از خصما گفت که چه چیز بود که گفت من بنا چون نموده شمشیر از اظلام بود پس بخواست و چون بسید
فرمود که چیزی بر او ظاهر کردید و تا بهای او نوزایل کردید یا امرایشناسی گفتم نه فرمود که من تمام است
و هم که در نظرت و اجتناب از جو بر شدن باشد او عدل بخواهد ساخت بدانکه حال هرگز از آنحضرت استیلا می یونده
و حضرت الله تعالی هرگز مردم را بجز و راهمائی نمیکند و در این حرف نوزد اما شایسته نکوی این را مگویند
و کسانیکه قابلیت و اهلیت شنیدن آن داشته باشند چون نگاه کرده حضرت و اندک در این روایت نیز
مثل روایت سابق منقول است بر آنحضرت همچنانکه بعضی از روایات بعد نیز منضم است روایتی
صاحب کتاب کشف الغمبه نقل کرده که در زمان مستنصر عباسی از دهی از توابع حلب که آنرا فرقی نام است
اسماعیل حسن داد در آن شب بمقدار فضا آوی چیزی که آنرا نوزد گویند خود را با الله تعالی مبارک و هر فصل ^{شماره} مبارک
میسود و از آن حرکت بخون میرفت و این از او و از آنکه کارها شغور میکرد ایند بجز آمد و بخندش فرقی ^{عنه}

این قدر

علی بن خاوس رفته ازین گوشت سگ می نمود سید جراحات حله را طبلید و ایشان بعد از نماز ظهر گفتند که این
نوبت بر بالای دل کحل بر آمدن است و علاج آن مختصر در بر بدست و اگر برین شود ممکن است که دل کحل قط
شود و هرگاه دل کحل نفع شود اسمعیل زندی خواهد ماند چون درین علاج خلیفه عظیم مست مرکب
آن نمیشود رسید با اسمعیل گفت که من بیغداد میروم همراه پانزده تا با جانا و جراحان آنجا بنمایند و قولت
بیشتر باشد و علاجی نوازند کرد و چون بیغداد آمد و بجز جراحان بیغداد گفت ایشان نیز مثل جراحان حله گفتند
و اسمعیل محزون شد و رسید نزد آنکه گفت که حق تعالی نماز ترا با وجود این نجاست که بان آوده قبول میکند
درین اله صبر کن که با جرح خواه بود اسمعیل گفت که چون چیز است بسیار زیادن میریزد و عرض حال نمود
هدی علیه السلام میکند و متوجه سامن شد صاحب کتاب کشف الغمبه میگوید که از این اسمعیل شنیده که میگوید
که از بنده شنیده که گفت که چون بان مشهد مقدس رسیدم و زیارت حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهما مشرف شده پس این وقت شب در آنجا حضرت الله تعالی نالیدم و حضرت صاحب الامواله
استغاثه نمودم و صبح بیجا بودم و در جامه خود داشتم و غسل زیاد کرده و اینجاست که داشتم بر آن کس
آن عهد مشرف شد و کرد زیارت و بگویم هنوز بظلمه تر رسیدم بودم که دیدم که چهار سوار می آیند و چون در آن
حوالی جمعی از شرفا خانه داشتند کجا که دم که میگردانیدان باشند چون نزدیک رسیدند دیدم که دو جوان نمشیر
بسنه اند و یکی از آن دو جوان خنجر صید بود و یکی دیگر از آن چهار نفر بری بود پاکیزه وضع که نیز در پیش
داشت و دیگری نیز نمشیر حمل کرده بود و فرقی بر بالای آن پوشید و تحت الحنک بسنه نیز در دست داشت
پس آن بود دست راست فرار گرفت و نیز نیزه و این زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و آنکه
فرقی پوشید بود در میان راه ماند و همه بمن سلام کردند من جواب سلام ایشان گفتم صاحب فرقی گفت که
فره داد و نمیشوی گفتم بلی گفت نزدیک بیابانیم که چه چیز نراند از داد و در آنجا حاضر رسید که اهل بادیه
چندان نفوس نداشتند و فرقی کرده و دست خود را بکشید و هنوز لباس است تراست آوده سینه تو نیز رسید
بعضر بود که در آنجا از روی مرکب خنجرش مراب بهل خود کشید و دست بر آن جرح نهاد و فتر چنانکه دیدم آمد

و راست شد برین فراد گرفت مفاد ابن حلالان بیخ گفت که اقلعت با اسمعیل یعنی برین در دستکار با
ای اسمعیل من در جواب گفتیم که اقلعت و اقلعت و در تجب سده که نام مزاجون داشت بازان برکت که خلاص
شده و نجات با فنی ای اسمعیل و من در دو کا بن برین مزاج مزاج میگردم فرمود که برود من گفتیم که هرگز از وجد نخواهیم
باز فرمود که برود که مصلحت بود برکت من است و من هم تخریب و اعاده کرده بر این سخن گفت که ای اسمعیل شریک
که امام در مرتبه گفت که برود و خلاص قول او منبانی سخن او در من اثر کرد و ایستادم و چون ندیدم چند ازین در
شدند متوجه من شدن فرمود که چون بیغداد خواهی رسید مستنصر بنا خواهد طلبید و بجز این خواهد ادرعای
دلکته او را قبول کن و بنزد ما رضی بگو که چیزی در باب تو علی بن عوض بنویسد که من با و سفارش میکنم که هر چه
خواهی بدهد بر ما بنمایا ایستادن از نظر من غایب شدن و بسیار متأسف شده و ساعتی در همان موضع نشستم
و بعد از آن متوجه شدیم که در بدو اهل مشهد چون مرادین مذکور شد حال منقب است از ادب دای گفتیم که گفتند با
جنگ کرده گفتیم نه اما میگویند که این سوادان که از اینجا گذشتند دیدند گفتند ایشان از سفر خواهند بود گفتن شرفا نبودند که
اعلام بودند بر رسیدن که آن شیخ یا صاحب فرقی گفتیم بلی گفتند غیث و انوری گفتیم بلی از آن فرج و در دو کرد پس در آن
مرا باز کردند از آن جراحتی بود و من چون چنان دیدم بشکافتم که مرادین زخم در دانه دیگر بوده باشد و آن
دیگر را گوشه از آن ندیدم و در دو بحال صلی بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و احوال من بسیار بد
نمیرسیدند و مرا خلاص میگویند و در زبردست و پاره پاره و فغان بود که ناظرین بهترین بود رسیدند
و بر احوال من مطلع گردید و رفت که واقف را بنویسد و من شب در اینجا ماندم و صبح روانه شدم و صبحی مشاهده من
نمودند و در کس همراه من کردند و برکشند و صبح دیگر بر من فریاد رسیدیم دیدم که مردم بسیار بر من حیرت
دهر که میرسد از نام و لقب من می پرسند چون نام مرا استنشد بر سر من هجوم کردند و خنجره کلبا پوشید و بودم با
پاره کردند و بر زمین بر انداختند و نزدیک بود که در زیر پردهت و پای ایشان هلاک شوم که سید محمد بن
رسید و مردم را از من دفع کرد و ایستاد و ناظرین بهترین صورت حال او نشدند بیغداد فرستاده و این بود که مردم
بر این صابر مطلع شدن بودند پس سید صنیعت گفت که این بود که میگویند شفا یافته و فنی که بل از اسب زیر آمدن

مرا باز کرد و چون از زخم داد بین بود و از آن اذان مذکور ساعتی غش کرد و بهوش افتاد و چون بخوابد گفت و در بر
طلبیده و گفته که از مشهد این فتم نوشته آمد و میگویند که این شخص منجربوطت و در دست او این برسان
پس سید مرا با خود بخدمت و زیر پرورد و بان وزیر که مریدی از اهل قم بود گفت که این برادرم و در سینه
اصحاب منم نزد من و زیر بکت که حکایت خود را نقل کن من قصه را از اول تا باخرازی برای او گفتم پس در
فی الحال اطبا و جراحا را حاضر کرد و با ایشان گفت که شما زخم این مرد دادید ابد گفتند بلی پرسید که در این
چرخیز است همه گفتند برین اما اگر برین مشکل که اوجان بر او برسد بر تقدیری که نبرد تا چندگاه این زخم
بر خواهد شد گفتند فلان در دو ماه اما در جای جراحت کوی خواهد ماند و در کس سفید خواهد شد و از لقا
هرگز موی بیرون نخواهد آمد گفت شما چند وقت است که زخم را دیده اید گفتند ما روزی دو سه بار است برین
ایشان را بر طلبید و دان مرا برهنه کرده ایشان دیدند که با آن دان دیگر مطلقا تفاوت ندارد و هیچ وجه
از آن اذان زخم نیست هم منجرب شدند و یکی از اطبا که از نصاری بود صبحی زد و گفت و الله هلدانین عمل المسح
بخدمت که این شفا یافت نیست مگر از معجزه حضرت عیسی علیه السلام برین زخم با طبنا و جراحتان خطاب بود و گفت که
چون عمل صلیک از شما نیست من میدم که این کاکبیت و این جنه شصه که در او نشسته بود رسید و زخم را طلبید
و زیر مرا با خود ببرد خلیفه بود و او نیز مرا همراه نمود که قصه را بیان کن آنچه واقع شدن بود تمام را از برای او نقل
کردم پس مستنصر خادمی را طلبید و فرمود که کیه کردان هزار دینار طلا بود حاضر کرد و من گفت که این مبلغ را در
ما محتاج خود صرف کن من گفتیم که از این چیزی قبول نمیتوانم کرد گفت از که چیزی گفتیم از آن کسی که این عمل کرده و او را
از بزرگوار کرد از تو چیزی قبول کنیم بر خلیفه ماکند و دیگر برده آمد و صاحب کشف الغم که راوی این حکایت
میگوید که از اتفاقات حسنه آنکه روزی دو و بچهلین بن نقل را از برای جماعتی کرده چون تمام شد دانستم که یکی
از اینجا است شهر الین بر اسمعیل مذکور است و من او را پیشناختم ازین اتفاق بجنب خودم و گفتم که تو این بد
خود را در دین تو بودی بودی گفت در دانه و طفلی بودم و لیکن در حال صحت دیدم بودم و از آن
موت بیرون آمدن بود و از آن اذان زخم در آن موضع نبود و پدر مرا سال بیکبار بیغداد میرفت و با امر محمد آمد و گفت

در اینجا بر سر برد و بیکریت با دزدوی آنکه شاید بیکریت در بیکر حضرت را بر بیدار و آنچه من میباید چهل مرتبه بگوید و بر او
ساره مشرف شد و درین آرزو و حسرت از داد دنیا رفت و وایز اعزیز ابضا صاحب کشف القمه نقل نمود که
روایت کرد از برای من سید باقی بر عطفی علوی حتی که پدر مرعوف زیدی مذهب بود و در امری بود که اطبا
او علاج آن عاجز شدند بودند و در اثنای آن مکرر میآی گفت که من تصدیق شما نمیکنم و بذهب شما تا بایستیم
تا و فیکه هر دی صاحب شماست بیاید و مرشقا هد افشانی در وقت نماز خفتن ماه یکجا جمع بوجیم که زیاد
پدر داشتیدیم که میگوید بنام این چون نزدش رفتیم گفت تحصیل کنید و صاحب خود را دریابید که حالا از پیش من
برون رفت ما هر چند دیدیم کسی ندانیدیم پس بر کردیم باز و پرسیدیم که چه بود گفت شخصی پیش من آمد نام مرد
گفتم تو کجستی گفت من صاحب پیران توام آمد ام که ترا شناده بود بعد از آن دست خود را بوضع اومن گذاشت
فی الهی و مرایشنا روی نمود و حالا اثری از آن کوفت در من نیست و صد نهامی مدینه زندگان کرد و همیشه با قوت و
توانا فی بود و من از خیر پیران او اینواضع را از جمعی شنیده که هر یک طریقی بی زیاده و کم نقل نمودند و بعد از آن نام این
صاحب کتاب کشف القمه سبک بود که در بسیار حضرت صاحب لا مر علی السلام راه داده و مجاز و غیره دیدن اند کرده
که کرده بودند و یاد مانده که دیگر داشته اند و حضرت ایشان را خلاص داده و او خون قطره بنمود و گوئی که
روایت اعزیز روایت کرده صاحب کتاب مزاج و مزاج از ابو الفاسم حضرت محمد قولی که گفت که در سال سیصد و
که سال است که ترا مظهر حجرا سود را بجای خود بردند من بعد از رسیدن و نماز هفت من مصروف او بود که خود را
مغظه برسانم و بر بنم که آن شخصیکه حجرا سود را در موضع خود نصب خواهد کرد کتبت از خدا که در کتابها خوانده
بودم که هر که نصب حجرا سود کند البته معصوم است همچنانکه در زمان حجاج یوسف نقی حضرت امام زین العابدین
نصب نمود حجرا و انشا تا چهار شده بیماری صعب چنانکه قطع امید از خود کردم و عرض شد ائمه پیغمبر صلی الله علیه و آله
نوشته و در اینجا سوال نمود که مدت عمر من چقدر است و آیا ازین مرض شفای حاصل خواهد شد یا نه و بران هر روز
و یاد گفتم که انما س دادم که میگوئی که هر یک که حجرا سود را در جای خود میکند از این دفعه و ابابندی و درین باب
اهتمای که توان بجرا این هشام گوید که چون بمکه مشرفه رسیدم دیدم که خدام بیت الله الحرام حضرتان دارند

بهر روز

که حجرا نصب کنند مبلغی خطیر بچسبند ببول کرده که مراد از ساعت نزدیک بان موضع جا دهند و کسی را با من همراه
کردند که از من خبر داده باشد و از دحام خلق را از من دفع نمایند بدین وجه که فوج و طبقه طایفه از هر طایفه
مجا آمدند و میخواستند که حجرا بجای خود بگذارند و هب که حجرا نصب میکردند میل زنید و بجای خود قرار
نادر آنجا افکند مگر کون خوش روی بیاید و بر شمای حجرا وارد داشت و بر جایش گذاشت و حجرا بجای خود محکم
شد و از میان خلق پرورفت و من چشم برود و خشم سر در عفتش گذاشتم و ازینکه میباید او را که کم و از جهت
از دحام و قلب مردم نزدیک بود که عقل مفارقت کند تا آنکه همچو خلق کوشید پس فوج خود را بین ملتک شد و فرمود
که دفعه را بن داد بر این آنکه نکاهی زبان کند فرمود که بگو که در نبوض بر فوجی نیست و وقت نود سال سیصد و
و آنحضرت را اهدا شد این بگفت و روانه شد و مراد از هبیت او زبان از کار دفع بود و او میرفت تا از نظر غایب شد پنا
انحضرت را بای الفاسم رسانیدم و او نا اوفت که اشرف در فرموده بود زندگان کرد و در سال موعود و صیبت
کرد و گفت و قبر خود را همیآورد و منظور بود تا چار شد و مردی که بعد از شری مله میگویند که امین داریم که
ترا شناده و او را انلی میداند که کوفت فواضد نیست او در جواب میگفت که وعده که بمن داده اند رسیدن
و مرا بعد ازین امیدوی بزندگی نیست و ددان مرض بر من خدا و اصل شد و روایت اعزیز در بسیار از کتب معتبره
شدن از این همزاد که از گفت بیست و نوبت یا بیشتر حج رفتیم بجهت آنکه شاید حضرت صاحب علیه السلام را بر بنم و این
عظمی مروری نمینمود تا بشی در خواب دیدم که شخصی بمن گفت که حضرت اهد تعالی نور اخصت زیارت بیت الله داد
از خواب دوامه و شمه ان شب را عبادت و طاعت کنز ایله و چون موسم نزدیک بود کار سازی کرده بجهت
و با عتکاف و عبادت مشغول شده و نضع و زاری نمینورده تا روزی در طوان جوان دیدم بیک روی دلبر و عیبت
راغب شدن بر و ساله که در جواب داد پرسیدم که از مره و کجای گفتیم اهل امواز گفتن این حصین را میشناسی گفتیم
او بجا و در حله از روی پوست گفت خدای بر من کند خوش میکند این شها را در عبادت حضرت عیسی عالی بعد از آن گفتیم
علی بر ابراهیم همزاد را میشناسی گفتیم ان من فرمود که نشاف که از ابو محیی حضرت عیسی که علی السلب با تو بود چند گفتم
در امر و دست در جمل کرده برون آورده با داده چون خط آنحضرت را دیدیم باهای گرفته و ما که پیشین بولان و گفت که

سلام الله عليك يا ابا محمد فقد كنت انا ما عاد لا اسئلك الله العفو وترح اباك الظاهر بن عبد الله
بس متوجه من شش گفت که باین مهتر یا دبکان خود بر کرد و کاری که ادی بسا و چون شب ناریل شود بر و شب
بنی عامر که مرا اینجا خواهی یافت و چون بلخ شاه رفت و دیده منش رسیده روانه شد و من در ملازمتش بخدمتش شوال بود
تا بفریاد رسید پس اینجا فرود آمد و با یکدیگر گفتار کردیم و از اینجا رفتیم تا بیکوه طایف رسیدیم و نماز صبح داد
کردیم و سوار شدن میرفتیم تا بایلائی کوهی رسیدیم بر رسیدیم که چیزی بنی گفتیم نلی از بیک می بینم و بر بالای آن خیمه که کوفه
اندک مینا بود و هر ازان فرج میساید گفت ایست از روی هر ازان و صندلی و حاجت هر حاجتمندی پس با یکدیگر رفتیم
تا بفریاد ان نال رسیدیم که گفت فروری که اینجا حال بشود مشکل هر صاحب شکلی و ذلیل میگوید هر حاجتی و هماد
منتر را بکنار گفتیم تا فریاد را که کنار آمد گفت اینچنین فرمایم الحاصل است صلی الله علیه و اله که داخل بنشود در آن آلودگی و بیرون
نمیروند از آن مکرولی پس فریاد را که گشتم و با او رفتم تا بدین شهر رسیدیم بر کشتی نوضت کن و باقی درون خبر رفت و بعد از
سپردن آمد و گفت خوشحال بود که بر او رسیدی پس هر ازان درون خیمه بر دو ایلی بد بودی بر و شکر میزد بودی
غذای نشسته و بر آبی نیکو کرده با روی مثل ماه بدر کشاده پشای و کشتن بنی و چشمان سیاه فرخ و بر او روی خوش
و بر رخسار مبارکش چندان کوشتی نبود و بر عارض مبارکش در جانب راست خالی بود چون مشک سیاه در فامت مبارکش
در کونای و بلندی متوسط بود سلام کرد در جواب از روی احسان داد و بعد از آن فرمود که براد دلان در عراق بیچ حضرت
گداشتی گفتیم در عسرت و تنگی و خواری در میان فرمود که عنقریب سالی بر عسرت اخص خواهد شد گفت ایستد من حاجت
از ما دور است فرمود باین مهتر یا دبکر اوبی محمد علیه السلام مرا امر نموده که بجایوت نکتیم با فوی که خنثی عالی را ایشان ام
گرفتند و لعنت کرده است و خواری دنیا و اخوت و عذاب برای ایشان است و ما فرموده که ساکن نشوم مگر در زمینها و کوهها
در دشت نا هموار و حق خالی نقتبه را ظاهر کرد و از او بر زمین مویکل ساخت و من همیشه در نشیمنها را از او ذکر حضرت
مرا دستوری دهد و وقت خرم شود علی این مهتر یا دبکر که ادی اینجین بیاست کردی که در آن در داخل در خدمت حضرت بیچ
تا مرا در خدمت داده بخدا سوگند که از اینجا بیکه و از آنجا که بیدینر و از تینه بیکوه و از اینجا با هو از رفتم و با من میرزا غلامی
که خدمت میکرد بود و بجز چیز خوبی چیزی ندیدم و با فی عمر و در حضرت آن چند روز گذشت و در این امری در بعضی آن

کتاب

معشر روایت شد از اسماعیل بن سوده که گفت که در اول حال بدیدم زید بنی مذهب بود و از حدیثین خلاصه آینه قاریان
و چون سبب از پرسیده گفت که کا می زیاد حضرت ابو عبد الله یعنی حسین ابن علی را بطالع علی السلام منزه شی در آن
استان امر میکرده بود و بعد از نماز خفتن سبلا و ن فران مشغول شده جوانی خوش لباس بدیدم و از سوسون ^{سینه} ^{سینه}
چون صبح شد با او از جای بیرون آمده و در پیشگاه بجا نشینت رسید بر من گفت که تو بیکوه میروی گفتیم بی گفت بر
و راه در پیش گرفت و چون جدایی از من خواستم او عقبتن روایت شد و سعی نمود ما خود را با او رسانیدم و بعد از آن
خود داد و در خیمه دیدم و بعد از آن در بار در ملازمت او میسر شد و رسیده فرمود که این مکان است ازین و سحرگاه
بر خواسته دست مبارک بردم این زد و از دست دو زمین کوی کتم اب ظاهر شد و وضو ساخت و نماز شب کرد
و بعد از نماز صبح متوجه من شد گفت تومری بر ایشان و عیالندی چون بگو تومری بدختر ابو طاهر از وی در روز
انداخته بیرون خواهد آمد در حالیکه دستش از بیج فریاد کرد و باشد خون اود باشد بوی که جوانی که سفینت این
و اجنت میگوید که آن کیمه و ذریرتت بدو است بزمه که نام تو چیست فرمود مجاز الحسن و چون بیکوه رسیدم بدختر
ابو طاهر رفتم و در زد بر رسید که کیفی گفت سوده گفت با من بچکار است گفت بغای داده با دست خون اود بیرون آید
پس به خاطر آنقدر ترا رسانیدم کنی عطا و طاعه در روی او بسید و مرا با نردون خادم بود و از نریا که کیمه بیرون
و من تسلیم نمودم و مرا خبایست کرد و دست بر چشم من مالید و گفت ایگو ترا فرستاده است حضرت صاحب انان است
و من از بیک حضرت مستبصرینم تر است مذهب زید بنی خود را بنا بر امری در بسیاری از کتب معشر مستبصر
فریاد و قطب را ندیدی و غیر ایشان نقل کرده اند از ابو الحسن خیر که او گفت در مجلس حسن بن عبد الله که
فاصله از راه لطف داشت بود و بعضی امر ناخیزه را که چهار دست از مکان حضرت صاحب امر علیه السلام که
حسین بن عبد الله گفت که نه خدا که منکر ناخیزه را بن منگویند میساید که من از سهل میبندم و روزی در
حسن حاضر بودم و در این باب حرف میزد گفت ایفر زید امر ناخیزه را نکار که من بیزد و اولی تو بودم تا آنکه گفت
فردی میزد و خلیفه هر که اینجک من با عتاب میفرستاد و اطاعت نمیکردند و او در مقام مجادل بود پس مرا طلبید
و لشکر من داد و بطن من متوجه کرد اینی و من در انای راه بشکار مشغول بودم و روزی در شکارگاه صیدم از من

روایتی که در آن از نسیم خادم که خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده که گفت که بعد
ده روز از تولد حضرت صاحب علیه السلام بخند من رسید و ایشان مرا عطسه در پدید آن حضرت در آن
روز گفت که تو حکمت الله بمن از آن خوشحال شدی پس فرمود که میخواهی ترا بشمارم دم بدان که عطا ایان
زندگیت تا سه روز یعنی کسی که عطسه کند تا سه روز دیگر البته نخواهد مرد روایتی اخروی چندین کتاب از کتب
معتبر روایت شده از احمد بن اسحق اشعری که او گفت که اراده کرده که بخندم حضرت ابی محمد یعنی حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام در هر دو روز و سوال کنم که امام و خلیفه بعد از او کیست چون بخندم و شام من مشرف شد
پس از آنکه سوال کنم فرمود که یا احمد بن اسحق بدرستی که حضرت الله تعالی از آن روز که او مصطفی علیه السلام خلق کرد
تا روز قیامت هرگز زمین را از جحش خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت چه بجهت تحن خدا بلاها را از اهل زمین
دفع میجوید و از بزرگ وجود او باران مبارک در دو واسطه از زمین برکت خود را بیرون میدهد پس گفتیم یا بن رسول الله
هرگاه چنین است پس خلیفه و امام بعد از شما کیست آنحضرت بفرموده از روی تعجیل با بدردن خانه رفت و چون از
خانه بیرون آمد بگری بود و فریاد داشت که رویش مثل ماه بدر روشن بود دوست سه سالگی فرمود که یا احمد بن اسحق
اگر این بودی که ترا از حضرت الله تعالی و نزد جحش او گرامی و جوی من است پس این پسر ابو یوسف بود و نام این پسر زکریا
او نام و کتبت حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و اینست که مالک زعمین خواهد کرد بد و زمین را بخواهد
از عدل رود و همچنانکه پرسیدن باشد از ظلم وجودی با احمد بن اسحق حال این پسر زمین است حال حضرت ذی القربین
خدا سو کند که این پسر را عینی خواهد بود که از اهلاک جنات نایند در عینت او هر که کسای بر امامت ایمان یابند
باشند و نفعی یافت باشند که دعا کنند و از حضرت الله تعالی تعجیل فرج او طلب نمایند پس گفتیم که ای مولای من
هیچ علامتی هست که خاطر بان اطمینان بابد چون من این بگفتم آن پسر زبان فصیح بلیغ فرمود که **أَنَا نَبِيٌّ أُرْسِلُ فِيهِ**
فِي رُبْعِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَهْلِ دِيَارِهِ قَلْبًا كَرِيمًا عَيْنِي بَعْدَ سِنِينَ مِنْ حَمْدِ خَدَائِكَ يَا كَرِيمًا أَرَادَ اللَّهُ
أَوْ إِشْفَاءَ كَثْرَتِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَدَمْدَمَانِ خَدَائِكَ بِرَبِّكَ مَكْنُوعًا مِنْ خَدَائِكَ وَرَأْسًا هَدَى مَكْنُوعًا
وَبِرُّوْحِيَّتِهِ مِنْ خَدَائِكَ وَرَأْسًا هَدَى مَكْنُوعًا مِنْ خَدَائِكَ وَرَأْسًا هَدَى مَكْنُوعًا مِنْ خَدَائِكَ وَرَأْسًا هَدَى مَكْنُوعًا مِنْ خَدَائِكَ

علم رسولی در آن

علیه السلام بیرون آمد و روز دیگر صبح بخندم دفته سلاخ کرد و گفتیم یا بن رسول الله صبح فرمود بسیار شد باخند
منت نهادی بان بر من میخواهد که بیان فرمائی که سستی که از حضرت و ذوالقربین دو جا دست گذاشت فرمود که
آن طول عینت او است یا احمد گفتیم یا بن رسول الله غیب او داد خواهد بود فرمود که بلیغ بخند سو کند تا اگر از طول عینت بیرون
او بسیار از اینها که بان اطمینان باشد بر کردند مگر اینها فی که حضرت الله تعالی بدو معنی ما از ایشان مهند
و همان گرفتار باشند و در دلهای ایمان نوشته و سرشته شده باشد و از جانب حق تعالی موبق باشد که بر اخصاف
حق بنامند یا احمد بن اسحق بدانکه این امر است از امرهای خدا و سرایت از اسرار الهی و جزئی است از اخبار غیبی آنچه
بنویسند نگردد و هر کس با ما هم این را از میدان و از نشا گران باشد و شک کردن در آنچه دانستی و تقصیر میکنی تا زدی تا
در دو سه ما با حق در اعلی بن روایتی اخروی روایت شده از سعد بن عبد الله اشعری که او گفت که روزی از
در زها مرا افتاد صحبت افتاد با یکی از اخصاف لسان و با او در مسئله امامت گفتگو میکردم تا سخن بجای کشید که آن گفت
با من گفت که ای ابا یوسف اگر ای بگو و هم اظهار کردندی از روی طمع در غیبت بودی از روی جبر و اگر از من منع کرده و با
گفتم که اگر بگویم که ایمان ایشان بجزیر بود که در میان من و او بمشائله خواهد انجامید و اگر بگویم که از روی طمع و غیبت
بود با من خواهد گفت که مومن هرگز کافر نمیشود و بجهت ما برین تمام خواهد کرد بنا برین با او مدارا کرد و پیمان
شغلی از جدایت در و درین باب او را جواب گفتم و بجان احمد بن اسحق فرستم که شاید این را از سوال کنم و چون از
احوال او استفساد نمودم گفتند که زیارت سامع رفته بر کشته جانان آمد و بر اسامی گذاشتم سوء و مثل
و از غیب او روانه گردیدم در دفتر اول با او رسیدم بر پرسیدم که در چه حیاتی گفتم که بخندم حضرت امام حسن
علیه السلام بر من که مسئله چند مشکلاش تحقیق کن گفت مبارک است تو از برای من بهترین رفیقانی و بعد
بسامع رسیدم بر دو کا روان سزای دو سجده گرفتم و بتمام رفته غسل تو بر زیارت کردیم و احمد بن اسحق انبیا
در جادوی جمیل و جودش همام و در راه تسبیح و تهلیل خدا میکنم و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میتزستادیم تا بدر خانه آنحضرت رسیدیم تا می بیرون آمدن ما هر دو را حمد گفت که داخل شویم چون داخل
شدیم مولای خود دادیم که نشسته و بر دست راستش بری ایستاده که کوبی نامه بدو است که الحال طلوع کرده

خط
کرد

که ذکر اسامی ایشان موجب طول کلام است و از جمله توفیقات حضرت یکی توفیقی است که روایت شده
از ابو جعفر محمد بن علی الاوسط که او گفت که انما س کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابو البرقی علیه السلام
که از ابوالناسم بن روح که از جمله وکلای حضرت بود در خواست نما بود که از حضرت صاحب الامر علیه
السلام بناید که از حضرت حق تعالی مسئلت فرماید که او را پسری که امانت فرماید من بخشد
ابوالناسم بن روح در فتنه و الفاساد و اعراض کرده و از برای خود مثل ان الفاساد بود بعد از سه روز توفیق
از حضرت بیرون آمد که مضمونش این بود که زود باشد که حضرت حق تعالی علی بن الحسین را فرزند نوری مبارک
عطا فرماید و بعد از آن دیگر اولاد از او هم هستند و چنان شد که از حضرت نوشته بود بعد از آنکه زمانی
محمد بن علی بن الحسین را که مشهور است باین باب و بوجوهی که امانت فرمود و در حق من از حضرت نوشته بود که
تو از فرزندی خواهی شد توفیق اخوی در کتب معتبره و ابنت شریف از صحابین سادات بن خیم بنشای بوری که او
گفت که از عالمی که معلق حضرت صاحب الامر علیه السلام داشت تو من جمع شد مبلغ چهار صد و هشتاد و
و مرا خوش می آمد که از با صد درهم کمتر باشد بنا برین از مال خود بیست درهم داخل کرد و بنزد محمد بن جعفر
که از وکلای حضرت بود فرستاد که از حضرت صلوات الله علیه توفیق بیرون آید که با صد درهمی که از جمله
در هم از مال تو بود مبارک رسید و من بر قبول آن شکر خونی تقدیم دانستم و توفیق اخوی روایت شده از
نصر صباح که شخصی از اهل بلخ بخدمت بنیاد بوکیل حضرت داده فرستاد و در عرضیه که با حضرت نوشته بود
فراموش کرده بود که تا خورد و اکتفا کند توفیق از جانب حضرت بیرون آید که آن مرد ادعا کرده بود و نام او
و نام پدرش را نوشته بود توفیق اخوی در کتب معتبره مذکور است که چون بعضی از مردمان با جمعی بر سر این مسئله
شد که با پیش از ظهور حضرت صاحب علیه السلام نام از حضرت را میتوان بردن یا نه توفیق غلط صواب از حضرت
بیرون آید که در میان فی مجتمع من الناس و تعالیه لعنة الله علیهم که هر کس که ما را برود در میان مردمان
پس بر اوست لعنت خدای توفیق اخوی و در کتاب قرب الالساد مذکور است که در فی حسین بن منصور حلاج
دعوی و کالت از حضرت بود جمعی بخدمت حضرت صاحب الامر نوشتند که حسین بن منصور حلاج دعوی می نماید

که در کتاب

که در کتابهاست توفیق از حضرت رسید که دروغ میگوید که خدا لعنت کند بر او توفیق اخوی در کتاب
مذکور روایت شده که در باب شامونی نیز مثل این از حضرت واقع شد و بیخ طبری علیه السلام در کتاب الحجاج
اشاره باین دو توفیق نموده توفیق اخوی در کتب معتبره حدیث واقع است که جمعی از مردمان در باب ظهور از حضرت
دفت فرامید آمدند توفیق از حضرت آمد که کذباً کوفتاً یعنی دروغ میگوید یا شبانکه وقت از برای ظهور
فرامید آمدند و در بعضی از نسخ حدیث در این عبارت واقع است که در کتاب الکعبه یعنی دروغ میگوید
ایشان که وقت از برای ظهور فرامید آمدند و فرامید آمدند که از برای ظهور من بخدی کعبه سوگند توفیق
روایت کرده اند از اسحق بن عقیب که الفاساد بن محمد بن عثمان عمری که عریضه او را که مثل بود پرسوا چند
بخدمت حضرت صاحب الامر رساند و جواب از یکدیگر در حضرت جواب مسائل او را بخدمت مبارک خود نوشته شد
بعبادت که مضمونش اینست که اما آنچه سؤال کرده که حضرت حق تعالی ترا بر او راست بدارد و هدایت نماید
از احوال جمعی از بنی امیام و خویشان ما بدانکه میباید که حضرت حق تعالی در هیچ امری از این فراتر و خوشتر نیست و هر که
این باشد از زمانیت و امر او مثل امر پسر نوح سفیر است یعنی چنانکه بسبب کفر پسر نوح علیه السلام از فرزندی حضرت
بیرون رفت اگر کسی از خویشان ما با آن اعتقاد بدد باشد از انساب ما بیرونست و اما صاحب جعفر من و فرزندان
از احوال برادران حضرت بوضعات مؤلف گوید که از حدیث حین مستفاد میشود که منسوبان حضرت رسانند و بسبب
حرمش از حضرت در بدیهی که از ایشان واقع شود مدتها نباید که بجز آن حدیث معلوم میگردد و از جمله
آن احادیث یکی حدیث است که هم از حضرت صاحب صلوات الله علیه در باب جمع عتق از حضرت واقع شده و دیگر
حدیث مشهور دیگر مواتری که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که علاوه بر مضمون آن اینست
که از حضرت فرمود که گویا در اولاد من از برای خویشانی و دیگران ایشان از برای من است و اما نفاق است
آن امر است و اما مالهای شما قبول نکنم بلکه بالک شود مال شما که خواهد برساند و هر که خواهد نفع نماید
حضرت حق تعالی ما میباید بفرمانت که شما ما میباید و اما ظهور فرج که از آن پرسید یعنی سؤالی که
گفته که ما کی ظهور خواهیم کرد آن امر است با حق تعالی و کسی غیر از حضرت حق تعالی از اینها اند و افضای که وقت فرامید آمدند

ظهور ما دروغ گویانند و اما آنکه جماعتی با امان نیست که حضرت امام حسین علیه السلام کشته شدن آن کفر
و کراهیت و اما اینکه پرسید که هرگاه چیزی بر ما مشکل شود ما چه باید کرد در مشکلات خود رجوع
بعلما ن و در او این احادیث ما بدست است که مجتهد بر شما و من حجت بر ایشان و بدانکه کتاب محمد بن عثمان
در شهرت کتاب نیست و ایشان نزد من شفعه اند و ما را که از برای ما میفرستند تا بال و وی ششهر باشد
تو ما قبول نیست و غیر مغنیه حرماست مؤلف گوید که ظاهر اینست که مراد از غیر مغنیه این باشد که کتبی
که خوانند باشد هرگاه او را بفرستند بهتر از آنکه او را نوب دهند فیما و حرماست مجتهد که از بسیاری از آنها
معلوم میگردانند خبری از آن احادیث را در رساله اعلامه اختصاره فی الغناء فی العزائم و الذمما
ایراد نموده اگر کسی خواهد باید که بان مختصر رجوع نماید ممکن است که مراد من غیر از وی وجود ما را
که از راه خوانندگی کثیران خوانند کتب کند یعنی چنین حالی حرماست مجتهد که از حدیث معتبر ظاهر میگرد
انتهی و محمد بن شاذان از شیعیان ماست و ابو الخطاب معلومست و اصحاب او و ملا عین الله با ایشان سخن میگو
که من و پدر من از ایشان هزار بار و اما من و اما بشیعه خود حلال کرده ایم و برایشانست جلال نادف ظهور ما
مؤلف گوید که حضور از فضلاء معاصرین از حدیث استند کرده اند که در زمان غیبت لازم نیست بر کسی که
خمس مال خود را اخراج کند بلکه خمس مال از مالک است و درین نظر است از جمله آنکه خمس همانکه از کار و مجتهد
و از احادیث معلوم میگردد شش سهم است یک سهم از آن اخذ است و سهم دیگر از رسول خدا صلی الله علیه
و سهم دیگر از ذریه ائمه معصومین اند علیهم السلام و سه سهم باقی از آن از بقیان و یکی از آنها
و یکی از انبای سبیل است از آنها بیکه منسوب به ما نم باشد پس میگویم که سه سهم باقی مال خود امانت
و معلوم است که حضرت مال غیر را بیکه حلال نمیکند و در سه سهم اول که تمام آن در زمان حضرت رسالت
از حضرت است و بعد از آن جناب از امام و جانشین است ممکن است که مراد حضرت صاحب صلوات الله علیه
که فرمود که خمس را بشیعه خود مباح کرده ایم و برایشان حلال است آن باشد که سه سهم اول ما در زمان حضرت
ما را با با احتیاط خمس را بشیعه خود مباح کرده ایم و برایشان حلال است آن باشد که سه سهم نه آنکه بتعلق

عنه السلام

مالک داشته و مسایلی که متفرع برخواست بسیار است اگر کسی خواهد که بر آن اطلاع یابد باید که مجلس رجوع نماید
و سبب اینکه این چند کلمه در اینجا بر او باشد آن بود که مبادا جماعتی که از ایشان بعضی ششید باشند و این
توقع را در این جا بر بینند از جهت آنکه تا قبل نکند گمان کنند که این دلیل بر صحتان فتوی خواهد بود انتهى و اما آنکه
که شک در دو بر خند و اشعه باشند و بیثمان باشند و آنچه بها و اصل کرده اند ما را بصله ایشان احتیاج
و اگر استغناء کنند ما اقاله میگویم و اما اینکه سؤال کرده که سبب غیبت ما چیست ایانشین که حضرت الله
تعالی در قرآن مجید میفرماید لا تلهوا عن آياته ان تمشکون و تلهوا عن آياته ان تمشکون این آیه را در حدیث
آست که سؤال میکنند از خبری چند که اگر ظاهر شود از برای شما تمکیر کند شمارا و شاید که سبب اینکه اختص
ایراد این آیه در اینجا فرموده آن باشد که چون اعوان و انصار انبیرند اندک اند که این امر ظاهر شود در دست
خالص ازین اند و هفت نفر خواهند شد که حضرت با دوست و فخر او و یار و مدد کار که است و اینجا بنحو است
باشد که آن دوست خود را از آن خبر دهد و موید این اجمال است حدیثی که خلاصه میفرماید اینست که هرگاه
متابعان حضرت بسبب و سیزده تن رسد واجب میشود بر آن سه و ده ضریح کند و الله اعلم و حتی دیگر
از احتیالات ممکنه از بیفته حدیث معلوم میگردد و هیچیک از پدران ما جزو آنند که بیک بیعت طایفه
ظالمی در کردن ایشان بوده ولیکن و نیز که من ظهور کند یعنی از هیچ طایفه و ظالمی در کردن نخواهد بود و اما
آنکه سؤال نموده از نفع مردمان ازین در حال غیبت بدسترس است آن مثل نفع یافتن مردم از استغناء
در روزی که اگر چه در روز اوقات از نظر ایشان مخفی است اما باز نفع از آن به امان میرسد و بدسترس
من امان از برای اهل زمین همچنانکه ستارهها امانند از برای اهل آسمان و سنوالات از چیزهایی که بی فایده
باشد میکنند و هر چه شما را مکلف بان نموده اند که در مدارید و در آنها که دعا کنید و در تعجیل فرج که شما
دانست و از حضرت الله تعالی در هر وقت تخصیص در وقت استجاب دعوات و عقیبه صلوات تعجیل فرج آل
محمد صلی الله علیه و آله و اسئلت نماید و سلام بر نوادای با ائمه و هر که نام معنی باشد توفیق امر و ابواب
شده از سعد بن عبدالله بن محمد بن صالح که گفت عریضه حضرت حضرت صاحب علی السلام فرستاد و در آن
طایفه

کرده از برای آنکه در حبس پسر عبد العزیز بود در حق کتبی که زمان وضع حمل نزدیک شدن بود تو فرمود
حضرت رسید که آن مجوس را حضرت الله تعالی نجات میدهد و در باب کتبه حضرت عن خالی خواهد پیشود
آن مجوس خلاص شد و کتبه در وقت وضع حمل زفات یافت تو مع اخذ کتاب اکمال الدین و کتاب کشف الله
و دیگر کتابها از کتب حدیث روایت شد که تو فرمود علی بن محمد مری که از جمله و کلامی حضرت صاحب الامر
بود رسید که آنحضرت نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد صدق الله اعترافاً فیک و فیما
قیمت ما بینک و بین سینه آتاهم فاجمع امرک ولا ترضی عنک و لا ترضی عنک و لا ترضی عنک و لا ترضی
الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد از الله عز و جل بعد طول الامید و تقوی القلب و امانه الا فی وجود
و سیکان شیعه من یحیی المشایخ الا فی الشاهد قبل خروج السفیان و الصحبه هه کذا کتب
مفتر فلا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم یعنی اعلی بن محمد حضرت الله صالح عظیم کرد اندا او برادران
تو در باب مغاربه تو پس بدستی که تو نداشتی در ذکر وفات خواهی کرد پس کا خود را جمع کن یعنی سر ایجا
بین که سفر اخرون ترا در پیش است و وصیت مکن که کسی بعد از وفات در مقام تو بنشیند و با مرئیت
و کالت مشغول گردد پس تحقیق که واقع شد غیبت نامه یعنی غیبت کبری بنام من و دیگر ملاحظه خواهد بود
مکریان الله تعالی و ان ظهوری که مراد از حضرت الله تعالی واقع خواهد شد بعد از غیبت در اوقات و قسوت دهها
و بر شده زمین از جور و ظلم خواهد بود و زود باشد که باید در میان مشیبه من کسی یا جماعتی که دعوا کنند که
مرادین اندا که باش پس هر که دعوی کند که مرادین بشران است که سفیان ظهور کند و او از میان زمین ایمان
شنیدن شود پس ای که دروغگو و افترا زنت و حواله قونی نیست مگر بجز الله تعالی مولف او بد که ممکن است
که مراد آنحضرت صلوات الله علیه از اینکه فرموده که هر کس که بنام من دعوی سفیان و صحبه دعوی کند که مراد
کذاب و مقترعیت آن باشد که هر که گوید که من حضرت صاحب را دیدم ام قبل از آن و عدا من دروغگو است
و اگر بعضی آنحضرت را ببینند اما ندانند که آن کسی یا که دیدن اند حضرت صاحب است تو اند بود بر من حدیثی که در آن
شد در بعضی از کتب معتبره که حاصل مضمون اینست که در روزی که حضرت صاحب علیه السلام ظهور کند بعضی از شیعیان

تو فرمود

خواهند گفت که صاحب ما اینست بخدا سوگند که ما این سر و رو را از روزی که در منمیدیدیم و بعضی خواهند
که روزی که بر منمیدیدیم و بعضی خواهند گفت که ما آنحضرت را در هر عصر میدیدیم و دیگر احتمالات که در جمعی است
این در حدیث توان گفت حواله بهم سلیم و طبع مستقیم است بهمه حال توفیقمانی که از آنحضرت بشیعیان
رسیدن بسیار و ذکر همه مناقب اخضار است و بنابرین هم این انصاف است و این باب بر علیه السلام در حدیث
کتاب از مصنفات خود بعد از آنکه ذکر بعضی از مسائل میفرماید میگوید که این توفیق حضرت صاحب علیه السلام
تر و منست نخط آنحضرت که من از او شنیدم و مثل از بعضی از محدثین ما در کتاب خود را بر آورده اند
و اما انهای که بخندم بعضی از اولاد حضرت صاحب علیه السلام فرمودند که از بنویسار و صاحب
کتاب عهد الماربی فی مناقب ابی طالب و مصنف مره الحقیقین فی مناقب العصورین روایت کردند
از محمد بن علی العلوی الحسینی رحمه الله علیه که او بسندی که از ابا محمد بن محمد الانباری میرساند در آن
نموده که او گفت که در سال یا بعد و چهل و سه از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان
در بلخ طبعه مدینه السالار و در سعید عیون الدین بحسن هیره مرا با جماعتی بضیاف طلبید و بعد از
انظار سماعی از خواص خود را امر توفیق فرمود و صحبت مشغول شدند و آمدن باران یا از ارفق منع خود را در
هر جا سخنان طولانی بیان آمد تا در رفتن کفش کوی مذاهب دوی خود و در آن شب در پهلوی وزیر مری با وفا
و سخن نشسته بود که هرگز اندادان مجلس ندیدم بوده و وزیر او را نهایت رعایت مینمود و بسیار با او ملامت
ملاطفت بود چون گفت که از بعضی مذاهب بیان آمد وزیر گفت مشیبه جماعتی از فاسیل و اهل سنت و جهالت
بسیارند ان مرد عزیز خواست که وزیر ظاهراً هر سازه که فلک کثرت دلیل ضلالت و عداقت حقیقت یست گفت
خدا بیغالی عمر را در آن کرد اندا اگر در خصت فرمایم امیر را که خود مشاهده نموده ام و مراد آنحضرتی را که خود دیده ام
معروض آورم و وزیر غافل کرد که گفت بفر ما ندانم که مراد آنست که در اینک نشو و نما میست و دشمنی با هیبره بود و ان
شهریت در غایت عظمت و نهایت وسعت و معنوی حوالی انهم بی غیرت است که هزار و دویست ضیاع وزیر
دارد و مرد را نه هر دو ای شهر از ضد بیرون است و همه نضال اند و همچنین جزو بسیار است و جنبه و نور که عدا

خلق از بغیر رضای تعالی کسی نمیداند همه نصرانین و کمان داره که عدد مسلمانان در جنب ایشان
 مثل عدد اهل بهشت باشد نسبت با اهل جهنم بهر حال قبل ازین بمدت است و یکسال باید بود
 اندیشه با هیبت بغیر تجادت رفتن سفر در با اختیار کردیم و از قضا ناخدا ای تقدیر برکتی ما را بر جزیره انداخته
 و از اینجا گذشته بر سانبی و مدین عظیم افتاد روی بود از کشتی بانان پرسیدیم که این چه محل است
 گفتند والله هرگز اینجا ندیده ایم و از کسی نشنیده ایم و چون شهر اول رسید بر شهر می دیدیم در کمال از
 و هوایی در غایت لطافت و خلطی در فضا است مردمی پرسیدیم که این شهر را چه نام است گفتند این یتیم
 مبارکه نام است گفتیم بادشاه مدین شهر کثرت گفتند بعد از شهر شهرت که از اینجا تا اینجا از راه دریا
 ده روز میتوان رفت و از راه صحرا یک ماه بادشاه این شهر را بنا بخت کرده از نامش سوال کردیم گفتند او را
 ظاهر بر آنجا میگویند که این شهر را ملازمان عمال بر شهر گنجایند که مناهکها ما را بر بنیند و فراری که میخواهند
 بردارند تا ما بخرید و فروخت مشغول شویم گفتند حال این شهر را ملازمین میسازند و تجار که با آنها میروند
 خود آنچه خراج ایشانست برداشته بعد مدت او صبرند از خانه او پرسیدند نشان دادند چون داخل خانه
 او شدیم مردی دیدیم در زنی صلحا جامه از پیشم پوشیدیم و عیبانی در زین خود انداخته بود وانی رفتی
 چند در پیش خود گذاشته بکتاب مشغولت سلام کردیم از روی لطف و شفقت جواب داد مرچیا که صورت
 حال را بگو فخر عرض رسانیدیم که نشان اهل کفر مذهبید که میباید بعضی از ما مسلمانند و جمعی برین مومنی
 و جماعی بر ملک عیبی گشت اهل جزیره فقه بدهند و مسلمانان باشند تا بر مذهب ایشان مطلع شویم پس بر
 جزیره خود را و ما و سه نفر دیگر که در آن مضاف بودند داد و در نفر بود که همراه بودند جزیره خود را دادند ^{بصفت}
 حال مسلمانان نمود و چون ظاهر شد که ایشان از اهل سنت و جماعت و اینکه سنیان از مسلمان میگویند تا
 اینست که مظهر کلین بنی اند و این منافات با کفر و الهی ایشان ندارد همچنانکه معلومست بهر حال بعد از ظهور حال
 ایشان فرمود که این جماعت در سال کفارند و مال ایشان بر مسلمانان حلالست چه هر کسی که ایمان بحضرت
 حق تعالی و رسالت حضرت مصطفی و ائمه معصومین علیه السلام که اول ایشان حضرت امیرالمومنین علیه السلام را

این در هر روز

ایشان حضرت محمد یعنی مهدی این امت است علیه السلام که مولای ما است ندانسته باشد داخل خواهد شد
 مؤلف گوید که ممکن است که در وی باقی حکاکه در اینجا اولا حضرت صاحب علیه السلام باشند از جانب آنحضرت
 حکم چنین باشد هر چند که از برای ما بجزایان باشد و از احادیث کثیره ظاهر میشود که آنحضرت در وقت
 ظهور و تسلط بعضی از احکام شرعی را بنوعی خواهد کرد که بر حسب ظاهر برخلاف آن باشد که سایر
 ائمه معصومین علیهم السلام در آن امر خلافت خود میکردند بهر نفس و سنیان چون دیدند که مال ایشان
 در معرض تلف است و عصیت ایشان از صانع از شتم بود استند کردند که احوال ایشان در این حالت است
 ایشان را تراهره فرسند شاید اینجا فرجی رود و مدتی ایشان در معرض قبول افتاده و بعد از آن این آیه را
 تلاوت فرمود که **لِيَهْلِكَ مِمَّا يَهْلِكُ الْكُفْرُ الَّذِي يَبْدَأُ بِهِ الْبَشَرُ وَمَا يَنْبَأُ الْبِئْسَ مَا يَكُونُ لِمَنْ يَكْفُرُ** و در وقت ظهر ظاهر آنجا
 نمودیم و چون کشتی بان سابقان بلدی بود از آن شهر معلوم گرفتند روانه شدیم و در روز چهارم بر اهر رسیدیم
 شهری دیدیم در نهایت خوب و مردمی در کمال مرغوبی آب چون آب زندگانی و هوای با هوای است و مردم
 عساکر آنها در حدابش چون خیزانه در هر طرف روان و سنبل و شترین در در لای چون سینه خط کلان فضا
 صنع بله ندرت از روی ذلت خود بیان شبیه صبح و شامش با کشیدن و مثالش را چشم خیال در عالم اندیشه بود
 بین و هم بدین و در رخ طوبی از فرط خار غرض کلستان چو سید مجنون پای در کل و قصور هفت از قصور
 در جنب اینهمه مالیش شتر منده و خجل هر چشم سناده در غمناشی جان فراش در بین است حیران و حاصل
 کردن در جوی نظیرش سرکاف کرکان و کوفندگان با هر دو سازگاری و سبب و همراش و غایت بی از آری
 و اهل شهر را عادت چنان بود که هر که چیزی میخواست خود سبیل و وزن در می آورد و وجه از امیداد چینی میا
 بخانه سلطان دلیل شدند و بعضی که در میان باغی واقع بود در آوردند جوانی دیدیم که لباس درویشان بر تن
 نشسته و جمعی از روی اذیت و دشمنی کمر بسته هم که ما رسیدیم مؤذن بانگ نماز گفت دیدیم که آن باغ
 بر آن خالی شد و مردم در صفها از برای نماز دست کردند و انبوه در ایشان را اما مسکرم بعد از نماز از ما پرسید
 که ناز با اینمغای رسیدید اید گفتیم بلی هر باقی نمود و بعد از آن فرمود که سبب آمدن شما با اینصورت چیست احوال را

لغته ان علم كسوده شود او ادى ازان برون خواهد آمد كه با قول الله افعل الله بى اولى حدا بكن دشمن خدایا
و در حالیکه بی کشتن از خلاف برون آید زبان فصیح با آنحضرت یعنی این خواهد گفت كه اخرج با و قول الله لا
تجمل لك ان تقعد بعد الا ان عن أعداء الله عني اقول خدا صریح نما و ظاهر شود بحال نبوت از برای او كه بنشینى از
مفائله اعدا خدا بعد ازین حال بر آنحضرت ظهور خواهد کرد و در حدیث دیگر واقع است كه در وقتیکه آنحضرت ظهور نماید
جبرئیل در دست راست و میکائیل در طرفت چپ و شعیب بن صالح پیشاپیش آنحضرت علیه السلام خواهد بود و از
سیبانی از احادیث كه بعضی ازان قبل ازین درین كتاب مذكور گردید ظاهر میشود كه آنحضرت و وی زمین را از
وجود مخالفان با خود خواهد ساخت و بر روی زمین در زمان آنحضرت بغیر ازین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
درین نخواهد آمد و احادیث در باب هدایت دولت آنحضرت خالی از اختلاف نیست و در بعضی از احادیث واقع است
كه مدت دولت آنحضرت هفت سال خواهد بود هر سالی مثله سال و در بعضی دیگر از احادیث واقع است كه مدت
دولت آنحضرت هفت سال خواهد بود هر سالی مثله سال و در بعضی دیگر از احادیث معبره بصریح واقع شدن باینكه
مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نه سالست و این محل اهتمام است هم چنانكه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده كه آنحضرت فرمود ان الفایم بئلك تلقیا بیه و شیخ سینیر كالتی اهل الكعبه یصومون فیها الا ان
عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا و یفتح الله له شرق الارض وغربها و یفعل الا ان یسأل عن الا
صلى الله علیه و آله یسیر بینه سلمان بن ادریس بدیهیست كه حضرت قایم علیه السلام پادشاهی خواهد كرد و در مدت
سال هجده تا كه لبث كردند اصحاب كعبه در كعبه خود بچراغ نوران حضرت زمین را از عدل و داد چنانكه بر
شدن باشد از ظلم وجود و میكشاید حضرت الله تعالی از برای او مشرق و مغرب زمین را و بقتل مومنان
حضرت مردمان را تا آنكه باقی نماند مگر دین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلوک بنماید آنحضرت بطریق
حضرت سلیمان بن داود علیه السلام و مثل عجدیت بسیار است كه دلالت میکند كه مدت دولت آنحضرت سیصد
سیصد و نه سالست و قمر و قمره از علامات قریب ظهور آنحضرت است كه مردم بسیار بیان واقف خواهند شد
و درین باب نیز احادیث بسیار واقع است از جمله در كتب معتبره حدیث واقع است كه از جمله علامات ظهور آنحضرت

در حدیث
بگویم
بگویم

مخرج و در فراست از مثل ای سفیان بدید معویبه علیهم السلام كه یکی از سفیان اصغر بود و دیگر بر سفیان بزرگ
میگویند كه یکی از ان بعد از او دیگری مخرج خواهد بود و بعد از پادشاهی و سلطنت در بعضی از زمین
بجهنم و اصل خواهند شد و در بعضی دیگر از احادیث و ادوات كه از جمله علامات ظهور آنحضرت مخرج
سفیان است از جانب شام و مخرج میانی از جانب یمن و كشته شدن ببری ازال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
كه نام او محمد بن الحبحر باشد و روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام كه آنحضرت فرمود كه
فاصله در میان قتل نفس زکیه و ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام بیش از پانزده روز نخواهد بود و در
حدیث دیگر از آنحضرت سلامه علیه روایت شده كه فرمود كه كویا می بینم كه سفیان رحل خود را در
كوفه انداخته است و منادى او ندا میکند كه هر كه سر مردی از دو شیعیان علی بن ابی طالب را بیاورد
او را هزار درهم بدهم و همایرد حق خود گوید كه این از شیعه علی بن ابی طالب است و كردن او را زنده
و هزار درهم بجز بگرد و غم از ان شما دران روز دنیا شنید الا انما اعنی ان انما یسید با شنید و از حدیث
برخ بدو ستاد و شیعیان من منبها خواهد رسید برسیدند از آنحضرت كه صاحب برقع كیت فرمود كه
شخصی خواهد بود از اولاد ذنا كه برقع خواهد بست و شما را خواهد شناخت و شما او را نخواهید شناخت
یعنی شیعیان زمان او خواهد شناخت و ایشان او را نخواهند شناخت تا آنكه قایم الحجه علیه السلام
بر ابله سوار و دظاهر كوفه فرزند کند و دفع دشمنان خواهد نمود و عدد لشكر آنحضرت سیصد هزار برسد و
هفتاد هزار چشمه دو كوه ما و سیاه ماها بنفدت كامل حضرت حق تعالی جاری كرد تا لشكر انشرد از لب
در عقب بنا شدند و زمین كه در زیر لشكر كا او باشد بمقتل جهل و در میل باشد و در میان لشكر او غنچه
و دوت و فاسق و فاجر بنیاند و در بعضی دیگر از احادیث واقع است كه در میان سپاه آنحضرت این
حیض و ولد زنا نخواهد بود و هفتاد هزار قادی قران در میان عسکر انشرد خواهد بود و نمازها عجا
او خواهد شد و آنحضرت بخیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سخاوت حضرت امیر المومنین علیه السلام
و زهد حضرت امام حسن و شجاعت حضرت امام حسین و روع امام زین العابدین علیه السلام با خلق زندگان

خواهد کرد و بکار جمله علامات ظهور آنحضرت نسبت که منادی نداشت در شب هفت و سی و ماه رمضان
باسم قایم ال محمد علیه السلام که آنحضرت مع علی و شعیبیه و در بعضی از احادیث واقع شد که این نداد
مردمان از هیان زمین و آسمان خواهند شنید و در آخرها نوز و منادی شیطان نداشت که آنحضرت مع
عثمان و شعیبیه و انساب را فراموش بگرد و ماه و دین در ماه و آنحضرت در میان رکن و مقام ظاهر شود
و جبرئیل بجا حاضر آید و شعیبه آنحضرت حاضر آید از اطراف دو زمین و با عرض حضرت الله تعالی در همان روز
سیصد و سیزده که سینه آنحضرت حاضر آید و در بیکه این سیصد و سیزده روز از کجا بیدر و ابان غلظت
واقع شد و آنچه و الدین کمترین رحمة الله در کتاب اربعینی که تالیف کرده ذکر نموده برین وجه است که
شیخ محمد بن هبش الله طریقی در کتاب فرج کبیر شرح میکند که جابر بن عبد الله انصاری
بر سید آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که انصاری و سب صد سیزده روز از کجا باشند آنحضرت فرمود که چهار
تن از من که چهار نفر اند من و چهار تن از بیت المقدس و هفت تن از بن و هشت تن از مصر و سترن از
دو دوازده تن از اهل بصره و سترن از اذربایجان و چهار تن از خوارزم و دو دوازده تن از نظامان و هفت تن از
دیلمان و سترن از بصره و سترن از بصره و دو و هفت تن از بصره و دو دوازده تن از بصره و سترن از بصره
و سیزده تن از بصره و دو سترن از بصره و چهار تن از کرمان و سترن از بصره و سترن از بصره و سترن از بصره
و سترن از بصره و دو تن از هند و سترن از ماوراء النهر و هفت تن از فارس و هفت تن از بصره
و هفت تن از طوس و سترن از ماغان و سترن از حبشه و هفت تن از بغداد و دو تن از مدین و دو دوازده تن
از بلاد مغرب و دو دوازده تن از حله و دو دوازده تن از مدین من بعضی محقق کوه و بیخین از مشهد فرزند
من حسین یعنی کربلا و بیخین از طوس و سترن از بصره و سترن از بصره و سترن از بصره و دو تن از بصره
و دو تن از بصره و سترن از سیستان و دو تن از کاشغر و هفت تن از قیروان و بیخین از قشیر و چهار تن
از بوشیخ و سترن از بصره و سترن از کاشغر و دو تن از کابل و بیخین از بصره و دو تن از مرغنه و چهار تن
از بصره و سترن از بصره و سترن از بصره و دو تن از بصره و دو تن از بصره و دو تن از بصره و دو تن از بصره

بهر آنکه...

از غیر آن نزدان حضرت حاضر شوند عیسی و ادیس و خضر و ایلیا بر علیه السلام آتی کلها اعلی الله مقامه
اکون انما قاهر این بعد را با نماز و سائید بفرمودند که در باب شرایط الساعة واقع است و اول آن چهار روز است
کتاب الهندی فی معرفه القدر بر یاد نموده آنرا و از جمله اختصاصا کفنا بفرمودند که در بیان و عنان عزیز آنجا
ترجمه آن کرد اینست که با کمال در کتاب مزبور بر این حدیث مذکور در این وجه نموده که قال الشیخ السعید بن
ابن شاذان علیه الرحمه والغفران حدیثنا عبد الرحمن بن ابی نجران رضی الله عنه قال حدیثنا عاصم بن محمد
قال حدیثنا ابو جعفر القاسمی عن سعید بن جبیر عن عبد الله بن العباس قال حججت مع رسول الله صلی الله
حجه الوداع فآخذت بکفیه باب الکعبه و آقبلت بوجهی علیها فقال معایر الناس الا اخیبرکم یا شرط اننا
قالوا بلی یا رسول الله یعنی گفت شیخ سعید ابو محمد بن شاذان علیه الرحمه والغفران که حدیث کرد از برای ما
عبد الرحمن بن ابی نجران رضی الله عنه که او گفت که حدیث کرد از برای ما عاصم بن محمد او گفت حدیث کرد
از محمد ما ابو جعفر ثمالی علیه الرحمه از سعید بن جبیر رحمه الله علیه از ابن عباس که او گفت که حج کردیم
رسالت صلی الله علیه و آله حجه الوداع را و مراد از حجه الوداع حجیت که بعد از آن حجی نکرد پس حضرت رسول
گرفت در کعبه را و آقبل نمود بروی میادیک خود بر ما یعنی روی میادیک بطرف ما کرد فرمود که ایطوبت
با خبر بکنم شما را بعلامات قیامت مردمان گفتند بلی یا رسول الله ما داخلیم قال من أشراط الساعة
إضاعة الأصوات و ابتاع الثروات و المیل مع الأهل و تعظیم الممالک و بیع الدین بال دنیا یعنی فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله که از علامات قیامت ضایع کردن آوازه نمازها شب و مراد از ضایع
کردن نمازها ممکن است که آن باشد که مردمان تولد نمایند از کفایت با در اول وقت بگذرانند یا از تکمیل
مسایل آن نمایند یا جماعت بگذرانند یا آنکه با ما مان غیر عادل از حجه احتمال نفع اقتدا کنند و امر نماز
سهل دانند و دیگر احتمالات جاریست هر تقدیر آنحضرت فرمود که از جمله علامات قیامت متابعت شیوا
که مردمان از بی خواستهای نفس خود روند و میل نمایند با هوا باطله و تعظیم نمایند مال را و بیع مال دنیا
نزد ایشان عظیم باشد یا اینکه تعظیم صاحب مال دانند بحدت مضایف و از جمله علامات قیامت

خفتن

دین است بدینا یعنی مردمان از برای منافع دنیا دست از دین بر دارند یعنی ترک دین کنند یا اگر ترک
کردن بدین خستند تعیند هاید و بقلب المؤمن حیوانه کما ید و بالمیخ فی النساء یما بری من الشکر
فلا یستطیع ان ینحس تعیند هاید لیهم امره جوهر و ذره کشفه و عرفه کظلمه و امنا و حونه پس بر
ان احوال میگردد دل مومن در جوف او همچنانکه میگردد از منک در داب انچه آنکه نامشروع می بیند از
پس استطاعت ندارد که از تغییر دهد یعنی مومن در از زمان دل از دوه و محزون اند از انچه آنکه نامشروع
که واقع میشود و فاد در مومن نیستند پس نزدان امور و الی ایشان میشوند امیران و حاکمان جا بر وزیران تا
و نقیباتی ظالم که هر چه جمع عرف یعنی تقبیلند و امینان خابن یعنی جماعتی که با د شاهان با غیر ایشان در
ان زمان امین کنند در کارها ایشان خیانت کاران باشند و بروی که باید سواد بکنند و اگر چیزی با
بعنوان امامت دهند در ان خیانت کنند فیکون حید همت المنکر مفرقا و الکفره منکر او یومین الخابن و
یحون الامین فی ذلک القریه الکاذب و یکذب الصائق و نفا امر النساء و نفا و الایما
پس باشد نزد ایشان منکر معروف و معروف و امین کرده شود خابن و خابن دانسته شود امین در
زمان یعنی در از زمان دزدان و خیانت کاران و امینان دانند و هر چه با ممانت را خیانت بنیدارند و تصدق
کرده شود کاذب و تکذیب کرده شود صادق و مسلط شوند زنان و مشورت کرده شوند کثیرکان یعنی مردان
در کارها مشورت نمایند و یسلوا الصیبا ن علی المنابر و یكون الصکد ب عینهم ظانهم و سبب الصلح
فانته الله علی الکاذب وان کان ما رجا و آداء الزکوة اشدا تعبه لهم و خسرانا و مقوما عظیما
و یحیر الرجل والیدیه و بیره و صدیق و یجالی و مدق و نفا لاله و در جمعا فی الخا ن یعنی در
اطفال بر منبرها و باشد دروغ گفتن نزد ایشان ظرافت و سبب فرج بر لعنت خداست بر دروغ کوی و اگر
دروغ از روی مزاح و خوش طبع گوید و باشد ای ذوق سخن فریب و شود از روی بر زبان و تا
عظی یعنی دادن دگوش را نقصان بر خود مانند و تحقیر کند مردم الدین خود را و ایشان را با اسم ایشان با
کنند یعنی مرمت ایشان را نگاه ندارند و بیزر شود مردار دست خود و مجالست و هم نشینی کند با دشمن خود

دینار کشته نما بدین با شوهر خود در تجارت کردن و تکلف الرجال بالرجال و النساء و النساء و یغادر
علی العلمان کما یغادر علی الحاریر فی بنی اهلنا و یتشبه الرجال بالبنیاء و البنیاء بالرجال و یزکون ذات
العروج علی السروج و اکفنا نما یند مردان بمردها و زنان بزنان یعنی ددان زمان لواط و مساحضه
سبب شود و تزویج نماید بمردها و همچنانکه تزویج بر دختر نماید در خانه اهل و شاید مراد از این آن باشد
که لواطه بر منبر شایع شود که طلب کردن بمردها ددان مثل طلب کردن دختران باشد یا اینکه بر سر بران
غیرت کشند و رقابت در میان مردها بر سر بران واقع گردد و شبیه شوند مردها ان زنان و زنان
بمردها و ممکنست که مراد ازین شباهت آن باشد که مردها لباس زنان و زنان لباس مردان را بپوشند
همچنانکه هم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر کرد و باب علامات قیامت میفرماید واقع
و سوار شوند صاحبان فرج بر زنها یعنی زنان بر مرکبان سوار شوند و تزویج الکلیه کما تزویج البیع
و انکابیر و تحلی المصاحف و تقول المنارک و تکثر الصغیر و یقلل العظیم و یسکر الیوم و یوهم
قوله یسکون الی الدنیا و یحیون الی الباطنه تعیند هاید قلوب المومنین و انما یحیون الی الدنیا
یعنی و ظلال کاری کنند مسجد ها را در از زمان همچنانکه مسجد ها وجود و معبد های بضاری دانند و
کنند مصحفها را و بلند شود منارها و بسیار شود صفوف نماز و قلیل کرد شود احوال مردها بسیار گردد
کردن و منبرهای کند ایشان را قومی که مایل باشند بدینا و درست دارند ریاست باطله را و حجاب
داشته باشند پس نزد ایام و دلهای مامومین متباعض و زبانهای ایشان مختلف باشد یعنی در احوال
انهای که افتد کنند کاند در دل بایکدی که عدوان داشته باشند هر کس از ایشان چیزی گوید و بخوا
یکدیگر گفتن نمایند یا انچه در دل ایشانست بر زبانهای ایشان غیران باشد و عقلی کما کور امی بالانسان
و یلبسوا الحیر و الدنیا و یجود السور و یعاملون بالرشق و الیها و یصغون الدنیا و یزفون الدنیا
و یسکر الصلوات و الفرائد و التک و الیقان و قر بصیر الله سببا یعنی فریبند کنند مردها امین
بطلا و بپوشند مردها و بپوشهای شود و معا ماله کنند بر شوق و را بودین و یکدیگر از دینا دا

وحدارند و بسیار شود در آن زمان طلاق و فراف و مثلک و مرد بر بیعت و نفاق و مصیبت میرسانند
مذکور شد بحد اجزای و تکثیر الکوبه و القنایب و المعارف و السبل الاصلح باب الطلاق ^{بیرود}
و المزامیر و سایر الایض اللهی الا در زمان احدی منهم شیخ من الدینا و الذمه و الالیه
و الاظهیر و غیرها نکاتمانی مع امه سبعین من فی جوف الکعبه یعنی بسیار شود
کوچک و کثیرکان خوانند و ملاهی و میل با حجاب طنبورها و درضا و نایها و سایر آلات هوا که با
کسیکه اعانت کند یکی از ایشان را بجزی اذنیاد و در همه و لباسها و طعامها غیر اینها پس کویا که
زنا کرده است آن کس با ماد خود در ضایعه کعبه هفتاد بار مؤلف گوید که امثال این وعید در بسیاری از
کلهمان واقع شد همچنانکه در باب و بانبر واقع شد حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که بگذرید
که از بنا بهر سد نزد حضرت الله تعالی گناهان اعظم است از هفتاد زنا که شخصی در جوف کعبه با مادر و خواهر
و دختر و امثال اینها ^و که با او محرمند بگذرند تا بلیه هم آشرار امو و شهید الحار و مرکتب
المایم و ضایع الاخری و تبسهاون فی البیاس و بحسبون استجاب السلاهی و الزنی
کیون المظریضنا و یغیظنا الصکره عیضا و یغشوا الکذب و یظلموا الحاجه و یغشوا الغافه
یعنی پس نزد انبیا و اولی و حاکم ایشان میشود اشتراکات من و هتک حرمتها میشود و کسب میشود نامشرفا
و مسلط میشود برین برینکان و مباحات و اغراض میکند با یکدیگر در لباس و پوشش و بنکو میدارند صحا
له و زنا کارانرا پس میشود با آن اندک و ختمنا که میشود بزرگواران و مرد و عظیم الشان ختمنا که شدین
و ممکن است که مراد از کواجم جماعتی باشند از ملایک که حفظ و ضبط اعمال ندکان میکنند یعنی از سبب فرودمان
خلاف رضای حق تعالی می بینند در ختم میشود و فانی میشود کذب و ضایع میشود و دروغ و ظاهر کرد
در میان مردمان کجاست و فانی میشود فقر و احتیاج با بیعتی که مردمان بسبب طینان برکت از میان
ایشان برمیخیزد بنابراین اکثری در ریاضی و عسرت خواهند بود با سبب که اعتقادها اظهار فقر و فاق
خواهند نمود که شاید از اغنیای نفعی ایشان رسد و قنیهها بکون اقا و یعلون القرآن لعیر الله ^{بیرود}

نایم برون

مزایم و بکون اقوام یفقهون لعیر الله و بکثر اولاد الرزنا و یغشون بالقران فاعلمهم من الله ^{بیرود}
و بکثر ذنبا المعروف و انتهى عن المنکر حتى بکون المؤمن فذلک القران اذل من ^{بیرود}
یعنی بن نزد این جماعتی خواهند بود که قران یاد کردند از برای غیر خدا یعنی قران را تعلیم کردند یا عامه
قران را یاد کردند و احتمال اول اظهار است بفریفته ما بعد پس فریفته قران را تا بهما بقی همچنانکه در امینوارند ^{بیرود}
قران را بنیاد بر طبق خوانند که خوانند و در از زمان جماعتی باشند که تفقه کنند و علم دین بیاموزند
و قسبه شوند نه از برای خدا و بسیار شوند اولاد زنا و غنا کنند بقران و خوانندگی نمایند بان ^{بیرود}
اذا من من لعنت خدا و انکار کنند امر معروف و نهی از منکر و انا اینکه شود مومن در از زمان خوارتر
از کثیر و این کنایه است از کمال بیعتی مومنان در آن زمان و یظلموا قرانهم و ائمتهم فیما بینهم
السلاوم و العداون قان و لیکن یدجون فی ماکون التماویب الا دجالس لا تجالس فخذها
یحیی العقی میر القبره انبیه و یستل الناس فی محافلهم فلا یصح ^{بیرود}
بیکلام من که بیکن متکلم بینه و ظاهر خواهند کرد و ایدان ایشان و امانت ایشان ^{بیرود}
و عداوت را یعنی قران و دشمنان ایشان ملاست بیکدیگر خواهند کرد و اظهار عداوت با هم خواهند
نمود پس ایشان خوانند میشوند در ملکوتها همانا ارجاس نجاس یعنی هر یک از ایشان را در آسمان و جحیم
خواهند کشت و نزد این احوال خواهد ترسید مال و اذ افتخرا بیکدیگر از و سوال کند یعنی تو آنکران خوف
اد فضل خواهند داشت که مباد از ایشان چیزی بخواهند و سوال خواهد کرد و فخر از مردمان در محافل
و مجالس ایشان برخواهد گذاشت همچو در دست این فخر جبری و نزد این احوال کلمه خواهد رسید که
بیشتر کلمه نباشد و ممکن است که مراد از اینان باشد که در از زمان بسبب خست مردمان کا و بجای خواهد
رسید که انهایی که از اهل استخفاف که بیش از آن مردمان بسبب حسان کردن باعث دفاه ایشان
میشند اند و بنا برین در بعضی اظهار احتیاج نمیکرده اند بسبب نزد صلح مردمان اذ روی ضرورت
سوال کنند و اظهار حال نمایند و احتمالا این بسیار میتوان گفت که منافی احتضار است ^{بیرود}

رَزَقَ الْبَرَكَةَ وَبَطَّنَ فِي عَمْرٍاءِ الْمَطِيرِ إِذْ دَخَلَ الرَّجُلُ التَّوْقُفَ فَلَا يَرَى أَهْلَهُ إِلَّا أُمَّتًا
 لِرَهْمِهِ هَذَا يَقُولُ لَمْ آتِ بِشَيْئًا وَهَذَا يَقُولُ لَمْ آتِ بِشَيْئًا فَيَنْدُهَا مِلَّكُمْ قَوْمٌ أَنْ تَكَلُّوا
 قَتَلُوا هُمْ وَأَنْ سَكُوا أَسْتَبَا حَوْهُمْ يَفْكُونَ وَمَا تَهُمْ وَيَلْتَوُونَ فَلَوْلَاكُمْ رُعْبًا فَلَا بَرَاءَةَ
 الْأَخْيَافِينَ مَرْغُوبِينَ يَعْنِي بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ
 داد و میشوند در غیر زمان با دان و هرگاه داخل شود مرد بسیار پس خواهد دید اهل آن باز در
 مکرانکه مذمت کنند پروردگار خود را این گوید که چیزی نفری خلمه و این گوید که نفع نبوده امر چیزی
 و اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله این کلمات را در مت پروردگار گفته انچه است که در وقت شکایت
 هرگاه کسی گوید که چیزی نفری خلمه امر یا نفع نبوده امری الحقیقه مذمت پروردگار خود کرده است چه گفته
 او در وقت اینست که کسی از روی شکایت گوید که حق تعالی امر و مشتری از برای من نفرسناد و نفعی من
 نرساید پس نزد این احوال مسلط میشوند بر ایشان طایفه که اگر فرزند ایشان را بکشند و اگر
 ساکت و خاموش باشند اموال ایشان را بر خود مباح دانند انقوم خویشانی ایشان را از نزد پروردگار
 و لهای ایشان را از ترس پس نخواهد بد هیچ کس ایشان را مگر ترسان و هر اسان قعدتها یا کنی
 قَوْمٌ مِنَ الشِّرْقِ قَوْمٌ مِنَ الْقَرْبِ فَأُولَئِكَ لَضَعْفَاءُ أُمَّتٍ مِنْهُمْ وَأُولَئِكَ لَمْ يَرَوْا اللَّهَ إِلَّا بِرَحْمَتٍ صَغِيرٍ
 وَلَا يُقِرُّونَ كَيْفًا وَلَا يُنْفِقُونَ عَنْ مَنِيٍّ جَنَّتْ جَنَّةُ الْأَدِيمِينَ وَقَلُّواكُمْ قَلْبُ الشَّيَاطِينِ قَلْبُ
 بَلَدُوا هُنَاكَ الْإِنْفَالِ كَحَيْتُورٍ الْأَرْضِ حَوْنٌ حَوْنٌ بِطْنٌ كُلُّ قَوْمٍ أَنَّهُمْ خَارُونَ فِي نَاجِيَتِهِمْ
 قِيمَتُكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُونَ فِي مَلْهُمِ قَتَلِي هَذَا الْأَرْضِ قَلْبُ قَلْبُ قَلْبُ قَلْبُ قَلْبُ قَلْبُ قَلْبُ
 لَوْ أَدْعَى بَيْنَ الْأَسَاطِينِ قَالَ فَمِثْلُ هَذَا هُوَ مَسْئَلُ لَاتَبَعُ ذَهَبٌ وَلَا بَضِئَةٌ ثُمَّ تَطْلَعُ النَّهْسُ
 مِنْ مَغْرِبِهَا يَعْنِي بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ بَرَزْدِ
 بر وضعی است من از ایشان و وای بر ایشان از حضرت الله تعالی رحم خواهند کرد بر هیچ صغیری و
 و تقظیم هیچ کس نخواهند نمود و مانند میشوند از ترس در جنة ایشان مثل جنة اد میمانند و لهای

این نیز در

ایشان مانند لهای شیاطین است بر محکث خواهند کرد در انوقت مکرانکه تا انکه با نکتی زمین
 با نکتی بر نکتی که کمان کنند هر طایفه که زمین آن از ازا در ناحیه ایشان کرده پس بر محکث خواهند افتاد
 که حضرت الله تعالی خواهد باز محکث مینمایند در محکث خود یعنی بدت بعد از مدتی خواهند بود زمین
 بیرون می آید از برای ایشان در فیها بخود را او می میکوبد که آنحضرت فرمود که بیرون می آید از زمین
 از برای ایشان در فیهای خود را طلال و نقره یعنی طلا و نقره که در زمین است در عهد ایشان ظاهر
 خواهد شد بعد از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشاره کرد بدست مبارک بسوئهای
 و فرمود که بر مثل این یعنی آنچه زمین بیرون خود افتاد انکه از طلا و نقره در عهد ایشان مثل این خواهد
 پس در آن دو نفع خواهد کرد طلا و نقره بعد از آن انبیا طلوع خواهد کرد از مغربش و این احتمال دارد
 یکی آنکه آفتاب در انوقت برخلاف سابقه که طلوع از مشرق می کرد از جانب مغرب طالع خواهد شد
 باین معنی که انعطاف با بلانند و اگر چه این احتمال محال لغوی با قواعد و اصول حکم دارد ولیکن دلایل ایشان
 در اشیا مدعای ایشان قاصر است و احتمال دیگر آنکه مراد از انبیا حضرت صاحب الامر صلوات الله
 باشد و مغرب کنایه از غایب بودن است و در معنی اینکه آفتاب از مغرب طلوع خواهد کرد این باشد که
 حضرت صلوات الله علیه ظهور خواهد فرمود معاشیراننا یعنی راجع به عزیزترین مستطافی الی اللہ
 قَاوَدَكُمْ وَأَوْصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَأَحْفَظُواهَا إِذْ تَأْتِيكُمْ فِيكُمْ الْفُلُوكَ كَمَا بَالَهُ وَغَيْرِهَا أَهْلِي بِي أَنْ
 تَسْكُنُوا بِهَا أَنْ تَصْبُوا أَبَدًا مَعَاشِرَانَا لِيَسْمَعُ مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ هَلْ دَرَأْتُمْ الْقَابِلَةَ لِلْفَقْرِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ یعنی بطوایف مردمان بدرستیکه من صلوات کنتم امر دین نزد یکی جوار عزیز از روی خواهم
 رفت پس من دعای میکنم شما را و وصیت میکنم شما را بوصیته بر حفظ و ضبط من باید اوصیت را بدست
 من نزنکنند امر در میان دو امر بزرگ را یعنی در میان دو چیز بزرگ میکند که کتاب خدا و عزت و اهل بیت
 خود را اگر دستک جویند باین دو تا یعنی اگر نابع کتاب خدا و اهل بیت من شود مگر آنچه خواهد شد هرگز
 بطوایف مردمان بدرستیکه من مستدر و علی اربط الیه است یعنی من رساننده امر مردمان را از غده

الحی بدستیکه علی بن ابیطالب علیه السلام را همزاد و پسر خوی خلق است باینکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله
این باشد که مشدزی که حضرت حق تعالی در قرآن مجید فرمود منم و مراد حضرت الله تعالی از هادی مدقوق
حمید علی بن ابیطالب است و اینجا که فرموده که ایما انت منذر ذل کل قوم و عاقبت خیر از برای متقیان
و آنکه **رَبِّ الْعَالَمِينَ** خاتمه در بیان دلایل معاد مشتمل بر سه مطلب و طلب اول درینکه معاد جسمانی
ممکن است مطلب دوم درینکه معاد جسمانی امر نیست واقع شدن مطلب سوم در بیان مجهول
از عدد و وعید و مختصری از آنچه مطلق دارد با در مطلب اول درینکه معاد جسمانی ممکن است
بدانکه در امکان معاد جسمانی خلاف کلام اند ما ظایفه اما متیه بعی شیعیه اشاعه غیره اعتقاد دارد هر که
معاد جسمانی امر نیست ممکن و باقی طوائف شیعه و تمام طوائف سنی غیر از اهل اذیشان که درین مسئله
تابع حکامند با ما درین اعتقاد موافقت نموده اند و همچنین یهود و بسیاری از نصاری درین اعتقاد
اصابع حوت نموده اند و بسیاری از آنها که اعتقاد بر غیر می نداشتند اند درین باب موافق اعتقاد کرده اند که
معاد جسمانی امر نیست ممکن و حکما درین اصل با ما و باقی طوائف مذکور اختلاف نموده اند و انکار امکان
معاد جسمانی کرده اند و با حکما درین زندقه موافقت کرده اند ناسخیه و بعضی از کرامیه و ابی الحسین معتقد
و دلیل ما بر امکان معاد جسمانی است که میگوئیم که اگر وجود در مرتبه دریم محال باشد یا بالذات یا بسبب
لوازم و بصرفه بیایستی که اول مرتبه نیز محال باشد که موجود شود و چون مرتبه اول وجود بهم رسانیدن پس
معلومست که وجود و مجال بوده پس از آنکه گفتیم بصحت بود که بحسب عقل وجود در مرتبه دوم امر
ممکن و اهل زندقه و اتحاد میگویند که اگر چیزی در مرتبه دوم موجود شود میباید که از وقتی که آنجور واقف
در وجود اول بوده نیز وجود کند و بنابراین لازم می آید که هر آنچه هم مبتدا باشد و هم معاد جواب ازین است
که اعاده و وثق و اجازت بعد از آن یا نه اگر اجازت از آن بر نولازد می آید که معاد را امر ممکن دانند پس در مقام
بودن نامعقولست و مع ذلک از ایجاد انشی که انشخص کما مرز همت مبتداست شاید معاد باشد در
معلوم نشود که مبتداست که وقت اول با او عود نکرده باشد و اگر اعاده وقت و اجازت بعد از آن از اول حال

پدیک

هر وقت نیست یا زمان را از جمله و مشخص نیست که زمان از جمله مبدای اعتقاد است چنانکه گفت که نسبت بدان
شخص مبتدا میشود و اگر اعاده شود در قبالت باجماعت معاده غیر انمانی اند که در دنیا بودند با اعتقاد
چنانست که زمان از جمله مشخصات نیست اگر زمان را از جمله مشخصات دانست بخت را با که ممکن است استدلال
که می کند از جمله آنکه با اعتقاد نوهی که شر و عکری بدعا چون زمان مبتدا میشود میباید که تو بشر
شوی و مشخص دیگر موجود شود و آنکه بیکه از نود دلیل نیستند بر طرف کرد و دیگری موجود کرد
و همچنین بچند از زمان متعدد به برسد و صاحب کتاب موافقت نقل کرده که یکی از اشاکرد آن شیخ
قابل باین اعتقاد باطل بود یعنی زعم او این بود که زمان از جمله مشخصات است و علی و دانشای جواب گفتند
که اگر با نوا شد بر من لازم نیست که جواب ترا بگویم از جمله آنکه تو بگویم که تا این را از او پرسیدی من
نیستم پس انشخص مبهوت شد و بعد از آن ترک این اعتقاد ناسد نمود انشخصی که از زمان را از جمله مشخصات
میدانی پس در باب معاد سبب تکار و جهت دلیل دیگر از دلایل مخالفین در انکار معاد جسمانی است
که میگویند که هر که مشخص از ادیان دیگر را بخورد مثلاً اگر زید عمر را بدین عمر و ثلثا نخل بدین نخل
پس در معاد با هر دو عود میکنند یا هیچ یک را عود نمیکند یا زید عود میکند نه عمر و یا عمر عود میکند
نه زید و در صورت اول لازم می آید که یک چیز بعینه هم از بدن زید باشد و هم از بدن عمر و اینها است
در صورت دوم و سوم و چهارم لازم می آید که اعاده نشود و جواب ازین است که اجزاء حلیه ازین
هر کسی میباید که عود کند و اجزاء فضلیه از هر العود نیست و مراد از اجزاء اصلیه اجزای است که از اول عمر تا آخر
عمر باقی بوده و دلیل دیگر از دلایل مخالفین است که میگویند که هر که چیزی معدوم شود معاد است
که موجود شود از جمله آنکه ما بالبدیهه میدانیم که نخل صدمه میان چیزی و نفسان چیزها است و حوا
ازین بعد ازین تسلیم است که ما قیابیم که زیدی که میبرد مثلاً معدوم میشود بلکه موت او باشد
تفرقا اجزای اوست و در روز قیامت حضرت الله تعالی اجزای منقره او را جمع میکرد اند درین باب قرآن
ناظر و بعضی از احادیث اهل البیت علیه السلام نیز شاهد است اما قرآن معاد حضرت ابراهیم است

که هرگاه مومنی را هفت کند از بالای سر او دردی کشوده میشود و درجات بهشت را با او می نمایند و از پانجا
او دردی کشوده میشود و درجات جهنم را با او می نمایند و با او میگویند که چون کارهای خوب کردی و بر
جاده ایمان و ایقان ثابت قدم بودی این درجات ترا نصیب شود و اگر از فرمان مینموی و طریقی مخالف
می بودی جای نجات بود و ان شاء الله می کنند بعد از آن روح او را حشر می نمایند تا سیر بهشت کند تا فری
اد ادا بجائی که خود عالی مرتبه نموده میرند تا در درجات بهشت قرار گیرد و اگر کار خیر او فرستند
باز هر دو در این باب با او ایستاده میشود و بهشت را با او می نمایند و میگویند که اگر در بندگی منزه
داخل نیخار عاقبت میگردیدی و چون امر خدا را نشندی الحال مقام تو جای خاص است و منزلت او را
در جهنم با او نشان میدهند و خبر آرزوی روح او را بدو میگویند تا از عقوبات اندر می باورد و بعد از آن
روح او را بجائی میرند که خود عالی مرتبه کرده تا بر درجات و از جمله چیزهای که در این واقع میشود یکی سنو
نگیر و منکر است و اعطای زبان از او از ایمان است و منکران از طرف ایمان بر نرسند و لحاظ بسیار
دلالت بر آن دارد و یکی از آن احادیث است که از اهل بیت عصمت و طهارت منقولست که فرمود که هرگاه کسی
از شیعیان را دفن کند نیک و منکر می آید و از سوالات یکی از خدای او و سپهر او و امام او و کتاب او
و این معنی از احادیثی که در باب تفسیر صیبه از حضرت رسالت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم هم
روایت شده معلوم میگردد در حال تجدید مذکورست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حال حاضر
خواهد بود و هرگاه نصیب بر ویست که از آن شیعه سوال کند که خدای تو کیست شیعه نکاهی بجانب حضرت
میگردد آنحضرت او را تعلیم میفرماید که بگو الله است و هرگاه نیک و منکر از شیعه می پرسند که پیغمبر کیست
ان شیعه نکاه با آنحضرت میکند میفرماید که بگو محمد است صلی الله علیه و آله و هرگاه از سوالات کند که امامت
آنحضرت میفرماید شیعه که بگو منم و ان شاء الله بخود می نماید و بعد از آن حسن و حسین و بعد تا با خزانة معصومین
صلوات الله علیهم را همین چنین هر چه از شیعه سوال میکنند او بجانب حضرت امیر علیه السلام نکاه میکند و آن
او را تعلیم جواب میفرماید و هرگاه شخصی را از شیعیان در قبر میگذارند و نیک و منکر از او می پرسند که خدای
تو کیست

بفرموده

او نیز با آنحضرت نکاه میکند آنحضرت میفرماید که بگو الله است و چون از او می پرسند که پیغمبر کیست بجانب
نکاه میکند و حضرت میفرماید که بگو محمد است و در وقت که از آن سنی می پرسند که امامت کیست و بجانب
آنحضرت نکاه میکند حضرت صلوات الله علیه میفرماید که حال جواب با آنست ان سنی میگوید که میگویند که فدا است
یعنی ابی بکر است پس عمودی از آن سنی بر سر او میزنند که فریاد از آن مینماید و در بعضی از روایات واقع است که
بر سر او میزنند که او را بجهنم متصل میسازند و مثل این احادیث بسیار است که متاثر دلائل برین روایت کرده
سنوالات واقع میشود و استعمادی که بعضی از ملاحین کرده اند از محض کدولی و بصیرت نیست و شهبان ایشان
قابل جواب نیست و درین دلیل اینست که فایده است که سوال اثر اوست ممکن و محضر صادق از آن خبر داده و آنرا
صحیحه صریحه افق در روایات واقع شده که قابل تأویل نیست دیگر از جمله مواضعی که فایده قطع و عفا است
میرسد عرصه که قیامت است که در آن باب نیز احادیث بسیار واقع است که هر دو مضمون نزدیک است
و خلاصه مضمون آن اینست که جمیع در روز قیامت خواهند بود که در سایر برای محمدی صلی الله علیه و آله در آستان
خواهند بود و میگویند که ایشان را از آن بهره نخواهد بود و در بعضی از احادیث واقع شده که زمین قیامت
که هر خواهد بود که جماعتی که در غیر سایر برای آنحضرت باشند اگر مرگند و آنوقت باشد از شدت آن حرارت نخواهد
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست بسند معتبر که آنحضرت فرمود که لا تزال قدمی ما العبد حتی یسئل
عن أربع عن محمد فمنها آفة وعن ماله من أين جمعه و فيما دافقه و عن عیله ماذا عمل به و عن خیرا اهل
حاصل معنی آنجندت شریف است که بدن در روز قیامت قدم از قدم نمیتواند برداشت تا وقتی که سوال کرده شود و از
بررسند از چهار چیز اول از عمر او سوال میکنند که در چه چیز آنرا صرف کرده و با خرد ساینده در ایمان بجز
با غیر آن دویم از سوال میکنند در باب مال او که از کجا جمع کرده و در چه چیز صرف کرده ایا از راه پدید آورده یا از
حلال و در امور شرع خرج کرده یا صرف باطل نموده سیوم از سوال میکنند در باب علم او که عمل آن کرده یا در جهل
از دوسنی ما اهل البیت از خواهد پرسید که یا در حق ما چون بوده از دوستان و فادار بوده یا از دشمنان جدا
کار یا آنکه معرفت ما حاصل کرده یا ما را دوست داشته یا از دوسنی ما خالی بوده دیگر از جمله مسائل متعلقه

بعاد نظا برکت گفت و مراد از این است که در روز قیامت نامهای اعمال بندهکان بر او در خواهد آمد و جمیع اعمالی
که تا صبر عمل ایشان بدست راست ایشان داده شود و ایشان اذاهل بهشتند و جمیع اعمالی که تا صبر عمل ایشان بدست
ایشان داده شود و ایشان اذاهل جهنم اند و دیگر صراط و انبلیت بر روی جهنم کشید که سه هزار سال راه باشد
است که فرارسد سه ساله بالا و هزار ساله سر از هر دو راه داشته که مردمان و اذاهل باید که شت محض آنکه ^{این} بیان
اشاره بان شده و مگر بهشت و ان عبارتست از تراوی اعمال دیگر حساب است که در روز قیامت جمیع از بندهکان
و جمیع از اذیان حساب عمل خواهند کرد و بعد از حساب بیکانرا بهشت و بعد از جهنم خواهند فرستاد و آنچه
نزد کردند تمام محکم است و جمیع صراط اذیان خبر داده و احتیاط بان داده شدن از اول ایمان است و منکر
کار است و از بعضی از احادیث مستفاد میشود که جمیع از بندهکان خواهند بود که ایشانرا حساب بهشت خواهند
و جمیع اذیان هستند نیز که ایشانرا حساب جهنم خواهند بود و این مسئله در میان فخر امام باقر علیه السلام نقل افغان
و هر که بدین فیری قایل است با ما در مسئله مستفی است که بهشت و دوزخ در این است و درین خلاف کرده اند
که ایا بهشت و دوزخ الحال موجود است و اشاعره از تنقیدین باب موافق حق اعتقاد کرده اند و اکثر معتزله از
اعتقاد چنانست که در آخر حق تعالی بهشت و دوزخ خواهد افزود و بعضی این اعتقاد را نسبت بنما معتزله
و دلیل ما برین مدعا از آیات قرآن و احادیث بسیار است و ذکر همه موجب طول کلام است و از جمله آیاتی که دلالت
میکند بر اینکه بهشت مخلوق است یکی است که حضرت حق تعالی در قرآن مجید در باب بهشت فرموده که *أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ*
یعنی مهیأ شده است از برای متقین و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه جهنم مخلوق شدن است یکی است که فرموده
در باب جهنم که *أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ* یعنی آماده کرده است از برای کافران بجهنم که بصیغه ماضی باشد با شده
و اگر در آخر بهشت و دوزخ افزین میشد باقی که بصیغه مضارع ادا شود و اگر کسی بگوید که ممکنست که بصیغه ماضی
اداشده از جهنم آنکه بیان این شود که این امر است مخفی و لایق که الله خواهد شد برینکه میتوان گفت که گش است ^{این} خوا
که این خلاف ظاهر است و مع ذلک دلایل بسیار است که در اینها این تاویل میزود بسیار باید که مراد همین باشد که ^{نشد}
و از جمله احادیثی که دلالت برین دارد که بهشت و دوزخ موجود است یکی حدیث است که قبل ازین در باب سوال میگرد

نزد از بنده

نزد کردید دیگر حدیث صلوات است که از منوات است و خلاصه مضمونش اینست که حضرت الله تعالی فرمود
مرغی خلق کرده که از مرغ صلوات میگویند و هرگاه بنده مؤمنی بلب مرتبه بر محبت و الی محبت صلی
علیه و اله صلوات بفرستد مرغ خود را از شاخ درختی که بران فرود آید در چشمه از چشمهای بهشت
و بعد از آن خود را بمال بر خاک بهشت که از منک و عین است و خود را میکشد بعد در قطره و ذوق
که از پر و بال او جدا میشود حضرت الله تعالی میگوید که تا بروز قیامت از برای آن شخص طلب میگرد
یا آنکه از هر قطره و ذره ملکی می آفریند که استغفار کند از برای آن شخص تا بروز قیامت و ظاهر تر بداند او
باشد مؤلف گوید که ظاهر اینست که مرغ صلوات اسم طایفه از مرغان باشد که باین امر مامور باشند و این
حدیث در بعضی از نسخ حدیث یاد شده اند آنچه مذکور شد در بعضی از نسخ حدیث با اختلاف عبارت واقع
و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه جهنم مخلوق شدن یکی حدیث مشهور است که حاصل معنی اینست
که چون حضرت آدم علیه السلام در زمین مغلول امر را عت شد جبرئیل علیه السلام بفرمان حضرت فرست
به مقدار یک جوارق جهنم را هفتاد مرتبه بدیاری جهنمست تا تخفیفی در حرارت آن آید پس در بعضی از
روایات واقع است که این بعد ازین بود که حضرت آدم مکر را از جویات زمین خامر و بخشم میل فرموده
بهر منفی بر همین که حضرت جبرئیل انش را بر او داشت و حضرت آدم خواست که بگوید از بسیاری که ^{انش}
دست مبارک خود را در عقب کشید انش بر زمین افتاد و نما زمین و کوههای که در زمین واقع بود
از انش نفسید شد و انش زمین را سوراخ کرده باز ملحق به جهنم شد و همچنین از بعضی از احادیث نقل
میکردند هنوز بقیه ان انش است که از سنک بیرون می آید بمعاونت پیلا و مثلان دیگر از جمله احادیث
دلالت بران دارد که بهشت مخلوق شدن یکی حدیث است که در باب شهدا واقع شده که همینکه شهید که
از مرکب دومی غلطی الحال حوریان بهشت او را از کف او خود باین میسازند دیگر از جمله احادیثی که در
میکند بر اینکه جهنم مخلوق شدن یکی حدیث مشهور است که حاصل مضمونش اینست که در روز جبرئیل علیه السلام
در خدمت حضرت دسالت صلی الله علیه و آله نشست و در آن روزی عظیم برخواست آنحضرت را بر سر آمد

که این چه صدای جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله حضرت حق تعالی در لب جهنم سنگی خلق کرده است
سنان بجهنم هزار سال بشمارد که آرزوی مخلوق شود در جهنم انشا الله محال بفرجه جهنم رسد و این صد
از انست و حدیث طولی دارد از جهنم انحصار همین قلای از مضمون آن انقضاست و این حدیث از جمله
احادیثی است که بطلان مذهب حکما از آن ظاهر میگردد چنانکه معلوم است و از جمله احادیثی که
دلالت دارد بر اینکه بهشت و دوزخ هر دو موجودند یکی حدیثیست که در بسیاری از کتب معتبره مذکور است
خاصه و عامه مشهور است و این باب بویژه رحمه الله علیه در کتب فضیلت روایت کرده بسیار است که حاصل
معنی اینست که چهار چیز است که حق تعالی با آنها عطا کرده این را که او از هر در می شنوند بعد
حضرت در مقام بغداد در موافق و میفرماید که یکی از آن چهار چیز رسالت است که هر که گوی
حضرت با صلوات یا سلامی یاد کند یا حضرت می رسد و اینجا می شنود و دیگر جواریان بهشتند که هر که
شخصی گوید که اللَّهُمَّ رَوْحِي حَوْلِي یعنی ای پروردگار من جهنم من کردن خود عین و ایشان
میگویند که انجند و دنیا فلان ما را از خود استکباری نمود ما را با او بدین سیتم از آن چهار بهشت
که هر که بنام مؤمنی گوید که ای پروردگار من داخل کرد آن مراد بهشت بعد از آن بهشت میگوید
که اللَّهُمَّ اسْكُنْهُ فِي آيِي پروردگار من ساکن کرد آن او را در من چهار پروردگار است که در وقتیکه
گویند بر دانات حضرت الله تعالی دوزخ میگوید که اللَّهُمَّ آخِرُ یعنی ای پروردگار من او را در خود
در آور و در احادیث معتبره و ائمه است که در شب عراج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بهشت
دید و قصر حضرت امام حسن و کوفتن حضرت علیه السلام را بنظر دیدی آورد و بعضی دیگر آن
واقع است که حضرت صلی الله علیه و آله جهنم را دید و احادیثی که درین باب دلیل تواند شد از بسیار است
که اگر مجموع آن جمع شود کتابی بمبوط میگردد و لیل اشاعر ازین بزرگ بهشت و دوزخ هر دو موجود است
بعضی از آنکه سابقه است و حکایت آدم و حوا که حضرت الله تعالی در قرآن از آن خبر میدهد که قُلْنَا
يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ تَعْبًا لَنَا كُنْتُمْ هَاهُنَا قَادِرِينَ عَلَيْهَا فَلَمَّا أَتَاهَا ذُكِرَ اسْمُهَا سَعِيرًا فَلَا تُخْرِجْهَا
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَكْفُرُونَ

بگوید

و برین دلیل ایشان بهشت را محالی را هست همچنانکه بر متا منظر است و آنها بیکدیگر در جهنم بهشت و دوزخ خود
از مغزله سخن در فرقی سخن از فرقه اولی و ثانی و مناجان اویند که درین باب بزرگ خود ایراد دلیلی عقل نموده اند و گویند
که اگر محال بهشت و دوزخ موجود باشد یا در عالم عینا موجود است یا در عالم اقلان که با در عالم دیگر
نشد با آنها مباحل اند اما بطلان اولی و ثانی است که اگر در عالم عینا موجود باشند لازمی باید که عالم عینا
ظرف آنها باشد و شما قایلید که هر یک از بهشت و دوزخ با ضعیف بسیار بزرگتر است از عالم عینا ص
و اما بطلان دوم از جهنم آنکه حرف و التیام بر خلاف محالست و اما بطلان سوم از جهنم آنکه خلایق لازمی باید
و جواب آنست که حرف و التیام بر اقلان جایز است از جهنم آنکه حادث است و همد مشظا هر جایز است
هر چون حرف و التیام بر آورد و انباشد و بزرگتر محال که حرف و التیام بر اقلان جایز نباشد چرا جایز نباشد که
در عالم دیگر باشد آنچه میگویند که لازمی باید خلایق در جواب میگویند که خلایق اینست که در بزرگتر تسلیم
که ممکن نباشد ممکن است که حضرت حق تعالی چیزی در خارج عالم خلق کند بوعی که خلایق را در دنیا بدینجهان که
برنا عمل ظاهر است جواب از اول نیز میتوان گفت اما چون محتاج بطول کلام است و بهشت نیز در غیر عالم
عینا موجود است گفتا همی میگویم فرقه دوم را بوهاشم و مناجان اویند که درین باب دست بردارند
نقلی زده و میگویند که حضرت حق تعالی در باب بهشت در قرآن مجید فرموده که أَكَلْنَا دَرَاهِمًا مِنْ ثَمَرِهِمْ
بِهَيْبَتٍ دَائِيَةٍ أَيْ جَائِزَةٍ وَكَرِهًا وَيَكْفُرُونَ بِهَا كُفْرًا وَكَرِهًا وَيَكْفُرُونَ بِهَا كُفْرًا وَكَرِهًا وَيَكْفُرُونَ بِهَا كُفْرًا
الآذات مقدس خود بر میگویند که اگر بهشت و دوزخ موجود باشد میباید که بر طرف شوند بدین
دو دیر و بنا برین لازمی باید که در این نباشد جواب است که ممکن است که مراد از کُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
این باشد که هر چیزی که هست بغیر از ذات مقدس الهی در معرض زوال و فناست باین معنی که عدد بر وجهی است
با اعتبار اینکه ممکن الوجود است نه اینکه البتة فانی میگردد و مراد از آیه اول اینست که هر چیزی که از خود بیگانه
بهشت بر طرف میشود بدان مخلوق میشود همیشه هست یعنی علما میباشند مثلاً دایم البدست و ممکن است
که با مغزله ازین راه شخصی بحث کند که بنا بر بزرگ شما که بهشت و دوزخ در آخرت مخلوق خواهد شد که او معنی

کل شیء هالک الا وجهه ان باشد که شما فهمیدن ابد با لازم می آید که هر دو طرف شود آنچه جواب شما
در اینجا جواب ماست در اینجا و فرقی در میان نمی موجود و در وقت نزول نیز و غیر آن کردن محض محکم است و چون
بعضی دیگر از دلایل ایشان جوابش از آنچه گفتیم معلوم میشود بگردان فادله ایشان در جوابان مشغول میشوند
تذنیب فی کفر العفو و انشفا عما فی القلوب و به انشاء الله تعالی اما عفو بدینکه اجماع شیعه است
منقذ است برینکه حضرت الله تعالی از تقصیر عاصیان در میگذرد و همچنین اجماع واقع است درینکه کافران
حق امرزد و از تقصیر کفر پیچیده در میگذرد و همچنین اجماع است درینکه کناهان صغیره را مطلقا بنا بر آنکه
صغیره باشد و کناهان کبیره را بعد از توبه حق امرزد و در اینجا فرموده اند که ایا کناهان کبیره بی توبه بخشیده
میشود یا نه اعشفا ما طایفه امامیه است که میتواند بود که کناهان کبیره در صورت مذکور بخشیدن شود
و اشاعره از سنتی در پیستند با ما موافقت نموده اند و معتزله از ایشان با ما درین باب مخالفت کرده اند و در
ما از دو عقل نیست که عقاب کردن عاصی حق حضرت حق تعالی است و اگر خود اسقاط که ضرری با کسی
نمیرسد با آنکه بمکلف نفع میرسد و اگر کسی گوید که باین دلیل لازمی آید که حق تعالی از تقصیر کفار در گذراند
است که اجماع انرا پرورد کرد و چنانکه ظاهر است و معتزله که با ما در مقام انکارند این دلیل را قبول
دارند و میگویند که بحسب عقل جایز است که حق تعالی از کناهان کبیره بی توبه در گذرد اما دلیل نقلی
افاده ان میکند که این امر واقع نمیشود و دلیل ما طایفه امامیه از روی نقل بسیار است اما انجمل اینک حضرت
الله تعالی در سوره نساء میفرماید که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یتغفر ما دون ذلک لِمَن یشاء و حاصل
معنی این آیه وافی هدایه است که حضرت حق تعالی شرک را نمی آمرزد و غیر شرک هر کما می باشد حق امرزد و از برای کسی
که میخواهد و معتزله میگویند که در بعضی از آیات حضرت حق تعالی فاعل بعضی از کناهان را وعید بعذاب نموده
پس باید که این آیه را حمل کرد بر آنکه هر کما کسی توبه کند حضرت حق تعالی او را می آمرزد جواب اینست که چون حضرت
الله تعالی درین آیه فرموده که شرک را نمی آمرزد و غیر شرک از کناهان از برای هر کسی که خواهد حق امرزد
معلوم میگرد که کناهان دیگر را از برای کسی که خواهد بی توبه می آمرزد از جمله آنکه شرک را هم با توبه می آمرزد

در باب توبه

و در بکر معتزله میگویند که چون حق تعالی فاعل بعضی از کناهان را وعید بعذاب نموده پس اگر ایشان را عذرا
نکن خلاف توشه لازمی آید و این بر حق تعالی قبیح است و جواب اینست که بر فرض تسلیم که چنین خلاف قولی
قبیح باشد و فنی قبیح خواهد بود که فرموده باشد که یغفر ما دون ذلک لِمَن یشاء و اما شفاعت بدانکه
در باب واقع شدن شفاعت از برای رفع عقوبت ما در روز قیامت در میان طوایف مسلمانان اجماع
واقع است و درین حلوت کرده اند که ایا شفاعت از برای رفع عقوبت با از برای زیاده شدن مرتبه مطیع
آنچه اعشفا ما شیعیه امامیه است اینست که شفاعت از برای است که حضرت حق تعالی از تقصیر عاصی
در گذرد و معنی دوم در انبار کار نمیکند و درین باب اشاعره از سنن با ما موافقت نموده اند و دلیل
ما درین باب بسیار است مثل آنکه حضرت حق تعالی در قرآن مجید فرموده که و لَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى
که نصیر شفاعت کند کاران شدن و چنانکه در دعای یحیی در کلام مجید فرموده که عَمَلِکَ اَنْ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ مَقَامًا
مَحْمُودًا که ان نیز نصیر شفاعت عاصیان شد و همچنین بعضی دیگر از آیات و بسیاری از احادیث صحیح
موجب روایت شین از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که شفاعتی لای الهی الکیا بر من امنی و غیر این از کنا
همچنانکه روایت شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که کوش موجب انکار است و معتزله از سنن با ما اعشفا
چنانست که شفاعت در روز قیامت از برای عاصیان نباشد و همچنین از شیعیان نیز کاری از کنا کاران را شفاعت
نخواهد بود بلکه شیعیه شفاعت باعث این میشود که مرتبه مرتبه مطیع فرمان برود و حق تعالی زیاده کند
چون جواب دلیل ایشان از آنچه دانستی معلوم میگردد بنا برین بدگردان ایل ایشان مشغول نمیکردیم اما
توبه دران دو بحث است بحث اول درینکه توبه چه معنی دارد بدینکه توبه عبادت است از پشیمان شدن مکلف
از فعل قبیح از آنچه قبیح است و از پشیمان شدن مکلف از اینکه ترک واجبات کرده باشد یا معنی که
هرگاه از او عقل نامشروعی واقع شود یا ترک واجبی کند پشیمان شود که چنانچه نصیری در سبک حق تعالی کرده
و همین معنی باعث ندامت میشود و عذر داشته باشد که هرگز عود بان نکند پس اگر پشیمان شود از شرک
از جمله اینکه قدری از مال دنیا او دران باب تلف شد و در میان مردمان بد نام شدن و مثل ان و ترس

خورد

شراب کند و غیره که هرگز اذان بخورد بر توبه نیست بلکه او فنی نایب است که بنمایند از جهتی که گنیم
و این جهت محققین علمایمان بر آن دفته اند که اگر کسی مثل اینها شود و از شراب خمر سبب پشیمانی او
خوف عذاب باشد باز توبه نکرده بلکه او را فنی نایب میخوانند که اگر از شرابندگی ترک کند و از خمر
ایکجه چربین قبیح از صفا در شستن پشیمان شود و طلبش از آن رضای حضرت خوشگالی باشد و اگر چه بعضی
دوبین حرفی هست بحث و در بر دزد که بعضی از صایبل که تعلق توبه دارد بدانکه صایبل متعلقه توبه است
و در بنام دیگر سه مسئله گفته میشود که بیان از صایبل در این است صندل اول آنکه توبه در
و اگر کسی معصیت کند و توبه نکند همچنانکه او در روز قیامت مواخذت نمینماید بان معصیت همین او را
مواخذت میکنند بزرگ توبه و دلیل بر وجوب توبه عقلا آنست که حضرت حق تعالی بسبب توبه دفع عذاب
میشود و دفع ضرر از خود کردن واجب است و معنای آنست که حضرت حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که توبوا
إلی الله توبة موصوفاً بالیکر توبوا إلى الله جميعاً و مثل این آیات که در آن امر توبه فرموده و اصل امر توبه
وجوب است همچنانکه در علم اصول معلوم گردید و اگر کسی در این اصل یا ما مخالف است کند در این
میاید که اعمال امر بر وجوب گند از جنها که بدلیل عقلی وجوب توبه معلوم است الا اشاعره از سستی که چون
نوع اشعار را شرع میدانند بیکر بسیاری از بسیار از ایشان از همین اید استدلال بر وجوب توبه نموده اند و
در بیکر توبه کردن واجب است مخالفی معلوم نیست مسئله دوم در اقسام توبه بدانکه توبه بر دو قسم است فنی
اذان تعالی بجهت الله و او مثل ترک نماز و مانند آن قسمی است که چون مرتد را نیز در آن دخلی است که تعبیر از آن
بعضی الناس میکنند و تلخیص حق الله است توبه از آنکه می همین مجزیه است بطریق دیگر مذکورند و از وقت
که آن معصیتی که کرده سبب از توبه کردن ندارد که نداشته باشد همچنانکه کسی در وقتیکه شرایط وجوب نماز
عید متحقق شود و ترک آن کند افتد که از وقت بیرون رود و گاهی مجزیه پشیمانی کافیست بلکه در آن
که مبیحاً بدکند تا نکند توبه او توبه نیست مثل کسیکه نماز صحیح را مثل کسیکه تا وقت بگذرد اگر این پشیمان
شود و توبه کند فنی توبه او توبه است که آن نماز را قضا کند و آنچه از گناهان حق التاوی باشد توبه از آن عباد

در توبه

از آنست که هرگاه قادر باشد حق صاحب حق را بپردازد و اگر صاحب حق نباشد بپردازد او بدهد و اگر مقدر
نباشد عزمان داشته باشد که در حال قدرت بپردازد و یا در اقام نماید مسئله سی و دوم در بیان اینکه آیا
توبه و فنی صحیح است که شخصی که چند معصیت کند از مجموع آن معاصی توبه کند یا اینکه اگر چنین کسی از بعضی از
گناهان توبه کند توبه اش در آن صحیح است بعضی از علمای ما و جمعی کثیر از شیعیان با اول دفته اند و دلیل ایشان
اینست که چون توبه عبارت از آنست که او پشیمان شود از قبیح ازین جنبت که توبه است پس اگر کسی از بعضی از گناهان
توبه کند و از بعضی نکند ازین معلوم میشود که ترک قبیح ازین جنبت که توبه است نموده بلکه چیزی دیگر باعث
آن شدن و جمعی از محققین علمای ما بر آن دفته اند که اگر کسی در بعضی از گناهان توبه کند و در بعضی توبه اش
در آن بعضی صحیح است و دلیل ایشان بر بنده آنست که اگر باید که مرتکب چند معصیت از جمیع گناهان که میکند
توبه کند تا توبه اش قبول و صحیح باشد لازمی باید که شخصی که کار باشد اگر توبه از گناه کند در سلسله گناهان منتظر
نکند و بعضی از صحیح نباشد در صورتیکه مفهوم بر گناه صغیره باشد و کسی این قابل نشن و سخن درین باب
و در هر باب از فطال سابقه بسیار است اما از جمیع افضار همین قدر مختصر نمود و هذا آخر ما
ابراهیم فی هذا الباب و الحمد لله رب الارباب و الشفق العزیز من تالیف هذا الابواب و تصنیف هذا کتاب لا کثر
المخالفین و لا یقلیم عملاً و الرأی علی العین محمد بن محمد بن اللویحی فی لیلۃ الثالثه و العبر من فیضا
السادیک و فی لیلۃ الثالثه من العزیز الشیخ محمد بن محمد بن العزیز الثالثه من لیلۃ الاولی من لیلۃ الثالثه
من لیلۃ التوبه علی لیلۃ الثالثه من لیلۃ التوبه علی لیلۃ الثالثه من لیلۃ التوبه علی لیلۃ الثالثه من لیلۃ التوبه علی لیلۃ الثالثه
احضرت سلمه علیه السلام بر همین حساب کند بنده و چون در این باب کلامی است که در آن
توبه با اصول اعتقاد صحیح التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب
حق تعالی است و فی این باب از جمیع گناهان التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب
توبه بر گناهان التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب
در این باب کلامی است که در آن توبه با اصول اعتقاد صحیح التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب و التوبه علی الذنوب

در توبه آخره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

۹۶

Handwritten text on a greenish-blue background, including a large title in the center and smaller notes at the top and bottom. The text is in Persian script.

تاریخ تولد ولد امام محمد
عزیز الله علیه و آله
در ماه شعبان
سال ۱۰۰۰

تاریخ تولد
امام محمد
عزیز الله علیه و آله
در ماه شعبان
سال ۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع
والسلام